

تفسیر مبسوط

جلد دوم

تفسیر سوره‌های «فاتحه»، «بقره»، «لقمان» و «ص»

محققان

حمید احمدی جلفایی، محمد قنبری

و

محمد باقریان

حمایشن ربکا داشت آیه الله علی شکیانی

مجموعه آثار آیه الله علی شکیانی

(۱۳۰۶-۱۳۸۶ ش)



نیم ساعده



سرشناسه : مشکینی اردبیلی، علی، ۱۳۰۰ - ۱۳۸۶.

عنوان و نام پدید آور : تفسیر مبسوط / علی مشکینی، تحقیق جوادفاضل بخشایشی.
مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲ -
مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه آثار آیه الله علی مشکینی قدس سره ۱۰

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 706 - 4

ISBN: 978 - 964 - 493 - 708 - 8

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : عربی .

مندرجات : ج. ۱. تفسیر سورة آل عمران، سورة النساء، سورة المائدة وبحث قصیر حول نظریه تطوّر.
ج. ۲. تفسیر سوره های فاتحه، بقره، لقمان و ص / محققان حمید احمدی جلفایی، محمد قنبری و محمد باقریان
موضوع : تفاسیر شیعه — قرن ۱۴

شناسه افزوده : فاضل بخشایشی، جواد، ۱۳۴۵

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی - دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ت۷/۵۶م/الف ۹۸ BP

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۷۳۵۸۲

مجموعه آثار آیه الله علی شکیستی رحمته الله علیه - ۱۰

تفسیر مبسوط

جلد دوم

تفسیر سوره های «فاتحه»، «بقره»، «لقمان» و «ص»

شبكة كتب الشيعة



محققان

حمید احمدی جلفایی، محمد قنبری

و

محمد باقریان

همایشن بزکداشت آیه الله علی شکیستی رحمته الله علیه

shiabooks.net

رابطہ بدیل < mktba.net

تفسیر مبسوط / ج ۲

تفسیر سورہ مای «نالتہ»، «بقرہ»، «لقمان» و «ص»،

ایمان علی مشکینی رحمہ اللہ

محققان: حمید احمدی جلفایی، محمد قنبری و محمد باقریان

نمونه خوانی: مهدی جوهرچی

صفحه آرای و استخراج فہارس فتی: محمد کریم صالحی

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / ۱۳۹۲

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان



دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵ تلفن: ۳۷۷۴۰۵۲۳ - ۰۲۵ / فاکس: ۳۷۷۴۰۵۷۱ - ۰۲۵ /

ص. پ. ۴۲۶۸ / ۳۷۱۸۵

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم) تلفن: ۳۷۷۴۰۵۴۵ - ۰۲۵ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم

حضرت عبدالعظیم حسنی رحمہ اللہ درب شرقی ۷) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲ - ۰۲۱

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهار راه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب،

طبقه هم کف: ۳ - ۲۲۴۰۰۶۲ - ۰۵۱۱

<http://darolhadith.ir>

darolhadith.20@gmail.com

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 706 - 4

ISBN: 978 - 964 - 493 - 708 - 8

• کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست اجمالی

۷.....	پیش‌گفتار.....
۹.....	یادداشت دبیر علمی همایش.....
۱۷.....	تفسیر سورة فاتحه (۱).....
۲۹.....	تفسیر سورة بقره (۲).....
۲۰۹.....	تفسیر سورة لقمان (۳۱).....
۴۲۳.....	تفسیر سورة ص (۳۸).....
۶۳۷.....	فهرست‌ها.....

پیش‌گفتار

تکریم عالمان و انسان‌های وارسته، نشان پویایی و کمال‌طلبی جامعه به‌شمار می‌رود، چنان‌که، از قدردانی و احترام به سرمایه‌های انسانی خبر می‌دهد.

حضرت آیه‌الله میرزا علی مشکینی رحمته‌الله، از معدود انسان‌هایی است که علم را با عمل، و زهد و ساده‌زیستی را با مبارزه و فعالیت‌های اجتماعی، درآمیخت. زندگی ایشان، ابعاد گسترده‌ای داشت که شایسته است برای بهره‌گیری آیندگان، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، از جمله:

۱. ویژگی‌های اخلاقی،

۲. تدریس و عالم‌پروری،

۳. تألیف و پژوهش،

۴. فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی.

همچنین از ایشان، دست‌نوشته‌های بسیار و نیز درس‌ها و سخنرانی‌های فراوان برجای مانده که شایسته بود برای استفاده جامعه علمی و عموم مردم، آماده بهره‌برداری گردد.

به خواست خداوند و اهتمام علاقه‌مندان ایشان، این مجموعه‌ها - تا آن‌جا که امکان دسترسی به آنها فراهم گردید -، آماده‌سازی شده‌اند که اینک به مناسبت همایش بزرگداشت آن مرحوم، انتشار می‌یابند.

خداوند، روح آن انسان بزرگ را قرین رحمت خویش قرار دهد و او را با اولیای صالحش محشور گرداند!

محمد محمدی ری‌شهری

یادداشت دبیر علمی همایش

یکم. نگاهی اجمالی به زندگانی آیه الله مشکینی *

حضرت آیه الله میرزا علی اکبر فیض، معروف به مشکینی در آذرماه سال ۱۳۰۰ شمسی (ربیع ثانی، ۱۳۴۰ قمری) در روستای «آلنی» از توابع مشکین شهر، در استان اردبیل، دیده به جهان گشود و در ۸ مرداد ۱۳۸۶ مصادف با نیمه رجب ۱۴۲۸ دار فانی را وادع کرد.

آموزش های اولیه را در نجف اشرف به هنگام حضور پدر برای تحصیل علوم دینی در آن حوزه مقدس، آغاز کرد و پس از بازگشت به وطن نیز فراگیری علوم دینی را در نزد پدر، ادامه داد. پس از فوت پدر، برای ادامه تحصیل، راهی حوزه علمیه اردبیل شد و چند ماهی در آن جا به آموختن دروس مقدماتی مشغول بود و سپس برای ادامه تحصیل، به قم مهاجرت کرد و در حوزه علمیه قم، در درس حضرات آیات: حجّت، محقق داماد، بروجرودی و امام خمینی -رحمهم الله- شرکت جست. در این دوره از زندگی، ایشان، مهاجرت کوتاهی به نجف داشت و حدود هفت ماه در این شهر، زندگی کرد و از محضر اساتید آن دیار، بهره بُرد؛ ولی به دلیل گرمی هوای نجف و ضعف مزاج، مجبور به بازگشت شد و تحصیل و تدریس خود را در قم ادامه داد.

آیه الله مشکینی یکی از استادان میرز حوزه علمیه قم به شمار می رفت و درس های مقدمات و سطح و نیز درس تفسیر و اخلاق و درس خارج فقه ایشان، مورد توجه بود و شاگردان بسیاری تربیت کرد.

زندگی آیه الله مشکینی ابعادی گسترده داشت. وی از یک سو، مدرّس حوزه های

علمیه بود و از سوی دیگر، محقق و نویسنده‌ای پُرکار و صاحب آثار فراوان، و در کنار این دو، به فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز - چه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و چه پس از آن - اهتمام ویژه داشت.

مجموعه تلاش‌های فکری و عملی ایشان در بخش‌های ذیل، قابل دسته‌بندی است:

الف. آثار مکتوب

بیست و پنج عنوان از آثار مکتوب آیه الله مشکینی در زمان حیات ایشان به چاپ رسیده بود* و دست‌نوشته‌هایی نیز از ایشان بر جای مانده که هنوز منتشر نشده‌اند.

• عناوین این کتاب‌ها از این قرار است:

۱. ترجمه قرآن کریم به فارسی،
۲. التفسیر المبسوط (تفسیر سورة آل عمران)،
۳. تفسیر سورة «ص»،
۴. التطوّر فی القرآن (دارای ترجمه فارسی با عنوان تکامل در قرآن)،
۵. المواعظ المدیة (دارای ترجمه فارسی با عنوان نصایح یا سخنان چهارده معصوم)،
۶. فصار الجمل (احادیث کوتاه، تحت عناوین موضوعی، دو جلد)،
۷. مفتاح الجنان (کتاب دعا، تکمیل المصباح المنیر)،
۸. الهادی الی موضوعات نهج البلاغة،
۹. مسلکنا فی العقائد والأخلاق والصل (دارای ترجمه فارسی با عنوان راه ما)،
۱۰. دروس فی الأخلاق (یک دوره اخلاق، دارای ترجمه فارسی با عنوان درس‌های اخلاقی)،
۱۱. الزواج فی الاسلام (دارای ترجمه فارسی با عنوان ازدواج در اسلام)،
۱۲. اصطلاحات الأصول،
۱۳. تحریر «المعالم»،
۱۴. الرسائل الجدیدة،
۱۵. مصطلحات الفقه،
۱۶. الفقه المأثور (دوره فقه به طرزی نوین)،
۱۷. واجب و حرام احکام الزامی (دوره فقه)،
۱۸. تقلید چیست؟،

ب. تدریس

آیه الله مشکینی در طول زندگی علمی، هیچ گاه تدریس را رها نکرد. وی از اساتید به نام و خوش بیان حوزه های علمیه به شمار می رفت و درس های مقدمات، سطح و خارج را در حوزه ها تدریس کرد و جز آن، درس تفسیر قرآن و درس اخلاق هفتگی نیز داشت.

ج. فعالیت های اجتماعی - سیاسی

فعالیت های سیاسی آیه الله مشکینی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و همراهی ایشان با نهضت امام خمینی ره، بر کسی پوشیده نیست. نام ایشان همیشه به عنوان یکی از برجسته ترین یاران امام ره مطرح بود. برخی از موارد برجسته این فعالیت ها عبارت اند از:

۱. امضای نامه مشهور اعلان مرجعیت امام خمینی،

۲. مهاجرت اجباری به مشهد،

۳. تبعید به کرمان،

۴. تبعید به گلپایگان،

۵. تبعید به کاشمر.

د. فعالیت های فرهنگی

آیه الله مشکینی، در کنار فعالیت های اجتماعی - سیاسی، به فعالیت های فرهنگی نیز اهتمام داشت که برخی از آنها عبارت اند از:

۱۹. یعنی پیرامون خمس،

۲۰. امر به معروف و نهی از منکر،

۲۱. حاشیه توضیحی بر کتاب مضاربه العروة الوثقی،

۲۲. المنافع العامة (شرح کتاب احیاء الموات شرائع الإسلام)،

۲۳. زمین و آنچه در آن است،

۲۴. قضا و شهادت،

۲۵. کشکول حکمت.

۱. تأسیس مؤسسه «الهادی» و چاپ و نشر کتب مفید اسلامی،
۲. تأسیس مدرسه علمیه «الهادی»، جهت پرورش طلاب،
۳. ساخت بیمارستان «الهادی» جهت مداوای اقشار کم درآمد.

هـ. منصب‌ها و مسئولیت‌ها در جمهوری اسلامی ایران

۱. عضو و رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،
۲. عضو مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی،
۳. مسئول گزینش و اعزام قضات، با حکم امام خمینی علیه السلام،
۴. امام جمعه قم، با حکم امام خمینی علیه السلام و آیه الله خامنه‌ای - دام ظلّه -،
۵. عضو و رئیس شورای بازنگری قانون اساسی،
۶. عضو و رئیس مجلس خبرگان رهبری.

دوم. فعالیت‌های علمی همایش

اینک برای قدردانی از تلاش‌های آن مرد الهی و زنده نگه داشتن نام و یاد او و نیز فراهم ساختن زمینه بهره‌برداری و آگاهی افزون‌تر جامعه علمی و عموم مردم از اندیشه‌ها و زندگی او، تلاش می‌شود تا میراث علمی و عملی وی، در چهار مجموعه با این عناوین، نشر یابد:

الف. مجموعه آثار آیه الله مشکینی

تصحیح و تحقیق تمامی آثار ایشان اعم از چاپ شده و دست‌نوشته و چاپ آنها در یک مجموعه پنجاه جلدی به ترتیب زیر:

۱. ترجمه قرآن کریم به فارسی، ۱ جلد
۲. تفسیر روان، ۸ جلد
۳. تفسیر مبسوط، ۲ جلد (جلد اول: تفسیر سوره‌های آل عمران، نساء، مائده و بحث تکامل در قرآن؛ جلد دوم: تفسیر سوره‌های فاتحه، بقره، لقمان و ص)
۴. رسائل قرآنی، ۲ جلد
۵. المواعظ العددیة، ۳ جلد

۶. قصار الجُمَل، ۲ جلد

۷. مفتاح الجنان، ۱ جلد

۸. الهادی الی موضوعات نهج البلاغة، ۱ جلد

۹. مسلکنا فی العقائد والأخلاق والعمل، ۱ جلد

۱۰. دروس فی الأخلاق، ۱ جلد

۱۱. الزواج فی الاسلام، ۱ جلد

۱۲. الأصول، شامل «اصطلاحات الأصول» و «تحریر المعالم»، ۱ جلد

۱۳. الرسائل الجديدة، ۱ جلد

۱۴. مصطلحات الفقه، ۱ جلد

۱۵. الفقه المأثور، ۱ جلد

۱۶. التعليقة الاستدلالية على «شرائع الإسلام»، ۳ جلد

۱۷. التعليقة الاستدلالية على «العروة الوثقى»، ۳ جلد

۱۸. التعليقة الاستدلالية على «تحریر الوسيلة»، ۱۰ جلد

۱۹. تحریر «التحریر»، ۱ جلد

۲۰. نوشتارهای فقهی (کتاب «واجب و حرام»، «تقلید چیست؟»، «امر به معروف و

نهی از منکر»، «بحثی پیرامون خمس»، «کتاب قضا و شهادات» و «زمین و آنچه در آن

است»)، ۱ جلد

۲۱. رسائل فقهی و اصولی، ۲ جلد

۲۲. کشکول حکمت، ۱ جلد

۲۳. مقالات، مقدمه‌ها، تقریظ‌ها و نامه‌ها، ۲ جلد

ب. گفتارها

۱. درس‌های تفسیر،

۲. درس‌های اخلاق،

۳. درس‌های فقه،

۴. خطبه‌های نماز جمعه،

۵. سخنرانی‌ها.

ج. یادنامهٔ آیه الله مشکینی

۱. زندگی و مبارزات آیه الله مشکینی (با همکاری مرکز اسناد انقلاب اسلامی)،

۲. آیه الله مشکینی از نگاه دیگران،

۳. آیه الله مشکینی در اسناد ساواک،

۴. آیه الله مشکینی در مجلس خبرگان،

۵. آیه الله مشکینی در جامعهٔ مدرّسین،

۶. مجموعه مقالات همایش بزرگداشت آیه الله مشکینی.

د. برنامه‌های دیگر

۱. انتشار خبرنامهٔ همایش،

۲. تولید نرم‌افزار مجموعه آثار همایش،

۳. راه اندازی پایگاه اینترنتی.

سوم. دربارهٔ مجموعه آثار

آنچه به عنوان مجموعه آثار عرضه می‌گردد، تمامی نوشته‌ها و مکتوبات چاپ شده و چاپ نشدهٔ آیه الله مشکینی است که با جستجوهای فراوان، از منزل ایشان و مجلات و کتاب‌ها به دست آمده است.

آنچه کمیتهٔ علمی دربارهٔ مجموعه آثار به طور عام انجام داده، به شرح زیر است:

۱. تنظیم موضوعی نوشته‌ها،

۲. افزودن حدّ اقلّی از علائم ویرایشی،

۳. استخراج مصادر نقل‌ها،

۴. اعراب‌گذاری حدّ اقلّی متون عربی،

۵. اصلاح و تکمیل عناوین،

۶. تهیه فهرست فنی.

و البته در مورد آثار چاپ نشده، در حدّ تصحیح نسخه‌های دست‌نوشته، کار علمی صورت پذیرفته است.

چهارم. دربارهٔ این اثر

مجلّد حاضر تفسیر سوره‌های حمد، بقره، لقمان و ص است که به زبان فارسی از سوی مؤلف منتشر و یا مکتوب شده است.

از این میان، تفسیر سوره ص در زمان حیات مؤلف در ۲۸۸ صفحه به سال ۱۳۵۹ش به چاپ رسیده بود. تفسیر سوره‌های حمد و بقره دست‌نوشته‌های ناتمام مؤلف است که تاکنون منتشر نشده بود و تفسیر سوره لقمان به صورت سلسله مقالات در مجلهٔ پاسدار اسلام چاپ شده بود. این مجموعه اینک به صورت یکجا عرضه می‌گردد.

پنجم. تقدیر و سپاس

پایان سخن را باید به پاسداشت تلاش‌های علمی و عملی دست‌اندرکاران اختصاص داد: نخست، از محققان و اندیشمندانی که در تصحیح آثار و نگارش مقالات، سهمی بزرگ در این همایش داشتند.

دوم، از دست‌اندرکاران دبیرخانهٔ همایش که بار سنگین کارها بر عهدهٔ آنان بود. سوم، از بیت آیه الله مشکینی و مسئولان مؤسسه الهادی که در تهیه و در اختیار نهادن نسخه‌های چاپی و دست‌نوشته آثار و نیازمندی‌های همایش، خالصانه و بی دریغ، همراهی داشتند.

چهارم، از مراکز و نهادهای علمی، فرهنگی و اجرایی کشور، به ویژه در قم و اردبیل. در نهایت از اعضای شورای علمی - سیاست‌گذاری همایش، حضرات آقایان:

۱. آیه الله رضا استادی،

۲. آیه الله محمد محمدی ری‌شهری،

۳. آية الله سيّد علي حائري،
۴. حجة الاسلام والمسلمين محمد علي مهدي راد،
۵. حجة الاسلام والمسلمين سيّد حسن عاملي،
۶. حجة الاسلام والمسلمين سيّد مرتضى قافله باشي،
۷. حجة الاسلام والمسلمين علي عبد الله،
۸. حجة الاسلام والمسلمين عادل مولايي.

مهدی مهریزی
دیر علمی همایش

تفسیر سورۃ فاتحہ

تحقیق

حمید احمدی جلفایی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ○ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
○ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ○ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ○ اهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ ○ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا
الضَّالِّينَ».

نام این سوره «فاتحه الكتاب» است؛ یعنی نخستین سوره از کتاب الهی در علم او
و در لوح محفوظ.

و گفته شده که: اولین سوره در مرحله نزول نیز هست. و به نام «حمد» و «أَمَّ
القرآن» نیز نامیده می‌شود. و «السَّبْعُ الْمَثَانِي» نیز خوانده شده [است]؛ یعنی هفت
مکرر، چون در نزد اغلب علمای اسلام «بسم الله الرحمن الرحيم» جزء آن؛ و در هر
نماز واجب و مستحب، حداقل دو بار تکرار می‌شود.

بحث حدیثی

امام صادق علیه السلام فرمود: «ابلیس در چهار مورد، صبحه و ناله کشید: آن روز که حکم
لعن او در ملاأعلی صادر شد. و آن روز که به سوی زمین، رانده شد. و آن روز که
محمد صلی الله علیه و آله مبعوث گردید. و آن روز که سوره أَمَّ الكتاب نازل گشت».^۱

و امام سجّاد علیه السلام فرمود: «گروهی از یهود، نزد پیامبر اسلام آمدند و پرسیدند: آن
هفت خصلتِ ویژه که خدا به تو و أُمَّت، عطا نموده، چیست؟
فرمود: «أَوَّلِ آن‌ها نزول سوره حمد است».

۱. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۲۹؛ تفسیر المیزانی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۸؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۶۳، ح ۱۴۱؛ بحار الأنوار،
ح ۱۱، ص ۱۴۵، ح ۱۴.

و آن‌ها تصدیق کردند و پیامبر فرمود که: خداوند در آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سُبْعًا مِنْ أَلْفَيْنِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^۱ بر من، مَنّت نهاده؛ و فاتحه را در مقابل همه قرآن، نعمت مستقلّی قرار داده؛ و در عبارت و محتوای این سوره، هیچ پیامبری با من شریک نیست، جز سلیمان که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بر او هم نازل شد. پس وجود این سوره را غنیمت شمارید»^۲.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

«بِسْمِ اللَّهِ»: به نام «الله» اسم مخصوص پروردگار و نام ویژه ذات او - و به غیر او گفته نمی‌شود - به معنای خداوند واجب الوجود، جامع همه صفات کمال و اوصاف جلال و جمال، مستحقّ عبادت و سزاوار به حقّ پرستش. و تقدیر کلام، این است که: شروع می‌کنم به خواندن، به نام خداوند.

«الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

«رحمان» اسم مبالغه و «رحیم» صفت مشبّه؛ و در هر دو، اشاره به مبالغه است. و هر دو لفظ، مشتقّ از رحمت است.

و رحمت در انسان، از صفات ذات؛ و به معنای رِقّت قلب و نرمی دل است. و در خداوند، از صفات فعل است؛ یعنی بسیار بخشنده نعمت و احسان کننده. و مبالغه در رحمان، در زیادی نعمت و شمول آن است بر مؤمن و کافر؛ و در رحیم، در بقا و دوام آن است، که از مؤمنان در دنیا و آخرت بریده نخواهد شد؛ و بدین لحاظ، گفته می‌شود: «یا رَحْمَنَ الدُّنْيَا، وَ رَحِيمَ الْآخِرَةِ»^۳.

بحث حدیثی

به اتفاق همه علمای شیعه امامیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء همه سوره‌های قرآن

۱. الحجر (۱۵): ۸۷.

۲. الأمالی صدوق، ص ۲۴۱، مجلس ۳۳، ح ۱۲۵۵ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۱۶۰ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۲۷، ح ۵.

۳. ثواب الأعمال، ص ۷۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۳۲۹ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۵۵، ح ۱۹.

است؛ و بدون آن، سوره، ناقص است؛ و بدین جهت، باید در همه نمازها هم با سوره خوانده شود.

و [در] نزد برخی از علمای تسنّن «بسم الله» تنها جزء سوره حمد است؛ و باقی سوره‌ها «بسم الله» ندارند؛ لکن برای فاصله میان سوره‌ها و تیمناً نوشته و خوانده می‌شود.

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را ترک مکن، هر چند پس از آن، شعری بخوانی».^۱

و فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم اکبر و اسم خداوند است».^۲
و از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: آیا «بسم الله...» جزء سوره حمد است؟ فرمود: «آری، پیامبر خدا آن را جزء سوره حمد قرار می‌داد و می‌فرمود: فاتحه، هفت مکرّر است».^۳

و راوی پرسید: آیا پس از حمد در نماز، برای سوره دیگر «بسم الله» بگویم؟
فرمود: «بگو».^۴

و درباره کسانی که «بسم الله» را در سوره‌ها نمی‌خوانند، فرمود: «بزرگ‌ترین آیه را از قرآن، سرقت کرده‌اند».^۵ و امام رضا علیه السلام فرمود: «بلند خواندن «بسم الله» در هر نمازی لازم و از سنت پیامبر است».^۶

و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «رحمان، اسمی است خاص، که بر وصفی عام، وضع شده؛ و رحیم، اسمی است عام، که بر وصفی خاص، وضع شده

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۶ ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۶، ح ۱۵۸۶۷.

۲. مهج الدعوات، ص ۳۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۲۳، ح ۱.

۳. الاثمالی صدوق، ص ۲۴۰، مجلس ۳۳، ح ۲۵۴؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۵۹؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵۹ ح ۷۳۴۵.

۴. الاستبصار، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱۱۵۵. ۵. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۰.

۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۳؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۷۷، ح ۷۳۸۹.

«است»؛^۱ چه آن که رحمان را نباید به غیر خدا اطلاق کرد، لکن مراد از آن، رحمت عمومی خدا در دنیا است که شامل حال مؤمن و کافر است، نظیر نعمت وجود و حفظ وجود و همه نعمت‌های مادی و معنوی. و رحیم، اسمی است عام که بر غیر خدا نیز اطلاق می‌شود؛ و معنایش توفیقات خاص خدا بر مؤمنین و آمرزش گناهان و پاداش بی‌پایان آخرت [است]. و بدین سبب، عیسی فرموده: «رحمان رحمان دنیا و رحیم رحیم آخرت است».^۲

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

ستایش و تعریف، تنها از آن خداوند؛ و اشیای دیگر، در برابر او هیچ است. و همه ستایش‌ها از هر موجود زیبایی، در واقع، ستایش از او است؛ زیرا همه زیبایی‌ها را او عطا کرده [است]. و ستایش به سزا آن است که او می‌کند و ستایش دیگران بی‌ارزش است.

و «الله» در اصل «إِله» بوده، مشتق از «آله» به معنای «عَبْدَ» یا «وَلَه» به معنای «تَحْوِیْر»؛ و پس از دخول الف و لام عهد، معنایش آن موجودی [است] که معبود است و عقل و خرد در درک حقیقتش، واله و متحویر است؛ و مجموع کلمه، پس از ادغام، عَلم و اسم خاص خداوند شده؛ و ظاهراً قبل از اسلام و نزول قرآن نیز چنین بوده؛ و چون لازم آن وجود اقدس، اتصاف به همه صفات کمال است، این نام مقدس را به معنای معبود واجب الوجود جامع همه صفات جلال و جمال، معنای می‌کنند.

بحث حدیثی

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، هر نعمتی را - از بزرگ و کوچک - بر بنده‌ای عطا کرد و او گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بی‌تردید، شکر آن نعمت را ادا نمود».^۳ و آن حضرت، وعده داد که: «اگر گم شده‌ام پیدا شود، خدا را به اندازه حق

۱. المصباح کفمی، ص ۳۱۸؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۴.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۹۶، ح ۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۲، ح ۹.

شکرش، شکر گویم. و چون پیدا شد، تنها «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» گفت.^۱

«رَبُّ الْعَالَمِينَ»

که مربی حقیقی و پرورش دهنده تدریجی و مدبر امور همه جهان‌ها است. جهان فرشتگان و آدمیان و پریان و حیوان‌ها و جمادها و جهان‌های تابعه، که خلق و پدید آوردن همه و تربیت و از نقص به کمال رساندن همه، از آن او و تحت اراده بالغه او است، چنانچه فانی کردن همه در وقت مقرر نیز از آن او و مخصوص مشیت تامه او است. و ربوبیت، از صفات فعل خداوند است.

و «عالم» بر وزن «خاتم» در لغت به معنای «ما یُعَلِّمُ بِهِ» است؛ یعنی چیزی که به وسیله او چیز دیگری معلوم شود. و این کلمه، بر هر جوهر و عرض گفته می‌شود مانند عناوین کلی فوق. و بر مجموع ما سِوای الله نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا همه آن‌ها وسیله معرفت حضرت حق است.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

که بسیار بخشنده نعمت و احسان کننده است.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

«مالک» و «مَلِک» هر دو خوانده شده و هر دو قرآن است.

«مالک» یعنی متصرف و مسلط کامل بر همه چیز. و «مَلِک» یعنی پادشاه و حاکم مطلق بر همه کس.

و «دین» به معنای شریعت و حساب و پاداش است.

و حاصل معنا آن‌که: خداوند، در روز رسیدگی به شریعت و حساب و پاداش، دارای تسلط و حکومت مطلق است.

و مبدأ و آغاز آن روز، از ابتدای به هم خوردن نظام آسمان‌ها و کُرّات جوی و کهکشان‌ها است؛ و پایانش، وقت اتصال به ابدیت و زمانی است که هر یک از اهل

۱. الکافی ج ۲، ص ۹۷، ح ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳، ح ۱۳.

بهشت و دوزخ و أعراف، در مقرّ دایمی خود، مستقرّ گردند.

و طول آن، مساوی با پنجاه هزار سال شمسی، یا قمری ما، یا سال ربوبی است که هر روزش به مقدار هزار سال متعارف ما است.

و علامت شروع آن، نفخهٔ اوّل صور است که «نفخهٔ مرگ» نامیده شده. و پس از فاصله‌ای که برای همه مجهول است، نفخهٔ دوم است، که همهٔ جانداران، به وسیلهٔ آن، سر از قبور و مقرّ پس از مرگشان در آرند و در همان جا متحیرانه میخکوب شوند. و سپس به نفخهٔ سوم، به سوی مرکز حساب و محیط محکمهٔ عالی قضایی و دادگاه عدل الهی، روانه شوند.

و عظمت و بزرگی و دهشتِ حاضران و هول محاسبه و قضاوت و حوادث دیگر آن روز، در حیطهٔ فکر احدی ننگجد، جز آنان که [در] دو عالم برزخ و آخرت، با کمال امن و سلامت و بیداری باشند، مانند انبیا و برخی از فرشتگان.

بحث حدیثی

از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که: «جبرئیل علیه السلام گفت: ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ را هیچ مسلمانی نگفت جز آن که خداوند و اهل آسمان، او را تصدیق نمودند».^۱

و چون امام سجّاد «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» را می خواندند، به اندازه‌ای آن را تکرار می کردند که نزدیک می شد روح از قالب تن بیرون رود.^۲

و امام صادق علیه السلام غالباً «مالک» را «مَلِک» می خواندند.^۳

و حضرت رضا علیه السلام می فرمود: «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» اقرار و اعتراف است به بعث و حساب و مجازات آخروی و اثبات حاکمیت خداوند در عالم آخرت، همانند حاکمیت او در دنیا.^۴

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۲، ح ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۱، ذیل ح ۱۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲، ح ۱۳؛ تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۳؛ مشکاة الأنوار، ص ۱۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۵۱، ح ۷۵۹۳.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۲، ح ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۲، ذیل ح ۱۱.

۴. تفسیر الصّمدی، ج ۱، ص ۲۸؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۰، ضمن ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۶۸، ح ۱.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.

تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

و «عبادت» در لغت، به معنای نهایت خضوع است؛ و گاهی به معنای خضوع در مقابل چیزی به اعتقاد الوهیت و ربوبیت او آمده [است].

و عبادت به معنای اول، برای غیر خدا نیز جائز است، مگر آن که دلیلی بر حرمت آن برسد، مانند خم شدن در مقابل شخصی تا حد رکوع، یا به سجده افتادن به قصد احترام، که گناه است. و عبادت به معنای دوم، در مقابل غیر خدا، حرام و شرک آور است.

و مقدم داشتن مفعول - یعنی «إِيَّاكَ» - بر هر دو فعل، برای افاده حصر است؛ یعنی غیر تو را نمی پرستیم و جز تو از کسی استعانت نمی جوئیم.

و هر دو فعل را به نحو جمع آوردن، اشاره بر این است که گوینده، خود را در زمره مؤمنان قرار می دهد، باشد [که] عبادتش قبول و استعانتش پذیرفته گردد. و متعلق «نستعین» محذوف است؛ یعنی: استعانت می جوئیم در تمام امور دنیا و آخرت، که از جمله، همان عبادت است.

و اگر گوینده این الفاظ، دارای عبادت و استعانت درستی نباشد، مانعی نیست اگر اندکی از مراحل را دارا باشد، و گرنه این کلمات، لقلقه زبان خواهد بود.

بحث حدیثی

پیامبر گرامی ﷺ فرمود: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ بیان اخلاص عبادت است؛ و ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بهترین راهی است که بندگان خدا حاجت های خویش [را] بدان بخواهند.^۱

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

ما را به راه راست هدایت کن.

و هدایت در این جا نشان دادن راه هایی است که انسان را به هدف نهایی برساند؛

و مراد، اعمّ از هدایت تکوینی و تشریعی؛ و دارای چند قسم است:
 اوّل: هدایت تکوینی؛ یعنی بخشیدن نیروی تعقل و تفکر و حواس باطنی و
 ظاهری برای انسان.

دوم: هدایت تشریعی بوسیله فرستادن پیامبران.

سوم: هدایت تشریعی بوسیله فرو فرستادن کتاب‌های آسمانی.

چهارم: هدایت تکوینی و تشریعی بوسیله توفیقات خاصّه در موارد معین.
 و کلمه «الصرّاط» مفرد مَحَلّی به الف و لام است، که جنس یا استغراق مفید
 عموم است؛ و گوینده کلام، هدایت به همه راه‌های مستقیم را طلب می‌کند. و
 مصداق این راه‌ها همان واجبات اعتقادی و عملی و ترکِ منهیات است. و هدف
 اصلی که این راه، بدان منتهی می‌شود، رسیدن انسان به کمالات نفسانی در دنیا و
 قُرب الهی در آخرت است. و این درخواست، نسبت به شخص هدایت یافته،
 مربوط به مراحل بعدی یا بقا و دوام مرحله، محقّق است.

و ضمیر جمع در «اهدنا» شامل همه انسان‌ها در زمان خواندن این کلام و در
 آینده تاریخ است؛ بلکه آجَنّه را نیز می‌توان قصد کرد. و ظاهراً درخواست هدایت
 کفّار، مانعی ندارد، خاصّه اگر قاصرین آن‌ها را اراده کند.

و حاصل معنای جمله این است که: خدایا! همه ما آدمیان و پریان را از حال تا
 انقراض نسلمان، به همه راه‌های مستقیم سعادت - که ما را به هدف اصلی
 آفرینش مان برساند - بوسیله همه طُرُق هدایت، راهنمایی فرما.

بحث حدیثی

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «صرّاط مستقیم، راه انبیای الهی است».^۱ و آن‌ها هستند که خدا
 بر آن‌ها نعمت بخشیده و در آیه ۱۷ [سورة] نساء ذکر شده‌اند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، صراط مستقیم، ما هستیم»؛^۲ یعنی اعتقاد

۱. تفسیر المیزانی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۱، ذیل ح ۱۰.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۱، ح ۸۹.

به امامت و فراگرفتن دین و اطاعت آن‌ها راه راست نجات است.

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

راه کسانی که بر آن‌ها نعمت‌های دنیوی و اخروی بخشیدی - همانند پیامبران و پیروان آن‌ها - نه آن‌ها [که] مورد غضب حقّ‌اند، نظیر قوم یهود که درباره آن‌ها ﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ﴾^۱ نازل شده؛ و نه گمراهان از راه راست،^۲ مانند قوم نصارا، که درباره آن‌ها ﴿قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ﴾^۳ فرود آمده؛ و نیز همه کسانی که از راه اصول عقاید و فروع دین، منحرف‌اند.

بحث حدیثی

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مراد از ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ در این سوره، آن‌هایی که درباره آن‌ها در سوره نساء آمده که: هر که از خدا و فرستاده او اطاعت کند، با آنان خواهد بود که خدا بر آن‌ها نعمت بخشیده [است]؛ و آن‌ها عبارت‌اند از: پیامبران و صدیقان و شهدایان و گواهان و شایستگان. و چه نیکو رفیق‌اند آنان!»^۴

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مراد از آنان که خدا به آن‌ها نعمت داده، شیعیان علی علیه السلام هستند، که بدان‌ها نعمت ولایت [داده؛ و] بر آن‌ها خشم نکرده و گمراه هم نیستند»^۵.
و امام باقر علیه السلام فرمود: «ما هستیم راه واضح و مستقیم به سوی خداوند و ما نعمت خداییم برای مخلوق او»^۶.

این دو حدیث، از قبیل جری و تطبیق کلی بر برخی از مصادیق است.

از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل است که: «خدا فرمود: نیمی از فاتحه کتاب از آن من و

۱. سوره مائده، آیه ۶۰.

۲. در اصل: «و نه گمراه از راه راست‌اند».

۳. معانی الأخبار، ص ۳۶، ح ۱۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۰۲ (حدیث از امام عسکری علیه السلام می‌باشد).

۴. معانی الأخبار، ص ۳۶، ح ۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۶۷، ح ۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۴، ح ۱۰۳.

۵. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۲۰؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۴۸، ح ۱۹؛ تفسیر

نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۴، ح ۱۰۴.

نیمِ دیگر از آن بنده من است؛^۱ زیرا نیمِ اوّل، ذکر نام خدا و ثنای او و یاد تربیت و رحمت او در دنیا و حاکمیت او در آخرت؛ و نیمِ دیگر، ذکر عبادت بنده و استعانت او و طلب راه راست و دوری از خشم او و گمراهی از راه است.

و گفته شده: مجموع این سوره، زبان حال بنده‌ای است که در محضر حضرت حق ایستاده و با او تکلم می‌کند؛ گاهی از صفات جمال و جلال او و گاهی از ذلت و نیاز و تعلق خود و گاهی از درخواست خویش سخن می‌گوید که متنعم گردد و به قافله صالحان پیوندد.

۱. الانشائی صدوق، ص ۱۷۴، مجلس ۳۳، ح ۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۲۶، ح ۳.

تفسیر سورہ بقرہ

تحقیق

حمید احمدی جلفایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْم﴾. [۱]

درباره حروفی که در اوّل برخی از سوره‌های قرآن آورده شده، میان علمای تفسیر، اختلاف نظر است؛ برخی گفته‌اند: این حروف، رمزها و اسراری است میان خدا و پیامبرش محمد ﷺ، پس نسبت به غیر او، از تشابهات قرآن است، چنانچه فرموده: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»^۱ و از این رو گفته شده که: «الْم»؛ الف، اشاره به «الله» و لام اشاره به جبرئیل و میم اشاره به محمد ﷺ است؛ و مراد، این است: این کتاب، از الله بواسطه جبرئیل، به محمد ﷺ وحی شده [است].

و بعضی برآن‌اند که: ذکر این حروف، از راه مثال است؛ و غرض، آن است که: این قرآن، از همین حروف، تنظیم شده، لکن احدی را از انس و جن، به تنهایی یا به اجتماع و همیاری، یارای آوردنِ نظیر آن، بلکه نظیر یک سوره از آن نیست. پس بی‌تردید، از جانب خدا است. و مقتضای انصاف، این است [که]: تکلّم به حروف تهجّی و اراده معارف و معانی خاصّی از آن، از انسانی اُمّی محض و مکتب و مدرسه ندیده، همانند خواندن و نوشتن او بسیار عجیب و إعجاز انگیز است.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾. [۲]

«ذَلِك» اشاره به برتری مقام و کتاب، به معنای نوشته شده - بالفعل، یا بالقوه -

است. و معنای کلام، این است که: این کتاب والا رتبه - که در لوح محفوظ، از قدیم ترین زمان ها نگاشته شده و کتابی که سزاوار نگارش است و در آینده در سطحی غیر محصور، نوشته خواهد شد - جای شک و تردید نیست؛ چه آن که در نزد هر انسانی منصف و عاقل، پس از لحاظ آن که همه کتاب های آسمانی از نزول آن و همه پیامبران الهی از خود و آورنده آن، خبر داده؛ و قرائن قطعی از الفاظ و محتوای آن، آشکار شده؛ و معجزات وافر، به دست آورنده آن، ظاهر گشته؛ ریب و تردیدی در آن که از جانب خداوند است، باقی نمی ماند.

و «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» هدایت نشان دادن راه است. و متقی، کسی است که استعداد تقوا دارد. و مفاد جمله، این است: این کتاب، کسانی را که استعداد تقوا و پرهیز از بدی و عذاب الهی را دارد و باطنشان پلید و آلوده به اغراض فاسد و عناد نیست، به سوی کمالات ذات الأبعاد انسانی و مادی و معنوی، بدان مقدار که انسان را توان رسیدن بدان است، راهنمایی می کند.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [۳]

متقین، کسانی اند که به غیب می گروند - و غیب، هر امری پنهان از حواس ظاهری یا باطنی بشر است، مانند مبدأ تعالی و فرشتگان و عالم آخرت و حجت غایب از نظر و غیر این ها؛ و مراد در این جا خداوند است - و نماز برپا می دارند و از آنچه بدان ها روزی کرده ایم (از نعمت های ظاهری، مانند مال و جاه و فرزندان و نعمت های باطنی، مانند علم و اخلاق و دین و معارف) انفاق می کنند.

بحث حدیثی

از امام صادق علیه السلام آمده که: «مراد از ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ کسی است که به قیام قائم اهل بیت علیهم السلام ایمان بیاورد که حق است»^۱.

و نیز فرمود: «متقین، شیعیان ما و غیب حجت ما است که غایب از انظار است؛ و

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷؛ وج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۲، ح ۲۸؛ وج ۵۵، ص ۱۲۴،

مدّت غیبت و زمان ظهورش، از مُعَیَّات است؛^۱ یعنی از مصادیق ایمان به غیب، اعتقاد به قیام حضرت بقیّة الله ﷺ است.

و نیز فرمود: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ یعنی از آنچه بدان‌ها آموخته‌ایم، به دیگران می‌آموزند.^۲

و هر دو مورد، از قبیل ذکرِ مصداق است.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾. [۴]

و آنان که به آنچه از وحی و قرآن، به سوی تو فرود آمده و به آنچه از کتاب‌ها و شرایع آسمانی که بیش از تو به پیامبران گذشته نازل شده، ایمان می‌آورند؛ و به روز واپسین، یقین دارند.

﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. [۵]

آن‌ها ایند که بر پایه هدایتی از پروردگارشان استوارند؛ و آن‌ها ایند که رستگارند. و حاصل این چهار آیه، این است که: این کتاب، متّقین را - یعنی کسانی را که روی پاکی سرشت، استعداد هدایت دارند - راهنمایی می‌کند؛ و اینان کسانی‌اند که به وسیله این کتاب، به اصول سه‌گانه دین (ایمان به خدا، وحی پیامبران و روز آخرت) ایمان می‌آورند؛ و به فروع دین، که اساس عبادات آن نماز و پایه اجتماعاتش اتفاق است، عمل می‌کنند. و آن‌ها ایند که پس از این مراحل، بر هدایت حقیقی و پرج و بی‌شائبه از گمراهی، ثابت و استوارند.

و باید توجه داشت که: ذکر این اوصاف پنج‌گانه برای متّقین، در واقع، بیان کیفیت هدایت این کتاب است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾. [۶]

همانا کسانی [که] کفر ورزیدند، برای آن‌ها یکسان است - خواه آنان را از غضب

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۸؛ ج ۲، ص ۳۴۰؛ ح ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۵۲؛ ح ۲۹؛ ج ۵۵، ص ۱۲۴؛ ح ۱۰.

۲. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۰؛ تفسیر المیزانی، ج ۱، ص ۲۶؛ ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۷؛ ح ۳۸.

خدا و عذاب آخرت بترسانی - یا نترسانی بی تردید، ایمان نخواهند آورد.

«کفر» در لغت، به معنای پوشاندن است؛ و «الزَّارُعُ کافرٌ»؛ یعنی دانه‌ها را در زیر زمین می‌پوشد. و در اصطلاح قرآن و روایات و فقه اسلامی، انکار همه یا برخی از اصول دین است - اصالتاً، یا ملازماً - نظیر انکار بعضی از ضروریات دین که ملازم با تکذیب پیامبر ﷺ باشد.

و این آیه شریفه، بی تردید، اطلاق ندارد؛ زیرا عده‌ای از کفار، دعوت اسلام و پیامبر را پذیرفتند و اسلام آوردند. پس مراد، مشرکین معدودی از اهل مکه است، چنانچه در آیه ۱۰ سورة یس - که در مکه نازل شده - بدان‌ها اشاره رفته. و آن‌ها بودند که از ابتدا با پیامبر اسلام، بنای مخالفت و عناد و لجاجت نهادند و جنگ بدر و احد را برپا کردند؛ و همه در حال کفر، از دنیا رفتند.

بحث حدیثی

در کتاب اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «کفر در کتاب خداوند، در پنج معنا استعمال شده؛ کفر به معنای انکار، که دو قسم است؛ و به معنای ترک فرمان خدا؛ و به معنی براءت و بیزاری؛ و به معنی کفران نعمت».

سپس فرمود: «کفر انکارِ قسم اول، عبارت است از انکار پروردگار، که طبیعی‌ها و ضدّ خدایان می‌گویند، چنانچه فرموده «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^۱، و فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ...»^۲، یعنی این قسم نیز داخل این آیه است. و کفر انکارِ قسم دوم، انکار کردنِ خدا است به زبان از روی تکبر و عناد با وجود یقینِ باطنی به وجود او، چنانچه فرمود: «وَجَعَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»^۳.

و کفر سوم، کفران نعمت است، چنانچه فرمود: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۴.

و کفر چهارم، مخالفت فرمان خداوند است، چنانچه فرموده: «أَفَتَوْمِنُونَ بِمَعْصِيَةِ

۱. سورة جاثیه، آیه ۲۴.

۲. سورة ابراهیم، آیه ۷.

۳. سورة نمل، آیه ۱۴.

۴. سورة بقره، آیه ۶.

الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ^۱؛ یعنی برخی از کتاب الهی را عمل می‌کنید و برخی را عمل نمی‌کنید؟

و این دو قسم، گناه عملی دارد.

و کفر پنجم، برائت جستن است، مانند آن که ابراهیم به قوم خود گفت: ما به شما و بت‌های شما کافر شدیم؛ یعنی برائت می‌جوئیم از آن‌ها. و این قسم کفر، حلال است.^۲

﴿حَتَّمُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. [۷]

ختم بر دل، به معنای مهر زدن، کنایه از حالت سختی و قساوت آن است؛ و این حالت، مسبب از کفر و گناهان آن‌ها است، که خداوند، نظیر سایر مسیبات تکوینی، آن را به خود نسبت می‌دهد.

﴿وَعَلَى سَمْعِهِمْ﴾ یا عطف است بر ﴿عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾. معنای آیه این که: خداوند بر دل‌ها و قوه سامعه آن‌ها مهر شقاوت زده است؛ و از این رو حقایق دینی را تعقل نمی‌کنند و متأثر نمی‌شوند.

و یا خبر «غشاة» ﴿وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ﴾ معطوف بر آن است. و مراد، تشبیه است؛ یعنی: گویی بر گوش و چشمان آن‌ها پرده‌ای است که نه انذار پیامبر و قرآن را می‌شنوند و نه معجزات و وسایل تذکر را می‌بینند. و آن‌ها را در دنیا و آخرت، عذابی بزرگ است.

تنبيه

از اول این سوره مبارکه، چهار آیه، مربوط به متقین؛ و این دو آیه، مربوط به کفار؛ و سیزده آیه آتی، مربوط به منافقان؛ و سپس خطاب به عموم مردم است.

۱. سوره بقره، آیه ۸۵

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۸۹، ح ۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۰۸، ح ۷۳.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾. [۸]

و از مردم، کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز واپسین گرویدیم، در حالی که آن‌ها گرونده نیستند؛ و تنها ذکر ایمان به مبدأ و معاد، برای این است که: اقرار به آن دو، در پذیرش اسلام و انصراف به ایمان، کافی است.

و مراد از یوم آخر در تعبیرات قرآن مجید، اصل بعثت پس از مرگ است؛ ولی غالباً آخرت، استعمال می‌شود در فاصله بین نفخه اول صور تا استقرار بهشتیان و دوزخیان در مقر خودشان. و این معنا است که حد آن در قرآن مجید، پنجاه هزار سال، ذکر شده [است]: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾.^۱

و گاهی آخرت از مرگ و آغاز عالم برزخ تا پس از قیامت و اتصال به ابدیت، استعمال می‌شود. و بنابراین، ابتدای آخرت، نسبی است؛ و آخرت هر شخصی، از ابتدای مرگش، شروع می‌شود.

تنبيه

منافقان، عمدتاً از ابتدای هجرت در مدینه منوره پیدا شدند. و بیشترشان از اهل کتاب بود و پیوسته در مخالفت با پیامبر اسلام ﷺ و مسلمین و مبارزه و توطئه برای براندازی نظام اسلامی، فعالیت داشتند. و از حمایت مشرکین و اهل کتاب، برخوردار بودند. و مقدار زیادی از آیات قرآنی، در تهدید و انذار و کشف توطئه‌های مختلف آن‌ها نازل شده [است]. و در واقع یکی از مهم‌ترین گرفتاری‌های پیامبر ﷺ و مسلمین، مقابله با توطئه و فساد برانگیزی آنان بوده، چنانچه یکی از مشکلات زندگی هم، کیفیت رفتار و معاشرت نزدیک با آن‌ها با علم به حالشان بوده [است].

﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾. [۹]

آن‌ها می‌خواهند خداوند و کسانی را که ایمان آورده، فریب دهند؛ ولی جز

خودشان را فریب نمی دهند و نمی دانند.

«مخادعه» در لغت، سعی در مکر و رساندن فریب به دیگران است. و منافقان، با اظهار ایمان به زبان و انکار آن در باطن و یا اظهار در میان مؤمنان و انکار در میان قومشان، گویی می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ و چون خداوند و نیز مؤمنان، از طریق وحی، از عملشان آگاه اند؛ و ضرر کارشان به خودشان باز می گردد؛ پس آن ها در واقع، خودشان را فریب می دهند؛ و در رسوایی و آتش می افکنند، در حالی که این حقیقت را درک نمی کنند.

بحث حدیثی

امام صادق علیه السلام فرمود: «از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که: فردای قیامت، نجات در چیست؟

فرمود: نجات در این است که خدا را فریب ندهید، که او نیز با شما مقابله به مثل کند؛ زیرا کسی [که] چنین کند، خداوند، لباس ایمان را از او برمی کند؛ و او اگر بداند، به خود مکر کرده [است]. گفتند: چگونه خدا را فریب دهد؟

فرمود: آنچه را خدا برای خود دستور داده، به عنوان ریا برای دیگران به جا آورد. پس از خدا پروا کنید و ریا انجام ندهید؛ چه آن که ریا، شرک است.

مراد، آن است که: ریا در عمل، خدعه با خدا است، مانند خدعه منافقان در ایمان؛ لکن ریا در عمل، فسق آور؛ و ریا در ایمان، کفر آور است.

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾. [۱۰]

کلمه «مرض» در هر دو جنس است و می توان حمل بر عموم کرد. و نسبت زیادی آن به خدا، به تسبیب است.

و معنای آیه، این است: در دل های آن ها بیماری است - بیماری جهل و کفر و نفاق و عناد و محبت جاه و مال - پس خداوند بر آن بیماری ها بیفزاید و افزوده است؛ زیرا سبب امراض قلبی آن ها ظهور قرآن و رواج دین است و خداوند پیوسته

بر آن می‌افزاید. و آن‌ها را در آخرت، عذابی دردناک است، به کیفر آنچه در ادعای ایمان، دروغ می‌گویند.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾. [۱۱]

و چون به آن‌ها گفته شود: در روی زمین - به وسیله تشکیک در عقاید مسلمین و دوستی با کفار و نقل اسرار مسلمان‌ها به آن‌ها و برافروختن آتش فتنه و جنگ - ایجاد فساد و تباهی نکنید، می‌گویند: جز این نیست که ما اصلاح‌کننده‌ایم.

مرادشان این که: ما با این رفتار، در پی اصلاح دنیای خود هستیم؛ و یا آن که: آن‌ها به اقتضای خبث نفس و پلیدی باطن، راه و رفتارشان را صحیح و کارشان را اصلاح می‌دانستند، نظیر قول خداوند: ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾.^۱

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾. [۱۲]

آگاه باشید که: آن‌ها هستند که فسادانگیزند؛ چه آن که آن‌ها به واسطه عمل نفاقشان، انسانیت خود را در نزد خداوند، تباه کرده‌اند؛ زیرا خدا خود آن‌ها را لعنت کرده و دستور لعنشان را به فرشتگان و مؤمنین، صادر نموده؛ بلکه در نزد کفار نیز بی‌ارزش‌اند، زیرا آن‌ها نیز احتمال نفاقشان را می‌دهند. و چه افسادی بالاتر از این! و لکن آن‌ها نمی‌اندیشند.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا

إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾. [۱۳]

و چون به آن‌ها گفته شود: همانند آن که مردم خردمند، پس از دیدن معجزات پیامبر ﷺ و اتمام حجت بر آن‌ها در نزد عقل و خرد، ایمان آورده‌اند، شما نیز ایمان آورید - در آیه قبلی، دعوت به ترک فساد؛ و در این آیه، دعوت به ایمان و صلاح شده؛ و این طرز دعوت، کمال خیرخواهی است - و لکن آن‌ها در جواب گفتند: آیا همان‌گونه که ابلهان و بی‌خردان گرویدند، ما نیز (به یک نفر انسان بی‌یار و یآوری که

بر ضد عقاید همه محیط خود قیام کرده و پیداست که قریش او را ریشه کن خواهد نمود) بگرویم؟ آگاه باشید که آن‌ها خود، ابله و بی‌خردند؛ زیرا اکثریت بی‌منطق و محتورا بر اقلیت دارای ده‌ها دلیل و برهان منطقی، مقدم می‌دارند، ولیکن جهل خود و عاقبت پیروزی حق را نمی‌دانند.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾. [۱۴]

و هنگامی که آن‌ها با مؤمنان، ملاقات کنند، می‌گویند: ما به پیامبر ﷺ و دین او ایمان آورده‌ایم؛ و چون با شیطان‌ها و هم‌مسلکان خود خلوت کنند، می‌گویند: همانا ما با شما مییم؛ بی‌تردید، ما آن‌ها را - در دعوی ایمان و شرکت در برخی از امور - ریشخند و مسخره می‌کنیم.

﴿أَلَلَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾. [۱۵]

خداوند، آن‌ها را استهزا و مسخره می‌کند.

یعنی: استهزای آن‌ها را مقابله به مثل می‌نماید؛ در دنیا احکام اسلام [را] بر آن‌ها جاری می‌کند و به پاکی بدنشان و حلیت ذبیحه‌هایشان و جواز ازدواجشان و جریان احکام اسلام بر امواتشان، حکم می‌کند؛ و چون مردند، احکام کفر بر آن‌ها مرتب می‌نماید؛ و آنان را در میان کفار و عذاب آن‌ها وارد می‌کند. و این است بزرگ‌ترین استهزا که از حکیم صادر می‌گردد.

و «مدّ» به معنای مهلت و تقویت و زیادتی؛ و «عمه» به معنی تحیر و سرگردانی است؛ و معنای «یمدّمهم» آن‌که؛ خداوند آن‌ها را مهلت می‌دهد و به واسطه افزودن مال و جاه و اولادشان تقویت می‌کند، تا در طغیان خویش سرگردان بمانند.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تَبَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾. [۱۶]

آن‌ها هستند که گمراهی را به بهای از دست دادن هدایت و رهایی به دین و معارف و کمالات انسانی خریدند - و در حقیقت، نفاق و کفر را به جای ایمان و

رذایل اخلاق را به دادن فضایل و پلیدی‌های اعمال را به دادن طیبات و شقاوت را به دادن سعادت و بالآخره عذاب آخرت و جهنم را به دادن نعم و بهشت خریدند - پس تجارت آن‌ها هیچ سودی نکرد و هرگز از ره یافتگان نبودند.

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾. [۱۷]

ایقاد و استیقاد: برافروختن؛ و اضائه: روشن شدن و روشن نمودن است. و معنای آیه، این است که: مثل و حال شگفت‌انگیز آنان به حال گروهی ماند که در شب تاریک، در صحرایی وسیع، آتشی را برای روشنایی برافروزند؛ و چون اطرافشان را روشن کند، خدا بواسطه باد و بارانی، آتش را خاموش و نورشان را از بین ببرد و آنان را در میان تاریکی شب - که گویی تاریکی‌های متراکم است - رها سازد. و وجه تشبیه، این است که: برای منافقان در دنیا بواسطه ایمان ظاهری، راه زندگی در میان مسلمین و امنیت اجتماعی و برخورداری از احکام و مزایای اسلام میسر و روشن می‌شود؛ و اندکی این چنین ادامه حیات می‌دهند، پس به ناگاه خدا آن‌ها را می‌میراند و ایمان ظاهری‌شان را باطل و در تاریکی‌های عالم برزخ و قیامت، رها می‌سازد.

﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَهْتَفُونَ﴾. [۱۸]

«صُم» جمع «أَصَم» به معنای کر؛ و «بُكْم» جمع «ابکم» به معنای لال؛ و «عُمی» جمع «أعمی» به معنای کور است.

یعنی: منافقان در دنیا از شنیدن کلام حق و اندرزهای الهی، کردند؛ و از گفتن حق و ادای شهادتین، گنگ‌اند؛ و از نگاه به حق و دیدن عبرت‌آور، کورند. و در آخرت نیز چنین خواهد بود، که فرمود: «وَنَخْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا»؛ [یعنی] ما گمراهان را در روز قیامت، در حالی که کور و لال و کر باشند،

محشور خواهیم نمود.

آری، نتیجه اعمالی که بوسیله این اعضا تحقق یافته، حدوث آن حالات است. یا تجسم عینی این اعمال، عروض آن صفات است.

﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ [۱۹]

«صَيِّب» بر وزن «سید»، اصلش «صُيُوب» به معنای ابر باران‌زا یا باران تند است. و «رعد» صدای ابر؛ و «برق» آتش جهنده از آن است. و «أصابع» جمع «إصبع» به معنای انگشت؛ و «صواعق» جمع «صاعقه»: آذرخش، آتشی است سوزنده و سریع که از اصطکاک ابرها بیرون می‌آید و به معنای صیحه و مرگ نیز آمده [است].

و «أَوْ كَصَيِّبٍ» تقدیرش: أَوْ مِثْلَهُمْ كَذَوِي صَيِّبٍ؛ و تفسیر آیه با مثال منافقان، این است که: آن‌ها مانند گروهی هستند که در صحرائی گرفتار ابری باران‌زا یا بارانی شدید از سوی آسمان شده‌اند، که در آن، تاریکی‌ها باران و ابر متراکم و شب و رعد و برق است، به گونه‌ای که پیوسته انگشتان خود را از ترس صاعقه‌های آن و هراس از مرگ، در گوش‌های خود، فرو می‌کنند. و خداوند، به همه کافران، احاطه و جودی و توانی و علمی دارد.

وجه تشبیه، آن‌که: منافقان در میان مؤمنان، زیر باران وحی و رحمت حق بودند، همراه با تاریکی‌ها برای آن‌ها، نظیر مجهولات و خلاف معتقداتشان از وحی و وساوس شیطانی؛ و رعد و برق صدای پیروزی‌های مسلمین و شکست‌های کفار و وعیدهای قرآنی و انذارهای پیامبر؛ و ادله و براهین و معجزات پیامبر گرامی؛ و جعل أصابع تحفظ آن‌ها از رسوایی بواسطه غیبت از مجالس و جهاد؛ و تمارض و روابط با کفار و خلوت با آن‌ها از ترس وعیدها و انذارها، که مبادا نفاقشان ظهور یابد و منجر به قتل یا فرارشان گردد.

﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ» [۲۰]

«خَطْفٌ»: ربودن؛ و «إِضَاضَةٌ»: روشن کردن؛ و أَظْلَمَ علیه الأمرُ أو المكانُ: کار یا مکان بر او تاریک شد.

و معنای آیه، آن که: نزدیک است برق آن ابر و باران، چشمان آن گروه گرفتار را بر باید و نابود سازد. هر آنی که فضا را بر آن‌ها روشن می‌کند، راه می‌روند؛ و چون فضا بر آنان تاریک می‌گردد، می‌ایستند؛ و اگر خداوند، اراده حتمی می‌کرد، نیروی شنوایی و بینایی و بصیرتِ باطن آن‌ها را نابود می‌ساخت؛ زیرا خداوند، بر هر چیزی توانا است.

وجه تشبیه، آن که: معجزات و ادله و براهین منطقی قوی و متراکم اسلام، نزدیک می‌شد بصیرت‌های آن‌ها را تبه سازد و به کلی اظهار کفر کنند و از میان مسلمین فرار نمایند.

و «كَلَّمَا أَضَاءَ...» [یعنی]: هر زمان آن ادله، مطابق میل و معتقداتشان بود، همراهی داشتند؛ و اگر مخالف بود، مانند نفی شرک، نفی وثنیت و بَنُوهُ عَزِيزٌ و عِيسَى و ادله نسخ تورات و انجیل، توقف می‌کردند و در حیرت می‌ماندند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾. [۲۱]

«عبادت» در لغت، نهایت خضوع و فروتنی است؛ و گاهی در خضوع به اعتقاد الوهیت یا ربوبیتِ مورد خضوع، استعمال می‌شود.

و عبادت به معنای اول، برای غیر خدا نیز جایز است، جز در موارد استثنایی که دلیل بر حرمتش، قایم شده، مانند خضوع رکوعی و سجودی در برابر غیر خدا. و «لَعَلَّكُمْ» به منزله تعلیل است به «أَعْبُدُوا» یا به «خَلَقَكُمْ».

و معنای آیه، آن که: ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید، آن کس که شما را و کسانی را که پیش از شما بودند، آفریده است. خلق کرده که پروا کنید و پرستش کنید تا روح تقوا یابید.

توضیح

از آغاز سوره تا این جا، خداوند در نوزده آیه، از سه گروه از مکلفین یاد کرده [است]: متقین، کفار و منافقان. [و] در ضمن سه آیه، متقین را به ایمان به مبدأ و رسالت و معاد و به نماز و انفاق ستوده [است]. و در ضمن دو آیه، کفار را به عدم ایمان و قساوت دل و ختم بر قلب و گوش و چشم، نکوهش نموده [است]. و منافقان را در ضمن سیزده آیه، به عدم ایمان، فریبکاری، بیماری دل، فساد در زمین، استهزا و تسفیه مؤمنان، تبدیل هدایت به ضلالت، تشبیه آن‌ها به روشن کنندگان آتش و گرفتاران باران، یاد کرده [است].

و اینک در این آیه، به همه مردم جهان [و] حاضرانِ مجلس خطاب؛ و غایبانِ تا آخرین نقطه کره زمین و موجودین زمان تا آخرین زمینه خطاب - انقراض نسل بشر - خطاب نموده [است].

و هدف اصلی از خلقت و امر به عبادت، حصول تقوای حقیقی است؛ و آن، جز با پذیرش دین و اجتناب از مخالفت در محتوای آن، تحقق نمی‌یابد.

بحث حدیثی

امام صادق علیه السلام فرمود: «بهترین عبادت، تفکر دائم در اوصاف خداوند و قدرت او است»^۱.

و امام رضا علیه السلام فرمود: «عبادت، تنها نماز و روزه نیست؛ بلکه عبادت، فهم [و] فکر کردن در کارهای خداوند و شأن و جلال او است»^۲.

و امام باقر علیه السلام فرمود: «سخت‌ترین عبادت، ورع است»^۳.

و ورع، یک درجه بالاتر از تقوا است؛ یعنی علاوه بر انجام واجبات و ترک حرام‌ها، مواظبت کردن بر ترک شبهات و فعل مستحبات.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۹۶، ح ۲۰۲۶۰.

۲. تحف العقول، ص ۴۴۲ و ص ۴۸۸، فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۲۵، ح ۱۷.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۷۷، ح ۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۴۴، ح ۲۰۳۹۶.

و امام سجّاد^{علیه السلام} فرمود: «عبادت، هفتاد جزء است؛ افضل آن‌ها جستجوی روزی حلال است».^۱

بدان که عبادت، بر دو قسم است: عبادت به معنای آنحضرت و عبادت به معنای اعم. و اولی، هر عملی است که در شریعت، مشروط به قصد قربت باشد؛ یعنی خداوند خواسته که مکلف، آن را به نیت تقرّب به جا آورد، مانند نماز و روزه [و حجّ و غیره].

و دوم، هر عملی است که شرط تقرّب در آن نیست و حرمت و کراهت ذاتی هم ندارد؛ و مکلف، آن را برای رضای حق، بجا آورد، مانند شستن لباس و دادن هدیه به کسی و غیره.

و از روایت‌های فوق، استفاده می‌شود که: انجام هر عملی خیر و دارای مصالح فردی و اجتماعی، عبادت است، هر چند انسان از قصد تقرّب، غافل باشد، مانند تفکر در صفات خدا و طلب روزی حلال و غیره.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. [۲۲]

الف و لام در «الأرض» به معنای عهد حضوری است؛ یعنی: این زمین. و «فراش» چیزی است که زیر پا گسترده شود.

و «سما» به معنای بالای سر و مجموع ستارگان و کراتی که دیده می‌شود و هفت مخلوق عظیم طبقاتی روی هم است که حقیقتشان معلوم نیست، ولی اصل وجودشان به دلالت قرآن و حدیث، مسلم است. و «سمای» دوم در این جا، بالای سر است.

و «ثمر» و «ثمره» به معنای میوه و حاصل و نتیجه وجودی مطلوب از هر گیاه و

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۸، ح ۱۶ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۲۴، ح ۸۹۱ نواب الأعمال، ص ۱۸۰؛ وسائل النبیة، ج ۱۷، ص ۲۱، ح ۲۱۸۷۷.

درخت و حیوان و غیره است.

و «نِدَّ» از حیث لفظ و معنا، مانند [و] مثل است.

آن کسی که این زمین را برای شما فرش کرد - یعنی از مجموع روی زمین، مساحتی به مقدار کفایت را قابل زندگی و استراحت [برای] شما قرار داد، هر چند مقداری را نیز برای تأمین رفاه آسمان، مملو از آب یا کوه و درّه نمود؛ و آسمان و کُرّات جَوّی را که نظیر سقف مسکن شما است، همانند اعضای یک ساختمان، بوسیله نیروی جاذبه، به هم مرتبط و مستحکم نمود - و از جوّ بالا سرتان، آبی به صورت باران و برف و تگرگ، فرو ریخت.

پس به سبب آن، از نتایج درختان و گیاهان، برای شما روزیِ خوراکی و پوشاکی - به نام میوجات و حبوبات و سبزیجات - درآورد؛ پس برای خدا شریک‌ها و آنبازها در ألوهیت و ربوبیت و خالقیت و طاعت قرار ندهید، در حالی که می‌دانید و توانِ درک این را دارید که احدی را قدرت این امور چهارگانه: گستردن زمین، برپا داشتن آسمان، فرود آوردن باران، استعمار گیاهان، نیست.

بحث حدیثی

امام سجّادؑ فرمود: «خداوند، زمین را ملایم طبع شما و مناسب زندگی اجساد شما قرار داد، نه با گرمای سخت که شما را بسوزاند و نه با سرمای سخت که بخشکاند، نه خوشبوی فوق‌العاده که مغزتان را متلاشی و نه بدبوی سخت که شما را هلاک سازد، نه آن را بسیار نرم که غرقتان کند و نه بسیار سخت چون فولاد که ساختنِ خانه و کندن قبور ممکن نشود. با کمال متانت، آن را آن چنان ساخت که از آن سود بَرید و بر روی آن قرار گیرید و پیکره‌ایتان بر آن استوار گردد و برای اهداف زندگیتان رام گردد؛ و از این‌رو، آن را فراش نامید. و آسمان را سقفی محفوظ در بالای سرتان قرار داد، که خورشید و ماه و ستارگانش بچرخد. و باران را از بالای سرتان، از آن جا که بر تپّه‌ها و قلّه کوه‌ها و بلندی‌ها و پستی‌ها فرو ریزد، نازل نمود. سپس آن را به باران ریز و درشت و سخت و شدید

و آرام مُمتد، تقسیم کرد، تا زمین‌هایتان از آن سیراب گردد. و آن را ناگهانی فرو نریخت، که به کشف و زرع و درخت و خانه‌تان آسیب رساند. پس بر او شریک‌ها قرار ندهید.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. [۲۳]

و اگر شما از این قرآنی که ما بر بنده خود محمد ﷺ فرو فرستادیم، در شک و تردید باشید و گمان کنید که ساخته خود او یا از اینشانات دیگران است، پس یک سوره همانند آنچه ما بر او نازل کردیم و یا یک سوره از مردی درس نخوانده و معلّم ندیده مانند او بیاورید؛ و برای تهیّه و تنظیم و آوردنِ آن، هر که را - غیر از خداوند - از حاضران و دوستان و یارانتان که توانستید، دعوت کنید؛ و سپس تمام گواهانتان را برای اثبات این که آن ساخته شما، نظیر قرآن ما است، فراخوانید، اگر شما در این ادّعا - که این کتاب، ساخته محمد ﷺ یا بشرهای دیگر است - راستگویید.

پس در این آیه، هم تحدّی به کلام الهی است و هم به آورنده آن.

بحث علمی

و در آن، چند نکته است:

اول - در این کتاب کریم، درباره تحدّی - یعنی تعجیز دشمنان و به مبارزه طلبیدن آن‌ها، در آوردن تمام یا بعض آن - چند آیه دیگر، شبیه این آیه آمده است:
اول، آیه ۳۸ سوره یونس، که در آن، تحدّی به آوردن یک سوره شده: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَفَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».
دوم، آیه سیزده سوره هود، که در آن، تحدّی به آوردن ده سوره شده: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَفَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

سوم، آیه ۸۸ سوره اسراء، که در آن، تحدّی به آوردن مجموع این کلام الهی

شده: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً».

دوم - امام رضا علیه السلام فرمود: «آن‌گاه که خداوند، موسی علیه السلام را مبعوث کرد، مهارت و تخصص اهل زمان او در سحر و جادوگری بود، خداوند بر او معجزه‌ای شبیه سحر داد و بر همه فنون جادویی آن‌ها فائق آمد، تا حجت بر آن‌ها بهتر تمام شود. و آن‌گاه که عیسی علیه السلام را مبعوث نمود، مرض‌ها و بیماری‌ها در اهل زمان، زیاد بود؛ و مردم، نیازمند طبابت [بودند]؛ خداوند، عیسی را همراه معجزاتی که اهل زمانش را ناتوان کند، مبعوث کرد، تا حجت، نیکوتر تمام شود. و پیامبر اسلام را در زمانی که مهارت غالب اهل زمان در سخنرانی ادیبانه و با فصاحت و بلاغت و خواندن اشعار نغز بود، مبعوث نمود؛ و این قرآن را که بر گفتار آن‌ها فائق آید و حجت تمام شود، فرو فرستاد».

در این حدیث، اشاره شده به یک بُعد از ابعاد إعجاز قرآن، که زیبایی و فصاحت لفظ است.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُتِي وَفُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ». [۲۴]

«وَقُود» در لغت، چیزی که بدان آتش افروزند، مانند: هیزم، نفت، گاز و غیره. و «حجاره» جمع «حَجَر» به معنای سنگ [است].

خطاب به منکران پذیرش قرآن است:

پس اگر چنین نکردید و حداقل یک سوره، نظیر این کتاب را نیاوردید - و هرگز نخواهید توانست - پس از آتشی بهره‌یزید که هیزم آن، جسدهای مردمی است که توحید و اصول دین را نپذیرفتند و یا گناهان فرعی‌شان بر آن‌ها احاطه کرده؛ و سنگ‌هایی است که در دنیا به عنوان بت، بدان عبادت می‌کردند؛ و احجار کریمه‌ای که به عنوان گنج، ذخیره می‌کردند؛ نه حقوق الهی را می‌دانستند و نه در مسیر جریان معاملات اجتماع قرار می‌دادند. و آن آتش، برای کافران آماده شده؛ و غیر کافر،

مستحقّ آن در اقلیت‌اند و یا در آتش دیگرآند و یا موقت و محدودند.

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْوَاعٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. [۲۵]

مخاطب در این آیه، پیامبر گرامی ﷺ و عالمان و دانشمندان و همه کسانی هستند^۱ که توان درک و ابلاغ خطاب خدا را به مردم دارند.

و مضمون خطاب، آن که: به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل‌های شایسته کرده‌اند، مرّده ده که همانا برای آنان، پس از مرگ، در عالم برزخ و در جهان ابدی، پس از قیامت، بهشت‌ها و باغ‌هایی است که از زیر ساختمان و درختان آن‌ها رودها و جوی‌ها جاری است؛ هر زمان که از آن باغ‌ها، از میوه‌ای بدان‌ها اهدا کردید، می‌گویند: این همان است که از پیش در دنیا یا در همین جا، مورد ارتزاق قرار گرفتیم. و یا این میوه‌جات، تبلور و تجسم همان عمل‌ها و اتفاقاتی است که در دنیا به ما روزی شد. و در آن جا هر چه برای آن‌ها بیاورند، متشابه است؛ یعنی در اسم و عنوان مشابه نعمت‌های دنیا است، هر چند در کمّ و کیف و سائر جهات، از هم جدا هستند. و یا آن که: همه مثل همانند در طراوت و زیبایی و خوشی رنگ و بو و طعم. و آنان را در آن جا همسرانی پاکیزه است؛ پاکیزه از: عادات زنانه، نقص اندام، امراض جسمی، بدی اخلاق، عجز در گفتار، زشتی قیافه.

و آن‌ها در آن جا خالد و جاودان‌اند. و «خلود» در لغت، بقای شیء بدون عروض تباهی و زوال در مدّتی طولانی یا ابدی است؛ و در اصطلاح قرآن و حدیث، دوام و ابدیت است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ

اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا
الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

خداوند در آیات گذشته، مثلی چند بیاورد، مثل روشن کننده آتش و گرفتار باران شدید. و در جای دیگر نیز از دُباب و عنکبوت و خانه او مثال زده [است]. از این رو مشرکان و معاندان، این مطلب را القا نمودند که: شأن خدا بالاتر از این است که مثل زند؛ و یا از موجودات کوچک و بی ارزش، مثال آورد. بدین جهت فرمود: همانا خداوند را حیا و شرم نیاید از این که درباره هر شخصی یا هر امری - مادی، یا معنوی - مثل زند، هر مثلی را بخواهد، پشه؛ یا بالاتر از آن در کوچکی، مانند میکروب و یا خز؛ و یا بالاتر از آن در بزرگی، مانند اسب و شتر. اما کسانی که ایمان آورده اند، هر چند وجه تشبیه یا وجوه آن را درک نکنند، می دانند که آن مثل به جا و به حق و از جانب پروردگارشان، برای بیان حقیقتی و اثبات هدفی گفته شده. و اما کسانی که کفر ورزیده اند، طبق عادتِ عناد و انکار حق و انگیزه تحریفِ آذهان می گویند: خداوند، چه هدفی از این مثال دارد؟

آری، خداوند به اقتضای حکمت تام و هدایت عام، مثالی را متناسبِ مقام می زند، هر چند بسیاری از مردم را بالتسبیب گمراه می کند و بسیاری را هدایت. و البته گمراه نمی کند مگر فاسقان را؛ یعنی آنان را که مستعد خروج از راه حق اند.

بحث تمثیلی

خداوند، در جاهای زیادی از کلام آسمانی خود، مثل هایی تنبّه آور و بیداری بخش زده، که از آن جمله، موارد زیر است:

۱. مشرکان را در خواستنِ حاجت و توسّل به بت ها، به کسی که با حیوانات سخن بگوید، تشبیه نموده [است].^۱
۲. اتفاق در راه خدا را به یک حبه کشت که هفتصد برابر یا زیاده تر حاصل دهد،

تشبیه نموده [است].^۱

۳. عمل عبادی ربایی را به خاکی نرم، روی سنگ صاف، که باران تندى بر آن
ببارد، تشبیه نموده [است].^۲

۴. عمل قُربى خالص را به باغی که باران شدید بر آن ببارد و حاصلِ چند برابر
دهد، تشبیه نموده [است].^۳

۵. عیسی بن مریم علیه السلام را به آدم علیه السلام تشبیه کرده، در این که پدر نداشته [است].^۴

۶. اتفاقات کَفَّار را به زراعتی که باد سوزان بر آن دمیده، نابود سازد، تشبیه کرده
[است].^۵

۷. دانشمند فاسق را به سگی که از شدت حرارت یا مرض پیوسته، زبانش را
بیرون آرد، تشبیه نموده [است].^۶

۸. زندگی دنیا را به زمین خرم و سرسبزی که ناگهان غضب خدا بر آن نازل گشته
و چون زمینِ درو شده و خشکیده سازد، تشبیه کرده [است].^۷

۹. کافران را به کوران و کران؛ و مؤمنان را به بینایان و شنوایان، تشبیه نموده
[است].^۸

۱۰. اعمال خیر کَفَّار را به خاکستری که باد تند بر آن بوزد و نابود سازد، تشبیه
نموده [است].^۹

۱۱. کلام پاکیزه را به درخت پاکیزه‌ای که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش سر به فلک
بکشد، تشبیه کرده [است].^{۱۰}

۱۲. کلام پلید را به درختی که از جای خود کنده شده و روی پای خود نیست،

- | | |
|----------------------------|---------------------------|
| ۱. سورة بقره، آیه ۲۶۱. | ۲. سورة بقره، آیه ۲۶۴. |
| ۳. سورة بقره، آیه ۲۶۵. | ۴. سورة آل عمران، آیه ۵۹. |
| ۵. سورة آل عمران، آیه ۱۱۷. | ۶. سورة اعراف، آیه ۱۷۶. |
| ۷. سورة یونس، آیه ۳۴. | ۸. سورة هود، آیه ۲۴. |
| ۹. سورة ابراهيم، آیه ۱۸. | ۱۰. سورة ابراهيم، آیه ۲۴. |

تشبیه نموده [است].^۱

۱۳. به ناتوانی بت‌ها مثل زده، که قدرت آفریدن مگسی را ندارند؛ و اگر مگسی از آن‌ها چیزی برباید، توان گرفتن آن را ندارند [است].^۲

۱۴. نور ذات اقدس خود را به چراغی که از روغن زیتون خالص و شفاف‌ی روشن شود و در میان شیشه‌ای نورانی در طاقچه‌ای محفوظ قرار گیرد، که نوری بر نوری اضافه گردد، تشبیه نموده [است].^۳

۱۵. اموال و اولاد را در دنیا، به گیاهان سرسبزی که پس از اندک مدتی پژمرده و زرد و سپس خاشاک خشک شوند، تشبیه کرده [است].^۴

۱۶. کسانی را که غیر خدا را سرپرست و یاور گیرند، به عنکبوتی که به خانه ضعیف خود پناهنده شود، تشبیه نموده [است].^۵

۱۷. علمای تورات را که از عهده تحمل آن برنیامدند، به درازگوشی که بر وی بار کتاب زده‌اند، تشبیه کرده [است].^۶

۱۸. شریکان خود را به برده‌ای که توان تصرف در مال و جان خود ندارند، تشبیه نموده [است].^۷

۱۹. و خود را بر مرد آزادی که اموال فراوان در اختیار دارد و در هر راهی که می‌خواهد مصرف می‌کند، تشبیه کرده [است].^۸

۲۰. و نیز شرکای خود را به گنگ مادرزادی که بر هیچ کاری قادر نیست و باری بر دوش سرپرست خویش است، تشبیه نموده [است].^۹

۲۱. و خود را به مردی گویا و صاحب نطق و بیان، که بر جاده مستقیمی از کمالات و بر پایه عدل و قسط، فرمان می‌دهد، تشبیه کرده [است].^{۱۰}

- | | |
|--------------------------|-----------------------|
| ۱. سورة ابراهيم، آیه ۲۶. | ۲. سورة حج، آیه ۷۳. |
| ۳. سورة نور، آیه ۲۵. | ۴. سورة حدید، آیه ۲۰. |
| ۵. سورة عنکوبات، آیه ۴۱. | ۶. سورة جمعه، آیه ۵. |
| ۷. سورة نحل، آیه ۷۵. | ۸. سورة نحل، آیه ۷۵. |
| ۹. سورة نحل، آیه ۷۵. | ۱۰. سورة نحل، آیه ۷۶. |

۲۲. عاقبت مؤمن و کافر را به دو برادری تشبیه کرده، که ارثی سرشار از پدر برده‌اند؛ و چون باغ‌های پربار خود را دیدند، یکی کفر گفت و کفران نمود و دیگری اظهار ایمان کرد. پس به ناگاه صاعقه‌ای، باغ کافر را نابود کرد و باغ دیگری سالم ماند [است].^۱

۲۳. کافر را به برده چند نفر مولای مختلف الفکر، که هر یک او را فرمانی مخالف فرمان دیگری دهد و به سوی خود کشد، تشبیه نموده [است].^۲

۲۴. مؤمن را به برده یک مولا و تسلیم در برابر وی؛ و آن مولا هم در کار خود، مستقل و عادلانه عمل می‌کند، تشبیه کرده [است].^۳

۲۵. کفار را به همسر نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام تشبیه نموده، که از پیامبران الهی بهره‌مند نشدند و بر آن‌ها خیانت کردند؛ و قرب جوار پیامبران، بر آن‌ها سودی نبخشید.^۴

۲۶. مؤمنان را به همسر فرعون، که برخلاف قدرت‌های حاکم وقت، ایمان قوی یافت و به مریم دُخت عمران - که عفت خود را حفظ کرد و به خدا و کتاب آسمانی او ایمان آورد و از نیکان شد - تشبیه نموده [است].^۵

﴿الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾. [۲۷]

آنان که پیمان خدا [را] پس از استحکام و توثیقش می‌شکنند - پیمانی که خدا از مردم، بوسیله حُجج و براهین عقلی، بر توحید و بعثت انبیا و معاد گرفته است؛ و به واسطه انبیا و ادله و معجزاتشان، محکم و استوار گشته است - و آنچه را که خداوند به وصل و پیوند آن، دستور داده، قطع می‌کنند.

خداوند، به وصل و پیوند مودت و ادای حقوق با آئوبین و أرحام و پیوند اعتقاد و طاعت با پیامبر و خلفای معصوم او دستور داده [است].

۲. سوره زمر، آیه ۲۹.

۱. سوره کهف، آیه ۳۲.

۴. سوره تحریم، آیه ۱۰.

۳. سوره زمر، آیه ۲۹.

۵. سوره تحریم، آیه ۱۱.

و در روی زمین، بواسطه تحریف عقاید و اخلاق و اعمال حق مردم، فساد و تباهی ایجاد می کنند؛ [و] آن ها هستند که زیانکارند. سرمایه عمر را که باید بدان، همه کمالات انسانی و سعادت جاودانی بخرند، در هوس ها و شهوات چند روز، مصرف کردند؛ و شقاوت ابدی، تحصیل نمودند؛ پس آن ها در معامله وجودشان زیانکارند.

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْْوَائًا فَأَخْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾. [۲۸]

چگونه به خدا کفر می ورزید و او را انکار می کنید؟ در حالی که شما پیش از آن که به دنیا بیایید، مرده بودید، [پس] او شما را زنده کرد.

اطلاقِ «میت» به حالت قبل از دنیای انسان، به لحاظ این است که: گاهی میت به مطلقِ جسم بی روح گفته می شود، هر چند سابقه حیات نداشته باشد؛ و اجزای بدن انسانی، پیش از ورود به رحم، آجرامی بی روح بودند.

و ممکن است مراد از میت بودن انسان، حالت جنینی پیش از دخول روح باشد، که اطلاق میت بر آن، به لحاظ شایع [بودن]، صحیح است.

سپس شما را در دنیا می میراند، سپس در عالم دیگر زنده می کند، آن گاه به سوی [او] بازگردانده می شوید.

و بنابراین، انسان را در مسیر حرکتش از ذرات وجودی خاک - که مبدأ حرکت او است - تا انتهای استقرار در بهشت یا جهنم پس از قیامت، چهار حالت مختلف، عارض می گردد: موت قبل از حیات دنیا، احیای وی در دنیا، اِماتة از دنیا، احیا در عالم آخرت.

لکن بنا بر این معنا، این آیه، مخالف آیه ۱۱ [سوره] زمر خواهد بود، [که]: ﴿زَبْنًا أَمْئْنَا أَشْتَتَيْنِ وَأَخْيَيْنَا أَشْتَتَيْنِ فَأَعْرَفْنَا بِذُنُوبِنَا﴾. این، کلامِ عده ای از منکران معاد است در آخرت: پروردگارا! پس از آن که ما در دنیا منکر بَعَث شدیم، ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی؛ حال، به گناهانمان اعتراف کردیم.

در این آیه، پس از موت ابتدایی، دو بار اِماتة ذکر شده؛ و در آیه مورد بحث ما

اماته یک بار است؛ از این رو باید بگوییم که: مراد از «ثُمَّ يُخْيِيكُم» در این آیه، احیا در عالم برزخ است؛ و مراد از «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» اماته از برزخ و احیا در قیامت است. پس بر هر انسانی، از مبدأ سیرش تا منتهای آن، شش حالت متضاد، به تناوب، رخ می دهد: موت اول، به معنای عدم روح؛ و دو اماته - اماته از دنیا، و اماته از برزخ - و سه احیاء: احیا در دنیا و احیا در برزخ و احیا در قیامت.

و در میان آیات کتاب، شواهدی بر این بیان، خواهی یافت. و به هر حال، هدف از سوق این آیه کریمه، این است که: خدایی که ذرات وجود شما را از میان خاک جمع کرده و انسانی سالم و قوی و متفکر ساخته و سپس در حالات مختلف دیگری وارد می کند و همه حالاتان در دست قدرت او است، چگونه او را منکر می شوید؟!

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ

فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. [۲۹]

او است آن کس که آنچه در این زمین است، همه را برای شما آفریده - یعنی: مجموع این کره خاکی، از آن مجموع ساکنان او است. و کیفیت تقسیم در میان آن ها با تشکیل حکومت عدل الهی و عدم آن، فرق می کند؛ و تفصیل آن، بر عهده فقه است - سپس خداوند، قصد مستقیم آسمان نمود.

اراده تکوینی اش به موادِ اوْلَیَّهٔ آن - که دخان و دود بود - متوجه شد. و یا اراده حتمی اش به فعلیت آنچه در علم ازلی او گذشته بود، تعلق یافت. و بالأخره آن را هفت آسمان ساخت. و او به همه چیز دانا است.

و مفاد این آیه، آن است که: خلقت زمین، پیش از خلقت آسمان ها است؛ چنانچه مفاد آیه ۹ و ۱۰ و ۱۱ از فصلت نیز چنین است.

و آیه ۳۰ سورة نازعات، مربوط است به دحو زمین؛ یعنی انداختن این کره و در مسیر حرکت قرار دادن آن. پس منافاتی در بین نیست؛ لکن مسأله، نیازمند تحقیق است.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. [۳۰]

و به یاد آور^۱ هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من در روی زمین، تعیین کننده جانشینم؛ یعنی بر این امر، تصمیم گرفته‌ام.

قصه غریب و عظیم خلافت انسان در این کلام مجید، جز در این مورد، ذکر نشده است. و غرض از خبر دادن آفرینش و خلافت او به فرشتگان، تعلیم این معنا است که: باید بزرگان قوم، مطالب مهم را به مُقَرَّبان خویش، اطلاع دهند.

و [مراد] روشن شدن حدود علم و دانش فرشتگان به خودشان و دیگران و تسدید و تحکیم عقاید آن‌ها به علم و حکمت خداوند [است].

و مراد از خلافت انسان، جانشینی نوع او است از حضرت حق در روی زمین، که مظهر جمال و جلال و صفات فاضله و اعمال نیک او باشند، همانند انبیا که مثل اعلاّی خدا در روی زمین‌اند.

یا جانشینی آن‌ها از گروهی از آجَنه - اولاد جانّ - که پیش از خلقت انسان، در روی می‌زیستند و دارای تکالیف الهی بودند، که کارشان مُنجر به طغیان و فساد و خون‌ریزی شد؛ [پس] عده‌ای از فرشتگان الهی آمدند و با آنان جنگیدند؛ برخی را کشتند و برخی را به اسارت به جاهای دیگر عالم بردند. و محتمل [است] که ابلیس بزرگ، از آن اسرا بوده.

و یا مراد، آفریدن مخلوق دارای عقل و خرد است که به نام نوع بشر و انسان، برخی خلیفه برخی دیگر، به نحو تسلسل باشند، تا آن‌گاه که نسلشان منقرض شود.

﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾. [۳۰]

فرشتگان گفتند: آیا در روی زمین، کسی را جانشین می‌کنی که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟

در توجیه علم فرشتگان بر این که این موجود موعود، تباهی‌زا و خون‌ریز است،

۱. در اصل: «و به یاد آورید».

در روایات آمده که: پیش از انسان، گروهی از طوائف جنّ و نَسَناس، هزارها سال در زمین، زندگی می کردند؛ آن ها فساد کردند و خون ریزی نمودند؛ و خداوند، در همان زمان، آنان را به فرشتگان نشان داده بود.

و گفته شده که: خداوند، چون همه اوصاف فردی و اجتماعی خلیفه موعود را بیان کرد، که انسان ها دارای این اخلاق اند؛ و همه چیز در اختیار همه کس نیست و نعمت های موجود، جوابگوی نیازها نیست؛ و تحصیل خواسته ها نیاز به زحمت دارد؛ آن ها خود، استفاده مطلب کردند.

و احتمال می رود که: خداوند، همه سرنوشت انسان های تاریخ را از اولین تا آخرین و آمدن پیامبران و مخالفت طاغیان و همه صالحان و فاسدان و حوادث آتیه تلخ و شیرین و جنگ ها و اسارت ها و خلق ها را بر آن ها شرح داد - یا نشان داد - . آن ها کمی عدد صالحان و انبوه جمعیت بدکاران و قِلّت عمل های نیک و کثرت گناهان کبیره و قتل و غارت ها و فسادها را متوجّه شدند؛ [و] به کارهای نیک، توجّه نکردند؛ چه آن که آن ها در نظرشان طبیعی و طبق قاعده بود و فسادها و قتل ها در نظرشان بزرگ نمود و آن سؤال را مطرح کردند.

﴿وَنُحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. [۲۰]

فرشتگان دوباره هدف خداوند از خلقت آدم و نوع انسانی، در مقایسه با خودشان، چنین فهمیدند که: هدف از این خلقت، تسبیح و حمد است؛ یعنی تنزیه اعتقادی و قولی خداوند از عیب و نقص و ستایش اعتقادی و قولی به کمالات او. و بدین جهت گفتند که: ما این هدف را انجام می دهیم. ولی این مطلب، جزئی از اهداف خلقت انسان است، و إلا علاوه بر استعداد علمی که بشر دارد، انجام واجبات و ترک محرمات که برخلاف هوای نفس و شهوات و مشتهیات است - طاعت ها و عبادت هایی است که از انسان ساخته و از فرشتگان ساخته نیست.

و ﴿قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ﴾ پاسخ اجمالی است با حواله به پاسخ تفصیلی که نیاز به امتحان و عمل مقدماتی آن دارد.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. [۳۱]

و خداوند، به آدم، همه نام‌ها را بیاموخت، سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت: اسامی این‌ها [را]، به من بگویید اگر شما راست‌گویید. برخی گفته‌اند: مراد از نام‌هایی که خدا به آدم تعلیم داد، اسامی اشیای موجود در جهان بود.

و این مطلب، مشکل است؛ زیرا در آن زمان، هیچ لغت و زبان بشری جز زبان فرشتگان نبود.

لکن می‌توان گفت که: مراد، اسامی موجودات به همه زبان‌ها و لغت‌هایی است که نسل آینده آدم، اختراع می‌نماید. و با این فرض نیز بسیار محدود است؛ زیرا بشر برای اشیای معدودی که در دسترس دارد، نامگذاری کرده، نه به همه موجودات. و به هر حال، بنا بر این قول، خدا اسامی اشیایی که در آینده نام خواهد داشت، به آدم یاد داد؛ *أَيَّ عِلْمِهِ مِنْ تِلْكَ الْمُسَمَّيَاتِ*.

و برخی برآن‌اند که: مراد از شیء، خود *مُسَمَّيَاتِ* است، که نام‌ها از آن‌ها حکایت می‌کند به استعمال مجازی یا کنایی؛ و غرض آن که: خداوند، حقایق موجوداتی را که در آینده، دارای اسم می‌شود، با بیان صفات و خواص و آثار و اسرار وجودی آن‌ها تعلیم نمود. یا با اسم و نام‌هایشان تعلیم نمود. یا خود *مُسَمَّيَاتِ* را بدون اسامی آموخت.

و بر هر دو تقدیر، ضمیر «*ثُمَّ عَرَضَهُمْ*» به *مُسَمَّيَاتِ* برمی‌گردد؛ و مذکر بودن آن، [از] روی تغلیب است؛ یعنی خداوند، همه اعیان خارجی را به فرشتگان عرضه داشت تا اسامی آن‌ها را بگویند. و البته اشیایی که خارج از حیطه نامگذاری است، بیرون از *مَحْطَ بحث* است.

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾. [۳۲]

فرشتگان گفتند: تو منزّه و پاک از هر عیب و نقصی، بر ما هیچ دانشی جز آنچه تو

آموخته‌ای، نیست؛ حقیقت این است که: تو دانای حکیمی.

گفته شده که: این سخن فرشتگان، برای اظهار این است که: گفتنِ «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» [عتراض به حضرت حق نبوده؛ بلکه سؤال محض بوده. و مراد از «لَا عِلْمَ لَنَا» این است که: علوم فرشتگان، محدود است؛ و از حدّ خاصّ، تجاوز نمی‌کند؛ و آن‌ها قدرت استدلال و استنتاج از معلومی به مجهول بودن را ندارند، چنانچه فرموده: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۱؛ و تو دانای به همه چیزی، دانای بدون تعلیم و دانای بدون سابقه جهل. و حکیمی؛ یعنی محکم کننده کار و کسی [هستی] که هر فعلی از افعالش بر مبنای دقت و صحت است. و تو دارای اِتقان صنع در تکرین و اتقان صنع در تشریع هستی.

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» [۲۳]

خداوند گفت: ای آدم! فرشتگان را از اسامی آن‌ها آگاه کن. پس چون آدم آنان را از اسامی مسمیات، آگاه نمود، خدا فرمود: آیا به شما نگفتم که همانا من غیب آسمان‌ها و زمین و آنچه شما به زبان آشکار و در دل پنهان داشته‌اید، می‌دانم؟
تَذَكَّرْ

تو هم نشود که نبوغ آدم در برابر فرشتگان، بیان اسامی یا خود مسمیات بود و همه [را] خدا خود به او آموخت. پس این چه فضیلتی است بر او، در حالی که اگر به فرشتگان نیز می‌آموخت، بیان می‌کردند؛ زیرا دانش فرشتگان، برحسب استعداد ذاتشان محدود و نظیر ضبط صوت یا کلماتی [است] که به طوطی بیاموزند، برخلاف انسان که تا حدّی غیر محدود و قابل گسترش است؟ پس اگر اسامی اشیا را به وی یاد داده بود، فرشتگان، استعداد حفظ همه آن‌ها را نداشتند؛ و اگر اسامی را با

مسمیات آموخته بود، جواب همان است؛ و اگر تنها مسمیات را آموخته بود و آدم از تأمل در آن‌ها و ملاحظهٔ علاقه و روابط تکوینی میان اسم و مسمی توانسته بود اسامی را کشف کند، این نبوغ را فرشتگان نداشتند.

﴿إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

«غیب» به معنای غایب؛ و عبارت است از آنچه از حواس ظاهری و باطنی ذی‌شعور، به دور باشد، یا آن را نتواند درک کند. و عمدتاً مراد از غیبی [که] در این [آیه] آمده، وجود نوع انسانی است که در آن حال، در پشت پردهٔ ادراک فرشتگان بود. آن‌ها نمی‌دانستند که هدف اصلی از خلیفه، موجود عجیبی است که برتر و والاتر و شریف‌تر و داناتر و پرحرکت‌تر و پرشورتر از همهٔ موجودات است. او صلاحیت دارد که سبب خلقت غیر او شود؛ و هر چه غیر او است از ذوی العقول، یا برای خدمت و یا به خاطر آزمایش او باشد؛ و هر چه غیر ذوی العقول است، برای حفظ و دوام وجود او باشد. جهان اول خلقت، محلّ موقت زندگی و کلاس تحصیل و آموزش او باشد و برنامهٔ تحصیلی و تکاملی او در طول مدت اقامتش در این جهان، به نام کتاب‌های آسمانی، در برتر از ملاّ اعلیٰ به دست قدرت آفرینندهٔ او تنظیم کرده، و همهٔ انبیای الهی از میان این نوع، برای هدایت و تعلیم و تربیت و تزکیهٔ او گسیل شوند؛ و جهان ابدیت، برای بقا و ادامهٔ زندگی او باشد، هر چند از میان خود آن‌ها طایفانی برخیزند [و] ایجاد آشوب و فساد کنند و قتل و خونریزی راه اندازند؛ و به خاطر بررسی و داوری میان آنان، جهان متوسطی میان دنیا و خانهٔ ابدیت، به نام عالم قیامت، قرار داده شود؛ و جهان ابدیت، طبعاً به دو بخش قسمت گردد؛ و از این راه، بهشت و جهنم، پدید آید.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ

وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾. [۳۴]

و به یاد آورید هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم، خضوع و سجده کنید؛

پس همه سجده کردند، جز ابلیس که ابا کرد و سر باز زد و تکبر ورزید؛ و او از کافران بود.

ظاهر این آیه، این است که: امر به سجده، پس از خبر دادنِ آدم از اسامی اشیا است؛ لکن آیه ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ گویای این است که: سجده فرشتگان در نخستین آناتِ دخول روح در کالبد آدم، انجام یافته؛ پس این آیه، مربوط به زمان ابتدای خلقت است؛ و فاصله زمانی اش با آیه اخبار از اسامی، روشن نیست.

و «سجده» در لغت، خضوع و ذلت است؛ و در اصطلاح شرع، نهادنِ پیشانی بر زمین، همراه شش عضو دیگر، به قصد عبادت خدا. ولی مراد از آن در این جا و در آیه ۱۰۰ [از] سوره یوسف، سجده کردن به قصد احترام است، هر چند این مقدار هم در غیر این موارد استثنا جایز نیست.

و برخی گفته‌اند: مراد از سجده در این جا، سجده به خدا است، لکن به سوی آدم، نظیر سجده به سوی کعبه.

﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ یعنی در عِلْمِ اَزلی الهی، چنین بود که او از کافران شود؛ و از کافران شد. یا او از پیش، جزء کافران بود، هر چند فرشتگان نمی دانستند؛ و علّت کفرش تخطئه خدا در امر او به سجده آدم و ردّ امر صریح خدا با علم به صدور آن است.

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾. (۲۵)

و ما گفتیم: ای آدم! تو خود و همسرت، در این باغ، سکونت گزین؛ و هر دو از آنچه در آن است بخورید و برخوردار باشید، ولی به این درخت، نزدیک نشوید، وگرنه از ستمکاران خواهید بود.

«أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ»؛ در این [آیه] ذکرى از حال همسر او نیامده؛ ولى گفته شده که: در همان وقت، خداوند، همسر او را از خاک - یا از جزئى از بدن وی - خلق نمود. و ظاهر این است که: در همان وقتى که خود آدم را می آفرید، همسر او حوّا را نیز از گِلِ وی آفرید؛ و هر دو با هم وارد باغ شدند.

و مراد از باغ، یا باغى سرسبز در زمین فلسطین، یا در سرزمین کرمان بوده [است]. و محتمل است که مراد، بهشت اصلی بعد از انقضای قیامت باشد.

و بهترین قول، این است که: مراد، باغى است در بهشت برزخ؛ و آن در دنیا و میان اهل دنیا با دو زندگى متداخل و جدا از هم [است].

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»؛ گفته شده: مراد از آن درخت، بوته گندم است که در آن باغ، به شکل درخت بوده؛ و یا درخت انگور، یا انجیر، یا درخت خاصى که هر کس از آن بخورد، برخلاف اقتضای محیط زیستِ آن جا، نیاز به تخلّی پیدا می کند.

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ

لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ». [۲۶]

«إِزْلال»: لغزاندن و در انداختن. و «هبوط»: فرود آمدن و نازل شدن. و «مستقر»: ثبات و استقرار و محلّ استقرار. و «متاع»: انتفاع و برخورداری و اموالِ مورد انتفاع.

پس شیطان، آن دو نفر را به سبب آن درخت، از بهشت و منزلت و مقام خودشان لغزانید؛ و از آن مکان نیکو و حال خوشی که در آن بودند، بیرون کرد. و ما هم بدان دو نفر و شیطانِ فریب‌گیشان گفتیم که: از این مکان و مقام، فرود آید؛ و به سوى کره زمین روید، در حالی که در آن جا دشمن یکدیگر خواهید بود؛ و شما را در آن سرزمین، مدّتی استقرار و برخورداری است؛ استقرار و انتفاع هر فرد از رَحْمِ تا قبر و استقرار نوع از زمان هبوط تا انقراض نسل وی و دمیده شدنِ نفخهٔ اوّلِ صور.

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». [۲۷]

«تَلَقَّى»: استقبال کردن و اخذ و دریافت نمودن. و گفته شده: به معنای تَلَقَّى است؛

یعنی دریافت کلام، یا فهم معنای آن.

و «توبه» در اصل، رجوع و بازگشت و به معنای پشیمانی است؛ و «تَوَاب» مبالغه است.

پس آدم، از پروردگار خود، سخنانی دریافت کرد. پس خدا بر او عطفِ توجّه نمود و سبب توبه او گردید. پس خدا بر او توجّه نمود و توبه‌اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توجّه کننده و عَطُوف و توبه‌پذیر و مهربان است.

مراد از کلماتی که آدم از خدای خود دریافت نمود و به سبب آن توبه نمود، عبارتِ استغفار است، که به طرز مختلف نقل شده.

و نیز در روایت دارد که: «اسامی مبارکِ اهل کسا بوده: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام».^۱

و از این کتاب کریم استفاده می‌شود [که]: توبه هر بنده گنهکاری، میان دو توبه خداوند قرار دارد؛ زیرا نخست خداوند به او عطف توجّه می‌کند، تا متنبّه شود و توبه نماید؛ و دوباره توجّه می‌کند که بپذیرد؛ «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا».^۲

پس معنای «فَتَلَقَىٰ آدَمُ» این است که: خدا به او عطف توجّه نمود و کلماتی که سبب توبه او بود، به او عطا کرد؛ و او به تلقی آن‌ها توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت. و «تَوَاب» مبالغه در توبه است؛ یعنی: بسیار عَطُوف و توبه‌پذیر. و «رحیم» از صفات فعل پروردگار است؛ یعنی: آثار دل‌سوزی [را] بر عبد مرتّب می‌کند، نه آن که مثل بشر، دل دارد و می‌سوزد.

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. [۳۸]

خطاب جمع در «اهْبِطُوا» به آدم و حوّا و یا به آن‌ها و شیطان است. و تکرار «اهْبِطُوا» در این جا و آیه ۳۶ برای اشاره به تعدّد هدف است؛ زیرا هدف در فرمان اوّل، اشاره به وجود اختلاف عمیق میان آدمیان و شیطان‌ها در طول مدّت دنیا و

۱. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام، ص ۲۱۷، ضمن ح ۱۰۰: بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۱۷، ح ۴۸.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۸.

محدودیت بقا در روی زمین است؛ و هدف در این جا توجیه تکلیف به نسل بشر به واسطه ارسال پیامبران و فرو فرستادن کتاب‌های آسمانی و اِتمام حجت به همه، به سبب عقل و نقل است.

و معنای آیه، این است که: ما به آن‌ها گفتیم که: از این باغ و از این مقام و منزلت، همگی فرود آید؛ و در کره زمین، مسکن گزینید؛ و چون برای شما و نسلتان در آینده تاریخ، از جانب من، هدایتی مانند عقول سلیمه و کتاب‌های آسمانی اعطا شد و راهنمایی مانند پیامبران و جانشینان آن‌ها آمدند، پس هر کس از هدایت من پیروی نمود، برای او در عالم پس از دنیا، هرگز ترس و اندوهی از هیچ چیزی نخواهد بود.

بحث حدیثی

عیاشی نقل کرده که: آدم، وقت هبوط، به کوه صفا؛ و حوّا، به کوه مروه، فرود آمدند؛ همان دو کوه که سعی حاجیان میان آن دو انجام می‌یابد. و آدم، از حادثه تبعید از ملاّیّ اعلیٰ به سرزمین خشک و سوزان مکه، چهل روز در حال سجده، گریه می‌کرد، تا جبرئیل علیه السلام نازل شد. آدم، در ضمن صحبت‌ها، به عذر خود از گناه اشاره کرد، که من گمان نمی‌کردم کسی دروغ بگوید و بر آن سوگند به خدا بخورد.^۱

و نیز در روایت آمده^۲ که امام باقر علیه السلام فرمود: «میدن روح در کالبد آدم [در] روز جمعه بود. و در بهشت معهود هم بیش از شش ساعت، توقف نکردند که گرفتار حادثه مخالفت شدند. و عمر آدم در دنیا نهصد و سی سال بود. و در مکه دفن شد».^۳ و بر طبق روایتی، آدم و نوح، هر دو در حرم مطهر علوی، در نجف اشرف، دفن شده‌اند.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶، ح ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۸۳، ح ۳۶.

۲. در اصل: + و نیز در روایت دارد.

۳. تفسیر القتی، ج ۱، ص ۴۵؛ و ص ۳۲۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۸۸، ح ۴۵.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. [٣٩]

«کفر» و «کفران» در لغت، پوشاندن؛ و «کافر» و «کفور» پوشاننده است؛ و بدین جهت، به زارع و به شب، کافر گفته شده [است].
و «کافر» در اصطلاح شرع و متشرعه، انکار چیزی از اصول دین است. و «کفران» انکار قولی یا عملی نعمت است.

و «آیه» در لغت، به معنای نشانه آشکار؛ و گاهی در همه مخلوقات و مصنوعات خدا استعمال می شود، به ملاک این که همه، نشانه وجود و وحدت و قدرت و حکمت خدایند. و غالباً در قرآن و روایات، مراد از آن، آیات قرآنی است؛ یعنی کلمات و جملاتی که فواصل معین و علایم مشخص دارد.

معنای آیه، این است: و کسانی که کافر شدند و به زبان و عمل، آیات و نشانه های ما را تکذیب کردند، آن ها یاران آتش اند و آن ها در آن جا جاودان اند.

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا بَعَثْتِي إِلَيْكَمُ نُوحًا وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾. [٤٠]

ای فرزندان اسرائیل! نعمت مرا که به شما اعطا کرده ام، به یاد آورید؛ و به پیمان من وفا کنید، تا من نیز به عهد شما وفا کنم؛ و از من بترسید، ترسی توأم با احتیاط و تحفظ.
«بنی اسرائیل» یعنی پسران اسرائیل؛ ولی تغلیباً فرزندان او اراده شده [است]. و «اسرائیل» نام دیگر یعقوب، فرزند اسحاق و نوه ابراهیم خلیل است.

وی دارای دوازده پسر بوده، که کوچکتر از همه یوسف است. و او جد همه بنی اسرائیل از یهود و نصارا است.

و «اسرا» به معنای بنده و برگزیده؛ و «ایل» به معنای الله است؛ یعنی: عبد الله، یا صفوة الله.

و توجه خطاب از آیه ٢١ تا این جا به جامعه بشری است درباره جد و جدّه اعیالشان آدم و حوا و سرنوشت کارشان تا استقرار در زمین. و از این آیه تا بیش از

صد آیه، خطاب‌ها مربوط به بنی اسرائیل و عمدتاً قوم یهود است. و در ضمن این آیات، در حدود دوازده قصه از سرنوشت آن‌ها ذکر شده و به نعمت‌های مختلف و متعددی که خدا بر آن‌ها ارزانی داشته، اشاره شده؛ که هر نعمتی با کفران‌هایی روبرو بوده است].

﴿اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾؛ «نعمت» جنس است، شامل بر: برانگیختن دو پیامبر مرسل عظیم الشأنِ پراوازه - موسی و هارون - و پیامبران دیگر، رهایی آن‌ها از جنگ فرعون‌ها، گذشتن اعجازی آن‌ها از دریای نیل، نزول تورات عظیم، رهانشان از بت‌پرستی، اعطای سنگی که از آن ۱۲ چشمه منفجر می‌شد، نازل نمودن من و سلوی و غیره. و خطاب آیه، موجودین است برای ذکر نعمت‌های نسلشان.

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾: - به پیمانی که بوسیله انبیا و خاصه موسی و هارون و به واسطه عقولتان - که پیامبر باطن است - با شما بستیم، وفا کنید، تا من نیز به پیمانی که با من بستید، که بیمارزم و خیر دنیا دهم و سعادت عقباً بخشم، وفا کنم. و از غضب من و عذابم بترسید.

بحث حدیثی

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، آدم، از دنیا رفت و با قوم خود معاهده کرده که به عهد او درباره فرزندش شیث، وفا کنند؛ لکن نکردند. و نوح، در وقت رفتن، وصیت به سام کرد. و ابراهیم، وقت رفتن، وصیت به اسماعیل کرد. و موسی، وقت رفتن، وصیت به یوشع کرد. و عیسی، وصیت به شمعون نمود؛ لکن قومشان وفا نکردند. و من نیز از میان شما خواهم رفت و وصیت به علی بن ابی طالب می‌کنم؛ ولی امت من نیز راه گذشتگان را خواهند رفت».^۱

و مردی به امام صادق ع گفت: خدا می‌فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۲ و ما دعا می‌کنیم اجابت نمی‌شود؟

۱. کفایة الآخر، ص ۱۴۸؛ الاُمالی صدوق، ص ۴۰۲، مجلس ۶۳، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۴۸، ح ۴۳.

۲. سورة غافر، آیه ۶۰.

فرمود: «چون شما به عهد او وفا نمی‌کنید که فرموده: ﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾^۱ وگرنه خدا هم وفا می‌کند»^۲.

مراد، این است [که]: مواظبت نکردن به واجبات [و] ترک محرمات، سبب ردّ دعا می‌شود.

﴿وَأَمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِثَائِي فَأَتَّقُونِ﴾ [۴۱]

و به آنچه به شما فرو فرستاده‌ام، ایمان آورید؛ یعنی قرآنی که تصدیق‌کننده کتاب‌های تورات و انجیلی است که با شما است. و نخستین انکارکننده آن از اهل کتاب نباشید. و بوسیله آیات من از قرآن، یا از کتاب عهدین، بهای اندکی به دست نیاورید. و از من پروا داشته باشید.

﴿مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ﴾؛ قرآن مجید، تورات و انجیل را هم به صراحت تصدیق کرده، که از جانب خداوند، بر دو پیامبر عظیم الشان نازل گشته‌اند و هم به اشاره و ملازمه؛ زیرا آنچه قرآن از آن دو کتاب، نقل کرده، آن‌ها دیده‌اند که صحیح است؛ و آن چه از کلیات و معارف در قرآن است، حتی در مورد اخبار به نسخ، با مطالب آن دو کتاب، مطابق است، هر چند آن‌ها روی عناد یا جهات دیگر، مواردی را انکار کرده‌اند.

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾؛ کلمه «اشتراء» در لغت، از أضداد؛ و به معنای خریدن و فروختن است، لکن دخول کلمه «باء»، در متعلق و منصوب بودن «ثمناً» دلالت می‌کند که معنای ثالثی باشد، که راغب نیز بدان اشاره کرده [است]؛ یعنی تحصیل و به دست آوردن چیزی. و این معنا در قرآن نیز زیاد است.

پس معنای آیه، این است که: به وسیله حذف یا تحریف آیات تورات و انجیل، بهای اندکی از مال و جاه به دست نیاورند.

۱. سوره بقره، آیه ۶۰

۲. تفسیر الفتی، ج ۱، ص ۴۶؛ بحار الاثوار، ج ۹۳، ص ۳۶۸، ح ۳.

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. [۲۲]

و حق را به باطل، مخلوق نکنید و مشتبه مسازید؛ و لباس حق را به باطل نپوشانید؛ و در نتیجه، حق را پنهان ننمایید، در حالی که حقیقت کارتان و زشتی آن را می دانید.

و از مصادیق این کارِ موردِ نهی، پرستیدن بت‌ها به عنوان شُفعاء و مقربان خداوند و دعوی الوهیت و ربوبیت و ادعای به ناحق رسالت و نبوت و امامت و تصدی مقام خلافت خدا و رسول ﷺ به ظلم و غصب و تحریف کتاب آسمانی - مانند تورات و انجیل - و احداث دین و مذهب به ادعای حقانیت و إحداث هر بدعتی به عنوان حکم الهی و تصدی به ناحق هر پست و مقامی، در میان جامعه [است].

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾. [۲۳]

و نماز را به جا آورید و آن را در میان جامعه برپا دارید. و زکات مال و بدن و همه صدقات واجب و مستحب را بپردازید. و در مقابل خداوند، خضوع و فروتنی نمایید؛ و با رکوع کنندگان، به جماعت، رکوع کنید.

پس از امر به اصول اعتقادی در آیات قبلی، در این آیه، به فروع عملی؛ و از میان آن‌ها به نماز - که مظهر اهمّ روابط میان انسان و خدا - و زکات که عمده و اهمّ روابط میان انسان و خلق است، اشاره شده. و در آخر، نماز جماعت را - که نماز وحدت ملّت است - بیان کرده [است].

﴿أَتَاْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾. [۲۴]

آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید، ولی خودتان را فراموش می‌کنید، در حالی که شما کتاب آسمانی می‌خوانید؟ آیا نمی‌اندیشید؟
گفته شده که: این آیه، درباره برخی از علمای تورات و انجیل وارد شده، که

خاصّان خود را به ایمان به پیامبر اسلام و کتاب وی امر می‌کردند و خود نمی‌پذیرفتند. ولی خطاب، اعمّ؛ و مراد از کتاب نیز اعمّ است؛ و مطلب فوق، یکی از مصادیق است؛ و آیه، شامل هر کسی است که به کار نیک امر می‌کند و خود با وجود علم عامل نیست. و غرض، نکوهش از امر به خیر نیست؛ زیرا امر به نیکی، مطلق نیکو است؛ بلکه توبیخ بر مرگ، کار نیک است، خاصّه از عالم به آن.

بحث حدیثی

امام صادق علیه السلام فرمود: «اینان گروهی هستند که در گفتار، سخن از عدل گویند؛ و در کردار، راهی خلاف آن گیرند. و بزرگ‌ترین مردم در روز قیامت از نظر حسرت و ندامت، کسی است که گفتارش درست و کردارش نادرست باشد»^۱.

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بر هر منبری از آنان، خطیبِ بلیغ و سخنرانی‌گویا است، که پیوسته بر خدا و رسول و کتاب او دروغ می‌بندند»^۲.

و نیز گفته: «اینان کسانی‌اند که پیش از بعثت پیامبر اسلام، عرب را به پذیرش او امر می‌کردند؛ و چون مبعوث گردید، کفر ورزیدند»^۳.

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾. [۴۵]

و بوسیله صبر و نماز، یاری جوید؛ و همانا این کار، بس بزرگ و گران است، جز برای خاشعان و فروتنان.

معنای «صبر» تسلّط انسان است بر نفس خویش، به گونه‌ای که در مواقع سختی، از سلطه او خارج نشود.

و صبر در روایات، بر روزه گرفتن نیز اطلاق شده [است]؛ زیرا آن نیز نیاز به حفظ نفس دارد.

و حقیقت صبر در هر موردی، به صورت صفتی از اوصاف کمال انسانی، تجلّی

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۹۵، ح ۲۰۵۵۵.

۲. تفسیر التّقی، ج ۱، ص ۴۶؛ تفسیر نور الثّقین، ج ۱، ص ۷۵، ح ۱۷۲.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۹۲؛ إنبات الهدایه، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۷۷.

می‌کند؛ اگر او در ارتکاب گناهان صبر کرد، عدالت می‌شود؛ و اگر در مقام بذل مال، صبر نمود، سخاوت می‌گردد؛ و اگر در مقام مبارزه، صبر کرد، شجاعت می‌شود؛ و اگر در مقام شهوت، صبر نمود، عفت می‌گردد؛ و هکذا.

پس استعانت، از قبیل شمول است؛ و استعانت از نماز، به لحاظ جامعیت آن است به کمالات مختلف جسمی و روحی؛ چه آن که نماز، مقتضی پاکی بدن، حیا در سر جسم، توجه به کعبه بزرگ، نهایت خضوع در جوارح، اخلاص در نیت قلب، مبارزه با شیطان، مناجات با خدا، خواندن کلام الهی، تکلم به شهادتین، سلام بر پیامبر و بندگان صالح خدا و بر همه آنان که باید سلام کنیم و نمی‌شناسیم.

﴿وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾؛ یعنی استعانت جستن در امور از صبر و نماز، یا از خصوص نماز، کار سنگینی است، جز بر خاشعان. یعنی: کسانی که در برابر خداوند، ذلت و شکستگی قلبی دارند.

﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. [۴۶]

«ظَنُّ» در لغت، رجحان یک طرف احتمال است. و در بسیاری از موارد، به معنای علم و یقین استعمال می‌شود. و گاهی به آرزو و امید نیز اطلاق می‌شود. و در این آیه، یکی از این دو معنا است.

و معنای آیه، این است که: خاشعین، کسانی‌اند که می‌دانند ملاقات‌کننده پروردگار خود هستند؛ و همانند مشرکان و منکران معاد نیستند که مرگ را نابودی و ملاقات را بی‌مفهوم بدانند.

و مراد از این ملاقات، با این که انسان در دنیا نیز غایب از حق نیست و پیوسته در حضور و لقای او است، این است که: حضور و لقاء دارای مراتب است؛ و انسان، به مرگ و ورود به برزخ، مواجه می‌شود با دیدن فرشتگان و مأموران دربار خداوند و مشاهده ارواح گذشتگان و شنیدن ندای حضرت حق و دیدن فضای عالم برزخ؛ و بالأخره روبرو می‌شود با تمام مظاهر ربوبی خداوند که در جهان برزخ، جلوه‌گر است؛ و این، مرحله جدیدی از لقاء الله است.

﴿وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، اشاره است به انتقال روح از برزخ به صحنه قیامت، به واسطه نفخه دوم صور، یا از آن جا به قرارگاه ابدی و صحنه خلود بهشت یا جهنم.

بحث حدیثی

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «يُظَنُّونَ» یعنی: یوقنون. و ظَنَّ آنان، یقین است.
و در تفسیر امام [عسکری علیه السلام] آمده: «يُظَنُّونَ» یعنی: آن‌ها توقع دارند ملاقاتی را که بزرگ‌ترین کرامت خداوند بر بندگان خویش است. و «يُظَنُّونَ» گفتن برای این است که: آن‌ها نمی‌دانند عاقبت امرشان به چه ختم می‌شود؟ چه آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن، پیوسته از سوء عاقبت خود، در هراس است، تا آن گاه که وقت مرگ ملک الموت را ببیند.^۱

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾. [۴۷]

ای فرزندان اسرائیل! نعمت‌هایی را که بر شما ارزانی داشته‌ام، به یاد آورید؛ و نیز به یاد آورید که من شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم.
اکثر نعمت‌ها را در ضمن آیه ۴۰ ذکر کردیم. و تکرار جملات آیه، برای تأکید و بیان نعمت عظیم برتری دادن آن‌ها بر جهانیانِ زمان آن‌ها است، نه جهانیان تا پایان جهان.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾. [۴۸]

«جَزَى عَنْهُ دَيْنًا»: قضاء، و کفاه: یعنی بدهی او را بر عهده گرفت و ادا نمود.
و مراد از «شیء» گرفتاری‌های آخروی است. و «شفاعت» به معنای وساطت است. و «عدل» به معنای بدل و عوض است.
و معنای آیه، این است که: تقوا و پروا کنید از روزی که هیچ کس از کسی،

۱. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۲۳۸، ح ۱۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۷۶، ح ۲.

گرفتاری‌های او و بدهی‌های خلقی و خالق‌ی او را کفایت نمی‌کند و برعهده نمی‌گیرد؛ و از هیچ شخصی، شفاعت و وساطت دربارهٔ شخصی، به استقلال و بدون اذن خداوند، پذیرفته نمی‌شود؛ خواه وساطت در پذیرش عمل یا زیادی پاداش یا ترفیع درجه باشد و یا برای عفو گناه یا إسقاط کیفر یا تخفیف آن. و از هیچ کس، عوض و بدل از آنچه بدان محکوم شده - از عذاب جهنم و شکنجه و تازیانه - قبول نمی‌شود. و احدی در آن روز، مورد نصرت و یاری، قرار نمی‌گیرد.

و حاصل آن که: رها شدن گرفتارها در دنیا غالباً به وسیلهٔ تعهد دوستی، یا وساطتِ موجبی، یا گرفتن مال و عوضی و یا با توسل به زور و قدرتی، رفع می‌شود؛ ولی در آن جا هیچ یک از این امور نیست.

بحث علمی

ظاهر آیه شریفه، عدم قبول شفاعت در آخرت است به نحو عموم؛ یعنی از هیچ کس نسبت به هیچ کس، پذیرفته نخواهد شد؛ چنانچه آیات دیگری نیز بر این مطلب، دلالت دارد، نظیر آیه «أَتَفْقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ»^۱ و آیه «مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»^۲ و آیه «فَمَّا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ • وَلَا صُدِّيقٍ حَمِيمٍ»^۳ و غیر این‌ها. لکن شکی نیست که این عموم، تخصیص خورده؛ و عده‌ای در آن روز، شفاعت خواهند کرد و شفاعتشان مورد قبول خواهد بود. نظیر خود خدای تعالی - یعنی فضل و رحمتش در مقابل عدل و غضبش، شفاعت می‌کند - و پیامبر اکرم و اهل بیت عصمت او علیهم السلام؛ بلکه یکی از اصول اعتقادی ثابت ما اعتقاد به شفاعت آن‌ها است. و هم‌چنین فرشتگان و مؤمنان صالح. لکن همهٔ شفاعت‌ها پس از اذن پروردگار خواهد بود. و آیات زیر، بر این امر، دلالت دارند:

۱ - «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً»^۴.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۴. ۲. سوره مؤمن، آیه ۱۸.

۳. سوره شعراء، آیات ۱۰۰ و ۱۰۱. ۴. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲ - «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»^۱.

۳ - «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ»^۲.

۴ - «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»^۳.

۵ - «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ»^۴.

۶ - «وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ

وَيَرْضَى»^۵.

«وَإِذْ جَعَلْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يَدْبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ

وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ» [۳۹]

خطاب در آیه، به فرزندان اسرائیل است؛ و جمله، عطف است به کلمه «نعمتی»

در آیه ۴۷؛ یعنی: به یاد آرید نجاتتان را.

و خطاب به موجودین، به لحاظ سرگذشت اجدادشان است.

و «فرعون» نام شاهان عمالقه است، مانند «قیصر» که نام شاهان روم و «کسری»

نام شاهان فارس و «خاقان» نام شاهان ترک و «تُج» نام شاهان یمن است.

و «سَامَ يَسُومُ»: چیزی را برای کسی خواستن و تحمیل کردن است. و «تذبیح»

زیاده‌روی در کشتن و قتل عام کردن است.

و معنای آیه، این است که: ای فرزندان اسرائیل، به یاد آورید هنگامی که شما را از

اسارت فرعون، نجات دادیم، در حالی که برای شما عذاب‌های بد و بدترین انواع

عذاب‌ها را پیوسته روا داشته و تحمیل می‌کردند؛ پسران شما را قتل عام می‌کردند و

زنان شما را برای خدمت و کنیزی نگه می‌داشتند. و در آن کار، بلایی بزرگ از جانب

پروردگارتان به شما رسید. و در این نجات، نعمتی بزرگ از سوی او برای شما بود.

و در آن گرفتاری و این نجات، هر دو آزمایشی عظیم بر شما متوجه بود.

۲. سورة انبياء، آیه ۲۸.

۴. سورة طه، آیه ۱۰۹.

۱. سورة انعام، آیه ۵۱.

۳. سورة مريم، آیه ۸۷.

۵. سورة نجم، آیه ۲۶.

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ﴾. [۵۰]

و ای بنی اسرائیل، به یاد آورید هنگامی که دریا را - یعنی رود بزرگ نیل را، که همانند دریا بود - برای شما شکافتیم؛ و آل فرعون - یعنی فرعون و همراهان و سپاهیان - را که پس از فرار بنی اسرائیل، آن‌ها را دنبال می‌کردند، غرق نمودیم، در حالی که شما شکافتن رود و حدوث دوازده خیابان در عرض آن و وارد شدن فرعونیان در آن راه‌ها پس از بیرون آمدن شما [و] فرو ریختن ناگهانی دیواره‌های عظیم آب بر سر آنان و بالأخره پیدا شدن جثه‌های مرده اسبان و سپاهیان را بر روی آب، مرتب می‌نگریستید.

﴿وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ﴾. [۵۱]

موسای نبی، به قوم خود گفته بود: آن گاه که خداوند، فرجی به ما عنایت کند و دشمن ما فرعون را هلاک سازد، از جانب او کتابی برای شما بیاورم که حاوی همه اوامر و نواهی او و شامل مواعظ و امثال و عبرت‌ها باشد. و طبق این وعده، موسی دعوت شد.

و معنای آیه، این است: و به یاد آورید زمانی را که به موسی، چهل شب را همراه روزش - برحسب آن که روزها در ماه قمری، تابع شب است - وعده دادیم و با وی مواعده کردیم (آغاز آن مدت، اول ذی‌قعدة و پایانش دهم ذی‌حجه بود) که از قوم خود کنار گیرد و در کوه طور، حضور یابد. سنی روز آن را روزه بگیرد. و در ده روز آن دهه اول ذی‌حجه، کتاب تورات را از اول تا آخر آن، بر قلب وی بخوانیم. شما پس از غیبت وی، گوساله را به خدایی گرفتید، در حالی که در این کار، ستمکار بودید. ستم به خدایتان که جماد را با او شریک کردید؛ و ستم به نفستان، که کرامت انسانی‌تان را با اعتقاد پلیدی، آلوده نمودید؛ و ستم به نسلتان، که پیامبران بعدی هم، اثرات ارثی آن را نخواهند زدود. [در این رابطه] به آیه ۱۴۲ [سوره اعراف، مراجعه شود.

﴿ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. [۵۲]

آن گاه پس از وقوع چنین خطایی، در انتخاب خدا از شما بواسطه توبه و رجوعتان درگذشتیم، به امید و احتمال این که سپاس گزارید.

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾. [۵۳]

و به خاطر آرید آن زمان را که به موسی، کتاب و فرقان دادیم، باشد [که] شما هدایت یابید.

مراد از کتاب، حقیقت تورات است؛ یعنی معارف و حقایقی فرود آمده از الله که در گرو لفظ و کتابت و نقش نیست. و نامیدن آن به کتاب، بدین لحاظ است که: مکتوب بالفعل، در لوح محفوظ است؛ و مکتوب بالقوه، به دست علمای آینده یهود. و «فرقان» وسیله افتراق است؛ و مراد، یا تورات است که وسیله جدایی میان ایمان و کفر و حق و باطل در اصول و فروع است؛ و یا معجزات دیگر موسی، که فاصل و داوری به حق میان موسی و فرعون و پیروان آن‌ها بود.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْوَعْدِ فُتُوبُوا إِلَيَّ بَارِكُمْ فَاغْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. [۵۴]

و به خاطر آورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! بدین جهت که شما گوساله را به خدایی گرفتید، بی تردید، به خودتان ستم کردید. پس به سوی آفریننده خود باز گردید و نفوس خود را بکشید.

یعنی: سجده کنندگان گوساله را، که به کیفر ارتدادشان - هر چند توبه نموده‌اند - برای تکمیل توبه‌شان، کسانی که سجده نکرده‌اند از طایفه خود آن‌ها بکشد. و یا آن که: همه توبه کنندگان، برای اكمال مراتب توبه، هواهای نفسانی خود را به وسیله عمل به ریاضت‌های تورات، بکشد.

این دستور، در نزد آفریننده‌تان، برای شما بهتر است. و خداوند، به دادن این دستور، بر شما عطف توجه نمود.

و یا آن که: خداوند، به خاطر پذیرش دستور او، پیش از آن که عمل کنید، توبه شما را پذیرفت؛ زیرا او سخت توجّه کننده و پذیرنده توبه و مهربان است.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾. [۵۵]

و نیز به یاد آورید هنگامی را که گفتید - یعنی گذشتگان شما گفتند و شما هم آن‌ها را تصدیق می‌کنید - ای موسی! هرگز به تو ایمان نیاوریم، تا خدا را آشکارا به چشم سر ببینیم؛ و صدق موسی و نزول تورات را از او ببرسیم. پس شما را به خاطر این درخواست ناممکن و غیرمعقول، آتشی از آسمان فراگرفت؛ و همه را در حالی که خود می‌نگریستند، بگشت.

و درخواست کننده، یا آن هفتاد نفر بودند که موسی آن‌ها را برای تکلم با خدا و دریافت تورات در کوه طور، انتخاب کرده بود؛ یا همه آن‌ها که ایمان آورده بودند. و علت عدم امکان رؤیت حق، آن که: خداوند، جسم نیست؛ و حتی عقول بشری، توان درک حقیقت او را ندارند، چه رسد به حواس ظاهری که توان درک غیر اجسام را ندارند.

بحث روایی

[در دعای امام سجّاد علیه السلام آمده است] «كَلِمَتِ الْأَلْسِنِ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ. وَالْعُقُولِ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ»^۱ [و در سورة انعام، می‌فرماید: ﴿لَا تُنْذِرُكُمُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُنْذِرُكُمُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾]^۲.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. [۵۶]

آن گاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم و زنده کردیم، به امید و رجای آن که سپاس گزایید.

۱. البلد الامین، ص ۱۱۶؛ المصباح کفعمی، ص ۱۱۳.

۲. سورة انعام، آیه ۱۰۳.

﴿وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾. [۵۷]

و بر شما ابر سفید متراکم - که بالای سرتان را از تابش آفتاب بپوشاند - سایبان کردیم؛ و از آسمان بر شما شیرۀ لذیذ از کثیرای درختان و ترنجبین آن [و] غذای شیرین دارویی را که همانند باران بر علفیات می‌نشیند و کبک یا مرغ سفید شبیه آن را، برای غذای اصلی‌تان نازل کردیم، که مَنَس همانند برف بر شما بیارد و سَلَوایش با نسیم جنوب، پَرزنان بر شما فرود آید؛ و گفتیم: از آنچه به شما روزی کردیم - که همه از طیبات است - بخورید.

و اعجابا و اسفا، که بر خویش ستم کرده، ناسپاسی نمودند.
و هرگز آن‌ها به ما ستم ننمودند، و لکن آنان پیوسته این چنین بودند که بر خویش ستم می‌کردند.

﴿وَإِذ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرَ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾. [۵۸]

و به خاطر آورید آن هنگام را که به بنی اسرائیل - پس از پایان سرگردانی - دستور دادیم که: وارد این شهر سرسبز و پردرخت شوید (بیت المقدس، یا اریحا که نزدیک هم‌اند)؛ [و]، از آن شهر، هر چه بخواهید و در هر جایش بخواهید، به وسعت و فراخی بخورید و برخوردار گردید.

و از اهالی آن جا آسیبی نمی‌بینید. و یا چون شما در آید، آن‌ها مغلوب می‌شوند و یا فرار می‌کنند. و شما وارث آن جایید.

و از دروازه بزرگ شهر، به حال خضوع و سرها از تواضع به پایین افکنده، به شهر در آید. و یا چون وارد شهر شدید، به شکرانه آن، به سجده افتید؛ و همگی «حِطَّةً» بگوئید؛ یعنی ریزش گناهان و اقامت و سکونت دایم از خدا بطلبید، تا گناهان شما را بپوشانم و بیمارزم. و به زودی پاداش نیکوکاران و نیکی کنندگان به غیر را خواهم داد.

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾. [۵۹]

پس کسانی از آنان که بر خود ستم کردند، به عنوان استهزا کلمه‌ی القا شده از جانب خدا را، به شبهه آن که مفادش طلب گندم قرمز است، تبدیل کردند و بدین طرز وارد شهر شدند. پس ما هم بر کسانی که چنین ستمی انجام دادند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم - شامل عذاب‌های گوناگونی که از آن جمله ویروس طاعون بود - و چندین هزارشان در اندک مدتی هلاک شدند.

﴿وَإِذْ أَسْتَشْفَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضِيبًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾. [۶۰]

و به خاطر آورد هنگامی که موسی برای قوم خود، از خداوند، طلب آب نمود. و این، در حالی بود که آن‌ها پس از گذشتن از رود نیل، در صحرایی میان مصر و بیت المقدس، دچار تشنگی شدند؛ پس به موسی گفتیم که: با عصای خویش به آن سنگ بز.

عصایش از درخت آس بهشتی و یادگار دامادی‌اش از شعیب بود. و آن سنگ، سنگ مدور و نرمی بود که همراه خودشان برمی داشتند.

و چون عصا را بر سنگ زد، به ناگاه دوازده چشمه آب از آن بجوشید.

و نقل شده که: سنگ مکعب شش سطحی بوده؛ و از هر سطحی، سه چشمه سار فوران می‌کرد؛ و هر چشمه‌ای در نهری مستقل، روانه سبطی از دوازده سبط می‌شد؛ و هر سبطی، جایگاه آب خود را به وسیله نوشته سر در انفجار، یا زیاد و کمی حصه و یا میل آب به سوی جایگاه او بشناخت.^۱

و بدان‌ها گفتیم: از روزی خداوند و من و سلوای او بخورید و از این آب بیاشامید و در روی این زمین، تبهکارانه حرکت نکنید.

بحث حدیثی

امام باقر^{علیه السلام} فرمود: «سه عدد سنگ از بهشت بالا بر زمین فرود آمده: سنگ مقام ابراهیم، که آن حضرت هنگام بنای کعبه بر روی آن می ایستاد؛ و سنگ بنی اسرائیل، و سنگ معروف به حجرالأسود، که در گوشه کعبه، ودیعه است»^۱.

و نیز فرمود: «آن گاه که قائم ما از مکه خروج نماید، منادی اش به سپاهیان، ندا در دهد که: غذا و آب برمدارید. و سنگ موسی بن عمران را با خود حمل می کند، که به وزن بار یک شتر است»^۲.

تذکر

مظنون، این است که: حمل آن سنگ، برای اظهار معجزه در برخی از جاها است؛ و یا برای رفع حاجت در برخی کشورهای فتح شده، که مراکز غذایی شان مملو از خوراکی نجس یا مشروبات الکلی است، که تا وضع محیط اسلامی نشده، از آن سنگ، استفاده شود.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَسْتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [۶۱]

و نیز به یاد آورید زمانی را که گفتید: ای موسی! ما هرگز بر طعام یک رقمی و غذای یکنواختی - که پیوسته من و سلوا بخوریم و آب چشمه حجر بنوشیم - صبر نمی کنیم، خدای خود را بخوان و از او بخواه که برای ما از آنچه این زمین می رویند، از سبزیجاتش و خیار و سیرش و عدس و پیازش برای ما برویند و بیرون آورد.

۱. تفسیر العنابی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۸۴، ذیل ح ۱۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۸۵، ح ۲۰.

موسی گفت: آیا به عوض و بدل می‌پذیرید چیزی که پست‌تر و بدتر است در برابر آنچه خیر و پر ارج است؟ غذاهای پاک و طیبی را که سرِ موعِد، از آسمان می‌رسد، تبدیل می‌کنید به چیزهایی که با زحماتِ کشاورزی و آفات فراوان، به دست می‌آید؟ حال که چنین است، در مصر فرود آید - در شهری که در نزدیکی آن صحرا بود - که در آن جا آنچه خواستید برای شما میسر است. و بر پیشانی آن‌ها مهر ذلت و خواری زده شد و به غضبی از جانب خدا بازگشتند و مستحقّ آن شدند.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾؛ و این ذلت و غضب، برای آن‌ها، به کیفر آن است که: آن‌ها همواره آیات و نشانه‌های خداوند را - نبوت موسی و هارون و معجزات وافر آن‌ها را از شکافتن دریا و ابر سایان و مَنْ و سَلُوا و حجر منبع چشمه‌ها و کتاب تورات و غیره - انکار می‌کردند.

﴿وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾؛ و پیامبران خدا را به ناحق می‌کشتند، چنانچه شعبا و زکریّا و یحیی را کشتند و عیسی را خدا از دستشان ربود.

﴿ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾؛ و صادر شدنِ این قِسم کفرها و کفران‌ها، به خاطر آن است که: آن‌ها پیوسته گناه می‌کردند و از حدود خدا تجاوز می‌نمودند، تا کارشان به آن جا کشید؛ چه آن که ارتکاب صغایر، انسان را به کبایر می‌کشاند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. [۶۲]

«هَادَ الرَّجُلُ»: توبه کرد. و «هَادَ الرَّجُلُ»: یهودی شد. و «نصاری» جمع «نصران» به معنای کمک کننده پیروان عیسی.

و «صَبَأُ الرَّجُلِ»؛ یعنی: از دینی به دین دیگری رفت. و در «صابئون» اختلاف است؛ برخی گفته‌اند: پیروان نوح‌اند که در شریعت او مانده‌اند. و برخی گفته‌اند: فرقه‌ای از نصارا و یا پیروان یحیی هستند.

و «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» بدل است از «الَّذِينَ هَادُوا» و ما بعدِ آن.

و معنای آیه آن که: بی تردید، کسانی که به اسلام گرویده‌اند و کسانی که یهودی شده‌اند و نصرانی‌ها و صابئین، آن‌هایی که از این سه طایفه به خدا و روز واپسین، طبق شریعت اسلام، ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، برای آن‌ها در عالم آخرت، پاداشی مناسب حالشان ثابت است و بر آن‌ها هرگز ترسی نخواهد بود و آن‌ها اندوهگین نمی‌شوند.

بحث علمی

هر یک از طوایف سه گانه - یهود و نصارا و صابئین - منقسم به سه قسم است: یک: آن‌هایی که قبل از اسلام در عصر نبوت پیامبرانشان به آن‌ها ایمان آوردند. دو: آنان که در عصر نزول قرآن و پس از آن آمده و به پیامبر اسلام گرویده‌اند. سه: آنان که پس از ظهور اسلام آمده و به آن نگرویدند.

آیه مورد بحث و آیه ۶۹ از سوره مائده - که اندک اختلافی در عبارت با آن دارد - در مقام بیان قسم دوم از آن‌ها است و برای آن‌ها پاداش نیک بیان می‌کند. و حکم قسم اول، در این دو آیه، ذکر نشده، لکن حکمش واضح است؛ زیرا هر ملتی به پیامبر عصر خویش ایمان آورد و عمل صالح کند، جزء مؤمنان است و پاداش آن‌ها را دارد.

و آیه سومی در این مقام است که علاوه بر چهار طایفه مذکور در دو آیه فوق، مجوس و مشرکان را نیز اضافه کرده؛ و آن، آیه ۱۷ از سوره حج است. لکن این سه طایفه در آن جا مطلق است و همه اقسامشان اراده شده؛ زیرا حکمی که در آن آیه است، تفصیل در روز قیامت و جدایی میان طوایف است.

و نتیجه آن که: در تناسب با طوایف سه گانه، سه آیه نازل شده؛ دو آیه درباره یک قسم از سه طایفه؛ و یک آیه درباره هر سه قسم از هر سه طایفه.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾. [۶۳]

و به خاطر آرید هنگامی را که از شما به واسطه اتمام حجت بر عقلتان و اقامه

معجزه پیامبران، برای پذیرفتن نبوت او و عمل به تورات او پیمان گرفتیم. و چون برای سوابق آزادی مطلقان در بی بند و باری در دوران طاغوت وقت، از اطاعت و عمل به واجبات آن سر باز زدید، کوه طور را به نیروی جبرئیل، از جای برکنده، در بالای سر شما گرفتیم و گفتیم: باید به آنچه به شما دادیم، به نیروی جسمی و روانی بگیرید؛ و آنچه را در او است، متذکر شوید و به یاد آورید؛ به امید آن که در عمل، تقوا پیدا کنید.

بحث علمی

ظاهر، آن است که: پیمانِ ایمان به نبوت و کتاب، نخست به واسطه دعوت موسی و منطق و معجزات او و مبنی بر حجت و برهان بوده؛ و بالا بردن کوه، تنها برای ارباب آن‌ها از ذکر انحراف و یا وادار کردن آن‌ها به انجام واجبات تورات و ترک محرمات آن بوده؛ وگرنه اکراه در ایمان قلبی، غیر معقول است.

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [۶۴]

سپس شما پس از آن پیمان مؤکد به تهدید و اعجاز، اعتقاداً و عملاً روی برنافتید. و اگر نبود فضل و رحمت خدا بر شما به واسطه انبیای بنی اسرائیل و دعوت محمد ﷺ، بی تردید، شما از زیانکاران بودید، که وجود خود به زیان داده بودید.

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً

خَاسِرِينَ﴾ [۶۵]

و مسلماً شما کسانی از اسلافتان را که درباره «سَبْت» - یعنی تنظیم روز شنبه و اجتناب از صید ماهی در آن - شناختید، که چگونه فریبکاری کردند و ماهیان را که روز شنبه، فراوان می آمدند، در کانال‌های اطراف رودخانه، حبس کردند [و] روز یکشنبه گرفتند؛ پس ما به آن‌ها گفتیم: بوزینه‌های مطرود و خوار شوید. یعنی اراده حتمی کردیم که در جسم، به صورت میمون گردند، تاروحشان این مسخ و حقارت را دریابد. و به محض اراده، چنین شدند.

بحث حدیثی

در روایات است که: «صورت و جسم آنها به اراده خدا، مسخ شد؛ و روانشان در آن بدن بماند و به یکدیگر در کارهایشان کمک می کردند. و سه روز در آن حال ماندند؛ و چیزی از غصه، یا عدم قدرت، نخوردند و نیاشامیدند؛ و پس از سه روز، هلاک شدند. و اینان ربطی به میمون اصلی ندارند و آنها نیز از نسل این ها نیستند».

و برخی گفته اند: این مسخ، منع روحی بوده؛ یعنی عکس فرض اول، روحشان در پستی و ادراک روح، میمون شد و مدتی در بدن انسانی ماند.^۱

﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾. [۶۶]

[«فجعلناها»؛ ضمیر منصوب، راجع است به «عقوبت» که از کلام، استفاده می شود، یا به «امت». «نکال» اسم مصدر است؛ یعنی عملی که وسیله عبرت دیگران شود. یعنی: پس ما آن عقوبت را - یعنی مسخ کردن ناگهانی گروهی از انسان ها را به کیفر طغیانشان و تبدیل جسم آنها به جسم بوزینگان - مایه عبرت، نسبت به گذشتگان و آیندگان، قرار داریم؛ زیرا این حادثه عجیب و هولناک را برای امت های گذشته نیز نقل کرده بودیم و آنها عبرت گرفتند و آیندگان نیز عبرت خواهند گرفت.

و ممکن است مراد از «لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا» مردمان هم عصر آنها؛ و مراد از «مَا خَلْفَهَا» آیندگان باشند.^۲

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾. [۶۷]

معلوم باشد که در آیه ۷۱ آتی، این مطلب مطرح شده که: در بنی اسرائیل، قتل مرموزی رخ داد. و درباره قاتل آن، نزاع و ستیزه ای پیدا شد. و از موسی طلبیدند [تا]

۱. نک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۲.

۲. متن دست نوشت، در این جا ناقص بود؛ و عبارات داخل کروشه، از تفسیر روان، ج ۱، ص ۹۰ و ۹۱ افزوده شد.

قاتل را پیدا کند و معرفی نماید. [و] این آیه و پنج آیه دیگر دنبال آن، در مقدمه روشن شدنِ حال آن قضیه است.

و معنای آیه، این است: به یاد آورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: دربارهٔ پیدا شدن قاتل مجهول الهویه ی خداوند، این دستور را می دهد که: ماده گاوی را سر ببرید. و چون ارتباط قضیه مورد نزاع، با دستور صادر شده، غریب و مستبعد بود. ﴿قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا﴾ آن ها گفتند: ای موسی! آیا ما را به مسخره می گیری؟ موسی گفت: پناه می برم به خدا که من از جاهل ها و نادان ها باشم. یعنی دستور ذبح گاو، جدی؛ و رابطه دو قضیه در نزد خدا، حقیقی است.

بحث تاریخی

طبق برخی از روایات، در عصر حضرت موسی، دختر با کمال و جمالی را چند نفر خواستگار شدند، از جمله دو برادر و پسرعموی آن ها. دختر، طبق انتخاب احسن، دو برادر را رد کرد و به پسرعمویشان رضایت داد؛ و امر ازدواج، خاتمه یافت. شیطانِ وسواس، آن دو را به کشتن پسرعمویشان تشویق نمود؛ و به نفس اماره، در تشویق و توجیه این عمل، کمکی بسزا کرد. [آن ها] در فرصتی مناسب، پسرعمو را کشتند و جسد او را در میان محله ای افکندند؛ و پس از پیدا شدن جسد در آن جا، هر دو برادر، آه و ناله سر دادند و پیراهن پاره کردند و اشک ها ریختند و اهل محله را متهم به قتل و لزوم دادنِ دیه، یا التزام به قصاص نمودند؛ و شکایت را به نزد موسی بن عمران که بردند، او طبق قوانین تورات، شرایط لوث را در اهل قبیله، محقق دید؛ و حکم تورات را در آن که آن ها یا قسامه - پنجاه سوگند - بخورند و دیه بدهند، یا یکی از آن ها تن به قصاص دهد، و گرنه در حبس طولانی می افتند، به آنان ابلاغ نمود. آن ها پس از دفاعیه خود، پیشنهاد کردند که: موسی، این معضل را از طریق وحی، کشف کند و فیصل دهد. و خداوند، این پیشنهاد را پذیرفت. و کیفیت پذیرش را خداوند، از این آیه، شروع نمود.

﴿قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضَ وَلَا

يَكْرُ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فَأَقْطُوا مَا تُمْرُونَ». [۶۸]

قوم موسی درباره ماده گاوی که مأمور ذبح آن شدند، سه مطلب را به وساطت موسی، از خدا پرسیدند: سنّ گاو، رنگ آن، و کارکشی آن. گفتند: ای موسی! پروردگار خود را برای کار ما بخوان که به ما روشن کند: این ماده گاو چیست؟ این سؤال، هر چند به «ما»ی حقیقه - و سؤال از ماهیت است - لکن مرادشان سؤال از سنّ است.

موسی گفت: خداوند می گوید: آن، ماده گاوی است نه سالخورده و در سن فرو رفته و نه نوجوان و بکر؛ بلکه سنی در میان این دو حالت را دارد. پس باید آنچه را امر می شوید، انجام دهید.

«قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِمْ لُونُهَا تَسْمُرُ النَّاطِرِينَ». [۶۹]

گفتند: ای موسی! پروردگارت را درباره کار ما بخوان، تا بر ما روشن سازد [که] رنگ آن ماده گاو چیست؟

موسی گفت: خداوند می گوید: آن، ماده گاوی است زرد رنگ، به زردی یکدست سیر و زیبا، که ناظران را شاد و خرسند می کند.

«قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَبُونَ». [۷۰]

گفتند: پروردگارت را درباره کار ما بخوان، تا برای ما بیان کند [که]: این گوساله، وضعش از نظر کار چیست؛ گاو کاری است، یا پرواری؟ که همانا کار این گاو بر ما مبهم و مشتبه شده؛ و بی تردید، به خواست خداوند، ما به هدف الهی، هدایت می شویم.

بیان، این که: کار بر ما مشتبه شده؛ [و این]، اعتذار است از سوی آن‌ها در تأخیر امتثال امر و تکرار سؤال، به شهادت آخر آیه بعدی.

«قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ

مُسْلِمَةً لَا شَيْئَةَ فِيهَا قَالُوا أَلَا نَجْثُ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَانُوا
يَفْقَهُونَ ﴿٧١﴾

موسی گفت: خداوند می گوید: آن، ماده گاوی است نه رام شده برای کار، که با یوق گردن، زمین شخم کند؛ و زراعت را هم به وسیله کشیدن آب با دلو، سیراب نمی کند؛ [و] بهبود یافته و سالم از هر عیب و مرض و نشانه کار است؛ و هیچ لکه رنگی مخالف رنگ اصلیش در وی نیست.
گفتند: الآن است که حق مطلب را آوردی.

پس آن را سر بریدند، در حالی که به میل خود نمی خواستند انجام دهند؛ به شهادت این که در یک حادثه، چهار امر مطلق و مقید از جانب خداوند، صادر شده [است]؛ متعلق امر اول، ذبح ماده گاو به نحو مطلق؛ و متعلق امر دوم، همان موضوع با یک قید؛ و امر سوم، با دو قید؛ و امر چهارم، با سه قید. و هر یک از سه امر اول، پیش از امثال، نسخ شده، به طوری که اگر امثال می کردند، نوبت به بعدی نمی رسید؛ مضافاً بر این که در امر دوم، دوباره تأکید بر عمل شده [است].

﴿وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ ﴿٧٢﴾

و به خاطر آوردید هنگامی را که شخصی را در مابین خود به قتل رساندید و درباره قاتلش به نزاع و ستیز برخاستید و گروهی را در این باره متهم نمودید، در حالی که خداوند، آشکارکننده آن چیزی بود که پنهان می کردید.

﴿فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّبُ اللَّهُ الْمُؤْتَى وَيُزِيكُمُ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ﴿٧٣﴾

پس گفتیم: به وسیله پاره ای از اعضاء مذبوح - که گفته شده: دم وی، یا زبان، یا ران، یا قطعه ای از استخوان آن بوده - به بدن مقتول بزنید.
و چون زدند، وی زنده گشت.

آری، خداوند، مردگان را در آخرت، این چنین زنده خواهد نمود. و خدا برای شما نشانه های توحید و علم و قدرت خود را نشان می دهد، به امید آن که شما بیندیشید و تعقل کنید.

بحث تاریخی و علمی

مستفاد از روایات وارده، این است که: چون جزئی از اعضای بدن ماده گاو مذبح، به بدن مقتول خورد، بلافاصله روانش به قالب برگشت و از جای برخاست و خود را در محضر موسی - پیامبر خود - و انبوه طرفین دعا و مردم دید [و] کیفیت کشته شدن خود را به دست پسرعموها بازگو نمود. و خداوند، برای او عمر طولانی دوباره ای عطا فرمود. و آن دو قاتل وی به عنوان قصاص، کشته شدند.

و اما این که چرا خداوند، خود، ابتدا قاتل را معرفی نکرد؟ و یا مقتول را خود، زنده نکرد؟ و چرا جزء بدن مذبح خاصی را به او زدند؟ اسرارش درست بر ما روشن نیست؛ لکن در روایات دارد که: «خدا می خواست قدرت خودش را تفهیم کند، که تلاقی دو جسم بی جان ممکن است سبب حیات و تولد جان شود؛ بنگر چگونه تلاقی نطفه ماده و نر را در انسان ها و همه حیوانات و دو زوج گیاهان را با تلقیح بادهای، سبب حیات قرار می دهد؟»^۱

و نیز دارد که: «آن ماده گاو، از آن جوان فقیری بود که سخت نیکی کننده بر پدر بود؛ و خدا خواست ماده گاو او را به بهای گزافی بخرند و او را غنی سازد».^۲

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لِمَا يُتَفَجَّرُ مِنْهُ أَلَأَنْتُمْ لَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لِمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾. [۷۲]

سپس دل های شما پس از آن اعجاز عظیم و دلایل روشن، قسی و سخت گردید. پس دل های شما مانند قطعه های سنگ، یا در قساوت از آن ها نیز سخت تر است. و این، بدان جهت است که: از برخی از سنگ ها، جوی ها می جوشد - مانند حجر موسی و سنگ بعضی از کوه ها - و از آن ها برخی می شکافد و آب از آن بیرون می ریزد و برخی از آن ها است که از ترس خداوند فرو می ریزد. و مراد، آن که:

۱. نک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴، ج ۳۱: بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۶۳، ج ۲.

سنگ‌ها که از سخت‌ترین موجودات جهان است، در برابر اراده خدا خضوع و خشیت تکوینی دارند، که جوی‌ها و آب‌ها از آن‌ها بیرون می‌آید و قطعاتش از کوه و درّه فرو می‌ریزد؛ ولی دل‌های شما در مقابل اراده شریعی خدا و امر و نهی اکید و توجه [به] وعد و وعید، تأثیری ندارد، نه از دل‌های شما معارفی به جامعه می‌رسد و نه دانش اندکی، و نه در مقابل حق، تسلیم و فرو افتاده‌اند. پس مقایسه میان انفعال و تأثر جمادات صلبه، در برابر اراده تکوینی و عدم انفعال؛ و تأثر دل‌های کفار در مقابل اراده تشریعی است.

و هرگز خداوند از آنچه به جا می‌آورید، غافل نیست.

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [۷۵]

آیا شما مسلمین، طمع دارید که آن‌ها - یهود مدینه و اطراف آن - به دعوت شما، به دینتان ایمان آورند؟ در حالی که گروهی از آنان - یعنی علمایشان - کلام خدا را از تورات، از پیشینیان خود می‌شنیدند، سپس آن را در مرحله ابلاغ به بعدی‌ها، پس از فهمیدن و اندیشیدن در معارف آن، تحریف می‌کردند.

و مثلاً آنچه دلالت بر نبوت پیامبر اسلام و کتاب و دین و اوصاف کمال او می‌کرد، حذف می‌نمودند.

در حالی که آن‌ها سوء عاقبت و تأذی این عمل به گمراهی جامعه‌ای تا روز رستاخیز را می‌دانستند.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِهمْ إِلَىٰ بَعْضِهمْ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [۷۶]

و چون منافقان یهود، با کسانی که ایمان آورده‌اند، ملاقات کنند، می‌گویند: ما نیز ایمان آوردیم. و آن‌گاه که با یکدیگر خلوت نمایند، کافران غیر منافق به منافقان می‌گویند: چرا شما آنچه را که خدا در تورات، راه عملش را برای شما گشوده و یاد

داده - از قبیل آیاتی که اوصاف محمّد و حقّانیت دین و کتاب او را بیان کرده - به مسلمان‌ها بازگو می‌کنید، تا آن‌ها با آن، در نزد پروردگارتان و در محضر او در دنیا و آخرت، در مقابل شما احتجاج کنند و بگویند: خدایا ما به نقل اینان از تورات، اسلام را پذیرفتیم.

﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾، یا خطاب یهود به منافقان است، که: چرا نمی‌اندیشید و به مسلمین احتجاج یاد می‌دهید؟ و یا خطاب خدا به مسلمان‌ها، که: چرا تعقل نمی‌کنید که طمعی در ایمان آنان نیست؟

﴿أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾. [۷۷]

آیا آن‌ها نمی‌دانند که خداوند، آنچه را پنهان می‌دارند از رازهای دل و کردارهای خلوت و آنچه را آشکار می‌سازند از گفتارها و کردارها - که [از] آن جمله، سخنان فیما بینشان و نفاقِ منافقینشان است - می‌داند؟

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾. [۷۸]

«أُمِّي» در لغت، منسوب به «أُمّ» یعنی مادر؛ و مراد، بی سواد است، که گویی همان‌گونه است که از مادر متولّد شده. و «أمانی» جمع «أمنیه» است؛ یعنی آرزو و آنچه انسان در فکر خود، فرض و تقدیر می‌کند.

و معنای آیه، آن که: برخی از طایفه یهود، بی سوادِ مادرزادند، که کتاب تورات را نمی‌دانند و نمی‌توانند بخوانند و مطالعه و دقّت کنند؛ لکن مشتی آرزوها و یافته‌ها را به عنوان معارف و احکام آن، از علما و مُحَرِّفینِ آن فرا گرفته‌اند. نظیر آن که فردای قیامت، جز یهود و نصارا، وارد بهشت نمی‌شود. و اگر یهودی، جهنّم برود، جز چند روز آن جا نخواهد بود. و عُزیر و عیسی، فرزندان خدایند. و اسلام، به مرگِ آورنده آن، نابود می‌شود.

﴿وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾: و آن‌ها جز این نیستند که در معانی تورات و معارف دینشان، تکیه بر ظنّ و گمان دارند، نه علم و برهان.

بحث حدیثی

مردی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: عوامِ یهود - که راه فهم و استفاده آن‌ها از تورات جز علمایشان نیست؛ و تنها از طریق اخبار آن‌ها احکام تورات را می‌شنوند - چگونه خداوند، آن‌ها را توبیخ می‌کند، در حالی که عوام آن‌ها، نظیر عوام ما هستند که احکام قرآن را از علمایشان می‌آموزند؟ پس ما هم مورد توبیخ هستیم؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «عوام ما با عوام آن‌ها از سویی متحد و از سویی جدا هستند. اما جهت اتحاد، این که: اگر عوام ما نیز از علمایشان تقلیدِ کورکورانه کنند، مورد توبیخ و مذمت‌اند. و اما جهت جدایی، این است که: عوامِ یهود، علمای خود را می‌شناختند که دروغ می‌گویند، حرام می‌خورند، رشوه می‌گیرند، احکام تورات را به وساطت‌ها و رابطه و سازش‌ها تغییر می‌دهند. و چون برای کسی تعصب و ورزند، حقوق دیگران را به او می‌دهند و صاحبان حق را محروم می‌کنند. و نیز عوامِ یهود می‌دانستند که آن‌ها همه گناهان مذکور در تورات را مرتکب می‌شوند. و به اضطرار و جلدان می‌فهمیدند: کسی که چنین جرایمی را مرتکب شود، فاسق است؛ و نباید او را درباره آنچه از خدا یا از انبیا و وسائط خدا نقل می‌کنند، تصدیق نمود. پس بدین جهت که آنان از کسانی تقلید می‌کردند که فاسق و فاجر بودند، توبیخ نموده [است] و اگر عوام الناس از شیعیان ما نیز این چنین تقلید نماید، همانند آن‌ها مستحقِ نکوهش‌اند، که چرا از فقهای فاسق، تبعیت می‌نمایند. و اما آن کس از فقهای امامیه که نگهدارنده نفس خود و حافظ دین خود و مخالف هوای خود و اطاعت کننده از مولای خود باشد، پس [بر] عوام شیعیان ما است که از وی تقلید کنند و احکام الهی را فرا گیرند. و اینان جز برخی از فقها نیستند. و آنان که قبايح و گناهان بزرگ را همانند علمای عامه مرتکب می‌شوند، چیزی از آن‌ها از جانب ما نشنوید و نپذیرید؛ و کرامت و خیری در آن‌ها نیست.»

﴿قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
يَكْسِبُونَ». [۷۹]

«وَيْل» در لغت، مصدر است که فعل ندارد؛ یعنی: شرّ، و هلاکت، و عذاب سخت و اندوه و خاری.

و «اشترأ» در لغت، به معنای خریدن و فروختن است؛ ولی در تعبیر این آیه و نظایر آن، به معنای به دست آوردن است.

و معنای آیه، آن که: وای به حال کسانی که نوشته‌ای از خودشان به عنوان نسخه تورات و انجیل، به دستان خویش می‌نویسند [و] سپس می‌گویند: این، از جانب خدا است؛ تا به وسیله آن‌ها بهای اندکی - از ریاست و مقام و مال - به دست آورند یا حفظ کنند. پس وای بر آن‌ها از آنچه دستانشان نگاشت! و وای بر آن‌ها از آنچه همواره کسب می‌کنند!

«وَقَالُوا لَنْ تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ
يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». [۸۰]

و گفتند: هرگز آتش آخرت، به گنهکاران ما، جز روزهای چندی نخواهد رسید. برخی از آن‌ها می‌گویند که: اگر ما جهنمی شدیم، طول مکث در آن جا هفت روز است؛ زیرا عمر دنیا هفت هزار سال است؛ و خدا برابر هر هزار سالی، یک روز ما را عذاب می‌کند.

و برخی گفته‌اند: چهل روز است، به عدد روزهایی که اجداد ما در مدّت غیبت موسی و سیرش به کوه طور، از فرمان هارون، تخلف کرده و گوساله پرستیده‌اند. بگو: آیا شما در نزد خداوند، پیمانی بر این مطلب گرفته‌اید؟ اگر چنین است، هرگز خدا از پیمان خود، تخلف نمی‌کند. یا آن که بر خدا چیزی را که بدان علم ندارید، افترا می‌گویید؟

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ». [۸۱]

آری، ادّعای یهودیلن باطل است؛ بلکه هر کس گناه کفرآوری کسب نماید و

گناهان فرعی بر وی احاطه نماید - مقابل آیه بعدی «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - و یا هر کس گناه فرعی کسب کند و گناهان دیگرش بر وی احاطه نماید، تا آن جا که عقایدش هم گناه گردد و ایمانش زائل شود، نظیر «ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاؤُا السَّوْءِ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ»^۱ چنین افرادی، یاران آتش اند؛ و آنان در آن جا جاودان اند.

و این تفسیر، مبتنی بر این است که: به مقتضای ادله قطعی، اگر اعتقادات کسی صحیح و ایمانش درست باشد، او مخلّد در آتش نخواهد بود، هر چند گناهان فرعی بر وی احاطه کند.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. [۸۲]

و کسانی که گرویدند و ایمان آوردند و عمل های شایسته و صالح انجام دادند، آنان یاران بهشت اند [و] آن ها در آن جا جاودان اند.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾. [۸۳]

«ميثاق»: پیمان شدید و مؤکّد. «لَا تَعْبُدُونَ»، مراد، نهی است. و گفته شده که: دلالت استعمال مضارع در نهی، بیشتر از خود نهی است. و «بالوالدین» یعنی «تحسنون»، یا «أحسنوا بالوالدین».

و معنای آیه، این است که: یادآور شوید زمانی را که پیمان مؤکّد بنی اسرائیل را به وسیله قضاوت عقل و فطرت و پیامبران آنان گرفتیم، که جز خدا را نپرستید؛ و بر پدر و مادر نیکی نمایید؛ و بر نزدیکان و یتیمان و فقرا، بر هر یک بر وفق آنچه در تورات بیان شده، نیکی نمایید؛ و به مردم، حتّی کفّار و مخالفان، در مقام معاشرت، در امر و نهی و وعد و وعید و قضا و شهادت و عقد و قرارداد و إنشاء و اخبار، سخن

نیک از نظر لفظ و محتوا بگوئید؛ و نماز بخوانید و آن را در جامعه بر پا دارید؛ و زکات - یعنی حقوق عرفی فطری بین المللی که اتفاق بر مستمندان و نیازمندان است؛ و فطرتاً امری است معروف و هم چنین زکات شرعی خاص - را پردازید. سپس جز اندکی از شما از دستورات ما روی برتافتید. و شما پیوسته از فرامین ما روی گردان اید.

بحث حدیثی

امام صادق علیه السلام فرمود: «احسان به والدین، این است که: با آن‌ها نیکو معاشرت کنی و آنچه بدان نیاز دارند، پیش از آن که اظهار نمایند برآوری».^۱

و امام عسکری علیه السلام فرمود: «بهترین والدین و سزاوارترین آن‌ها به تشکر، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام است».^۲

و علی علیه السلام فرمود: «از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من و علی، هر دو پدر یتیم؛ و حق ما بر گردن آن‌ها از حق پدر و مادر نسبی، برتر است؛ چه آن که ما آن‌ها را از آتش جهنم به سوی بهشت ابدی، رهایی می‌بخشیم».^۳

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که حق خویشان خود را از طرف پدر و مادر، رعایت کند، هزارها درجه در بهشت برای اعطا می‌شود. و کسی که حق خویشان پیامبر و علی را رعایت نماید، درجاتش به حسب مقام آن‌ها بالا می‌رود».^۴

و فرمود: «سخت‌تر از یتیم، کسی است که دستش از امام خود کوتاه شود و از معارف او دور افتد. و هر که بهره‌ای از علوم ما را دارا باشد و این یتیم را هدایت نماید، با ما در بهشت خواهد بود».^۵

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۱۱ الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۷، ح ۱۵۸۳ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۹، ح ۳.

۲. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹، ح ۸.

۳. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۰؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۷۴، ح ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹، ح ۸.

۴. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۳، ح ۲۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۷۹، ح ۱۳۷.

۵. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۹، ح ۲۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲، ح ۱.

و نیز فرمود: «احسان و مواسات با دوستان اهل بیت، برتر و بالاتر است از احسان به فقرا».^۱

و دیگر: «هر که فقرای دینش را اعالت نماید و آن‌ها را به احکام دینشان آشنا سازد تا از فقر علمی بیرون آیند، خداوند، آن جهل را به دشمنانش محوّل کند».^۲
و امام صادق علیه السلام فرمود: «با مردم - خواه مؤمن، یا مخالف - سخن نیکو بگویند؛ با مؤمنین با خوشرویی و با غیر آن‌ها با مدارات؛ چه آن که مدارات دشمن، از نیکو صدقات مرد برای خویش است».^۳
و امام باقر علیه السلام فرمود: «با مردم، با بهترین سخنی که می‌خواهید به شما گفته شود، صحبت کنید».^۴

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَزْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَوْنَ﴾. [۸۴]

خطاب به یهودیان زمان نزول آیه است، به لحاظ خطاهایی که از گذشتگان‌شان سر زده؛ طبق عادت جاریه، که حوادث واقعه از برخی از [اهل] طایفه‌ای را در طول تاریخ‌شان، به همه نسبت می‌دهند.

و به خاطر آرید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم: خون همدیگر را مریزید و خودتان را - یعنی هم‌قبیله و هم‌کیشان را - از وطن و سرزمینتان بیرون مکنید. سپس بر این پیمان، اقرار و اعتراف کردید. و شما - ای یهودان این زمان! - به صدق این پیمان، گواهی می‌دهید.

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادَوْهُمْ وَهَوْ

۱. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۴۶، ح ۲۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۷، ضمن ح ۱۳.

۲. همان.

۳. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۵۴، ح ۲۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱، ضمن ح ۴۲.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۱۰؛ تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۸، ح ۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۱، ح ۱۹.

مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُزَادُونَ إِلَيَّ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» [۸۵]

در عصر نزول این آیات، طایفه قریظه و بنی نضیر یهودی، و طایفه اوس و خزرج، مشرک بودند؛ و قریظه، هم پیمان جنگی اوس؛ و بنی نضیر، هم پیمان جنگی خزرج بودند. و بنابر این، چون اوس و خزرج، با هم می جنگیدند، هم پیمان هر یک به کمک او می شتافت و او را در کشتن و جلای وطن کردن، یاری می داد؛ و در نتیجه، یهودان قریظه و بنی نضیر، هم یکدیگر را می کشتند و از سرزمینشان بیرون می کردند؛ ولی هر دو طایفه در هر جا اسیر جنگی یهودی می دیدند، هر چند از طایفه دیگر، به حکم تورات فدیهِ می دادند و آزاد می نمودند.

درباره این حادثه، آیه می گوید: سپس این شما باید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیار و سرزمینشان بیرون می کنید و در این کار یکدیگر را به گناه و تعدی یاری می دهید؛ چه آن که اگر مثلاً اوس بر خزرج پیروز شد، قریظه، نیز در این بین، از بنی نضیر می کشد و آن‌ها [را] از وطنشان بیرون می کند و احياناً از آن‌ها اسیر می گیرد.

«وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أَسَارَى تَفَادَوْهُمْ»؛ و اگر اسیرانی از آن‌ها به سوی شما بیایند، آن‌ها را به دادن فدیهِ، آزاد می کنید - مثلاً اسیران بنی نضیر را که به دست قریظه افتاده، هم طایفه بنی نضیر و هم قریظه می خرند و آزاد می کنند - در حالی که اصل جنگیدن و کشتن و بیرون کردن آن‌ها بر شما حرام بود. «أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ»؛ آیا به برخی از کتاب تورات (فدیهِ دادن و آزاد کردن اسیر هم کیش) ایمان می آورید و به برخی دیگر (جنگیدن و کشتن و از وطن بیرون کردن) کفر می ورزید؟ پس آیا جزاء و کیفر شخصی از شما که مرتکب چنین کاری می شود (تبعیض در احکام پذیرش برخی و رد برخی) جز خواری و خذلان در زندگی دنیا نیست؟ و در روز قیامت، به سخت ترین عذاب باز خواهند گشت؛ و هرگز خداوند، از آنچه می کنید، غافل نیست.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ
وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾. [۸۶]

آن‌ها بندگان کسانی که زندگی دنیا را به بهای از دست دادن آخرت خریدند؛ و بنابر این، در عالم آخرت، نه عذابی از آن‌ها سبک می‌شود و نه آن‌ها یاری می‌شوند.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾. [۸۷]

«فَقَفُّوا زیداً»: صرّت قفّاء، [یعنی:] به دنیا او رفتیم. «قَفَّيْنَاهُ»: اتّبعناه، [یعنی:] پشت سر او قرار دادیم.

و «روح القدس» اضافه موصوف به صفت است، مانند مسجد الجامع، یعنی روحی که پاکیزه است؛ و مراد، جبرئیل است. و اطلاق روح، به جهت آن است که: به هر چیزی می‌رسید، او را زنده می‌کرد. و یا به وسیله وحی الهی، انبیا و امت‌ها را زنده می‌کرد.

و استفهام در «أَفَكُلَّمَا» تقریری است و بر فاء عاطفه مقدّم شده. و «تَقْتُلُونَ» مضارع است [که] اراده ماضی شده؛ گویی حالا دارند می‌کشند.

و معنای آیه، آن‌که: البتّه و تحقیقاً، ما برای موسی، کتاب آسمانی تورات را دادیم؛ و پس از او و در فاصله میان او و عیسی، فرستادگانی را پیرو او و مبلغ شریعت و کتاب او قرار دادیم. و به عیسی بن مریم، دلایل روشنی - مانند زنده کردن مردگان، شفای بیماران، خبر از غیب‌ها، مائده آسمانی و کتاب انجیل - عطا کردیم؛ و او را به واسطه روح القدس جبرئیل فرشته وحی، یا به واسطه روح پاکیزه خود او، تأیید و تقویت نمودیم. پس ای بنی اسرائیل! اقرار کنید که هر بار برای شما فرستاده‌ای آمد و آنچه را که خوشایند شما نبود، آورد، تکبّر ورزیدید و گروهی را تکذیب کردید - مانند موسی و عیسی - و گروهی را کشتید، مانند زکریّا و یحیی. و گویی الآن دارید می‌کشید.

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾. [۸۸]

«غُلْف» - مانند جسم و بُکم - جمع «أَغْلَف» است، به معنای غلاف دار. و یا جمع «غِلَاف» است؛ یعنی ظرف خاص.

و معنای آیه، [این که]: و گفتند: که دل های ما در غلاف است - خدا پوشش های تکوینی بر آن ها نهاده، که مانع از فهم سخنان تو است. و یا ظرف هایی است پر از معارف تورات که نیاز به قرآن تو ندارد - نه چنین است؛ بلکه خدا آن ها را به سبب کفرشان لعنت کرده و محروم از درک حقایق نموده. پس آن ها بسیار اندک ایمان می آورند، به مشتی مطالب مشترک بین دو کتاب، یا به آنچه مطابق منافع دنیوی شان باشد.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ

يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ

عَلَى الْكَافِرِينَ﴾. [۸۹]

و چون از جانب خداوند، کتابی به آن ها آمد به نام «قرآن» - که تصدیق کننده آنچه همراه آن ها بود از تورات و انجیل و سایر کتاب های آسمانی غیر مُحَرَّف و میراث علمی آن ها در شرایع و سخنان پیامبران گذشته، خواه از احکام ثابت و دایمی و خواه احکام نسخ شدنی - لکن با بیان پایان وقت آن «وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ». و این در حالی است که آنان پیش از ظهور اسلام، در مقابله با مشرکان، طبق تصریحات دو کتاب، پیروزی های خودشان را به وسیله ظهور محمد ﷺ وعده می دادند؛ و گاهی هم در مقام جنگ، انگشت ها روی نام یا صفات پیامبر اسلام در دو کتاب می گذاشتند و از خدا استنصار می کردند.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ﴾ بَدَل است از «وَلَمَّا» در اوّل آیه؛ و جواب هر دو «كَفَرُوا بِهِ» است.

و معنا: پس چون آنچه را که شناخته بودند - پیامبر دین و کتاب او - به آن ها آمد، کفر ورزیدند؛ پس لعنت و نفرین خدا بر همه کافران باد!

﴿يُسْتَمَا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَلَا يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ
وَاللَّكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ. [۹۰]

«اشترزاه: فروختند. و «ما» در «ما اشتروا» ثَمَن است. و «أَنْ يَكْفُرُوا» بیان آن موصول است. و «بَغْيًا» یعنی: حَسَدًا و طَلَبًا لِمَا لَيْسَ لَهُمْ. و «أَنْ يُنْزَلَ اللَّهُ» عَلَتْ بَغْيِ و حسد است. و «بَاؤُوا: رَجَعُوا. پس بیع در آیه، نفس کَفَّار؛ و ثَمَن، کفرشان؛ و «بَغْيًا» عَلَتْ تَحَقُّقِ چنین بها است.

و معنای آیه، آن که: چه قدر بد است بهایی که آن‌ها نفس خود را بدان فروختند! و آن این که: به آنچه خدا از کتاب و دین و معارف، به پیامبرش فرو فرستاده، کافر بشوند، تا بهره‌ای از ماه و جاه دنیا را دریابند. و این کفر و انکار، به خاطر جاه‌طلبی و حسد آنان بر این که خداوند از فضل خویش بر هر که از بندگانش بخواهد فرو فرستد - به پیامبر، دین و کتاب فرستد - پس آنان به غضبی از خدا گرفتار شدند، غضب خدا بر کفرشان «بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ» و بر حسدشان به محمد ﷺ، غضب بر کفر به تورات و انجیل و به قرآن. و برای همه کافران در عالم دیگر، عذاب خوارکننده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَنَكْفُرُ
بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ
قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. [۹۱]

و چون به آن‌ها گفته شود: به آنچه خداوند از کتاب‌های آسمانی فرو فرستاده، ایمان آورید؛ می‌گویند: ما تنها به آنچه بر ما نازل شده - یعنی تورات - ایمان می‌آوریم؛ و به آنچه پس از آن آمده از انجیل و قرآن، یا به آن چه غیر او است، مطلقاً کفر می‌ورزند. با این که آنچه پس از تورات آمده، حق است و تصدیق‌کننده کتاب همراهشان. به آن‌ها بگو: اگر شما گرونده تورات‌اید، پس چرا پیش از محمد ﷺ پیامبران خدا را می‌کشتید؟ آیا در تورات چنین آمده [است]؟

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ

وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾. [۹۲]

و حَقًّا و بی تردید، موسی برای شما دلایل روشنی در اثبات نبوت و دین خود آورد؛ مانند: ید بیضا، عصای معروف، جوشیدن نهرها از یک سنگ، شکافتن دریا، طوفان، ملخ، قَمَل، قوریاغه، خون. سپس شما گوساله را پس از سفر او به کوه طور، به خدایی گرفتید، در حالی که شما ستمگر بودید - ستم بر خود و پیامبران و قوانین و حدودی که نازل شده - پس کو آنچه می گوید: ما به کتاب خود ایمان می آوریم؟

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
وَأَسْمِعُوا قُلُوبًا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ
بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. [۹۳]

ترجمه نیمی از آیه، در آیه ۶۳ گذشت؛ و معنای بقیه، آن که: چون کوه را بر بالای سر آن ها گرفتیم، گفتیم: تورات را بشنوید به شنیدن گوش و عمل جوارح آن ها. به لفظ گفتند: شنیدیم؛ و به دل گفتند: نافرمانی کردیم. یعنی بی اعتنایی کردند، یا تصمیم برخلاف گرفتند.

﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ﴾؛ گویی محبت گوساله به دلشان نوشانده شده. زیرا آن ها به سوابق زندگی مُمتد در اسارت فرعونِ مادیّت گرایي و اعتقاد به تجسم خدا و بت و اجسام دیگر [بوده] و محبت عمل های فاسد، همانند آب در اجسام، در اعمال [و] قلبشان نفوذ کرده؛ و از این رو، طبعاً توراتِ سرا پا توحید و عرفان و اعمال عبادی را جوابِ «عَصَيْنَا» گفتند.

بگو: چه زشت است آنچه ایمان [شما] بدان دستور می دهد، اگر اهل ایمان اید! یعنی: شما که مدعی ایمان به تورات اید، اگر امور فوق را - مانند تکذیب انبیا و کشتن آن ها و تکذیب کتاب های آسمانی - ایماننان دستور می دهد، پس چیزهای بدی را دستور می دهد. مراد، استهزای آن ها [است] و بیان آن که: ایمان ندارید، و گر نه ایمان، اقتضای این امور را ندارد.

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ أَلْأَخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ

فَتَمَتُّوا أَلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». [۹۴]

به کفار یهود و نصارا بگو: اگر خانه آخرت در نزد خداوند، مخصوص شما است بدون مردم چنانچه ادعا می کنید و می گوید: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا»^۱ - پس مرگ را به گفتار و کردار، آرزو کنید، اگر شما راستگوید.

«وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ». [۹۵]

ولی آن ها هرگز به خاطر گناهانی که از پیش، به دستان خویش انجام داده اند - مانند تحریف تورات، یا کفر به محمد، انکار قرآن، و اضلال مردم - آرزوی مرگ نخواهند کرد، نه به گفتار و نه به کردار. و خدا به حال ستمکاران، دانا است.

«وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَ مَنْ أَحْرَضَ النَّاسَ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ

لَوْ يُغَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُخْرِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُغَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ

بِمَا يَفْعَلُونَ». [۹۶]

«مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» یعنی: احرص من الذين اشركوا. و «وَدَّ» و «مَوَدَّت» به معنای

محبت. و «زَحَزَحَ»: دور کردن؛ يقال: زَحَزَحَهُ؛ أي أبعدته. و «أَنْ يُغَمَّرَ» بدل است از ضمیر «هو» در «ما هو».

و معنای آیه، آن که: و حتماً آن ها را - گروه یهود را - حریص ترین مردم به زندگی دنیا خواهی یافت و حریص تر از کسانی که شرک ورزیده اند. و اعتقاد به عالم آخرت ندارند و تمام همشان دنیا است، به طوری که هر یک از آنان دوست دارد که ای کاش در دنیا هزار سال عمر می کرد، در حالی که آن عمر هزار ساله او را از عذاب آخرت، دور کنند، نیست؛ و خداوند، به آنچه آنان به جامی آورند، بینا است.

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا

بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ». [۹۷]

«جبرئیل» لفظ عجمی است - یعنی غیر عربی - و شاید عبرانی باشد. و گفته شده

که: جبرئیل، به معنای «عبد الله»؛ و «میکائیل» به معنای «عبید الله» است. و جبرئیل، اسم عَلمِ فرشته خاصی است که برتر و مقرب تر از همه فرشتگان دربار الهی است و حامل وحی او بر پیامبران و رسولان اولی العزم و غیر آنها است؛ و بدین جهت او را «معلم الانبیاء» نیز نامیده اند.

و «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ» نایب جواب شرط است؛ و تقدیر کلام «فَهُوَ عَدُوُّ اللَّهِ وَ كِتَابِهِ وَ رَسُولِهِ»؛ و ضمیر «فَإِنَّهُ» راجع است به جبرئیل؛ و ضمیر «نَزَّلَهُ» به قرآن، هر چند ذکرش نگذشته [است].

و تفسیر آیه، آن که: عده‌ای از طایفه یهود، بر این باور بودند که جبرئیل دشمن آنها است و بارها دشمنی خود را پیاده کرده؛ زیرا او محمد ﷺ را از اسرار آنها مطلع نموده [است]؛ و عذاب‌ها و شدایدی که از جانب خداوند بر بنی اسرائیل گذشته، به دست جبرئیل بوده؛ چنانچه رحمت‌های الهی به دست میکائیل بوده؛ و از این رو خطاب شده بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد، پس او در حقیقت، دشمن خدا و قرآن و پیامبر است؛ زیرا جبرئیل است که این قرآن را بر قلب تو به اذن تکوینی و توفیق خداوند، فرود آورده؛ قرآنی که تصدیق کننده آنچه پیش از او است از پیامبران الهی و کتاب‌های آسمانی؛ و سراپا هدایت و مژده برای گروندگان است.

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ

لِلْكَافِرِينَ» [۹۸]

«میکال» و «میکائیل» که به زبان عبری، به معنای «عبید الله» است، اسم عَلم است برای فرشته خاصی از مقربان درگاه حق، که در ردیف جبرئیل و اسرافیل قرار دارد. و معنای آیه: هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان و جبرئیل و میکائیل باشد، پس او کافر است. و معنای دشمنی خدا و جمع مزبور، تکذیب رسولان و کتاب‌های آسمانی، یا عناد و رزیدن در رد و عدم پذیرش آنها و ترک اطاعت آنان [است].

و بی تردید، خداوند، دشمن کافران است.

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾ [۹۹]

و حقیقت، این است که: ما به سوی تو برای اثبات نبوت و حقانیت دین و شریعت، دلایل روشنی فرو فرستادیم، مانند معجزات گوناگون، و به ویژه حالات وجودی خودت و اوصاف کمال کتابت. و به این همه معجزه، احدی جز آنان که از حد اعتدال انسانیت و خرد، بیرون اند، کافر نمی شود.

﴿أَوَلَمْ نَكُنَّا عَاهِدُوا بَعْثَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [۱۰۰]

همزه مقدم بر او عاطفه، استفهام انکاری است، که دلالت بر زشت و منکر بودن مدخول خود دارد. و «کَلَمًا» دلالت بر تکرر می کند.

و معنای آیه، آن که: چرا هر زمان - یا هر بار - پیمانی را در سابق با انبیای گذشته و در حال حاضر با تو بستند، گروهی از آنان پیمان را به دور افکندند؛ بلکه بیشتر آن ها ایمان نمی آورند. پس آنان، یا شکننده عهدند، یا منکران ایمان.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ

أَوْثَرُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَزَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [۱۰۱]

و چون به طایفه یهود و نصارا فرستاده ای به نام محمد ﷺ از سوی خداوند بیامد، که آنچه را همراه آن ها بود - از کتاب های آسمانی و شرایع و پیامبران سابق - تصدیق می کرد، گروهی از علمای شان که کتاب آسمانی به آن ها داده شده، آیاتی از کتاب خود را به پشت سر خویش انداختند، که گویی همه کتاب را به دور افکندند. و آن، آیاتی بود که بشارت های پیامبر اسلام ﷺ و رفتار و اوصاف و کتاب آسمانی و یاران او بیان شده بود.

و یا آن که: آنان، قرآن کریم را به پشت سرشان انداختند و منکر شدند، گویی آن ها نمی دانستند و اطلاعی از کتاب عهدین و بشارت های او و قرآن محمد ﷺ و معجزات او نداشتند.

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنِ

الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَبَابِلَ

هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. [۱۰۲]

اطلاق کفر در این آیات بر سحر، به لحاظ بزرگی گناه آن - یا به لحاظ آن که استعمال سحر مجاز در غیر موردش، کفران نعمت بوده، یا مفاد سحر کفرآور بوده - [است]. و «ملک سلیمان» یعنی در عهد سلطنت او. و «خَلْق» به معنای نصیب و بهره است.

«وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ»؛ و نیز دانشمندان یهود، از آنچه شیاطین در زمان سلطنت و حاکمیت سلیمان در میان خودشان، از گفتار و نوشتار سحر و جادو را می خواندند، پیروی نمودند؛ زیرا شیطان ها در آن عصر، مطالبی را از فرشتگان ملاً اعلیٰ استراق سَمْع می کردند؛ و بافته هایی از دروغ، بر آن مُنْصَم می کردند؛ و کاهن ها آن را از آنان فرا گرفته، به صورت کتابی درمی آوردند و به مردم تعلیم می نمودند. و این رویه در عهد سلطنت سلیمان، شیوع یافته بود؛ و مال و جان و عرض مُردم، مورد تجاوز قرار گرفته بود؛ و [از] این رو شایع بوده که: اَجَنَّة در سپاهیان سلیمان، علم غیب دارند؛ و سلیمان، خود نیز تخت و تاج را از این راه، به دست آورده [است]. «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ»؛ ولی هرگز سلیمان، سحر را که به حکم کفر است، فرا نگرفت و عملی نکرد؛ و لکن شیاطین بودند که سحر و جادو را تنظیم کردند؛ و آن ها بودند که به مردم، سحر و جادو یاد می دادند.

طبق تاریخ، سلیمان کتاب ها را جمع کرد و دفن نمود؛ و مرتکبین را کیفر داد؛ و از آنچه پس از ارتحال سلیمان و یافته شده های آن گنج به دست آمده، میان یهودیان مانده و مورد استعمال قرار می گرفته [است].

«وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ»؛ و نیز درس خوانده های یهود،

پیروی کردند از سحرهایی که بر دو فرشته خداوند به نام «هاروت» و «ماروت» در شهر بابل - از نواحی کوفه - فرو فرستاده شد، که برای مؤمنین آن خطه، به منظور دفاع از حریم خود و دفع سحر فاسقان یاد دهند؛ و آن فرشته‌ها بر احدی، تعلیم نمی‌کردند، مگر آن که می‌گفتند: ما وسیله آزمایش شمایم؛ پس به هوش باشید و با پیاده کردن این فن، در غیر مورد مجاز، کافر نشوید و کفرانِ نعمت نکنید. لکن آن مردم، از آن دو فرشته، فنونی از جادو فرا می‌گرفتند؛ و بدان وسیله، میان مرد و همسر او جدایی می‌افکندند.

﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ و هرگز آن‌ها به وسیله آن کرداری جادویی، توانِ ضرر و زیان به احدی ندارند، مگر به اذن تکوینی پروردگار؛ همان اراده تکوینی او که پیوسته میان علل و معلولات جهان هستی، حاکم مطلق است؛ و تا آن نباشد، علل و اسباب، بی‌اثر است.

و مراد، این است که: گناهان آن‌ها سلب اراده حق نمی‌کند، و لکن خدا مهلت می‌دهد.

﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾؛ و آن مردم، از فرشتگان، فنونی را که بر آن‌ها زیان می‌رسانید و هیچ سودی نداشت، فرا می‌گرفتند.

﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ﴾؛ و بی‌تردید، این یهودان نیز دانستند که هر کس علم سحر بخرد و تحصیل نماید، او را در آخرت، بهره‌ای از نجات نخواهد بود؛ و چه بهای بد است آنچه خود را بدان فروختند، اگر علمی توأم با اندیشه و تعقل داشتند!

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَآتَوْا لِمَنْثُوبَةٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾. [۱۰۳]

«ثواب» و «منوبه» به معنای جزای عمل است - خیر باشد، یا شر - لکن اکثراً در خیر، استعمال می‌شود.

و معنای آیه: و اگر آنان به جای پیروی از کتاب‌های جادو، به قرآن و آورنده آن ایمان می‌آوردند و تقوا را در عمل پیشه می‌کردند، بی‌تردید، پاداشی که از جانب

خداوند در دنیا و آخرت دریافت می‌کردند، بهتر بود، اگر آن‌ها می‌دانستند.
یعنی: آن‌ها جاهل بودند، چون به علم خویش، عمل نمودند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا زَاعِنًا وَقُولُوا أَنْظِرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ
عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. [۱۰۴]

«زَاعِنًا» در لغت عرب، یعنی: ما را رعایت کن. و در زبان عبری، کلمه، توهین آور
است؛ یعنی: ای چوپان ما. و یا: بشنو که نشنوی. و اگر الف آخر، شبیه واو خوانده
شود، به معنای شریر است.

و معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در مقام سخنرانی پیامبر، به او «راعنا»
نگویید؛ یعنی: به ما توجه کن؛ و در خطاب، ما را مورد عنایت قرار ده - چرا که
منافقان نیز این کلمه را می‌گویند و از آن، معنای دیگری قصد می‌کنند -
و «أَنْظِرْنَا» بگویید؛ یعنی: به سوی ما بنگر.

و کلام پیامبر را خوب بشنوی و به دل بپذیرید و این توصیه ما را گوش فرا دهید.
و برای کافران، عذابی دردناک است.

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ
مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ﴾. [۱۰۵]

نه آن‌هایی که از اهل کتاب، به اسلام، کفر ورزیده‌اند و نه از مشرکان،
هرگز دوست ندارند که از سوی پروردگارتان، به شما خیری فرود آید - مانند: وحی،
نبوت، دین، علم، کتاب، و پیروزی - آن‌ها بخواهند یا نه، خداوند، رحمت خود را بر
هر کس بخواهد، مبذول و مخصوص می‌دارد. و خداوند، صاحب فضلی بزرگ در
عالم تکوین، بر همه مستحقین فضل مادی و معنوی است؛ و ﴿يُؤْتِي كُلَّ ذِي فَضْلٍ
فَضْلَهُ﴾^۱.

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. [۱۰۶]

«ما»ی موصوله، مبتدا؛ و متضمنِ معنای شرطیت است. و «نسخ»، مجزوم به آن؛ و «ناتِ بخیر» جواب او است. و «نسخ» در لغت، ابطال و اِزالهٔ شیء است. و معنای آیه: از بدو آفرینش بشر در روی زمین و خلق آیه و نشانه برای آن‌ها، سنت جاریهٔ ما بر این است: آنچه را از آیات و نشانه‌های خود نسخ کنیم و از صفحهٔ وجود برداریم و یا آن را به فراموشی سپاریم و از صفحهٔ دل‌ها بزداییم - چه از آیات و سورهٔ کتاب‌های آسمانی، یا از احکام جاریهٔ دینی در میان جامعه، یا از آیات تکوینی خود مانند انبیا، معصومین، بندگان نمونه و غیره - بهتر از آن، یا همانند آن را به جای آن می‌آوریم.

و از این رو است که در طول تاریخ، به دنبال نسخ هر شریعتی، شریعتی را؛ و هر حکمی، حکمی را؛ و نسخ هر آیه - به لفظ باشد، یا به مفاد - بَدَلِ آن را؛ و به دنبال میراندنِ هر پیامبری، معصومی را؛ و هر بندهٔ نمونه، بَدَلی را، از قدرت خویش، پدید آورده‌ایم.

هر چند نسخ آیه و سوره، یا انشای آن، لفظاً در قرآن نیست؛ لکن نسخ حکمی در آن ثابت است؛ مانند: تبدیل حدّ زانیه از حبس ابد به صد عود تازیانه، و عدهٔ وفات از یک سال به چهار ماه و ده روز، و تبدّل وجوب استقبال بیت المقدس به استقبال کعبهٔ معظمه، و تبدیل حکم وجوبِ مقابلهٔ مسلمین در جهاد با ده برابر خویش و حرمت فرار از آن به دو برابر، و هكذا.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾. [۱۰۷]

خطاب آیه، به همهٔ مکلفانی است که مخاطب قرآن‌اند و باید به آن تمسّک جویند. و «ملک» به تلیث میم، در لغت، مصدر است، به معنای قدرت بر تصرّف در شیء و استیلا بر آن، خواه آن شیء ذوی العقول باشد، یا غیر ذوی العقول؛ و لکن در

غالب، «ملک» به کسر میم، استیلا بر غیر ذوی العقول است؛ و از این رو مستولی، مالک است. و به ضمّ میم، استیلا بر ذوی العقول؛ و از این رو، او «ملک» است. و هر دو لغت، به استیلای اعتباری نیز اطلاق می‌شوند.

و الف و لام در کلمه «أرض» ظاهر، آن است که عهد حضوری است؛ و ممکن است برای تزیین باشد. زیرا «أرض» عَلَم است بر این زمین؛ و ممکن است برای جنس باشد؛ لکن تعدّد و کثرت کره زمین، ثابت نشده [است].

و «ولی» به معنای سرپرست و دوست و یاور؛ و «نصیر» به معنای کمک و یاری کننده است.

و معنای آیه: آیا ندانستی که خداوند است که ملکیت حقیقی آسمان‌ها و این زمین و سلطنت و حاکمیت ساکنان آن‌ها از آن اوست. پس او مالک است، به شهادت این که آفرینش همه و حفظ و تدبیر جمیع و افنا و اعدام همه در وقت معین، تحت اراده تامّه او است. و مالکیت اعتباری نیز از همین امور، انتزاع می‌شود. و او ملک است، به گواهی آن که امر و نهی و فرمان‌روایی بر آنچه صلاحیت فرمان دارد، در دست قدرت او است؛ و شمارا جز او، سرپرست و دوست و یآوری نیست.

﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾. [۱۰۸]

آیا شما هم می‌خواهید از فرستاده خدایتان محمد ﷺ درخواست کنید، بدان گونه که در پیش، موسی مورد سؤال قرار گرفت - سؤالی بی جا و جاهلانه و محال و غیرعقلانه، مانند درخواستشان که برای آن‌ها خدایانی بسازد تا عبادت کنند؛ ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾^۱ و یا خدا را به چشم خویش بالعیان ببینند ﴿إِذَا لَمْ يَكُنِ الْإِلَٰهُ جَهْرَةً﴾^۲ و کسی که کفر را به جای ایمان به بدّل بپذیرد، پس حقّاً که راه راست را گم کرده است. ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ

عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ
اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». [۱۰۹]

پس از آن که بر بسیاری از اهل کتاب - یعنی اخبار و علمای یهود و نصارا - حقیقت امر دربارهٔ صدق محمد ﷺ و حقانیت مکتبش روشن شد و دانستند که شما مسلمین، راه مستقیم را دریافته‌اید، دوست داشتند و آرزوی عملی کردند [تا] شما را پس از ایمانتان به حال کفر بازگردانند؛ و این، به خاطر حسد برخاسته از جوهرهٔ وجود و خبث سریرهٔ آن‌ها بود، نه تشخیص حق و هدایت خلق. پس فعلاً از انتقام و مبارزهٔ عملی و از تویخ و ستیزهٔ گفتار با آن‌ها درگذرید، تا خداوند فرمان خود را دربارهٔ آنان - از انزال عذاب آسمانی، یا دستور جنگ و کشتار، یا صلح و اخذ جزیه - صادر کند. و همانا خداوند، بر همه چیز توانا است.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ
عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. [۱۱۰]

و نماز را انجام دهید و آن را در جامعه، برپا دارید؛ و زکات را - یعنی انفاق بر مستمندان را، که عملی خیر و عاطفی و عقلایی و مقبول بین همهٔ ملل است؛ و در شرع اسلام نیز مصادیقی از آن واجب و مصادیقی مستحب است - انجام دهید. و هر خیر را از عقاید و اخلاق و اعمال، جلوتر از خود، به عالم برزخ و آخرت می‌فرستید، پاداش آن را - یا تبلور یافته و تجسم عینی آن را - در نزد خدا خواهید یافت؛ چه آن که خدا به هر چه که انجام می‌دهید، بینا است.

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ
هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. [۱۱۱]

«هَادِ يَهُودُ»: توبه کرد و برگشت. و «هود» جمع «هاند» - یعنی تائب - عَلم است بر طایفهٔ گروندگان موسی بن عمران ﷺ. و نیز اسم یکی از پیامبران است. و «نصاری» جمع «نصرانی» منسوب به قریهٔ «نصران»، عَلم است به گروندگان عیسی بن مریم ﷺ. و «أمانی» جمع «أمنیه» است؛ یعنی: آرزو.

معنای آیه: و ملت یهود و نصارا گفتند: به جز کسی که یهودی یا نصرانی است، هرگز احدی به بهشت، وارد نخواهد شد. این است آرزوهای اعتقادی آنان. بگو: اگر شما راستگوید، دلیل و برهان خود را بر این مدعا بیاورید.

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. [۱۱۲]

چنین نیست که آن‌ها می‌گویند و آرزو دارند؛ بلکه هر کس قلب خود را تسلیم خدا کند و در برابر اصول عقاید خود، خاضع گردد، در حالی که در عمل نیز نیکوکار باشد، پس او را پاداشی مناسب شأن او و عمل او در نزد پروردگارش ثابت است؛ و در روز رستاخیز، این افراد را هیچ ترسی نیست و^۱ هیچ‌گاه آن‌ها اندوهگین نخواهند بود.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النُّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾. [۱۱۳]

و یهودان گفتند که: ملت نصارا از نظر شریعت و کتاب، بر پایه حقی نیستند - چه آن که آن مسیح و انجیل که تورات بدان بشارت داده، هنوز نیامده. و اینان بر باطل اند - و نصاری نیز گفتند: یهودان بر اساس شریعت درستی نیستند؛ زیرا تورات از عیسی و انجیل، متمم احکام تورات، خبر داده و آن‌ها نپذیرفتند.

﴿وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾؛ در حالی که هر دو طایفه، کتاب آسمانی تلاوت می‌کنند؛ و هر یک در کتاب خود، اخبار دیگری و پیامبر و کتاب او و مدت دوام شرع او را می‌خواند. پس هر دو طایفه، برخلاف کتاب خود، قضاوت می‌کنند.

﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾؛ و همانند آنان کسانی که از مشرکین عرب، علم شریعت و اعتقاد دینی ندارند، درباره مسلمین، سخنی مانند گفتار آن‌ها گفتند و شریعت اسلام را بی‌اساس خواندند.

﴿قَالَ لَهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ...﴾؛ و از این رو، خداوند در روز قیامت، میان آنان در آنچه روی اختلاف داشتند - از اصول و فروع و امور دنیوی - داوری و قضاوت خواهد نمود.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. [۱۱۴]

و کیست ظالم‌تر و بیدادگرتر از کسی که از مسجدهای خداوند جلوگیری کند - که نام خدا در آن‌ها ذکر نشود - و در خرابی آن‌ها کوشش نماید.

در خرابی بنیان آن‌ها، یا تعطیل اجتماعات و اقامه شعائر دینی در آن‌ها، همانند رومیان که پس از هفتاد سال از عروج مسیح، به بیت المقدس حمله کردند و مردم را از آن منع نمودند و آن جا را ویران ساختند، به طوری که سنگی روی سنگ نماند. و نیز «نظیر بخت» نصر که مردم را منع نمود و بیت را خراب کرد.

و مانند مشرکانی که در سال حدیبیه، پیامبر و یارانش از مسجد الحرام جلوگیری نمودند.

آن‌ها هستند که سزاوار نبود بر آن‌ها جز آن که با خوف و خضوع از خدا در آن‌ها درآیند، نه تخریب نمایند. و آن‌ها ایند که پس از این، وارد آن مساجد نخواهد شد مگر با ترس از مسلمین. و برای آنان، ذلت و خواری در دنیا و عذابی بزرگ در آخرت است.

﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَانْصَبْ وَجْهَكَ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. [۱۱۵]

و مشرق و مغرب زمین، نسبت به طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان مشرق و مغرب هر گره‌ای از گُرّات جو غیر متناهی نسبت به طلوع و غروب ستارگان خود، همگی از آن خدا و تحت اراده تامه او است.

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوا فَانْصَبْ وَجْهَكَ لِلَّهِ﴾؛ أي في أي مكانٍ تُولُوا وجوهكم إلى القبلة. یعنی در هر مکانی، روی خود را به سوی قبله کنید، رضای خدا آن جا است.

أَوَإِلَىٰ أَيْ مَكَانٍ تَوَلَّوْا وَجْوهَكُمْ؛ یعنی به هر طرفی رو کنید، آن جا خدا است و آن جا سوی خدا و آن جا رضای خدا است.

چه آن که خداوند، دارای وسعت و جودی و توانی و رحمتی است. و او دانا است.

بحثی مربوط به آیه

گفته شده که: این آیه در جواب اعتراض اهل کتاب به تغییر قبله است. و نیز در تألیف قلوب مؤمنانی است که از حضور مساجد، ممنوع شدند. و نیز بنا به برخی از معانی آیه [که] وجوب استقبال قبله استفاده می شود، آن معنا ناظر است به نمازهای واجب و سایر اموری که قبله در آن ها شرط است، مانند: ذبح حیوان، تجهیز میت، و غیره. و بنابر استفاده استحباب، ناظر است به نماز و غیره در موارد اضطرار.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ

قَانِتُونَ﴾. [۱۱۶]

«سُبْحَانَ» و «تَسْبِيح» مصدرند، به معنای تنزیه و تقدیس. و «سُبْحَانَ» در امثال این مورد، مفعول مطلق است؛ و فعل مقدّر آن، بر حسب اختلاف موارد، مختلف است، مانند سجود و سبحت و غیره.

و «قنوت» در لغت، به معنای تواضع و خضوع و به معنای اطاعت و به معنای قیام در نماز و امساک از گفتار آمده است.

معنای آیه: و کَفَّار گفتند که: خداوند فرزندی برای خود اتّخاذ کرده؛ یهودان گفتند: «عزیر» فرزند خدا است؛ و نصّارا گفتند: مسیح، فرزند او است؛ و مشرکان گفتند: فرشتگان، دختران خدایند.

مبدأ این ادّعا در میان بشر، روشن نیست؛ ولی گفته شده: نسبتِ فرزندی در آغاز، به عنوان تشریف و تبریک آن شخص بوده؛ و به تدریج، جدّی شده [است]. و نیز معلوم نیست که آیا مدّعیان می گویند: واقعاً ازدواجی صورت گرفته؛ و چنانچه در انسان مثلاً پاره‌ای از وجود او و از وجود همسرش جدا می شود و تحت تربیت قرار می گیرد تا وجودی همانند وجود او می گردد؛ و در این مورد، در آغاز،

خداوند واجب الوجودی، به عنوان پدید آورده و از او واجب الوجود دیگری به عنوان فرزند، تحقق یافته؟

و به هر حال، ادعایی است که تصوّرش در نزد عقل، قابل تعقل نیست؛ چه رسد به تحقق خارجی آن.

«سُبْحَانَهُ»: او را از همه عیب و نقص، به نحو اتمّ و اکمل، منزّه دانید و تسبیح گوید؛ و از تجسّم و آفریدن شبیه و نظیر - منفرد یا متعدّد - و نیاز به عمل جنسی و احتیاج به همسر و فرزند و پاور در زندگی و وارث پس از مرگ، منزّه دانید.

«بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ»: آن نسبت‌ها باطل است؛ بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، همراه خود آسمان‌ها و زمین، ملک حقیقی و در تحت حکومت تکوینی او است؛ [و] همه ذرات جهان، در برابر او خاضع و مُتقاد و فرمان‌پذیرند.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». [۱۱۷]

«بدع» به فتح، نوآوری و ایجاد ابتکاری؛ و به کسر صفت مشبّهه، [به] معنای آنچه به نحو ابتدا و ابتکار حادث شده؛ و «بدیع» و «مُبدع»: مبتکر و آفریننده به نحو بی سابقه و قضای اتمام شیء و به معنای اراده است.

معنای آیه: پدیدآورنده آسمان‌ها و این زمین است به ابتکار و بدون سابقه مثل از احدی. و چون وجود چیزی را اراده [کند]، پس جز این نیست که به او می‌گوید: باش، پس او بلافاصله می‌باشد.

به مجرّد اراده، مراد، موجود می‌شود. و گفتن کلمه «کن» برای بیان عظمت مقام و نفوذ فرمان و سهولت کار به دست او است.

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا آيَاتِ لِقَوْمِ يُوقِنُونَ». [۱۱۸]

و کسانی که حقایق دین را نمی‌دانند - از مشرکان و اهل کتاب - گفتند: چرا خداوند،

درباره نبوت تو، خود با ما سخن نمی گوید؟ یا نشانه ای یقین آور برای ما نمی آید؟ مثلاً چرا خداوند با فرشته ها، دسته جمعی به زمین نمی آیند؟ یا خود به آسمان نمی روی تا برای ما کتابی که ما بخوانیم بیاوری؟ یا چرا برای هر یک از ما نامه سرگشاده ای نازل نمی شود؟ یا چرا همانند ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی، برای ما بیرون نمی آید؟

آری، این گونه کسانی از کفار و طاغیان که پیش از این ها بودند، مشابه کلام این ها را گفتند، که مثلاً خدا را علناً ببینیم؛ و یا مائده و سفره رنگینی از آسمان نازل شود. دل های اینان در جهل و تکبر و عناد، مشابه و همگون یکدیگر است؛ ولی ما بی تردید، نشانه های روشن توحید و صدق نبوت محمد ﷺ و کتاب خود را برای گروهی که خواستار یقین یا استعداد آن را داشته و آلوده به غرض و عناد نباشد، بیان کردیم، که از آن جمله، دقت در شخصیت و حالات فرستاده ها و تأمل و تعمق در کتابی است که او عرضه داشته.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ﴾. [۱۱۹]

همانا تو را به حق و به جا و مطابق حکم عقل و مصالح جامعه و به اقتضای نظام اتم در اداره امور بشر در آینده تاریخ فرستادیم، که از آغاز تا پایان عمرت، مؤدب و راهنمایان راه حق و بیم دهنده منحرفان آن باشی. و تو هرگز مسئول اهل دوزخ نخواهی بود؛ نه مسئول اجبار آن ها به دین و نه مجازات آن ها در دنیا و نه کیفر دادن آنان در آخرت، بلکه مسئول عرضه دین و اتمام حجت و به هنگام فرمان خداوند، دعوت و اجبار آن ها بر جنگ، یا پذیرفتن اسلام و تسلیم حکومت الهی.

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ وَلَئِنْ أَتَّبَعْتُ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾. [۱۲۰]

«ملت» در لغت، به معنای طریقت و به معنای آیین الهی است. و معنای دوم، غالباً

به پیامبر صاحب آیینی نسبت داده می شود، مثل: مَلَّتْ ابراهیم، مَلَّتْ موسی.
و جهودان و ترسایان، هرگز از تو خشنود نمی شوند، تا آن که طبق دعوت و هدایتشان، از آیین آن ها پیروی کنی. بگو: هدایت واقعی - یعنی هدایتی که انسان را به مطلوب اتم و اصلح برساند - همان هدایت خداوند است، که به سوی اسلام هدایت نموده [است].

و اگر از هواهای نفسانی آن ها پیروی کنی، پس از علم و دانشی که تو را به حقیقت اسلام و حقایق آن آمده، هرگز برای تو از جانب خدا سرپرست و دوستی و نه ناصر و یآوری در دنیا و آخرت نخواهد بود.

﴿الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾. [۱۲۱]

«یَتْلُونَهُ» ممکن است خبر «الذین» باشد؛ و یا حاصل باشد و جزء «أولئک باشد» و ضمیر «به» در دو مورد، راجع است به کتاب مذکور، یا به قرآن به قرینه خارجیّه. معنای آیه: کسانی که به آن ها کتاب آسمانی داده ایم - از یهود و نصارا - و آن را به نحو شایسته تلاوتش می خوانند (یعنی با تأمل در معانی و عمل به محتوا) آن هایند که حقیقتاً به آن کتاب، ایمان می آورند. یا آن هایند که به قرآن، ایمان می آورند. زیرا در آن کتاب ها از قرآن و آورنده آن، به صراحت، سخن رفته [است]. و معنای دیگر آیه [آن که]: هر مَلَّتِ صاحب کتابی که کتابش را به نحو شایسته می خواند، او است که مؤمن به آن کتاب است؛ و کسانی که به کتاب خود یا به قرآن، کافر شوند، آن هایند که زیانکارند.

﴿يَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾. [۱۲۲]

ای فرزندان اسرائیل! نعمت های مرا که بر شما ارزانی داشته ام - و این که شما را بر جهانیانِ عصر خودتان، برتری داده ام - به یاد آورید.
این آیه، تکرار آیه چهلیم است، به آن جا مراجعه شود.

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾. [۱۲۳]

و از روزی بترسید و پروا کنید که هیچ کس نمی تواند از کسی چیزی را کفایت کند و تحمل نماید؛ بدهی های خلقی و خالقی اش را بپردازد و کفرهایش را دفع نماید. و از کسی به جای محکومیت هایش، بدل و عوضی پذیرفته نمی شود؛ و شفاعت و وساطتی، سودی نمی بخشد؛ و هرگز آن ها یاری نمی شوند.
این آیه، تکرار آیه ۴۸ است با اندک تفاوتی.

﴿وَإِذْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. [۱۲۴]

«ابتلاء»: تکلیف کردن به کار سخت و آزمایش؛ و «عهد» در لغت، حفظ شیء با رعایت مستمر و توصیه و سفارش و پیمان [است].

معنای آیه: و به یاد آورید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کارهای سختی مکلف نمود و او را بدان وسیله آزمایش کرد - کارهایی که انجام آن ها روشنگر صلاحیت وی بر امامت شد - و او آن امور را به اتمام رسانید و به نحو شایسته انجام داد.

کلمات مذکور، در آیه ذکر نشده؛ و روایات درباره آن، مختلف است؛ لکن امور زیر از آن کلمات است: انجام مناسک حج، قربانی فرزند به جای هدی، شکستن بت ها و آماده شدن به آتش، هجرت از وطن، خشوع در نماز، إعراض از لغو، پرداخت زکات، حفظ شهوت از حرام، ادای امانت، وفای به عهد، محافظت بر نمازها، توبه از گناه، عبادت خدا، روزه گرفتن، رکوع در مقابل حق، سجده به خداوند، امر به معروف، نهی از منکر، حفظ حدود الهی، تسلیم در برابر حق، ایمان به حقایق اعتقادی، خضوع در مقابل خدا، صدق در گفتار، صبر در امور، تصدق از اموال، و ذکر کثیر.

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ خداوند گفت: من تو را امام و پیشوا قرار خواهم

داد، که گفتار و کردارت آسوه و مورد تبعیت مردم باشد.

ظاهر این کلام، این است که: خدا وعده امامت را داده و ممکن است. یا همین جمله برای او انشای منصب امامت نموده؛ [یعنی: إِنِّي جَعَلْتُكَ إِمَامًا].

﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ ابراهیم گفت: از اولاد و دودمان من چه طور؟ یعنی از آن‌ها نیز قرار ده!

خدا فرمود: امامت امت - که پیمانی است میان من و امام - به ظالمان و کسانی که شرک و کفر و فسق، از آن‌ها سرزده، نمی‌رسد.

بحث حدیثی

در برخی از روایات است: کلماتی که در آیه شریفه ذکر شده، اشاره به سی خصلت از احکام شریعت او است، که ده تا در سوره توبه آیه ۱۱۲، و ده تا در سوره احزاب آیه ۳۵، و ده تا در سوره مؤمنون آیه ۱ تا ۱۰ ذکر شده؛ لکن آنچه در آیات مزبور است، متداخل است؛ و آنچه متداخل نبود، در تفسیر آیه ذکر کردیم.

و امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند» ابراهیم علیه السلام را ابتدا به بندگی خود برگزید و سپس به نبوت انتخاب نمود، پس از آن به رسالت انتخاب کرد، سپس به خلعت و دوستی برگزید، و آن‌گاه او را به امامت، انتخاب نمود. و چون امامت در نظر او بزرگ نمود، گفت: از ذریه من نیز امام قرار ده! خدا فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.^۱ و نیز در روایات است: «کسی که بت پرستیده، هرگز نمی‌تواند پیشوای مردم شود».^۲

و امام رضا علیه السلام فرمود: «آیه ﴿لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ امامت و پیشوایی هر ستمگر را تا روز قیامت، قلم بطلان کشید».^۳

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱؛ تحف العقول، ص ۴۳۷؛ الفیبة نعمانی، ص ۲۱۷، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۲۱، ح ۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۱؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۶، ح ۱۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱؛ تحف العقول، ص ۴۳۷؛ عبون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۲۲، ح ۴.

تذکر

علمای سنت می‌گویند: اگر رهبر و امام، در حال امامت، ظالم نباشد، کافی است؛ پس خلفای سه گانه پس از پیامبر اسلام، گرچه مدّتی مشرک و بت پرست بودند - و لابد در ضمن آن، گناهان کبیره فراوانی نیز از آن‌ها سرزده - لکن پس از اسلام توبه کردند؛ و همین کافی است.

و علمای تشیع می‌گویند: کسی که در عمرش، ولو یک بار از او ظلم صادر شد - شرک، یا کفر، یا گناه کبیره - صلاحیت امامت جامعه را ندارد؛ زیرا مقام نبوت و امامت، والاترین منصب الهی است؛ و ادله قطعیّه، قائم است که: به او نمی‌رسد.

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾. [۱۲۵]

«مثابه»: مرجع و محلّ اجتماع و جایگاه ثواب و پاداش؛ و «رُکّع» مبالغه راکع؛ و «سجود» مصدر و جمع ساجد؛ و «عکوف»: ملازمت و مواظبت بر شیء و چرخیدن دور آن؛ و «بیت»: خانه کعبه و مراد.

معنای آیه: [به] و خاطر آورید زمانی را که ما خانه کعبه را مرجع و محلّ بازگشت دایمی و جایگاه امن مردم قرار دادیم.

حکم مرجعیت تشریعی، یعنی وجوب رجوع مردم به آن جا در هر سال برای حجّ و عمره و استحباب شرعی در همه وقت برای عبادت؛ و نیز امنیت تشریعی آن، به طوری که همه انسان‌ها، وحش‌ها، پرندگان و حتی گیاهان و قاتل محکوم به قصاصی که بدان جا پناهنده شود، در امان باشند، از زمان ابراهیم پیامبر، فعلیت یافته و مورد اجرا قرار گرفته، هر چند برخی از احکام آن، از زمان آدم، انشا شده بود.

﴿وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾: و شما ای مکلفان به دین اسلام تا انتهای بقای نسل بشر! از مقام ابراهیم - سنگ خاصی که در زمان بالا بردن بنای کعبه بر روی آن می‌ایستاد، خواه نزدیک دیوار کعبه قرار گیرد، یا دور از آن - برای خود، نمازگاه

بگیرید؛ یعنی در پشت سر، یا در طرف راست یا چپ، آن نماز طواف را انجام دهید. ﴿وَعَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...﴾؛ و به ابراهیم و اسماعیل، توصیه و سفارش کردیم که: شما دو نفر، خانه و اطراف خانهٔ مرا تا انتهای حرم، برای طواف کنندگان و اقامت گزینان و ملازمان خانه و رکوع کنندگان و سجده نمایندگان، پاکیزه کنید.

بحث حدیثی

کلمهٔ «مثابه» دلالت بر تکرار مراجعهٔ مردم به خانهٔ کعبه دارد؛ و رجوع مردم یک بار در تمام عمر، تکرار است نسبت به اجتماع؛ و نسبت به افراد، افادهٔ استحباب می‌کند؛ و امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که توان مالی دارد و هر پنج سال، زیارت نمی‌کند، انسانی است محروم».^۱

و این خانه، در عصر جاهلیت نیز مورد امن بوده؛ و حتی مردم جانی و قاتل‌های خود را در آن جا متعرض نمی‌شدند؛ و این عادت از زمان حضرت اسماعیل تا ظهور اسلام باقی و در تمام حرم جاری بود؛ و اسلام نیز آن [را] امضا کرده و مقرز نموده [که] بر قاتل، در آب و خوراک، سخت گیرند تا بیرون آید.

و برخی برآن اند که: مراد از مقام، مکه یا تمام حرم است. و قهراً ﴿وَاتَّخِذُوا مَضَلًّی﴾ اشاره به مسجد می‌شود.

و در حدیث آمده که: «خداوند، سه عدد سنگ از بهشت فرو فرستاد؛ یکی همین مقام ابراهیم است. و دیگری حجر بنی اسرائیل که از آن ۱۲ چشمه منفجر شد. و حَجَرُ الْأَسَدِ. و این سنگ در حدود نیم متر ارتفاع دارد؛ ولیکن هر چه دیوار کعبه بالا می‌رفت این نیز بلندتر می‌شد. و نیز این سنگ، در زمان حضرت ابراهیم، در نزدیکی دیوار کعبه بود، در همان جا که روی آن می‌ایستاده؛ و در زمان جاهلیت، به محلی که الان هست آورده شد؛ و پس از ظهور اسلام، پیامبر گرامی به محلّ

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۵۰، ح ۱۵۷۰ و سائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۸، ح ۱۴۴۳.

ابراهیمی نقل داد؛ و خلیفه دوم، در عصر خود، به محلّ جاهلیّت منتقل نمود؛ و ائمه علیهم السلام دستور دادند بر طبق همان عمل شود.^۱

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾. [۱۲۶]

و به یاد آورید هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این مکان و این سرزمین را در آینده، شهری امن قرار ده، که ساکنانش پیوسته در امان باشند؛ و به اهل آن - به آنان که به خدا و روز واپسین، ایمان آورند؛ یعنی: به آنچه میان مبدأ و منتهای اصول اعتقادی است، از اوصاف جلال و جمال حقّ و اصل نبوّت و امامت، ایمان آورند - از هر نوع محصولات، میوه‌ای و دانه‌ای، روزی بخش.

خدا فرمود: ثمرات دنیا همانند امامت نیست که به ظالمان نرسد؛ بلکه به هر کس که کافر هم باشد، روزی می‌دهم؛ لکن او را اندکی در دنیا برخوردار می‌کنم، سپس به عذاب آتش گرفتار می‌سازم. و چه بد جای بازگشت است آن جا!

بحث حدیثی

در روایات است که: «هیچ جبار و ستمگری، قصد سویی به مکه نکند، مگر آن که خدای جبار، او را بشکند و هلاک سازد، چنانچه با تبع و اصحاب فیل کرد؛ و بدین جهت است که پرندگان صید نمی‌شود و درختش قطع و گیاهانش چیده نمی‌شود».^۲ و پیامبر گرامی، در روز فتح مکه، در سخنرانی خود فرمود: «خداوند، مکه را از روزی که آسمان‌ها و این زمین را آفرید، حرمت و مصونیت داد؛ و این چنین باید تا روز قیامت مصون باشد. و برای احدی پیش از من، حمله و جنگ در آن حلال نبوده؛ و پس از من نیز حلال نخواهد شد؛ و بر من نیز جز ساعتی در این روز، حلال نیست».^۳

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۹ ح ۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۸۴ ذیل ح ۹۹، ص ۲۲۷، ح ۲۷.

۲. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۶۵، ح ۹۵.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۲۲۶، ح ۴؛ إعلام الوری، ص ۱۱۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۰۴، ح ۱۶۶۲۹.

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. [۱۲۷]

و به خاطر آورد زمانی را که ابراهیم، همراه فرزندش اسماعیل، بنیان و پایه‌ها را از خانه کعبه، بر اساس شالوده اصلی آن - که به دست فرشتگان الهی، پیش از خلقت بشر، برای عبادت آدم و فرزندانش، پی‌ریزی شده بود - برمی‌افراشتند. و آنان مکان و منزلت این خانه را با اجرای مناسک آن، در میان عالمیان، بالا می‌بردند، در حالی که زبان حالشان در انجام عمل، این بود؛ و به زبان دعا با خدای خود می‌گفتند: پروردگارا! این عمل عبادی سیاسی، دینی و دنیوی، فردی و اجتماعی و دایمی و ابدی را از ما بپذیر؛ چه آن که تو شنوای همه اصوات و دانای همه علومی.

بحث حدیثی - تاریخی

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، به ابراهیم دستور داد که به حج برود و اسماعیل را نیز ببرد و او را در حرم سکونت دهد. هر دو بر شتر سرخ موئی سوار شده، به حج رفتند؛ و جز جبرئیل، کسی با آنها نبود. در سال بعدی نیز دستور رسید به حج برود و کعبه را بنا نماید. ابراهیم به حج رفت و به اسماعیل گفت: خداوند دستور داده کعبه را بنا کنیم.

در آن ایام، خانه کعبه، جز خرابه‌ای با دیوارهای ریخته نبود؛ و مردم به همان حال، زیارت می‌کردند؛ پس چون زمان حج گذشت و مردم محل را خالی کردند، اسماعیل سنگ‌هایی برای بنا در داخل خانه ریخت؛ و چون دیوارهای کهنه را خراب کردند، زیر بنای کعبه را تخته سنگی سرخ‌فام یکپارچه یافتند؛ و خدا دستور داد کعبه را روی آن سنگ بنا نهند. فرشته‌ها به کمک آمدند؛ آنها سنگ می‌آوردند و پدر و فرزند، بنا را بالا می‌بردند، تا دیوارها به حدود شش متر رسید. و دو تا در از دو طرف، بر آن قرار دادند، که مردم از یکی وارد و از دیگری خارج روند.

و البته از روایات استفاده می‌شود که: ابراهیم، نخستین بانی کعبه و نخستین زائر آن نیز نبوده؛ بلکه خداوند در زمان آدم، ابری به مقدار مساحت خانه کعبه نازل نمود

و بر زمین معینی سایهٔ مربعی افکند، جبرئیل آمد و به آدم گفت: محلّ سایه را از زمین، خاک برداری کن؛ و برای خود و اولادت، آن جا را خانهٔ عبادت بساز. آدم، محدودهٔ سایه را بکند، پایه‌ای از دُر سفید بیرون آمد؛ و آدم، کعبه را بر روی آن بنا نهاد؛ و حجرالأسود را هم - که در آن زمان، سفید و نورانی بود - از بهشت فرستاد تا کعبه ساخته شد.

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَآدِرْنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. [۱۲۸]

ابراهیم و اسماعیل گفتند: پروردگارا! ما را خاضع و تسلیم در برابر خود قرار ده - توفیق آن که اصول دینت را به دل و فروع احکامت را به تن بپذیریم و پیاده کنیم، عنایت کن - و از اولاد و دودمان ما نیز گروهی را تسلیم و مُتقاد خود گردان؛ یعنی کسانی را از نسل من، که در علم ازلیات کفر و شقاوت آن‌ها نگزشته است، و مناسک ما، برنامه‌های عبادی و زمان اعمال حج و امکنهٔ مخصوص عبادت‌های ما را به ما نشان ده و تعلیم فرما.

و بر ما توجّه کن و توبه [ما را] بپذیر؛ زیرا تو سخت توجّه کننده و توبه‌پذیر و مهربانی.

﴿رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. [۱۲۹]

«بَعَثْ»: برانگیختن. «آیات»: جملات خاصّی از قرآن که به واسطهٔ خصوصیاتِ در لفظ و معنا استقلال دارد، و به معنای مطلق علامت و نشانه. «حکمت»: احکام تبعّدی شرع و مستقلّات عقل از احکام شرع و غیره.

معنای آیه: پروردگارا! در میان آن امتِ مُسلمه، در آیندهٔ تاریخ، از خود آنان، فرستاده‌ای به نبوّت و رسالت برانگیر، که بر آن‌ها آیاتِ کتابت را بخواند و دلایل روشن توحیدت را در آفاق و آنفَش بازگو نماید و به آن‌ها کتاب نازل شدهٔ خود و کتاب‌های آسمانی گذشته را بیاموزد و حکمت را - یعنی احکام شریعت خویش و

مستقلات عقلی از احکام و معارف را - تعلیم دهد و آنان را از نظر فکری به وسیله اصول عقاید و معارف و از نظر روحی به وسیله صفات و ملکات فاضله انسانی و از نظر عملی به واسطه اعمال شریعت سَمَحِه، پاکیزه نماید و رشد و تکامل بخشد. زیرا تو نیرومند و پیروز [او] شکست‌ناپذیر در تنجیز اراده خود و دارای حکمت در منبع و تکوین و دقت در دین و تشریع هستی.

﴿وَمَنْ يَزْغِبْ عَنْ مِلَّةٍ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَةِ نَفْسِهِ وَلَقَدْ أَضْطَقَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾. [۱۳۰]

«رَغَبَ فِي الشَّيْءِ»: به آن مایل شد و رغبت کرد؛ و «رَغِبْتُ عَنْ الشَّيْءِ»: از آن بی‌رغبت شد و روی برتافت. و «سَفَةِ زَيْدًا»: او را نادان کرد، یا نادان شمرد. و «اصْطَفَى»: برگزید و خالص و ناب چیزی را طلب نمود.

معنای آیه: و چه کسی است [که] از آیین ابراهیم - که همان اسلام محمدی، با اندکی تفاوت است - روی برتابد و اعراض نماید، مگر آن کس که خود را کم عقل سازد و به سفاهت زند؛ زیرا انحراف از طریق مستقیم توحید ربوبی و فضایل نفسانی و کردار انسانی، که اصول آیین ابراهیمی و طبق فطرت بشری است، انحراف از قضاوت خرد و حکم وجدان و انتخاب راه سفاهت است؛ و البته ما او را در دنیا به بندگی خود و سپس به نبوت و خلعت و سپس به امامت و آن گاه به بنای کعبه و خانه خدا و خلق و شریعت اسلام - که اصول و اغلب فروعش همان اسلام ناب محمد است - برگزیدیم؛ و بی‌تردید، او در آخرت، از صالحان خواهد بود.

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. [۱۳۱]

و به یاد آورید هنگامی را که خداوند پیش از بعثت ابراهیم و رسیدنش به مرتبه نبوت، به واسطه نشان دادن اُفول ستارگان و ماه و خورشید و ارائه راه استدلال بدان‌ها، با الهام قلبی، به او گفت: تسلیم خدا شو. وی به زبان وجدان و تنبیه عقل و خرد گفت: به پروردگار جهان‌ها تسلیم شدم.

﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ
فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾. [۱۳۲]

و ابراهیم، فرزندان خود - اسماعیل و اسحاق و مدین و مدان - را به گفتن کلمه «أسلمت» که خود در مقابل خدایش گفته بود، توصیه نمود. و یعقوب نیز اولاد دوازده گانه خود را - که آخرین آن‌ها بنیامین و یوسف بودند - سفارش کردند؛ و هر یک به اولاد خود چنین گفت: ای فرزندان من! حقیقت این است که: خداوند، این دین را - اسلام را - برای شما برگزیده است، پس هرگز نمیرید مگر آن که مسلمان باشید؛ یعنی پیوسته مسلمان باشید که مرگتان در حال اسلام برسد و هرگز از اسلام بیرون نروید که مرگتان بدون اسلام باشد.

تذکر

«بَنین» جمع «ابن» است؛ یعنی پسران. و در این جا مراد، مطلق فرزندان است، به قرینه عموم حکم توصیه. و امثال این استعمال، در این کتاب کریم، زیاد است، مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱ و غیره.

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن
بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُهُ
وَاجِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾. [۱۳۳]

استفهام اول، جمله انکاری است. و مخاطب در آیه، یهود و نصارا، یا مسلمین، و یا مجموع است.

معنای آیه: آیا شما مسلمین و شما طایفه یهود و نصارا، در آن هنگام که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید، آن گاه که به فرزندانش گفت: پس از من، چه چیزی را خواهید پرستید؟

۱. سورة بقره، آیات ۱۰۴، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۸ و...؛ سورة آل عمران، آیات ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۸ و...؛ سورة نساء، آیات ۱۹، ۲۹، ۴۳ و... آیات دیگر.

گفتند: ما خدای تو و خدای پدران و اجداد تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را خواهیم پرستید، خدایی که یگانه است، نه صاحب فرزند است و نه دارای شریک؛ و ما در برابر او تسلیم هستیم.

نه، هیچ یک حاضر نبودید. پس ای مسلمانان! شما عقاید توحیدی آن‌ها را از برکت وحی، فراگرفته‌اید. و ای اهل کتاب! چگونه هر یک از شما او را از خود می‌داند و عقائد باطل خودش را به او نسبت می‌دهد؟!

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. [۱۲۴]

آنان - یعنی اولاد ابراهیم - گروهی بودند که در گذشتند. آنچه را آن‌ها کسب کردند از عقاید و اعمال خیر، از آن‌ها و به نفع آن‌ها است؛ و آنچه شما یهود و نصارا کسب کردید از کفرِ تجسم و دعوی همسر و اولاد برای خدا و از شرکِ تثبیت و حلول، از آن شما است. و شما هرگز مسئول آنچه آن‌ها می‌کرده‌اند، نخواهید بود؛ زیرا که ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۱.

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ خَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. [۱۲۵]

و اهل کتاب، به مردم گفتند: بیایید یهودی یا نصرانی شوید - یهود گفتند: یهودی شوید؛ و نصارا گفتند: نصاری شوید - تا هدایت یابید و در اصول و فروع، راه حق را پیدا کنید. بگو بلکه ما پیروی از آیین ابراهیم می‌کنیم، که حق‌گرا بود و هیچ گاه از مشرکان نبود.

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾. [۱۲۶]

شما مسلمان‌ها بگوئید که: به خداوند و آنچه به سوی ما از دین و کتاب آسمانی

۱. سورة انعام، آیه ۱۶۴؛ سورة اسراء، آیه ۱۵؛ سورة فاطر، آیه ۱۸؛ سورة زمر، آیه ۷؛ سورة نجم، آیه ۳۸.

نازل شده، ایمان آوردیم؛ و به آن چه از صُحف و شریعت، به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط - نوادگان یعقوب - فرود آمده و به آنچه از کتاب‌های آسمانی و شرایع الهی به موسی و عیسی و پیامبران گذشته از جانب پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم. هرگز میان احدی از آنان، در این که همه بر حق و از جانب یک مبدأ وحی و برای ابلاغ یک دین در قالب شرایع مختلف آمده‌اند، فرقی نمی‌گذاریم، هر چند نبوت و کتاب و شریعت هر یک را مخصوص عصر خود و منسوخ پس از آمدن دیگری می‌دانیم؛ و مانند یهود، مؤمن به موسی و منکر عیسی؛ و نصارا، مؤمن به عیسی و منکر محمد ﷺ نیستیم. و ما همه در برابر آن خدا تسلیم هستیم.

بحث علمی

«ایمان» در اصطلاح شرع، اعتقاد قلبی به اصول عقاید است. و اسلام و تسلیم، در دو معنا استعمال می‌شود:

اول: گفتن شهادتین، که با این دو کلمه، شخص از کفر، بیرون می‌رود و به اسلام داخل می‌شود، و تمام احکام اسلام بر او بار می‌شود، هر چند باطن او معلوم نباشد. و دوم: تسلیم قلبی در برابر خداوند.

و معنای اول پیش از ایمان و معنای دوم پس از ایمان و پس از مرحله عمل به ایمان، تحقق می‌یابد. امام کاظم ﷺ فرمود: «الإيمان فوق الإسلام بدرجة، والتقوى فوق الإيمان بدرجة، واليقين فوق التقوى بدرجة»^۱ یعنی رسیدن انسان به درجه کمال معنوی، با پیمودن چهار پله است: اسلام، ایمان، تقوا - یعنی عمل -، یقین.

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. [۱۳۷]

پس اگر آن‌ها نیز به مانند ایمان شما ایمان آورند - به مبدأ و معاد و آنچه میان آن دو از اصول عقاید است - پس بی‌تردید، هدایت یافتند؛ و اگر روی برتافتند، پس، از مخالفت آن‌ها مَهراس، که به زودی شرّ و آسیب آن‌ها را از تو کفایت می‌کند؛ و او

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۱ ح ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۳۶، ح ۲.

به گفتار شما و آن‌ها شنوا و به اخلاص باطنی شما و کینه و ترفندهای پنهان آنان دانا است.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾. [۱۳۸]

«صبغة» مصدر است، به معنای رنگ‌آمیزی؛ و مفعول به است، به تقدیر «اتبعوا»؛ یا مفعول مطلق است، به تقدیر «صِبْغَنَا».

و مراد از رنگ در این جا، دین فطری الهی است که همه روان‌ها را بدان رنگ کرده، یا دین فعلی اکسایبی است که روان مؤمن را بدان رنگ نموده، همانند رنگ مادی لباس.

و معنای آیه: پیرو رنگ‌دادی باشید - رنگ اسلام و دینی که دل‌هایتان را بدان رنگ‌آمیزی نموده - و بگویید: خدا ما را به رنگ دین، رنگ‌آمیزی کرده؛ و چه کسی است که نیکوتر از خداوند، رنگ‌رزی نماید؟

[او] همه اجسام را به رنگ‌های مختلف مادی و روان‌ها را به ألوان گوناگون معنوی رنگ‌آمیزی کرده [است].

و بگوئید: ما همه در برابر او خاضع و او را پرستنده‌ایم.

﴿قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ

وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ﴾. [۱۳۹]

بگو: آیا با ما درباره کار خدا گفتگو و محاجه می‌کنید - که چرا در ارسال رسول و انزال کتاب آسمانی را از بنی اسرائیل به عرب، منتقل نموده؟ - در حالی که او پروردگار ما و پروردگار شما است و رحمتش مخصوص قومی نیست. و اعمال ما از حیث حسن و قبح و پاداش و کیفر از آن ما و اعمال شما از آن شما است و ما ایمان و عمل را برای او خالص و ناب کردیم و بدین سبب نعمت نبوت از آن ما شد.

﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا

هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ

مِنْ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾. [۱۴۰]

آیا شما می‌گویید که: مسلماً ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و اسباط (نوادگان

یعقوب) یهودی یا نصرانی بودند؟ چنین نیست؛ او مسلمانِ موحد و دور از اعتقاد به تجسم و نبوت یهود و تثلیث نصارا بود. بگو: شما داناترید، یا خداوند؟

و خدا یهودیت و نصرانیت او را به شهادت آن که موسی و عیسی و کتاب و دینشان پس از او پدید آمده‌اند، نفی کرده [است].

و چه کسی ظالم‌تر است از آن که شهادتی را که از خداوند در نزد او است، کتمان نماید؟ - یعنی حنیف بودنِ ابراهیم و برائت او از نسبت‌های آنان - و هیچ‌گاه خداوند، از آنچه شما می‌کنید، غافل نیست.

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. [۱۴۱]

آنان - یعنی اولاد ابراهیم - گروهی بودند که در گذشتند. آنچه را آن‌ها کسب کردند از عقاید و اعمال خیر، از آن‌ها و به نفع آن‌ها است؛ و آنچه شما یهود و نصارا کسب کردید از کفرِ تجسم و دعوی همسر و اولاد برای خدا و از شرکِ تثبیت و حلول، از آن شما است. و شما هرگز مسئول آنچه آن‌ها می‌کرده‌اند، نخواهید بود؛ زیرا که ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۱.

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَيْنَا حِزَابٌ مُسْتَقِيمٌ﴾. [۱۴۲]

در مقدمه تغییر قبله مسلمان از بیت المقدس - که پیامبر و یارانش در سیزده سال اقامتِ مکه و هفده ماه اقامتِ مدینه، بدان سو نماز می‌خواندند - به سوی کعبه معظمه، برای آماده کردن افکار مسلمان بر مقاومت در برابر حملات فرهنگی یهودان و منافقان و مشرکان، این آیه نازل شد. و چون این حکم با کیان مذهب یهود، مخالف بود؛ و مهم‌ترین افتخارشان را باطل می‌ساخت؛ و مسلمان را در مقابل آن‌ها در همه نقاط جهان، نیروی وحدت می‌بخشید؛ خداوند فرمود: به

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴؛ سوره اسراء، آیه ۱۵؛ سوره فاطر، آیه ۱۸؛ سوره زمر، آیه ۷؛ سوره نجم، آیه ۳۸.

زودی، سفیهان و کم خردان از مردم، خواهند گفت: چه چیزی مسلمان‌ها را از قبله‌ای که بر آن بودند برگردانید و از بیت المقدس به سوی کعبه، متوجّه نمود؟ قبله‌ای که برای پیامبران گذشته تشریع شده و با دوام این تشریع، شرافت ذاتی یافته است؟ اگر توجّه بدان از روز اول، باطل و فاسد بود، چرا تشریع آن، مورد توجّه قرار گرفت؟ و اگر بر وفق حکمت و صلاح بود، پس [چرا] نسخ شد؟ و از این رو است که ملت یهود، نسخ احکام را باطل می‌دانند.

بگو: مشرق و مغرب این کُره و همه کُرّاتی که دارای خاور و باختراند، از آن خداوند است؛ و توجّه به سوی چیزی، حُسن و قُبْح ذاتی ندارد؛ بلکه تابع صلاح و فساد اجتماعی و زمانی است؛ و آنچه صلاح در آن است، راه راست است. و خداوند هر که را به خاطر سوابق نیکش بخواهد، به راه راست، هدایت می‌کند. و راه راست و اصلح، تا زمان نسخ، استقبال بیت المقدس بود؛ و حال، استقبال کعبه است.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ
الرُّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ
مِنْ يَتَّبِعِ الرُّسُولَ ۖ أَلَمْ يَتَّقِ عَلَىٰ عُقْبَتِهِ ۚ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى
الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ ۚ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ
رَحِيمٌ﴾. [۱۲۳]

و همان‌گونه که شما را در امر قبله، به راه راست، هدایت کردیم، شما را امتی نیکو و بهترین و مصون از افراط و تفریط و واسطه میان پیامبر و مردم قرار دادیم، تا شیء گواه مردم و فرستاده ما گواه شما باشد.

خطاب این آیه، به ظاهر، عامّ و شامل همه؛ و در حقیقت، خاصّ و منطبق به معصومان است؛ و اشخاص معدودی است که تالی مرتبه معصوم‌اند و با تأیید خدا و الهام فرشتگان در دنیا، مراقب حال و مطلع از عقاید و اعمال مکلفان عصر خود از جهانیان می‌باشند. هر معصومی، نسبت به مردم عصر خودش، که در دنیا از مؤمن و

کافر و مطیع و فاسق و سعید و شقی، تحمل شهادت کنند؛ و در آخرت، بر وفق آن، ادای شهادت نمایند. و فرستاده خدا نیز مراقب و گواه اعمال این گروه، در مرحله تحمل و آدا باشد.

و ما قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی - یعنی خانه کعبه - در مدت اقامت در مکه، تشریع نکرده بودیم، مگر آن که گروندگان واقعی از مشرکین را که پیروی از فرستاده ما می‌کردند، معلوم کنیم؛ و علم ازلی ما بر آن‌ها منطبق گردد؛ و آن‌ها را از مشرکانی که به پشت سر خود - به شرک قبلی - برمی‌گردند، جدا سازیم؛ و قبله‌ای را که پس از هجرت به مدینه در مدت هفده ماه به سوی او بودی - بیت المقدس - تشریع نکرده بودیم؛ و تو را با اهل کتاب، هم قبله نساخته بودیم؛ جز آن که بوسیله تبدیل آن به کعبه، کسانی از اهل کتاب را که پیروی از فرستاده ما می‌کردند، معلوم کنیم؛ و از آنان که به خاطر علاقه به بیت المقدس، به پشت سر خویش و به یهودیت و نصرانیت برمی‌گردند، جدا سازیم.

﴿وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً﴾؛ و حقیقت، این است [که]؛ این تبدیل و تحویل، جز برای کسانی که خدا آن‌ها را هنمایی کرده، کاری سخت و بزرگ است؛ و لکن هرگز خداوند چنین نیست که ایمان شما را تباه نماید.

[یعنی]؛ اعتقاد قلبی به قبله و عبادت‌های عملی به سوی آن را بی‌پاداش گذارد؛ زیرا خداوند، به مردم، سخت رؤوف و مهربان است.

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ [۱۳۲]

«ولاً وجهه»: رو به سوی او کرد. و «قبله» در اصل، حالت رو به رو شدن با شیء است، مانند «جلسه» که نشستن خاص است؛ ولی به واسطه کثرت استعمال، ظهور دارد در خود ما یُسْتَقْبَلُ إِلَيْهِ.

و «حرام» به معنای منع مصدر، به معنای مفعول است؛ یعنی مَمْنُوعٌ مِنْهُ؛ و مراد، کعبه و مسجد است که مصونیت دارد و ممنوع از هتک حرمت و دخول بدون احرام و مانند آن است.

و «شطر» به معنای نصف شیء و وسط شیء و طرف و ناحیه است؛ و مراد، سوی مسجد است.

معنای آیه: همانا به هر سو گشتن، روی تو را در آسمان می بینیم.

زیرا پیامبر اسلام، به خاطر قدمت کعبه از بیت المقدس و شرافت ذاتی و تشریع استقبال آن در زمان آدم و ابراهیم و وعده‌ای که به او داده شده بود و سرزنش یهودیانِ عصر از تبعیت پیامبر از قبله آن‌ها، پیوسته در انتظار نزول وحی و آرزوی توجه به سوی کعبه بود.

پس حتماً تو را به سوی قبله‌ای روی گردانیم که بدان خشنود باشی؛ پس اینک روی خود را در نمازها از مسجد الأقصى - که صخره‌ای در میان آن است - به سوی مسجد الحرام، که خانه کعبه در میان آن است، بگردان. و تو و همه مسلمین، در هر جایی از کره زمین یا خارج آن باشی، صورت‌های خود را در حال نماز، به سوی آن کنید.

و بی تردید، آنان که به آن‌ها کتاب آسمانی - تورات و انجیل - داده شده، به خاطر آن که در کتاب‌هایشان از پیامبر اسلام، به صاحب قبلتین نام برده شده، می دانند که این تحویل قبله، امری ثابت و حق از جانب پروردگار آن‌ها است؛ و هرگز خداوند، از آنچه بجا می آورید، غافل نیست.

﴿وَلِّينَ أَتَيْنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَغْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾. [۱۲۵]

و مسلماً اگر به کسانی که کتاب آسمانی داده شده، مانند یهود و نصارا، هرگونه نشانه صدق و حجت و برهانی برای اثبات قبله خود بیاوری، هرگز پیروی از قبله تو

نکنند؛ چرا که نپذیرفتن آن‌ها، بر پایه عناد و لجاجت است، نه شک و تردید، تا با براهین رفع گردد. و تو نیز هرگز پیرو قبله آنان نیستی؛ و برخی از آنان نیز پیرو قبله برخی دیگر نیست.

یهودان که رو به صخره بیت المقدس دارند و مسیحیان که رو به مشرق می‌کنند، به خاطر تعصب باطلشان، هیچ یک پیرو قبله دیگری نمی‌شود. و حتماً اگر تو پس از آن که در این امر، دانشی بر تو رسیده، از هواهای نفسانی آن‌ها پیروی کنی، در آن هنگام، از ستمکاران خواهی بود. و این تهدید، در واقع، تهدید امت است.

﴿الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. [۱۴۶]

کسانی که به آن‌ها کتاب آسمانی داده‌ایم - یعنی علمای یهود و نصارا، که با تورات و انجیل آشنایی دارند - پیامبر اسلام را می‌شناسند، همان‌گونه که پسرانشان را می‌شناسند.

زیرا در تورات و انجیل، اوصاف جسمی محمد ﷺ و فضایل روحی او و اصالت خاندانش و محلّ نشأت و زمان دعوتش و کتاب آسمانی و چگونگی نزولش و پیروزی او در غزوات و کمالات دیگرش، مذکور شده است، هر چند همه را بوسیله حذف از دو کتاب، یا تحریف لفظ، یا تحریف معنا، یا تأویل به معنای دیگر، برداشتند. و البته گروهی از آن‌ها ایند که حق را کتمان می‌کنند، در حالی که از طریق کتاب عهدین و سنت وارد از پیامبرانشان، آن را می‌دانند. یعنی: برخی دیگر اقرار کردند و اسلام آوردند.

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُفْتَرينَ﴾. [۱۴۷]

حق - درباره نبوت و کتاب و دین و قبله تو و سایر آنچه بر تو فرستاده‌ایم و آنچه در تورات و انجیل اصیل از حقایق آمده - یکسره از جانب پروردگار تو است. و آنچه اهل شرک و اهل کتاب در برابر خدا دارند - از عقاید خرافاتی و سیره

جاهلیّت و مخترعات دیگر - باطل و از جانب غیر خدا است. پس در بطلان و فساد آن‌ها شک مکن و از تردیدکنندگان مباش.

و خطاب در این آیه، عام است، برای همه، بدون استثنای مکلفی یا مکان و زمانی.

﴿وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ

جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. [۱۴۸]

و برای هر طایفه و ملّتی، جهت و قبله‌ای است که به سوی آن رو می‌کند؛ و خدا او را بدان سو متوجّه کرده [است].

ابراهیم و اسماعیل رو به کعبه، بنی اسرائیل رو به بیت المقدس، نصارا رو به مشرق، و مسلمین نیز رو به کعبه.

پس درباره جهت، گفتگو و محاجّه نکنید؛ بلکه به سوی اعمال خیر مربوط به آن جهت و غیر آن از اعمال، سبقت جوید.

شما بشرها از بدو خلقت تا آخرین فرد نسلتان، در هر جای کره زمین و در هر کره‌ای باشید و بمیرید، خداوند در روز قیامت، اجزا و ذرات بدننات را از لابلای خاک، گرد آورده، مجتمعاً در صحنه قیامت، حاضر خواهد نمود؛ زیرا خداوند، بر هر چیزی توانا است.

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ

رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾. [۱۴۹]

و از شهر مکه و هر مکانی که برای سفر بیرون شوی و در هر شهر و مکانی فرود آیی، روی خویش را در نماز و سایر امور مشروط به قبله، به سوی مسجد الحرام کن. و بی تردید، این حکم حقّ و ثابت، از جانب پروردگار تو است؛ نه مختصّ به مکانی است و نه قابل نسخ در زمانی. و هرگز خداوند از آنچه شما به جامی آورید - از امور قلبی و بدنی - غافل نیست.

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ

فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا

مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَآتِمُ يَغْفِتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ». [۱۵۰]

و از هر شهری بیرون آیی و به سوی هر مکانی متوجّه گردی، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان. و نیز تو و مردم، در هر محلی از کره زمین یا غیر آن باشید، باید روی خود [را] به سوی آن کنید؛ بدین جهت که مردم را بر شما حجتی نباشد - و مشرکان نگویند: ادعای پیروی ابراهیم را دارد و نماز برخلاف قبله او می‌گذارد. و اهل کتاب نگویند: محمد ﷺ قبله ما را قبول دارد، دین ما را نمی‌پذیرد؛ و محمد ﷺ اگر آن پیامبر موعود بود، نمازش به سوی مسجد الحرام بود - مگر کسانی از آنان که بوسیله عناد و تکبر، بر خویش ستم کرده‌اند، که آن‌ها دست از احتجاج فاسدشان نخواهند کشید.

پس، از هیچ یک از آنان نهراسید و از من بترسید. و این دستورات [را] به شما می‌دهم تا نعمتم را بر شما تمام کنم و شاید شما هدایت یابید.

و این تکرار در امر قبله و بیان حال فرد و گروه و سفر و حضر در رعایت آن، به لحاظ اهمیت آن است؛ به خاطر سببیت آن برای امتیاز اهل قبله و شعار بودنش برای مسلمین و لزوم توجه به آن در همه عبادت‌ها و اجتناب از آن در حالات ناروا و حساسیت رعایت آن در تذکیر حیوانات و صید آن‌ها و لزوم رعایت آن در آخرین لحظات حیات و در اولین منزل از منازل آخرت.

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». [۱۵۱]

همان‌گونه که نعمت قبله و این شعار ابراهیمی را به شما دادم، در میان شما فرستاده‌ای از خودتان - نه از جنس فرشتگان و نه از پریان و نه از غیر عرب - فرستادیم، که همواره آیات کتاب ما را بر شما می‌خواند و نشانه‌های توحید ما را بر شما بازگو می‌کند و شما را از پلیدی‌های فکری (مانند: شرک و کفر و نفاق) و جنایت روانی (نظیر: کبر و بخل و جبن) و کارهای زشت عملی (همانند: قتل و زنا و

ریا) پاکیزه می‌گرداند؛ و در کمالاتِ مقابل آن‌ها تکامل می‌بخشید. و بر شما کتاب آسمانی قرآن و کُتب گذشته و احکام شریعت و معارف مستقلّ عقلی می‌آموزد؛ و آنچه را که هرگز توان فهم آن را نداشتید - مانند: اخبارات غیبی، قصص پیامبران، سرگذشت ملت‌های گذشته، و احوال عالم برزخ و جهان ابدی - یاد می‌دهد.

﴿فَأَذْكُرُونِي أَنْذَرَكُمْ وَأَشْكُرُوا إِلَيَّ وَلَا تَكْفُرُونِ﴾. [۱۵۲]

پس مرا به تفکر در امر توحید و مبدأ و معاد و تکمیل عقاید، با ادله، یاد کنید، تا من هم به پاداش دنیوی و اخروی یادتان کنم؛ و به طاعت، یاد آرید، تا به رحمت یادتان کنم؛ و به شکر نعمت، یاد کنید، تا به فزون‌بخشی یادتان کنم؛ و در روی زمین، یاد آورید، تا در درون آن، یادتان کنم؛ در اوقات صحت و رفاه، یاد آرید، تا به هنگام بلا یاد کنم؛ و بالأخره مرا به دعا یاد کنید، تا به اجابت، یاد نمایم؛ و مرا سپاس گزارید و کفر نورزید و کفران نعمت نکنید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ

الصَّابِرِينَ﴾. [۱۵۳]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بوسیله ملکه صبر - که تسلط انسان بر نفس و حفظ وی از خروج از جاده استقامت در وقت حوادث و از شریف‌ترین فضایل نفسانی است - برای رسیدن به اهداف مادی و معنوی خویش، خاصه جهاد با دشمن، یاری جوید؛ و بواسطه نماز - که والاترین نوع پرستش است - برای رسیدن به کمالات انسانی، استعانت طلبید؛ چرا که خداوند، توفیق تکوینی خاصش، علاوه بر هدایت تشریعی عامش، همراه صابران و شکیبایان است.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا

تَشْعُرُونَ [۱۵۴]

و هرگز کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، نگویید: مرده‌اند - جسمشان مُرد و روحشان باطل شد - بلکه آن‌ها زنده‌اند؛ ارواحشان پس از انفصال از بدن، در عالم برزخ، استقلالاً و بدون حاجت به محلّ، دارای حیات استقلال است؛ و یا با حلول

در قالب مثالی، قالبی شبیه این بدن، رقیق‌تر از آن و غلیظ‌تر از روح، تا قیام رستاخیز، از تمام شئون حیات جسمانی برخوردارند، تا در نفخهٔ دوم صور، دوباره به بدن دنیوی، انتقال یابند. ولیکن شما درک دقیق ندارید؛ حواس ظاهران توان درک خود آن‌ها و مغز و فکران توان فهم حال آن‌ها را ندارد.

تذکر

ظاهر آیه، این است که: حیات پس از مرگ، مختص به شهیدان است؛ لکن ذکر آن‌ها برای بیان فضیلت و رفعت مقامشان است، وگرنه طبق آیات دیگر و روایات متواتر فریقین، ارواح همهٔ مؤمنان خالص و کفار محض، پس از مرگ، در عالم برزخ زنده‌اند؛ و بر وفق اعمالشان، مُنَّعَم یا مُعَذَّب‌اند - به آیه ۱۶۹ آل عمران و ۴۶ غافر مراجعه شود - و باقی ارواح، در حال سبات‌اند. و این بحث، نیاز به تفصیل دارد.

بحث حدیثی

«برزخ» در اصطلاح شرع، اسم عالمی است که محل اجتماع ارواح انسان‌ها پس از مرگ است؛ آغازش از ابتدای خلقت بشر و پایانش در وقت وقوع نفخهٔ دوم صور اسرافیل است. و نخستین روح وارد آن جا اولین فردی است که از بشر، قبض روح شد؛ و شاید هابیل باشد. و آخرین آن‌ها، واردین دسته جمعی هستند که با نفخهٔ اول صور می‌میرند. و بَدُو ورود افراد به آن جا، به مجرد بیرون آمدن روح از بدن، یا انقطاع احساسات وی به وسیلهٔ بدن است، هر چند تعلقش قطع نباشد. محل این جهان، در داخل این دنیا است که بشر زندگی می‌کند؛ زنده‌ها در ظاهر و ارواح در باطن‌اند. آن‌ها برای زندگان، قابل رؤیت نیستند؛ و اینان بر آن‌ها قابل رؤیت‌اند؛ لکن محل سکونتشان جدا است.

آن‌ها به سه دسته، تقسیم می‌شوند:

۱. بیداران و هوشیاران مُنَّعَم؛ کسانی که با اصول عقاید صحیح و عمل‌های صالح، دنیا را ترک گفته‌اند.

۲. بیداران مُعَذَّب؛ کسانی که در دنیا پس از اتمام حجت، راه کفر و فسق را گرفته‌اند.

۳. ارواح در حال سبات؛ یعنی استراحتِ شبیه خواب، که مرگشان نظیر خواب رفتن و بعثشان در آخرت همانند بیدار شدن است؛ چنانچه وارد شده: «كَمَا تَمُوتُونَ تَمُوتُونَ، وَ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ تَبْعَثُونَ»^۱.

و آن‌ها از هیچ حادثه‌ای از حوادث دنیا و برزخ، اطلاعی ندارند.

در کیفیتِ زندگی ارواح برزخی، ابهام و اجمال است؛ و برخی از حالاتشان برای فکر ما قابلِ هضم نیست. ممکن است آن‌ها به استقلال و مجرد از قالب، زندگی دارند؛ بنابر آن که خود، اجرام نورانی شفاف رقیق‌اند و قابلِ تحققِ بدون محلّ. و یا در قالبی شبیه بدن دنیوی حلول کردن، که قالب مثالی گویند. و ظاهر ادله، این است که: آنان از نعمت‌های برزخی، خوراکی‌ها، مساک‌ها و روابط همسری و غیره برخوردارند؛ و همه این‌ها کیفیتِ برزخی میان دنیا و حیاتِ پس از قیامت را دارد.

محلّ سکونت ارواح برزخی، بر حسب اختلافِ مقامات و اعمال، مختلف است؛ برخی در محیط مرگشان باقی‌اند و برخی به انبوه ساکنانِ گورستان‌ها می‌پیوندند و عده‌ای به امکانِ برتری - مانند وادی السلام نجف، یا مدینه منوره - برده می‌شوند. آن‌ها پیوسته در تزییدند؛ ولی محیط بر آن‌ها تنگ نمی‌شود. و آن‌ها مرگ تدریجی ندارند؛ لکن طبق بیان قرآن مجید، در امت‌های ازمنه برزخ و در آستانه قیامت، همگی می‌میرند؛ و برای انتقال به قیامت و ارتباط و ازدواج با قالب‌های نو ساخته بدن دنیوی‌شان زنده می‌شوند؛ «وَبُنَا امْتًا اُفْتَنَيْنِ وَ اُخْتِنِنَا اُفْتَنَيْنِ»^۲.

علی علیه السلام درباره انتقال از دنیا به عالم برزخ می‌فرماید: «اگر راحل از دوستان خدا

۱. در مصادر، این چنین وارد شده است: «لَتَمُوتَنَّ كَمَا تَمُوتُونَ، وَلَتَبْعَثَنَّ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ». اعتقادات الإمامیه

شیخ صدوق، ص ۶۴؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۵۳؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۶؛ بحار الأنوار،

ج ۷، ص ۴۷، ح ۳۱.

۲. غافر (۴۰): ۱۱.

باشد، عملش به صورت انسانی خوشبو و نیکو منظر با لباس فاخر در نظرش پیدا شود [و] او را مژده رحمت خدا و بهشت دهد و به او خوش آمد گوید. راحل گوید: تو کیستی؟ او گوید: من عمل صالح توأم؛ از این دنیا به بهشت، منتقل شو. او غسل دهنده اش [را] بشناسد و به دستور دهد که در تجهیزش شتاب کند. و چون به قبر درآید، دو فرشته فتان وارد شوند و از خدا و پیامبر و دین او پرسند؛ و چون گفت: خدایم الله، پیامبرم محمد ﷺ و دینم اسلام است؛ بر او دعا کنند و دریچه‌ای از قبرش به سوی بهشت بگشایند و گویند: همانند جوانی در رفاه زندگی بخواب.

و اگر راحل، دشمن خدا باشد، فرشته‌ها در وقت مرگ، به بدترین و وحشتناک‌ترین حال درآیند و او را به جهنم وعده دهند. او از شوینده‌اش درخواست کند که شتاب نکنند؛ و چون به قبر درآید، کفن از وی برگشند و از خدا و پیامبر و دینش پرسند و چون نمی‌دانم یا خلاف واقع گوید، تازیانه بر وی بزنند، که ضجّه او را جز انسان و آجنّه همه بشنوند و دریچه‌ای از قبرش به جهنم باز کنند.^۱ و امام باقر ﷺ فرمود: «در قبر، جز از کسی که ایمان خالص و یا کفر محض دارد، سؤال نمی‌شود؛ و غیر آن‌ها را می‌شنوند». ^۲ یعنی مستضعفان و کسانی که در اصول و فروع دین، قاصر بوده‌اند، به مرگ بخوابند و در قیامت بیدار شوند.

و امام صادق ﷺ فرمود: «ارواح مؤمنان در عالم برزخ، با هم ملاقات کنند و از یکدیگر پرس و جو نمایند و به همدیگر شناسایی دهند، به طوری که گاهی روحی را ببینند، گویند که: فلان کس است». ^۳

و فرمود: «روح مؤمن، گاهی که به دیدار خانواده‌اش می‌آید، از وضع زندگی آن‌ها آنچه را که او را مسرور کند می‌بیند و آنچه را که ناراحت کند نمی‌بیند. و کافر، آنچه را دشمن دارد می‌بیند و آنچه را دوست دارد نمی‌بیند. و برخی از ارواح، هر

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۲، ح ۱؛ تفسیر القتی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۶ ص ۲۲۶، ح ۲۸.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۵، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۰، ح ۹۸.

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۶ ص ۲۳۴، ح ۴۸.

جمعه به زیارت خاندانش می آیند و برخی برحسب اقتضای عملش.^۱
و فرمود: «ارواح در برزخ، در قیافه جسد های دنیوی است و از هم شناسایی دارند؛ و چون روحی از دنیا تازه رسد، از وی پرسند که: فلانی چه شد؟ و فلانی چه شد؟ اگر او گوید: در دنیا یند؛ به آمدنش نزد آن ها امیدوار شوند. و اگر بگوید: او مرده است؛ گویند: هَوٰی، هَوٰی؛ یعنی سقوط کرده و در جهنّم افتاده [است].»^۲
و تفصیل عالم برزخ، نیاز به کتاب مستقل دارد؛ و در آیات آینده - ان شاء الله - به برخی از آن اشاره می شود.

﴿وَلَتَبْلُؤُنَّكُمْ نِشْنِي مِنْ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالظُّغَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾. [۱۵۵]

و حتماً شما را به چیزی از قبیل ترس از دشمن و گرسنگی و کمبود نیازهای جسمی و کاهش اموال و نقص نفوس به واسطه کشته شدن در جهاد و کاهش میوه جات یا اولاد - که میوه دل اند - آزمایش خواهیم کرد. و صابران و شکیبایان را در مراحل امتحان، بشارت ده.

خطاب آیه، به همه مؤمنان است، در هر عصر و مکانی، تا نسل بشر باقی است.
﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. [۱۵۶]

صابران، همان هاینده که هنگامی که مصیبتی در نفس و مال و اولادشان بدان ها رسید، از روی اذعان و عرفان می گویند: بی تردید، ما از آن خدا یم - ملک حقیقی او یم؛ چه آن که آفرینش و حفظ و روزی و تدبیر و بالآخره میراندن ما، به اراده نافذ او است؛ و چه ملکیتی بالاتر از این! - و حتماً ما به سوی او باز می گردیم.

روح ما به مرگ در عالم برزخ و جسم ما پس از هضم در درون خاک در روز قیامت، به نفخه دوم صور، گردآوری شده، همراه روح، به سوی او باز می گردد.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۱، ح ۵؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۵۷، ح ۹۳.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۴، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۹، ح ۱۲۱.

﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَهَنَّدُونَ﴾. [۱۵۷]

آن‌ها ایند که درودها و رحمت از جانب پروردگارشان، شامل حال آنان شده؛ و بر آن‌ها از سوی او درودها و رحمت بادا و آن‌ها هستند که رهیافتگان‌اند.

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ

عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَلَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾. [۱۵۸]

«صفا» در لغت، خلوص؛ و در اصطلاح، اسم کوه کوچکی است که سعی حاجیان از آن شروع می‌شود.

و «مرّوه» در لغت، سنگ سخت؛ و در اصطلاح، اسم کوه کوتاهی است در طرف مقابل صفا، که عمل سعی در آن جا پایان می‌یابد.

و «شعائر» جمع «شعیره» به معنای علامت؛ و در اصطلاح، اعمال حجّ و عمره است، مانند: إحرام و طواف و سعی؛ و بر محلّ اعمال - مانند: سعی و منی و عرفات [نیز] گفته می‌شود؛ چون همه از نشانه‌های دین و توحید و شئون حجّ است.

و «حجّ» در لغت، قصد؛ و به [در اصطلاح] معنای مجموعه عمل عبادی خاصّ است که مرکّب از ۱۴ جزء است.

و «عمره» در لغت، زیارت کردن؛ و به [در اصطلاح] به معنای مجموعه عمل مرکّب از ۵ جزء است.

و «جناح» در لغت، میل؛ و غالباً در میل به گناه یا خود گناه استعمال می‌شود.

و «تَطَوُّفٌ»: طواف کردن به سعی و زحمت؛ و «تَطَلُّعٌ»: کار خیر و مستحبّ کردن است.

معنای آیه: همانا صفا و مرّوه، از شعائر الهی و علایم دین او؛ و سعی در میان آن دو، از مناسک حجّ و اعضای این عمل عبادی است. پس کسی که حجّ کند خانه خدا را، یا عمره به جا آورد - چه واجب، یا مستحبّ - بر او گناهی نیست؛ بلکه واجب است به وجوبِ نفسی پا شرطی، [که] در همه اقسام حجّ و عمره، بر آن دو طواف نماید؛ و حداقل هفت بار، مساحت میان او دو را به قصد عبادت بپیماید.

و تعبیر از واجب به این که گناه نیست، بدین لحاظ است که: مسلمین صدر اسلام، روی سابقه ذهنی آن‌ها به سنت جاهلیت، حرمت آن را گمان می‌کردند؛ زیرا مشرکان قریش، بتی در بالای صفا و بتی بر مروه، نصب نموده، در هر شوطی، به عنوان تبرک و تقرب، دست بر آن‌ها می‌کشیدند؛ و تشریع سعی در اسلام، پس از شکستن بت‌ها در چنین جوّی انجام یافت.

و کسی که عمل خیری انجام دهد - خواه سعی میان آن دو یا عمل دیگر - خداوند، سپاس‌گزار و دانا است؛ و روی دانشش، به کیف و [کم] عمل، به تناسب آن، پاداش می‌دهد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾. [۱۵۹]

همانا آنان که - از علمای تورات - آنچه را از دلایل روشن و وسایل هدایت درباره عیسی بن مریم نازل کرده‌ایم، پس از آن که آن‌ها را در تورات برای مردم ذکر کرده‌ایم، کتمان می‌دارند؛ و کسانی از علمای تورات و انجیل، آنچه را از ادله روشن و وسایل هدایت درباره محمد ﷺ و صفات او و شریعت و کتاب او، پس از آن که آن‌ها را در کتاب تورات و انجیل برای مردم بیان کرده‌ایم، به سبب حذف آیات و تحریف و تبدیل و تأویل آن‌ها، پنهان می‌کنند؛ و مسیر گروه غیر قابل حصری از انسان‌ها را به عنوان یهود و نصارا در طول تاریخ نسلشان، منحرف می‌سازند، آن‌ها ایند که خداوند، آنان را لعنت و نفرین انشایی و تکوینی می‌کند؛ و همه لعن کنندگان نیز از فرشتگان و ارواح انبیا و مؤمنان، آن‌ها را لعنت می‌کنند.

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ لَكِ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. [۱۶۰]

مگر کسانی که توبه کردند و به سوی خدا بازگشتند و خود را و کارهایی را که تباه کرده بودند و کسانی را که به فساد کشیده بودند، اصلاح نمودند؛ آن‌ها ایند که بر آن‌ها عطف توجه می‌کنم و توبه آن‌ها را می‌پذیرم. و من، سخت توجه‌کننده و توبه‌پذیر مهربانم.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾. [۱۶۱]

بی تردید، کسانی که به اصول دین الهی، پس از اتمام حجت، کفر ورزیدند - چه اهل کتاب و کتمان کنندگان آیات آن و چه غیر آن‌ها - و بر کفرشان اصرار ورزیدند، به طوری که با همان کفر مردند، آن‌ها بندگان لعنت انشایی و تکوینی خداوند و لعنت فرشتگان و همه مردم، بر آن‌ها باد!

و لعنت همه بر آن‌ها در دنیا و آخرت، ثابت و حتمی است.
از آیه استفاده می‌شود که: همه فرشتگان و همه مردم، بر آن‌ها لعنت می‌کنند؛
لکن مراد از مردم، مؤمنانی است که لعن می‌کنند، که گویی آن‌ها همه مردم‌اند.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْتَظَرُونَ﴾. [۱۶۲]

آن‌ها در لعنت، یا آتشی که معلول لعنت است، جاودانه‌اند. و حدی از نظر پایان
ندارد؛ بلکه ابدی به ابدیت خدا است. و از آنان عذاب لعنت‌ها، هرگز تخفیف داده
نمی‌شود. و آن‌ها را هرگز مهلت عذرخواهی، یا بازگشت به دنیا و اصلاح امرشان،
داده نمی‌شود. و آنان مورد نظر لطف خدا قرار نمی‌گیرند.

﴿وَاللَّهُمَّ إِنَّهُ وَاجِدٌ لِّإِلَٰهٍ إِلَّا هُوَ أَلْزَمْنِي الرَّجِيمِ﴾. [۱۶۳]

و خدای شما خدای یگانه‌ای است؛ یگانه و غیر قابل تجزیه در ذات و یگانه در
الوهیت و وجوب وجود و جامعیت در صفات جلال و جمال و یگانه در اوصاف
کمال؛ زیرا در هر صفتی، بدان‌گونه که او را است، شریکی بر او نیست. صفات او
مطلق و نامحدود و در صفات دیگران، بسیار محدود است. و یگانه در خلقت و
آفرینش جهان و آنچه در آن است. و در تدبیر امور آن‌ها و شرکت فرشتگان در
اجزای امور آفرینش و تدبیر خلق، منافی آن نیست؛ چه آن که اراده آنان، گویی عین
اراده او است. و لذا اختیار، از آن خداوند است. جز او معبود به حق نیست. و او در
دنیا صاحب رحمت عامه - حتی بر کفار و دشمنانش - و در آخرت، صاحب رحمت
خاصه به دوستان خویش است.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْتَبُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِبُ الرِّيحُ السُّحَابَ الْمُسْحَرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. [۱۶۴]

یقیناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز و زیاد و کم شدن شب‌ها و روزها در کُرّه زمین و هر کُرّه‌ای که مشرق و مغرب دارد؛ و کشتی‌هایی که در دریا و نهرهایی همانند دریا به سود مردم به هر سو روانه می‌شوند - این نشانه، در میان نشانه‌های شش‌گانه کار بشر است؛ و می‌نماید که مراد، کیفیت خلقت طبع آب و انبوه آفریدن آن است، به طوری که کشتی‌های غول‌پیکر، در آن، به راحتی روان‌اند - و در آبی که خدا از آسمان، به صورت باران و برف و تگرگ فرو ریخته و به وسیله آن زمین را پس از مرگش به سرما و بی‌آبی، بارویاندن گیاهان و درختان، زنده کرده؛ و از هر جنبه‌ای در آن بیافریده و در صحرا و فضا و دریا پراکنده نموده؛ و در جابجا نمودن باد، که هوا را قابل تنفس زنده‌ها و درختان و گیاهان را بارور و ابرها را به سوی اهداف طبیعی آنان سوق می‌دهد؛ و در وجود ابر روان، که میان آسمان و زمین، در تحت اراده تکوینی حق، در حرکت و سکون و رقت و غلظت و تفرق و تراکم و ایجاد رعد و برق و ریزش باران و برف و تگرگ، مسخر و رام است؛ آری، در یکایک این امور شش‌گانه، یا هشت‌گانه، ادله و نشانه‌های فراوانی بر توحید و قدرت و عظمت و ازلت و علم و حکمت آفریننده آن‌ها وجود دارد، برای گروهی که می‌اندیشند.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَزُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾. [۱۶۵]

و از مردم، کسانی هستند که به جز خدا و به جای او شریکان و همتایانی می‌گیرند - مانند بتان و سران قوم خود و مستکبران و رهبران باطل و رؤسا و شاهان

جائر - که همانند دوستی خدا، آنان را دوست دارند؛ و مانند تعظیم و طاعت خدا، از آن‌ها تعظیم و اطاعت می‌کنند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، محبت و تعظیم و طاعتشان بر خدا بیشتر است.

چه آن که اساس محبت آن‌ها، شک و گمان؛ و ملاک طاعتشان، هوا و هوس است؛ و اساس محبت مؤمنان، علم و یقین و عقیده به مبدأ؛ و ملاک طاعتشان، اخلاص و عرفان و اعتقاد به معاد است.

و کسانی که با انتخاب این شریکان، بر خویش ظلم کرده‌اند - عذاب آخرت را به هنگام مرگ یا ورود به قیامت، مشاهده کنند - چون به رأی العین ببینند که همه قدرت و نیرو از آن خدا است؛ و خداوند، سخت کفیر است.

[و او] سخت پشیمان‌کننده [است]؛ [و آن‌ها] خواهند دانست که پایه کارشان بر تباهی است؛ و همه قدرت، از آن خدا است؛ به لحاظ آن که در عالم برزخ و قیامت، حاکم بلائنازع و مالک مطلق، خدا است؛ و اداره امور آن دو جهان، کلاً به دست فرشتگان است.

موکلان ارواح انسان‌ها و پریان، متصدیان حفظ آنان و احضارشان در صحنه محشر و پخش کتاب در میانشان و تنظیم امور محاکم قضایی و اجرای احکام صادره و سوق هر گروهی به مقرّ موقت یا دایمی و تدبیر امور فضای وسیع و آرام بهشت و تصدّی امور جهنّم‌ها و سلطه بر آتش و آتشیان و اجرای فرامین حق درباره آن‌ها، همه با فرشتگانی است که «لَا يَفْضُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۱.

﴿إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا رَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾. [۱۶۶]

و آن وقت، هنگامی است - و صحنه هولناکی است - که همه رهبران فاسد و پیشوایان گمراه و عالمان فاجر و حاکمان جائر، از کسانی که پیرو آن‌ها بودند، تبری

و بیزاری جویند؛ و همه آنان عذاب خدا را به چشم ببینند و به علم یقین بدانند؛ و هرگونه رابطه و پیوند غیر الهی - از خویشی و هم‌پیمانی و هم‌حزبی و هم‌مسلمی و هم‌کیشی و غیر این‌ها - در میان آنان، قطع گردد.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدَّبُهُمْ لَمَّا نَبَرُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيدُهُمُ اللَّهُ أَعْمَالُهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾. [۱۶۷]

و آنان که پیروی از رهبران و پیشوایان فاجر کرده بودند، در آن جا می‌گویند: ای کاش برای ما بازگشتی به دنیا بود؛ ما نیز همان‌گونه که آن‌ها از ما بیزاری جستند، از آن‌ها بیزاری می‌جستیم.

آری، این‌گونه خداوند در آخرت، عمل‌های آنان را - عمل‌های شرشان که به جا آورند، یا عمل‌های خیری را که ترک کرده‌اند، یا پاداش صالحات را که اگر به جا می‌آورند، دریافت می‌کردند - حسرت‌زا بر آن‌ها نشان خواهیم داد؛ و آن‌ها هرگز از آتش، بیرون شدنی نیستند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ خَلَالاً طَيِّباً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾. [۱۶۸]

ای مردم! از آنچه در این زمین است - از اجزا و اعیان موجوده آن، از خوراکی و پوشاکی و مسکن و آب و هوا و مرکب و همسر و هر چه که قابل استفاده است - بخورید.

یعنی تصرف کنید و برخوردار باشید.

در صورتی که از نظر شرع، حلال؛ و از نظر عقل، پاکیزه باشد.

و امر در این جا مفید اباحه؛ و مخاطب، همه مکلفان ساکن زمین است. و مفاد این حکم، اصالت اباحه در همه کارهای انسان و اصالت حلیت در تصرفات او در این جهان است. و دو قید «حلال» و «طیب»، موضوع اباحه را تقید و تنگ‌تر می‌کند. و هرگز از گام‌های شیطان پیروی نکنید.

این جمله، اشاره به بیان آن دو قید و استثنای کلیاتی از عموم فوق است؛ یعنی:

بخش حرام از کارها و تصرفات را ترک کنید؛ چه آن که ارتکاب آن‌ها پیروی از شیطان است. و حقاً که شیطان، برای شما دشمنی آشکار است.

و [به] یقین، مصادیق محرمات، به آیات و ادله دیگر، احاله شده [است].

﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. [۱۶۹]

جز این نیست که شیطان، شما را به بدی و زشتی - یعنی گناه - و به فحشا، یعنی گناهان بزرگ اعتقادی و عملی، فرمان می‌دهد. و نیز دستور می‌دهد که آنچه را که نمی‌دانید، بر خدا برنیدید، مانند نسبت شرک و حلال کردن برخی از محرمات و داشتن همسر و اولاد دختر و فرزند پسر و تحریم برخی از حیوانات محلل و نسبت برخی از ادیان و شرایع ساختگی و بدعت‌های گوناگون.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾. [۱۷۰]

و چون به آن‌ها - یعنی کفار - گفته شود: از آنچه خداوند فرو فرستاده - کتاب آسمانی قرآن و شریعت اسلام - پیروی کنید، گویند: ما آنچه را که پدرانمان را بر آن یافتیم، از عقاید و رسوم و آداب، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدرانمان چیزی را درک نمی‌کردند و به حق و حقیقتی راه نمی‌یافتند، باز هم می‌خواهند از آنان پیروی کنند؟

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾. [۱۷۱]

«تقی»: بانگ زدن به حیوان برای بازداشتن؛ و «دعاء»: درخواست؛ و «نداء»: صدا زدن؛ و «صم»: جمع اصم، یعنی کر؛ و «بکم»: جمع ابکم، یعنی گنگ؛ و «عمی»: جمع اعمی، یعنی کور؛ و «مثل الذين كفروا» أي مثل دعاء الذين الأصنام، أو مثل دعائک الذين كفروا.

و معنای آیه: و مثل کسانی که کافرند - در دعوت بتان و ستارگان و سایر خدایان جماد - مثل کسی است که به حیوانی که جز صدا و ندای مبهم را نمی‌شنوند، بانگ می‌زند.

و یا: مَثَل تو در دعوت کافران، مثل دعوت کننده حیوانات است؛ زیرا کافران نیز از قَرطِ جهل و عناد، کلام را می شنوند، ولی معنای آن [را] به فکر و اندیشه نمی آورند. آری، آن بتانی که آن ها می خوانند و آن کافرانی که شما دعوت می کنید، کردند و لال اند و کورند؛ و هیچ نمی اندیشند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾. [۱۷۲]

خطاب در این آیه، خاصّ مؤمنان؛ و در آیه ۱۶۸ برای عموم مردم است؛ و تکرار آن، برای ذکر استثنا است. و اضافه طیبات، از قبیل اضافه صفت به موصوف است. و معنای آیه: ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه در روی زمین برای شما روزی کرده ایم، که همه پاکیزه است - به لحاظ آن که محرّمات و خبائث را خدا روزی مؤمن، قرار نداده - برخوردار شوید؛ و خداوند را سپاس گزارید، اگر تنها او را می پرستید.

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنَازِيرِ وَمَا أَهْلُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾. [۱۷۳]

«أَهْلُ بِالْهَلَالِ»: صدای خود، به دیدن ماه، بلند کرد. و «أَهْلُ بِذِكْرِ اللَّهِ»: صدا به نام خدا بلند کرد. و «اضْطُرَّ بِشَيْءٍ»: گرفتار آن شد و مجبور گردید. و «بَاغٍ»: طلب کننده؛ و «عَادٍ»: متجاوز.

معنای آیه: جز این نیست که خداوند برای شما امور زیر را حرام کرد: مردار - حیوانی که بدون تذکیه بمیرد ۱؛ و خونی که از رگ های حیوان بریزد، چه هنگام سر بریدن، یا غیر آن؛ و گوشت خوک؛ و آن حیوانی که وقت تذکیه آن - یعنی سر بریدن، نحر کردن و صید نمودن آن - نام غیر خدا بر آن برده نشده، به اسم خدایانِ اهل شرک چون لات و هبل و عزی و یا به اسم برخی ستارگان و یا به اسم عیسی و عزیر و یا به نام سایر مقدّسات، تذکیه شود.

پس اگر کسی مضطر و ناچار از خوردن این اشیا شود، در حالی که برای طلب لذّت و به مقدار متجاوز از ضرورت نباشد و نیز یاغی به امام عدل و راهزنِ مسلمین

نباشد، بر او گناهی نخواهد بود؛ زیرا خداوند، آمرزنده و مهربان است. و اگر برای التذاذ، یا بیش از مقدار نیاز، یا در حال خروج و نبرد علیه امام عدل، یا در حال راهزنی بخورد، حرمت، باقی است، هر چند مضطر هم باشد. یعنی چون بخورد، عقاب دارد؛ و چون نخورد و بمیرد، عقاب خودکشی به مقدمات دارد، نه به ترک خوردن، نظیر افکندن خویش در آب یا از جای مرتفع که سبب مرگ شود.

تذکر

حیوانی که به نام غیر خدا کشته شده، از اقسام میته است. و چون خوک نیز در شرع اسلام، قابل تذکیه نیست، آن هم میته است. پس مجموع محرّمات یاد شده در این آیه، دو تا است: میته، و خون. پس ذکر «أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ» و خوک مستقلاً، برای اهمیّت و شدّت حرمت و شاید برای کثرت ابتلای به اوّل در صدر اسلام و به دوم در این عصر است.

در ذکر غفران خدا در آخر آیه، اشاره است بر این که حلال شدن محرّمات اوّلیه در حال اضطرار و اقتضای عناوین ثانویه، مفسده ذاتی عمل را - که ملاک حرمت است - برنمی دارد؛ بلکه مفعول غفران و رحمت است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنْ الْكِتَابِ وَيَسْتَكْثِرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكْلَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. [۱۷۴]

بی تردید، کسانی که - از علمای یهود و نصارا - آنچه را که از کتاب آسمانی تورات و انجیل فرو فرستاده ایم، کتمان می کنند - ادله نبوت محمد ﷺ و اوصاف او و دین و کتاب و غزوات و پیروزی های او را از دو کتاب، حذف یا تأویل می کنند - و از این راه، بهای اندکی به دست می آورند؛ ریاست چند روزه و منافع مادی خود را در میان قومشان نگه می دارند؛ آنان در دنیا به وسیله این عمل، گویی جز آتش در شکم های خود، فرو نمی برند.

زیرا این عمل، علت فروبردن آتش در جهنم است؛ و معلول را نوع وجودی در رتبه علت است.

و آنها در آخرت، به کیفر کردارشان، جز آتش نمی‌خورند.
و یا تجسم و تبلور اعمالشان در آن جا، جز این نیست که آتش در شکم‌هایشان
فرو می‌برند.

و در روز قیامت، خداوند، با آنها سخن نمی‌گوید؛ و هرگز آنها را از پلیدی‌های
کیفر و نفاق و فسقشان، به رحمت خود و شفاعت شفیعان، پاک نمی‌کند؛ و آنان را
عذابی دردناک است.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا
أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾. [۱۷۵]

آنها همان‌اند که گمراهی در اصول عقاید و ضلالت در فروع اعمال را در دنیا، به
بهای از دست دادن هدایت؛ و عذاب خدا را در آخرت، به دادنِ آمرزش او، خریدند.
به راستی، چه قدر آنها بر آتش، صبورند؟!

آنها چه قدر بر این اعمال - که امروز، به دیده حق‌بین، گویی آتش است؛ و فردا
به واقع و حقیقت، مجسم به عین آتش است - شکیبایند؟!

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي
شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾. [۱۷۶]

این عذاب، به خاطر آن است که: خداوند، این کتاب و همه کتاب‌های آسمانی
گذشته را به حق و بر وفق عقل و حکمت و بر طبق نظام اتم آفرینش، فرو فرستاده؛ و
بی‌تردید، کسانی که در کتاب‌های آسمانی، اختلاف دارند - مانند یهود، که انجیل را
انکار می‌کنند؛ و هر دو طایفه، که قرآن را منکرند و کتاب‌های خودشان را تحریف و
کتمان می‌کنند؛ و مشرکان، که در قرآن، سخن برخلاف و به اختلاف می‌گویند [و] آن
را سحر و کلام بشر و انشای محمد ﷺ و اساطیر اولین می‌خوانند - مسلماً در
مخالفت و دشمنی عمیق و دور و دراز با خدایند.

﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ
آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ

حُبِّ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي
الرَّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا
وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَجِينَ النَّاسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» [۱۷۷]

«وَلَاہ وَجْہہ»: صورت بہ سوی او گردانید. «قِتِل» بہ کسر اول: جہت و طرف.
«ذَوِی الْقُرْبٰی»: صاحبان قرابت و خویشی. «ابْنُ السَّبیل»: فرزند و ملازم راہ، یعنی
مسافر. «رَقَاب» جمع رَقَبہ، بہ معنای بردہ. «بَأْسَاء» و «بَأْس» مصدرند، بہ معنای
شدّت و فقر. «ضَرَاء» و «ضَرَّ» مصدرند، یعنی: آسیب دیدن بہ مرض و جراحت و
تلف مال و فرزند. «بَأْس»: شدّت در جنگ. و قبل از کلمہ «مَنْ آمَنَ» و «الْمُوفُونَ»
کلمہ «بَرَّ» یا «ایمان» در تقدیر است. و «صابرین» منصوب بہ مدح است.

معنای آیہ: خطاب در این آیہ، بہ یهود و نصارا است کہ پس از تغییر قبلہ مسلمین
بہ سوی کعبہ، گفتگو و محاجّہ ای بہ راہ انداختند؛ و ہر طایفہ ای، عمل نیک را توجّہ
بہ قبلہ خویش خواند؛ و خدا فرمود: کار نیک، تنها آن نیست کہ صورت ہای خود
[را] بہ سوی مشرق و مغرب بگردانید - و یا اصلاً صورت بہ سوی مشرق و مغرب
کردن، نیکی نیست؛ زیرا ہر دو از طرف خدا منسوخ است - ولکن نیکی جامع و
کامل، عبارت است از سہ چیز:

نخست: ایمان بہ پنج اصل مهم، کہ حاوی اہمّ اقسام عقاید است: اوّل آن ہا ایمان
بہ خدا و آخر آن ہا ایمان بہ روز قیامت. و میان آن دو ایمان بہ فرشتگان، کہ مقرّبان
دربار حقّ و مجریان نیرومند فرامین او در دنیا و مدبّران امور جہان ابدیت در
آخرت اند؛ و ایمان بہ کتاب ہای آسمانی، کہ برنامہ جامع زندگی مکلفان، از بدو
خلقت تا ختم آن است؛ و ایمان بہ پیامبران، کہ روابط میان خلق و خالق و وسایط
فیض تکوین و تشریع و مربّیان حقیقی بشرند؛ و اوصیای معصومین نیز ادامہ
وجودی آن ہا هستند.

دوم آن کہ: مال خویش را علاوہ بر اتفاقات واجب، با این کہ آن را دوست دارد،

برای محبت خدا، در شش مورد زیر مصرف نماید: خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان - چه راه حسی باشد، مانند مسافرانی که از جایی به جایی می‌روند؛ یا راه معنوی، مانند طالبان علم و راهپویان معارف دینی و علوم و فنون ضروری دنیوی - و سائلان و در جهت آزاد کردن بردگان و پرداختن مال الکتاب آن‌ها. و نماز را بخواند و در میان جامعه برپا دارد. و زکات را - یعنی اتفاق مالی به مستمندان را، که به اقتضاء نوع دوستی طبیعی بشر، سیره جاریه در میان امت‌ها [است] - بپردازد. و این، همان زکات عاطفی بین المذاهب است، که از اوایل اسلام، در آیات مکی نیز آمده؛ و پس از نزول آیه زکات در مدینه، به صورت خاص - یعنی در نه چیز و برای هشت مصرف - واجب گردید.

سوم: صفت وفا - از وفاکنندگان به عهد خویش است هنگامی که معاهده کنند - و به ویژه ملکه صبر شکیبایان در مقام سختی‌های مالی و ناراحتی‌های جانی و در وقت جنگ.

آری، این گروه والا مرتبه، صاحبان مراحل پُرند، که در عقاید و اخلاق و اعمال، راه راست رفتند؛ و آن‌ها هستند که پرهیزکارند.

بیان

این آیه شریفه، از آیات حکیمه و به نحو اجمال، شامل همه ابعاد متعلق تکلیف است؛ زیرا بشر، دارای سه بُعد و هر بعدی موضوع احکامی در شرع است:

بُعد اول، فکر و مغز او است که مرکز علوم و عقاید است. و افعال آن، متعلق واجبات و محرمات اعتقادی و موضوع علم کلام است.

بُعد دوم، اخلاق او است؛ یعنی حالات روانی و ملکات نفسانی او، که عوارض روح او و متعلق حسن و قبح عقلی و موضوع علم اخلاق است.

و بُعد سوم، اعمال و اقوال و حرکات بدنی، که متعلق واجبات و محرمات فرعی و موضوع علم فقه است.

و کسی که در این مراحل، کمال یابد، انسانی کامل و والا است. و در این آیه، به

نحو تفصیل و اجمال، به این ابعاد سه گانه اشاره شده؛ و از احکام آن‌ها به نام برّ و نیکی، یاد شده؛ زیرا ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ﴾ یعنی: برّ، ایمان بر این امور است؛ و ﴿فِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ﴾ یعنی: برّ، انجام آن‌ها است؛ و «الموفون» و «الصابرون» یعنی: برّ، صفات وفا و صبر است. پس برّ، امر کلی و دارای مصادیق، یا کلّ دارای اجزا است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَغْتَدَى بِغَدٍّ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. [۱۷۸]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شما اولیای دم، درباره کشتگان به عمد، قصاص - یعنی وارد کردن جنایت متقابل همانند جنایت اولی بر جانی - در شریعت اسلام، نوشته و مقرر شده است.

و نیز قصاص، در جراحت‌های عمدی قابل قصاص، مانند قطع اعضا و زایل نمودن منافع، مقرر گشته، که آزاد در برابر آزاد و برده در مقابل برده و زن در عوض زن، قصاص شوند.

حکم قصاص در این سه قسم، منطوق آیه است؛ و این سه جمله، مفهوم مخالف ندارد؛ یعنی دلالت ندارد که آزاد در برابر برده، یا برده در مقابل آزاد، کشته نمی‌شوند. و یا مرد در عوض زن و زن در عوض مرد، قصاص ندارند. بلکه آیه، نسبت به این اقسام، ساکت است؛ و باید از سنت، استفاده نمود؛ و در سنت، ثابت است که: برده در عوض آزاد، قصاص می‌شود؛ ولی آزاد در مقابل برده، قصاص نمی‌شود. و هم چنین زن در عوض مرد، بدون شرط، قصاص می‌شود؛ و مرد در عوض زن، به شرط پرداخت نصف دیه مرد، قصاص می‌شود.

و نظیر این است قصاص اعضا و منافع مورد قصاص. پس اگر برای قاتل و جارح، از طرف برادر دینی خود - یعنی ولی دم مقتول - یا از طرف مجروح، چیزی

مورد عفو قرار گرفت؛ و مثلاً از قصاص، مطلقاً یا به شرط دیه گذشتند، پس بر هر یک از بخشنده و بخشوده شده است که عفو را به نیکی، پیروی کنند؛ بخشنده، در مطالبه دیه؛ و طرف در ادای آن، بدرفتاری نکنند.

تشریع این حکم و تخییر ولی دم، میان قصاص و تنزل به دیه، تخفیفی است برای شما مسلمین و رحمتی است از جانب پروردگارتان؛ در مقابل یهود که مکلف بودند به قصاص؛ و نصارا که موظف بودند به دیه.

پس کسی که - یعنی عفوکننده‌ای که - پس از گذشت،^۱ تعدی کند و مثلاً قاتل را بکشد، یا جارح را مجروح نماید، او را عذابی است دردناک.

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾. [۱۷۹]

و ای صاحبان خردا برای مجتمع شما در تشریع حکم قصاص، حیات و زندگی سالم و گوارا و با آرامش است؛ زیرا این حکم، یگانه رادع و قوی‌ترین مانع از جرأت افراد مجتمع به کشتن یکدیگر است؛ و در نتیجه، سبب دوام حیات جامعه است. و هر فردی چون در وی انگیزه قتل دیگری پیدا شود، طبعاً از ترس قصاص، عقب می‌کشد؛ و او را از قتل به ظلم و خود را از قتل قصاص، نجات می‌بخشد؛ پس در قصاص، حیات سالم جامعه است.

و این قانون، تشریع شد، تا شاید شما از خونریزی بهره‌یزید و از خداوند پروا کنید.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ

وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾. [۱۸۰]

بر شما مکلفان در لوح محفوظ و در این کتاب نوشته و مقرر شده - یا آن که جمله انشایی است؛ و مراد، آن که: از حال، نوشتم و مقرر کردم که هرگاه یکی از شما را مرگ فرارسد و آثار و علایم آن پدید آید - اگر مالی، باقی گذاشته، سهمی از آن را

علاوه بر ارثشان، بر پدر و مادر و خویشان خود، چه ارث باشد یا نه، وصیت کند، البته به نحو معروف.

یعنی: نزد شرع، حلال؛ و نزد عقل، نیکو باشد. نه وصیت در حال دین مستغرق باشد و نه همه مال را وصیت کند و نه از یک سوم آن تجاوز نماید و نه به محروم کردن برخی از وارث‌ها باشد و نه تقسیمش غیر عادلانه و نه مصرفش حرام باشد. این وصیت، تشریعش در حق همه و تأثیرش دربارهٔ پرهیزکاران است.

﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

غَلِيمٌ﴾. [۱۸۱]

پس هر که آن را، یعنی وصیت صحیح و نافذ را، پس از آن که بشنود و بداند، تبدیل کند - به کلی ترک نماید، یا به جای آن، عملی دیگر کند - جز این نیست که گناه تکلیفی و ضمانت وضعی آن بر عهده کسانی است که آن را تبدیل می‌کنند. و بر وصیت‌کننده، در موارد عدم تقصیر در وصایا، گناهی نیست. بی‌تردید، خداوند شنوا و دانا ست.

﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْجٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. [۱۸۲]

مراد از خوف در این جا، علم است. و «جَنَفَ»، میل به باطل است. معنای آیه: پس کسی که از وصیت‌کننده‌ای، باطل‌گرایی - به خطا و اشتباه، یا ارتکاب گناه به عمد - را در وصیتش آگاه شد، که مثلاً برخی از وراثت را مُحَرَّم، یا حَقِّ را ضایع، یا مصرف مالی را در حرام وصیت کرده (و طبعاً در میان موصی لَهُم و صاحبان حق زمینه نزاع پدید آمده) پس میان آن‌ها را به تغییر و تبدیل وصیت، اصلاح نمود، او را در این تبدیل، گناهی نیست؛ بلکه گاهی واجب است. همانا خدا آمرزنده و مهربان است.

و این آیه، به منزله استثنا از حرمت آیه سابق و یا حاکم بر آن آیه است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». [۱۸۳]

ای کسانی که به آخرین شریعت آسمانی - یعنی اسلام - ایمان آورده‌اید! برای شما نخست در لوح محفوظ و سپس در این کتاب، روزه ماه رمضان، نوشته و مقرر گردید، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند، از آدم نخستین بشر مخلوق تا زمان شما نوشته شده؛ زیرا روزه، از احکام اصیل و دعائم دین و از لوازم وجود مکلف است، نه جزء شریعت‌هایی که زمانش معلوم نباشد.

و حکمت در تشریع آن، این است که: شما روح پروا از خدا و عادتِ پرهیز از گناه پیدا کنید.

بیان

ظاهر آیه شریفه، این است: حکم روزه برای همه ملت‌های گذشته ثابت بوده [است]. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نخستین فرد **«الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»** آدم است.»^۱

یعنی این عمل، عبادتی است قدیمی، که خداوند، هیچ امتی را بدون ایجاب آن نگذاشته؛ لکن در برخی از روایات آمده که: «روزه بر خصوص انبیای گذشته واجب بوده [است].»^۲

و نیز از آیات بعدی استفاده می‌شود که: روزه گذشتگان نیز روزه همین ماه رمضان بوده؛ و این نیز مورد اختلاف است.

«أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» [۱۸۴]

آن روزه که نوشته شده، در روزهای معدودی است - یعنی ماه رمضان - پس کسی که از شما بیمار، یا بر سر سفر باشد، تعدادی به شماره ایام فوت شده، به عنوان

۱. الفقیه، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۷۶۹؛ الأمالی صدوق، ص ۱۹۳، مجلس ۳۵، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۹۹، ح ۵.

۲. تفسیر المیزانی، ج ۱، ص ۷۸، ح ۱۷۴؛ فضائل الأنهر الثلاثة، ص ۱۲۴، ح ۱۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۸.

قضا از روزهای دیگر بگیرد.

و بر کسانی که - به خاطر پیری، یا ناتوانی جسمی، یا حاملگی، یا شیردادن به بچه به سختی و مشقت می گیرند، افطار کردن و فدیة و كفارة دادن، تشریع شده [است]؛ که بر هر فقیری، برای افطار هر روز، دو مُد از طعام، که تقریباً یک کیلو و نیم است، بپردازد. و کسی که به میل خود بر این خیر بیفزاید و بیشتر بدهد، برایش بهتر است. و با این همه، اگر روزه را هر چند با زحمت بگیرید، برای شما نیکوتر است، اگر از حکمت تشریع حکم و مصالح امتثال آن، آگاه باشید.

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ
وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ
سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ
وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. [۱۸۵]

ماه رمضان، ماهی است که این قرآن در آن، در یک مرتبه، فرو فرستاده شده. آری، این کلام الهی، نخست از علم اَزَلِی او، بر قلم نزول یافته؛ و از قلم، به نگارش تکوینی، بر روی لوح، نوشته شده؛ و از آن جا از طریق قرائت جبرئیل، به سینه او منتقل شده؛ و سپس مجموعش در شب قدر، یک ماه رمضانی، طبق این آیه، به آسمان اول، فرود آورده شده؛ و از آن جا به تدریج، در مدت ۲۳ سال، به وسیله پیک وحی و جبرئیل امین، به قلب محمد ﷺ نزول یافته؛ و یا آن که از آن جا نیز در یک مرتبه، در نخستین روز بعثت، به قلب پیامبر اسلام، نازل گشته؛ و آن قلب اوسع از ملکوت، همه را در لحظه ای دریافته؛ و آن گاه از راه زبانش، در مدت ۲۳ سال، تدریجاً آیات و سُورَش، طبق دستور فرشته وحی، به تناسب زمان و مکان، بر جامعه القا شده [است].

و حقیقت حال، این است که: این قرآن، سراپا هدایت فرد و جامعه، به سوی توحید و اصول عقاید است؛ و دلایل روشن بر علوم و معارف احکام شریعت و حقایق جداکننده حق از باطل است.

آری، این ماه، این چنین است. پس کسی که از شما در مقرّ متعارف خود، حاضر باشد، باید این ماه را روزه بگیرد. و کسی که بیمار، یا بر سر سفر باشد، باید چند روزی از روزهای دیگر، مطابق ایامی که افطار نموده، به عنوان قضا روزه بگیرد.

خداوند، همواره برای شما سهولت و آسانی می‌خواهد؛ و هرگز برای شما سختی نمی‌خواهد؛ و خدا چنین دستور داد تا بر شما سخت نگیرد. و شمار و نصاب واقعی را تکمیل کنید و خدا را در برابر آن که شما را به مصالح واقعی و احکام دینی هدایت نموده، تکبیر گوید، و تا شاید او را سپاس گزارید.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾. [۱۸۶]

و چون بندگان من از تو درباره من پرسند - مراد، حقیقت ذات او نیست؛ زیرا فکر هیچ صاحب فکر و اندیشه بشر یا غیر او بدان نرسد. بلکه مراد، سؤال از صفات او است، که مثلاً دور است یا نزدیک؟ دعوت مردم را می‌شنود یا نه؟ خواسته‌های آن‌ها را می‌پذیرد یا نه؟ - بگو: بی‌تردید، من بدان‌ها و به همه سراسر عالم هستی، که آنان جزئی از آن هستند، به قرب متساوی التَّسْبِیة نزدیکم و به حقیقت همراه آن‌هایم، نه به‌طور همراهی جسمی با جسمی و یا حلول شیء در شیء. و از آن‌ها جدایم، نه به نحو جدایی جسمی از جسمی.

بگو: من، دعای هر دعوت‌کننده را هنگامی که مرا می‌خواند، جواب می‌گویم و خواسته‌هایشان را اجابت می‌کنم. پس، آن‌ها نیز مرا اجابت کنند؛ فرامین مرا در اصول و فروع، اطاعت نمایند؛ و در ایمانشان به من، ثابت قدم باشند، یا آن را تقویت کنند؛ باشد [که] به سوی حقایق ایمان و مراحل کمال آن، هدایت شوند.

﴿أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَامِ الْرَفْعُ إِلَىٰ نَسَائِكُمْ هُنَّ لَبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنْكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَىٰ

الَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ». [۱۸۷]

«رَفَث» در لغت: فُحش و سخن رکیک است؛ و مراد در آیه، سخن از جماع گفتن؛ و کنایه از هم‌بستر شدن است. و «إِخْتَانٌ نَفْسُهُ»؛ یعنی شدیداً بر خود خیانت نمود. و «عاکف»: اعتکاف کننده.

معنای آیه: در صدر اسلام، پیش از نزول این آیه - که مدنی است - برای شخص روزه‌دار، در شب‌های ماه رمضان، هم‌بستر شدن با زن، حرام بود. و نیز اگر روزه‌دار، پیش از افطار، خوابش می‌برد، خوردن غذا در آن شب، بر وی حرام می‌شد. برخی از مسلمین، به گناه در شب ماه رمضان، با زن آمیزش کردند؛ و اتفاقاً مردی ضعیف المزاج که شب در اثر این حکم، غذا نخورده بود، روز، به حالت غشوه درآمد؛ این آیه نازل شد، که فرمود: برای شما در شب روزه، آمیزش با زنان حلال شد، آن‌ها لباس شما و شما لباس آن‌هاید؛ هر یک، دیگری را همانند آن که لباس تن را از ضرر و آسیب حفظ می‌کند، از ارتکاب گناهان جنسی و روابط غیر شرعی و ظهور نسل نامشروع در میان جامعه، نگه می‌دارد.

خداوند، از اَزَل دانست که شما بر نفس خویش، خیانت می‌کنید، پس به شما عطف توجه کرد و عفو نمود، حال می‌توانید با آنان آمیزش کنید. و در این عمل، آنچه را که خدا برای شما مقرر کرده - از التذاذ طبیعی و تحکیم روابط الفت و ترک حرام بواسطه حلال و طلب فرزند صالح و پاداش اخروی - بطلبید.

و نیز پس از این، در آن شب‌ها بخورید و بیاشامید تا آن‌گاه که برای شما در کرانه خاوری، رشته سفید معتد در افق - که اول بامداد است - از رشته سیاه روی آن، که تاریکی آخر شب است، روشن گردد، سپس روزه را تا اول شب به پایان رسانید. و هرگز با زنان، در حالی که در مسجدها معتکفید، مباشرت نکنید.

این‌ها همه حدود خدا است - احکام واجب و حرام او است که مرزهایی میان رضا و غضب و ثواب و عقاب او است؛ مطیعان در داخل مرز و عاصیان در خارج

آن‌اند، همانند سُورِی که ﴿لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾^۱ - این‌گونه خداوند، آیات کتاب خود را بر مردم بیان می‌کند، باشد [که] آن‌ها پیرهیزند.

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. [۱۸۸]

و اموال یکدیگر را در میان خودتان، به ناحق و ناروا - مانند گرفتن آن به ریا و قمار و سرقت و غصب و تجارت‌های فاسد و نظایر آن - نخورید؛ [یعنی]: نگیرید و تصرف نکنید.

و نیز اموال خود را به سوی حاکمان جور، به عنوان رشوه یا اجرت، سرازیر نکنید، تا پاره‌ای از مال‌های مردم را به گناه - به حکم جابرانه قاضی، شهادت به ناحق مدعی، سوگند به باطل منکر یا مدعی - به دست آورید و متصرف شوید، در حالی که از حکم و موضوع قضیه، آگاهی دارید.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾. [۱۸۹]

«أَهْلُهُ» جمع هلال، به معنای ماه نو در شب اول و دوم - و یا تا شب هفتم - و به ماه در دو شب آخر ماه قمری نیز گفته می‌شود. و در حالات دیگر، آن را «قَمَر» نامند. و «مِيقَات» مصدر است، به معنا توقیت و زمان و مکانی تعیین شده برای عملی، مانند روز جهاد یا صلح؛ و مثل مسجد شجره و جحفه و عقیق.

معنای آیه: از تو درباره ماه‌های نو می‌پرسند که: چه حکمت و مصلحتی است در تشکّل آن به شکل هلال و تغییر خارجی آن تا صورت بَدَر و سپس تغییر آن تا هلال دیگر؟

بگو: ماه‌ها وسیله تعیین اوقات برای مردم است، که از چرخش آن دور خود و

دور زمین، با لحاظ تابش نور خورشید بر وی، روزها و ماهها و سالهای قمری پدید آید؛ و بدین وسیله، اوقات کارهایشان - از کشت و زرع، قراردادهای معاملی، مطالبات اجتماعی، ولادت‌ها و وفات‌ها و سایر کارها، به ویژه آنان که توان استفاده از سال‌های شمسی ندارند - تعیین گردد.

و نیز وسیله تعیین وقت برای حج اکبر و حج اصغر - یعنی عمره - باشد؛ زیرا از اوّل هلال ماه دهم از سال قمری، حکم تکلیفی و وضعی آن در محدوده سه ماه، تشریع می‌شود؛ و از اوایل هلال دوازدهم، که پایان سال قمری است، عمده احکام و مناسک آن، توقیت می‌گردد.

﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ﴾؛ پندار اعراب جاهلیت و انصار، در اوایل اسلام، چنین بوده که: ورود به خانه‌ها در حال احرام، از راه متعارف، حرام است؛ و بدین جهت، نقبی یا سوراخی از پشت دیوار یا خیمه، برای ورود و خروج، احداث می‌کردند؛ و این عمل را نیز عبادت و کار نیک می‌پنداشتند؛ آیه می‌فرماید: نیکی و عمل خیر، این نیست که به خانه‌ها از پشت آن‌ها وارد شوید؛ بلکه نیکی، کار کسی است که تقوا ورزد - تقوا در ترک عقاید فاسده و ردّ ایل اخلاق و محرّمات اعمال - و باید به خانه‌ها از درهای آن درآید و پروا کنید تا شاید رستگار گردید.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُفْتَدِينَ﴾. [۱۹۰]

این آیه، در اوایل تشکیل حکومت اسلامی، در مدینه، نازل شده؛ و نخستین آیه‌ای است که در آن، حکم جنگ با مشرکان، صادر شده، آن هم با مشرکانی که سر جنگ با مسلمان‌ها داشتند. و مشرکان دیگر، حکمشان جهاد ابتدایی مطلق است که زمانش نرسیده بود.

آیه می‌فرماید: و در راه خدا با کسانی از مشرکان، که قصد جنگ با شما دارند، بجنگید؛ ولی در جنگ، از حدود شرعی و عقلایی نبرد، تجاوز نکنید - سبقت ننمایید و با معاهدان نجنگید و پیش از دعوت به اسلام حمله نکنید و زنان

و اطفال و پیران ناتوان و حیوانات را نکشید و کشته‌ها را مثله نکنید و اشجار و مزارع و اموال را بی جهت نابود نسازید - زیرا خداوند، تجاوزکاران از حکم شرع و خرد را دوست ندارد.

﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾. [۱۹۱]

«قتل: کشتن» و «قتال» با هم جنگیدن. و «ثَقِفَ ثَقْفًا» از باب «عَلِمَ»: یافتن و چیره شدن. و «فتنه» به معنای امتحان و عذاب و مرض و کفر و شرک و گمراهی، استعمال می‌شود.

نزول این آیه، پس از نیرومند شدن نسبی مسلمین و گذشت زمان ممنوعیت جنگ با مشرکان است.

می‌فرماید: آن‌ها را در هر کجا یافتید، بکشید؛ و از همان‌جا که شما را بیرون کردند (مکه)، آن‌ها را بیرون کنید؛ زیرا فتنه آن‌ها - یعنی شرک و کفر و آزارشان بر مسلمین به جرم گرایش به اسلام و بیرون راندنشان مسلمین را از زادگاهشان - بدتر از کشتن است؛ ولی با آن‌ها در نزد مسجد الحرام، در داخل آن، یا در داخل حرم، نجنگید، مگر این که در آن‌جا بجنگند؛ پس اگر آن‌جا با شما جنگیدند، در همان‌جا آنان را بکشید؛ زیرا کفر کافران، این‌گونه است.

﴿فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. [۱۹۲]

پس اگر آن‌ها از شرک و کفرشان باز ایستادند و اسلام آوردند، اسلامشان پذیرفته می‌شود؛ و حکم «إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»^۱ جاری می‌گردد.

و ظاهر این آیات، این است که: مراد، باز ایستادن از قتال نیست؛ زیرا حکم تعقیب و کشتن آن‌ها در هر جا باشند، در آیه‌های قبل و بعد، ذکر شده [است].

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾. [۱۹۳]

و با آن‌ها بجنگید، تا هیچ شرک و کفر و حکومت جور، در میان جامعه نباشد؛ و دین مورد اعتقاد و عمل ملت و طاعت و انقیاد امت، تنها از آن خدا باشد؛ و شیطان و پیروانش را سهمی در آن نباشد.

پس اگر مشرکان، از آیین خود و مبارزه با مسلمین، باز ایستادند و ایمان آوردند و تسلیم شدند، پس بر آن‌ها تعدی نیست؛ زیرا تعدی به عنوان دفاع، یا تعقیب گسترده برای کشتن، یا قتال ابتدایی برای دعوت، و یا کیفرهای دیگر، جز برای ستمکاران به شرک و کفر و فساد، نیست.

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾. [۱۹۴]

«حرام» در لغت، یعنی ممنوع است؛ به منع شرعی، مانند ربا و قمار؛ یا عقلی، مانند ظلم و کذب؛ یا تکوینی، مانند کارهای غیرمقدور انسانی. و «حرام» و «حرمت»: چیزی که دارای مصونیت [و] احترامش لازم و هتک حرمتش حرام است. و «قصاص»: پی جویی و کاری را در تعقیب کاری انجام دادن. و «اعتدا» به معنای تجاوز.

و ماه حرام، چهار ماه از ماه‌های سال قمری است که پیش از اسلام، محترم؛ و جنگ در آن‌ها حرام بوده؛ و در اسلام نیز امضا شده [است]: رجب، ذی‌قعدة، ذی‌حجه و محرم. و «الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ» ای ذو قصاص.

معنای آیه: ماه حرام، در مقابل ماه حرام است؛ و نبرد در آن، در مقابل نبرد دشمن جایز است. و همه حرمت‌ها - یعنی چیزهایی که باید محترم شمرده شوند، مانند: کعبه، مسجد الحرام، حرم، ماه‌های حرام، جان و مال و عرض مؤمن - قصاص دارند. پس اگر کسی بر شما تعدی کرد و مثلاً بوسیله جنگ، احترام زنان و ماه و

مکان را شکست، شما نیز به مثل آن بر او تعدی کنید.

[اگر] در ماه حرام، حمله کرد، در آن ماه بجنگید؛ [اگر] در حرم، قتال نمود، در آن جا قتال کنید.

و به عبارت دیگر، آیه کریمه، بیانگر قانون کلی اعتدا است، که: هر نوع اعتدایی از هر شخص یا گروهی، نسبت به دیگری انجام گیرد - خواه اجتماعی، نظیر مثال‌های فوق؛ یا شخصی، مانند اعتدای به نفس و مال و حق دیگران - اعتدای مُماتلی در پی دارد، که گاه قتال است و گاه قصاص و گاه دیه و گاه بَدَل مُماتل بر حسب اختلاف موارد.

و لکن تقوا را رعایت نمایید و از حدود شرعی و عقلانی مقابله به مثل، تجاوز نکنید؛ و بدانید که خداوند، با پرهیزکاران است.

﴿وَأَنْتَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾. [۱۹۵]

«سبیل الله»: راه خدا؛ مراد، هر کار خیری است که انسان را به خدا نزدیک کند. و «هلاکت» و «تهلکه» مثلثة اللام: فنا و نابودی. و «أَحْسَنَ» به استعمال لازم، یعنی: نیکو شد؛ و به استعمال متعدی، یعنی: نیکو کرد.

و در راه خدا و موارد رضای او اتفاق نمایید؛ از جان و جاه و مال، برای رضای او بگذرید.

و امر «أَنْتَقُوا» برای استحباب است، اگر مراد، اتفاقات مستحب، طبق خواست مُتَّفِق باشد؛ و برای طلب مطلق و قدر جامع بین واجب و مستحب است، اگر مراد، اعم از اتفاقات واجب باشد، مانند: زکات، حُمس، اتفاق بر عمودین، قربانی، کفارات و غیره.

و خودتان را به دست‌های خود و اختیار خود، در هلاکت میافکنید؛ خواه هلاکت دنیوی، مانند خودکشی و ارتکاب کارهای خطرناک غیر عقلایی؛ یا هلاکت آخروی، مانند گناهان کبیره، که از آن جمله، ترک اتفاقات واجب است.

و نیکو کار و نیکی کننده به دیگران باشید؛ زیرا خداوند، نیکان و نیکی کنندگان را دوست دارد.

﴿وَأَتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صَبِيءٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أُمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَبِيءًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. [۱۹۶]

«حج» در لغت: قصد؛ و در اصطلاح شرع، عبادتی خاص و مجموعه‌ای مرکب از چهارده عمل عبادی، که اهم شروط آن، زمان خاص و مکان مخصوص است؛ و اجزای آن، عبارت‌اند از: إحرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، نزول در منی، رمی جَمَرَه، نحر یا ذبح، حلق، طواف حج، دو رکعت نماز طواف، سعی میان صفا و مروه، خوابیدن در منی، رمی جَمَرَات، طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف. و «عمره» در لغت: زیارت و عمارت؛ و در اصطلاح شرع، مجموع عبادت مرکب از پنج عمل، مقید به مکان خاص؛ و در برخی از انواعش مقید به زمان خاص. و «حصر» در لغت: منع؛ و در اصطلاح شرع، ممنوع شدن حج کننده از إحرام از إتمام عمل بواسطه مرض یا دشمن و سایر موانع. و «أذى»: ناراحتی و ضرر اندک.

معنای آیه: و عمل حج و عمره را برای خدا انجام دهید؛ با رعایت شروط، شروع کرده و به پایان برسانید. و اگر پس از بستن إحرام بواسطه مرض، یا دشمن، یا موانع دیگر، ممنوع از إتمام عمل شدید، واجب است آنچه میسر گردد از قربانی - شتر، یا گاو، یا گوسفند - از همان جا به مکّه، یا به منی، ارسال دارید.

و موی سر خود را تا آن گاه که قربانی شما به محل ذبح برسد، نتراشید؛ و چون

مطمئن به وصول شدید، به تراشیدن سر، از احرام، بیرون آید.

و کسی که از شما بیمار باشد، یا او را از ناحیه سر، آزار و ناراحتی باشد و مجبور به تراشیدن سر شود، فدیة و کفاره‌ای بر او واجب می‌شود که انجام دهد و به وسیله تراشیدن سر، از احرام، بیرون آید.

و «فدیة» عبارت است از سه روز روزه، یا تصدق مالی بر شش فقیر، یا قربانی یک گوسفند.

پس آن گاه که از مرض یا منع دشمن، ایمن شدید، کسی که با انجام عمره تمتع و تحلل از احرام آن و برخورداری از محلات در میان دو احرام، به سوی حج تمتع رود - یعنی کسی که قصد عمره و حج تمتع کند - بر او آنچه میسور گردد از قربانی کردن شتر و گاو و گوسفند، واجب می‌شود.

و اگر کسی قربانی، یا بهای آن را نیابد، بر وی واجب است سه روز در همان سفر حج، روزه بگیرد؛ و هفت روز هم پس از آن که بازگشتید. و این، مجموع ده روز کامل است.

و این حج و عمره - که تمتع نامیده می‌شود - وظیفه کسی است که خانواده او مقیم مسجد الحرام و اطراف آن تا ۲۴ کیلومتر نباشد؛ بلکه از این دایره‌ای که مرکز آن مسجد الحرام است، بیرون باشد؛ زیرا وظیفه ساکنان داخل دایره حج افراد یا قرآن است.

و از خدا پروا کنید و بدانید که او سخت کیفر است.

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَغْفِلَ اللَّهُ عَنْهُ وَتَزَوَّادُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾. [۱۹۷]

﴿الحج اشهر﴾ مبتدا و خبر است، به تقدیر «اشهر الحج اشهر» یا «الحج في اشهر». و «فرض فيهن» یعنی: اوجب على نفسيه فيهن. و «رفث»: کلام زشت و رکیک و سخنی از آمیزش زدن؛ و مراد این جا همبسر شدن است.

معنای آیه: عمل حج، باید در ماه‌های معلومی انجام گیرد؛ و ماه‌های حج، چند ماه معین است: شَوَّال و ذی قعدة و ذی حِجَّة، که سه ماه از آخر سال قمری است. بدین معنا که مجموع اعمال حج و عمره تمتع، باید در این سه ماه انجام یابد، گرچه برخی از اجزاء، مخصوص برخی از روزهای خاص است، مانند وقوف و مَیِّت و رَمَى جَمَرَات. پس مکلف می‌تواند احرام حج افراد و قرآن را در اوّل شَوَّال ببندد و در دهم ذی حِجَّة و یا آخر آن با طواف نسا تمام کند، هر چند به واسطه حَلَق، حالت احرام، حقیقت‌تر می‌شود. هم‌چنین در احرام عمره حج تمتع با اندک فاصله‌ای میان دو احرام. و می‌تواند همه اعمال حج و عمره، در دو روز یا چهار روز تمام نماید.

پس کسی که در این ماه‌ها برای حج، احرام بندد؛ و با آن احرام، حج را بر خود واجب کند - زیرا به مجرد بستن احرام، اتمام حج، واجب می‌شود، هر چند اصل حج، مستحب باشد - نباید به محرّمات احرام، که ۲۴ چیز است، نزدیک شود. پس آمیزش با زن، گناه و دروغ و محابّه و مجادله در حج، نباید باشد.

و آنچه از کار نیک انجام دهید - از عقاید قلبی و نیت‌های عبادی و اعمال نیک خارجی - خداوند، از آن‌ها آگاه است. و برای خود، توشه تقوا تهیه کنید؛ زیرا بهترین توشه‌ها تقوا است. و ای صاحبان خردا از غضب و عذاب من بپرهیزید.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوا كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ﴾. [۱۹۸]

«ابتغاء» طلب و جستجو. «افاضه»: سرازیر کردن؛ «أَفَضْتُ الْمَاءَ»: آب را ریختم. و «عرفات»: صحرای وسیع؛ و او آخر رودخانه‌ای است که از مکه از مقابل رکن حجرالأسود به سوی مشرق، مُتَد است؛ و فاصله‌اش از مکه، قریب چهار فرسخ است.

و «مَشْعَر» نیز فضایی است داخل همان رودخانه، که مسیرش از مکه، ابتدا به منی و بعد به مشعر و سپس به عرفات می‌رسد.

معنای آیه: بر شما گناه نیست در این که در سفر حج و در حال احرام حج و عمره، از فضل و رحمت دنیوی پروردگارتان، بوسیله دعا و کسب متناسب آن حال و اجیر شدن در این عمل و کرایه مرکوب و غیره، چیزی بطلبید. و چون پس از اتمام وقوف عرفات در عصر روز نهم، اجتماعتان را به سوی مشعر، سرازیر کردید، پس خداوند را در نزد مشعر الحرام یاد کنید - مشعری که مصونیت تشریعی دارد، و وقوف در آن، واجب رکنی؛ و عدم حضور یا عبور بدون وقوف از آن، هتک حرمت و سبب فساد حج است - آری، در آن جا چنانچه شما را به اصول و فروع دیتان هدایت نموده و به پاداش آن، به اذکار لفظی و اعمال عبادی، او را یاد کنید. و حقیقت، این است که: شما پیش از این - بعثت محمد ﷺ و ظهور اسلام - جزء گمراهان بودید.

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾. [۱۹۹]

سپس از مشعر الحرام - از همان راه که مردم، اجتماعشان را به سوی منی، سرازیر کردند - شما نیز کوچ کنید.

این معنا مطابق با آیه قبلی است؛ لکن در روایات، آمده که: عده‌ای از اهل جاهلیت، عصر روز نهم را در «مزدلفه» که جزء مشعر و نزدیک به عرفات است، وقوف می‌کردند؛ و وقتی که مردم از عرفات، کوچ می‌کردند، آن‌ها از آن محل، حرکت می‌کردند. و آیه در این مورد است.^۱

و معنا آن که: ای مؤمنین! شما باید از عرفات - از همان جا که مردم کوچ می‌کنند - حرکت کنید، نه از مزدلفه.

و ای کسانی که کوچتان از مزدلفه بوده! از خداوند، طلب آمرزش کنید؛ زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.

﴿فَإِذَا قُضِيَتْ مِنْاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنْ

۱. نک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۹۶، ح ۲۶۳؛ و ص ۹۷، ح ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۴.

النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ. ﴿۲۰۰﴾

از رسوم جاهلیت، آن بود که: پس از پایان یافتن اعمال حج، قبائل عرب، در منی و مکه اجتماع کرده؛ و به تفاخر و تعریف درباره نیاکان گذشته خود می پرداختند؛ از فزونی عده و عده و جاه و مال آنها و از شجاعت و سخاوت و فصاحت و بلاغت آنان، به شعر و نثر، سخنرانی کرده و خطبه ها خوانده، داد سخن می دادند؛ این آیه می فرماید: چون مناسک و اعمال حج را به پایان رساندید، به جای آن سخن ها، همان گونه که پدرانان را یاد می کردید، به یاد خدا پردازید؛ بلکه یادی بهتر و بیشتر. و از مردم، برخی می گویند: پروردگارا! به ما از نعمت های در همین دنیا بده؛ او را در آخرت، هیچ نصیبی نخواهد بود، چه آن که آنان یا اعتقاد به آخرت ندارند و یا اعتنا. پس، به اختیار خود، آن را نخواسته اند.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾. ﴿۲۰۱﴾

«حسنة» در لغت، صفت مشبّهه است؛ یعنی هر چیزی که انسان را مسرور کند - از نعمت های مادی و معنوی، دنیوی و اخروی - و آن چه در تفسیرش گفته می شود، از مصادیق این معنا است؛ مانند: صحت بدن، روزی فراوان، اولاد صالح، امنیت محیط، عقل سالم، دین حق، محبت اهل بیت علیهم السلام و غیره. و «قنا» امر است از «وَقَى يَقِي وَقَاةً» یعنی نگهداری.

معنای آیه: و از آنان، برخی می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا آنچه را که نیکو است - از نعمت های گوناگون - بده؛ و در آخرت نیز آنچه را که نیکو است از نعمت های غیر محصور آن جا، عطا کن.

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾. ﴿۲۰۲﴾

آنها هستند که برای آنها بهره ای [است] در دنیا به خاطر آنچه از ایمان و عمل به دست آورده اند و بهره ای است در آخرت در مقابل آنچه به دست آورده اند، یا

تَجَسَّم عَيْنِي أَنُجْه كَرْدَه‌اند؛ مِّنْ جِنْسِ مَا كَسَبُوا، أَوْ مِنْ أَجْلِ مَا كَسَبُوا.
و مستفاد از آیه، این است: حسناتی که در دنیا خواستند، همان نِعَمِ دنیوی است
که به خاطر دست آوردنشان داده شده، چنانچه حسناتِ آخروی، نِعَمِ آخروی به
عنوان پاداش است.

خداوند، زود رس به حساب است؛ به حساب نوشتن اعمال، که هر عملی را از
هر عاملی، به محض صدور آن، از نظر کیف و کمّ و مقدار پاداش و کیفر می‌نویسد.
یا: سریع الإجزاء است؛ یعنی در مرحله دادن جزا، سریع است؛ چه آن که
جزایهای دنیا طبعاً سریع است و در جزایهای آخرت، فاصله بین عمل و مرگ - که
آغاز شروع جزا است - سریع است.

و یا: خداوند، سریع الحساب در آخرت است؛ زیرا در آن جا دو نوع حساب
است: اجمالی و تفصیلی. و در حساب اجمالی، محاسبه همه خلایق، در نیم روز، یا
در یک لحظه، انجام خواهد یافت؛ و حساب تفصیلی، مُتَمَدّد است.

﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِلَهَ عَلَيْهِ
وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِلَهَ عَلَيْهِ لِمَنْ أَتَقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ
تُخْشَرُونَ﴾. [۲۰۳]

و خدا را در صحرای منی، در شبانه‌روزهای اندک و معین یاد کنید.

یعنی: در دو سه روز متوالی پس از عید قربان - که ایامِ مبیت به منی نیز
گفته می‌شود - خدا را بواسطه رمی جَمَرَات، که عبادت خاصی است؛ و به ذکر در
هنگام رمی و به تکبیرات معروف پس از پانزده نماز، که از ظهر عید شروع می‌شود،
به یاد آورید.

پس کسی که از حاجیان، عجله کند؛ و در روز دوم، کوچ نماید، بر او گناهی
نیست. و کسی که تا روز سوم، تأخیر نماید، بر او گناهی نیست. و چنین نیست که
اهل جاهلیّت، برخی آن را و برخی این را گناه می‌شمارند؛ و این حکم تخیر، برای
کسی است که در حال احرام، از صید کردن و آمیزش با زن، پرهیز کرده باشد، وگرنه

باید شب سوم را نیز در منی باشد.

و از خدا پروا کنید و بدانید که همه شما پس از مرگ و پایان یافتن ایام برزخ و برانگیختن از قبرها، به واسطه نفخه سوم صور، به منظور حساب و محاکمه، به سوی او و حضور او گردآوری می شوید.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ آلَهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ﴾. [۲۰۴]

«فی الحیاء» متعلق است به «یُعْجِبُكَ». و «فی الحیاء الدنیا» متعلق است به «قوله»؛ یعنی: قوله فی حق الدنیا.

و «خصام» مصدر است؛ یعنی: أشد الخصومة؛ و یا جمع «خصم» است؛ یعنی: أشد الخصماء.

معنای آیه: و از مردم، برخی است که گفتارش در این دنیا تو را خوش آید و به تعجب آورد؛ و چون باطن امرش مخفی است، ظاهر کلامش جالب و فریبنده است؛ از حقیقت و صدق، سخن می گوید؛ و از باطل و کذب، نکوهش می کند؛ اظهار ایمان و تقوا دارد و خدا را بر این که آنچه اظهار می کند مکنون ضمیر او است، گواه می گیرد، در حالی که دشمنی سرسخت دارد و سخت ترین دشمن ها است.

و محتمل است معنای آیه این باشد که: برخی از مردم، درباره دنیا و بی وفایی آن، سخنی زیبا و اعجاب انگیز دارند؛ و گویی تو را پذیرفته و دوست دارد، لکن دروغ می گوید و با تو شدید الخصومه است.

﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفٰسَادَ﴾. [۲۰۵]

«تولی»: اعراض و رد گرداندن؛ و به معنای ولایت و حکومت بر مردم. «حَرْث»: کشت و زرع. و «نسل» در اصل به معنای خروج؛ و غالباً در اولاد انسان و حیوان، استعمال می شود، چون از آن ها خارج شده اند.

معنای آیه: و چون همان کس بر مردم ولایت یابد و سرپرستی کند، در روی

زمین می‌کوشد - همانند خلفای ستم پیشه و سلاطین جور - تا ایجاد فساد و تباهی کند؛ و بوسیلهٔ ظلم به مردم و قتل نفوس آن‌ها، اقتصادشان را فلج و کشت و زرعشان تباه و دامداری‌شان را نابود سازد؛ و خداوند، فساد و تباهی را دوست ندارد.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ
الْمِهَادُ﴾. [۲۰۶]

و چون به او گفته شود: از خدا پروا کن. نخوت و غرور، او را وادار به گناه کند، که در مقابل، عکس العمل ظالمانه نشان دهد و شرّی بر شرش و ظلمی بر ظلمش افزوده گردد. پس جهنّم برای او در برابر طغیان و کفرانش، کافی است. به یقین، جهنّم، بستر و جایگاه بدی است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ
بِالْعَبَادِ﴾. [۲۰۷]

«شراء»: فروختن؛ و «شراء»: خریدن؛ از اضداد است. و «ابتغاء» طلب و جستجو. و از مردم، برخی است که جان خود را در طلب رضای خداوند و به بهای خوشنودی او می‌فروشند - مانند علی بن ابی طالب در لیلۃ المیّت. و کسانی که در راه رضای خداوند، مانند جهاد اسلامی، امر به معروف، نهی از منکر، تحصیل علوم دینی و تبلیغ و نشر آن و نظایر این‌ها شرکت می‌کنند - و جان می‌بازند. و خداوند، به همهٔ بندگان، رؤوف و مهربان است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾. [۲۰۸]

«سِلْم» و «سَلَم» و «اسلام»: صلح و تسلیم شدن. و «کافّة» یعنی جمیعاً. و «خُطُوَات» جمع «خُطوه» به معنای گام.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در تسلیم و طاعت خدا و رسول او درآید؛ و در صلح و آشتی با خدا و خلق، وارد شوید؛ و محارب با خدا و مردم نباشید؛ و در اصول دین و فروع آن، پیروی از گام‌های شیطان نکنید؛ زیرا او برای شما دشمنی آشکار است.

﴿فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاغْلُظُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ﴾. [۲۰۹]

پس اگر بعد از آن که برای شما از ناحیه پیامبر و کتاب او و اقتضای عقل [و] خرد خود، ادله روشنی بر حقایق دین و اصول و فروع آن آمده است، لغزش کنید و گمراه شوید، پس بدانید که خداوند، مقتدر [و] شکست ناپذیر در اراده و دارای دقت و متانت در تکوین و تشریع است و می تواند شما را به اقتضای تشریع محکوم و طبق نظام تکوین عذاب نماید.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ضُلَالٍ مِنْ الْقُضَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ
الْأَمْرُ وَالِإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾. [۲۱۰]

آیا آنان - پس از آمدن دلایل روشن و تمام شدن حجت و عناد و نافرمانی - جز آن را انتظار دارند که خداوند، در میان سایه بانهایی از ابر سفید، به سوی آنها بیاید و فرشته ها نیز برای اجزای فرامین او بیایند؛ زیرا آنها مدبران امرند و اجرای همه حوادث این جهان و آن جهان، به دست آنها و به اراده آنها است؛ اراده ای که تابع اراده حق یا عین آن است؛ و کار آنها از نظر بررسی و حکم، به سرازیر کردنشان به جهنم، تمام شود؟

آری، همه کارها و حوادث هر دو جهان، به نحو سلسله علل و معلول، به سوی او باز می گردد.

تذکر

ظاهر، این است که: این آیه شریفه، مربوط به عالم آخرت است؛ و آمدن خدا با علم به این که طبق ادله شرع و عقل، تجسم و انصاف به صفات جسم، درباره خداوند، محال است، به معنای آمدن فرمان متناسب با مورد است؛ و در این جا فرمان هلاکت در دنیا - نظیر برخی از امم گذشته - و یا اجرای برنامه حساب و کتاب و جهنم در آخرت [مراد است].

و این آیه، همانند آیه ۲۲ فجر و ۲ حشر و ۲۶ نحل است، که به ظاهر، از

متشابهات است؛ و پس از مراجعه به نقل و عقل، از محکّمات می‌شود.

﴿سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. [۲۱۱]

از بنی اسرائیل بپرس که: چه بسیار به آن‌ها - به گذشتگان‌شان از یعقوب تا خودشان - دلیل روشن دادیم؛ دلیل بر توحید و نبوّت پیامبرانشان، به ویژه موسی، مانند: عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و نزول تورات و فرود آمدن مَنْ و سَلْوٰی. لکن آن‌ها طغیان و کفران کردند و نعمت‌ها را تبدیل نمودند؛ نعمت‌هایی را که سزاوار بود سبب هدایت و کمالات و سعادت باشند، تبدیل به سبب ضلالت و زیادی پلیدی و شقاوت نمودند؛ و تورات و انجیل واقعی را که صالح بود آیت تامّه و حجت بالغه بر توحید و نبوّت انبیای گذشته و محمّد ﷺ باشند و مدرک قطعی و ثابت بر تاریخ شرایع و احوال پیشینیان و نسخ آن‌ها و ثبوت شریعت اسلام باشند، تبدیل به دو کتاب مُحرَف مملوّ از اکاذیب و اساطیر اوّلین نمودند.

و کسی که نعمت خدا را پس از آن که بدو رسید، تبدیل نماید، بی‌تردید، خدا سخت کیفر است.

﴿رُزِقَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَزُكُّ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾. [۲۱۲]

در نظر کفار، زندگی این دنیا که بر وفق هوای نفس و حکومت شیطان است، آراسته و مزین شد.

مرحله اصلی و استعدادی تزیین، از خدا؛ و فعلیّت آن، از شیطان و هوا است؛ زیرا خداوند، به واسطه آفریدن طبیعت مایل به شهوات در بشر و خلق اعیان خارجی جالب و جاذب در دنیا، آرایش طبیعی را ایجاد کرده؛ لکن تشریع شرایع برای بشر و بخشش عقلی مدرکِ حُسن و قُبْح به وی، می‌تواند جلوگیری از تأثیر باشید؛ و از این‌رو تزیین درباره گروندگان، فعلیّت ندارد؛ و درباره کافران، که دین و عقل در نزد آن‌ها منزوی و متروک‌اند، فعلیّت دارد.

و کفار، کسانی را که ایمان آورده‌اند، به مسخره و استهزا گرفته‌اند؛ و کسانی که از آن زندگی، تقوا ورزیده‌اند و حیات دنیوی را طبق برنامه نقل و عقل، انتخاب نموده‌اند و در روز قیامت در مرتبه‌ای بالاتر از کفارند، آنان، صالحان، رستگاران [و] کامیابان‌اند؛ و اینان، مطرودان، طاغیان و معذبان‌اند.

و خداوند، هر که را بخواهد، در دنیا و آخرت، روزی بی حساب و فراوان می‌دهد؛ اما در دنیا اراده تامه‌اش بر این است که طبق حکمت و مصلحت نظام آفرینش بدهد - خواه مؤمن باشد، خواه کافر - و اما در آخرت، اراده‌اش بر این است که همه رحمت‌ها و نعمت‌ها را بر مؤمنین، بر حسب اقتضای عمل و شفاعت شُفعا و رحمت واسعه، بدون قابلیت تعلیل، برای ما عنایت فرماید.

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيخْلُقَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. [۲۱۳]

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾: مردم در عصری، پیش از بعثت پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی و دین و شرایع - که علی الظاهر در فاصله میان آدم ﷺ و نوح ﷺ بوده است - واحده بودند. یعنی انسان‌های اُمّی، روی فطرت اولیه رها شده، برطبق درک عقول و اقتضای غرائزشان، نه کتاب آسمانی و نه دین و نه مربیان الهی، هر چه می‌خواستند می‌گفتند و می‌کردند؛ و هر جا می‌خواستند، ساکن می‌شدند؛ و با هر کس می‌خواستند، همسر بودند؛ «لا مؤمنین و لا مشرکین و لا کفاراً»^۱.

آدم نبی ﷺ خود، حجّت الهی بود؛ چه آن که وجود حجّت، در هر عصری، ضروری است؛ و چیزی از دین و اصول و فروعش که مقدارش معلوم نیست، به او

وحی شده بود؛ لکن شعاع نبوت و تعلیم و تربیتش روشن نیست. و شیث و اوصیای او به نوح، حجت‌های باطن و مغمور؛ و از ترس قابیل و اتباعش، فراری و مخفی بودند.

بُرّه‌ای از زمان، بدین منوال، بر بشر گذشت، نسلش زیاد شد؛ و روابط اجتماعی و قومی، میانشان قوی؛ و نیروی فکری و عقلی‌شان تا حدی، رشد و تکامل یافت. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»؛ خداوند، طبق اقتضای حکمت بالغه و رحمت واسعه و حکم قطعی عقل و خرد - که افاضه فیض، از صفات دایمی فیاض مطلق است - پیامبران صاحب دین و شریعت و کتاب آسمانی را برای مردم، به تدریج برانگیخت. آن‌ها بودند که پس از ابلاغ حق و اتمام حجت، مطیعان را بشارت‌گر و عاصیان را بیم دهنده بودند. و همراه آنان، کتاب دین و شرایع فرو فرستاد؛ کتابی که نزولش به حق و به جا و بر طبق اقتضای حکمت و نظام اتم خلقت و بر وفق حکم عقل سلیم بود؛ کتابی که از حیث محتوا و همه مندرجاتش، متصف به حق و صدق، شامل اصول و فروع دین، زداینده اختلاف و ابهام بود، تا خدا بوسیله آن کتاب یا خود آن کتاب، اختلافاتی را که بطبع الحال در مجتمع بشری، در مسائل علمی و اعتقادی و امور مادی پدید می‌آید، دآوری نماید.

«وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ»؛ ولی پس از نزول کتاب، اختلاف در میان قومی که مخاطب آن بودند، پدید آمد - اختلاف در اصل پذیرش آن و یا در درک مفاهیم آن - تا آن جا که به فرقه‌های مختلف، متفرق شدند؛ نظیر فرق یهود و نصارا و مسلمین.

و این اختلاف را ایجاد نکرد مگر کسانی که علم این کتاب به آن‌ها داده شده بود - یعنی علمای مذاهب - آن هم پس از آن که دلایل روشنی برای آن‌ها درباره منشأ تفرق و تشخیص حق و باطل مختلفین آمده بود. و انگیزه این اختلاف، حسد و برتری‌جویی میان آن‌ها بود.

«فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ پس خداوند، کسانی را که ایمان راستین داشتند، بوسیله توفیق و اذن تکوینی‌اش، به سوی حق و حقیقتی که در آن اختلاف کرده بودند،

راهنمایی نمود، و خداوند، هر کسی را بخواهد، پس از آن که اصل دعوت را پذیرفته باشد، به کمالات بعدی، هدایت می کند.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْزِئِينَ الْبَاسَاءِ وَالضُّرَاءِ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾. [۲۱۴]

«مَثَلُ»: صفت و حالت، کلام کلی سایر [در] میان مردم، که موارد را بدان تشبیه کنند. «بَاسَاءَ»: شدت و ناراحتی در غیر بدن، مانند فقر. «ضُرَاءَ»: ناراحتی جسمی، مانند مرض.

خطاب آیه، به همه مؤمنان است: آیا گمان کردید که پس از مرگ، وارد بهشت خواهید شد، در حالی که در دنیا، حوادث کسانی که پیش از [شما] گذشته اند، بر سر شما نیامده است؛ آن ها را شدایدی در زندگی - مانند: فقر و تلف اموال و اولاد، ناامنی در محیط، تبعید از وطن؛ و ناراحتی های جسمی، همانند: قتل و جرح و مرض - وارد آمد؛ و آنان به لرزه و تکان سختی در زندگی درافتادند، تا آن جا که نزدیک شد فرستاده خدا و گروندگان همراهش بگویند: یاری خداوند، کی خواهد آمد؟ آری، به آن ها وحی، یا الهام شد که: هان! یاری خداوند، نزدیک است.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾. [۲۱۵]

از تو می پرسند: چه چیزی از اموال را انفاق نمایند؟
ظاهر «ما»، موصوله، سؤال از نوع و کیفیت است، که مثلاً نقد باشد یا جنس، درهم یا دینار؛ و زیرا حکم کمیت، غالباً روشن است.
و مراد، انفاق مستحبی است، نه مثل زکات واجب، یا نحو آن، که به والدین نمی رسد. و نه انفاق واجب بر عمودین، که نسبت به اقربین، واجب نیست.
و مراد از والدین، اعم از اجداد است، هر چه بالاتر رود. و اقربین نیز شامل خویشان نزدیک و دور است.

و ظاهر، این است که: مراد، یتیمان فقیرند؛ و برای اهمیت، در مقابل مساکین، ذکر شده، چنانچه از باب خمس گفته‌اند.

و ابن سیل، فرزند راه و مسافر و امانده، یعنی نیازمند به هزینه راه است، خواه راه مادی زمینی باشد، یا راه معنوی مانند علم، دین و علومی که قوام امور مسلمین و بقا و رواج اسلام بدان توقف دارد.

و آنچه از کارهای نیک انجام دهید - خواه انفاق و غیر آن - بی‌تردید، خداوند، بدان دانا است.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [۲۱۶]

قتال و نبرد با کفار و دشمنان، برای شما تشریع و مقرّر؛ و در لوح محفوظ، نوشته شده؛ و اینک به شما ابلاغ می‌گردد، در حالی که برای شما ناگوار و خلاف میل است؛ ولی بسا هست که چیزی را خوش ندارید و آن به خیر و صلاح شما است - نظیر اغلب واجبات و مندوبات شریعت، که طبع بشر، آن را به اقتضای اولی، دوست ندارد - لکن مطابق مصالح فردی یا اجتماعی است؛ و بسا هست چیزی را دوست دارید و آن برای شما زیان و شرّ است - مانند اغلب محرّمات شریعت، که ملایم طبع انسان است - لکن خلاف مصالح فردی یا اجتماعی است.

و خداوند، آنچه را بر وفق میل و خلاف میل شما و بر طبق مصالح و خلاف آن است، می‌داند؛ و احکام تشریع را بر وفق ملاکات اصلح و نظام اتمّ تکوین، جعل و اجرا می‌کند، ولی شما نمی‌دانید.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزُولَكُمْ عَن بَيْنِكُمْ إِنْ أَسْطَاعُوا وَمَن يَزِدِدْ مِنْكُم عَن بَيْنِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ

حَبِطَتْ أَغْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ». [۲۱۷]

«حرام»: گناه، و حرام: مصونیت دار، و ممنوع از هتک حرمت. و ماه های حرام، چهار ماه از سال قمری است: رجب و ذی قعدة و ذی حجة و محرم. رجب جداگانه و سه ماه دیگر با هم، ماه های آخر سال است. این ماه ها، در ایام جاهلیت، محترم بود؛ و جنگ را در آن ها حرام می دانستند؛ و شرع اسلام نیز این قانون را امضا نمود و جزء احکام دین قرار داد.

و «قَتَالَ فِيهِ» بدل استعمال از شهر است. و «صَدَّ»، مبتدا؛ و سه کلمه «كُفِّرَ بِهِ» و «المسجد» بتقدیر «صَدَّ المسجد» و «إخراج أهله»، معطوف به آن است؛ و «أكبر»، خبر است.

قافله اندک تجارتی مشرکان مکه، از نزدیکی مدینه، گذر می کردند. پیامبر اسلام، مطلع شده، سپاه اندکی را گسیل داشت که اموال آنان را به غنیمت بگیرند.

سپاه اسلام، اواخر ماه جمادی دوم، در صحرایی با آن ها برخورد کرد؛ و به گمان آن که هنوز ماه رجب نیامده، با آن ها جنگیدند؛ برخی را کشته و اموال قافله [را] به غنیمت گرفتند. بعداً معلوم شد که جنگ، مصادف با اوایل رجب و ماه حرام بوده. مشرکان و کفار قریش که پیامبر و یارانش را در مکه، پس از آزارهای بی شمار و فتنه انگیزی ها، از وطنشان بیرون رانده بودند، بدین بهانه که پیامبر احترام ماه حرام را شکسته و به قانون خود نیز پایبند نیست، بر ضد او تبلیغات نمودند، تا این آیه آمد: ای پیامبر! درباره ماه حرام، از تو می پرسند که: قتال و نبرد در آن، چگونه است؟ بگو: نبرد در آن، گناه بزرگ است؛ و لکن جلوگیری از راه خدا و از ایمان مردم - به توحید و نبوت و کتاب - و کافر شدن و کفران نعمت های او و بازداشتن مردم از مسجد الحرام و بیرون کردن اهل مسجد از وطنشان که شما انجام داده اید، در نزد خداوند، از جنگ و کشتار در ماه حرام، بزرگ تر و شدیدتر است؛ و فتنه انگیزی و شرک و کفر که شما دارید، از قتل نفس، بدتر است.

و ای پیامبر! آن‌ها همواره با شما خواهند جنگید، تا شما را از دینتان - که توحید ابراهیمی است - اگر بتوانند بازگردانند. و کسی که از شما از دین خویش بازگردد و در حال کفر بمیرد، پس آن‌ها ایند که عمل‌های خیرشان، از نظر فواید و آثار در دنیا و آخرت، باطل و تباه می‌گردد؛ در دنیا نام نیکشان از میان مردم رفته و حُسن ظَنِّ و دعای خیر و استغفارشان، منقطع، یا تبدیل به عکس می‌شود؛ و در آخرت، در مقابل آن‌ها پاداش نمی‌برند؛ و آن اعمال، قابل تجسّم به صُور نیک و تبلور به اعیان و لذا یذ اخروی نمی‌شود؛ و آن‌ها یاران آتش‌اند و در آن جا جاودان‌اند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. [۲۱۸]

بی‌تردید، کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که در راه خدا هجرت و جهاد نموده‌اند - و هجرت‌شان جسمانی است از مکانی به مکانی، برای هر امر خیری، از حجّ و تحصیل علوم دینی و غیره؛ و روحانی است، از جهل به علم و از کفر به ایمان و از رذایل اخلاق به فضایل و از کردار زشت به صالحات عمل - شأن جهاد اصغر و اکبر است؛ یعنی جنگ با دشمن و مخالفت با هوای نفس و شیطان. آن‌ها ایند که به رحمت خدا امید بسته‌اند؛ و خدا، آمرزندهٔ مهربان است.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْغَفْوُ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾. [۲۱۹]

«خمر» مصدر است، به معنای پوشیدن؛ و هر شیء مستی‌آور که عقل را بپوشاند، مایع باشد یا جامد، یا غیر آن‌ها؛ و استعمال آن در خصوص شرابِ برگرفته از انگور، بیشتر است.

و «میسر» مصدر است، به معنای آسانی؛ و هر نوع از قمار و بُرد و باخت؛ چه آن که برنده، به راحتی مال بازنده را می‌گیرد.

و «إثم» در لغت: تأخیر و هر عمل گناه؛ زیرا عامل را از خیرات، دور می‌کند. و «غفو» به معنای زیادی و بخشیدنِ گناه.

خطاب به پیامبر و هر دانشمند معارف اسلامی است که مورد سؤال قرار گیرد: از تو درباره خمر و قمار می پرسند.

ظاهر سؤال، از حلیت و حرمت خوردن خمر و بازی با قمار است. و ممکن است از همه آثار آنها باشد، مانند: طهارت و نجاست، خرید و فروش؛ و بلکه از تهیة نخستین مقدمات تولید انواع مُسکرات و ابزارهای قمار تا مرحله توزیع و تقسیم تا مصرف و به کارگیری.

بگو: در هر دو، گناهی است بزرگ، نشأت یافته از مضار جسمی و مفاسد اخلاقی و اجتماعی. و سودهای مادی نیز برای مردم است، حاصل از تهیة و حفظ و تجارت، تا نشاط موقت آن. و لکن گناه آنها، به لحاظ مفاسد مترتب، از سود مادی آنها، بزرگ تر و بیشتر است.

و از تو می پرسند: چه چیزی - یعنی چه مقداری - از اموال را انفاق نمایند؟
 بگو: مازاد از هزینه روزانه، یا ماهانه، یا سالیانه خود و عائله خود را.
 و یا آنچه میانه روی در انفاق، حساب شود، نه اسراف و نه تقتیر و بخالت.
 و ظاهر، آن [است] که: این آیه، در انفاقات مستحبی است، نه واجبی نظیر زکات، خمس و هزینه واجب النفقه ها، که آنها حکم جداگانه دارند.

این گونه - ای شنوندگان! - خداوند، آیات احکام را بر شما روشن می کند، تا شاید فکر کنید و در دنیا و آخرت بیندیشید؛ فنای دنیا را درک کنید و عبرت بگیرید؛ از حلالش برخوردار شوید و از حرامش بپرهیزید؛ و آخرت را بشناسید و وسایل سعادت آن را فراهم و از عذابش دوری کنید.

﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِثْمَانِ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتْكُمْ عَنْ اللَّهِ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. [۲۲۰]

در صدر اسلام، به خاطر سابقه جنگ های قبایلی اعراب و وقوع جنگ ها میان مسلمین و کفار، یتیمان، زیاد بودند؛ و خود و اموالشان در میان مردم و مخلوط با

آن‌ها بودند؛ و چون آیه ده از سوره نساء نازل شد، مسلمین از معاشرت با یتیمان و تصرف در اموالشان دوری گزیدند؛ و از این‌رو در مشقت افتادند، تا این آیه نازل شد: و از تو درباره یتیمان می‌پرسند - از کیفیتِ عشرت با آن‌ها و چگونگی تصرف در اموال آن‌ها - بگو: اصلاح حال و مال آن‌ها به نحو نظارت از دور، نیکو است؛ و اگر آنان را در زندگی خود و اموالشان را در اموال خود بیامیزند، منعی نیست؛ و آن‌ها برادران دینی شماستند و قهراً حقوقِ اخوت در عشرت و حدود اختلاط در مال، حتی دریافت اجرت عادلانه طرفین از اموال یکدیگر، در برابر خدمات و اخذ سایر حقوق آنان، باید رعایت شود. و خداوند، تباهی طلب را از اصلاح‌گر و خائن را از امین، تمیز می‌دهد. و اگر خدا می‌خواست شما را در عشرت با آن‌ها و تماس با اموالشان، به زحمت و مشقت می‌افکند؛ لکن نکرد. همانا خداوند، مقتدر شکست‌ناپذیر و حکیم است.

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنُ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾. [۲۲۱]

«نکاح» در لغت، علقه زوجیت میان مرد و زن، که با الفاظ خاصی انشا می‌شود؛ و آن الفاظ را «عقد زوجیت» گویند؛ و به معنای اختلاط و آمیزش جنسی. و «مشرک»، کسی است که غیر خدا را شریک خدا قرار دهد در الوهیت، یا در ربوبیت، یا خلقت جهان هستی؛ و مراد در این جا غیر اهل کتاب است. و با زنان مشرک - غیر اهل کتاب - ازدواج نکنید، تا ایمان بیاورند. یعنی شرط ازدواج مرد با ایمان با زن مشرک، ایمان آوردنِ او است. و مسلماً کنیز با ایمان، هر چند عنوانش پست [و] فاقد جمال و مال باشد، بهتر از مشرک آزادِ صاحب مال و جمال و جاه است، هر چند موردِ اعجاب و خوشایند شما باشد.

و ممکن است معنای جمله «لَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ» این باشد که زن بندهٔ خدای با ایمان - برده، یا آزاد - بهتر است از زن مشرک برده یا آزاد، هر چند مورد پسند شما باشد.

«وَلَا تَنْكِحُوا»؛ و به مردان مشرک، زن ندهید تا ایمان آورند.

یعنی شرط ازدواج زن مؤمن، با مشرک، ایمان او است. و البته بردهٔ با ایمان، گرچه عنوانش پست و فاقد جاه و مال باشد، بهتر است از مشرک آزاد صاحب مال و جاه، هر چند برای شما اعجاب‌انگیز باشد.

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ»؛ زیرا همسران مشرک مرد یا زن، طبعاً همسران مؤمن خود را پیوسته در طول مدت زندگی، به سوی شرک، که آتش جهنم است، دعوت خواهند کرد؛ و خدا همواره بشر را بوسیلهٔ فرامین تشریعی و توفیق و یاری‌های غیبی خود، به سوی بهشت و آمرزش، دعوت می‌کند. و خدا آیات کتاب و نشانه‌های توحید و حقانیت دین خود را پیوسته برای مردم بیان می‌کند، باشد [که] آن‌ها متذکر شوند.

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّوْبِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ». [۲۲۲]

«مَحِيض» و «حِيض»: خون قاعدگی در زن، که برحسب اقتضای طبع اغلب افراد، این نوع، در هر ماه، چند روزی بیرون می‌ریزد. حداقلش از نظر شرع سه روز و حداکثرش ده روز است. و حداقل فاصلهٔ میان دو حیض نیز ده روز است. این خون، دارای اوصاف خاصی و معلول فعالیت مزاج زن و خون بدن او است که تغییراتی در آن رخ می‌دهد؛ و مقداری از آن، در وقتی معین، از همهٔ جداره‌ها در رحم فرو می‌ریزد.

«أَذًى» در لغت: رنج و آزار و ضرر اندک. و «اعتزال»: کناره‌گیری.

و از تو دربارهٔ حیض زن‌ها و عادت ماهیانهٔ آن‌ها - که طبق اقتضای طبعشان، در رحم می‌ریزد - می‌پرسند، که: حکم معاشرت و تماس با زن، در آن حال، چیست؟ بگو: حیض در زن، نوعی رنج و ناراحتی است؛ پس باید از زن در حال حیض،

کناره‌گیری کنید؛ و به آن‌ها برای آمیزش، نزدیک نشوید، تا آن گاه که آنان از خون حیض، پاک شوند؛ و چون پاک شدند، از آن سوی که خدا دستور داده، با آن‌ها آمیزش نمایید.

بی‌تردید، خداوند، کسانی را که سخت توجّه به خدا دارند و بسیار توبه‌کننده‌اند و کسانی را که کوشا در پاکیزگی‌اند، دوست دارد.

بحث تاریخی

عقاید ملل مختلف جهان دربارهٔ حیض زن و احکام آن در عصر نزول قرآن، مختلف بوده؛ و در آیه شریفه، اشاره‌ای به آن است. ملت یهود، به پیروی از توراتشان، برنامه‌های سختی در این باره داشته‌اند؛ از زن‌ها در روزهای قاعدگی، به کلی دوری می‌کرده‌اند؛ از هم غذا و هم سفره شدن و نزد یکدیگر نشستن، پرهیز داشته‌اند؛ بلکه در فصل پانزده تورات، برای مردی که در آن ایام، دست به زن یا رختخواب وی بزند، مقرّرات سختی تعیین کرده [بودند]. ولی از نظر نصارا، منعی از مؤانست و هم‌غذایی و غیره نیست. و برخی از مشرکان نیز از عادت‌های یهود، متأثر بوده‌اند؛ لکن نوع آن‌ها سیره نصارا را داشته‌اند؛ بلکه برخی از آن‌ها را اعتقاد بر این بوده که: هم‌بستر شدن با زن در آن حال، سبب بی‌پاک و سفاک شدنِ اولاد می‌شود؛ و این صفت، در نزد آن‌ها پسندیده بوده [است].

و قرآن مجید، دستور متوسط و برنامه معتدلی بیان می‌دارد؛ تنها هم‌بستر شدن و آمیزش جنسی را تحریم کرده و روابط دیگر را مطلقاً جایز نموده است.

﴿يَسْأَلُكُمْ خَزَنَتُ لَكُمْ فَاَتُوا حَزَنَكُمْ اَتَىٰ شَيْئَتُمْ وَقَدُمُوا الْاَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا

اللّهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. [۲۲۳]

«خَزَنَتُ» مصدر است، یعنی کشف کردن؛ و «حَزَنَتُ» یعنی کشتزار. و «اَتَىٰ» ظرف مکان است، یعنی هر جا و از کجا؛ و ظرف زمان است، یعنی هر وقت؛ و استفهام است، یعنی چگونه و هرگونه.
زنان شما کشت‌زار شمايند.

بذرهای انسانی به صورت «اسپرم»، در میان قطرات نطفه، در فضایی صالح برای رویش در رحم آنان، افکنده می‌شود؛ و پس از ازدواج با «اوّل» رشد کرده، به ترتیب مذکور در آیه ۱۴ مؤمنون، تربیت می‌شود، تا جنین و ولید گردد.

و مراد، بیان استعداد رحم است برای تربیت نطفه و تولید مثل؛ و اما فعلیت آن، نیازمند شرایطی است در خود بذر و افکننده آن و رحم و صاحب آن، که گاهی مساعد است و گاهی نامساعد.

پس به کشتزارتان از هر سو و هرگونه که خواهید درآید و طبق خواستان آمیزش کنید.

این جمله، مُشارح و مفسّر جمله «فَاتَّوَهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» در آیه قبلی است؛ زیرا در آن جا گفته: از راهی که خدا دستور داده، وارد شوید؛ و این جا بیان می‌کند که: این راه‌ها در اختیار شما است.

«وَقَدِّمُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ و در این عمل (آمیزش) برای خویش، آنچه در آینده زندگیتان به سود شما است، تقدیم دارید و پیش فرستید - اولادی صالح، دوری خویش و همسر خویش از حرام بواسطه حلال، و پاداش‌های آخری - و از خدا پروا کنید؛ و این امر عظیم خلقت را که بنیان اصلی جامعه انسانی و سرچشمه بزرگ دریای روان بشری است، که تا پایان جهان هستی در حرکت است، بر فساد ننهید؛ و با پلیدی گناهان آمیزشی آلوده نکنید، که سعادت پیمودنِ درست این مرحله و شقاوت انحراف از آن، فوق تصور است.

و بدانید که به مجرد مرگ، در حدّی از حدود، دیدارکننده اوبید؛ و در صحنه قیامت، در حدّی دیگر؛ و پس از استقرار در محیط ابدیت، در حدّی که انتهای استعداد بشر در درک آثار و شئون ربوبی است. و مژده و بشارت ده مؤمنین را بر این حدود و مراحل.

«وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُخْلِصُوا بَيْنَ

النَّاسِ وَاللَّهِ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». [۲۲۴]

«عُرْضه»: آنچه در معرض تعلّق و برخورد شیء قرار گیرد، مانند نشانه در

معروض تیر و متاع در معرض فروش. و «أَنْ تَبْرُوا»؛ یعنی: خَلَفَكُمْ لِأَنْ تَبْرُوا؛ یا: خَلَفَكُمْ لِأَنْ لَا تَبْرُوا.

و خدا [را] در معرض سوگندهای خود قرار ندهید، که پیوسته به او قسم بخورید که مثلاً احسان کنید، یا تقوا ورزید، یا میان مردم آشتی دهید؛ زیرا این، خلاف احترام نام خدا است.

و یا مراد، این است که: خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار ندهید، که احسان و نیکی نکنید و تقوا نورزید و اصلاح ذات البین نکنید؛ یعنی قسم به ترک این‌ها نخورید و بدین بهانه که قسم خورده‌اید، این امور را ترک نکنید. و خداوند، شنوا و دانا است.

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ». [۲۲۵]

خداوند، شما را در سوگندهایتان به آنچه لغو است و بدون قصد جدی در میان سخنانتان انجام می‌گیرد، مؤاخذه نمی‌کند.

نه مؤاخذه دنیوی، که عمل را برطبق آن واجب کند و بر مخالفش کفاره قرار دهد؛ و نه مؤاخذه و عذاب اخروی.

ولکن شما را به آنچه دل‌هایتان کسب کرده - یعنی قسم‌هایی که با اراده جدی یاد کرده‌اند - مؤاخذه می‌کند؛ و فارا بر طبقش واجب و حث و مخالفتش را سبب کفاره قرار می‌دهد، چنانچه در ۸۹ مائده بیان کرده [است].

و خداوند، آمرزنده بردبار است؛ از تکلیف شاق، می‌گذرد؛ و در عقوبت، عجله نمی‌کند.

«الَّذِينَ يُؤُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرْبُصَ أَشْهُرٍ فَأِنْ فَاءُ فَأِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». [۲۲۶]

«ایلاء»: سوگند یاد کردن؛ و «آلی مِنْ زید»: قسم خورد به قصد دوری از او. و «تربص»: انتظار. و «فاءً فیناً»: برگشت برگشتی.

برای کسانی که به ترک آمیزش با همسرانشان، برای دوری و اضرار به آنها، سوگند می‌خورند - که بیش از چهار ماه، یا برای همیشه با آنها هم‌بستر نشوند - انتظار و مهلتِ چهار ماه است.

بدین معنا که: اگر زن، به حاکم، مراجعه نمود، حاکم برای آنان چهار ماه تعیین مدت می‌کند، به ملاک آن که در آن مدت، وضع زندگی خود را به فکر و تأمل، تعیین نمایند. و آغاز مدت، از زمان سوگند، یا از حین زمان‌بندی حاکم است.

پس اگر پیش از پایان وقت، از سوگند خویش بازگشتند و با همسران خود تماس گرفتند و مخالفت قسم را کفارہ دادند، خداوند، اصل سوگند ناروا و سپس مخالفت و حنث آن را می‌بخشد؛ زیرا خداوند، آمرزنده مهربان است.

و لازم این حکم، این است که: مسأله وجوب تماس مرد با زن خود، در هر چهار ماه، گاهی مختل شود.

﴿وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾. [۲۲۷]

و اگر در آثنای مدت فوق، تصمیم بر طلاق گرفتند و طلاق دادند، چیزی بر آنها نیست - چه آن که سوگندشان بدون کفارہ، منحل شود - و همانا خداوند، شنوا و دانا است.

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. [۲۲۸]

«تربص»: انتظار. «قروء» جمع «قرء»، داخل شدن زن از پاکی به حیض و حالت پاکی وی از خون حیض و حالت حیض او؛ پس، کلمه از اضداد است. و «بعوله» جمع «بعل»: شوهر.

و زن‌های طلاق داده شده - غیر از زن‌های غیرمدخوله و یائسه و صغیره و حامله و مستترابه (یعنی زنی که اصلاً حیض نمی‌بیند) - باید سه قرء (یعنی سه پاکی

خودشان) را به نام عده، در انتظار، نگه دارند.

و حدّ اقلّ پاکی، ده روز است و بیشترش حدّی ندارد. و حدّ اقلّ حیض، سه روز و حدّ اکثرش ده روز است. و بنابراین عده زنانی که عادت قاعدگی دارند، پس از طلاق، گذراندن سه پاکی است؛ و چون خود طلاق، باید در حالت پاکی باشد، هر چند در آخرین لحظات آن، پس همان چند لحظه، یک پاکی حساب می‌شود. و چون پس از طلاق، دو حیض ببیند، قهراً دو پاکی در شرف اتمام قرار می‌گیرد. و چون وارد حیض سوم شود، سه قرأش - یعنی عده‌اش - تمام می‌شود. پس ممکن است گاهی عده چنین زنی در مدّت ۲۶ روز و چند دقیقه تمام شود.

و معنای در انتظار بودن زن، این است که: با این که طلاق گفته شده، باید در مدّت فوق، خود را در اختیار شوی قرار دهد و خود را مشمول همه شئون زوجیت ببیند؛ زیرا طلاق رجعی به شرط عدم تحقق رجوع در عده، مقتضی است، نه علّت تامّه؛ و تمام شدن مدّت، شرط است؛ و چون شرط آمد، انفصال حاصل می‌شود؛ و تا شرط نیامده، در حال زوجیت، یا به حکم زوجیت است.

﴿وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَنْفُسِهِنَّ﴾؛ و برای آن‌ها جایز نیست اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارند، آنچه را که خدا در رحم‌هایشان - از خون حیض، یا حمل جنین - آفریده، پنهان دارند.

مثلاً اگر ایّام حیض‌ها و قرء‌ها تمام شده، نباید آن را به طمع این که شویشان رجوع کند، کتمان نمایند؛ و یا حمل خود را پس از طلاق، پنهان داشته، جدا شود. و شوهران‌شان در طلاق رجعی سزاوار و ذی حقّند که آنان را اگر قصد اصلاح و سرّ آستی دارند، در مدّت عده، به زوجیت خود بازگردانند.

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ و برای زنان، در عهده مردان، همان‌گونه از حقوق است که مردان را بر عهده زنان؛ و حقوق هر یک با ملاحظه حیثیت‌های جنسی آنان، بر طبق معروف و موافق شریعت و مطابق عقل و فطرت و خلقت است؛ ولی شوهران را بر آن‌ها از حیث حقوق و احکام تشریعی، برتری است،

همان‌گونه که از لحاظ تکوینی فکری و اخلاقی و جسمی، برتری است؛ به گواهی تفاوت آنچه در شرع آمده [است].

مثلاً حق زن بر مرد: بذل مهر، حقّ مواقعه و آمیزش، استحقاق کسوه و نفقه و مسکن است؛ ولی حقّ مرد بر زن: وجوب اطاعت فی الجمله، حقّ طلاق، حقّ همسری با زن دیگر، حقّ تسلّط بر استمتاع، زیادی ارث، و اولویّت در ولایت اولاد. و خداوند، مقتدر شکست‌ناپذیر و حکیم در تشریع و تکوین است.

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. [۲۲۹]

«تسریح»: آزاد کردن و رها نمودن. و «افتراء» فدیة و بذل دادن برای رهانیدن چیزی. «حدود» جمع «حدّ» یعنی مرز و فاصله بین اشیا.

و «لَا يَجِلُّ لَكُمْ» خطاب به شوهران است؛ و «فَإِنْ خِفْتُمْ» خطاب به اولیای عرفی زن و مرد و به حکام شرع است.

و صدر آیه در بیان طلاق رجعی و مابقی در طلاق خلع - یعنی طلاقى که زن از مرد، نفرت دارد - و مبارات است؛ یعنی طلاقى که هر دو از یکدیگر نفرت دارند. طلاقى که مرد پس از آن، حقّ رجوع دارد، دو بار است؛ و چون بار سوم طلاق داد، حقّ رجوع ندارد.

﴿فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ﴾؛ و پس از هر یک از دو طلاق، بر مرد است که با نیکی و خوش خلقی، رجوع کند و به همسری بازگردد؛ و یا به نیکی و احسان، ترک رجوع نماید [و] قاعده تمام شود و زن جدا گردد.

و ممکن است معنای این جمله، چنین باشد که: پس از تحقّق دو طلاق، وظیفه مرد، یا رجوع است، یا طلاق سوم و جدا شدن.

﴿وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا﴾؛ و بر شما حلال نیست از آنچه به

آن‌ها به عنوان مهر داده‌اید، چیزی را پس بگیرید، چه رسد به این که از اموال دیگر آن‌ها بازستانید.

﴿إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾؛ مگر آن‌که موضوع طلاقِ خَلعی یا مبرات، تحقق یابد. بدین معنا که زن و شوهر هر دو بترسند که وظایف شرعی خویش را اقامه نکنند و تجاوز نمایند؛ چون هر دو از یکدیگر نفرت دارند. یا زن، از مرد، نفرت شدید دارد، به گونه‌ای که گاهی اظهار می‌دارد: من از تماس با تو امتناع خواهم کرد و سوگندی از تو را نخواهم پذیرفت و درباره‌ی خودم به تو خیانت خواهم کرد. ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ﴾؛ پس ای نزدیکان طرفین! و ای حاکمان ملت! اگر بیم داشتید از این که آن‌ها حدود و احکام خدا را رعایت نکنند، پس به آن‌ها ابلاغ نمایید که: گناهی بر آن‌ها نیست در آنچه زن از حقوق و اموال خود، برای جدایی خویش فدا کند؛ و برای مرد، جایز است بپذیرد؛ و بواسطه تحقق شرایط بواسطه طلاقِ خَلعی با مبرات، از هم [جدا] شوند.

این احکام، حدود و مرزهای الهی است، پس از آن‌ها تجاوز نکنید؛ و کسانی که از حدود خداوند تجاوز نمایند، به عصیان از مرز فروع دین، بیرون روند؛ [پس] آن‌ها ایند که ستمکاران‌اند.

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾. [۲۳۰]

پس اگر مرد، آن زن را برای بار سوم طلاق داد آن زن بر وی حلال نخواهد بود، تا آن که با شویی غیر او ازدواج نماید. و چون شوهر دوم، او را طلاق داد، بر آن زن و شوهر قبلی، گناهی نیست اگر مطمئن شدند که در زندگی، حدود و وظایف خدایی را رعایت خواهند کرد، به همدیگر مراجعه کنند و ازدواج نمایند.

این‌ها حدود و احکام اجتماعی الهی است، که می‌خواهد بواسطه طهارت و پاک‌ی آنساب و دوری از پلیدی زنا، استعدادهای پاکیزه‌ای به وجود آید و زمینه ظهور

توحید ربوبی و ملکات فاضله انسانی تحقق یابد.

و خدا این احکام را برای گروهی که می‌دانند مبدأ و معادی، دین و تکلیفی، و پاداش کیفری است، روشن می‌دارد.

بحث فقهی و ادبی:

این طلاق را طلاق سوم و طلاق بائن نامند؛ یعنی زن از مرد، جدایی غیر قابل رجوع کرده [است]. و مراد از ظَنّ، اعم از گمان و علم و اطمینان است. و این شوی دوم را مُحَلَّل نامند که سبب حلال شدن زن به شوهر قبلی است. و ظن در این جا، شرط صحت ازدواج با محلل نیست؛ بلکه شرط اخلاقی صلاح کار است.

و شرط است که محلل، بالغ و عقدش دایمی باشد. و صاحب تفسیر المیزان فرموده:

در این آیه، ایجاز و اختصار عجیبی است که عقل را مبهور می‌کند؛ زیرا در این آیه کوتاه، چهارده ضمیر مختلف المَرْجِع آمده، بدون این که ابهام و پیچیدگی در سخن و إغلاق در فهم معنا باشد.

ولی ظاهر آیه، آن [است] که: ضمیرها شانزده تا است.

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾
وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۳۱﴾

و چون زن‌ها را طلاق رجعی دادید و آنان به آخر عده، نزدیک شدند، یا به نیکی و حسن معاشرت به آن‌ها رجوع کنید و زوجیت را بازگردانید و یا بگذارید عده تمام شود و با خوش رفتاری از آن‌ها جدا شوید. و هرگز به آن‌ها به قصد ضرر و آسیب، رجوع نکنید. یا به تکرار این کار، عده را طولانی نمایید و بر حقوق آنان تجاوز کنید، همانگونه که در جاهلیت می‌کردند. و کسی که چنین کند، بی‌تردید، بر خودش ستم کرده؛ زیرا عقاب ظلم، به ظالم برمی‌گردد.

و با این اعمال، آیات و احکام خدا را به مسخره نگیرید؛ و نعمت خدا را و آنچه را که بر شما از کتاب آسمانی و احکام شریعت و مستقلات عقلی، فرو فرستاده، یاد آورید. خدا، و شما را بدان پند می دهد. و از خداوند، پروا نمایید و بدانید که خدا بر همه چیز دانا است.

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ
إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ﴾. [۲۳۲]

و چون زن ها را طلاق دادید و آن ها عده خود را به پایان رساندند، پس مبادا طبق سنت جاهلیت، آن ها را عضل کنید.

یعنی بر آن ها تنگ گیرید و حبس نمایید و منع کنید از این که با شوهرانی که برای خود انتخاب می کنند، ازدواج نمایند، در صورتی که میان خودشان به نیکی و طبق شرع و عرف، تراضی کرده اند.

با این دستورات، به کسانی از شما که به خدا و روز واپسین ایمان آورده اند، پند داده می شود. این دستورات، برای اجتماع شما پاک تر و کمال آورتر و برای دل های شما پاکیزه تر است. و خداوند صلاح فرد و اجتماع شما را می داند و شما نمی دانید.

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِقَ
الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ
نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى
الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ
مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. [۲۳۳]

مادران، اولاد خود را دو سال کامل، شیر می دهند - یعنی شیر بدهند - این دستور،

مال کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تمام کند.

و این حکم، دربارهٔ مادر، اگر ارتزاق کودک غیر از راه شیر مادر، میسر نیست، واجب؛ و اگر میسر است، مستحب است.

و به هر حال، مادر می‌تواند اجرت إرضاع را از پدر بستاند؛ «وَعَلَى الْوَلَدِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ»؛ و روزی و لباس مادران شیرده به طرز شایسته و معروف، بر عهدهٔ کسی است که فرزند، از آن او است - یعنی پدر کودک - خواه مادر او در حال رضاع در زوحیت او باشد، یا طلاق گرفته باشد، یا آن که بچه از راه وطی شبهه، متولد باشد؛ زیرا این نفقه، به خاطر کودک شیرخوار است.

«لَا تَكْلَفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»؛ هیچ انسانی جز به مقدار توان و طاقتش، مکلف نمی‌شود. پس اگر پدر از نفقهٔ مادران عاجز باشد، از آن‌ها ساقط؛ و بر عهدهٔ خود مادران است. و همهٔ این‌ها در صورتی است که کودک، خود، مال و ثروتی نداشته باشد، و گرنه نفقهٔ او و مادر، بر عهدهٔ خود او است.

«لَا تَضَارُّ وَالِدَةُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودُهُ بِوَلَدِهِ»؛ «لا تضار» ممکن است به صیغهٔ اسم فاعل باشد، یا اسم مفعول. و معنا آن که: هرگز نباید مادر به فرزندش ضرر برساند، مثلاً بدون عذر، به او شیر ندهد. و هرگز نباید به مادر، به خاطر فرزندش، ضرر مالی و جانی برسد، مثلاً؛ با وجود راهی دیگر برای ارتزاق بچه، به مادر تحمیل شود؛ و یا: به رایگان و یا به کمتر از اجرت متعارف و یا با تضرر مادر از دادن شیر، بر وی تحمیل گردد. و نیز نباید به پدر، به خاطر طفل، ضرر و آسیب برسد؛ و مثلاً بیش از اجرت متعارف، از وی گرفته شود.

«وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ»؛ و بر وارث پدر نیز همین وظایف، ثابت است. مثلاً اگر پدر شیرخوار بمیرد و برادر و خواهر و اجدادی داشته باشد، اگر از وی ثروتی مانده، وارث در این جا خود او است؛ و نفقهٔ مادر، به طرز فوق، بر عهدهٔ خود او است، که باید ویش مصرف نماید؛ و اگر ارثی نمانده باشد، طبعاً وارث پدر، اجداد طفل است که وظیفهٔ فوق را عمل می‌کنند.

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ؛ و اگر پدر و مادر، طبق تراضی و پس از مشاوره و تبادل نظر، خواستند بچه را پیش از موعد، از شیر بازدارند، بر آن‌ها گناهی نیست. و اگر شما پدر و مادر طفل! خواستید برای فرزندانان دایه بگیرید، گناهی بر شما نیست، در صورتی که آن چه را برای دایه از راه اجرت می دهید، به طرز پسندیده و معروف بپردازید و از خدا پروا کنید؛ و بدانید که حتماً خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.

«وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَرْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِمْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». [۲۳۲]

«تَوَفَّى الشَّيْءَ»: به کمال، دریافت نمود او را. و «تَوَفَّى» به صیغه مجهول: قبض روح شد، گویی همه وجودش - که روح است - گرفته شد.

و «تَرَبَّصَ»: انتظار و صبر. و «أَجَلَ»: مجموع مدّت تعیین شده بر شیء و آخر آن مدّت.

و کسانی از شما که قبض روح می شوند و همسرانی از خود بر جای می گذارند، تشریع اسلامی، این است که: آن‌ها خودشان را چهار ماه و ده روز، به عنوان عده وفات، در انتظار، نگه دارند. پس چون به انتهای مدّت رسند و عده تمام شود؛ بر شما - ای حاکمان امت - گناهی نیست در آنچه آن‌ها درباره خود، به نحوی که شرعاً نیکو و عقلاً پسندیده است، انجام دهند.

یعنی: آن‌ها در این که ازدواج کنند، یا ترک ازدواج نمایند، صاحب اختیارند. و خداوند، به آنچه می کنید، آگاه است.

بحث فقهی

این عده، درباره همه زن‌های میّت، ثابت است - دایم و منقطع، مدخوله و غیرمدخوله، صغیره و یائسه - چه آن که این ترَبَّص، برای احترام میّت است، نه برای احتمال وجود فرزند در رحم زن. و لذا جداد نیز در این، واجب است؛ یعنی ترک

کردن زینت و آرایش برای زن، و چون انقضای عده زن آستان، وضع حمل است، انتهای عده این زن، مردّد می شود بین چهار ماه و ده روز و وضع حمل؛ لکن عده با آخرین آن دو تمام می شود و آن را «أبعد الأجلین» گویند.

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَنَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْظُمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾. [۲۳۵]

«تعریض»: همانندین مطلب به طور اشاره و سر بسته، بدون تصریح. و «أکنّ الشيء»: مستور و پنهان نمود او را. و «عقده»، به معنای گره؛ و بر هر عقدی از عقود واجب و مستحب، اطلاق می شود.

بر شما گناهی نیست در این که خواستگاری زن های معتده به عده وفات را به اشاره و کنایه، به آنها القا کنید. و یا آن را در دل های خویش نگه دارید و اظهار نکنید. خداوند از ازل دانست که شما به زودی، به مرگ شوهرانشان، به یاد آنها می افتید؛ و از این رو، تعریض را به شما جایز کرده؛ و لکن با آنها وعده صریح ازدواج، یا سخن از آمیزش را نگوئید، مگر آن که گفتاری پسندیده و نیکو گوئید، که همان بیان مطلب با اشاره و کنایه مؤدبانه است. و تصمیم بر خواندن عقد نکاح نگیرید تا مدت نوشته شده این عده، به پایان رسد. و بدانید که خداوند، آنچه را در دل های شما می گذرد - از نیت تسلیم و قصد طغیان - می داند. پس از غضب و عذاب او بر حذر باشید؛ و بدانید که خداوند، آمرزنده بر دبار است.

بحث فقهی

حکم زن های معتده، خاصه در عده وفات، شدید و مؤکد است. خواستگاری صریح از زن، در عده وفات، حرام است. و خواندن عقد ازدواج در آن حال، با علم هر دو به عده و حرمت، سبب حرمت ابدی آن دو به همدیگر است. و اگر جاهل به حکم یا به

عده باشند، ولی با هم هم‌بستر شوند، نیز حرام ابدی می‌شوند.

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾. [۲۳۶]

اگر ازدواجی میان دو نفر واقع شود و سپس به طلاق انجامد، در نظر این که مهر در ضمن عقد، یاد شده یا نه؟ و در نظر این که آمیزشی پیش از طلاق، حاصل شده یا نه؟ چهار مثال پیش می‌آید:

۱- ازدواج با مهر و طلاق پس از تماس.

۲- ازدواج بدون مهر و طلاق بدون دخول.

۳- ازدواج با مهر و طلاق بدون دخول.

۴- ازدواج بدون مهر و طلاق پس از آمیزش.

و کلمه «أو» در «أو تفرضوا» یا به معنای او جمع است و یا «أو» تردیدی.

و حال، در توضیح آیه می‌گوییم که: آیه شریفه، در مقام بیان حکم تکلیفی و حلیت برخی از طلاق‌ها است که در آن عصر، حرام شمرده می‌شد. پس معنای آیه، بنابر او جمع، این است: بر شما گناهی نیست اگر زن‌ها را طلاق دادید، در حالی که نه با آن‌ها تماس گرفته‌اید و نه برای آن‌ها تعیین مهر کرده‌اید.

و بنابر این حکم، یک صورت از صور چهارگانه، در آیه ذکر شده [است].

و اگر «أو» به معنای تردید باشد، مفاد آیه، این است: بر شما گناهی نیست اگر زن‌ها را طلاق دادید، در حالی که با آن‌ها تماس نگرفته‌اید؛ خواه مهر تعیین شده، یا نه. و یا مهر قرار نداده‌اید؛ خواه تماس حاصل شده، یا نه.

و بنابر این، آیه شریفه، بیانگر حکم حلیت در همه صور چهارگانه فوق است.

و اما راجع به حق مالی، از آیات بعدی و غیره استفاده می‌شود که: در صورت اول، واجب است دادن تمام مهر؛ و در دوم، دادن متعه؛ و در سوم، دادن نصف مهر؛ و در چهارم، دادن مهر المثل.

﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. [۲۳۷]

«مَس» تماس گرفتن؛ و مراد در این جا آمیزش جنسی است. و «فريضة»: چیزی که مقرر و معین می شود، مانند مهر و غیره. و «يَعْفُونَ» می تواند صیغه جمع مذکر باشد، مانند «يقضون» و «يمحون»؛ و [یا] صیغه جمع مؤنث، مانند «ينصرن». و اگر زن ها را پیش از آن که با آن ها آمیزش کنید، طلاق دادید، در صورتی که برای آن ها مهری مقرر داشته اید، پس باید نصف آنچه را که معین کرده اید، بدهید، مگر این که شوهران یا کسانی که گره عقدشان در دست آن ها است - یعنی اولیای آن ها در صورتی که قاصر باشند - ببخشند؛ یعنی نصف دیگر را نیز به زن بدهند که تمام مهر به او برسد.

یا آن که: زن ها یا کسانی که گره عقدشان در دست آن ها است - یعنی اولیای شرعی یا عرفی آن ها - ببخشند؛ یعنی آن نصف را نیز که مستحق اند، نگیرند، که همه مهر، به مرد برمی گردد.

﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾؛ خطاب به طرفین عقد است که از هم جدا شده اند: و بخشیدن آن نیکو، به تقوا نزدیک تر است.

و هیچ گاه تفضل و احسان را در میان خودتان فراموش نکنید؛ زیرا خداوند، آنچه را که به قلب و روان، یا به بدن و ارکان، عمل می کنید، بینا است.

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾. [۲۳۸]

«وُسْطَى» مؤنث «أوسط»، یعنی میانه؛ و «صلاة وُسْطَى» بر هر یک از نمازهای پنج گانه گفته می شود؛ زیرا هر یک، متوسط بین دو نماز پیش از خود و پس از خود است. و «قنوت» به معنای قیام و اطاعت و تواضع است. و بر همه نمازها - به ویژه نماز وسطی (میانه) - محافظت نمایید.

و نماز وسطی، در نزد اکثر علمای شیعه، نماز ظهر است که در میان روز خوانده می‌شود؛ و در نزد اکثر علمای تسنن، نماز عصر است؛ چون در میان نمازهای روز و نمازهای شب است.

و برای خدا، ایستاده و مطیعانه و خاضعانه نماز گزاید؛ و علیه مفسدان و طغیان گران، قیام کنید.

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾. [۲۳۹]

«رجال» جمع «راجل»، به معنای پیاده؛ مثل «قیام» و «قائم». و «ركبان» جمع «راكب» یعنی سواره.

پس اگر در حین اقامه نماز فریضه، از دشمن و غیره بیم داشتید، در حالی که پیاده یا در حالی که سواره‌اید، به هر طریق میسور، نماز بخوانید، هر چند در حال حرکت و نبرد و غیره، تکبیر نماز را بگویید. و از اذکار، هر چه میسر گردد، بخوانید. و به جای رکوع و سجود، با سر یا چشم و ابرو، اشاره کنید.

این نماز را «نماز خوف» و «مطاره» خوانند. و به نحو فردای و جماعت، خوانده می‌شود.

و چون خاطر جمع شدید، به وسیله نمازهای متعارف و سایر اذکار و اوراد، خدا را یاد کنید، به همان طرز که به شما مجهولاتان را آموخته است.

﴿وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِنْكُمْ أُزْوَاجًا وَهَيْئَةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْخَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَغْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. [۲۴۰]

در صدر اسلام، پیش از نزول حکم عده زنان و توارث آنها، قانون مذکور در این آیه، مورد عمل بوده؛ و زن‌ها حق داشته‌اند پس از مرگ شوهر، تا یک سال، در خانه شوهر بمانند و نفقه و کسوه را از مائِرکِ وی برخوردار شوند.

و بنابر این، عده آنها از وفات شوهر، مدت یک سال؛ و استحقاقشان از ارث،

هزینه یک سال بوده [است]. سپس این آیه، بواسطه آیات ارث و عده، از نظر حکم، نسخ شد؛ و از نظر تلاوت، باقی ماند.

و معنای آیه، این است: و کسانی از شما که در شُرف مرگ قرار می گیرند و همسرانی از خویش باقی می گذارند، باید برای همسرانشان برخورداری از کسوه و نفقه را تا یک سال، بدون بیرون کردن از خانه، وصیت نمایند. پس اگر خود آنها بیرون رفتند و نفقه نخواستند، بر شما - ای وارثان میت و ای حاکمان شرع - راجع به آنچه آنها درباره خویش از کارهای حلال و پسندیده انجام می دهند، گناهی نیست. و خداوند، مقتدر شکست ناپذیر و حکیم در تشریع برنامه زندگی بشر و در اداره عالم تکوین است.

﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾. [۲۴۱]

این آیه شریفه، در مقام بیان حکمی است کلی اجتماعی، اخلاقی و استحبابی، برای مردی که به هر علتی می خواهد پیمان مؤکد همسری را نقض کند؛ به حکم خرد و شرع و عرف، نیکو است [تا] مالی و هدیه ای که قابل استفاده باشد، به وی اهدا کند.

و معنای آیه، این است: برای زن های طلاق داده شده، مالی که قابل انتفاع و برخورداری باشد، ثابت است، که طلاق دهنده به نحو شایستگی و معروف پرداخت نماید. این دستور اجتماعی، حقی است بر عهده پرهیزکاران.

و ممکن است این آیه، راجع به مهر زنان باشد؛ یعنی برای زنان مطلقه، بر عهده شوهرانی که حساب مهریه آنها را از پیش تصفیه نکرده اند، متاع و حقی است به عنوان مهر - تمام آن، یا نصف آن، یا مهر المثل، یا متعه - بر حسب اختلاف موارد، که رعایت آن، بر عهده پرهیزکاران است.

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾. [۲۴۲]

این گونه خداوند، برای شما آیات کتاب خود را - که حکایت از احکام فردی و اجتماعی او دارد - روشن می کند، تا شاید شما بیندیشید.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ
 اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أُحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
 يَشْكُرُونَ﴾. [۲۴۳]

«رای بیری» یعنی نظر کرذ به چشم، یا به عقل. و «دیار» جمع «دار»، به معنای خانه و مسکن.

آیا به چشم دل و دیده عبرت، ننگریستی به سوی کسانی که از خانه‌ها و مساکن خویش، در حالی که هزاران نفر بودند - به خاطر شیوع وبا [و] طاعون - از ترس مرگ، بیرون شدند؟ پس خداوند، به کیفر فرار از قضای الهی، بدان‌ها گفت: بمیرید. انشای قولی نمود تا فرشتگان و عالم ارواح نیز بشنوند. و یا اراده تکوینی کرد. همه آن مجتمع - همانند مرگ یک نفر - دفعتاً مردند. سپس آن‌ها را زنده نمود تا از عظمت و قدرت خدا آگاه شوند و راه کمال پویند. همانا خداوند، دارای فضل و احسان بر مردم است؛ و لکن اکثر مردم، سپاس نمی‌گذارند.

بحث حدیثی تاریخی

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، قومی را زنده کرد که از دیار و مساکنشان، به قصد فرار از طاعون، بیرون شده بودند؛ و عدد آن‌ها فزون از حد و حصر بود. خدا آن‌ها را برای مدت مدیدی میرانید، تا استخوان‌هایشان پوسید، کشف و بند بند اعضایشان از هم گسیخت و همه با خاک یکسان شدند.

پس خداوند، در زمانی که دوست داشت این مخلوقات او دیده شوند، پیامبری را که به او حزیل می‌گفتند، برانگیخت. او از میان آن خاکدان، آن‌ها را فراخواند. به ناگاه بدن‌های آنان از لابلای خاک‌ها گردآوری شد و ارواح بایگانی شده آن‌ها در عالم برزخ، به سوی آن‌ها بازگشت. و با همان هیئت و قیافه‌ای که مرده بودند، به پا خواستند؛ و از میان انبوه جمعیتشان، یک مرد را هم کم نیافتند؛ و پس از آن روزگار ممتدی زندگی کردند.^۱

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾. [۲۴۴]

و در راه خداوند - هر راهی که کتاب و دین و اولیای منصوب از جانب او تعیین کرده‌اند و فرمان می‌دهند - نبرد و کارزار کنید؛ و بدانید که خداوند، شنوا و دانا است.
﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً
وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾. [۲۴۵]

کیست آن که به خداوند وام دهد و وامی نیکو - به دادن جان و فرزند در راه او، یا بذل مال حلال به نیت اخلاص و استحقاق گیرنده، یا انجام هر عملی صالح به قصد تقرب - تا خداوند، آن را به چندین برابرش، برای او فزونی بخشد؟ در دنیا، به هفتصد برابر یا بیشتر؛ و در آخرت، به فوق تصور او.

و خداوند، نعمت‌های معنوی و مادی عالم هستی را نسبت به مستحقین آن‌ها، برحسب اقتضای مصلحت عامه و خاصه و بر طبق حکمت بالغه و تجلی ربوبیتش در جهان وجود، گاهی تنگ می‌گیرد و گاهی گسترش می‌دهد؛ و برای دریافت وام‌های مضاعف خود، همگی به سوی او بازگردانده می‌شوید.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى آلِ الْعُلَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ اأَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِالظَّالِمِينَ﴾. [۲۴۶]

آیات ذیل، مربوط است به بنی اسرائیل، پس از حمله عمالقه مصر بر آن‌ها تحت سلطنت جالوت و بیرون راندنشان از میان دیار و مساکن و اولادشان و شیوع فحشا و منکر در قومشان.

می‌فرماید: آیا به چشم دل و نظر عبرت، ننگرستی به گروهی از اشراف بنی اسرائیل پس از ارتحال موسی، هنگامی که به پیامبرشان - شمعون یا اشموعیل - گفتند: برای ما فرمانده سپاهی مقرر دار، که تحت فرمان او در راه خدا و برای رفع

فساد و استرداد اُسرای مان بجنگیم.

پیامبرشان گفت: آیا این توقع و گمان را دارید که اگر جنگ برای شما مقرر گردد، نجنگید و مخالفت کنید؟

گفتند: چه شده بر ما و چه عذری برای ما است که در راه خداوند، کارزار نکنیم، در حالی که از میان دیار و اولادمان، بیرون رانده شده ایم؟

پس چون جهاد و کارزار بر آن‌ها نوشته شد و مقرر گردید، جز شمار اندکی از آنان، روی‌گم‌دانیدند. و خداوند، به حال مستمکاران، دانا است.

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَأَتَىَٰنَا أَتَىٰ يَكُونُ لَهُ
الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
أَصْلَفُكُمْ عَلَيْكُمْ وَرَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ
يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. [٢٣٧]

و پیامبرشان به آنان گفت که: همانا خداوند، طالوت را برای شما سلطان و فرمانده برانگیخته و انتخاب نموده است. آن‌ها گفتند: چگونه می‌شود او را بر ما سلطنت باشد، در حالی که ما به سلطنت، از او سزاوارتریم؟! چه آن‌که ما از اولاد یهودانیم و او از اولاد بنیامین.

پس از ارتحال اسرائیل - یعنی یعقوب - نبوت و پیامبری در خاندان فرزندش
لاوی و سلطنت و حکمرانی در خاندان فرزندش یهودا بود.

و او را وسعت مالی هم داده نشده؛ پس او از حیث نَسَب و ثروت مالی، فاقد شرایط حاکمیت است.

پیامبرشان گفت: خدا خود او را به عنوان سلطنت، بر شما برگزیده؛ و او را سعه و فرونی در دانش اداره اجتماع و سیاست جنگ و گستره و نیرو در جسم، عطا کرده؛ و خداوند ملک و حاکمیت امت را به هر کس بخواهد، طبق اقتضای حکمت و مصلحت آتم خلقت، بذل می‌کند؛ و خدا دارای وسعت در ذات و صفات و قدرت و علم و رحمت است و دانا به همه چیز.

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾. [۲۴۸]

و چون از پیامبرشان برای حکومت طالوت، دلیلی خواستند، پیامبرشان به آن‌ها گفت: همانا نشانه سلطه و حکومتش این است که صندوق عهد با او برای شما بیاید. صندوقی به طول سه ذراع و عرض دو ذراع، متخذ از درخت شمشاد مزین به طلا، فرود آمده از آسمان برای مادر موسی که نوزاد خود را در آن بیفکند و آن را در دریا بیفکند.

در خود آن و در محتوا و درون آن، آرامش دل و طمأنینه قلب، برای ملت، از جانب پروردگارتان است. و در داخل آن، بقیه و یادگارهایی از ترکه اولاد موسی و اولاد هارون است، مانند: عصا و زره و نعلین موسی و پاره‌های الواح تورات و عمامه هارون.

صندوقی که فرشتگان، آن را پیشاپیش سپاه، حمل می‌کنند. البته در این امر، برای شما نشانه‌ای از حقیقت طالوت و صدق مأموریت او است، اگر شما گرونده باشید. و بالاخره با بیان این مطالب، بنی اسرائیل، ملک و شاهی طالوت را پذیرفتند.

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي﴾. [۲۴۹]

پس چون طالوت با سپاهیانش - که در حدود هشتاد هزار نفر و همه آن‌ها جوان‌هایی سرحال و آماده کارزار بودند - از موطن خود، برای جنگ جالوت و عمالقه مصر، فاصله گرفتند؛ و پس از پیمودن مسافت‌هایی، تشنگی بر آن‌ها چیره شد، طالوت گفت: خداوند می‌خواهد شما را به وسیله رود آب روانی، آزمایش نماید. بدین گونه که هر کس از آن سیر بنوشد، از پیروان من نیست؛ و کسی که نیاشامد جز کفی از آن را - که با دست خویش بنوشد - از من و پیروان من است. پس همه سپاه، جز اندکی از آنان، از آن، سیر بنوشیدند و امتحان درست ندادند.

و چون طالوت و سپاهیان که همراه او ایمان آورده بودند - یعنی همه سپاهش - از آن رود گذشتند و در مقابل لشکریان جالوت قرار گرفتند و هراسی از آن‌ها در دلشان پیدا شد، گفتند: ما را امروز، توان مقابله با جالوت و لشکریانش نیست. ولی کسانی از آن‌ها که پیوسته بر این باور بودند که ملاقات کننده خداوند - یعنی ایمانشان محکم بود؛ و گفته شده که: آن‌ها به عدد اصحاب بدر پیامبر اسلام بودند - گفتند: بسا گروه اندکی، بر گروه بسیاری، به فرمان خدا و توفیق او، پیروز شدند. و خداوند، با صابران و شکیبایان است.

﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَاتًا
أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾. [۲۵۰]

و هنگامی که طالوت و مؤمنان سپاهش، در برابر جالوت و لشکریانش ظاهر شدند و رو به رو گشتند، به زبان و دل گفتند: پروردگارا! بر ما صبر، فرو ریز؛ و شکیبایی ببار؛ و قدم‌های ما را در میدان جنگ، ثابت و استوار ساز؛ و ما را بر گروه کافران، نصرت عطا کن.

﴿فَهَزَمُوهُم بِآذِنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ
عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ
وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾. [۲۵۱]

پس سپاهیان طالوت، به امر خدا و توفیق و نصرت او لشکر جالوت را شکست داد؛ و داود - که سربازی گمنام از سپاه طالوت بود - با چند عدد سنگ، به وسیله فلاخن، جالوت را بکشت؛ و خداوند به وی پس از ارتحال طالوت و پیامبر وقت، سلطنت بنی اسرائیل و نبوت آنان و احکام دین و معارف عقلی، عطا نمود؛ و از آنچه می‌خواست - مانند: کتاب زبور، قضاوت به حکم واقعی، درک منطق پرندگان، نرم شدن آهن در دستش و بافتن زره‌های آهنی به دست خویش - او را بیاموخت. و اگر نبود این‌که خداوند، برخی از مردم را به برخی دیگر، دفع می‌کند، لشکر کفر را با سپاه اسلام، اهل جهل و گمراهی را به اهل علم و هدایت، اهل فسق و طغیان را به

صاحبان ایمان، و اهل حزب باطل و اهل دسیسه و توطئه را به اهل حق و هدایت، بی‌تردید، ساکنان روی زمین، تباه و فاسد می‌شدند.

و کیفیت دفع بعض به بعض، عبارت است از جعل حکومت الهی برای جامعه و تشریع قانون کلی جهاد و دفاع و تشریع احکام مؤکد [و] ارشاد جاهل و امر به معروف و نهی از منکر. و از این رو است که خداوند، دارای فضل و رحمت بر همه جهانیان است.

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُزْسِلِينَ﴾. [۲۵۲]

این آیات قرآنی - که حکایت از داستان‌های میراندن و زنده کردن هزاران انسان، سلطنت طالوت، آمدن تابوت به وسیله فرشتگان، شکست جبّاران و نبوت و ولایت داود می‌کنند - همه آیات کتاب خدا است که به حق و درستی و به دور از کذب و خطا، برای تو می‌خوانیم.

و یا آن‌که: این امور و وقایع تاریخی، همه نشانه‌های توحید و قدرت و حکمت و رحمت خداوند است که به حق و راستی، مطابق آنچه که واقع شده، برای تو بازگو می‌کنیم.

و حقیقت، این است که: تو بدون تردید، از فرستادگانی.

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ

بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾. [۲۵۳]

این رسولان - که داستان‌شان گذشت. و یا همه رسولان ما که در گذشته‌اند - برخی از آن‌ها را بر برخی دیگر، در کمالات روحی و معارف نفسانی و محتوای شریعت و کتاب آسمانی و گستردگی دامنه شریعتش در پهنه گیتی و بسط قلمرو رسالتش به طوایف آجنه و امکان اجرای حکومت خویش در میان امتش و سائر شئون نبوت و امامت، برتری دادیم. برخی از آنان، چون موسی، کسی بود که خدا با وی از پس پرده حواسش سخن گفت. و برخی از آن‌ها را چون محمد، درجانی بالا برد، به وی علم وافر نامحدود پیاموخت، دامن رسالتش را تا طوایف آجنه بگسترده، به نبوتش

خاتمیت و به شریعتش دوام و ابدیت و به کتاب سراپا اعجازش جاودانگی و به اسلام و دینش غلبه بر همه ادیان و به آخرین وصیش ظهور و قیام و حکومت بر همه کره زمین و توفیق تشکیل حکومت حقّه فراگیر و زدودن کفر و شرک و نفاق و ظلم از محیط بشریت و پر کردن روی زمین از عدل و داد بخشید. و نیز ما به عیسی بن مریم، دلایلی روشن از حیث کیفیت آفرینش او و کتاب و معجزاتش عطا کردیم و او را به وسیله روح القدس - یعنی جبرئیل امین - تقویت نمودیم، تا در آغاز معجزاتش تعلیم نماید؛ و در پایان، در حال حیاتش، به عالم بالا، عروج دهد؛ ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ...﴾.

ولی پس از بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی، امت‌ها اختلاف کردند و به جنگ یکدیگر برخاستند. و اگر خداوند، به اراده حتمی می‌خواست کسانی که بعد از آنان آمدند - که در حقیقت علمای امت‌ها بودند - با یکدیگر اختلاف و قتال نمی‌کردند، پس از آن‌که برای آن‌ها دلایل روشنی از دین و کتاب رسیده بود؛ لکن بدین سبب که خداوند، کسی را در عقاید، ایمان و کفر، مجبور نمی‌کند، و بلکه ذاتاً عقاید درونی را قابلِ اِکراه نکرده؛ و انسان‌ها را در انتخاب، اختیار داده؛ آنان اختلاف نمودند؛ برخی از آن‌ها ایمان آورد و برخی کفر ورزید. آری، اگر خدا می‌خواست، آن‌ها نمی‌جنگیدند؛ ولی خدا طبق حکمت بالغه، آنچه را می‌خواهد، انجام می‌دهد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بِنَعٍ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ ۚ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. [۲۵۴]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی کرده‌ایم - از دانش و مال و جاه و جان و اولاد - انفاق نمایید؛ به نحو فرض و واجب در حقوق واجبه، مانند: زکات و خمس و کفّاره و انفاقات عیال و أرحام و حفظ نفس و جهاد و غیره؛ و به نحو استحباب در موارد مستحبی.

پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن، نه داد و ستدی است و نه دوستی و رفاقتی و نه شفاعت استقلالی کسی از کسی. و ستمکاران حقیقی در آن، کافرانند

که به خویشتن و به هر کسی که کفر و فسقشان به آن‌ها سرایت کرده، ظلم نموده‌اند.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» [۲۵۵]

«سنة» مصدر «وَسَنَ يَوْسَنَ» مانند عِدَّة: حالت مقدمه خواب و غفلت. و «شَفَعَ يَشْفَعُ لِفُلَانٍ»: وساطت کرد برای [او] و یاری او را از دیگران خواست. و «کرسی»: تخت و هر چیزی که بر او نشینند، مانند صندلی. «وَيَذَّيْنُدُ فُلَانًا»: سنگین کرد او را؛ و «وند النبت»: او را زنده در گور کرد.

«الله» یعنی ذاتی که وجودش واجب و جامع همه صفات کمال و مبرا از هر نقص و عیب است. هیچ معبودی جز او نیست. او زنده است به زندگی ازلی غیر مسبوق به موت و اصلی افاضه نشده از دیگران و استقلالی غیر عرضی و متحد با ذات غیر مغایر با آن. او قیوم است؛ قائم به ذات خویش و مستقل در وجود و برپادارنده دایم وجود ممکنات و همواره قیام کننده به تدبیر امور آنان.

او را خوابی سبکی مقدمی و خوابی سنگین، فرا نمی‌گیرد. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در این زمین است، علاوه بر خود آن‌ها، ملک حقیقی او است؛ زیرا آفرینش همه، به اراده او بوده؛ و حفظ و تدبیر همه، به مشیت او است؛ و فانی کردن همه در موعد مقرر، به اراده او خواهد بود؛ و دارای والاترین مرحله ملکیت شیء است.

چه کسی و چه چیزی است آن که در نزد او در دنیا و آخرت وساطت کند جز به اذن او؛ یعنی چه چیزی می‌تواند در جریان امور عالم هستی و ترتیب سلسله علل و معلولات، بدون اذنش، دخالت کند؛ و مثلاً معلولی را به علتش نزدیک سازد؟ و چه کسی در عالم آخرت، می‌تواند در ترتیب پاداش مطیعان و آمرزش گناهکاران،

بدون اذن او، شفاعت نماید؟

«يَعْلَمَ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»؛ ضمائر جمع مذکر، راجع است به فرشتگان و انسان‌های شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده، که از کلمه «مَنْ ذَا الَّذِي» استفاده می‌شوند؛ یعنی: خداوند، به آنچه پیش از خلقت آن‌ها و آنچه پس از مرگ و فناى آن‌ها است، می‌داند. پس انحراف و خطایی در شفاعت و مورد و نتایج آن، رخ نمی‌دهد؛ ولی هرگز آن‌ها نمی‌توانند به چیز اندکی از علم خداوند، احاطه نمایند، جز به آنچه بخواهد از امور غیبی، به فرشتگان و انبیا خبر دهد.

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»؛ تخت سلطنت و حکومت و گستره علم او همه آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته؛ و نگهداری آن‌ها بر خداوند، دشواری و سنگینی نمی‌آورد؛ و او صاحب برتری ذات و صفات و بزرگ و بزرگوار است.

«لَا يُكْرَهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» [۲۵۶]

دین در این آیه، مجموعه توحید و اصول عقاید است؛ و مراد، اکراه بر پذیرش آن است؛ و مورد آیه، مشرکان و کفار غیر معتقد به مبدأ و معاد از اهل درک و منطق‌اند که توان فهم معارف را دارند و نیز اهل کتاب از یهود و نصارا. هدف از آیه، این است که: طبق قوانین اولی اسلام، اجبار و اکراهی در پذیرش دین نیست.

و «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» در مورد تحلیل است؛ یعنی: پس از آن که از راه حجت و برهان و منطق، پیامبر و قرآن [و] حق از باطل و هدایت از ضلالت روشن شد، اکراه معنا ندارد. و بنا بر این، اگر منکران مبدأ و معاد، توان درک مطالب نداشته و مُصرّ بر تقلید باشند؛ و یا آنان که توان درک معارف دارند، حاضر به شنیدن دعوت و اقامه حجت نباشند؛ و یا پس از اثبات، عنادانه نپذیرند؛ بی‌تردید، طبق عقل و نقل، باید او را مجبور به پذیرش دین - هر چند به زبان و ظاهر - نمود، تا

نفیس‌ترین گوهر عالم وجود و هدف اصلی خلقت، یعنی اعتقاد به توحید و اصول عقاید، تحقق یابد و در دل‌ها نفوذ کند.

این بیان، راجع به اکراه بر دین بود؛ و اما اکراه کفار از اهل کتاب و مشرکان، به قبول حکومت اسلامی و تسلیم در برابر آن، وظیفه حاکم و ولی امر مسلمین است؛ خواه معصوم و یا منصوب از جانب او. [او] هر منطقه و محیطی را که صلاح بداند، باید در تحت حکومت اسلام درآورد. و جنگ‌هایی که به وسیله معصوم، در صدر اول اسلام، واقع شده، برخی طبق امر خاص و وعده الهی و برخی برای دفاع و پاره‌ای برای ابطال توطئه کفار بوده؛ و کسی که به طغیانگر نافرمان، کفر ورزد، در برابر طاغی طغیان کند و به خدا ایمان آورد، حقا که به دستگیره محکمی که شکستن و گسستن ندارد، چنگ زده است؛ و خدا، شنوا و دانا است.

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [۲۵۷]

خداوند، سرپرست و متولی امور و دوست و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آن‌ها را از تاریکی‌های جهل و پلیدی‌های عقاید و اخلاق و کردار، به سوی نور حقیقت در ابعاد کمالات، به وسیله هدایت‌های تشریعی و تکوینی، بیرون می‌آورد. و کسانی که کفر ورزیدند، سرپرستان و دوستان و یاوران آن‌ها طاغوت است. شیطان‌ها - سلاطین جور، ائمه کفر و رهبران فسق و عالمان سوء که آن‌ها را از نور هدایتی که انبیا و عقول ارائه کرده، به سوی ظلمت‌های گوناگون بیرون می‌برند - آن‌ها اصحاب آن آتش‌اند که به عقاید و اعمالشان برافروخته‌اند؛ و یا تبلور آن اعمال است که با انتقال از این نشانه به نشانه دیگر در جسم و محیطشان، بدان صورت، تجسم یافته [است]. و از این رو است که در آن جاودان‌اند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ

إِبْرَاهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أُخِي وَأُمِّيْتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ
اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ
اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿ ۲۵۸ ﴾

آیا به دیده دل ننگریستی به کسی که با ابراهیم، دربارهٔ پروردگارش، به محاجّه و
ستیزه برخاست.

او طاغی متکبر، نمرود، فرزند کنعان، نخستین مدّعی ربوبیت در روی زمین بود،
که از طرف خدای اصل، ربّ زمین و متصدّی تربیت اهل آن است. او به سبب طغیان
و کفران نعمت ملک، که خداوند به او داده بود، محاجّه می‌کرد؛ و یا به خاطر ملک
معنوی و سلطه الهی بر دل‌ها، که خدا به ابراهیم عطا کرده بود، ستیزه داشت.
و محاجّه این بود: آن‌گاه که ابراهیم گفت: این، پروردگار من است که زنده می‌کند
و می‌میراند.

او گفت: من، زنده می‌کنم و می‌میرانم.
دستور داد یک زندانی محکوم به قتل را آزاد کنند و یک زندانی را بکشند.
ابراهیم گفت: خداوند، این خورشید را در اوّل هر روز، از جانب مشرق، بیرون
می‌آورد، تو آن را یکبار از جانب مغرب بیرون آر.
پس، آن که کفر ورزید - یعنی نمرود - مبهوت گردید. و خدا، ستمکاران را
هدایت نمی‌کند.

بحث تاریخی

ظاهراً کسی از طایفه بشری، مدّعی ألوهیت نبوده؛ که بگوید: او خدای واجب
الوجود جامع صفات کمالیه است؛ هر چند طایفه نصارا، نسبت به خدا، قایل
به تجربه در ألوهیت شده‌اند؛ و نمرود، مدّعی ربوبیت بر روی زمین بوده، که زیر نظر
خدای اصل، متصدّی تربیت موجودات زمینی است. باران، می‌ریزد، می‌رویانند،
زنده می‌کند و می‌میراند. و ظاهراً راجع به بیرون از محیط کره زمین، ادّعایی نداشته
[است]. و از این رو، راجع به کلام اوّل ابراهیم، جواب داده که: من، این کارها مال

من است، نه خدای اصل. و چون ابراهیم، خورشید را ذکر کرد، فرو ماند و نگفت: آن را من، طلوع و غروب می‌بخشم.

و نیز ابراهیم در جواب سفسطهٔ اوّل او می‌توانست بگوید: آزاد کردنِ زندگانی، حیات مجازیِ عرفی است و مرادِ آن نیست. و یا کشتن یک شخص، قتل است، که از دست همه کس برمی‌آید؛ و مراد، إمامت به معنای قبض روح، به وسیلهٔ فرشته یا به ارادهٔ قاهرهٔ الهیه است.

پس هر دو مثالش مغالطه است؛ لکن ابراهیم، به سوی استدلال روشن‌تری رفت.

تفسیر سورہ لقمان

سلسلہ مقالات منتشر شدہ در ماہنامہ پاسدار اسلام

به کوشش

محمد قنبری

پیشگفتار

همان طوری که ملاحظه می شود، از این شماره تفسیر سورة لقمان - که در عین حال بخش مهمی از آن مربوط به اخلاق است - به جای بحث «اخلاق در اسلام» تقدیم خوانندگان عزیز می شود. پاسدار اسلام ضمن تشکر از ادامه محبت آیه الله مشکینی، توفیق امت پاسدار اسلام را در استفاده از این بحث قرآنی خواستار است.

پاسدار اسلام

سورة لقمان از سوره های مکی است (که در مکه نازل شده) و دارای ۳۴ آیه است.
﴿الْم ۝ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾.

الم؛ این از ویژگی های قرآن است که در اول بعضی از سوره هایش حروف مقطعه وجود دارد؛ مانند الم، الر، حم، حمصق، که بعض و ... کسی نمی تواند حقیقت این حروف را بداند؛ زیرا از متشابهات قرآن است.

آیات محکمات و آیات متشابهات

در آیه هفتم از سورة آل عمران می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾؛

او همان خدایی است که بر تو کتاب را نازل کرد که برخی از آیات این کتاب، محکمات است و برخی متشابهات.

محکّمات

اگر کسی زبان عربی را بدانند، می‌فهمد معنای محکم چیست. محکّمات، الفاظ و عباراتی است که مفهومش خیلی روشن و واضح است؛ مانند آیات احکام؛ مثلاً آنجا که می‌فرماید:

﴿وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۱

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید.

هیچ ابهامی در این آیه دیده نمی‌شود و هر کس که مقداری با زبان عربی آشنایی داشته باشد، معنای آیه را می‌تواند درک کند.

مقتضابها

عبارت‌هایی است که معنای آن حتی برای عربی زبان نیز مجهول است و با دقت زیاد و رجوع به آیات دیگر قرآن و استفاده از سخنان معصومین علیهم‌السلام می‌توان برخی از آنها را فهمید. و این نظیر معماست که انسان با فکر زیاد گاهی می‌تواند آن را بگشاید و گاهی هم نمی‌تواند آن را کشف نماید.

حروف مقطعه

در باره حروف مقطعه قرآن، مفسرین مطالب زیادی نقل کرده‌اند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. این حروف رمزی است بین خدا و پیامبرش و کسی جز پیامبر از آن سر در نمی‌آورد؛ حتی گفته‌اند شاید جبرئیل امین نیز - که قرآن را بر پیامبر خوانده است - نمی‌دانسته مقصود از این حروف چیست؟

۲. برخی می‌گویند: پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگامی که قرآن را برای اهل مکه می‌خواندند، با این که آیات، خیلی جالب و جذاب بود، با این حال، به پیامبر گوش نمی‌دادند. از این روی، پیامبر گرامی به دستور خداوند برای این که آنها را مبهور

کند و افکارشان را به خود متوجه سازد، یک مرتبه می‌فرمود: «الف، لام، میم ...». آنها با شنیدن این حرف‌ها، ناگهان متوجه حضرت می‌شدند. آن گاه، حضرت شروع می‌فرمود به ادامه مطلب: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۝ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ». این هم احتمال دوم است.

۳. احتمال دیگری که می‌دهند و به نظر جالب‌تر می‌آید، این است که قرآن با تکرار چند حرف در اول بعضی از سوره‌ها گویا می‌خواهد بفرماید: این کتاب معجزآسا را با همین حروف تهجی ساخته‌ایم. حال ای جهانیان، همه جمع شوید و ای موجودات پیدا و ناپیدا، با هم جلسه بگیرید و با همین حروف معمولی - که مواد اولیه هر سخنی و نوشته‌ای است - یک سوره از سوره‌های این قرآن را درست کنید. آری، شما که به رسالت شک می‌ورزید و خدا را تکذیب می‌کنید، به این قرآن بنگرید؛ چیزی جز همان حرف‌های «الفبا» - که همه می‌دانید و با آنها نطق می‌کنید و می‌نویسید - نیست. پس بیایید، دست به دست هم بدهید و افکار و اندیشه‌های خود را روی هم بریزید و با همین حروف «الفبا» یک سوره کوچک بیاورید که از نظر بلاغت و فصاحت مانند سوره‌های قرآن باشد؛ ولی نمی‌توانید و نخواهید توانست: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^۱

بگو ای پیامبر، اگر تمام انسان‌ها و اجنه (موجودات پیدا و ناپیدا) جمع شوند برای این که مانند این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست؛ و لو این که با یکدیگر همکاری و همیاری داشته باشند.

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾

آن آیه‌های کتاب محکم است.

«تلك» در واژه عربی اشاره به دور است. بدون شک، این کلمه اشاره به همان عبارت‌ها و جمله‌هایی است که پس از آن می‌آید. بنا بر این، سؤالی این‌جا پیش

می‌آید: چرا «تلک» گفت و «هذه» نگفت؛ با این که تلک اشاره به دور است و در این جا - که خود آیات آورده شده - اشاره به نزدیک شاید از نظر ظاهر صحیح‌تر باشد؛ ولی چون آیه قرآن است و از سوی خداوند تبارک و تعالی است، پس لابد حکمتی در کلمه «تلک» گفته است. عبارت‌های قرآن که همه جلوی چشم ماست و به ما نزدیک است، پس چرا اشاره به دور آمده است؟

علما در این جا نکته‌ای را در باب تفسیر بیان می‌کنند و می‌گویند: مراد از این دوری، دوری از افق استعداد بشر است؛ یعنی این عبارت‌های قرآنی که جلوی چشم شماست و شما آنها را می‌خوانید، از حیطه قدرت شما به دور است و به هیچ نحو شما توان ساختن یک سوره‌اش و سرودن یک سطرش را ندارید. بنا بر این، این عبارات گرچه به دید شما نزدیک است، ولی از شعاع قدرت و محیط شما دور است.

عصر فصاحت و بلاغت

همان گونه که ملاحظه کردیم، خدای متعال با یک کلمه «تلک» مطلب بسیار مهمی را گوشزد می‌کند و آن همه سخنسرایان و شاعران بسیار مقتدر زمان پیامبر ﷺ را به تحدی و مبارزه می‌طلبد که هان! اگر راست می‌گویید، یک آیه مانند این قرآن را بیاورید، ولی نخواهید توانست. طبق روایات و تاریخ، عصر پیامبر اکرم ﷺ عصر فصاحت و بلاغت^۱ بود و آن قدر ذوق شعری و ادبی در بین مردم رواج داشت که از شعر شاعران خیال پرداز و با ذوق، لذت می‌بردند و به همین مناسبت، قصیده‌ها و چکامه‌های بسیار زیبا را گرداگرد کعبه آویزان می‌کردند و مردم گروه، گروه می‌آمدند، می‌خواندند و حفظ می‌کردند. و لذا هفت قصیده جالب هفت شاعر

۱. فصاحت: عبارت از زیبا سخن گفتن است. بلاغت: عبارت از به موقع سخن گفتن است. پس اگر جمله‌ای هم از نظر انتخاب واژه‌ها زیبا و جالب بود و هم سخن بجا و به موقعی بود، آن را فصیح و بلیغ می‌نامند.

زبردست آن زمان به نام «مُعَلَّقَاتِ سَبْع» معروف است که بر دیوارهای کعبه آویزان شده بود.

در چنین دورانی، پیامبر اکرم ﷺ مأمور می شود که چند آیه از قرآن را دستور دهد بنویسند و بر دیوار کعبه کنار همان معلقات آویزان کنند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

روز بعد که مردم برای دیدن و خواندن اشعار دور کعبه جمع شدند، چشم ها به این تابلو دوخته شد: شگفتا؟ این نه شعر است که نامش را شعر بگذاریم و نه مانند نثرهای معمولی است! ولی هر چه هست، دل را می رباید، جلوه دارد، کمال دارد و عبارتش بسیار متین و از نظر محتوا ارجمند و محکم است. این چه جمله فصیح و بلیغی است که در عین کوتاهی، مطالب تازه دارد؛ خدای را به نام «رحمن» و «رحیم» نامیده است؟ این اولین بار است که چنین کلمه ای در مکه به چشم می خورد.

پس از بسم الله، چه جمله زیبا و جالبی! «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». این جمله، علاوه بر فصاحت و بلاغت، محتوایش فوق العاده عالی و معنایش عمیق است. این جا دیگر سخن از وصف اسب تازی فلان رئیس قبیله یا تعریف قیافه محبوبه فلان شاعر یا توصیف انگشتان حنازده فلان دختر در هنگام رمی جمرات نیست. این جا هر چه ستایش است، از الله است که جهانیان را خلق کرده و پرورش می دهد و به کمال می رساند. گویا این آیه می خواهد به امرء القیس و دیگر شاعران زبردست عصر جاهلیت بگوید: اگر سخن زیبای شما در تعریف یک موجود ناقص و موقتی است، فصاحت و بلاغت قرآن را ببینید که از خدا تعریف می کند که پروردگار جهانیان است و هر ناقصی را به سوی کمال حرکت و سوق می دهد.

وقتی که این آیات در مقابل معلقات سبع قرار گرفت، بینندگان خواندند و تعجب کردند و دگر بار خواندند و هر چه بیشتر می خواندند، بیشتری به معنا برده و از بلاغت آنها لذت بیشتری می بردند. فردا که مردم دوباره گردآمدند، دیدند اصحاب معلقات، شعرهای خود را برداشته و برده اند؛ چون دیدند در مقابل این

آیات توان مقاومت را ندارند:

یارم چو قودح به دست گیرد بازار بتان شکست گیرد
در تاریخ آمده است: سه نفر از شعرا و ادیبان بنام جاهلیت، پس از نزول قرآن با هم نشستند و تبانی کردند که هر یک در ضمن چند هفته یا چند ماه سوره‌ای را بسازد و در وقت معین جمع شوند و سوره‌ها را در برابر قرآن ارائه دهند. خلاصه، هر سه رفتند و مشغول کار شدند و پس از رسیدن موقعی که قرار داده بودند، هر یک به صورت دیگری نگاه کرده می‌پرسد: آقا، شما نوشتید؟ نه، من متأسفانه نتوانستم! آن دیگری می‌گوید: من خواستم شروع به کار کنم، قرآن را باز کردم، به این آیه برخورد کردم:

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْزُمُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى﴾^۱

و این مشرکان به خدا نسبت دروغ می‌دهند در آنچه خود نمی‌پسندند.

آن قدر این آیه از فصاحت و بلاغت و عظمت برخوردار بود که دیگر نه توان مقابله و نه جرأت آن را برای خود دیدم. شخص سوم نیز مبهوت یکی دیگر از آیات شده بود که از جواب دادن عاجز و ناتوان شده بود.

چهار نام برای قرآن

در دنبال آیه می‌خوانیم:

﴿... آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۝ فَذِي وَرَحْمَةٍ...﴾

این‌ها آیه‌های قرآن است. در این آیه کوتاه، چهار نام برای قرآن ذکر شده است:

۱. کتاب، ۲. حکیم، ۳. هدی، ۴. رحمه. البته این چهار اسم از نام‌های غیر مشهور

قرآن است؛ زیرا قرآن دو نام مشهور دارد: ۱. قرآن، ۲. فرقان.

قرآن به معنای خواندنی و فرقان به معنای جداکننده است. حال، این چهار نام

دیگر قرآن را بررسی می‌کنیم:

کتاب: نوشته شده.

حکیم: محکم و مستحکم.

هدی: سر تا پا هدایت.

رحمة: سر تا پا رحمت و احسان.

کتاب

کتاب مصدر است، به معنای اسم مفعول؛ یعنی مکتوب (نوشته شده). البته این کلمه برای ما خیلی روشن است؛ چرا که می‌بینیم امروز قرآن نوشته شده است، ولی هنگامی که این آیه نازل شده بود و پیامبر در آن وقت هنوز در مکه بودند و تمام قرآن نوشته نشده بود و اصلاً نوشتنی در کار نبود، پیامبر آیه‌ها را می‌خواندند و مردم هم با آن حافظه قوی و علاقه‌ای که داشتند، به یاد خود می‌سپردند. پس چگونه در آن زمان این کتاب نوشته شده است؟

برخی از مفسرین پاسخ می‌دهند که گرچه قرآن بالفعل نوشته نشده بود، ولی بالقوه، اطلاق نوشته شده بر آن درست است؛ مثلاً اگر دو درخت در یک باغ موجود است؛ یکی درخت سه ساله و دیگری درخت یک ساله است. آن که سه ساله است، بالفعل میوه دارد و آن دیگری که میوه ندارد، باز هم ممکن است کسی بگوید این درخت مثمر و میوه ده است؛ زیرا بالقوه امکان میوه دادن در یک سال بعد را دارد. بنا بر این، اطلاق کردن اسم کتاب به این جهت که در آینده قرآن نوشته می‌شود، درست است.

ولی اگر به خود قرآن بنگریم، می‌بینیم در آیه ۲۲ از سوره بروج می‌فرماید:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ۝ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾

این قرآن مجید است که در لوح محفوظ، تدوین و نوشته شده است.

پس معلوم می‌شود قرآن قبل از این که در صحنه انسان‌ها و بر قلب شریف پیامبر نازل شود، بلکه قبل از این که پیامبر گرامی به نبوت مبعوث گردد، و قبل از خلقت انسان، نوشته شده بود، و فرشته‌ها از آن اطلاع داشتند. در سوره الرحمن می‌خوانیم:

﴿الرُّحْمَنُ ۝ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾^۱

خداوند رحمان قرآن را تعلیم فرمود، آن گاه انسان را آفرید.

یعنی خداوند قرآن را به فرشته‌ها یاد داد و پس از آن به مدتی، انسان را خلق کرد. و لذا وقتی جبرئیل، در اولین بار بر پیامبر وارد می‌شود، به او می‌گوید: بخوان. معلوم می‌شود نوشته شده‌ای را از آن حضرت می‌خواهد که بخواند.

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۝ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾^۲

پیامبر، این قرآن را روح الامین به تدریج بر قلب تو آورد و به تو خبر داد که از انداز کنندگان باشی.

پس در آن وقت که قرآن نازل شده است، در لوح محفوظ نوشته شده بوده است.

حکیم

حکیم به معنای محکم و مستحکم است و لذا عرب به آن لجامی که از آهن بر دهان اسب زده می‌شود، حکمه می‌گوید؛ چون محکم کشیده می‌شود و اسب را نگه می‌دارد. پس حکیم به معنای مستحکم است؛ یعنی چکش خور ندارد.

این کتاب حکیم است؛ یعنی نه تنها الفاظش آسیب‌پذیر نیست، بلکه محتوا و معنایش نیز محکم است و آسیب‌پذیر نیست. در این کتاب تحریف راه ندارد. آری، این کتاب الهی که در دست ماست، نه یک کلمه بر آن اضافه شده و نه کلمه‌ای از آن کسر شده است. پس مطالب این کتاب آن چنان محکم است و از مستقلات عقلی است که به هیچ نحو آسیب‌پذیر نیست. در قرآن می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۳

این کتاب اگر از سوی کسی غیر از خداوند بود، در آن اختلاف و اشکال زیادی پیدا می‌کردند.

۲. سوره شعرا، آیه ۱۹۳-۱۹۴.

۱. سوره الرحمن، آیه ۱-۳.

۳. سوره نساء، آیه ۸۲.

اگر دقت کنید، می بینید هر متخصص و هر دانشمند بزرگی که کتاب می نویسد، هر قدر هم زحمت کشیده باشد، هزاران اشکال بر او می شود گرفت؛ مگر قرآن که راهی برای باطل در آن نیست:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾^۱

هدایت تکوینی و هدایت تشریعی

﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ﴾^۲

کتاب هدایت و رحمت است برای نیکوکاران.

در صفحات گذشته در باره دو نام قرآن - که در این آیه شریفه ﴿الْم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ آمده بود - مطالبی به عرض رسید. اکنون در باره دو نام دیگر قرآن بحث می کنیم:

هدی

هدی: واژه عربی و مصدر است، به معنای راهنمایی.

قبل از هر چیز، این سؤال پیش می آید که چرا هدی گفت و هادی نگفت؟ زیرا هادی اسم فاعل است و در این جا اگر هادی گفته شود (به معنای راهنما)، شاید روشن تر باشد؛ ولی در هر صورت باید دید: چرا قرآن کلمه هدی را آورده و هادی را ذکر نکرده است؟

انسانی که ایمان دارد، بر او کلمه مؤمن اطلاق می شود. شخصی که عدالت دارد، او را عادل می گویند؛ ولی گاهی برای مبالغه کردن در ایمان کسی، او را به جای این که مؤمن بگویند، می گویند: او یک پارچه ایمان است. همچنین، اگر کسی الگوی عدالت است، برای مبالغه در مدح او گفته می شود: او عدل است؛ یعنی بسیار عادل است. اگر کسی علم فراوان دارد، به او می گویند: ایشان سراپا علم است.

در این آیه نیز گویا خداوند می خواهد بفرماید: به قدری هدایت و راهنمایی این

قرآن کامل و گسترده است و جوانب مختلف دارد که سراپا هدایت است. پس کلمه «هدی» برای بیان کامل بودن قرآن در هدایت و راهنمایی مردم است و نوع هدایت قرآن، هدایت تشریعی است.

هدایت دو نوع است: ۱. هدایت تکوینی، ۲. هدایت تشریعی.

هدایت تکوینی

هدایت تکوینی عبارت از این است که خداوند در ذات یک موجود، قدرت و استعدادی خلق و ایجاد می‌کند که به خودی خود در یک حرکت مشخص و از پیش تعیین شده به راه می‌افتد؛ چه آن موجود دارای اراده باشد؛ مانند انسان و حیوان و چه اراده‌ای از خود نداشته باشد؛ مانند نباتات و جمادات. برای روشن شدن مطلب نیازمند به دو مثال هستیم:

آبی که از سرچشمه‌ای در لایه لای کوهستان‌ها بیرون می‌آید، در یک سرازیری به حرکت خود ادامه می‌دهد تا این که به سد برسد. این حرکت لابدی آب، در اثر همان هدایت تکوینی الهی است؛ یعنی طوری خدا او را آفریده است که بی‌اراده به سوی مقصد جریان دارد و هیچ گاه ممکن نیست، بدون هیچ عامل مؤثری، به طرف بالا و به سوی سرچشمه برگردد. این هدایت، هدایت تکوینی است.

بذرها و تخم‌هایی که در زمین کاشته می‌شود، اگر عوامل طبیعی از قبیل آب، هوا، درجه حرارت مناسب و خاک لازم برایش فراهم شود، در مسیری مشخص رشد می‌کند، بزرگ می‌شود و ثمر می‌دهد. این مسیر را - که بی‌اراده طی می‌کند - هدایت تکوینی است؛ یعنی خداوند نیرو و قدرتی به این تخم کاشته شده، داده است که بی‌اراده در حال حرکت به سوی هدف می‌رود.

و اما حیوانات، گرچه دارای اراده هستند، ولی طبق هدایت تکوینی، خداوند یک نیرو و استعدادی در کمون ذات آنها خلق کرده که به مصالح خود پی می‌برند و از غذاهایی که باید اجتناب کنند، اجتناب می‌کنند و برای محافظت نسل خود، تولید

مثل می‌کنند و خلاصه به تمام شؤون زندگی خود آشنا هستند. این آشنایی، هدایت تکوینی است.

این هدایت تکوینی همان است که گاهی خداوند آن را با کلمه «وحي» مشخص کرده است. در مورد زنبور عسل می‌خوانیم:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ۝ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا﴾^۱

و خدا به زنبور عسل الهام کرد که سیر کن و مسکن برای خودت در کوهستان‌ها و درختان و سقف‌های بلند اختیار کن و راه پروردگارت را با اطاعت دنبال کن.

این حرکت در مسیری که خدا برای زنبور تعیین کرده، همان هدایت تکوینی است؛ گرچه حیوانات دارای اراده و اختیار هم هستند، ولی این اراده و اختیار قوت و ضعف دارد و طبعاً آن اراده‌ای که در انسان وجود دارد، در حیوانات نیست.

بسیار دیده شده است که گربه‌ای روی دیوار می‌رود و برای پریدن به پایین مقداری معطل می‌شود و گاهی هم اصلاً به پایین نمی‌پرد. همان چند لحظه‌ای که گربه در حال توقف است، آن در حقیقت می‌خواهد ارزیابی کند که آیا نیروی بدنی‌اش توان پریدن را دارد یا نه؛ که اگر ناامید شد، از راهی که آمده باز می‌گردد و اگر دید توانش را دارد، می‌پرد. بنا بر این، اشتباه است اگر کسی بگوید حیوانات هیچ اراده‌ای ندارند؛ ولی آن نیرویی که آنها را به مصالح و مفاسد زندگی حیوانی خود آشنا می‌سازد، آن نیرو، همان هدایت تکوینی است که هیچ گاه از آن پا را فراتر نمی‌گذارند.

حضرت موسی علیه السلام هنگامی که با برادرش به کاخ فرعون برای دعوت او به سوی خداوند روانه شدند، فرعون از آنها پرسید: پروردگار شما کیست که مرا به سوی او

می‌خوانید؟ حضرت موسی پاسخ داد:

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱

پروردگار ما آن ذات اقدس است که بر همه موجودات، لباس خلقت

پوشانید (همه موجودات را آفرید) و همه آنها را راهنمایی و هدایت کرد.

این هدایت، هدایت تکوینی است که هر چیزی را از نقص به کمال می‌رساند و

تمام موجودات جهان آفرینش را شامل می‌شود.

هدایت تشریعی

هدایت تشریعی آن است که خداوند به بشر اراده و اختیار داده و در ضمن، فکر و

عقل نیز عطا کرده است و راه خوب و بد، حق و باطل، روا و ناروا را نشان داده است

و او را در انتخاب راه آزاد گذاشته است.

خداوند انبیا را فرستاده است که بشر را هدایت تشریعی کنند و راه حق را به آنها

نشان دهند. معلم در کلاس، شاگردان را هدایت تشریعی می‌کند. قرآن نیز مصداق

بارز هدایت تشریعی خداوند است که صلاح فرد و جامعه را بیان کرده، و مردم را به

اطاعت الله، عبادت، انفاق، عدالت، احترام به پدر و مادر، صلح رحم، مراعات حقوق

یکدیگر و ... وامی‌دارد و در ضمن، آن مسایلی که جامعه و فرد را به فساد و نابودی

و انحطاط می‌کشاند، بیان کرده و آنان را از کشانده شدن به آنها نهی می‌کند.

و این بشر است که گاهی، هدایت تشریعی را پذیرا شده، در برابر پروردگارش

سر تسلیم و اطاعت فرود می‌آورد و گاهی عصیان و سرپیچی کرده و به راه باطل گام

می‌نهد؛ ولی هدایت تکوینی قابل مخالفت نیست. نوزادی که تازه به دنیا آمده، طبق

هدایت تکوینی پستان را به دهان می‌گیرد و طبق هدایت تکوینی برای خوردن شیر

آن را می‌مکد و ...

در آغاز سوره مبارکه دهر می‌خوانیم:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ

مِنْ نُّطْفَةِ أُمِّ شَاجٍ يُنْبِتُ لَهُ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرَ وَإِنَّمَا كَفُورًا ۝

در آیه، خداوند آفریدن انسان را بیان می‌کند و می‌فرماید که ما به او گوش و چشم - که مهم‌ترین کانال‌های وارداتی مغز انسان است - عطا کردیم. آن گاه، هدایت تشریعی‌اش کرده و راه را به او نشان دادیم. حال، این انسان است اگر می‌خواهد، به هدایت‌های ما گوش دهد تا به هدف برسد و اگر می‌خواهد، کفران ورزد و نعمت‌های ما را نادیده بگیرد. این هدایت، هدایت تشریعی است که اختیار پذیرش و عدم پذیرش آن به دست خود انسان است.

انواع هدایت قرآن

هدایت قرآن دو بخش دارد: ۱. هدایت بالاصاله، ۲. هدایت استطرادی و تبعی.

هدایت بالاصاله

هدایت کردن به آن مطالبی است که قرآن برای راهنمایی به سوی آنها آمده است. قرآن، بشر را به سوی مسائلی هدایت می‌کند که علت نزول آن برای همان است و آن مطالب، همان است که در «دین» و «مذهب» خلاصه می‌شود؛ یعنی قرآن، کتاب مذهب است، نه کتاب جغرافیا، نه کتاب فیزیک، نه کتاب شیمی، نه کتاب تاریخ و نه هیچ کتاب دیگر. نزول قرآن بالاصاله برای هدفی است که آن هدف دین است. و محتوای دین سه بخش است:

۱. اعتقادات، ۲. اخلاق، ۳. عمل.

قرآن، بخش اعتقادات را خیلی روشن بیان کرده که در این موضوع کتاب‌های زیادی تحت عنوان «کتاب کلامی» نوشته شده است که بخش اعتقادی قرآن را تفسیر نماید. متخصص در این کتاب‌ها را متکلم (کلامی) و علمش را علم کلام می‌نامند و برای پرورش فکرها و باورهای انسان است.

دومین بخش، اخلاق است که آیات پرورش صحیح روان انسان زیاد است و

قرآن، همواره خواسته است فرد و جامعه را به سوی اخلاق فاضله و صفات روانی صحیح و کامل سوق دهد.

سومین بخش، در مورد فروع دین است که به برنامه‌های عملی انسان، از قبیل: نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر مربوط می‌شود و قرآن پر است از این برنامه‌های عملی.

هدایت استطرادی

هدایت استطرادی، آن هدایتی است که نظر اصلی و انگیزه اساسی قرآن نیست، ولی در جاهای مختلف قرآن، بالتبع، از آنها بحث شده است. قرآن در ضمن این که کتابی است که عمده نظرش تکامل بشر و راهنمایی آنان در سه بعد فکری و روانی و عملی است، ولی در ضمن آیات، متعرض علوم مختلف شده و دقایقی را از آن علوم ذکر کرده که هرگاه متخصصین آن علوم و فنون به آن آیات برخورد می‌کنند، می‌بینند با این که قرآن کتاب هدایت است، در این علوم نیز تخصص و تکامل دارد. به عنوان نمونه، قرآن در ضمن صحبت از مبدأ و معاد، به حرکت خورشید مثل می‌زند و در وقتی که تمام متخصصان علم هیئت می‌پنداشتند آفتاب ساکن است و سیارگان گرداگرد آن می‌چرخند، خداوند هم چرخش سیارات و افلاک را بیان می‌کند و هم حرکت خورشید را ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۱ و خورشید نیز در مداری معین در حرکت و گردش است. و این خورشید به گردش خود ادامه می‌دهد تا آنجا که ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۲ شود و قیامت فرا رسد و همه چیز به هم بخورد.

قرآن همان‌جا که سخن از معاد می‌گوید، در یک آیه تمام مراحل مختلف انسان و جنین‌شناسی را بیان می‌کند:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۝ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۝ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ

لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَنَبِّئَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.^۱

قرآن نه تنها در علوم انسانی و تاریخ و علم الحيوان و جغرافیا و ... سخن گفته، بلکه از عوالمی بحث کرده است که بالاتر و والاتر از عالم ما هستند؛ مانند فرشتگان و همچنین از موجودات غیر مرئی؛ مانند شیاطین و اجنه سخن به میان آورده است. قرآن از بهشت و جهنم و از بسیاری امور بحث کرده است که برای انسان تازگی دارد، ولی این مطالب، بالاصاله هدف قرآن نبوده است؛ زیرا قرآن کتاب مذهب است، و این هدایت‌ها به سوی علوم و معارف گوناگون، هدایت استطرادی و تبعی است. ولی آنچه عقول را به حیرت و امی دارد، این است که قرآن با این که کتاب هدایت به سوی دین و مذهب است، در هر جا که به مناسبت بحثی به میان آورده، اعجاز کرده است.

قرآن در یک جمله کوتاه می‌فرماید:

﴿وَالْجِبَالُ أَوْتَادٌ﴾^۲

ما کوه‌ها را میخ‌های زمین قرار دادیم.

و الان پس از گذشت قرن‌ها بر نزول قرآن، متخصصین جغرافیای زمین این مطلب را فهمیده‌اند که این کوه‌ها میخکوب شده‌اند تا محیط اطراف را از زلزله نگهدارند.

قرآن در همان حال که بحث از مبدأ و معاد و رسالت و مرگ و زندگی و دنیا و آخرت دارد، برای نمونه، مثال‌هایی از تاریخ آورده است که به عکس تاریخ نویسان، نه تنها یک داستان خشک و خالی نقل می‌کند، بلکه فلسفه تاریخ را بیان می‌نماید. اگر داستانی از پیامبران یا طاغوت‌ها نقل می‌کند، علت حوادث و نتایج آن رویدادها را نیز بیان می‌نماید. و تمام این‌ها هدایت‌های تبعی و استطرادی است. و در کوتاه سخن، قرآن هدایت تشریعی‌اش در مقوله دین و مذهب است، ولی

در علوم مختلف دیگر نیز هدایت تشریعی دارد که در مورد دین، هدایتش بالاصاله است و در دیگر دانش ها، استطرادی و تبعی است.

ویژگی های نیکوکاران

﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ﴾^۱

کتاب هدایت و رحمت است برای نیکوکاران.

[مفهوم] رحمت

چهارمین نام قرآن - که در این آیه آمده است - رحمت است. این نام برای این کتاب خیلی روشن است و ربط رحمت با هدایت از آنجاست که می دانیم این کتاب خدا برای هدایت تشریعی جامعه بشری از وقت نزول تا روز قیامت فرستاده شده است و خداوند می خواهد افکار بشر را به اندیشه هایی درست و اخلاق بشر را به سوی ملکات فاضله و عمل بشر را به سوی کارهای نیک هدایت کند. وقتی این انگیزه هدایت را به حساب آوریم، می دانیم که این قرآن سر تا پا رحمت است؛ زیرا این معلول رحمت خدا است.

خداوند نسبت به ما مهربان است. او ما را نیافریده که در دام شیاطین و طغیانگران گرفتار شویم؛ بلکه ما را خلق کرده که به بهترین وضع زندگی کنیم و پس از مرگ به اوج سعادت و کمال ابدی و به یک زندگی بالاتر و والاتر برای همیشه برسیم.

بنا بر این، پروردگار سر تا پا رحمت است و می خواهد ما را هدایت کند که خوب بفهمیم و خوب بیندیشیم؛ اخلاق ما نیکو و اعمال ما صالح باشد؛ در این نشئه انسان های کامل شویم و پس از گذشت از این سالن آزمایش، در آخرت نیز از رحمت واسعه پروردگار برخوردار باشیم. پس هدایت بشر برای رسیدن به کمالات خویش، روی انگیزه رحمت است.

تأثیر هدایت در نیکوکاران

در این جا سؤالی پیش می‌آید: در این آیه می‌فرماید کتاب هدایت است، برای نیکوکاران؛ همچنین که آیات دیگری برای مؤمنان و برای متقین و پرواکنندگان آمده است، ولی در آیه ۱۸۵ سوره بقره می‌فرماید:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾

ماه رمضان ماهی است که قرآن در این ماه فرود آمده و این قرآن، کتاب هدایت برای بشر است.

چنان که در اول سوره مبارکه فرقان نیز می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾

پرخیر و برکت است آن خدایی که این کتاب را بر بنده خودش فرستاد تا بیم دهنده برای جهانیان باشد.

پس این کتاب، هدایت‌کننده هم هست و اختصاص به محسنین و مؤمنین ندارد؛ چرا در این آیه، هدایت را منحصر به نیکوکاران دانست؟

پاسخ این سؤال روشن است. دعوت اولیه خداوند برای تمام بشر است؛ یعنی هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ این کتاب را به دست می‌گرفت، آن را بر تمام بشر عرضه می‌داشت و همان طور که سلمان فارسی و ابوذر را دعوت می‌کرد، ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان را نیز دعوت به اسلام و قرآن می‌نمود. قرآن در خانه همه رازده است و همه را به سوی خداوند، هدایت اولیه کرده است؛ ولی عده‌ای آن را پذیرفتند و این کتاب روحشان را تغییر داد، ایمان و اخلاق و باورشان را تغییر داد و در کردارشان تأثیر مثبت گذاشت و آنان را به مسیر کمال رهنمون شد و عده‌ای نپذیرفتند و راه دیگری رفتند.

پس هدایت، در اصل، برای همه مردم است و دعوت، اختصاص به گروه و طایفه‌ای ندارد، ولی تأثیرپذیری اختصاص به مؤمنان و نیکوکاران دارد؛ یعنی به روشنی ملاحظه می‌شود که این گروه با تقوا و با ایمان هدایت را پذیرفتند و آن را

دنبال کردند، و آن منحرفان از هدایت دوری جسته و در برابر فرمان پروردگار سرپیچی کردند.

بنا بر این، هدایت عام است و اثرش خاص؛ یعنی دعوت برای تمام جامعه بشری است و خداوند خواسته است، توسط این قرآن، تمام بشر در تمام زمان‌ها و مکان‌ها هدایت شوند؛ ولی اثر و فعلیت این هدایت و پیاده شدن این دعوت، مخصوص پذیراشدگان است که به آن معتقد شدند و به مرحله اجرا درآوردند. از این روی، می‌بینیم گاهی آن گروه خاص را مورد خطاب قرار داده است.

نیکوکاران

اکنون می‌خواهیم بدانیم این محسنان و نیکوکاران - که هدایت و رحمت خداوندی را پذیرفتند - چه کسانی هستند؟ در آیه بعدی بیان ماهیت محسنین را می‌کند:

﴿الَّذِينَ يَقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ﴾^۱
 آنان که نماز را برپا می‌دارند، زکات را می‌دهند و جهان آخرت را باور دارند.

قبل از هر چیز باید چند واژه - که در این آیه آمده است - مورد بررسی قرار گیرد تا محسنین را بتوانیم بشناسیم و از آن پس، آنها را بر خودمان نیز تطبیق دهیم تا این که بر ایمان روشن شود که ما از مصادیق محسنین هستیم یا نه؟

برپا دارندگان نماز

یکی از صفات محسنین - که در این آیه ذکر شده - یَقِیمُونَ الصَّلَاةَ است؛ آنان که نماز را برپا می‌دارند. حال باید دید معنای صَلَاة چیست؟

۱. صَلَاة، به یک معنا، عبارت است از تبعیت و پیروی کردن. و شاید نماز را صَلَاة می‌گویند، به این جهت است که ابتدا نماز به صورت جماعت انجام می‌گرفته و یک نفر به عنوان امام جلو می‌ایستاده و دیگران به عنوان مأمومین پشت سر او می‌ایستادند و در تمام حالات نماز از او پیروی می‌کردند؛ او که به رکوع می‌رفت،

آنها به رکوع می‌رفتند؛ امام که به سجده می‌رفت، مأمومین به سجده و همچنین... پس این عمل پیروی کردن، نامش صلاة شد و کسی که نماز را می‌خواند، مصلی یعنی پیرو و تابع.

۲. برخی دیگر صلاة را به معنای درخواست و تعریف و تمجید و ثنا گفتن می‌دانند. پس این عمل، صلاة است؛ به این معنا که چون ما در این عمل از خدا درخواست حاجت می‌کنیم که حداقل در جمله «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» این درخواست بین و روشن است. و همچنین خدای را تعریف و تمجید و توصیف می‌نماییم و صفات الهی را می‌شماریم: «رَبِّ الْعَالَمِينَ»، «الرَّحْمَنِ»، «الرَّحِيمِ»، «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و ... که تمام این‌ها تعریفات پروردگار است. پس به شما که نماز می‌خوانید، مصلی گفته می‌شود؛ یعنی توصیف کننده و ثناگوی.

۳. به لغت که مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم معنای دیگری نیز برای صلاة آمده است و آن دور کردن آتش از خویشتن است. پس اگر خانه‌ای، مثلاً، آتش بگیرد و انسانی در وسط اتاق، خودش را در محاصره آتش ببیند و از هر سوی شعله‌های آتش به او حمله‌ور شوند، قهرآ از خود با وسایلی که امکان دارد، دفاع می‌کند و خود را از سوختن رها می‌سازد. به این عمل دفاعی، در زبان عرب، صلاة گفته می‌شود و مصلی کسی است که می‌خواهد آتش‌ها را از خودش دور سازد.

بنا بر این، نماز را صلاة می‌گویند، زیرا انسان نمازگزار، آتش گناهان را از خود دور می‌کند؛ چرا که گناهان شعله‌های آتش‌اند که به روح انسانی حمله‌ور می‌شوند؛ صفات زشت و کردارهای زشت شعله‌های آتش است که گرچه در این جهان دیده نمی‌شود، ولی در عالم آخرت، ظهور پیدا خواهد کرد و مصلی در حال نماز، آنها را خاموش می‌کند. در روایت است که هر کس دو رکعت نماز صحیح را با توجه انجام دهد، تمام گناهانش آمرزیده می‌شود.

به هر حال، این عمل مخصوص - که در زبان فارسی آن را نماز می‌گویند - همان صلاة است و یکی از ویژگی‌های محسن نیکوکار همین است که صلاة را برپا دارد.

زکات دهندگان

دومین ویژگی که در آیه برای محسنین ذکر شده، دادن زکات است. زکات به معنای رشد دادن و تکامل کردن و تنمیه است. پس وقتی کسی مقداری از اموال خود را جدا می‌کند و به عنوان زکات می‌پردازد، چند تکامل را ایجاد کرده است:

۱. کسی که حقوق شرعی را از مال خویش خارج می‌سازد، نسبت به بقیه اموالش، برکت ایجاد می‌کند. پس نپندارید کسی که زکات می‌دهد، پولش کم می‌شود، بلکه به تصریح آیه ربا، وقتی که انسان حقوق شرعی خود را می‌پردازد، در بقیه اموالش تنمیه و برکت ایجاد می‌شود.

۲. زکات سبب رشد روحی انسان است؛ زیرا انسان هر چه از مال و جانش بگذرد و علیه نفسش اقدام کند، تکمیلی در روح او ایجاد می‌شود. پس هر عملی که انسان انجام می‌دهد، گرچه برای او به نحوی مشقت و سختی دارد، ولی یک گام به سوی کمال روان و روح خود برداشته است. گذشتن از مال و استراحت‌های بدنی، تکامل روح می‌آورد؛ گذشتن از حقوق و لذت‌ها و خواهش‌های نفس، برای الله، تکامل و رشد روح است. هر چه عمل سنگین‌تر باشد، کمال نفس بیشتر و بالاتر است. در روایت آمده است:

أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ أَحْمَرُهَا؛^۱

محبوب‌ترین اعمال انسانی نزد خداوند سخت‌ترین آنهاست.

۳. زکات عملی است که اگر انسان آن را انجام داد، جامعه خود را از نظر اقتصاد و رفاه زندگی به مرحله والایی برده و به رشد جامعه خدمت کرده است و از این روی، پرداختن مالیات اسلامی و به مصرف رساندن آنها را زکات می‌نامند؛ زیرا این عمل سبب رشد جامعه است؛ در همان حال که سبب رشد و تکامل فرد نیز است. مراد، چه نوع زکاتی است؟

۱. در نه‌ایه ابن‌الثیر ماده (حمز): «فی حدیث ابن عباس: سئل رسول الله ﷺ: أَيْ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: أَحْمَرُهَا أَيْ أَقْوَاهَا وَأَشَدُّهَا». و در مجمع البحرین نیز این حدیث به ابن عباس نسبت داده شده است.

باید این نکته را توجه دهیم که گاهی ذهن انسانی کوتاه است و خیال می‌کند مراد از این که انسان باید زکات دهد، فقط همین است که کشاورزان از جو، گندم، خرما و کشمش و دامداران از شتر، گاو و گوسفند و مالداران و صاحبان ثروت نقدی از طلا و نقره مقداری را به عنوان زکات بپردازند و زکات تنها بر این‌هاست. در این جا باید دقت شود که آیه نمی‌گوید از چه زکات بدهید؟ زکات واجب داریم و زکات‌های دیگر.

در سومین آیه از سوره بقره می‌خوانیم:

﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾

از آنچه به آنها داده‌ایم، انفاق می‌کنند و زکات می‌دهند.

پس تمام نیروهای انسانی - که نعم الهی است - زکات دارد. در روایت است:

زكاة العلم نشرة^۱

زکات دانش منتشر کردن دانش و تعلیم دادن آن است.

بنا بر این، انسان باید از علوم و ثروت فکری خود زکات بدهد؛ از نیروی بدنی خود زکات دهد و از اموال خود نیز زکات بپردازد.

زکات خدمات

زکات بدن خدمت‌هایی است که انسان برای جامعه خود انجام می‌دهد. اگر پزشکی بتواند مقداری از وقت خود را مصرف مستضعفان و نیازمندان کند، بدون این که مزدی از آنها دریافت نماید، بهترین زکات خدمات است. اگر مهندسی بتواند، مقداری از وقت خود را برای مصرف مستضعفان و خدمات عمومی نقشه بکشد، این زکات مهندسی اوست و همچنین هر کس در جامعه اسلامی باید از هنر و ذوقی که دارد، مقداری هم برای خدمت به مردم خصوصاً نیازمندان و بینوایان مصرف کند و این همان زکات خدمات است.

زکات دانش

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

مهم ترین زکات، زکات دانش است.^۱

یعنی مهم ترین زکات این است که شما اگر دانشی و علمی آموختید، آن را در اختیار دیگران بگذارید و اگر مطلبی را فهمیدید به دیگران بذل و بخشش کنید.

امام ششم علیه السلام می فرماید:

اگر یک نفر را خداوند به توسط تو هدایت کند، بهتر است از این که یک دنیا، زر و سیم را در راه خدا اتفاق کنی.^۲

آری، اگر چنانچه منحرفی را به وسیله دانشتان از انحراف درآوردید و به صراط مستقیم هدایت نمودید؛ اگر یک فکر انحرافی را با بیان و قلمتان استقامت بخشیدید؛ اگر یک روح پلید را شستشو دادید و پاکیزه نمودید؛ اگر سبب شدید که یک عمل ناروا از انسانی ترک شود، پس بدانید که بهترین زکات را انجام داده اید و همان گونه که امام صادق علیه السلام می فرماید، برای شما بهتر است از این که کره زمین مال شما باشد و پر از طلا و نقره کنید و آنها را در راه خدا به بی نوایان و مستضعفان بدهید.

یقین به جهان آخرت

سومین ویژگی محسنان، طبق آیه شریفه، این است که جهان دیگر را باور دارند.

۱. این متن یافت نشد ولی مشابه آن وجود دارد به عنوان نمونه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده: «أفضل الصدقة أن يعلم المرء علماً ثم يعلمه أخاه» (منية المرید، ص ۱۰۵) و نیز: «ما تصدق فی الناس بصدقة أفضل من علم ينشر» (جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۱۲۴).

۲. این متن یافت نشد ولی مشابه آن وجود دارد. به عنوان نمونه از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه: بعثنی رسول الله صلی الله علیه و آله إلى الیمن و قال لی: یا علی لا تقاتلن أحدأ حتی تدعوه و ایم الله لأن یمهدی الله علی یدیک رجلاً خیر لک ممّا طلعت علیه الشمس و غربت و لک و لاؤه یا علی» (الکافی، ج ۵، ص ۲۸، ح ۴) شارحان در شرح این روایت گفته اند: مراد آن است که هدایت یک نفر از ثروت فراوانی که در راه خدا اتفاق کنی، بهتر است (ر.ک: فیض القدر، ج ۵، ص ۳۳۱؛ نظم در السعین، ص ۹۹، مرقاة المفاتیح، ج ۹، ص ۱۰۱۴).

بر طبق آنچه که ما از آیات و روایات استفاده می‌کنیم، انسان مسافری است که از یک جهان عدم شروع به سفر کرده و سه جهان را به عنوان سه مقر موقت (مسافرخانه) طی خواهد کرد و در جهان چهارم اقامت ابدی خواهد گزید.

اولین جهانی که انسان در آنجا مستقر می‌شود، جهان موقت رحم مادر است که مدت بقا در آنجا از شش ماه تا دوازده ماه تعیین شده است. دومین جهان، همین جهان دنیاست که برای آزمایش در آن زندگی می‌کنیم. جهان سوم انسان‌ها جهان برزخ است که از مرگ تا قیامت مدت آن است:

«وَمِنْ ذَرَاتِهِمْ بِرِزْقِ إِلٰی يَوْمٍ يُنْفَخُونَ»^۱

عالم برزخ در داخل همین دنیاست و پس از این که قالب بدن شکست و روح انسان از آن پرواز کرد، یک دفعه خود را در عالم گسترده‌تری می‌بیند و می‌تواند با ارواح دیگر تماس حاصل کند. تمام گذشتگان، از حضرت آدم گرفته تا هر کس که در این دنیا عمر موقتش سپری شده است، همه مسافران عالم برزخ هستند که برخی، مانند شهیدان، زنده‌اند و مشمول نعمت و برخی معذب‌اند و گروهی در حالتی شبیه خواب به سر می‌برند و یک وقت می‌فهمند که نفع صور دوم شد و قیامت برپا شد.

قیامت که برپا شد، جهان چهارم - که جهان ابدی و همیشگی است - آغاز می‌شود. محسنین کسانی هستند که این جهان برزخ و قیامت را باور دارند و هیچ شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهند و طبعاً کسانی که به آن دو جهان مخفی و پوشیده معتقد باشند و حساب و پاداش و جزا و قیامت را پذیرفته باشند، کوشش بر این خواهند داشت که از این عالم موقت و جهان آزمایش و دنیای ماده سرفراز بیرون روند و کارهای شایسته و نیکو انجام دهند تا این که در آن جهان، مورد لطف و عنایت پروردگار خود قرار گرفته، به بهشت جاودان بروند و در آنجا از نعمت‌های بی پایان الهی پیوسته لذت ببرند.

محسنین چه کسانی هستند؟

در این آیه شریفه، همان گونه که ملاحظه می‌کنیم، سه صفت برای محسنین بیان شده است:

﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^۱

نماز را برپا می‌دارند و زکات اموال خود را می‌پردازند و به آخرت و معاد اعتقاد و یقین دارند.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا همین سه امر کفایت می‌کند که انسان از گروه نیکوکاران محسوب شده و خداوند از او راضی و خشنود باشد؟

قوی‌ترین وسیله ارتباط با خدا

در پاسخ به پرسش گذشته باید گفت که خداوند می‌فرماید: محسن کسی است که نماز می‌خواند. این اولین نشانه و علامت محسنین است. اکنون باید دید مراد از نماز چیست؟ نماز قوی‌ترین رابطه انسانی با خداوند است. البته همه عبادت‌ها، انسان را با خدا مرتبط می‌سازد؛ از وضو و غسل گرفته تا نماز و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و ... که این‌ها واجبات حصولی هستند و تمام این‌ها وسیله ارتباط انسان با الله است، ولی نماز مهم‌ترین و عمده‌ترین وسیله ارتباط است. لذا قرآن از آن به عنوان مثال و الگو یاد کرده است.

رابطه انسان با مخلوق

و اما زکات رابطه انسان با مخلوق است. البته چون برای خداست، این هم عبادت است؛ ولی عبادتی است که در آن رابطه انسان و خلق خدا مستحکم می‌شود. دین اسلام رابطه انسان را با تمام افراد، از قبیل پدر، مادر، استاد، شاگرد، دوست و حتی دشمن تعیین می‌کند و از انسان می‌خواهد که روی این روابط حساب کند؛

روش و موضع گیری را به او می آموزد. و این نکته عظیمی است که دین به انسان می گوید: ای انسان، حق نداری انسان بی تفاوت باشی و هیچ گونه موضع گیری نداشته باشی؛ باید در برابر همه چیز موضعت مشخص شود؛ در مقابل الله، تسلیم؛ در برابر پدر و مادر، مطیع، مگر در موارد گناه؛ در برابر فرزندان، مربی خوب؛ در برابر دوستان، هدایت کننده؛ با دشمنان خدا، خصم؛ با دوستان خدا، محبت و ... بنا بر این، زکات عبارت است از رابطه خوب با هم کیشان.

اعتقاد به مبدأ و معاد

در بخش سوم از آیه، نشانه دیگری که برای محسنین وضع می کند، این است که اعتقاد به معاد و آخرت دارند.

مراد از اعتقاد به معاد، این است که انسان به همه اصول دین پایبند و معتقد باشد؛ زیرا کسی که به معاد معتقد شد، قهراً به مبدأ هم اعتقاد دارد و مبدأ همان توحید و خداشناسی است.

ممکن است کسی مانند مشرکین از قریش - که در مکه بودند - معتقد به مبدأ باشد و خدا را قبول داشته باشد، اما همان گونه که آنان معاد را نمی پذیرفتند، او هم معاد را قبول نداشته باشد؛ ولی ممکن نیست کسی پیدا شود که معاد را بپذیرد، اما مبدأ را قبول نکند. و این محال است؛ زیرا تا کسی خدا را قبول نکند، معاد را به طریق اولی قبول نخواهد داشت.

پس اگر گفته شود که محسن کسی است که به معاد اعتقاد دارد، یعنی مبدأ و رسالت را نیز معتقد است.

و به عبارت روشن تر، کسی که قایل شد به این که آخرت دار مجازات و مکافات است و تمام اعمال کوچک و بزرگ انسان مورد حسابرسی دقیق قرار می گیرد، لابد معتقد است به این که دین و مذهب در عالم دنیا برای او برنامه عملی دارد که باید طبق آن برنامه مشخص عمل کند. و بدون شک، باید بداند که این برنامه آسمانی توسط سفرای الهی به او می رسد و آن سفرا، پیام آوران معصوم خدایند.

و از این روی، قهراً چنین کسی هم توحید را و هم نبوت را پذیرفته است؛ یعنی به تمام اصول دین معتقد است.

در نتیجه محسن کسی است که: ۱. معتقد به اصول دین باشد؛ ۲. روابطش با الله خوب باشد؛ ۳. روابطش با مخلوقین و بندگان خدا طبق برنامه و درست باشد. و هدایت قرآن مربوط به چنین شخصی است.

یقین

در آخر آیه آمده است:

﴿بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾

به آخرت یقین دارند.

مراد از یقین چیست؟

یقین، عبارت است از باور درونی انسان که انسان به وسیله عمل، آن باور درونی را تقویت کرده باشد. امام رضا علیه السلام در روایتی می فرماید:

الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ وَ لَمْ يُقَسَّمْ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ؛^۱

ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان است و یقین یک درجه بالاتر از تقواست و چیزی در بین بندگان کمتر از یقین تقسیم نشده است.

از این روایت چنین بر می آید که:

درجات تکامل

هر انسانی در تکامل روحی اش باید چهار درجه را ببیماید که درجه چهارم، یقین است. و این درجات عبارت اند از: ۱. اسلام، ۲. ایمان، ۳. تقوا، ۴. یقین.

در آغاز، اسلام است که به انسان عرضه می‌شود. پیامبر، قرآنی و آیینی آسمانی می‌آورد و طبق برنامه‌ای به او عرضه می‌کند؛ او هم آن را می‌پذیرد و می‌گوید: قبول کردم و تسلیم شدم. اسلام، همان تسلیم شدن و پذیرفتن لفظی است. و این درجه اول است.

پس از پذیرفتن ابتدایی، باید قلب او نیز اطمینان پیدا کند و به واجبات و محرمات اذعان داشته باشد. این دومین درجه است که همانا ایمان است.

درجه سوم، تقواست. وقتی ایمان در دل وارد شد، مانند موتور انسان را برای عمل تحریک می‌کند. اگر انسان در هوای سرد زمستان از خواب راحت برمی‌خیزد و به نماز می‌ایستد یا در هوای گرم تابستان، هیجده ساعت لب به آب و خوراک نمی‌زند (روزه می‌گیرد) یا در مقام لذت و شهوت، پاسخ مثبت به نفس اماره‌اش نمی‌دهد و نفس خود را مهار می‌کند، در اثر تحریکات تقواست. بنا بر این، تقوا یعنی انجام واجبات و ترک محرمات.

و اما درجه چهارم - که والاترین مرحله تکامل روحی است - همان یقین است. یقین، چراغی است فروزنده و بسیار روشن که صفحه قلب را آن چنان روشن و منور می‌سازد که دیگر قابل زوال نیست. یقین، نیرویی است که تمام مراحل شک را می‌زداید و انسان را در پذیرش و عمل به احکام صد در صد مطیع و تسلیم می‌سازد:

﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

آن نیکوکاران بر اساس راهنمایی و هدایت پروردگارشان می‌باشند و همانا آنان رستگارانند.

توضیح معنای آیه نیازمند بحث مختصری در باره حرکت و جهش انسان‌ها به سوی تکامل است.

حرکت انسان به سوی تکامل

تردید نیست که همه انسان‌ها، با قطع نظر از موجودات دیگر، در حرکت‌اند و به سوی تکامل می‌روند؛ چنان‌که در آیه شریفه از سوره انشقاق می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَمَلَأَيْتَهُ^۱

ای انسان، تو داری سعی می‌کنی و در حرکتی و به سوی پروردگارت گام برمی‌داری که به آن هدف برسی.

حرکت در بعد فکری

انسان از ابعاد گوناگون فکری، روانی و عملی در حرکت است. پس این حرکت نیازمند هدایت است. خداوند انسان را و قافله بشری را در سه بعد حرکت، هدایت می‌کند؛ یعنی اندیشه و افکار بشر را به سوی مراتب کمال هدایت می‌کند که درست فکر کنند و صحیح بیندیشند و اندیشه آنها اوج پیدا کند. کودکی که در کلاس اول درس می‌خواند، دارای فکر و اندیشه است و به تدریج اندیشه او اوج می‌گیرد تا آنجا که افق و شعاع فکری‌اش تکامل بیشتری پیدا کرده و از سطح یک شاگرد، بلکه یک دانشجو، به یک استاد دانشگاه ترقی پیدا کند. بنا بر این، انسان از نظر بعد فکری در حرکت است و خداوند او را در این حرکت به وسیله فرستادن انبیا و کتاب‌های آسمانی و القائاتی که فرشتگان یا خود خداوند بلاواسطه در فکر و مغز او انجام می‌دهند، اندیشه او را به سوی کمال هدایت می‌کند.

حرکت در بعد روانی

در بعد روانی و اخلاقی نیز حرکت انسان به سوی کمال است. ممکن است انسان در ابتدا از نظر اخلاقی، ترسو، جبان، بخیل، متکبر و دارای عُجب باشد، ولی وقتی تحت تربیت قرار گرفت و انبیا صفات حسنه را برای او روشن کردند، کم‌کم صفات زشت و بد او تبدیل می‌شود به صفات نیکو. جنبش از بین می‌رود و شجاع می‌شود؛

۱. سوره انشقاق، آیه ۶

شجاعت اندکش تقویت شده و نیرو می‌گیرد؛ بخلش از بین می‌رود و سخی می‌شود؛ تکبرش زایل شده و به سوی تواضع می‌گراید؛ قساوت قلبش به عطوفت و مهربانی و انسان دوستی تبدیل می‌گردد و به تدریج، امثال این صفت‌های رذیله از صفحه قلبش زدوده شده و به جای آنها صفات حسنه جایگزین می‌شود.

و انبیا به این بعد اخلاقی انسان اهمیت و ارزش بسیار قایل شدند و او را، بالخصوص در این بعد، هدایت و تربیت کردند. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛^۱

من مبعوث شدم که مکارم اخلاق را تکامل بخشم.

این قدر این بعد مورد توجه پیامبران و فرستادگان خداوند بوده است که گاهی پیامبر بزرگ اسلام ﷺ آئینه به دست می‌گرفت و هنگامی که عکس چهره مبارک خود را در آئینه می‌دید می‌فرمود:

اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي؛^۲

پروردگارا، همچنان که قیافه و پیکر ظاهری مرا نیکو قرار دادی، اخلاق مرا هم نیکو کن.

یعنی همچنان که بدن و شکل ظاهری من، انسانی است، پس روح مرا هم روح انسانی قرار ده و اگر اخلاق زشتی در من وجود دارد، از قیافه روحم بزدای تا متصف به صفات حسنه و اخلاق نیکو گردم و کمال انسانی در بُعد اخلاقی پیدا کنم. پس انسان در بعد اخلاقی متحرک است و نیاز به هدایت دارد و تکفل هدایت او به دست الله است که توسط فرستادگان و کتاب‌های آسمانی و برنامه‌های انسان سازش او را هدایت می‌کند.

حرکت در بُعد عملی

بعد سوم انسان، حرکت در افعال است. بچه از کودکی در حال حرکت و جنبش است؛ ولی چون از نظر فکری ضعیف است، کارهایش لغو و لهو است و بیشتر به

بازی می‌گذرانند؛ ولی به تدریج که حرکت روح و انگیزه پیدا کرد، خدمتگذار می‌شود؛ دست در مانده‌ای را می‌گیرد و او را نجات می‌دهد؛ در جامعه کار خیری انجام می‌دهد که نفعش و بهره‌اش همگان را دربرگیرد و ... چقدر فاصله است بین کار خیر یک انسان و کارهای لغو و بیهوده یک کودک.

پس همچنان که کودک در بُعد عملی رو به حرکت و کمال می‌رود، جامعه انسانی نیز در این بعد متحرک است و رو به کمال می‌رود. و بدون شک، در این بعد حساس نیز نیازمند هدایت است که توسط پیامبران راهنمایی می‌شود که چگونه از کار لاهو و لعب بیرون آید و کارهای خوب و مفید و ثمر ثمر انجام دهد.

انگیزه خلقت

البته توجه دارید که انسان در حرکت‌ها هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی رو به کمال می‌رود؛ زیرا حرکت‌ها مختلف است؛ از حرکت جوهری گرفته تا حرکت در کیف و کم (چگونگی و عدد) انسان در راه پیشرفت و کمال است. پس همچنان که قوای فکری‌اش در آغاز ضعیف است، به تدریج قوی می‌شود و از حالت ظن و گمان رو به یقین می‌گذارد، از نظر کمی نیز اگر دانش او صد باشد، دویست می‌شود و کم کم به هزار می‌رسد و هر چه بیشتر کار کند، بالاتر و بالاتر می‌شود.

و در هر حال، خداوند او را هدایت می‌کند. و همانا محسنین و نیکوکارانند که روی این هدایت‌های خداوند به پیش می‌تازند تا به کمال برسند. و این است انگیزه و هدف از خلقت و آفرینش انسان‌ها.

آغاز و انتهای حرکت انسان

﴿أَوَّلُكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأَوَّلُكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

همانا آن نیکوکاران بر هدایت پروردگارشان حرکت می‌کنند و همانا آنان رستگاران‌اند.

در آیات قبل، ویژگی‌های نیکوکاران و محسنین از نظر قرآن به صورت اجمال بحث شد و اکنون آن بحث را پی می‌گیریم.

در این جا به دنبال تعریف و توصیف نیکوکاران می‌فرماید: آنان بر هدایت پروردگارشان هستند. کلمه «علی» در زبان قرآن به معنای استیلا و روی شیء قرار گرفتن است. گویا می‌خواهد بفرماید: محسنین سوار قطار هدایت الله می‌باشند و در حال حرکت‌اند؛ یعنی حرکات محسنین روی پایه هدایت الله است، نه روی پایه هدایت شیطان و طاغوت.

دنبال آیه می‌گوید: «من ربهم». پس این هدایت از ناحیه مربی آنهاست و این هدایت روی انگیزه تربیت است؛ چون خداوند می‌خواهد آنها را تربیت کند.

این جمله از این آیه شریفه اشاره به این مطلب مهم است که: ای انسان، تو در حال حرکت هستی و تو که متحرکی نیازمند هدایت می‌باشی و من که خالق تو هستم، می‌خواهم تو را هدایت کنم. ای پیامبر، به نیکوکاران مژده بده که من آنان را به سوی کمال هدایت خواهم کرد.

بنا بر این، در این آیه خداوند این مطلب را بیان کرد که انسان در حال حرکت است؛ چنان که در سوره انشقاق نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان، تو در حال حرکت به سوی پروردگارت می‌باشی تا این که او را ملاقات کنی.

حال که معلوم شد خداوند حرکت انسان را راهنمایی و هدایت می‌کند و غرض از این هدایت، به تکامل رسیدن و تربیت شدن انسان است، در این جا سؤالی پیش می‌آید: این حرکت از کجا شروع شده و به کجا خاتمه پیدا خواهد کرد؟

حرکت انسان

به طور طبیعی هر حرکتی، مبدأ و آغازی دارد؛ همچنان که منتهایی دارد. کسی که از تهران می‌خواهد به سوی قزوین برود، آغاز حرکتش تهران است و منتهایش قزوین. ولی انسان در این حرکت به سوی کمال چه آغاز و چه منتهایی دارد؟ همواره این سؤال فکر بشر را مشغول کرده است که: از کجا آدم و آمدنم بهر چه بود و به کجا می‌روم؟

شروع حرکت انسان همان وقتی است که فکرش رشد پیدا می‌کند و متوجه به عالم می‌شود و می‌داند که تکلیف و وظیفه و مسؤولیتی در این جهان دارد. این آغاز حرکت اوست؛ زیرا قبل از آن که رشد فکری داشته باشد، حرکت او حرکت تکوینی است، مانند سایر حیوانات و نباتات؛ ولی وقتی که روح متوجه تکالیف و وظیفه‌ها می‌شود، از آنجا حرکت انسان آغاز می‌شود. این نکته را توجه فرمایید که انسان دو حرکت دارد: ۱. حرکت جسمی، ۲. حرکت روحی و روانی.

حرکت جسمی انسان

حرکت جسمی انسان از آن وقتی شروع می‌شود که نطفه در رحم مادر قرار گرفته و اسپرم‌ها با اوول‌ها مخلوط می‌شوند. این حرکت جسمی ربطی به حرکت روحی انسان ندارد و لذا مدار بحث ما نیست.

حرکت جسمی انسان حرکت استداره‌ای (چرخ زدن) است که از خاک شروع می‌شود و به خاک برمی‌گردد. از خاک، گندم و جو و میوه‌جات و... تولید می‌شود و غذای انسان می‌شود و آن غذا تبدیل به خون می‌گردد و از خون، نطفه تولید می‌شود و نطفه وارد رحم می‌گردد و در آنجا اسپرم‌ها و اوول‌ها اجتماع پیدا می‌کنند تا این که جنین تکوین شود و پس از رشد زاییده می‌شود؛ کودک است؛ سپس جوان و پس از آن پیری و فرسودگی و مرگ و دوباره برگشتن به خاک و در خاک پوسیده شدن. این سیر حرکت جسمی انسان است:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾^۱

ما از خاک شما را آفریدیم و سپس به آن شما را برمی گردانیم و (در روز قیامت) باری دیگر از خاک شما را بیرون می آوریم.

این حرکت جسمی مانند تمام ذرات عالم حرکتی استداره‌ای و دایره‌ای است و این بحث مفصلی دارد که فعلاً جای آن نیست.

حرکت روحی انسان

حرکت روحی انسان، حرکتی مستقیم است؛ یعنی همچنان به پیش می‌رود. پس از آن وقتی که متوجه خود شد و فهمید که تکلیفی بر او هست، در یک حرکت مستقیم سیر می‌کند تا به الله برسد و لقای خداوند برای او حاصل شود و در جوار رحمت حق برای همیشه بماند و یا این که آن قدر منحط شود که مورد غضب خداوند قرار گیرد و به جهنم وارد شود و برای همیشه معذب در دوزخ بماند.

بنا بر این، معلوم شد که حرکت جسمی، حرکتی دایره‌ای و حرکت روحی، حرکتی است مستقیم. یک فرق دیگری نیز بین این دو حرکت هست: حرکت جسمی حرکتی است جبری و غیر اختیاری؛ یعنی انسان، چه بخواهد و چه نخواهد، در یک حرکت منظم از نظر جسمی سیر می‌کند؛ از اول نطفه است و سپس مبدل به علقه می‌شود و علقه مضغه می‌شود و از مضغه به سوی استخوان‌بندی سیر می‌کند و آن گاه استخوان‌ها را گوشت می‌پوشاند و از آن پس، کودکی کامل شده و به دنیا می‌آید و در دنیا نیز تا وقتی که زنده است، خواه ناخواه به سوی حرکتی منظم سیر می‌کند تا این که بمیرد و به خاک باز گردد. ولی حرکت روحی، حرکتی اختیاری است. اگر تعالیم انبیا را در ابعاد سه گانه (فکری، اخلاقی و عملی) پذیرفت، به تکامل می‌رسد و اگر پشت پا به تعالیم پیامبران زد، در حضيض ذلت فرو رفته تا مرگش فرا رسد و به عذاب ابدی مبتلا گردد.

خداوند نیکوکاران و محسنین را در آن ابعاد سه گانه هدایت می کند و تعلیم و تربیت می نماید تا این که لقاء الله برای آنان میسر گردد. پس آخرین سیر، همان گونه که از این آیه بر می آید، رستگاری است و رستگاری یعنی رسیدن به بهشت عدن و از رحمت خدا کامیاب شدن.

رستگاری و کامیابی

مفلح یعنی رستگار و رستگار مفهومی است مرکب از وجود و عدم؛ یعنی یک طرف رستگاری وجود است و طرف دیگرش عدم.

اگر چنانچه شما در نظر دارید که به شهری مسافرت کنید، ولی می دانید که راهش بسیار خطرناک است؛ دزد، قطاع الطريق و حیوانات وحشی در راه ممکن است به شما آسیب برسانند. اگر شما در این جا تصمیم به رفتن گرفتید و تا مقصد رسیدید و در راه به هیچ یک از این عوارض ناگوار برخورد نداشتید و سالم به هدف رسیدید، دو چیز برای شما پیدا شده است: یکی آن که از آزار و اذیت ها و پیش آمدها و حوادث مصون مانده اید و یکی دیگر آن که کامیاب شده و به هدف رسیده اید. پس رستگاری مرکب از نجات و کامیابی است؛ نجات از عذاب و کامیابی نسبت به هدف.

و این آیه می خواهد بفرماید: این نیکوکاران - که مورد هدایت و لطف من قرار گرفته اند - از عذاب های قبر و احوال قیامت نجات یافته و در رسیدن به بهشت عدن کامیاب شده اند.

حال به آن سؤالاتی که همواره فکر بشر را مشغول کرده می پردازیم: چرا خداوند انسان را آفرید؟ و علت خلقت چیست؟ جواب این سؤال از همین آیه روشن می شود.

وقتی که اراده و مشیت خداوند به این تعلق گرفت که انسان را بیافریند، آنها را برای این آفرید که خود را به آنها معرفی کند؛ آنها را در بهترین محل جا بدهد؛ افکار

عالی بدهد؛ زندگی کامل ببخشد؛ بُعد روحانی آنان را تأمین کند و تکامل ببخشد؛ بعد جسمانی آنها را تأمین نماید و همچنان که خود ابدی و جاوید است، آنها را ابدیت و جاودانگی ببخشد. و قبل از این که آنها را خلق کند، آن محلی که بناست انسان‌ها را در آنجا جای دهد و یک زندگی ابدی لذت بخشی برای آنها تأمین کند، آفرید.

در باره بهشت می‌فرماید:

﴿أَعِدْتُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

ما بهشت را برای تقوایندگان، قبل از آن که به دنیا بیایند، آماده کرده‌ایم. پس خداوند بشر را آفریده که آنها را در جایگاه همیشگی و ابدیت جای دهد و نه تنها از لذت‌های جسمانی بهره ببرند که از لذت معنوی لقاءالله و همنشینی با پیامبران و اولیا بهره‌مند گردند:

﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ﴾^۲

و خشنودی و رضوان خداوندی، در عالم بهشت، از هر چیزی بزرگ‌تر و ارزشمندتر است.

بنا بر این، غرض از خلقت بشر، این است که در این دنیا خدا را بشناسد و اگر خداشناسی او کامل شد و به احکام الهی عمل کرد، برای همیشه در بهشت جاویدان بماند.

آیا مهم‌تر از این غرض و انگیزه‌ای تصور می‌شود؟ و برای این که انسان راه خود را بیابد، خداوند به او عقل و خرد عطا فرمود؛ اختیار داده و برای او اراده آفریده است.

عقل، اختیار، اراده

عقل برای تشخیص حُسن و قبح، زیبایی و نازیبایی، خوبی و بدی است. اختیار برای انتخاب است که اگر به عقل پیوست، خوبی و حسن و زیبایی را انتخاب می‌کند و اگر از عقل فاصله گرفت، قبح و پلستی و پلیدی را برمی‌گزیند.

اراده موتور تحرک است؛ یعنی پس از این که عقل راه مستقیم را تشخیص داد و اختیار آن را پذیرفت، اراده است که باید وسیله رسیدن به آن راه و حرکت انسان در آن راه را ترتیب دهد.

بنا بر این، انسان دارای عقل، انتخاب و اراده است. و همواره خداوند توسط انبیا و پیامبران و کتاب‌های آسمانی او را گوشزد کرده و می‌کند که ای انسان، تو انسانی و باید جاودان بمانی! تو باید به کمال برسی! من تو را برای جهان ابدیت آفریده‌ام و می‌خواهم تو را به کمال برسانم و در ضمن، به تو عقل و خرد و شعور داده‌ام که خود نیز بتوانی راه را تشخیص دهی. من می‌گویم این راه خوب است، ولی تو را اختیار داده‌ام؛ اگر خواستی به لقای من برسی و در بهشت جاودان من هم‌نشین پیامبران و اولیا باشی و از نعمت‌های بی پایان من لذت ببری، از عقلت پیروی کن و راه مستقیم را برای خود انتخاب نما. و حال که انتخاب کردی، من برای تو اراده‌ای نیز آفریده‌ام که بتوانی در این مسیر حرکت کنی؛ پس به سوی من بشتاب.

خداوند می‌خواهد به بشر بفهماند که این دنیا برای آزمایش و امتحان تو تهیه شده است. پس اگر راه درست را برگزیدی، به هدف می‌رسی و اگر به بیراهه رفتی و خردت را پیروی نکردی، در آن جهان دیگر فرصت بازگشت و توبه نخواهی یافت. این جا جای عمل است و حسابی در کار نیست و آنجا جای حساب است و عملی در کار نیست. خود را برای آن جهان آماده ساز.

آزمایش چیست؟

انسان در این دنیا به تکالیف آزمایش می‌شود. و تکالیف عبارت است از فرایض و واجباتی که خداوند دستور داده است آنها را به جای آورد، و محرمات و منهیاتی که امر فرموده است از آنها اجتناب و دوری کند. این جهان دار آزمایش و امتحان است و هر که بهتر به واجبات عمل کرد و از محرمات دوری نمود، بدون شک در آن جهان محصول خود را بهتر درو خواهد نمود:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾.^۱

ولی آنچه جای تأسف است، این است که بیشتر مردم - همان گونه که قرآن فرموده است - راه بد را انتخاب کرده و اسیر هواها و هوس ها شده اند: «اکثرهم لا يعقلون»، «اکثرهم لا يشعرون»، «اکثرهم لا يعلمون». ولی باز هم معلوم نیست در آینده چه خواهد شد؟ آیا بشر در آینده راه بهتر را تشخیص خواهد داد و بهشت را انتخاب خواهد کرد یا این که باز هم بیشتر مردم گرفتار هواهای خود خواهند شد و راه جهنم را خواهند برگزید؟ امیدواریم که پویندگان راه حق بیشتر شوند و هدف خلقت را بیابند!

در هر صورت، این جهان دار آزمایش است و پس از چند سالی، انسان به ابدیت خواهد پیوست. در روایت آمده است که وقتی شما وارد بهشت می شوید، وارد خانه خود می شوید. و در روایتی دیگر نقل شده است که در بهشت فرشته ای از طرف الله برای خوش آمد می آید و به انسان ها می گوید:

سلام من الحيّ الذي لا يموت إلى الحيّ الذي لا يموت؛^۲

درود و سلام از آن خدای زنده ای که مرگ ندارد به بنده خودش که مانند او زنده است و مرگ ندارد.

حرمت غنا در اسلام

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.^۳

از میان مردم افرادی هستند که سخن های باطل را می خرند و در نتیجه، سبب گمراه شدن مردم می شوند و خود به این مطلب توجه ندارند. آنان راه خدا را به مسخره گرفته اند و همانا برای آنها عذابی خوارکننده مهیاست.

این آیه شریفه مربوط به یک مسأله کثیرالابتلا به نام «غنا» و حرام بودن آن است.

۲. شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۸۰

۱. سورة زلزال، آیه ۷-۸

۳. سورة لقمان، آیه ۶

قبل از تفسیر و ترجمه این آیه، نکته‌ای را در رابطه با پنج آیه‌ای که تفسیر شده است تذکر می‌دهم:

آیه اول رمزی بود و چندان بحثی در باره آن نتوانستیم بکنیم. دو آیه بعد از آن، در باره قرآن و تمجید و تجلیل از آن بود که چهار نام برای قرآن بیان فرموده بود. و دو آیه بعد از آن اشاره به پذیرا شدگان و محسنین بود که برای محسنین شش صفت بیان می‌داشت:

۱. محسنین کسانی هستند که برپا دارنده نمازند؛
۲. محسنین زکات مال خود را می‌پردازند؛
۳. به عالم آخرت باور دارند و معاد را اذعان و اعتقاد دارند؛
۴. روی پایه و اساس هدایت الله حرکت می‌کنند؛
۵. تربیت یافتگان از سوی پروردگار عالمیان‌اند؛
۶. آنان هدف اصلی را دریافته‌اند. لذا پس از این عالم، از عذاب رهایی یافته و به آن هدف اصلی کامیاب خواهند شد.

این آیه‌ها احکام اعتقادی و معارف کلی را روشن می‌کند؛ یعنی مطالبی که باید فکر بفهمد و درک کند و عمل در آن نیست. ولی آیه ششم - که اکنون مورد بحث ماست - یک مسأله فرعی و عملی است.

لهو الحدیث چیست و حکم آن چه است؟

مفسرین لهو الحدیث را به غنا تفسیر کرده‌اند. و غنا در اسلام از محرّمات است. و در همین رابطه موسیقی و آلات لهو و لعب نیز جزء محرّمات شمرده می‌شود.

غنا در لغت، صوتی را گویند که از حنجره و حلقوم انسان در بیاید. و غنای اصطلاحی - که در شرع اسلام حرام است - عبارت از این است که صوت نیکو و خوشی از حلقوم انسانی بیرون آید و دارای سه شرط باشد:

شرط اول. صوت خوبی که زیر و بم داشته باشد؛ یعنی صوتی که قطع بخورد. و

به تعبیر ساده تر، چهچه در آن باشد.

شرط دوم. مستمع را از حالت عادی درآورد و ایجاد نشاط و سرور در او بکند یا حالت غصه و اندوه فراوان در او ایجاد نماید که ناخودآگاه اشکش سرازیر شود. شرط سوم. و این مهم ترین شرط است. شنونده بگوید: این صدا، صدای مجالس رقص و دانس است؛ یعنی معمولاً چنان غنائی با رقص و عرق و ورق و ... همراه است.

بنابر این، هر صدای خوش و آوای نیکویی حرام نیست، بلکه گاهی در روایات تصریح شده است که قرآن را، مثلاً، با صوت حسن (صدای خوب) بخوانید و حتی در باره نمازهای یومیه نیز فقها نوشته اند که آن را با آوای زیبایی که برای قلب تولید حزن کند، بخوانید. ولی اگر صدای خوبی دارای زیر و بم باشد و در انسان تولید رقت و سرور یا غم و اندوه کند و مناسب مجالس لهو و لعب و رقص باشد، غنا و حرام است. و لذا می بینیم مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی در کتاب وسیلة النجاة می فرماید.

الغناء هو الصوت المطرب، فيه ترجیع و اطراب یناسب مجالس اللعب و آلات اللّهُو.^۱

غنا عبارت از صدای خوبی است که زیر و بم داشته باشد و انسان را تحریک نماید و مناسب مجالس لهو و لعب و آلات و قمار باشد و مصداق این را هر کس می تواند در خارج پیدا کند. اجمالاً بعضی از صوت ها که خواننده ها می خوانند و کشش دارد، از این قبیل است. تصنیف هایی که سابقاً خوانده می شد و بحمدالله الان رسانه های گروهی ما از اغلب آنها منزّه و پاک است، غنا حساب می شود.

غنا در روایات

پس غنا با این شرایط - که ذکر شد - در شرع حرام است و از نظر اسلام عمل بسیار

۱. وسیلة النجاة (تعليق الامام الخميني)، ص ۳۲۲، مسألة ۱۳. (با اندکی تفاوت).

بد و زشتی شمرده شده است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْفَنَاءُ عَشُّ التَّفَاقُ؛^۱

غنا لانه نفاق است.

در روایتی دیگر، امام صادق علیه السلام می فرماید:

خانه‌ای که در آنجا این عمل انجام می‌گیرد و اهل خانه عادت به ساز و آواز

و امثال آن دارند، به این خانه وارد نشوید؛ زیرا خداوند از صاحب آن خانه

خوشش نمی‌آید و اعراض کرده است.^۲

مردی به حضور امام صادق علیه السلام رسید، عرض کرد: جانم فدایت! یکی از

همسایگان من دارای جاریه‌ها و کنیزک‌هایی است که برای او آواز می‌خوانند و بر

عود می‌کوبند. (من با این که میل ندارم به آنها گوش دهم)، ولی گاهی که برای رفع

حاجت به مستراح می‌روم، صدای آنها را از پشت دیوار می‌شنوم، لذا مقداری بیشتر

در آنجا معطل می‌شوم و تا اندازه‌ای آواز آنها را گوش می‌دهم.

حضرت در پاسخ فرمود: این کار را نکن.

آن مرد گفت: من با پایم دنبال این کار نمی‌روم، فقط با گوش‌هایم می‌شنوم!!

حضرت فرمود: وای بر تو! نشنیدی سخن خدای تعالی را که فرمود: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ

الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَ مَسْئُولٍ﴾^۳ همانا گوش و چشم و قلب، هر یک

مسئول کار خود هستند (و در روز قیامت، گناه‌هایی که توسط آنها انجام پذیرفته

است، بازگو می‌کنند) آری، در آنجا از گوش سؤال می‌شود که چه شنیده و از چشم

که چه دیده و از قلب که چه طرح‌ریزی کرده است.

آن مرد گفت: گویا تاکنون از هیچ عجم و عربی این آیه را از کتاب خداوند

نشنیده‌ام، اگر نه این کار را ترک می‌کردم. و من امروز استغفار و طلب آمرزش می‌کنم.

حضرت فرمود: «اذْهَبْ فَأَغْتَسِلْ وَ صَلِّ مَا بَدَأَكَ فَلَقَدْ كُنْتَ مُقِيمًا عَلَى أَمْرِ عَظِيمٍ مَا كَانَ أَشْوَأَ

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴، ح ۱۸.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۶.

خَالِكٌ لَوْ كُنْتَ مِتَّ عَلَى هَذَا اسْتَغْفِرَ اللَّهُ وَ أَسْأَلَ اللَّهَ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْفُرُ فَاِنَّهُ لَا يَكْفُرُ إِلَّا الْقَبِيحَ وَ الْقَبِيحُ دَغَةٌ لِأُفْلِهِ فَإِنْ لِكُلِّ قَبِيحٍ أَهْلًا؛ برو غسل کن و از آنچه بر تو گذشته است، نماز بگزار؛ چرا که مرتکب امر بزرگی (گناه بزرگی) شده بودی. چقدر بدبخت می شدی اگر در آن حال، مرگت فرامی رسید. هان! استغفار کن و از خداوند طلب آمرزش کن نسبت به هر چه که آن را بد و مکروه می داند؛ چرا که خداوند بد و مکروه نمی داند، مگر کارهای قبیح و زشت را و تو کار قبیح را برای اهلش واگذار؛ زیرا هر کار قبیحی، اهلش دارد.^۱

آری، چقدر بد است که مسلمان در حال گناه، آن هم گناهان کبیره از دنیا برود! زیرا هر کس در هر حالی از دنیا برود، وقتی که برای حساب در محکمه عدل الهی حاضر می شود، همان حال گناهش را مجسم می کنند. در روایت دارد:

انسانی که شراب خورده و مست شده و اتفاقاً در همان حال مرده است، روز قیامت - که برای حساب وارد صحرای محشر می شود - با حال مستی به حضور پیامبر گرامی ﷺ می رسد و همه به او نگاه می کنند.

در هر صورت، غنا از نظر موضوعش تا اندازه ای روشن شد. غنا صوتی است که از حلقوم انسان درمی آید؛ نه آن صوتی که توسط آلات لهو درمی آید - که آن حساب جداگانه ای دارد - و دارای سه شرط است که اگر هر سه شرط محقق شد، حرام می شود.

خریدن غنا

حال به آیه پردازیم: در آیه می فرماید: «از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و لهو (غنا) را می خرند، برای این که مردم را گمراه کنند». اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است غنا خریدنی باشد؟! البته هیچ لزومی ندارد که برای خریدن هر چیز، بازاری و مغازه ای معین شود، بلکه هر چه در قبال آن پول داده شود، قابل

خریدن است؛ یعنی همین که خواننده و آوازخوانی در برابر کاری که انجام می‌دهد، پولی دریافت می‌کند، این پول در قبال خریدن غناست. پس رژیم گذشته که این قدر پول این ملت را شبانه روز به آن زن‌ها و مردهای خواننده می‌داد و آنها در مقابل کاری جز آواز خواندن و مردم را به طرب آوردن و از راه خدا دور کردن نداشتند، در حقیقت، آن رژیم مصداق بارز کسی بود که لهو الحادیث را می‌خرد.

﴿لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛

تا مردم را از راه خدا منحرف نماید.

سبیل الله، یعنی راه‌های هدایت الله. و کسی که انسان را از راه خدا و سبیل الله منحرف می‌سازد و گمراه می‌کند، یعنی راه‌های هدایت الله را بر روی انسان می‌بندد. پس باید از او دوری جست.

همان گونه که قبلاً ذکر شد، خداوند سه نوع هدایت برای مردم دارد:

۱. هدایت در بُعد اعتقادی؛ خداوند مردم را از نظر فکری به عقاید درست هدایت می‌کند.

۲. هدایت در بُعد اخلاقی؛ از نظر اخلاق نیز خداوند بشر را به سوی صفات حسنه و نیکو راهنمایی می‌کند.

۳. هدایت در بُعد عملی؛ خداوند بشر را در بعد عملی نیز به سوی اعمال صالح و کردارهای نیک راهنمون می‌سازد و هدایت می‌کند.

انحراف از راه خدا

بنا بر این، گمراهی و انحراف نیز سه نوع است:

۱. گمراهی در بعد فکری؛ مانند گروه‌های باطل که فکرشان منحرف است.

۲. گمراهی در بعد اخلاقی؛ برخی با این که مسلمان هستند، ولی از نظر اخلاقی، انحراف دارند؛ مانند: جُبْن، بُخْل، تَكْبُر، خودخواهی، قساوت قلب و ...

۳. گمراهی در بعد عملی؛ ممکن است افرادی پیدا شوند که از نظر عقایدی و فکری، انحرافی ندارند و اخلاقتان هم انحراف ندارد، ولی عملشان بد است؛ عمل

بد مانند: خوردن حرام، نگاه به نامحرم، دروغ گفتن و ...

آیه شریفه می‌فرماید: عده‌ای برای غنا و آوازه خوانی پول می‌پردازند تا مردم را از سبیل پروردگار و راه حق منحرف سازند. در حقیقت، غنا انسان را از هر سه مسیر هدایت، منحرف و گمراه می‌سازد؛ یعنی از اول، مسیر عمل را منحرف می‌کند. آن گاه، اخلاق منحرف می‌شود و به تدریج، انسان را به امر و دستورهای خداوند بی‌تفاوت و در نتیجه، بی‌اعتقاد می‌نماید و این بسیار خطرناک است.

مصادیق دیگر لهو الحدیث

سخن لهوی که آن را می‌خرند و یکی از مصادیقش - همان گونه که بیان شد - غناست؛ آیا مصادیق دیگری غیر از غنا دارد یا نه؟

مصادیق دیگر در رابطه با خود غناست؛ یعنی نه تنها خواننده استخدام کردن و پول برای آوازخوانی دادن حرام است، بلکه آن کسانی که استماع می‌کنند و گوش به آوازخوانی می‌دهند نیز مرتکب حرام می‌شوند و آنها مصداق دیگری برای خریداران لهو الحدیث هستند. و مصداق دیگر، خود خواننده است که با گرفتن پول، مردم را مشغول می‌کند و به طرب می‌آورد و در نتیجه، آنان را از ذکر خدا غافل کرده و منحرف می‌سازد. پس خواندن برای خواننده و شنیدن برای شنونده و پول دادن برای خریدار و استخدام کردن و پول گرفتن برای استخدام شده، تمام این‌ها حرام است و گناهی خوارکننده برای آنان تعیین شده است.

البته ممکن است مصادیق دیگری نیز داشته باشد که باید با مراجعه بیشتر به روایات معصومین آنها را دریافت؛ زیرا قرآن دارای بطون است و تنها با بررسی و تحقیق در روایات مفسران واقعی قرآن، می‌توان به برخی از این بطون پی برد:

عذاب مهین

چرا در این آیه برای آنان که لهو الحدیث را می‌خرند، عذاب دردناک و خوارکننده - که بسیار وحشتناک است - در نظر گرفته شده است؟
گاهی انسان یک گناه می‌کند که تنها خودش مرتکب آن گناه می‌شود؛ یعنی گناه

فردی است. پس در نامه اعمالش یک گناه نوشته می شود. اگر دو گناه کرد، دو گناه نوشته می شود؛ ولی یک وقت گناهی می کند که نه تنها به خودش ضرر می رساند، بلکه در آن واحد ممکن است یک میلیون نفر را نیز به توسط گناه خویش، از راه حق منحرف سازد؛ این دیگر یک گناه نیست، بلکه گناه بزرگی است که یک میلیون نفر را گمراه کرده است و لذا در نامه اعمالش هم یک گناه - که گناه خواندن باشد - ثبت می شود و هم یک میلیون گناه که گناه شنیدن شنوندگان باشد.

در روایت دارد:

من سنّ سنّة سیّئة فله وزر من عمل بها؛^۱

هر که یک کار بد و یک سنت باطل را در میان مردم رواج دهد (سبب شود که مردم گناه کنند) گناه هر کس را که به آن سنت باطل عمل کند، در نامه اعمالش می نویسند.

در ادامه همان روایت دارد:

و من سنّ سنّة حسنة فله أجر من عمل بها؛

و هر کس سنت خوبی در میان مردم رواج دهد، ثواب و پاداش هر کس که به آن سنت خوب عمل کند، برای او نیز هست.

پس همان گونه که سنت بد و کار بد آن قدر دردناک و عذاب آور است که گناه تمام عمل کنندگان به آن، در نامه اعمال آن کس که چنان سستی را رایج کرده می نویسند، در مقابل، اگر کسی سنت خوبی را میان مردم تعمیم دهد، پاداش هر کس که به آن عمل کند، در نامه اعمالش می نویسند. بنا بر این، معلمی که سر کلاس، نماز به شاگردان یاد دهد و اعمال نیک را به آنها بیاموزد، ثواب آن به عدد نمازهای شاگردان است و اگر یک خطیب و سخنگو، مردم را ارشاد کند، ثواب آنان را نیز خواهد داشت؛ ولی اگر خدای نخواستہ یک معلم، یک خطیب یا هر فردی - هر

۱. روایتی با این لفظ یافت نشد، اما روایتی بدین شکل آمده است: من استنّ بسنّة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها، من غیر أن ینقص من أوزارهم شیء (الاختصاص، ص ۲۵۱).

چقدر که مسؤولیتش بیشتر و تأثیر گفتارش زیاده‌تر باشد - به همان اندازه که مردم را گمراه می‌کند، گناه گمراه‌شدگان را نیز در نامه اعمالش می‌نویسند. و البته این بدان معنا نیست که گناه گناکاران را فقط آن شخص به دوش می‌کشد؛ بلکه هر کس در گروه اعمال خویش است. پس اگر شما - خدای نخواست - به آواز طرب آور یک رقاصه آوازخوان گوش دادید، آن عذاب دردناک دامن شما را نیز فرا خواهد گرفت. در خاتمه بحث، به عنوان تذکر یادآور می‌شوم که دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌های گروهی ابرجنایتکاران - که آن قدر گزارش دروغ و آن قدر تهمت و افترا پخش می‌کنند و سبب گمراهی مردم می‌شوند - و همچنین آن شایعه پراکن‌ها و منافقینی که برای نشر اکاذیب و وارونه اطلاع دادن مطالب و کوبیدن انقلاب، شایعه پراکنی می‌کنند و مردم را گمراه می‌نمایند و آن نشریه‌ها و اعلامیه‌های گمراه‌کننده که بر ضد اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی مطلب می‌نویسند، بی‌گمان از مصادیق خریداران لهوالحدیث هستند و کسانی که از آنها پیروی کرده و بر سخن باطل آنان صحه گذاشته و در راه هموار کردن نشر شایعه‌ها با آنان همراهی می‌کنند، خواه ناخواه شریک جرم و جزء خریداران لهوالحدیث هستند. خدا ما را از شر آنها نگهدارد و گمراهان ما را از پیروی و تبعیت و دنباله روی از آن جنایتکاران و خیانتکاران، هدایت نماید.

معتقدات و باورهای انسان

وَ إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّ بِهٖ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۱

و هرگاه آیات ما بر او تلاوت شود، چنان با تکبر پشت کند که گویی نشنیده است یا این که از هر دو گوش کر است. (ای پیامبر ما) او را به عذابی دردناک بشارت ده.

دروغ پراکنی

در آیه گذشته، بحث از لهو الحدیث و سخن باطل بود. از آیه چنین استفاده شد که سخن باطل، عمل منکر و حرامی است و آن کس را که انجام داده، در بر می گیرد؛ چه در مقابل کارش حقوقی دریافت کرده و چه دریافت نکرده باشد. در هر صورت، در مقابل لهو الحدیث، پول گرفتن حرام و برای انجام آن، پول مصرف کردن نیز حرام است.

و در باره مصداق لهو الحدیث گفتیم که تنها آوازخوانی و غنا نیست، بلکه مصداق دیگرش کار خبرگزاری است که اخبار دروغ را گزارش می کنند و حقایق را وارونه جلوه می دهند که کار آنها حرام و عذابی دردناک استقبالشان خواهد کرد. خبرنگاران رسمی خبرگزاری های استکباری یا حقایق را وارونه جلوه داده و خبرهای دروغ گزارش می کنند و یا این که اسرار یک ملتی را به ابرقدرت ها و ابرقدرتها می رسانند که در هر دو صورت، مصداق بارز لهو الحدیث و حرام است. و این فرق نمی کند؛ چه قلم آنها روی کاغذ جریان پیدا کند و چه با بیان و سخن، مطالب را گزارش دهند که در هر دو صورت، لهو الحدیث است و کسی که آنها را استخدام کرده و در مقابل آن کار پول می دهد، عذابش سخت تر و دردناک تر است. مصداق سوم لهو الحدیث و سخن باطل که انجامش حرام و پول گرفتن در برابر آن حرام است، کار کارمندان دستگاه های جاسوسی جهان است؛ مانند سیا، موساد، کا.گ. ب و ... که از همه سیاه تر و پلیدتر همان دستگاه جاسوسی سیای آمریکاست. بنا بر این، مصداق لهو الحدیث، منحصر نیست به آواز خوانان، بلکه این دو گروه دیگر را نیز - که ذکر شد - متضمن می شود. و حکم هم منحصر نیست برای مرتکبین، بلکه خریدن، پول گرفتن و مصرف کردن در این راه نیز همان حکم را دارد. لذا در روایتی که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده که فقها از آن قاعده های کلی را استفاده کرده اند، می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَزَمَ شَيْئاً حَزَمَ ثَمَنَهُ^۱

خداوند هر کاری را حرام کرده، مزدش را نیز حرام کرده است.

پس، هر کاری که شرعاً حرام است، فروختن، اجاره دادن آن کار و مزد گرفتن در برابر انجام آن کار نیز حرام است. پس وقتی که آوازخوانی و دروغ پراکنی خبرگزاری و جاسوسی حرام است، آنچه که در برابرش پول پرداخت می شود، جرم است و خیانت است و حرام.

روگردانی از آیات الهی

در آیه بعدی - که در این بحث مورد نظر ماست - می فرماید: و اگر بر او آیات ما خوانده شود، چنان با غرور و کبر و خودخواهی، پشت می کند و روگردان می شود که گویی نشنیده است یا هر دو گوشش کر است.

آری، آنان که متصدی این کارها هستند و انجام دهندگان لهو الحدیث می باشند، هنگامی که آیه های روشن و ادله و براهین قرآنی را به گوش آنان می رسانی و نوای دلنواز قرآن از رسانه های گروهی دنیا در این جولانی پراکنده می شود و قطعاً به گوش آنها نیز می رسد، آن چنان روگردان می شوند که گویی نشنیده اند؛ نه این که نمی شنوند، بلکه روح استکباری و خودخواهی چنان بر جان و قلب آنها مسلط شده که از آیات الهی گریزان می باشند.

آن گاه، خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید: ای پیامبر ما، اینان را به عذابی دردناک و سخت بشارت ده یعنی تو حکم را برای این ها بیان کن و بگو: غنا حرام است؛ جاسوسی، به این نحو، حرام است؛ دروغ و تهمت حرام است و در برابر هر حرامی دریافت حقوق نیز حرام است و این ها که نمی خواهند این آیات را بشنوند، گویا در گوششان سنگینی و وقر است. ما برای این ها عذابی دردناک مهیا خواهیم کرد. این ها را مژده بده به عذاب و چه عذابی؟ عذاب دردناک و سهمگین!

۱. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۲، ص ۱۱۰.

برخی از مفسرین خیال می‌کنند، این عذاب دردناک منحصر به مابعد از مرگ و در عالم قیامت است، ولی شاید تنها منحصر به قیامت نباشد، بلکه در دنیا نیز معذب شوند. مگر نه این که خداوند وعده داده است که روزی مؤمنان را خلافت در زمین بدهد و مستضعفین از دست مستکبران رهایی یابند؟ پس هرگاه وعده الهی تحقق یافت، عذاب دردناک در همین دنیا نیز به آن دشمنان و ابرجنايتکاران خواهد رسید که طلیعه‌اش امروز از ایران شروع شده و به زودی، به خواست خداوند، جهان را فرا خواهد گرفت.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾^۱

آنان که ایمان آوردند و اعمال نیکو داشتند، باغ‌های پر برکت بهشتی به آنان خواهد داد.

مؤمنان و بهشت

پیامبر ما، همه از عذاب و گناه نگو، بلکه مؤمنین را نیز به بهشت جاودان بشارت ده؛ بهشتی که پر از برکت و نعمت و باغ‌های پر ثمر خواهد بود.

در این جا سؤالی پیش می‌آید: شما که می‌گویید معاد جسمانی است، پس آن بهشت را هم مادی می‌دانید؟

آری، ما بر طبق بیان کامل و صریح قرآن مدعی هستیم که عالم آخرت هم مادی است و هم روحی؛ یعنی هم روح ما در آنجا متنعم است و هم بدن ما، هنگامی که قفس بدن می‌شکند و روح ما به یک عالمی به نام عالم برزخ پرواز می‌کند، در آنجا بایگانی می‌شود - البته یا متنعم است و یا معذب - ولی آن گاه که صحنه قیامت برپا می‌شود و زمین را زلزله‌ای سخت فرا می‌گیرد: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾^۲ و از میان شکم زمین، انسان‌ها و حیوانات و موجودات زنده بیرون می‌ریزند و در لا براتوار حقیقی الله روح‌های بایگانی شده، باز به کالبدها و بدن‌ها بر

۲. سورة زلزال، آیه ۱-۲.

۱. سورة لقمان، آیه ۸.

می‌گردند و ارواح با ابدان دگر بار از دواج می‌کنند. آنجاست که با همین بدن و همین روح به بهشت یا جهنم خواهیم رفت که امیدواریم نظر لطفش را بر ما بیفکند و ما را همراه با صالحان و مؤمنان به بهشت جاودان ببرد. ولی بهشت کجاست؟ این را ما نمی‌دانیم؛ ولی آنچه از قرآن بر می‌آید، این است که مقام مؤمنان بالاتر از آن است که آنها را به بهشت ببرند، بلکه بهشت را به خدمت آنها می‌آورند.

﴿وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنْزِلَتْ﴾^۱

هنگامی که بهشت را به بهشتیان نزدیک می‌سازند.

و در آیه ۳۱ سورة «ق» می‌فرماید:

﴿وَأُنْزِلَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾

و بهشت را برای تقوا پیشگان نزدیک آورند که هیچ از آن دور نباشند.

و اما بهشت در کجا واقع است، آیا در همین کره است یا این که در کرات دیگری است که از ما پنهان است و چندین میلیون برابر زمین است؟ این را ما نمی‌دانیم، ولی می‌دانیم که عالم برزخ در همین عالم زمین است و جای حساب ما هم همین جاست.

شرط رسیدن به این جنات نعیم چیست؟

این جنات نعیم و باغ‌های روح افزا - که هیچ پژمردگی و خرابی و نابودی ندارد و برای همیشه هست و از آن مؤمنین است - دارای دو شرط است که در صورت پیدایش این دو شرط برای هر کس، به او ارزانی خواهند داشت و به رایگان تقدیم ایشان می‌شود. این دو شرط در همین آیه ذکر شده است:

۱. الَّذِينَ آمَنُوا: ایمان و باور کردن که مربوط به مغز و روان انسان است.

۲. و عملوا الصالحات: کار نیکو کردن که توسط بدن انسان انجام می‌پذیرد.

برخی از افراد ممکن است ایمان و اعتقاد داشته باشند، ولی در برابر احکام و

فرايض، سستی و تنبلی نشان می‌دهند، و خلاصه اعمال صالح به جای نمی‌آورند، اینان از بهشت بهره‌ای نخواهند برد، زیرا ایمان و عمل صالح متلازم با هم می‌باشند و هیچ گاه از هم جدا نمی‌شوند. و همان گونه که ممکن نیست یک موتور قوی و بدون هیچ عیب وجود داشته باشد و ماشین را به حرکت نیندازد، یک انسان با ایمان هم، ممکن نیست، بدون عمل صالح پذیرفته، درگاه مقدس الله شود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: خدا آن مؤمنی را که دین ندارد، مبعوض می‌دارد. سؤال شد: یا ابن رسول الله! مگر ممکن است مؤمنی باشد که دین نداشته باشد؟ فرمود: آری، مؤمنی که عقیده دارد، ولی وقتی به عمل می‌رسد، حرکت ندارد. خداوند چنین مؤمنی را دشمن می‌دارد.^۱

معتقدات انسان

در این آیه، می‌فرماید اگر کسی ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، به بهشت می‌رود؛ ولی در آیه روشن نمی‌شود که باید ایمان به چه چیزهایی داشته باشد؟ این جاست که باید پاسخ را از آیات دیگر قرآن دریابیم. و لذا مفسرین گفته‌اند: در تحقیق آیات شریفه قرآن، این طور نیست که آیه آیه را بررسی کرد، بلکه هر آیه‌ای، آیه دیگری را تفسیر و توضیح می‌دهد. پس باید تمام آیات را با هم مدنظر قرار داد. و از این رو، است که می‌بینیم گاهی برای این که آیه‌ای را تفسیر کنیم، نیاز به این داریم که بیست یا سی آیه قرآن را مطالعه نماییم تا معنای آیه معلوم شود. حال برویم سراغ معتقدات و آنچه که باید یک مسلمان باور داشته باشد.

معتقدات انسان دو قسم است:

۱. اعتقادات و باورهایی که باید در تکاپو و جست و جوی آنها باشی؛
۲. اعتقاداتی که تحصیل و جست و جوی آنها لازم نیست؛ ولی هرگاه آموختی و درک کردی، باید به آنها معتقد شوی.

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: «إن الله عز وجل ليبغض المؤمن الضعيف الذي لا دين له». فقيل له: وما المؤمن الضعيف الذي لا دين له؟ قال: «الذي لا ينهي عن المنكر» (الکافی، ج ۵، ص ۵۹).

و به عبارت دیگر، برخی از اعتقادات هست که در روز قیامت از مؤمن می‌پرسند: چرا نرفتی و در پی فهم آنها برنیامدی؟ ولی در باره برخی دیگر سؤال نمی‌شود. آن اعتقاداتی که باید بگیریم و یاد بگیریم و تعقیب نماییم و بفهمیم، همان اصول پنجگانه دین است. پس هر انسانی باید خدا را بشناسد و به وحدانیت او معتقد باشد و بداند که خداوند تمام صفات کمال را داراست، بلکه او کمال محض است و هیچ ظلم و ستمی از ذات مقدسش سر نمی‌زند. و باید باور کند که خداوند فرستادگان ویژه‌ای برای بشر فرستاده است که آنان را به برنامه‌های الهی آشنا سازند و باید به جانشینان پیامبر ﷺ معتقد باشد و مسأله رهبری و امامت را اذعان داشته باشد و معاد و قیامت و حساب و کتاب و روز جزا را نیز باور کند.

ولی اصول و عقاید دیگری هم وجود دارد که واجب نیست انسان آنها را تعقیب کند؛ ولی اگر به آنها رسید و پی برد، باید آنها را باور کند. این اعتقادات بسیار است و ما برخی از آنها را فهرست وار یادآور می‌شویم:

۱. علم رسول و امام؛ انسان باید معتقد باشد، آن پیامبر و امامی را که خداوند برای مردم اعزام نموده، علم دارند به آنچه که بشر از احکام و قوانین نیاز دارد. پس علم النبی و علم الامام باورکردنی است و باید انسان به آن ایمان بیاورد.

۲. عصمت؛ انسان باید باور داشته باشد که پیامبر، چه قبل از بعثت و چه بعد از آن، و همچنین امام، چه در سن خردسالی و چه در کبر سن، در هیچ حالی گناه نکرده‌اند و هیچ گناهی، چه عمداً و چه سهواً، از آنها سر نزده است.

۳. سنت؛ همان گونه که خداوند قرآن را برای هدایت مردم فرستاده است و آن را حجت قرار داده است، روایات صادره از پیامبر و امامان نیز حجت است و باید مانند قرآن مورد عمل قرار گیرد و اگر کسی قرآن را بگیرد و سنت را رها کند، گناه بزرگی مرتکب شده است، بلکه باید قرآن را توسط روایات معصومین علیهم‌السلام شناخت.

۴. اراده تکوینی؛ هر انسانی باید معتقد باشد که پروردگار تمام حرکت‌های جهان را، از حرکت‌های اتم‌های ریز و الکترون‌ها و نوترون‌ها و پروتون‌ها گرفته تا حرکت

کهکشان‌ها و سیارات و افلاک، زیر نظر دارد و همه تحت مشیت و اراده الله حرکت می‌کنند؛ اوست که می‌میراند و زنده می‌کند و اوست که حرکت و سکون می‌بخشد و اوست که تمام قلب و انقلابات عالم را تحت نظام علیت و معلولیت اداره می‌نماید. ۵. انسان معتقد باشد که نه جبر است و نه تفویض بلکه امر بین الامرین است؛ و این مطلبی است که در چند خط نمی‌توان آن را توضیح داد، ولی اجمال آن، این است که: خداوند به ما اراده و اختیار داده است که هر کاری را بتوانیم انجام دهیم ﴿وَهَذَيْنَا النُّجُودَيْنِ﴾^۱، ولی در تمام اراده‌های ما، اراده الله دخالت دارد؛ زیرا او به ما فکر، توان و نیرو داده است و تمام عوامل طبیعی نیز مخلوق خداست.

۶. اعتقاد به معاد جسمانی؛

۷. اعتقاد به شفاعت؛

۸. اعتقاد به عالم برزخ؛

۹. اعتقاد به بهشت و جهنم؛

۱۰. اعتقاد به حساب و میزان و صراط و ...

پاداش نیکان

﴿خَالِدِينَ فِيهَا وَغَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲

(کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنها را به باغ‌های پر نعمت بهشتی وعده داده‌ایم) و آنها در آن باغ‌های بهشتی پر نعمت همیشگی و جاودان خواهند بود. این وعده حق پروردگار است و خداوند بر هر کاری مقتدر و غالب است و به هر چیز حکیم و دانا است.

ابدیت و جاودانگی در بهشت

این آیه کیفیت وعده حق و حتمی الهی را در مورد بهشتیان و مؤمنانی که اعمال صالح و شایسته داشته‌اند، بیان می‌دارد. این آیه مدت بقا و دوام مؤمنان را نیز توضیح

۲. سورة لقمان، آیه ۹.

۱. سورة بلد، آیه ۱۰.

می‌دهد که آنها برای همیشه در بهشت متنعم به نعمت‌های بی پایان الهی‌اند و بهشت موعود موقتی و محدود نیست، بلکه هیچ زمانی برای آن متصور نمی‌شود؛ چون در بهشت، خلود و ابدیت است.

پس، همان گونه که یکی از اوصاف جلال خداوندی ابدی است، بندگان خداوند در بهشت نیز ابدی هستند. حضرت رسول اکرم ﷺ در روایتی می‌فرماید:

خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ^۱

شما برای ماندن خلق شده‌اید نه برای رفتن و نابود شدن.

در دو آیه گذشته، کسانی را که خریداران لهُوَالْحَدِيث می‌باشند، وعده جهنم داد و در این آیه کسانی را که ایمان و عمل صالح دارند، وعده بهشت جاودان داده است. در این جا سؤالی مطرح می‌شود:

آیا بهشت پاداش ایمان است یا پاداش عمل و یا پاداش هر دو؟

آیا جهنم کیفر کفر است و یا کیفر گناهان بدنی است؟

آنچه از آیات و روایت به دست می‌آید، این است که بهشت پاداش ایمان است. پس کسی که ایمانش درست باشد و آنچه باید باور داشته باشد، باور کند و اصول دین را معتقد باشد، پاداشش بهشت است؛ ولی اگر این انسان مؤمن، اعمال صالحی نداشته باشد، با شرایط خاصی به بهشت می‌رود؛ به عکس کسی که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» قرار گرفته و همگام با ایمان و باور قلبی، کارهای شایسته را نیز انجام داده، احکام مقدس الهی را مراعات کرده، از محرمات اجتناب نموده و خلاصه آنچه را که خداوند از او خواسته، تا حد امکان، انجام داده است؛ که چنین کسی، بی‌گمان به بهشت جاودان می‌رود و با جهنم هیچ سر و کاری ندارد.

و اما کافران و مشرکان جایی بجز جهنم ندارند و در جهنم برای همیشه خواهند

ماند؛ چه کارهای شایسته‌ای انجام داده باشند و چه نداده باشند؛ زیرا اصول دین را نپذیرفته و مبدأ و معاد را قبول ندارند. البته آن کس که مبدأ و معاد را قبول دارد، وحدانیت و بازگشت را می‌پذیرد، ولی پیامبر ﷺ را قبول ندارد نیز کافر است. پس چه یکی از اصول را و چه تمام اصول را نپذیرد، کافر است و در جهنم برای همیشه خواهد ماند.

برای این که مطلب روشن‌تر شود، مردم را به چهار قسمت تقسیم می‌کنیم:

۱. کسی که ایمانش درست و اعمال صالح را انجام داده است؛
۲. کسی که ایمان دارد، ولی اعمال صالح ندارد؛
۳. کافری که ایمان ندارد و اعمال شایسته‌ای نیز ندارد؛
۴. کافری که ایمان ندارد، ولی گاهی اعمال خوبی نیز از او سر زده است.

پاداش ایمان با عمل

قسمت اول مربوط به کسانی بود که ایمانشان کامل است و تمام اصول دین و مذهب را با دل و جان پذیرفته‌اند و در برابر احکام الهی سر تسلیم فروود آورده، کاهلی نکرده و به خوبی انجام داده‌اند و خلاصه، سراسر زندگی زودگذر دنیایی آنها را عبادت‌ها، جهادها، انفاق‌ها، کمک‌ها، نمازها، روزه‌ها و ... فرا گرفته است. اینان در بهشت برین، جایگاهی عالی و والا دارند و باغ‌ها و نعمت‌های گوناگون الهی برای آنها فراهم آمده است.

پاداش ایمان بدون عمل

و اما آن کسانی که ایمان دارند و اصول دین را باور می‌کنند، ولی عمل صالح ندارند، این‌ها نیز سرانجام به بهشت خواهند رفت؛ زیرا خداوند قسم خورده است که مؤمن را به بهشت ببرد؛ ولی قبل از رفتن به بهشت باید به اندازه گناهان و معصیت‌هایی که مرتکب شده‌اند و احکام و فرایضی که انجام نداده‌اند، در دوزخ معذب بمانند. و چه مشکل و دردناک است عذابی که خداوند از روی خشم و غضب، بندگان را به آن

بپخشاند؛ چه رسد به این که سال‌ها بلکه قرن‌ها به خاطر معصیت‌ها و گناهان در آن‌جا بسوزند و زجر بکشند (پناه بر خدا!).

آری، این چنین اشخاص گنه‌کاری - که ایمان به خدا و روز جزا و سایر اصول دین دارند - گرچه به بهشت خواهند رفت، ولی مدتی از این فیض محروم می‌مانند و به جای آن معذب خواهند بود؛ در عالم برزخ عذاب می‌بینند و در محشر نیز با ناراحتی‌ها مواجه می‌شوند و اگر تمام نشد، محکوم به جهنم موقت می‌شوند. در اینجا نکته‌ای است که باید خوب دقت شود:

درست است که اگر کسی ایمان داشته باشد و اعمال خوب نداشته باشد، در نتیجه به بهشت خواهد رفت، ولی مگر ممکن است کسی ایمان و اعتقادش درست باشد و عمل صالح انجام ندهد؟ در قرآن می‌خوانیم:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السَّوْءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^۱

سرانجام کار آن کسانی که به اعمال زشت و بد پرداختند، این که آیات خدا را تکذیب کرده و آنها را مسخره می‌کردند.

و این چنین است کسانی که گناه می‌کنند، واجبات را ترک و محرمات را انجام می‌دهند، به تدریج ایمانشان نیز کم شده تا این که از بین می‌رود. زیرا هر چه گناه بیشتر شد، قلب انسان را زَیغ و زَین فرا می‌گیرد تا جایی که دیگر جایی برای ایمان در آن نمی‌ماند. بنا بر این، کوشش ما باید بر این باشد که از گناه و معصیت فاصله بگیریم تا خدای نخواستہ در گناه غرق نشویم و دیگر راه نجاتی هم نیابیم.

آزاد شدگان از آتش جهنم

در روایتی آمده است:

مؤمنانی که در اثر گناه محکوم به جهنم شده‌اند، پس از این که مدتی در دوزخ می‌مانند، خداوند پیامبرانی را مأمور می‌کند که دیداری با آنها داشته

باشند، آن گنه کاران اشک می ریزند و اظهار تضرع می کنند. پیامبران از آنها می خواهند که توبه کنند تا شفاعتشان نمایند. آن گاه پروردگار مهربان به آنها لطف کرده و آنان را - که کیفرشان تمام شده - از دوزخ بیرون می آورند؛ در حالی که روی پیشانی آنها این خط به چشم می خورد: «هَؤُلَاءِ عَتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»؛ اینان آزادشدگان خداوند از جهنم اند. پس از آن با کمال خوشحالی به بهشت می روند؛ ولی پس از مدتی عرضه می دارند: خداوند، به ما لطف کردی و ما را از جهنم رهایی بخشیدی، ولی ما وقتی وارد مجلس بهشتیان می شویم، خجالت می کشیم؛ زیرا در پیشانی ما نوشته شده: «اینها آزادشدگان از جهنم می باشند» و اهل بهشت به ما نگاه می کنند. پس خداوند دستور می دهد، آن خط هم پاک شود.^۱

در این جا امام معصوم علیه السلام چنین می فرماید:

شیعیان ما، اگر ایماتان درست باشد، بهشتی هستید، ولی کاری کنید که بی آبرو بهشتی نشوید، بلکه آبرومندانه وارد بهشت شوید.^۲

و معنای جمله حضرت این است که گناه نکنید؛ زیرا گناه انسان مؤمن را ساقط می کند و با آن وضع شرمناک، پس از تحمل سال ها عذاب، به بهشت می رود.

ارتباط عمل با بهشت

اگر کسی بپرسد: حال که معلوم شد بهشت پاداش ایمان است، پس ارتباط عمل با بهشت چیست و عمل چه دخالتی در بهشت رفتن دارد؟ در پاسخ می گویم:

اگر عمل باشد، انسان، بدون عذاب وارد بهشت می شود و تازه، هر چه عمل بیشتر و بهتر باشد، مراتب و درجات نعمت های الهی در بهشت و مقام و منزلت او نیز بیشتر و بالاتر خواهد بود. و اگر عمل نباشد، پس از چشیدن انواع عذاب ها و پس از مدت زمانی - که هر چه گناه بیشتر مدت ماندن در جهنم بیشتر خواهد بود -

۱. مسند ابن حنبل، ج ۴، ص ۲۹۰، ح ۱۲۴۷۱؛ الزهد للحسین بن سعید، ص ۱۷۵، ح ۲۶۳.

۲. غرر الحکم، ج ۴، ص ۳۰۶، ح ۱۶۷ (با اندکی تفاوت).

به بهشت می‌رود و آن هم در پایین‌ترین درجات بهشت او را جای می‌دهند.

کیفر کفر بی عمل

کافری که به خدا ایمان ندارد و هیچ یک از اصول دین را نمی‌پذیرد یا به برخی از آنها ایمان دارد و به سایر اصول عقیده‌ای ندارد، و در دنیا هیچ‌گاه کار خوبی انجام نداده و صفحه اعمالش پر است از گناه، چنین شخصی بی‌تردید به جهنم می‌رود و در آن‌جا برای همیشه معذب می‌ماند.

کیفر کفر با عمل

بحثی که در این‌جا هست، مربوط به آن کفاری است که گرچه عقیده آنها فاسد و خراب است، ولی کارهای خیری در زندگی خود انجام داده‌اند. البته بحث در باره آنهاست که لااقل، خدا را قبول دارند و اختراعی می‌کنند، خدمتی به انسانیت و جامعه می‌نمایند و یا این که دست مظلومی را می‌گیرند؛ و گر نه کافران محضی که حتی خدا را هم قبول ندارند، مانند کمونیست‌ها، چه کاری انجام بدهند و چه انجام ندهند، نباید توقعی داشته باشند.

در مورد کافرانی که کار خیر انجام می‌دهند و برای رفاه حال بشریت خدمت‌هایی می‌کنند، برخی از علما می‌گویند: گرچه این‌ها بدون شک جهنمی هستند، ولی چون کارهای خیر زیادی انجام داده‌اند، عذابشان شاید کمتر از دیگر کافران باشد و این کارهای خیر سبب شود که در عذاب آنها تخفیف داده شود؛ ولی در هر صورت در جهنم برای همیشه خواهند ماند؛ زیرا خداوند قسم خورده است که کافر را به بهشت نبرد.

در این‌جا برخی اشکال می‌کنند که:

انسان‌هایی که برق اختراع کرده، ماشین اختراع کرده و سایر وسایل زندگی را درست کرده و اکتشافات مهمی - که برای رفاه حال بشریت است - نموده‌اند، آیا خلاف عدالت نیست، اگر خداوند آنها را به جهنم ببرد؟! و در صورتی که خداوند در

قرآن فرموده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۱؛ هر کس به اندازه وزن یک ذره، کار خیر انجام دهد، آن را در جهان دیگر خواهد دید. آیا رواست این مخترعین بزرگ - که این قدر کارهای مهم و خوب انجام داده‌اند - خداوند در قیامت پاداشی به آنها ندهد؟ در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: در آیه‌ای که مورد استدلال قرار گرفت، کلمه «یره» آمده است و معنای آن «آن را می‌بیند» می‌باشد و این هیچ ربطی به پاداش و مزد ندارد. در پاسخ آنها گفته می‌شود: یک جایی از قرآن را پیدا کنید که خداوند گفته باشد: برای کارهای شما پاداشی، در آخرت، در نظر گرفته شده است. قطعاً چنین چیزی از قرآن استفاده نمی‌شود، بلکه هر جا سخن از پاداش است، در مورد مؤمنان و آنان که اعمال شایسته انجام داده‌اند، می‌باشد.

ثانیاً: در موردی خلاف عدالت صدق می‌کند که حکیم قول بدهد و به قولش وفا نکند و خداوند به این‌ها قول پاداش نداده است.

ثالثاً: خداوند در موارد متعددی قول به خلاف آن مطلب داده؛ یعنی فرموده است: این کافران اگر جهان را پر از عبادت کنند، چون ایمان ندارند، هیچ ارزشی برای عبادت آنان قایل نیستم و همه را آتش می‌زنم و نابود می‌سازم. در آیه ۳۹ سوره نور چنین می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَائِغًا﴾

اعمال این کافران مانند همان سراب است در صحرا که انسان از دور خیال می‌کند آب است ولی وقتی به آن رسید می‌بیند چیزی نیست.

هر چند کفار خیال کنند که اعمال زیادی انجام داده‌اند و خدمات بی‌شماری به بشریت کرده‌اند، در روز قیامت چیزی به آنها نخواهد رسید؛ زیرا خداوند به کسی

پاداش می دهد که معتقد باشد و اصول دین را پذیرفته باشد. البته حساب آنان که جاهل قاصرند، نه مقصر جداست و برای آنها حکم جداگانه ای آمده است.

کیفر بدان

«... وَغَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱

آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند از برای آنهاست باغ های پر نعمت بهشت و همیشه و جاودان در آن باقی خواهند ماند و این وعده الهی تخلف ناپذیر است و او غالب و پیروز بر هر چیز و دارای حکمت است.

در قسمت قبل در باره «خالدون فیها» بحث کردیم و اکنون بقیه آیه را مورد نظر قرار می دهیم.

وعد و وعید

خداوند متعال در آیات پیش از این آیه، دو گونه وعده داده است:
۱. وعده بهشت برای کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته از آنها صادر شده است؛

۲. وعده عذاب دردناک و خوارکننده برای مشتریان لهو الحادیث.
بنا بر این، اگر جمله «وَغَدَّ اللَّهُ حَقًّا» ناظر به این هر دو وعده باشد، معنایش این است که وعده های ما چه در مورد پاداش برای نیکان و چه در مورد کیفر برای جهنمیان، تخلف پذیر نیست و هر وعده ای که داده ایم، به آن عمل می کنیم.
در اصطلاح قرآن و روایت، به آنچه که خداوند برای کارهای نیک و وعده می دهد، «وَعْد» و به آنچه که برای کارهای زشت وعده می دهد، «وَعِيد» گفته می شود. بنا بر این، وعد به معنای پاداش و ثواب و وعید عبارت از عقاب و کیفر است.
با توجه به آنچه در مورد تخلف ناپذیری وعده های خداوند گفتم، این سؤال

مطرح می شود که: اگر خداوند در قیامت از وعده هایی که داده است تخلف کند، آیا این تخلف، خلاف عدالت است یا خیر؟

وقتی این مسأله را از دیدگاه عقل مورد بررسی قرار می دهیم، می بینیم که در قسمت «وَعْد» یعنی ثواب، خداوند برای کارهای نیک وعده بهشت داده است؛ در صورتی که در قیامت به آن عمل نکند، از نظر عقل، بر خلاف عدل خود عمل کرده است و خداوند چنین کاری را نخواهد کرد؛ زیرا خلف وعده در مورد انسان یا به این دلیل است که از عمل به آن عاجز و ناتوان است و یا این که بخل، مانع انجام آن می شود و این هر دو در باره پروردگار محال است. پس اگر خداوند وعده داده است نمازگزاران را وارد بهشت کند، مسلماً به این وعده خویش عمل خواهد کرد. و لذا در مواردی متعدد در قرآن آمده است که: «لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ». میعاد همان وعده است؛ یعنی خداوند از وعده خویش تخلف نمی کند.

بنا بر این، در مورد ثواب، خدا به وعده اش عمل می کند؛ چه این که آن وعده ای را که داده است، مربوط به عمل قلبی انسان، یعنی ایمان باشد یا به عمل بدنی او که اعمال صالح است. خداوند در همین آیه به آنهایی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده اند، وعده باغ های پر نعمت بهشت داده است. پس حتماً به آن عمل خواهد کرد؛ زیرا تخلف از وعده، خلاف عدالت است، و خدا بر خلاف عدل خویش کاری انجام نخواهد داد.

تخلف وعده از نظر فقهی

این مسأله در فقه هم مطرح است که آیا انسان می تواند از وعده ای که داده است، تخلف کند یا شرعاً جایز نیست؟

علمای قدیم فتوا می دادند که خلف وعده خلاف اخلاق است، ولی حرام نیست. اگر شما به کسی وعده دادید در ساعتی معین در محلی حاضر شوید، اگر در آن ساعت حاضر نشدید، خلاف اخلاق عمل کرده اید؛ ولی گناهی از شما صادر نشده است.

در هر صورت، هنگامی که به روایات مربوط به این مسأله مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم روایات دلالت بر حرمت دارد؛ یعنی هم‌چنان که دروغ حرام است، زنا حرام است، خلف وعده نیز حرام است.

اما در مورد «وعید»، یعنی کیفری که وعده داده است، آیا خلف وعده خواهد کرد یا خیر؟ از نظر عقل، تخلف وعده در این مورد بی‌مانع است؛ زیرا تخلف از وعده خیر بازگشتش به بخل یا عجز است، ولی تخلف از وعده عقاب، عفو به حساب می‌آید؛ چه کیفری که به صاحبان گناهان کبیره وعده داده است و چه کیفری که برای کفار در نظر گرفته است. خداوند وعده داده است که هر کس با کفر از دنیا برود، جایز جهنم است و هر کس گناهی کبیره انجام دهد، فلان کیفر در انتظار اوست؛ ولی اگر در روز قیامت به این وعده عمل نکند و او را ببخشد، هیچ اشکالی از نظر عقل نخواهد داشت.

شما هم به فرزندان می‌گویید که اگر اطاعت شما را نکنند، تنبیه می‌کنید. آیا در صورت عدم اطاعت، واجب است او را تنبیه کنید؟ مسلماً چنین نیست و می‌توانید او را عفو کنید؛ ولی آیا بعد از عفو پولی هم به او خواهید داد؟! پاسخ منفی است؛ زیرا این عمل، کاری اضافه است. لذا خداوند هم بعد از بخشیدن، کافر را به بهشت نمی‌برد. خداوند از کفار نمی‌گذرد

اما از نظر روایات و آیات، خداوند از کافر - یعنی کسی که به وجود خدا یقین دارد و به او کفر می‌ورزد - نخواهد گذشت و به ذات اقدسش قسم یاد کرده که کافر را به جهنم وارد کند؛ چه منافقی که به زبان اظهار اسلام می‌کند و قلباً کافر باشد یا آن‌که به زبان و قلب اعتراف به کفر دارد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱

محققاً خداوند از کسی که به او شرک ورزیده است نخواهد گذشت و از

گناه کمتر از شرک از هر کسی که بخواهد می‌گذرد.

بنا بر این، خدا، بر طبق دلیل نقلی، روز قیامت از کفار نخواهد گذشت و از این روی، در علم کلام این مسأله مسلم شده است که اگر شخصی در حال کفر از دنیا برود، برایش آمرزش نخواهد بود و حتی پیامبران و دیگر مقربان درگاه الهی هم حق شفاعت در باره او نخواهند داشت.

در روایات هم ظلم را به دو نوع تقسیم کرده‌اند: یک قسم، آن ظلمی است که خداوند از آن نخواهد گذشت و آن ظلم به «الله» است که عبارت از کفر و شرک می‌باشد.

اما در مورد گناهان کبیره، مانند: دزدی، زنا، قتل نفس، لواط و ... آیا خداوند در قیامت از وعده کیفری که به مرتکبین آنها داده است، خواهد گذشت یا خیر؟ در آیه چنین فرموده است:

﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾؛

از کمتر از شرک، از هر کس که بخواهد، می‌گذرد و او را عفو می‌کند.

ولی طبق روایات، این گذشت الهی به وسیله شفاعت خواهد بود. خداوند برای انبیا، امامان، شهدا و مؤمنین - که مقرب درگاه‌اند - حق شفاعت در مورد مجرمین قرار داده است؛ اما با این حال نمی‌توانند از کفار شفاعت نمایند. در سوره انبیا آمده است:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۱

جز برای آن کس که خداوند رضایت دهد، شفاعت نخواهند کرد.

بنا بر این، برای گناهان کبیره - که بعضی از علما تعداد آنها را به هفت و برخی به هفتاد و برخی دیگر به هفتصد رسانیده‌اند - بخشش و گذشت از طریق شفاعت وجود دارد - ولی برای گناه قلبی که کفر است - بخششی در کار نیست. لذا پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

أَذْهَبَتْ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَايِرِ مِنْ أُمَّتِي؛^۲

شفاعتم را برای امتم که مرتکب گناهان کبیره اند، اندوخته ام.

در روایت وارد شده است که خداوند صد درجه رحمت دارد؛ یک درجه آن را در دنیا به موجودات افاضه کرده است که به برکت آن، انسان ها زندگی کرده و روزی می خورند، حیوانات و نباتات رشد و تغذیه می نمایند و بالاخره این جهان بزرگ هستی اداره می شود، و نود و نه درجه دیگر از رحمت خویش را برای قیامت گذاشته است و لذا در دعای جوشن کبیر می خوانیم: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»؛ ای پروردگاری که رحمت تو بر خشمش پیشی گرفته است.

پس تا این جا به این نتیجه رسیدیم که اگر خداوند از وعده کیفری که به گناهکاران داده است بگذرد، نامش عفو و گذشت است، نه تخلف. و از این رو مخالف عدالت نیست، ولی از گناه قلبی - که کفر است - نمی گذرد؛ زیرا که تخلف شمرده می شود و همان گونه که در مورد وعده جهنم برای کفار خلف وعده نمی نماید، از وعده بهشت برای نیکان تخلف نخواهد کرد.

کافر قاصر و کافر مقصر

ولی آیا در مورد کفار، استثنایی هم وجود دارد یا تمام آنان به جهنم خواهند رفت؟ برای روشن شدن این بحث، ناچار مثالی ذکر می کنیم: گاهی انسان می داند که خوردن آب انگور جوشیده، قبل از بخار شدن دو سوم آن، حرام است و می خورد. در این صورت، در قیامت مجازات خواهد شد. و گاهی متوجه حرمت آن نیست، ولی از فرد غیر موثق حرمت آن را شنیده است. در این صورت هم اگر بخورد، عملی حرام مرتکب گردیده است؛ برای این که پس از شنیدن حرمت آن، تردیدی گرچه در حد یک احتمال ضعیف برایش به وجود آمده، ولی برای رفع آن تحقیقی نکرده است و لذا در آخرت کیفر خواهد شد. و گاهی هم به یقین می داند که حرام نیست و در محیطی قرار گرفته است که از حرمت آن چیزی نشنیده تا در این یقین خویش دچار تردید شود. در این صورت، جاهل قاصر است و اگر بخورد عقابی ندارد؛ به خلاف صورت دوم که جاهل مقصر به حساب می آید.

کفار نیز چنین‌اند؛ آنهایی که در محیط‌های در بسته‌ای مانند شوروی و چین هستند، از آن هنگام که به حد درک و تمیز رسیده‌اند، جز اسم مارکس و لنین و مائو چیز دیگری به گوششان نخورده تا بفهمند و حداقل این احتمال را بدهند که ممکن است برای این جهان خالقی و برای او پیامبر و کتابی باشد، جزء کفار دسته سوم‌اند که جاهل قاصر شمرده شده و در قیامت محکوم به جهنم خواهند بود؛ ولی کفاری که در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی هستند که از اسلام و توحید چیزی شنیده‌اند و دنبال تحقیق نرفته‌اند، جاهل مقصرند و در قیامت به جهنم خواهند رفت؛ چنان که آنها هم که به وجود خداوند یقین دارند، به دلیل عناد یا از بیم به خطر افتادن پست و یا در اثر پیروی از شهوات نفسانی بر کفر باقی می‌مانند، جهنمی بوده و وعده خداوند در باره این دو دسته تخلف‌پذیر نیست.

زراره یکی از بزرگ‌ترین شاگردان مدرسه امام صادق علیه السلام است. وی از جمله چهارصد نفر شاگردانی است که سخنان امام را نوشته و از این نوشته‌ها چهارصد کتاب به وجود آمده است که علوم اسلامی به وسیله آنها در عالم منتشر شده است. زراره روزی در خانه یکی از دوستانش مهمان است؛ سر سفره با میوه تازه‌ای رو به رو می‌شود. زراره فکر می‌کند که ممکن است اسلام اجازه خوردن آن میوه را نداده باشد، لذا از خوردن خودداری می‌کند، به خانه امام صادق علیه السلام رفته و از امام حکم آن را می‌پرسد. امام می‌فرماید: مانعی ندارد. زراره برمی‌گردد و آن میوه را تناول می‌کند. پس معلوم می‌شود که انسان آزاد نیست هر چه را بخواهد بخورد و هر سخنی را مایل باشد بگوید. لذا در روایات وارد شده است:

کل مؤمن ملجم؛^۱

مؤمن بر دهانش از ایمان لجامی است که مانع او از سخنان نارواست.

بنا بر این، اگر انسان احتمال داد چیزی حرام است، در صورتی که بدون سؤال و تحقیق، مرتکب آن بشود، روز قیامت عذاب خواهد شد و به او گفته می‌شود: چرا

سؤال نکردید؟ اگر بگوید: نمی دانستم، عذری پذیرفته نیست.

دو سؤال دیگر در این جا مطرح می شود:

۱. آیا دلیلی بر این هست که دسته سوم کفار محکوم به جهنم نیستند؟
۲. در صورتی که آنها به جهنم نروند، آیا جای سومی غیر از بهشت و جهنم برایشان در نظر گرفته شده است؟

خداوند در سوره انعام می فرماید:

﴿ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْفَرَىٰ يَظْلَمُ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ﴾^۱

اعزام پیامبران به این منظور است که خداوند ساکنان دیاری را که جاهل و غافلاند، به خاطر ستمکاریشان هلاک نگرداند.

در سوره اسرا این موضوع به صورت روشن تری بیان شده است:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۲

ما هیچ گاه فرد یا جامعه ای را هلاک نسازیم، مگر پس از فرستادن پیامبری به سویشان.

اعراف

از این دو آیه به وضوح استفاده می شود: کفاری که جاهل قاصرند، روز قیامت به جهنم نخواهند رفت، بلکه آنها را به محلی به نام «اعراف» خواهند برد که در آن جا نه نعمت فراوانی است و نه عذاب. بچه های کفار هم که در سن کودکی از دنیا می روند، جایشان نیز در همین اعراف است؛ ولی در باره بچه های مسلمان در قرآن آمده است:

﴿وَأَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^۳

ما فرزندان مؤمنان را (در بهشت) به خود آنان ملحق خواهیم کرد.

البته در باره فرزندان نابالغ مسلمین و کفار احوال دیگری هم وجود دارد.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۱. سوره انعام، آیه ۱۳۱.

۳. سوره طور، آیه ۲۱.

صفات مطلق و صفات مقید

﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

خداوند عزیز و حکیم است.

دو صفت از صفت‌های خداوند در این جا ذکر شده است: یکی عزیز که به معنای غالب است و دیگر حکیم. خداوند دارای اوصاف بسیاری است که آن اوصاف در بشر هم وجود دارد: خداوند عالم است، انسان هم به چیزهایی علم دارد؛ خدا سمیع و بصیر است، بشر هم شنوا و بیناست؛ خداوند قادر است، ما هم دارای قدرت و توانایی هستیم؛ ولی در علم کلام، اوصاف خدا مطلق و اوصاف انسان مقید و نسبی شمرده شده است؛ یعنی خداوند در هر زمان و به هر چیز علم دارد، ولی ما یک وقتی مدرسه نرفته بودیم، علم نداشتیم و در پیری هم بسیاری از معلوماتمان را از یاد می‌بریم، و علم ما هم محدود است و بسیاری چیزها را نمی‌دانیم. خدا بصیر است، یعنی هیچ موجودی در هیچ زمانی از او پوشیده و مخفی نیست؛ ولی ما تنها به آنچه در معرض دیدمان واقع شود، بینا هستیم و نیز شنوایی ما محدود و از خداوند متعال نامحدود و مطلق است، توانایی و قدرت ما هم مقید و از خداوند مطلق است. لذا در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳

او به هر چیز توانا و داناست.

صفت عزیز در باره خداوند، مانند دیگر صفاتش، مطلق است؛ یعنی او در هر زمان و بر هر چیز غالب و پیروز است. لذا گفته شده:

العزیز هو الغالب غیر المغلوب؛^۴

۱. سوره لقمان، آیه ۹.

۲. سوره حج، آیه ۶.

۳. سوره بقره، آیه ۲۹.

۴. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۸۱.

عزیز کسی است که همیشه پیروز بوده و مغلوب قرار نمی‌گیرد.

ولی ما اگر بر حریفی غالب شویم، از حریف دیگر شکست می‌خوریم و نیز در کودکی و پیری غالب نخواهیم بود.

حکیم، یعنی خداوند هر چه را آفریده است، روی نظم و حکمت کاملی است و هیچ‌گونه نقصانی در او وجود ندارد. شما هر اختراع دقیقی را ببینید، دارای نقصی است و به همین دلیل، ابتکارات و اختراعات بشر پیوسته از نقصان رو به تکامل است. شما یک دانه گندم را در نظر بگیرید؛ از هنگامی که در دل خاک قرار می‌گیرد تا هنگامی که جوانه زده و سنبل می‌دهد و یک دانه تبدیل به هفتصد دانه می‌شود، در همه مراحل از قانونمندی و نظم دقیقی پیروی می‌کند. تمام موجودات از کوچک‌ترین ذرات اتم گرفته تا بزرگ‌ترین مجموعه کهکشان‌ها، همه از همین نظم دقیق برخوردارند. لذا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاطُتٍ ۖ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ۚ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾^۱

در آفرینش خداوند (در برخورداری همه موجودات از قانونمندی خاص) هیچ‌گونه تفاوتی نمی‌بینی، دو باره نظر کن، نگاهت خسته و نومید (از پیدا کردن تفاوتی) به سوی باز می‌گردد.

کره زمین با کره مریخ یا یک فیل با یک مورچه هیچ‌گونه تفاوتی در برخورداری از این نظم ندارند و هر قدر نگاهت را برای پیدا کردن نقص و کمبود نظمی به میان پدیده‌های عالم نفود دهی، تنها چشم خویش را افسرده‌ای و از این سفر عبث بی‌نتیجه باز خواهد گشت.

انسان هیچ کمبودی در نظم این عالم تاکنون و بعد از این پیدا نمی‌کند؛ مگر این که نفهمد و به اشتباه چیزی را نقص در موجودی تلقی کند.

آفرینش پدیده‌های طبیعی

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾^۱

خداوند آسمان‌ها را بدون اتکا به ستونی مرئی آفرید و در زمین کوه‌های ثابت و استوار قرار داد تا شما را آرام نگه دارد، و (خدا) از هر نوع جنبنده‌ای در روی زمین پراکند و منتشر ساخت. و ما فرو فرستادیم از آسمان آبی، پس گیاهان گوناگون و پرفایده در زمین رویانیدیم.

در نه آیه گذشته این سوره (لقمان) در باره مسائل اصلی و فرعی و معارف اسلامی بحث شده بود و این آیه - که دهمین آیه از این سوره است - در باره منظومه شمسی، کرات و اجسام آسمانی و نیز در باره بعضی از پدیده‌های طبیعی، مانند باران، گیاهان و کوه‌ها صحبت شده است.

چنان‌چه قبلاً اشاره شد، قرآن کتابی دینی است که شامل ابعاد سه‌گانه اعتقادی، اخلاقی و عملی است؛ ولی در ضمن طرح آنها، مسائل دیگری را به منظور استدلال و توجه بشر به جهان هستی و غیره - که کلاً در جهت توضیح و تأیید همان ابعاد است مطرح ساخته که از آن جمله همین آیه دهم از سوره لقمان می‌باشد.

ستون نامرئی آسمان‌ها

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾

آسمان‌ها را بدون ستونی که ببینید آفرید.

«سما» از ریشه و ماده «سمو» گرفته شده که به معنای بلندی است و جمع آن «سماوات» می‌باشد.

بنا بر این، آسمان به تمام اجسام و کراتی که در جو زمین در بالای سر ما قرار

گرفته است، گفته می‌شود. البته برای آسمان معانی دیگری نیز گفته شده که در این جا مجال ذکر آنها نیست. این اجرام فضایی شامل تمام کرات ثابت و سایر جو زمین می‌شود که منظومه شمسی یکی از آنهاست. اگر شما در شب مهتابی - که آسمان صاف و آبی و خالی از هر گونه ابر و غبار است - به آن بالا نگاه کنید، فضایی آکنده از اجسام نورانی می‌بینید که چندین برابر آن با چشم غیر مسلح و عادی شما دیده نمی‌شوند و بسیاری دیگر نیز حتی از دید قوی‌ترین تلسکوپ‌های جهان پوشیده است؛ ولی آیا هیچ از خود پرسیده‌اید که چگونه در این مسیر پر ترافیک فضایی، برخورد و تصادمی میان این کرات پیش نمی‌آید، و طی میلیون‌ها سال، هر یک در مداری مشخص و طبق نظم و قانونمندی خاص در آن فضای بی‌کران در گردش‌اند و تا آن‌گاه که خواست الهی باشد، به همین وضعیت باقی خواهند بود. این درست همان مسأله‌ای است که قرآن روی آن انگشت گذاشته و به این صورت بیان نموده است:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾.

ستون نامرئی آسمان‌ها چیست؟ بشر از هزار و چهارصد سال قبل این آیه را می‌خواند و نمی‌دانست که منظور از این ستون نامرئی چیست و به احتمال در باره آن، چیزهایی می‌گفت، ولی وقتی قوه جاذبه کشف شده و پرده از روی این پدیده عجیب خلقت برداشته شد، به معنای این آیه پی برد که منظور از این ستون نامرئی همان قوه جاذبه است. بدین ترتیب، در می‌یابیم که چگونه این ستون نامرئی هر یک از این اجرام عظیم و نورانی را در مدار و فاصله معینی از ستاره دیگر طی می‌لاردها سال نگه داشته و در مسیر مداوم خویش برخورد و تصادمی پیش نمی‌آید. ولی این وضع تاکی ادامه خواهد یافت؟

قرآن کریم، در سوره انفطار فرو ریختن ستارگان و به هم ریختن این نظم دقیق را از علائم و نشانه‌های روشن قیامت معرفی می‌کند.

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۝ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۝﴾^۱

هنگامی که آسمان شکافته گردد و هنگامی که ستارگان فرو ریزند.

بنا بر این، تاروی که قیامت فرارسد، این نیروی جاذبه، ضامن این نظم دقیق و شگفت‌انگیز خواهد بود.

اشیای نگهدارنده زمین

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾.

القا به معنای افکندن و نهادن است. «رواسی» جمع راسی و به معنای چیز مستحکم و پا برجاست. بنا بر این، معنای آن چنین می‌شود که خداوند در زمین، اشیا و اجسامی محکم و استوار قرار داد. آیا این اجسام، درختان نیرومندی مانند چنارند که با ریشه‌هایی که در اعماق زمین دارند، محکم و پا برجا هستند یا تل‌های خاک و شن یا چیزهای دیگرند؟ جمله «ان تمید بکم»، این مسأله را روشن می‌کند. ما این رواسی را در زمین قرار دادیم تا از اضطراب و لرزش زمین در امان باشید.

در گذشته برای دانشمندان روشن نبود که چگونه کوه‌ها مانع زمین‌لرزه مداوم و شدید زمین‌اند، ولی بعدها طی تحقیقات و مطالعات زمین‌شناسی دریافتند که اگر وجود همین کوه‌های سر به فلک کشیده - که تا اعماق کره زمین فرو رفته‌اند - نبود در هیچ جای زمین نقطه امنی برای زندگی موجودات و پیدایش تمدن و آبادانی، یافت نمی‌شد؛ زیرا زمین‌لرزه‌های ویرانگر اجازه حیات به هیچ موجودی نمی‌داد.

این جاست که عظمت این کتاب آسمانی روشن می‌شود و برای کسی که بی‌غرضانه قضاوت کند، جای تردیدی باقی نخواهد ماند که این کتاب از جانب خداست؛ زیرا آورنده آن در محیط و زمانی می‌زیسته که خبری از این کشفیات مهم علمی نبوده و قرن‌ها بعد، بشر به آن‌جا رسیده که قرآن در آن روز از آن خبر داده است و چه بسا حقایق مهم علمی که امروزه در قرآن وجود دارد، ولی هنوز توفیق کشف آن برای دانشمندان پیدا نشده و در آینده به آنها خواهند رسید. این جاست که انسان به یاد سخن عمیق علی علیه السلام در باره قرآن می‌افتد که فرموده:

وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقُ وَبَاطِنُهُ غَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ؛^۱

همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و شگفت‌انگیز و باطنی پرمعنا و عمیق است؛ به گونه‌ای که معانی اعجاب‌انگیز و ناآشنای آن برای افکار بشر پیوسته بی‌پایان و نقاط تاریک و مهم علمی جز به وسیله آن روشن و مشخص نمی‌گردد.

یک زمین و چند آسمان

نکته دیگری که در این آیه است، این است که «سموات»، بر خلاف «ارض»، به صورت جمع آمده و در اکثر آیات نیز به همین صورت استعمال شده است؛ به دلیل این که جز همین کره زمین - که سیاره ما به حساب می‌آید - زمین دیگر وجود ندارد، ولی میلیاردها کره و اجسام آسمانی در عالم وجود دارند که به هر یک از آنها - چنان که گفتیم - «سما» گفته می‌شود. زمین نیز دارای طبقاتی است که طبقه بالا همین پوسته و قشر زمین است که ما می‌بینیم. در طبقه بعدی آب قرار دارد و همین طور هر طبقه دارای ویژگی خاصی است، تا می‌رسد به طبقه‌ای که هسته و جو زمین است و همه چیز در آن جا از گرمی به صورت گاز و بخار است؛ ولی با این همه، مجموعه این طبقات همین کره ارض را تشکیل می‌دهند و از این رو، ارض به صیغه مفرد و سموات به صورت جمع در آیات آمده است.

خداوند در سوره طلاق می‌فرماید:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»^۲.

آن خدایی که آسمان‌های هفت‌گانه را بیافرید و مانند آن آسمان‌ها، از (هفت طبقه) زمین خلق نمود.

ممکن است در ابتدا چنین به نظر رسد که منظور از «مثلهن» این است که در

جهان هستی زمین واحدی وجود ندارد، بلکه چنان که آسمان متعدد است، زمین نیز متعدد می باشد؛ ولی چنین نیست، زیرا کلمه «مثلهن» اشاره به طبقات متعدد زمین است، نه به خود زمین. و معنای آیه چنین است که طبقات زمین، مانند خود آسمان ها، متعدد است.

بعضی از دانشمندان، آسمان را عبارت از چیزی دیگر دانسته اند و ظاهر پاره ای از آیات و روایات نیز آن را تأیید می نماید. آنها آسمان ها را به آسمان های هفت گانه تقسیم کرده اند و گفته اند که هر آسمان، عبارت از جسم شفافی است که مجموعه ای از ستارگان ثابت و سیار در درون آن جای دارند، ولی روشن نیست که آن جسم شفاف از چه ماده ای به وجود آمده است؛ مثلاً تمام کواکب و ستارگانی که در شب با چشم ما دیده می شوند در آسمان اول قرار گرفته اند و در چند جای قرآن که سخن از تزیین آسمان دنیا به وسیله ستارگان به میان آمده است این معنا را تأیید می کند.

در سورة صافات آمده است:

﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾.^۱

و در سورة فصلت می خوانیم:

﴿وَزَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...﴾.^۲

و در سورة ملک ذکر شده است:

﴿وَلَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...﴾.^۳

ما آسمان دنیا را به ستارگان، به چراغ ها آراستیم.

همین طور آسمان دوم و سوم و چهارم تا آسمان هفتم هر کدام مجموعه ای از کواکب را در برگرفته اند.

﴿وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾.

«بث» به معنای منتشر کردن و پراکندن است. خداوند انواع مختلف حیوانات

و جنبندگان را - که شاید به میلیون‌ها نوع برسد - در نقاط مختلف زمین منتشر ساخته است. دریا نیز جزئی از زمین است که انواع گوناگونی از موجودات آبی در آن زندگی نموده و پراکنده‌اند. البته از بعضی از آیات چنین استفاده می‌شود که این مسأله اختصاص به کره زمین ندارد، بلکه در کرات آسمانی نیز موجودات زنده پیدا می‌شود:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتِّينَ يَوْمًا﴾^۱

از آیات خداوند، آفرینش آسمان‌ها و زمین و جنبدگانی است که در آنها (آسمان‌ها و زمین) پراکنده ساخته است.

بنا بر این، در غیر از زمین نیز جنبدگانی وجود دارند، اما خصوصیات آنها چگونه است، برای ما روشن نمی‌باشد.

اسلام از آن‌جا که دینی جامع‌الاطراف و فراگیر است، در باره تمام جنبندگان زمینی؛ چه آنها که در دریا زندگی می‌کنند و چه آنها که در روی زمین (پرنده و غیر پرنده) حکم دارد، و برای تشخیص انواع حلال از حرام آن و طریقه ذبح و تزکیه آنها احکام و دستوراتی دارد و لذا فقها برای آنها فصلی جداگانه گشوده و کتاب‌هایی مفصل در این زمینه نوشته‌اند که اگر مجموعه آنها را در یک‌جا جمع کنند، کتابخانه‌ای بزرگ به وجود خواهد آورد.

ریزش آب از آسمان

﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾

در قسمت‌های قبلی آیه، سه مسأله زیر بیان شد:

۱. آفرینش زمین،

۲. قرار دادن کوه‌ها در زمین به منظور پیشگیری از زمین‌لرزه‌های شدید و مداوم

و امکان زندگی انسان‌ها در آن،

۳. پراکنده ساختن جنبندگان مختلف در روی زمین.

ولی آیا زمین با این سه خصوصیت برای زندگی انسان مساعد و مناسب است و نیاز به چیز دیگر ندارد؟

در قسمت چهارم می‌بینیم در باره باران، سخن گفته است. و طبیعی است که آب، نه تنها برای انسان، بلکه برای تمام جنبندگان و نباتات نقش حیاتی دارد. از این رو، خداوند پس از بیان آن سه، مسأله نزول آب را از آسمان مطرح می‌نماید و می‌فرماید: ما از آسمان آب را نازل کردیم.

دنیای علت‌ها

لازم است در این جا این مطلب را تذکر دهیم که چرا خداوند همه چیز و از آن جمله نزول باران را به خود نسبت می‌دهد؛ در صورتی که می‌دانیم باران قطرات آبی است که به واسطه تابش آفتاب بر آب‌های روی زمین و دریاها تبخیر، و بخارها به بالا متصاعد می‌شود و به صورت ابر در آسمان ظاهر می‌گردد و از آن جا در اثر تغییرات جوّی، به صورت برف یا باران به زمین نازل می‌شود. پس علل و اسباب نزول باران همین علل طبیعی است، ولی خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً؛﴾

ما از آسمان آب را نازل کردیم.

از امام صادق علیه السلام روایتی وارد شده است که این مسأله را به خوبی توضیح داده و روشن می‌سازد.

قال أبو عبد الله علیه السلام: أבי الله أن یجری الأمور إلّا بالأسباب، فجعل لكل شیء سبباً...^۱

خداوند هرگز پدیده‌ای را جز از طریق علل و عوامل عادی آن به وجود نمی‌آورد.

از این رو، برای هر پدیده‌ای علتی قرار داده است. با توجه به این روایت، جواب

این سؤال برای ما روشن می شود که چرا خداوند در قرآن کریم امثال این مسائل را که به واسطه علل و اسباب مخصوص به خود، به وجود می آید به خویش نسبت می دهد. بنا بر این، گرچه هیچ معلولی بدون علت نیست و جهان، جهان سبب است، ولی تمام رویدادها و حوادث زندگی تحت مشیت خداوند و به اراده او انجام می پذیرد و در یک سخن، خداوند پدیدآورنده و خالق تمام علت ها و معلول هاست و این که هیچ معلولی نیست، مگر این که علتی داشته باشد، این مزیت و خاصیت را خداوند قرار داده است. پس تا اذن خداوند نباشد و مشیت حق تعالی تعلق نگیرد، بخارها به صورت ابر در نمی آید و اگر هم در آمد، در آن جایی که خداوند اراده کرده است، می بارد و اصلاً تمام علل و عوامل طبیعی در ایجاد آب و باران آسمانی را خداوند فراهم می آورد.

خداوند است که به آفتاب دستور می دهد که به زمین های نمناک و بر دریاها بتابد تا در اثر حرارت آفتاب بخار بالا رود و ابر گردد و در سطح های بالا وقتی که هوا سرد باشد، به صورت قطره های باران بر زمین بیارد و اگر سرمای هوا زیاد باشد، طبیعی است که قطره ها به صورت برف خواهد بود و بر زمین نازل می شوند و اگر همراه با سرما، جریان باد شدید نیز وجود داشته باشد، به صورت تگرگ در خواهند آمد؛ ولی تمام این عوامل طبیعی به دستور خداوند و به اذن و مشیت او پدید می آیند:

﴿أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾

و در روی زمین گیاهان گوناگون و پرفایده رویانیدیم.

در این زمین از هر گیاه و درختی به صورت جفت، یعنی نر و ماده آفریدیم و تمام این گیاهان دارای منفعت و خواص زیادی برای انسان است. از این آیه نیز استفاده می شود که ازدواج و تولید و تلقیح، نه تنها در انسان و حیوان است؛ بلکه در تمام موجودات وجود دارد و به طور کلی مسأله جفت بودن و تلقیح - که بیشتر به وسیله باد انجام می پذیرد - در تمام نباتات و گیاهان هست که با بررسی گل ها به خوبی روشن می شود.

هدف بعثت، مبارزه با شرک

﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

این خلقت خداست. پس شما (مشرکان) به من بنمایید آنانی که جز خدا هستند، چه آفریده‌اند؟! بلکه ستمکاران در گمراهی آشکارند.

خدایان دروغین چه آفریده‌اند؟!

در آیه نهم از سوره لقمان، از آفریده‌های مختلف خداوند مانند کرات آسمانی، نیروی جاذبه، جنبندگان و نباتات و کوه‌ها حافظ زمین و غیره یاد شده است و کلمه «هذا» در آیه فوق اشاره به آفرینش و خلقت همان پدیده‌های نامبرده است.

اگر با تأمل و دقت بیشتری به آیه مزبور توجه گردد، خواهیم دید که به خلقت تمام موجودات اشاره شده است. و در این آیه می‌فرماید همه این پدیده‌ها، از زمین گرفته تا کهکشان‌ها، از نباتات تا حیوانات، و انسان‌ها، همه مخلوق و آفریده ما هستند، و شما مشرکان نشان بدهید که غیر از من، خدایانی که به آنها معتقدید، چه آفریده‌اند؟ و بدین ترتیب، در حقیقت، آیه به همه موجودات ارضی سماوی اشاره نموده است.

سوره لقمان از سوره‌هایی است که در مکه نازل شده است و لذا طرف خطاب همان مشرکان مکه‌اند، و مشرکین، چنان که از نامشان پیداست، معتقد به خدای یگانه نبودند؛ بلکه به خدایانی دیگر نیز معتقد بودند. لذا قرآن در حقیقت به آنها می‌فرماید؟ کسی که در قدرت خدایی با خالق این موجودات شرکت داشته باشد، باید مانند او موجوداتی را آفریده باشد تا دلیل بر ربوبیت و خدایی او باشد. اگر چنین خدایانی را که شما ادعا می‌نمایید و به آنها اعتقاد پیدا نموده‌اید، وجود دارند، در مقابل این همه مخلوقات عجیب مرئی و نامرئی الهی، شما نیز از آفریده‌های خدایان ادعایی خویش نام ببرید و چند نمونه از مخلوقات آنها را نشان بدهید.

مشرکان چه کسانی هستند؟

مشرکانی که گفتیم مورد خطاب این آیه شریفه می باشند، نه تنها بت پرستان مکه - که معتقد به بت های آویخته بر خانه کعبه، مانند: لات و عزى و هبل و غیره می باشند - بلکه اهل کتاب نیز از جمله مخاطبین این آیه به شمار می روند. قرآن کریم می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۱

یهود گفتند که «عزیر» فرزند خداست.

بنا بر این، یهودیان چون یکی از پیامبران خدا عزیر را فرزند و شریک خدا به حساب می آورند نیز مورد خطاب این آیه قرار گرفته اند؛ همان طوری که مسیحیان حضرت مسیح را فرزند خدا می شمردند و از این راه به خدا شرک می ورزیدند، که قرآن در باره آنها می فرماید:

﴿وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۲

مسیحیان می گفتند: عیسی فرزند خداست.

و نه تنها مسیحیان، عیسی را فرزند خدا دانسته، بلکه معتقد به اقنوم ثلاثه (اب، ابن و روح القدس) بودند و هر سه را با هم به عنوان «خدا» می پذیرفتند؛ یعنی معتقد بودند خداوند در این سه خلاصه می شود که این شرک روشن و واضحی است. در این باره آیه ۷۳ سوره مائده چنین می فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ﴾

به تحقیق کافر شدند آنان که گفتند: خدا سومین سه است، و همانا خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد.

حال چگونه می شود که خدا هم یکتا باشد و هم یکی از سه اقنوم ثلاثه باشد؟ این از سؤال هایی است که مسیحیان جوابی برای آن نمی دانند. گویا می خواهند بگویند: این از معجزات خداوند است که هم عیسی و مریم را آفریده و هم آنان را در کارهای خلقت با خود سهم دانسته است!!!

در هر صورت، قرآن کریم خطاب به تمام مشرکان و از جمله این دو گروه از اهل کتاب می‌فرماید: شما که برای خدا شریک قرار داده‌اید، چند نمونه از آثار و پدیده‌های خلقت آنان را به عنوان دلیل و نشانه‌های خدایی آنها ارائه دهید. البته از آن‌جا که قرآن مخصوص به عصر و نسل خاصی نیست، تمام مشرکین عصر نزول قرآن، در جزیره‌العرب و ایران و سایر نقاط جهان آن روز و زمان‌های بعدی مورد این خطاب عام قرآن هستند، و قرآن کریم از تمام آنها دعوت می‌نماید تا برای اثبات ربوبیت خدایان ادعایی خویش، مخلوقات آنها را نشان دهند.

نمونه‌هایی دیگر از مشرکان

ایران، در عصر بعثت، معتقد به اهورامزدا و اهریمن بود؛ یعنی معتقد بود که دو خدا بر عالم حکومت می‌کند: تمام زیبایی‌های دنیا آفریده اهورامزدا و زشتی‌ها مخلوق اهریمن است. در مناطق دیگر دنیای آن روز اعتقاد به ثنویت و شرک به صورت‌های دیگری وجود داشت؛ عده‌ای ستاره پرست بودند که به آنها «صابثون» می‌گفتند و دسته‌ای - که حتی تا به امروز هم در هندوستان وجود دارند - گاو پرست بودند. و در همان هنگام که زن را در جزیره‌العرب جزء جامعه بشریت به حساب نمی‌آوردند و او را بی‌رحمانه زنده به گور می‌کردند، در گوشه دیگر دنیا او را تا مقام خدایی بالا برده و اعتقاد به خدا بودن او داشتند و بالاخره در هر نقطه‌ای از جهان موجودی به عنوان خدایی پرستیده می‌شد و لذا گفته‌اند که در دنیا هیچ پدیده‌ای نیست که بشر روزی او را به کرسی خدایی نشاننده باشد!!

در هر حال، این آیه، استدلالی است در برابر مشرکان که در علم کلام نیز این استدلال به این گونه تبیین شده است که: صد و بیست و چهار هزار پیامبر از جانب خدای تبارک و تعالی، به سوی بشر مبعوث شده و همه آنها متحداً یک سخن گفته و همه دعوت به خدای واحدی نموده‌اند؛ حضرت آدم همان خدایی را به مردم معرفی می‌کرد که حضرت ابراهیم، عیسی، موسی و آخرین آنان - که پیامبر ماست - به مردم معرفی کرده‌اند و همه آنها از سوی او مبعوث شده‌اند. اگر غیر از آن خدای

یگانه، خدای دیگری وجود داشت و عده‌ای از این بشر یا تمام آنها، مخلوقات آنان بودند، قهراً او نیز پیامبر یا پیامبرانی به سوی آنها می‌فرستاد و حداقل از این راه، وجود و هستی خود را عرضه می‌داشت و او هم برای نمونه به نمونه‌هایی از آفریده‌های خویش اشاره می‌کرد؛ در صورتی که تاکنون چنین چیزی در عالم اتفاق نیفتاده است. لذا قرآن کریم می‌فرماید: این همه که ما برشمردیم، آفریده‌های خدای بزرگ است. شما که مدعی خدایان دیگر هستید، بگوئید موجوداتی که او خلق کرده است کدام‌اند؟

و سرانجام در آخر آیه به نتیجه‌گیری از این استدلال پرداخته و می‌فرماید:

﴿بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱
بلکه ستمگران در ضلالتی آشکارند.

انواع ظلم

راغب در المفردات ظلم را به سه گونه شمرده است:

۱. ظلم بین انسان و خدا، به این صورت که انسان نسبت به خداوند شرک ورزیده و برای او همتا و شریکی قرار دهد و این بزرگ‌ترین ظلم در قرآن شمرده شده است. قرآن از زبان لقمان می‌گوید:

﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۲

فرزندم، به خدا شرک موز که شرک ظلمی است بزرگ.

۲. ظلم انسان نسبت به انسانی دیگر، و خداوند در این باره فرموده است:

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۳

خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

۳. ظلم به نفس، که در مواردی متعدد از قرآن کریم به آن اشاره شده است. و از

۱. سوره لقمان، آیه ۱۱.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۳. سوره شوری، آیه ۴۰.

آن جمله در سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱

آنها به ما ظلم ننمودند و لکن به خویش ستم روا داشتند.

مبارزه با شرک، هدف بعثت

بدین ترتیب، روشن می‌شود که منظور از «ظالمین» در آیه دسته اول می‌باشند. و از آن‌جا که بویژه این قسم از شرک، بیماری عمومی عصر بعثت و نزول قرآن شمرده شده است و چنان که گفتیم حتی اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) نیز به آن دچار گردیده بودند، از این رو، قرآن روی این مسأله تأکید نموده است و به طور کلی می‌توان گفت که مبارزه با شرک هدف اصلی از بعثت را تشکیل می‌داده است. و از این جهت، در قرآن کریم بخشی مهم از آیات به آن اختصاص یافته است و برای بطلان این ادعای خرافی و باطل - که زائیده افکار عقب‌مانده بشری است - به گونه‌های مختلف استدلال نموده است.

فطرت انسان، خداجوست

علی‌علیه می‌فرماید:

مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ^۲

به هر چه نظر افکندم پیش از خلقت او و به همراه او و بعد از فنای او، خدا را دیدم.

هر موجودی از موجودات این جهان، از اتم گرفته تا بزرگ‌ترین کهکشان‌ها، با نظم دقیق و شگفتی‌های عجیب خویش از وجود آفریننده حکیمی حکایت می‌نماید و هر موجودی آینه‌دار جمال اوست. امام حسین علیه السلام در دعای معروف «عرفه» به خداوند عرضه می‌دارد:

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهِ رَقِيبٌ وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ خَلْقِكَ نَصِيباً؛

کور باد دیده‌هایی که تو را پیوسته مراقب ناظر و مراقب اعمال خویش

نبیند، و قرین خسران باد کالای بنده‌ای که در آن از عشق تو بهره‌ای نباشد.
و شاعر این معنای لطیف و دقیق را تا حدودی در شعر خویش چنین بیان نموده
است:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
کسی که با این دید به پدیده‌های عالم می‌نگرد، می‌تواند دقیقاً به معنای این جمله
الهی پی برده و آن را در هر نگاه به موجودی از روی ایمان تکرار نماید که:

﴿بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

آنانی که قدرت و حکمت آن قدیر مطلق و حکیم علی‌الاطلاق را در
این موجودات ندیده و بلکه برای او موجوداتی ضعیف و ناتوان را که
خود نیز از مخلوقات الهی هستند، هم‌تا و شریک قرار می‌دهند، در گمراهی
آشکارند.

فطرت خداجویی انسان را، از درون، و این همه پدیده‌های خلقت با شکل زیبا و
نظم بدیع خویش، از بیرون، پیوسته آدمی را به سوی خدای یگانه فرا می‌خوانند و با
این همه دلیل و راهنما خدا را ندیدن، آیا جز گمراهی آشکار می‌توان نامی بر آن نهاد؟!
آیا انسان گرسنه برای درک گرسنگی خویش احتیاج به دلیل و برهان پیدا
می‌نماید؟ بزرگ‌ترین دلیل برای او همان احساس گرسنگی اوست. قرآن کریم در
سوره روم می‌فرماید:

﴿فَأَوْمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ
ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَیِّمُ وَلَٰكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

پس روی به جانب دین پاک اسلام آور و پیوسته از طریقه دین خدا - که
فطرت خلق را بر آن آفریده است - پیروی نما که هیچ تغییری در خلقت

خدا نباید داد. این است آیین استوار حق، ولی اکثریت مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.

خداجویی نیز امری فطری است. و لذا قرآن کریم روی برهان فطرت برای اثبات مبدأ زیاد تکیه نموده و فطرت انسان را در این باره به گواهی می‌طلبد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحاب خویش از راهی می‌گذشتند، پیرزنی را دیدند که با چرخ دستی خود مشغول پشم‌ریسی است. پیامبر روی به او نموده، فرمود: پیرزن، خدا را چگونه شناخته‌ای؟ پیرزن تا این سؤال را از پیامبر شنید، دست از کار کشیده و کناری نشست، و ضمن اشاره به چرخ‌کی که با کنار رفتن او از حرکت باز ایستاده بود، عرض کرد: این‌گونه.

حضرت فرمود:

عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ.^۱

و سپس پیامبر آنچه را که زن با عمل فهمانده بود، برای اصحاب این‌طور توضیح داد که: این زن می‌خواهد بگوید، این چرخ کوچک در حرکت خود نیاز به دست‌های ناتوان من دارد، چگونه این نظام دقیق آفرینش در تداوم حرکت خود نیازمند مدبری نیست؟ اگر نازی کند، در هم فرو ریزند قالب‌ها!

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^۲

و ما به لقمان مقام علم و حکم عطا کردیم (و گفتیم) که خدا را شکر نما. و هر کس شکر حق گوید، به نفع خود اوست و هر کس ناسپاسی و کفران پیشه‌سازد، خداوند بی‌نیاز است و صاحب صفات پسندیده.

نام لقمان در قرآن تنها در همین آیه آمده و به همین مناسبت، این سوره، به نام او نام گرفته است. در این آیه نکات زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

۱. لقمان،

۲. حکمت،

۳. شکر،

۴. کفران،

۵. غنی و حمید.

لَقْمَان یک برده سیاه حبشی بود و با حضرت داود در یک عصر می‌زیست؛ ولی مانند داود از پیامبران به حساب نمی‌آید، بلکه مردی حکیم و دانا و خداپرست بود. و از این رو، کلمات و نصایحی فراوان در حکمت و خداشناسی از او به جای مانده است.

امام صادق علیه السلام در باره لَقْمَان می‌فرماید:

حکمتی که خداوند به لَقْمَان عنایت کرد، به دلیل موقعیت اجتماعی و مادی و نیروی جسم و زیبایی جمال او نبود. لَقْمَان نیرومند در ایمان، پرهیزکار از محرمات الهی، آرام و خاموش، ولی دوراندیش و تیزفکر و ژرف‌نگر بود؛ از رویدادهای زندگی پند می‌آموخت ... و با این خلق و خوی پسندیده مستوجب حکمت گردید.^۱

در هر صورت، آنچه از روایات برمی‌آید، این است که لَقْمَان مردی حکیم و دانا بود؛ سخن بسیار متین می‌گفت و اندیشه‌ای دقیق و عمیق داشت؛ بی‌فکر سخن نمی‌گفت و بسیار می‌اندیشید؛ از هر حادثه و رویداد در زندگی عبرت می‌گرفت و تجربه می‌اندوخت؛ جز برای خدا غضب نمی‌کرد؛ به کسی فحش و ناسزا نمی‌گفت؛ هیچ‌گاه از حدود شرعی تجاوز نمی‌کرد؛ بر نفس خود مسلط بود و مهار آن را در دست داشت؛ هر چه از نعمت‌های دنیا به او می‌رسید، خوشحال نمی‌شد و هر چه از او گرفته می‌شد، اندوهگین نمی‌گشت؛ هر جا که می‌گذشت، اگر دو نفر را می‌دید با هم نزاع داشتند، در پی اصلاح برمی‌آمد؛ هر سخن حکمت‌آمیزی را می‌شنید، هم از تفسیر و توضیح آن می‌پرسید و هم از مدرک و منبع آن سؤال می‌کرد؛ با

دانشمندان نشست و برخاست می‌کرد و علومی را فرا می‌گرفت که از راه آنها با هوای نفس خود به مجاهده برخیزد؛ از شیطان گریزان بود و با تفکر، قلب خود را شفا می‌بخشید.

حکمت در قرآن

﴿وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنَيْهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱

و هنگامی که لقمان در مقام وعظ و اندرز به فرزندش گفت: پسر، به خداوند شرک نورز که شرک ظلمی عظیم است.

در صفحات گذشته در باره شخصیت «لقمان» بررسی اجمالی به عمل آمد و اینک به منظور توضیح بیشتر، با بیان معنای «حکمت» و پاره‌ای از موارد استعمال آن و نیز با ذکر فrazهایی از سخنان حکمت‌آمیز لقمان - که در این سوره آمده است - این بحث را ادامه می‌دهیم:

حکمت از نظر لغت به معنای اتقان و استحکام است و در قرآن کریم، در موارد مختلفی استعمال شده است. در سوره «یونس» از «قرآن» به عنوان «الکتاب الحکیم»^۲ یاد شده و در سوره «هود» «قرآن» به عنوان «کتاب احکمت آیاته»^۳ معرفی شده است. خداوند نیز در آیات متعددی به صفت «حکیم» ستوده شده است، و در باره لقمان آمده است:

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۴

حکمت در باره خداوند

بنا بر این، همان طوری که حکمت در باره خداوند به کار می‌رود، در باره قرآن و انسان نیز استعمال می‌گردد؛ ولی در هر سه مورد معنی واحدی از آن استفاده

۱. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۲. سوره یونس، آیه ۱.

۳. سوره هود، آیه ۲.

۴. سوره لقمان، آیه ۱۲.

نمی‌شود؛ مثلاً در همین سوره لقمان می‌خوانیم:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

اما حکمت خداوند به همان معنای حکمت لقمان نیست. حکیم بودن خدا به این معناست که آنچه آفریده است، از کوچک‌ترین موجودات ذره‌بینی گرفته تا بزرگ‌ترین پدیده‌های آفرینش، از نظر هماهنگی با محیط، مقاومت در مقابل واکنش‌های طبیعت و قابلیت برای تداوم و بقا و سایر شرایط لازم از استحکام و اتقان حساب شده‌ای برخوردار است. و لذا در سوره «نمل» می‌خوانیم:

﴿وَرَأَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا وَهِيَ تَمُوتُ مَرًّا السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾^۲

به کوه‌ها می‌نگری، در حالی که می‌پنداری که آنها جامد و ساکن‌اند؛ در صورتی که به سرعت ابر در حرکت‌اند، صنع خداست که هر چیز را به طور متقن و مستحکم پدید آورده و به آنچه انجام می‌دهید، احاطه دارد.

حرکت زمین

این آیه از جمله آیاتی است که اعجاز علمی قرآن را به ثبوت می‌رساند؛ زیرا قرآن در زمانی خبر از حرکت زمین داد که جهان آن روز به طور یک‌پارچه زمین را ساکن و بی‌حرکت می‌پنداشت و حتی پس از حدود ده قرن - که این مسأله برای نخستین بار در غرب توسط گالیله و کپرنیک مطرح شد - با انکار و واکنش شدید کلیسا مواجه گردید.

قرآن در این آیه، گرچه اشاره به حرکت کوه‌ها می‌کند، ولی طبیعی است که کوه جدای از بقیه کره زمین نیست. و بنا بر این، حرکت کوه به منزله حرکت زمین نیز می‌باشد و کوه از این رو که به واسطه استواری و محکم بودن همیشه ضرب‌المثل بشر بوده و هر چیز و هر کس استوار و پابرجا را به آن تشبیه می‌کنند، لذا از میان

دیگر پدیده‌ها تنها کوه در این آیه، مورد توجه واقع شده است.

پیدایش شب و روز و فصول چهارگانه و بسیاری از خصوصیات و مسائل دیگر به وسیله حرکت زمین به وجود آمده که همه حکایت از اتقان صنع الهی دارند و لذا قرآن کریم در سوره بقره می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْبَتَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَنَىٰ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَاتٍ حَيَاةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَجِّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱

محققاً در خلقت آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی‌ها - که در دریاها و برای انتفاع مردم در حرکت‌اند - و بارانی که از بالا خداوند فرو فرستاد تا به آن آب، زمین را پس از مردن زنده و سبز و خرم گردانید و در پراکنده ساختن انواع حیوانات بر روی زمین و در گردش بادها و ابرهایی که در آسمان و زمین مسخر است، آیات و نشانه‌هایی (بر وجود و قدرت خدا) است برای مردمی که تعقل نمایند.

گیاهان، به نوبه خویش، از این اتقان صنع برخوردارند. یک گیاه از آن هنگامی که به صورت جوانه‌ای سر از آغوش خاک برمی‌دارد تا آخرین مرحله‌ای که با خشک شدن حیات نباتی‌اش پایان می‌پذیرد، از نظم و اتقان متناسب با خود بهره‌مند است. در عالم حشرات نیز این اتقان صنع به چشم می‌خورد. گرچه ممکن است در دید غیر علمی قابل درک نباشد، ولی برای دانشمندانی که در حشره‌شناسی تخصص و آگاهی علمی دارند، هر نوع از آنها حامل مجموعه‌ای از اسرار و اتقان صنع خداوند به حساب می‌آیند.

موریس مترلینگ - که در حشره‌شناسی از دانشمندان بنام جهان است - در باره مورچه، موریانه، عنکبوت و زنبور عسل مطالعات و تحقیقاتی انجام داده و

معلومات جالب و ارزنده‌ای در مورد این حشرات کسب کرده و در باره هر کدام کتاب جداگانه‌ای تألیف نموده است. دانشمندان دیگری نیز در مورد حشرات و گیاهان تحقیقات با ارزشی نموده‌اند، ولی با این همه، به اندکی از بسیار این حکمت‌ها دست نیافته‌اند. و از این رو، به طور قطع می‌توان ادعا نمود که معلومات بشر هنوز در این زمینه، ناقص و نارساست و هر چند که انسان بیشتر به اسرار و حکمت‌های این جهان و پدیده‌های آن واقف و آگاه گردد، به شناخت خداوند نزدیک‌تر شده است. و به همین دلیل است که قرآن کریم این پدیده‌های خلقت را آیات توحید برای «اولوا الالباب»، «لقوم یعقلون»، «لقوم یفقهون»، «لقوم یعلمون» و «لقوم یتفکرون» می‌داند. و در باره آنهایی که به خداوند کفر می‌ورزند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾^۱

و اکثر مردم مؤمن نیستند گرچه تو (به ایمان آوردن آنها) رغبت بسیار داری.

﴿وَكَأَيِّنْ مِن آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾^۲

و چه بسیار است آیات خداوند در آسمان‌ها و زمین که آنها از کنار این آیات الهی مرور می‌نمایند و از (تفکر در باره) آنها اعراض می‌کنند.

البته این مطلب به این معنا نیست که هر کس به این حکمت‌ها پی برد، مؤمن به خدا شده یا ایمانش تقویت می‌شود، بلکه در صورتی از چنین نتیجه‌ای برخوردار می‌شود که به عنوان آیات الهی در باره آنها به مطالعه و تفکر بپردازد.

اتقان در صنع

این اتقان صنع در هر موجودی متناسب با دوام و بقا آن موجود و نیز متناسب با مکان و دیگر شرایط محیط اوست. بنا بر این، اتقان و نظم حتی در موجودات

کوچکی مانند مورچه هم به تناسب حال آن، لحاظ شده است و لذا علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرٍ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ وَ أَتَقَنَ تَرْكِيبَهُ وَ فَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ سَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ انْظُرُوا إِلَى الثَّنَلَةِ فِي صَعْرِ جَبَّتِهَا وَ لَطَافَةِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تَنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ وَ لَا يُمْسُتَدْرِكُ الْفِكَرُ كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا وَ صُبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا وَ تُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا تَجْمَعُ فِي خَرِّهَا لِبَرْدِهَا وَ فِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا مَرْوُوقَةٌ بِوَفْقِهَا لَا يُغْلِبُهَا الْمَتَانُ وَ لَا يَخْرِمُهَا الدِّيَانُ وَ لَوْ فِي الصَّغَا الْيَاسِ وَ الْحَجَرِ الْجَامِسِ وَ لَوْ فَكَرْتُ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا أَوْ فِي غُلُوبِهَا وَ سُفْلِهَا وَ مَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَّاسِيفٍ بَطْنِهَا وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أُذُنِهَا لَقَضَيْتُ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا وَ لَقِيتُ مِنْ وَصْفِهَا تَقَبًّا؛^۱

آیا پدیده کوچکی را در نظر نمی گیرید که چگونه در خلقت و ترکیب آن، اتقان و استحکام پدید آورده و برای آن گوش و چشم و استخوان و پوست قرار داده؟ به مورچه بنگرید و در کوچکی جسم و ظرافت اندامش (دقت کنید، که از کوچکی) نزدیک است با نگاه به گوشه چشم، دیده نشود و اندیشه (به اسرار و حکمت های نهفته در وجود آن) راه نیابد، چگونه روی زمین راه می رود، و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می کند؟ دانه ها را به لانه خود منتقل می سازد، و در جایگاه مخصوص نگه می دارد، در فصل گرما برای زمستان تلاش کرده، و به هنگام درون رفتن، بیرون آمدن را فراموش نمی کند! روزی مورچه تضمین گردیده، و غذاهای متناسب با طبعش آفریده شده است.

خداوند منان از او غفلت نمی کند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمی سازد، گرچه در دل سنگی سخت و صاف یا در میان صخره ای خشک باشد. اگر در مجاری خوراک و قسمت های بالا و پایین دستگاه گوارش و آنچه در درون شکم او از غضروف های آویخته به دنده و شکم، و آنچه در

سراوست از چشم و گوش، اگر تفکر کنی ... در خلقت آن، به شگفت آمده و از توصیف و تعریف آن به رنج و تعب افتی.

اگر انسان با آن دید که علی علیه السلام به آیات الهی می‌نگریست بنگرد، در آن صورت است که به عظمت خداوند واقف شده و آن‌گونه در آستان مقدسش خاضع می‌شود. چه بسا دانشمندانی در دنیا به بسیاری از حکمت‌های وجودی پدیده‌های عالم آگاه شده و در باره آنها کتاب‌هایی نوشته و کنفرانس‌هایی برگزار کرده‌اند، ولی این آگاهی حتی گاهی هم آنها را به شناخت خداوند نزدیک نساخته است. این‌ها درست مانند کودکان کنجکاو هستند که با دیدن یک اسباب‌بازی زیبا توجه و حس کنجکاویشان جلب می‌شود، ولی هرگز به صانع آن فکر نمی‌کنند. ولی کسی که با توجه و ایمان به خدا در باره آنها به تحقیق و مطالعه بپردازد، می‌تواند به این حقیقت رسد که:

«صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ».

در سوره «سجده» از این مطلب به «الَّذِي أَحْسَنَ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۱ تعبیر شده است؛ یعنی آن خدایی که هر چه را خلق کرده است، نیکو آفریده است. آفرینش احسن الهی همان نظم و اتقان و ویژگی‌های متناسب با هر موجودی است که خداوند به آنها عنایت فرموده است و در سوره «طه» از این مطلب به این‌گونه تعبیر گردیده:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ...»^۲

پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را تناسب با وجود او داشته، داده است.

دهنده‌ای که به گل نکهد و به گل جان داد به هر که آنچه سزا دید، حکمتش آن داد حکمت در مورد قرآن

اما معنای حکمت قرآن این است که تمام محتویات آیات آن با عقل سلیم و فطرت انسانی و واقعیت‌ها، هماهنگی و مطابقت کامل دارد و هدایت‌های قرآن جدای از

نیازهای واقعی و مصالح فردی و اجتماعی بشر نیست. از این رو، قرآن به صفت «حکیم»، توصیف شده و در سوره «طه» آمده است:

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ»^۱

این است آنچه پروردگار تو از حکمت به تو وحی نمود.

حکمت در انسان

حکمت وقتی در باره انسان به کار می‌رود، نیز معنای خاص خود را دارد؛ مثلاً می‌گوییم: لقمان مردی حکیم است. حکیم بودن لقمان به این معناست که از نظر عقل و خرد به اندازه‌ای نیرومند و قوی است که مطالب و واقعیات را درست و خوب درک نموده و در باره آنها همان گونه صحیح و واقع‌گرایانه سخن گفته است. و به همین دلیل سخنان حکمت‌آمیز او در کتاب خداوند برای پند و اندرز مردم نقل شده است. او این خود دلیل اهمیت آنهاست و اگر به «مستقلات عقلیه» حکمت اطلاق می‌شود نیز به همین دلیل است که با واقعیات ارتباط دارند.

برای توضیح بیشتر باید مثالی بیاوریم: عقل انسان، مانند یک کشور، واردات و صادراتی دارد؛ واردات عقل، درک و دریافت‌هایی است که از حوادث و رویدادها و مطالب علمی و غیره می‌نماید، و صادرات آن، افکار و اندیشه‌هایی است که در عمل و یاد ر سخن، به صورت ابتکار و اختراع و تألیف و سخنرانی و موعظه و غیره ظاهر می‌شود. بدین ترتیب، می‌بینیم که رابطه‌ای مستقیم میان دریافت و بازدهی عقلی وجود دارد.

سخنان لقمان حکیم

از کلمات حکمت‌آمیز لقمان - که در قرآن کریم آمده است - یکی این است که:

«لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الدِّينَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».

در این سوره، کلمات حکیمانه دیگری هم از او نقل شده است، ولی از آن جهت

که توحید در صدر همه مسائل قرار دارد، نخستین کلمه حکمت آمیزی که از او نقل شده این است که: پسر من به خداوند شرک نورز که شرک ظلمی است عظیم.

حکمتی که در این کلمه وجود دارد، این است که لقمان روی تأثیر فردی و اجتماعی شرک به خداوند انگشت گذاشته است که هم ظلم به خود فرد است، هم به جامعه. فرد مشرک هم سرنوشت دنیا و آخرت خود را تباه می سازد و هم با اعمال و رفتار شرک آلود خویش جامعه را به تباهی و فساد می کشاند و هم موجود فاقد ارزشی را شریک خدا قرار داده است و به خدا ظلم روا داشته است. پس شرک ظلمی است که در ابعاد مختلف جریان داشته و در یک بعد خلاصه نمی شود و از این رو، به ظلم عظیم یاد شده است.

در علم کلام شرک به انواع سه گانه زیر تقسیم شده است:

۱. شرک در ذات، به این معنا که مشرک در کنار خداوند به موجودی دیگر به عنوان خدا اعتقاد می یابد و او را مانند «الله» از جهت وجود، ازلی و ابدی می پندارد.
۲. شرک در صفات، یعنی مشرک صفاتی را که برای خداوند ثابت است، برای او نیز ثابت می داند؛ مانند سمیع و بصیر و ...

۳. شرک در افعال، که عبارت از این است که شخص مشرک موجود دومی را با خداوند شریک در تصرف و تدبیر امور عالم می داند.

توحید هم به همین اقسام سه گانه تقسیم می شود؛ یعنی توحید ذاتی، صفاتی و افعالی. بنا بر این، موحد به کسی گفته می شود که به این سه مؤمن باشد. در سوره «یونس» می خوانیم:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ...﴾^۱

خالق و پروردگار شما به حقیقت خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش روز خلق فرمود. آن گاه ذات مقدسش بر عرش توجه کامل فرمود و

امر آفرینش را نیکو تدبیر و ترتیب داد.

همان طوری که ملاحظه می شود، در این آیه، تدبیر عالم را همچون خلقت و آفرینش آن مخصوص ذات اقدس خداوند معرفی می نماید.

و بدین ترتیب، نتیجه می گیریم که سخن لقمان به فرزندش، در مورد عدم شرک به خداوند، به معنای نفی جمیع انواع سه گانه شرک است.

احسان و نیکی به والدین

﴿وَصَيِّتْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي

غَامِزٍ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ۝ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ

تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

و ما به انسان در باره پدر و مادرش توصیه نمودیم، (بخصوص) مادرش که

او را با زحمت مضاعف (در طی بارداری) حمل نمود و دوره شیرخوارگی

او در دو سال پایان می گیرد (به او توصیه کردیم) که برای من و پدر و

مادرت شکر به جای آور که برگشت همه به سوی من است.

و هر گاه که آن دو تلاش نمایند که موجودی را شریک من قرار دهی، از آنان

اطاعت نکن؛ ولی با آنها در دنیا به صورت شایسته رفتار نما و پیروی از راه کسانی

کن که به سوی من توبه و بازگشت نموده اند. پس بازگشت همه شما به سوی من

است و من شما را از آنچه انجام داده اید، (در دنیا) آگاه خواهم ساخت.

حکمت هایی که در این آیه آمده است عبارت است از:

۱. خوش رفتاری نسبت به والدین و بخصوص به مادر؛

۲. شکر خداوند و تشکر از آنان؛

۳. شرک نورزیدن به خدا هر چند به دستور پدر و مادر باشد؛

۴. اطاعت و پیروی از آنهایی که توجّهشان به خداست.

از نکته‌های مهمی که در این آیه است، این است که پدر و مادر، گرچه مشرک باشند و فرزند را دعوت به شرک نمایند، باید فرزند، نسبت به آنان رفتار شایسته و انسانی نشان دهد و مشرک بودن آنها هیچ‌گونه عذری برای بی‌توجهی به آنان نخواهد بود. و نیز باید از زحمات آنان قدردانی نموده و تشکر کرد.

خداوند، در این آیه، شکر خود را در کنار شکر پدر و مادر قرار داده است و این خود اهمیت زحمت والدین و بزرگی حق آنان را نسبت به فرزند می‌رساند. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در این باره فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ... أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَلِلْوَالِدَيْنِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرْ اللَّهَ؛^۱

خداوند عز و جل امر به شکر خویش و پدر و مادر فرموده، پس کسی که شکر والدین خویش را به جای نیاورد، شکر خدا را ننموده است.

خداوند در آیات دیگر نیز والدین را در کنار نام خویش ذکر کرده است؛ از آن

جمله در سوره «اسراء» می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛^۲

پروردگار تو حکم نموده است که جز او کسی را نپرستیده و به پدر و مادر خویش احسان نمایی.

شخصی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله، شما که این اندازه نسبت به پدر و مادر توصیه می‌فرمایید، اگر من مادرم را روی دوشم حمل نموده و به مکه ببرم و او را برای طواف و اعمال صفا و مروه و مشعر و منی نیز بر دوش خویش حمل نمایم و دو باره به همین صورت او را به منزل باز گردانم، آیا حق او را ادا نموده‌ام؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، زیرا او بیش از این تو را در رحم حمل کرده است و با چه مهر و علاقه‌ای تو را به آغوش کشیده و در طول مدت زندگانت، زحمات بسیاری برای آسایش تو تحمل نموده است.^۳

۲. سوره اسراء، آیه ۲۳.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۶۸.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۶۴.

خداوند متعال در دنباله آیه‌ای که قسمتی از آن را در فوق ذکر نمودیم، می‌فرماید:

﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفْوَ لَا تَنْهَهِمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾

هرگز کلمه‌ای که موجب رنجش آنها را فراهم سازد نگو و با مهربانی و

احترام با آنان سخن بگو.

اگر پدر و مادر، برای تأدیب و تربیت، فرزند کتک هم بزنند، فرزند حق این که حتی به آنان «اف» بگوید ندارد، و در صورتی که «اف» کوچک‌ترین کلمه‌ای است که موجب اذیت و آزرده‌گی خاطر آنان شود و لذا می‌بایست همیشه با آنها با نرمی و عطف و سخنان گوید.

مرز اطاعت از والدین

با این همه توصیه‌ای که نسبت به پدر و مادر شده است، اگر بخواهند در امور اعتقادی فرزند دخالت کنند و او را دعوت به شرک به خدا کنند، دیگر اطاعتشان لازم نیست.

پس اطاعت از آنان حد و مرزی مشخص و معین دارد؛ تا آن‌جا باید از آنها اطاعت کرد که از حدود توحید و اعتقادات اسلامی تجاوز نکنند و اگر از این حد گذشت، اطاعت آنها نه تنها واجب نیست که بدون شک حرام است؛ ولی با این همه از نظر زندگی مادی و امور دنیوی، به خاطر حقی که بر فرزند دارند، لطف و مدارا و محبت به آنها لازم و واجب می‌باشد.

در این‌جا جمله معروفی هم که از کلمات حکمت‌آمیز لقمان به فارسی نقل می‌شود ذکر می‌کنیم:

می‌گویند از لقمان سؤال کردند: ادب را از که آموختی؟ پاسخ داد: از بی‌ادبان.

ممکن است کسی اعتراض کند و بگوید که فاقد شیء چگونه می‌تواند مُعْطَى آن باشد و یا به قول شاعر:

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

ولی در جواب می‌توان گفت که همیشه چنین نیست. گاه انسان از فردی رفتار زشتی را می‌بیند؛ مثلاً از تکبر و خودخواهی شخصی متکبر آن چنان ناراحت و متنفر می‌گردد که برای همیشه حتی خیال خودمحوری و تکبر از سرش بیرون می‌رود و سعی می‌کند با همه مردم رفتارش متواضعانه و انسانی باشد. در این صورت، می‌بینیم که این رفتار زشت تأثیرش رفتار پسندیده‌ای است که در طرف مقابل باقی می‌گذارد. یا برای کسانی که در این شرایط حساس کشور به جای ایثار و انفاق به استثمار و احتکار می‌پردازند، این عمل غیر انسانی و اسلامی می‌تواند خشم و نفرت جامعه را به دنبال داشته باشد و مایه عبرتی باشد که دیگران جداً از این کار اجتناب نمایند.

شکر نعمت و کفران آن

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْجُكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ
وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^۱

و ما به لقمان دانش و حکمت دادیم (و گفتیم) که شکرگزار خدا باش و هر کس شکر خدا نماید، به سود خود شکر کرده است. آن کس که کفران کند (به خدا زیانی نرساند)؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و دارای صفاتی حمیده است.

در صفحات قبل، گرچه در باره تفسیر این آیه بحث کردیم، ولی چون به اختصار گذشت، لذا برای توضیح بیشتر همان بحث را ادامه می‌دهیم:

معنای شکر

شکر به معنای اظهار نعمت است و به دیگر سخن، شکر عبارت از بازدهی نعمتی است که به انسان یا غیر او داده می‌شود. در فرهنگ عرب هنگامی که مثلاً درختی با آب و کود لازم تغذیه شده و آن درخت بار و بر به موقع بدهد،

گفته می شود: «شجرة شکور؛ درخت شکرگزار»؛ یعنی درختی که آثار این تغذیه در آن به وسیله میوه، ظاهر شده است. پس شکر نعمت به این است که در عمل، آثار آن نعمت ظاهر گردد. بنا بر این، اگر انسان هم بخواهد شکرگزار نعمت های متنوع و فراوان الهی باشد، باید با عمل خویش به شکر نعمت بپردازد. و از این روی، امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

شکر المؤمن يظهر فی عمله؛^۱

سپاس گزاری انسان مؤمن در عملش آشکار می گردد.

شکر نعمت متناسب با نعمت است

البته شکر هر نعمتی متناسب با همان نعمت است. اگر آن نعمت، علم و دانش است، شکرگزاری آن، به این است که اثر آن علم، نخست در خود وی ظاهر شده و سپس در جامعه نمودار گردد؛ یعنی هم باید خود آن عالم به علمش عمل کرده و تقوا تحصیل نماید و هم در جامعه تأثیر بگذارد.

امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید:

شکر العالم علی علمه، عمله و بذله لمستحقیه.^۲

شکرگزاری دانشمند به این است که خود به مقتضای دانشش عمل نماید و هم به دیگران - که آمادگی فراگیری دارند - آن را بیاموزد. عالمی که به علمش عمل می کند، گاه می تواند یک جامعه را از سقوط نجات بخشد و این خود بزرگ ترین شکرگزاری نعمت علم است.

خداوند متعال در آیه فوق، به لقمان دستور می دهد که: «ان اشکر لله؛ شکر خدا را به جای آور»؛ یعنی هم خود به حکمتی که به تو داده ام عمل نما و هم دیگران را از این نعمت برخوردار ساز. و سپس در آیات بعد فرازهایی از سخنان حکیمانه او را نقل می نماید و بدین ترتیب، شکرگزاری عملی لقمان را در میان رهنمودهای حکیمانه نشان می دهد.

پیامبر ﷺ و اصلاح جامعه

پیامبر گرامی اسلام هنگامی در جزیره العرب به پیامبری مبعوث می شود که فساد و تباهی به تمام ابعاد زندگی مادی و معنوی آن جامعه رسوخ کرده و مردم را در خویش غوطه ور ساخته بود، و از این رو جاهلیت، نامگذاری بحق و مناسبی بود که با واقعیت های موجود آن جامعه کاملاً هماهنگی داشت. پیامبر ﷺ در نتیجه علم و حکمتی که خداوند به او داده بود آن جامعه را اصلاح نمود و قرآن و حکمت را به آنان آموخت چنان که قرآن کریم می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱

اوست آن خدایی که برانگیخت در میان جامعه محروم از علم و دانش، پیامبری که آیات الهی را برای آنان تلاوت می نمود؛ در ساختن و تزکیه آنان می کوشید و قرآن و حکمت را به آنها می آموخت؛ گرچه قبل از آن در گمراهی آشکار بودند.

و این خود بالاترین شکر نعمت الهی است که انسانی تا این حد در اصلاح جامعه توفیق یابد، و هنگامی که در باره کثرت خوف و خشیت او و علت آن از آن حضرت سؤال می شد، می فرمود:

أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟^۲

آیا بنده شکرگزار خداوند نباشم؟

شکرگزاری، بازتاب نعمت در عمل است

پس شکرگزاری نعمت، بازتاب آن نعمت در عمل انسان است. یک پزشک می تواند با طبابت و مداوای مریضان، دو گونه عمل نماید: یکی این که علم پزشکی خویش را سبب تکاثر و مال اندوزی قرار داده و جز به مادیات نیندیشد؛ به طوری که یک بیمار اگر امکان پرداخت حق ویزیت او را نداشته باشد، از معالجه او چشم پوشد؛

گرچه این کار به بهای از دست رفتن جان او پایان یابد، و در این صورت، چنین فردی بدون تردید مشمول آیه «الْهَآكُمُ النَّكَارُ»^۱ خواهد بود. و نیز می تواند تا حد توانایی و قدرت خویش در مداوای بیماران بکوشد و در باره آنان - که امکانات مالی کافی ندارند - مراعات کامل نماید. این چنین فردی با این عمل خود شکر نعمت علمی را که خداوند به وی داده - به جای آورده است؛ بر خلاف این که اگر تنها به جمع مال فکر نماید، کفران نعمت حق تعالی را نموده است.

نتیجه کفران نعمت

این یک واقعیت است که اگر انسان در هر شغل و مقامی که باشد، صرفاً امور مادی را محور و پایه فعالیت های فردی و اجتماعی خویش قرار دهد، نه تنها به نفع جامعه خدمتی بسزا انجام نمی دهد، بلکه در برابر هر جریانی هم که در جهت مصالح و منافع جامعه باشد، با ایجاد موانع ایستادگی می نماید. از این رو، همیشه در برابر حرکت انبیا، کسانی مزاحمت به وجود می آورده اند که پیام و برنامه های اصلاحی آنان را مخالف مصالح شخصی خویش می پنداشته اند.

قرآن کریم در باره این قبیل افراد می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ۝ وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ»^۲

و ما هیچ پیامبری را به سوی جامعه ای نفرستادیم جز این که مال اندوزان و مترفین آن جا گفتند: ما به رسالت شما کافریم و گفتند: ما بیش از شما از مال و فرزند برخورداریم و در آخرت هم رنج و عذابی نخواهیم داشت.

سپس در سوره «اسراء» برای این که نتیجه چنین موضع گیری و کفران نعمت را نشان دهد تا برای دیگران مایه عبرت و اندرز باشد می فرماید:

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ

قَدْ مَرَّ نَاهَا تَذْمِيرًا^۱

هنگامی که ما بخواهیم، جامعه‌ای را به سقوط و نابودی کشانیم، امر می‌کنیم به اشراف و افراد مترف آن (که در برابر احکام الهی خاضع گردند)، لکن آنها راه فسق و تبهکاری را پیش گرفتند. پس تنبیه و هلاکت سزای آنان بود. پس آنان را هلاک و نابود ساختیم.

لازم به تذکر است که قریه هر جا در قرآن استعمال شده، به معنای جامعه و مجتمع است، نه به معنای روستا و ده، و فسق عبارت از خروج از اطاعت و سرپیچی است که یکی از نمونه‌های روشن کفران نعمت و عدم شکر نعمت‌های الهی می‌باشد.

امیدواریم روزی فرا رسد که همه دانشمندان و اطبا ما تعهد بیشتری نسبت به جامعه احساس نمایند و چنین نباشد که در بعضی از شهرها مانند تهران، پزشکان متخصص فراوان باشند، ولی در شهرها و نقاط دورافتاده‌ای مانند زابل و بعضی نقاط دیگر پزشک متخصص نداشته و یا این که در حد نیاز در آن جا نباشند؛ اگر چه امروز هم پزشکان ما معمولاً نسبت به جامعه و انقلاب احساس تعهد نموده و واقعاً خدمت می‌نمایند.

خودمحوری، کفران نعمت است

در هر صورت هر انسان باید با خود این محاسبه را پیوسته داشته باشد که در برابر نعمت‌های الهی آیا شاکر است یا خیر؟ هر عضو از اعضای انسان شکر مخصوصی دارد؛ مثلاً زبان انسان را اگر در جهت منافع جامعه سخن بگوید، شکر نعمت را انجام داده و اگر برای تخریب و تضعیف یک جامعه صالح به کار افتد، کفران نعمت نموده است. انسان باید فکر کند که آیا تمام نیروی فکری و جسمی خود را در خدمت مصالح شخصی خود قرار داده و یا برای جامعه و اسلام هم خدمتی می‌کند

و آیا مال و ثروتی که به دست آورده تنها به مصرف خود و خانواده‌اش می‌رساند و یا به دیگران هم کمک می‌نماید؟ و خلاصه اگر انسان خودمحوری باشد که هر چیز را برای خویش بخواهد، باید بداند که شکر نعمت حق را به جا نیاورده و جزء زیانکاران است.

سنت حسنه و سنت سیئه

گاهی کار خیری که انسان انجام می‌دهد، به صورتی است که حتی پس از مرگ آن فرد، نتیجه آن کار باقی می‌ماند؛ مثلاً بیمارستانی می‌سازد که بعد از او تا سالیان دراز برای معالجه و درمان بیماران از آن استفاده می‌شود. و یا بر عکس، مرکز فساد می‌سازد که پس از وی سال‌ها نیز باقی می‌ماند. در هر صورت، این یک نحوه شکرانه نعمت و یا کفران آن است که از زمان زندگی تا مدت زمانی پس از مرگ ادامه دارد.

حدیثی از رسول اکرم ﷺ در این زمینه نقل شده است که:

من سنَّ سُنَّةَ حَسَنَةٍ فَلَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةَ سَيِّئَةٍ فَلَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا؛ هر کس که سنت و روش پسندیده‌ای را در جامعه پایه‌ریزی نماید، به اندازه ثواب افرادی که به آن عمل می‌نمایند و یا از نتیجه آن کار نیک بهره‌مند می‌شوند، آن فرد ثواب و اجر نصیبش می‌گردد و نیز اگر کار زشتی را در جامعه رواج دهد، هر کس که تحت تأثیر آن قرار گرفته و همان گونه عمل نماید گناهی که بر او نوشته می‌شود، به حساب بانی نخستین آن سنت زشت هم گذاشته شده و در پرونده‌اش ثبت می‌گردد.

اگر یک استاد دانشگاه و یا یک دبیر و معلم در کلاس درس با رفتار و گفتار خویش شاگردان تحت تعلیم و تربیت خویش را به گونه‌ای آموزش و تربیت نماید که برای آینده کشور و انقلاب اسلامی افرادی مؤثر و مفید باشند، هم خود شکرانه نعمت علم را به جای آورده و هم به اندازه کارهای سازنده و ثمربخشی که شاگردانش بعدها انجام می‌دهند، اجر و مزد از خداوند متعال دریافت خواهد کرد. و

در مقابل، چنان که در شاگردان با اخلاق و روش و آموزش خویش تأثیر منفی گذاشته و از آنها که هر یک می توانند نیروهای فعالی برای آینده انقلاب باشند، افرادی بی خاصیت و یا مخالف مصالح عمومی جامعه بسازد، در گناه اعمال آنان شریک خواهد بود.

و بدین ترتیب، معنای «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» نیز روشن می شود که چگونه نتیجه شکر و کفران نعمت به خود انسان برمی گردد و خداوند بی نیاز از آن است.

غنی و حمید

ضمناً در ذیل همین آیه با دو نام از نام های حق تعالی آشنا می شویم که آن دو نام عبارت اند از:

۱. غنی، یعنی خداوند از تمام موجودات و اعمال و اثرات وجودی آنان بی نیاز است. شما در نمازهای روزانه خود، چندین بار با کلمه «الله الصمد» به بی نیازی خداوند اعتراف می نمایید؛ زیرا صمد به معنای غنی است. خداوند غنی است؛ یعنی بی نیازی ذاتی، صفاتی و افعالی دارد.

۲. حمید، یعنی هر صفت ستوده و پسندیده ای که وجود داشته باشد، خداوند آن صفت را داراست. پس حمید به معنای این است که خداوند تمام صفات خوب را داراست. در تسبیحات اربعه نمازها می خوانیم: «سبحان الله و الحمد لله»؛ یعنی خداوند از هر عیبی مبرا است و تمام کمالات مخصوص اوست. در عمل اخلاق نیز تخلیه قبل از تخلیه است. ما نخست خداوند را به تنزه و مبرا بودن از صفات ناپسند یاد می نماییم و سپس صفات پسندیده را خاص او می دانیم. ما هم اگر بخواهیم با صفات حمیده، خود را متصف سازیم، باید نخست خود را از رذایل اخلاق تخلیه و پاکسازی نماییم و سپس به فضایل اخلاق تخلیه و آراسته شویم. شما وقتی که بخواهید اتاقی را رنگ آمیزی و تزین نمایید، قبلاً آن را از اثاثیه و وسایل خالی

می‌کنید. انسان هم تا خود را از تکبر، حرص، بخل و سایر صفات نکوهیده پاک نسازد، هیچ‌گاه نمی‌تواند از اخلاق شایسته و اسلامی برخوردار شود. بنا بر این، «حمید» به معنای این است که خداوند منزّه از هر عیبی بود و واجد تمام اوصاف کمال است.

نیکوکاری و ستمگری انسان

«... وَ إِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱

و هنگامی که لقمان به فرزندش در مقام موعظه گفت: پسر من، به خدا شرک نورز که شرک ستمی است بزرگ.

در صفحات گذشته در باره تفسیر این آیه شریفه مطالبی بیان شد؛ ولی از آنجا که نسبت به قسمت آخر آن توضیح بیشتری لازم است، از این رو، با ذکر اقسام ظلم، همان بحث را دنبال می‌نماییم:

انواع ظلم

یکی از وصیت‌های حکمت‌آمیز و گرانبهای لقمان به فرزندش این بوده: فرزندانم، کسی را شریک خداوند قرار نده؛ یعنی معتقد به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی باش؛ چنان‌که گذشت. و سپس افزود: «ان الشُّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ اگر برای خدا شریکی در نظر گرفتی، در این صورت ظلمی بزرگ روا داشته‌ای. چنان‌که در روایات وارد شده است، ظلم بر سه قسم است. امام باقر علیه السلام در این رابطه می‌فرماید:

الظلم ثلاثة: ظلم يَغْفِرُهُ اللهُ وَ ظلم لَا يَغْفِرُهُ اللهُ وَ ظلم لَا يَدَعُهُ. فَأَمَّا الظلم الذى لَا يَغْفِرُهُ فَالشُّرْكَ وَأَمَّا الظلم الذى يَغْفِرُهُ فَظلم الرجل نفسه فيما بينه وبين الله وَأَمَّا الظلم الذى لَا يَدَعُهُ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ؛^۲

ظلم بر سه گونه است: ظلمی که از سوی خداوند قابل آمرزش است و ظلمی که خداوند از آن نمی‌گذرد و ظلمی که خداوند از آن صرف‌نظر می‌نماید. اما آن ظلمی که خدا از آن گذشت نمی‌کند، شرک است و آن ستمی را که خدا عفو می‌نماید، ستمی است که انسان به خویشتن روا می‌دارد، میانه خود و خدای خود. و اما ظلمی که خدا از آن صرف‌نظر نمی‌نماید، حقوقی است که مردم به یکدیگر دارند (که آن موکول به گذشته صاحب حق است).

ظلم عبارت از این است که انسان کاری را در غیر مورد و محل خود انجام دهد؛ مثلاً اگر شما هر منصبی را به غیر اهلش محول سازید، ظلمی مرتکب شده‌اید؛ اما نه این که نسبت به آن فرد - که این سمت به او واگذار شده است - ظلم شده باشد، بلکه نسبت به آن پست و سِمَت، ظلم روا داشته‌اید. از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

دانش و حکمت را از اهلش مضایقه نکن که در این صورت به اهل دانش ظلم کرده‌ای و برای نااهل، بیان نکن که به دانش ظلم نموده‌ای.^۱

مصادیق ظلم

۱. گاهی انسان سخن دروغی می‌گوید که ضرری متوجه کسی نمی‌شود. اگر چه این دروغ خود گناهی است و در قیامت کیفر دارد، ولی ممکن است مشمول شفاعت یکی از اولیاء الله قرار گرفته و خداوند از او بگذرد و لذا تعبیر امام باقر علیه السلام این است که: «ظلم یغفره الله؛ ستمی که خداوند از آن می‌گذرد». و چون انسان با مقام والایی که دارد، نباید سخن خلاف واقعی از او شنیده شود، یعنی نباید نیروی نطق خود را در غیر محل، به کار اندازد لذا به آن ظلم می‌گویند.

آری، انسان «خليفة الله» است و باید مانند سلمان و ابوذر ارزش‌های انسان را در خود احیا نماید، نه این که با ارتکاب گناه از ارزش و مقام والای انسانی خویش

بکاهد. و اگر قدرت و موقعیتی پیدا کرد، نه تنها خود بلکه جامعه‌ای را احیا و زنده نماید. پس جای تأسف است که چنین انسانی با این همه استعداد کمال، اسیر نفس شده و این ظلم بزرگ را بر خویش روا دارد.

۲. یکی دیگر از مصادیق ظلم، ظلم به غیر است که خداوند می‌گوید: این ظلم به من ارتباطی پیدا نمی‌نماید تا آن را ببخشم، بلکه باید آن طرفی که مورد ظلم قرار گرفته است، او را ببخشد. اگر در دنیا موفق شد که این ظلم را جبران نموده و رضایت مظلوم را جلب نماید، خداوند او را می‌بخشد و اگر نه، کار او به قیامت موکول خواهد شد تا در آن‌جا از او بگذرند یا کیفرش دهند.

روز قیامت چه بسا، فردی را برای محاسبه اعمالش می‌آورند که به میلیون‌ها نفر ظلم نموده، ولی هیچ کس از او نمی‌گذرد؛ مثلاً اگر در صحرای محشر، شاه (محمد رضا پهلوی)، آن انسان مسخ شده و عاری از مهر را بیاورند، تمام افرادی که در مدت دیکتاتوری او، طعم تلخ بیداد او را چشیده و ظلم او را با تمام وجود لمس نموده‌اند، به عنوان طلبکاران وی، در برابرش قرار گرفته و از خداوند متعال تقاضای کیفر برای او خواهند نمود. اگر ظالم در قیامت ثوابی داشته باشد، ثواب‌های او را به حساب فرد یا افرادی که به آنها ظلم کرده است، می‌نویسند و اگر نداشت و یا به اندازه‌ای نبود که ظلمش را جبران کند، از گناه آنهایی که طرف ظلم واقع شده‌اند، برداشته و به حساب ظالم می‌گذارند. بنا بر این، رهایی از کیفر این ظلم، تنها با رضایت مظلوم امکان‌پذیر است و چگونه می‌توان در آن روز وانفसा، کسی را از خویش راضی ساخت؟!

۳. قسم سوم ظلم، شرک به «الله» است که لقمان از آن به ظلم عظیم یاد نموده و چون مشرک، عقیده و عمل خود را در غیر مورد قرار داده، به آن ظلم گفته می‌شود؛ چه این که انسان آفریده و مخلوق خداست. و لذا باید معتقد به توحید باشد. و بزرگ‌ترین انواع ظلم این است که انسان یک موجود عاجزی را شریک و همتای آن قادر مطلق بداند.

ما هم اکنون در هر حالی که هستیم، می‌توانیم لحظه‌ای در باره خویش به مطالعه و تفکر پردازیم که آیا مصداق ظالم هستیم یا نه؟ اگر خدای نخواستہ ظلمی از ما سر زده است، آن را با اعتراف و توبه، پیش خداوند غفار و یا اگر نعوذ بالله ظلم به غیر است، با راضی کردن آن شخص در دنیا، موجبات مغفرت و آمرزش خداوند را برای خویش فراهم سازیم.

در خاتمه تفسیر این آیه، روایتی را که از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است، یادآور شویم:

يُنْسِ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْغُدُوَّ عَلَى الْعِبَادِ^۱

ستم کردن بر بندگان خدا، بد توشه‌ای است (برای انسان) در قیامت.

نیکی به پدر و مادر

﴿وَصَبَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾^۲

و ما به انسان در باره پدر و مادرش توصیه نمودیم، بخصوص مادر که بار حمل فرزند را تحمل نموده تا مدت دو سال که طفل را از شیر باز گرفته و نخست شکر من کن و آن گاه شکر پدر و مادر. و همانا بازگشت همه به سوی من است.

خداوند متعال برای این که این توصیه را بهتر در دل‌ها تثبیت نماید، انسان را متوجه آغاز و کیفیت پیدایش و تکوینش در رحم مادر می‌نماید تا لحظه‌ای بیندیشد که چه مراحل را طی کرده تا به صورت انسانی کامل در آمده است. در این رابطه در آیه مزبور جمله‌ای پر محتوا آمده است: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ؛ ای انسان؛ مادرت تو را در رحم حمل نمود هنگامی که موجود بسیار ضعیفی بودی و روی موجود بسیار ضعیفی قرار گرفتی».

کیفیت پیدایش انسان

طبق علم جنین‌شناسی هنگامی که نطفه در رحم زن قرار می‌گیرد، نطفه حاوی میلیون‌ها موجود ریز و زنده مخروطی شکل است، به نام «اسپرماتوزئید» و در نطفه زن موجود ریز و زنده‌ای است به نام «اوول» که سلولی است مجوف مانند انگشتانه. یکی از آن اسپرم‌ها با یکی از این اوول‌ها تقارن پیدا می‌نمایند و از همین جا، پیدایش انسان آغاز می‌گردد. بنا بر این، معنای «وهنا علی وهن» روشن می‌شود که چگونه موجودی ناتوان و ضعیف با موجودی که همچون خویش ناتوان و ضعیف است، در رحم مادر ائتلاف می‌نماید و بدین ترتیب تکامل و نمو انسان شروع می‌شود. هر یک از این اسپرم‌ها و اوول‌ها نیز دارای اجزای کوچک‌تر و ضعیف‌تری به نام «ژن» می‌باشند که حامل صفات پدر و مادر هستند و به وسیله آنها، آن صفات از آنان به فرزندان‌شان به صورت وراثت منتقل می‌شود.

در سوره «مرسلات» نیز در باره آغاز پیدایش انسان چنین می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ۖ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مُّكِينٍ ۖ إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ۖ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾^۱

آیا شما را از آبی بی‌مقدار (به این زیبایی) نیافریدیم؟ و آن نطفه را به قرارگاه امنی منتقل ساختیم تا مدتی معین و معلوم (در رحم بماند) و ما تقدیر مدت رحم (و تقدیر سرنوشت او) کردیم و چه خوب مقدری هستیم.

در سوره لقمان کیفیت پیدایش انسان را بیان می‌نماید و در آیه فوق، جایگاه آن را «فی قرار مکین» دانسته است. رحم مادر به وسیله ستون فقرات و غیره احاطه شده برای بچه - که مراحل مختلف تکوینش را طی می‌نماید - کاملاً جای امن و محفوظی است. لذا می‌فرماید: «فی قرار مکین».

در سوره روم یک خلاصه‌گیری از این مراحل نموده که بسیار قابل توجه است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْضٍ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْضٍ قُوَّةً ضَعْفًا وَشَيْئَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾^۱

خداست آن کسی که از اول شما را از جسم ضعیف (نطفه) بیافرید. آن گاه از ضعف و ناتوانی (کودکی) توانا کرد و باز از توانایی (و قوای جوانی) به ضعف و سستی و پیری برگردانید و او هر چه بخواهد می‌آفریند؛ زیرا خداوند به تمام امور، دانا و به هر چه خواهد تواناست.

خداوند در این آیه انسان را متوجه ضعف و ناتوانی در مراحل زندگی‌اش می‌نماید که زمانی آن چنان موجودی ریز و ناتوان است که حتی با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود و بعد از آن که ساختمان خلقتش در رحم مادر تکامل یافت، به صورت نوزادی متولد می‌گردد و در آن حال نیز چنان ضعیف است که باید مادر در خوردن شیر به او کمک نماید تا رفته رفته، دوران کودکی و طفولیت را سپری نموده و به دوره جوانی و قوت می‌رسد و پس از مدتی مجدداً ناتوانی و ضعف او آغاز گردیده و به مرحله پیری وارد می‌شود. در این مرحله قوای جوانی به تحلیل رفته و از نیروی بینایی و شنوایی چشم و گوش و سایر اعضای بدن کاسته می‌شود. این است که باید مانند دوره کودکی، در خوردن غذا هم به او کمک کرد و در هنگام حرکت او را یاری داد. آری، در این دوران، چشم از بینایی و گوش از شنوایی می‌افتد و از آن قوس صعود جوانی رو به قوس نزول پیری می‌گذارد تا روح از بدنش مفارقت نموده و مرگش فرا رسد.

یک نیم دایره‌ای را در نظر بگیرید که دو طرف آن رو به پایین قرار داشته باشد. در این صورت، یک طرف آن تا به نیمه، قوس صعود است و از نیمه به طرف دیگر، قوس نزول. انسان هنگامی که از مادر متولد می‌گردد تا دوره جوانی در قوس صعود قرار دارد؛ یعنی قوای جسمی و عقلی رشد می‌کند و پس از طی این دوره در قوس نزول قرار گرفته و نیروی جسمی او رو به ضعف و ناتوانی می‌گذارد و هنگامی که به

هفتاد یا هشتاد سال رسید، قدرت بلند شدن از زمین را ندارد و یا به زحمت و به کمک دیگران می تواند بلند شود، و گاه چنان می شود که غذا هم نمی تواند بخورد و باید شیر به گلولی او بریزند، و کم کم وضعیتی پیدا می کند، مانند روزهای ضعف کودکی و خردسالی.

دوران بارداری

پس در این آیه شریفه تاریخچه حرکت جسمی یک انسان بیان شده است؛ ولی این مسأله که دوره بارداری مادر چند ماه است؟ در سوره «لقمان» چیزی نیامده است. اما از آیات سوره «بقره» و «احزاب» - که ذیلاً نقل خواهد شد - این مطلب استفاده می شود.

در زمان عمر زنی را پیش او آوردند که سر شش ماه فرزندی به دنیا آورده بود. خلیفه به اتهام زنا دستور سنگسار نمودن او را خواست صادر نماید، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام در آن مجلس حاضر بود، فوراً گفت: خداوند می فرماید:

﴿وَحَقُّهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^۱

مدت زمانی که بچه در شکم مادر است تا آن هنگام که از شیر گرفته می شود، به سی ماه می رسد.

و نیز می فرماید:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ إِمَّا أَرَادَ أَنْ يُنْمِ الْرُضَاعَةَ﴾^۲

مادران فرزندان خویش را دو سال کامل شیر می دهند (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل نماید.

بنا بر این، بیست و چهار ماه مخصوص دوره شیرخوارگی است و شش ماه بقیه، مدت حمل خواهد بود. خلیفه وقتی با این استدلال رو به رو شد، از رجم زن، چشم پوشید.^۳

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۱۷.

البته شش ماه، حداقل دوره حمل است؛ چنان که دوره شیرخوارگی اگر دو یا سه ماه هم کمتر از دو سال باشد، اشکال ندارد؛ ولی اگر نوزاد را عمداً کمتر از هفده ماه شیر بدهند، به فتوای بعضی از فقها عظام، جایز نیست.^۱

مهربانی به پدر و مادر

﴿وَصَبِّئْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾^۲

و ما به انسان در باره پدر و مادرش سفارش نمودیم، مادرش او را با ناتوانی فراوان حمل کرد و دوره شیرخوارگی او طی دو سال پایان می یابد و نخست مرا شکر کن و آن گاه شکر پدر و مادر را به جای آور که بازگشت همگان به سوی من است.

دوران بارداری و شیرخوارگی

در این آیه شریفه دو حالت از حالات انسان از آغاز هستی و وجود او، بیان شده است. نخستین حالت او در جمله فوق مطرح است که دوره بودن او در رحم مادر است؛ یعنی از آن هنگام که به واسطه تقارن دو موجود به نام اسپرم و اوول، ساختمان وجودش به عنوان یک انسان، شروع می شود تا زمانی که این مرحله با به دنیا آمدن طفل پایان می یابد و این خود یک مرحله از مراحل مختلف وجود و تکوین انسان است. ولی این مسافر در این مرحله از سفر خویش بی اطلاع است. در باره این مرحله و این حالت خاص، به طور اختصار در صفحات گذشته مطالبی بیان داشتیم و اینک در باره حالت دوم طفل - که بعد از ولادت است - مطالبی عرضه خواهد شد:

در جمله «و فصاله فی عامین» دوره شیرخوارگی طفل مطرح شده است که به مدت دو سال شیرخوارگی این مسافر، طی می گردد و مراحل از رشد و تکامل را

در این دوره می‌پیماید، اسلام در این مرحله از مراحل زندگانی انسان سه حکم و وظیفه را برای مربی و سرپرست طفل بیان داشته است.

۱. حضانت،

۲. نفقه،

۳. ولایت.

در مسأله حضانت بحث از این است که حق نگهداری و سرپرستی طفل به کدام یک از پدر و مادر واگذار گردیده است. این حق به طور طبیعی و شرعی اختصاص به مادر دارد و لذا چنان که مادر خود عهده‌دار آن گردد، پدر حق ندارد این حق را از او سلب نموده و طفل را به دیگری بسپارد، ولی داشتن چنین حقی هرگز به این معنا نیست که در پذیرش آن تکلیف شرعی داشته و مجبور باشد. از این رو، پدر نمی‌تواند او را در حضانت بچه مجبور و ملزم سازد و اگر بگوید نگهداری او را به عهده نمی‌گیرم، پدر باید کسی را برای این کار استخدام نماید.

ولی نفقه و ولایت بر خلاف حضانت، به عهده پدر است. نفقه عبارت از مخارج طفل است که شامل تمام نیازمندی‌های او از خوراک پوشاک و دارو و غیره می‌شود، و حتی شیر دادن نیز بر مادر واجب نیست و به همین دلیل می‌تواند از دادن شیر به طفل اصلاً و یا به طور رایگان خودداری نماید. و در این صورت، بر پدر واجب است که در برابر دادن شیر، به مادر اجرت دهد و یا این که به وسیله‌ای دیگر، شیر بچه را تأمین نماید. البته اگر پدر از جهت مادی، توانایی تأمین مخارج و نفقه او را نداشته باشد، بر مادر واجب است، در صورت امکان، نفقه طفل را تهیه نماید.

ولایت بر کودک

ولایت، عبارت از تصرفاتی است که به خود بچه و یا سرنوشت او ارتباط پیدا می‌کند؛ مثلاً اگر بیمار شود، این حق پدر است که نظر دهد او را پیش کدام پزشک و یا به کدام بیمارستان ببرد و چنانچه دختر است، مادر و یا کس دیگر نمی‌تواند بدون اجازه پدر او را به عقد مردی، برای محرم شدن آن مرد به مادرش، در بیاورد. و نیز

طفل اگر دارای اموالی باشد، مثل این که شخصی مرده و به وی از مال آن میت ارثی رسیده باشد، تصرف در اموال او بدون اجازه پدر جایز نیست. و تنها اوست که می تواند در اموال فرزند تصرف نماید. البته بعد از دو سال آیا این حقوق سه گانه - به همان گونه که گفته شده - محفوظ است یا خیر، مسأله ای است که مربوط به این بحث نیست و لذا به همین مقدار اکتفا می شود.

﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾

این جمله به منزله بیان برای توصیه ای است که در صدر آیه شریفه به این صورت ذکر شد:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾

ما به انسان سفارش نمودیم.

آن سفارش چیست؟ در این جمله بیان شده است:

﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾

سفارش ما این است که هم شکرگزار من باش که خالق و آفریننده تو هستم و هم شکرگزار والدین خویش که حمل و حضانت و نفقه و ولایت بر تو را عهده دار بوده اند و برای تو رنج دیده و زحمت ها کشیده اند. این سفارش به تمام انسان ها، اعم از زن و مرد، است که هر یک این مرحله طفولیت را گذرانیده اند و این توصیه تنها در قرآن نیست، بلکه خداوند این توصیه را به وسیله دیگر کتب آسمانی و پیامبرانش به بشر ابلاغ نموده است.

شکر والدین

دو نکته مهم در این جمله است: یکی، این که در آیه نمی فرماید نسبت به آنها چه کاری انجام بده، بلکه می فرماید: شکرگزار باش. چنان که در صفحات قبل گفتیم: شکر عبارت از بازدهی و ظهور نعمت در عمل انسان است. بنا بر این، شکرگزار خداوند و پدر و مادر بودن به این معناست که باید اعمال و گفتار انسان نسبت به خداوند و پدر و مادر طوری باشد که نمایانگر شکر باشد. و بدین ترتیب، یک قانون

و چهارچوب کلی در این آیه به جای پرداختن به جزئیات آن بیان شده است.

نکته دوم، این است که خداوند در این آیه شکر خویش را در ردیف شکر پدر و مادر قرار داده است؛ گویی که خداوند در مورد وجود و تکوّن انسان سه کس را دخیل می‌داند: خود و پدر و مادر. والد هم به معنای تولیدکننده است و به همین جهت، به پدر و مادر والدین گفته می‌شود و در آیه شریفه از آنها تعبیر به «لوالدیک» شده است. محصول این تولید همان فرزندی است که از آن پدر و مادر به وجود آمده است. انسان بیست ساله‌ای را در نظر بگیرید که تا این مرحله از سن، ده‌ها عامل در وجود و رشد و نمو او تأثیر داشته است. پدر و مادر نیز از این عوامل حساب می‌شوند که خداوند آنها را وسیله‌ای برای این تولید قرار داده است. خود پدر نیز مخلوق خداست و او از نعمت‌هایی که خداوند آفریده است، استفاده و میل نموده است؛ مقداری از آنها به صورت نطفه در آمده و در اثر تماس با زن، به رحم وی انتقال یافته و با نطفه مادر تقارن پیدا نموده و کودکی در رحم مادر به وجود آمده و طی مدت بارداری، زحماتی را تحمل نموده است و پس از تولد، پدر و مادر مشترکاً زحمات دیگر وی را به عهده گرفته‌اند تا رفته رفته رشد نموده و به آن سن رسیده است.

پس انسان باید شکرگزار سه نفر باشد: نخست، شکرگزار خالق خویش - که جامه وجود بر اندامش آراسته - و سپس شکرگزار پدر و مادر که این همه مشقت و رنج به خاطر او متحمل گردیده‌اند. البته مادر در این میان، زحمت بیشتری برای فرزند می‌کشد. و از این رو، از حق بیشتری هم برخوردار بوده و حق وی بالاتر از حق پدر است. البته صحبت ما در این جا از نظر پرورش جسمی اوست و گر نه از نظر تغذیه روحی و فکری و اخلاقی، پدر می‌تواند سهم بیشتری نسبت به فرزندش داشته باشد.

جوانی حضور رسول اکرم ﷺ شرفیاب شده عرض کرد:

یا رسول الله! من أیّر؟ قال: أمّک، قال: ثمّ من؟ قال: أمّک، قال: ثمّ من؟ قال: أمّک.

قال: ثم من؟ قال: أباه.^۱

ای پیامبر خدا، به چه کسی نیکویی نمایم؟ فرمود: به مادرت. پرسید: بعد از نیکی به مادر به چه کسی نیکی نمایم؟ فرمود: به مادرت. پرسید: بعد از نیکی به مادر به چه کسی نیکی نمایم؟ فرمود: به مادرت. پرسید: پس به چه کسی؟ فرمود: به پدرت.

این فرموده رسول خدا ﷺ برای این است که مادر در تکوّن و شکل‌گیری ابتدایی طفل از نقش بیشتری نسبت به پدر برخوردار است و بعد از تولد نیز زحمات بیشتری نسبت به وی متحمل می‌شود.

مصیر الی الله

سبک و روش قرآن چنین است که گاه در ضمن مطلبی، از مطلب دیگری سخن به میان می‌آورد، و یا در خلال قصه‌ای به پسند و اندرز می‌پردازد. در این آیه - که مسأله توصیه به والدین را مطرح می‌سازد - این جمله پرمحتوا را در آخر آیه اضافه می‌فرماید:

﴿وَالْيَ الْمَصِيرُ﴾.

مصیر از نظر ادبی، مصدر میمی است و به معنای صیوروت و شدن است؛ یعنی صیوروت شما به سوی من است. یکی از آن شدن‌ها، پدر شدن و مادر شدن است؛ پدر شدن شما به سوی من است؛ مادر شدن شما به سوی من است؛ شدن طفل به سوی من است. شدن به معنای چیست؟ این جمله این مسأله را می‌خواهد بگوید که: انسان در حال شدن است؛ حیوان در حال شدن است؛ نباتات در حال شدن هستند؛ بلکه جمادات را نیز از این قانون کلی و عام نمی‌توان استثنا نمود.

معنای شدن، حرکت و انتقال کیفی از نقص به کمال است؛ زیرا جهان آفرینش همچون رودخانه عظیمی است که سکون و رکودی در آن نیست و پیوسته در حال حرکت است.

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم موجبیم که آرامش ما عدم ماست
البته این جمله هم ممکن است نظر به شدن تمام موجودات نداشته و تنها انسان
منظور باشد و بخواهد بگوید که: تو ای انسان، به همراه این رودخانه بزرگ خلقت -
که تو جزئی از آن به حساب می آیی - به سوی شدن در حرکت می باشی. انبیا
آمده اند تا بشر را به این سفرش متوجه سازند و به او بگویند که پایان این سفر
کجاست؟ و به این سؤال پاسخ دهند که:

ز کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر نمایی وطنم
پیامبران مبعوث شده اند تا انسان را متوجه سازند که این سفر به کجا منتهی
خواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه سخن پرمعنایی دارد که می فرماید:

رَجِمَ اللَّهُ امْرَأَةً ... عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَإِلَى أَيْنَ؛^۱

خداوند رحمت نماید انسانی را که بداند از کجا آمده و در کجاست و به
کجا خواهد رفت.

قرآن کریم نهایت این سفر را چنین بیان می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۲

ای انسان، محققاً تو کوشا و در حرکتی به سوی پروردگارت پس او را
ملاقات خواهی کرد.

راغب در المفردات می گوید:

و مُلَاقَاةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَارَةٌ عَنِ الْقِيَامَةِ وَعَنِ الْمَصِيرِ إِلَيْهِ؛

ملاقات پروردگار عبارت از قیامت و سیر به سوی اوست.

رومی چو یکی قطره که از بحر جدا شد

آمد به سبب باز بشد جانب دریا

۱. الأضداد الأربعة، ج ۸، ص ۳۵۵. این حدیث مشهور را در کتب حدیثی نیافتیم.

۲. سورة انشقاق، آیه ۶

این رود عظیم و خروشان انسانیت پیوسته در مسیر و حرکت است تا به آن عالم جاوید و ابدیت پیوندد.

بنا بر این، قرآن در ضمن این که به انسان توصیه می نماید که شکرگزار خداوند و شکرگزار والدین خویش باشد، به وی می فهماند که این قافله بزرگ بشری به سوی آن ابدیت در حرکت است. اگر شکرگزار باشد و به این توصیه الهی عمل نماید، در آن جا سرنوشتش چیست؟ و چنانچه کفران نعمت نماید، چه آینده ای در آن جهان ابدی در انتظارش خواهد بود.

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾^۱
و هر گاه آنها (پدر و مادر) تلاش نمایند که موجودی شریک من قرار دهی
از اطاعت آنان خودداری نما.

مرز اطاعت از پدر و مادر

مسأله ای که این جا مطرح می شود، این است که آیا اطاعت از پدر و مادر حد و مرزی هم برایش معین گردیده و یا این که در هر امری باید شکرگزاری از پدر و مادر را در عمل و اطاعت از آنها نشان دهد؟

آیه فوق حدود این اطاعت را بدین گونه مشخص ساخته است که اگر آنها بر این مسأله پافشاری و کوشش نمودند که عقیده شرک آمیز خویش را بر فرزندان تحمیل نمایند، نباید از آنان اطاعت نموده و از توحید چشم پوشد. ضمناً قرآن با این جمله «ما لیس لك به علم»، این درس آموزنده توحید را به بشر داده است که معتقدین به شرک، برهانی علمی و منطقی برای عقیده و ادعای خویش ندارند، و تنها توحید است که هزاران دلیل بر اثبات آن وجود دارد:

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾^۲

و هر کس با خداوند، دیگری را بخواند، دلیلی از برای او (بر این اعتقادش) نیست.

﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛

و در دنیا با آنان به نیکی رفتار نما.

یعنی از نظر اعتقادی، گرچه با تو مخالف بودند، ولی این مخالفت هرگز نباید تو را به بدرفتاری با آنها وادار سازد، بلکه باید رفتار تو در امور دنیا و زندگی مادی، خوب و پسندیده باشد.

جوانی تازه مسلمان در مراسم حج به حضور امام صادق علیه السلام رسید. امام به وی توصیه نمود که به مادرش عنایت داشته باشد و تا زنده است، نسبت به او نیکی نماید و هنگامی که فوت نمود، خود شخصاً مراسم تجهیز جنازه و خاکسپاری او را به عهده گیرد. جوان به کوفه بازگشت و سفارشات امام را در مورد نیکویی به مادر عملی ساخت، و با دست خویش به مادرش - که نصرانی و نابینا بود - غذا می داد. مادر دید که رفتار پسرش تغییر نموده، از این مسأله تعجب نمود و از وی پرسید: پسر من تو سابقاً - که در دین ما بودی - این قدر به ما مهربان نبودی؛ اکنون چه شده است که بعد از مسلمان شدن، بیش از سابق نسبت به من احترام و مهربانی می نمای؟ جوان گفت: مردی از فرزندان پیامبران به من این دستور را داده است. مادر پرسید: خود او هم پیامبر است؟

جوان گفت: نه مادر. پس از پیامبر ما پیامبر دیگری نیست. او فرزند آن پیامبر است. مادر گفت: پسر من، دین تو بهترین دین هاست؛ آن را بر من عرضه بدار. جوان شهادتین را بر مادر عرضه کرد و مادر به اسلام گروید و سپس نماز را به او تعلیم داد. مادر نماز ظهر و عصر و بعد از مغرب نماز مغرب و عشا را به جای آورد، و ناگهان همان شب حالش تغییر کرد و به پسرش گفت: آن چه را تعلیم من دادی، مجدداً تعلیم نما! مادر بار دیگر به آن چه فرزندش بر او عرضه داشت، اعتراف و اقرار نمود و سپس چشم از جهان فرو بست.^۱

بنابر این، مسأله احترام به پدر و مادر، مسأله بسیار مهمی است و امید است.

ان شاء الله همه مادر برابر این حکم خداوند انجام وظیفه نموده و شکرگزار آنها باشیم.

بازگشت و حسابرسی دقیق

﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده‌اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می‌کردید، آگاه خواهم ساخت.

در آیه قبل که در صفحات گذشته تفسیر شد چنین آمده بود: هر گاه پدر و مادر بکوشند تا تو موجودی را شریک من سازی که به آن آگاهی و علم نداری، از آنان اطاعت مکن. فرزند در عین حال که باید موجبات رضایت پدر و مادر را فراهم آورد، ولی هرگز مجاز نیست مطالبی را که بر خلاف اصول اعتقاداتی حقه است، از آنان بپذیرد. اسلام، خواهان این است که انسان هم معتقد به اصول دین باشد و هم فروعی را که از این‌ها منشعب می‌گردد بپذیرد. و چنان‌چه پدر و مادر، فرزند را به ضد یکی از این روش‌های اعتقادی فراخواندند، نباید از آنان اطاعت نماید. پس در این گونه موارد از چه کسی باید پیروی نماید؟

ضوابط به جای روابط

آیه فوق تکلیف شرعی او را در این حالت بیان می‌نماید و می‌فرماید باید پیروی از خط کسی بنمایی که به سوی من بازگشته است. در این جا نکته‌ای نهفته است و آن نکته این است که اسلام دینی است منطقی و از نظر اصول اعتقادی و فروع عملی، آن چنان قوی و غنی است که فوق هر فکر و اعتقاد و دستوری است و از این رو می‌فرماید، مسلمان باید در هر شرایطی تنها تابع اعتقاد خویش بوده و تحت تأثیر هیچ فرد یا مقامی قرار نگیرد، حتی پدر و مادر که خداوند خود در باره آنها توصیه

خیر نموده است. چنان چه بر خلاف اعتقاد دینی او نظری داشته باشند، نباید در این مورد تسلیم نظریه آنها شده و از عقیده اسلامی خویش چشم پشود و لذا می‌فرماید: «فلا تطعهما».

بدین ترتیب، می‌بینیم همیشه اسلام روی ضوابط پافشاری نموده و آن‌جا که میان روابط با ضوابط تعارضی پیش آید، هیچ‌گونه ارزشی برای روابط معتقد نمی‌باشد؛ گرچه در حد رابطه میان والدین و فرزند باشد که خود در باره آن سفارش نموده و شکرگزاری از آنان را در ردیف شکرگزاری از خویش قرار داده است. پدر و مادری که عمری برای فرزند زحمت کشیده و آسایش خویش را فدای آسایش او می‌نمایند، هنگامی که بر خلاف ضوابط اعتقادی فرزند سخنی می‌گویند، قرآن با قاطعیت می‌فرماید: از آنان اطاعت مکن. پس تو ای مسلمان، در هر مقام و مسؤولیتی که قرار داری، سعی کن که روابط را بی‌ربط سازی و جز ضوابط چیزی را ملاک عمل خویش قرار ندهی!

بازگشت به فطرت

انابه به معنای رجوع و بازگشت است. خداوند انسان را با فطرتی آفریده است که جهت حرکت و آهنگ او به سوی خالق می‌باشد. و از این رو، هر گاه تحت تأثیر جاذبه‌های مادی و یا جنسی و یا مقام و ... قرار گیرد و از فطرت، انحراف مسیر پیدا نماید، ناگاه متوجه انحراف خویش شده و به سوی خالق باز می‌گردد. البته از باب خطای در تطبیق، گاه خالق با موجود دیگری اشتباه گرفته می‌شود. و نیز همیشه چنین نیست که انابه وجود داشته باشد، بلکه ممکن است فردی تا آخر زندگی در انحراف به سر برد و چنانچه احیاناً در بعضی حالات و لحظات متوجه خداوند گردد، مجدداً خدا را فراموش نموده و به همان مسیر انحرافی خویش ادامه دهد؛ زیرا در باطن انسان تمایلات و کشش‌های مختلفی قرار دارد که انسان را به سوی انحراف می‌کشاند؛ مثلاً انسان دارای شهوت است. و از این رو، به طور طبیعی به

سوی آن کشیده می‌شود. انسان دارای حرص و آز است و لذا تمایل به احتکار، ثروت‌اندوزی و غیره دارد. انسان دارای غضب و حبّ ریاست است و دنبال آنها می‌رود. این‌ها همه کشش‌هایی است که در نهاد انسان نهفته شده و چنانچه آدمی آنها را تعدیل نکند و خود را از مسیر صحیح ارضا ننماید، به انحراف کشیده می‌شود. کشش دیگری که در نهاد انسان قرار دارد، کشش به سوی خداست، که به او می‌گوید: این جهان را خالق است و باید به جانب او توجه کرده و روی آورد:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

روی به جانب آیین پاک اسلام آور. این فطرتی است که خداوند خلق را بر آن آفریده است و دگرگونی و تغییر در آفرینش خدا راه ندارد. این است دین و آیین محکم و استوار.

عظمت و شکوه وقتی تجلی می‌نماید که در میان این کشش‌ها و کشمکش‌های غرایز و فطرت توحیدی، انسان راه خدا را انتخاب نماید؛ راهی که با فطرت او هماهنگ است.

انسانی که هواهای نفس او را به سوی دنیا و مادیات فرا می‌خوانند، حب مال و آسایش او را به سوی مال‌اندوزی و راحت‌طلبی می‌کشاند و حبّ مقام به سوی احراز یا حفظ مقام، به هر صورتی که ممکن شود، سوق می‌دهد، و غریزه شهوت به طرف اعمال منافی با عفت دعوتش می‌کند. اگر او در این میان، راه خدا را انتخاب نماید، جوهر و عظمت انسان خود را بروز داده است.

قرآن کریم در این زمینه چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲

ما راه را به انسان ارائه دادیم و او را هدایت به صراط مستقیم نمودیم تا او چه راهی را انتخاب نماید و در نتیجه شکرگزار و یا کفران‌کننده باشد.

علمای بزرگ، شهدا، مؤمنین واقعی و خالص، ابوذر ها، سلمان ها و امثال آنها جزء کسانی هستند که انابه الی الله دارند و راه را پیدا کرده اند. قرآن می فرماید: ای انسان ها، اگر پدران و مادران شما، به شما دستوری که مخالف با اسلام و عقیده شما بود دادند، حق ندارید دستور آنان را اطاعت نمایید: «فلا تطعهما»، بلکه شما موظفید که به حکم عقیده و ایمان خویش از کسانی پیروی نمایید که در صراط مستقیم اند و به سوی من بازگشته اند: «و اتبع سبیل من انا اب الی». پس خداوند راه را در این آیه شریفه برای فرزندان روشن ساخته است تا کسی نگوید چون پدر و مادرم چنین دستوری دادند، اطاعت نمودم؛ زیرا اطاعت در مسائل و احکام شرع، تنها باید از خدا به وسیله بندگان شایسته خدا باشد.

معنای «إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ»

در صفحات قبل، معنای «إِلَيَّ الْمَصِير» را معنا نمودیم. «إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» نیز به همان معناست؛ یعنی شدن شما و بازگشتشان به سوی من است. ما انسان ها چون رود عظیمی در حرکتیم و می رویم و از کانال مرگ به ابدیت می پیونديم و آن جا به لقاء الله می رسیم.

معنای «فَبَيْنْتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

پس از لزوم شکرگزاری از خداوند و سپس شکرگزاری از پدر و مادر می فرماید: مواظب خویش باشید که بازگشت شما به سوی من است و در آن هنگام شما را از آنچه امروز عمل می نمایید، آگاه خواهم کرد. تمام کارهای بدنی و فکری که اعتقاد به شرک و غیره است در آن روز، مورد سؤال و رسیدگی قرار می گیرد.

آگاهی، محاسبه، مجازات

در روز قیامت سه کار انجام می گیرد:

اول. آگاه ساختن افراد از کارهایی که در دنیا انجام داده اند، تا هر انسان نسبت به کارهایی که انجام داده و گناهایی که مرتکب شده مجدداً مطلع گردد؛

دوم. رسیدگی و محاسبه اعمال؛

سوم. مجازات و پاداش آنها.

در این آیه فقط مسأله آگاه ساختن افراد به اعمالشان مطرح است و آن دو مسأله در آیات دیگر بیان گردیده است.

تمام کارها در آن روز به انسان خاطر نشان می شود، کارهای مخفی یا علنی، خوب یا بد، فکری و یا عملی: «فَنُيِّنُّكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ». پس این جمله مربوط به این است که اعمال انسان در روز قیامت برایش آشکار می گردد. قرآن کریم در باره آن روز در جای دیگر می فرماید:

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَخَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَايِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ۝
وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ
نُجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ۝ وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ
يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَايِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُخْصَاهَا وَ
وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا^۱

به خاطر بیاوری روزی که کوه ها را به حرکت در می آوریم و زمین را آشکار و ظاهر می بینی و همه آنها (انسان ها) را محشور می نماییم و احدی را فروگذار نخواهیم نمود.

آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شود (و به آنها گفته می شود) شما همگی نزد ما آمدید آن گونه که در آغاز شما را، آفریدیم اما شما گمان می کردید ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد.

و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسان ها است) در آن جا گذاشته می شود، اما گنه کاران را می بینی که از آن چه در آن است ترسان و متوحش اند و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر این که آن را به حساب آورده است؟! و تمام اعمال خویش را

حاضر می بینند و پروردگارت به کسی ظلم نمی نماید.

آن روز، روز بر ملا شدن و آشکار گردیدن اعمال نیک و بد انسان هاست و هر کس شناخته می شود که در دنیا چگونه آدمی بوده است. لذا در دعا وارد شده است:

فَلَا تَقْضُخْنِي عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ^۱

خداوند! در آن روز، مرا در میان مردم به واسطه افشا ساختن اعمال و گفتارم، مفتضح و رسوا نساز!

حسابرسی دقیق

يَا بَنِي إِثْنَا إِنَّكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ^۲

پسرم، اگر به اندازه وزن دانه خردلی (عمل خوب یا بد از تو سر زده) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد که خداوند دقیق و آگاه است.

در آیه قبل فرمود که بازگشت شما مردم به سوی من است و من شما را از اعمالتان باخبر می سازم. بدین ترتیب ملاحظه می نمایید که آیه فوق با آیه پیش از آن کاملاً ارتباط می یابد و به منزله بیان و توضیحی برای آن آیه می تواند به حساب آید. خردل در فارسی هم به کار می رود و به حبه های خیلی ریز گفته می شود که مانند دانه خشخاش است و رنگش سیاه می باشد. آیه فوق می فرماید: چنانچه عملی انجام دهید که در مقایسه با دیگر اعمال به وزن و کوچکی دانه خردلی هم باشد و آن چنان آن عمل را در پنهانی و خفا مرتکب شده باشید که از دید همه کس مخفی باشد، آن چنان که دانه ریز خردل، اگر در دل سنگی بزرگ و سنگین و یا در درون کوه عظیم زمین نهفته باشد، و یا آن عمل در برابر دیگر اعمال آن قدر کوچک باشد، مانند دانه ریز خردلی در برابر کرات و اجسام بزرگ در فضای بی کران آسمان، خداوند آن را برای حساب در دادگاه قیامت حاضر خواهد ساخت؛ چرا که خداوند

لطیف و خبیر است، و از تمام اعمال و کردار موجودات ریز و درشت عالم آگاه می‌باشد.

بنا بر این، اگر کوچک‌ترین عملی از تو سر زد، چه آن عمل در حضور کسی انجام گیرد، و یا از دید همگان برای همیشه مخفی بماند، در روز قیامت، به حساب خواهد آمد. شخصی پس از سال‌ها - که از فوتش می‌گذشت - به خواب یکی از دوستانش آمد. آن دوست از وضعیت او سؤال نمود. آن شخص گفت: از آن وقت که مرده‌ام تاکنون گرفتار یک کار کوچکی هستم که در زندگی از من سر زده است. دوستش پرسید: چه کاری؟ گفت: روزی از خانه به قصد مسجد بیرون رفتم، باری هیزم از در خانه‌ام می‌گذشت، من دست دراز نموده و یک چوب کوچکی را از آن، برای خلال کردن دندان‌هایم جدا نمودم و این زمان طولانی که مرده و از تو جدا گردیده‌ام، در برابر این سؤال قرار دادم که چرا به مال مردم بی‌اجازه، دست درازی کردی؟!۱

بنا بر این، کامپیوتر محاسبه قیامت، بسیار دقیق و باریک‌بین است؛ تمام کارهای کوچک و بزرگ فکری و بدنی را به حساب می‌آورد. این اعمال در آن کتابی که بر گردن انسان است، نوشته شده است:

﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ۝ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۱

اعمال هر انسانی را به گردنش آویخته‌ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در پیش خویش گشوده می‌یابد. (به او می‌گوییم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی.

پرونده اعمالش را به گردن افکنده و در قیامت برای حساب حاضرش می‌سازند. هر کاری از انسان صادر شد، آن کار را به گردن و عهده او ثبت می‌نماییم. ما کارهای انسان را حلقه گردنش می‌سازیم؛ مانند گردن‌بندی که در گردن زنان است.

وقتی که در قیامت حاضر شد، مجموعه این کارها پرونده عمل او را تشکیل می‌دهد. آن گاه به او دستور می‌دهیم که نامه اعمال را بخوان، کافی است که خود در باره خود قضاوت نمایی. این کتاب ظاهراً غیر از کتابی است که اعمال تمام بندگان در آن ثبت می‌شود و در همین بحث به آن اشاره شد، بلکه این آیه به کتاب کوچک اعمال انسان نظر دارد.

آیات سه گانه آخر سوره «زلزله» همین موضوع را بیان کرده است:

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ ۚ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛

در آن روز قیامت مردم به طور پراکنده محشور گردند تا اعمال خویش را ببینند. پس هر کس به اندازه ذره‌ای کار خیر انجام داده باشد، آن را خواهد دید و هر کس به قدر ذره‌ای کار زشت مرتکب شده باشد، آن را خواهد دید.

ذره چیست؟ شما وقتی به اتاقی که از پنجره آن نور خورشید به داخلش می‌تابد نگاه کنید، اجسام بسیار ریز و معلق را در هوا می‌بینید. به آنها ذره گفته می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: هر کس کار خیر یا شری که به کوچکی ذره‌ای باشد، در دنیا انجام دهد، روز قیامت، آن را خواهد دید.

تا این جاسخن ما در باره وضعیت انسان در قیامت بود که در سوره لقمان و در چند سوره دیگر ذکر شده است، ولی در باره کیفر و پاداش اعمال در این آیات اشاره‌ای نشده است و در آیات دیگر مطرح گردیده که در جای خود از آن بحث خواهد شد.

اهمیت برپا داشتن نماز

«يَا بَنِي إِدْرِيسَ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۱

پسرم، نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر نما، و در برابر

مصائب و مشکلاتی که به تو می‌رسد، صابر و شکیبا باش چرا که این از امور مهم و اساسی است.

در آیات پانزدهم و شانزدهم همین سوره، دو اصل مهم اعتقادی در سفارشات لقمان - که مربوط به مبدأ و معاد است - ذکر شده است، و ما در قسمت‌های گذشته در باره آنها مطالبی بیان کردیم، ولی آیه فوق - که آیه هفدهم است - در باره مسائل اعتقادی نمی‌باشد، بلکه بعضی از مسائل فرعی در آن مطرح گردیده که عبارت‌اند از:

- اقامه نماز،

- امر به معروف،

- نهی از منکر،

- استقامت در انجام وظایف.

ما در این قسمت تنها به بیان امر اول اکتفا می‌کنیم و آن سه امر دیگر را به صفحات آینده موکول می‌نماییم.

اقامه نماز

در آغاز این آیه می‌فرماید: «يَا بَنِيَّ اِقِمِ الصَّلَاةَ؛ فرزندم، نماز را بر پا دار». در این جمله دو احتمال وجود دارد: یکی این که منظور از «اقم الصلوة» امر خاصی باشد؛ یعنی لقمان فرزندش را موظف می‌سازد که خود نماز به جای آورد. و احتمال دوم، این است که مقصود، احیای نماز در جامعه است؛ یعنی نه تنها خود او مکلف است که نماز بگذارد، بلکه باید فریضه نماز را نیز در جامعه‌اش زنده ساخته و مردم را به خواندن نماز تشویق و ترغیب نماید. جمله معروف «اشهد انک قد اقمت الصلوة» هم که در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام آمده است نیز منظور به همین معنای دوم است.

اقامه نماز در ادیان گذشته

و چنان که از روایات برمی‌آید، نماز جزء برنامه های دینی تمام پیامبران الهی بوده

است. در روایت است که حضرت آدم علیه السلام اقامه نماز نموده است و همان طوری که بعضی از محرمات در تمام ادیان آسمانی حرام بوده است که از جمله آنها شراب است و در روایت وارد شده است که هیچ پیامبری برانگیخته نشد، جز این که شراب در شریعت او حرام گردیده بود، اقامه نماز نیز در تمام ادیان و شریعت های آسمانی وارد شده و پیامبران به انجام آن مأموریت داشته اند.

آیاتی که در قرآن کریم در باره بعضی از پیامبران ذکر شده است، دلالت بر این دارد که نماز در شریعت آنان وجود داشته است. چنان که در باره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید که پس از ساختن کعبه چنین دعا نمود:

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۱

پروردگارا، من و فرزندانم را از به پا دارندگان نماز قرار بده.

و در سوره یونس می فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

ما به موسی و برادرش وحی نمودیم که با پیروانتان در سرزمین مصر منزل گیرید و خانه هایتان را رو به روی یکدیگر قرار دهید و نماز را به پا دارید و (ای موسی) مؤمنین را بشارت ده (که سرانجام، پیروزی از آنان خواهد بود).

در سوره مریم در باره حضرت اسماعیل علیه السلام چنین آمده است:

﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾^۳

اسماعیل خانواده اش را به خواندن نماز امر می نمود.

و در باره حضرت زکریا علیه السلام که در محراب عبادت، مورد خطاب فرشتگان الهی قرار می گیرد، در سوره مبارکه آل عمران می خوانیم:

۲. سوره یونس، آیه ۸۷

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۰

۳. سوره مریم، آیه ۵۵

﴿فَنَادَتْ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى﴾؛^۱

پس فرشتگان، زکریا را هنگامی که در محراب نماز ایستاده بود، ندا کردند که: همانا خداوند تو را به ولادت یحیی بشارت می دهد.

حضرت عیسی علیه السلام وقتی به دنیا آمد، ولادت او از زنی که هنوز همسری برای خویش انتخاب ننموده است، مایه شگفتی مردم شد. حضرت مریم پاسخ آنان را به خود عیسی - که در گهواره بود - حواله داد. حضرت عیسی فرمود:

﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾؛^۲

خداوند مرا به نماز و زکات تا هر وقت که زنده ام، دستور داده است. و چنان که از آیات مزبور برمی آید، نماز در شریعت پیامبران دیگر نیز وجود داشته است. و این خود دلالت بر اهمیت نماز دارد.

فرق شریعت و دین

چون از شریعت و دین صحبت به میان آمد، لازم است که فرق میان این دو را به طور مختصر بیان نماییم. در قرآن کریم می خوانیم:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾؛^۳

همانا دین در نزد خداوند اسلام است.

یعنی تمام پیامبران برای تبلیغ یک دین - که اسلام است - مبعوث شده اند، ولی شریعت چنین نیست؛ چرا که شریعت های پیامبران با هم تفاوت هایی در کم و زیادی احکام داشته است و اگر بخواهیم این تفاوت را به مثال بیان نماییم، باید بگوییم که دین به مثابه پیکر و شریعت به منزله لباس است. آنچه در طی بعثت های مکرر تغییر نموده است، شریعت ها بوده، ولی دین در عصر تمام انبیای بزرگ الهی، همان اسلام بوده و تغییری در آن به وجود نیامده است.

۱. سورة آل عمران، آیه ۳۹.

۲. سورة مریم، آیه ۳۱.

۳. سورة آل عمران، آیه ۱۹.

روح و پیکره نماز

همان گونه که بیان شد، نماز گرچه جزء اصول دین نیست، ولی با این حال، از آن فروعی بوده که در شریعت آدم، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و دیگر پیامبران وجود داشته است.

نماز دارای روح و پیکری است. پیکره نماز، عبارت از اعمال و اذکار است و روح نماز توجه کامل به خداوند و حضور قلب می باشد. و برای هر یک از اجزا و شرایط نماز، احکام جداگانه ای است که بخشی بزرگ از فقه اسلامی را به خود اختصاص داده است.

در باره روح نماز - که همان خلوص نیت و توجه قلبی به خدا در حال نماز است - روایات زیادی وارد شده است که دلالت بر اهمیت فراوان آن دارد، و اصلاً نمازی که بدون روح باشد، مانند پیکری بی جان و یا درخت خشکیده است. و همان گونه که درخت خشک، دارای برگ و میوه ای نیست، نمازی هم که برای خودنمایی و بدون توجه به خداوند متعال خوانده شود، در حقیقت از آن ثمره و نتیجه ای که باید برخوردار باشد، بی بهره است.

مردی روستایی نزد عالمی آمد و گفت: هر گاه من مشغول نماز می شوم، از آغاز تا پایان نماز به فکر گاو و گوسفند و باغ و مزرعه ام هستم. آن عالم در پاسخ گفت: این که تو داری دل نیست، بلکه ده است که حتی در حال نماز، به جای خداوند، در آن حیوان و مزرعه جای دارد.

شما دو نفر انسان را در نظر بگیرید؛ یکی از آنها دارای اندامی متناسب و مزاجی سالم، ولی از نظر فکری و معنوی، فاقد ارزش های انسانی باشد و دیگری از جهت جسمی چنین نباشد، ولی از جهات معنوی و علمی در سطحی بالا قرار داشته باشد. کدام یک از این دو نفر در نظر شما دارای ارزش و احترام است؟ در روز قیامت هم نمازی با ارزش است که دارای روح باشد؛ یعنی از آغاز نماز - که تکبیر الاحرام است - تا سلام نماز، تمام توجه انسان، به خداوند باشد. قبلاً این مثال را زده ایم که

اگر ضبط صوتی باشد که بتواند تمام افکار انسان را در حال نماز روی نوار ضبط نماید و انسان بعد از نماز، آن را باز نموده و به افکار و خیالات پراکنده خویش گوش فرا دهد، از نماز خود شرمند خواهد شد.

شخصی شنیده بود که امیرمؤمنان علیه السلام آن چنان در نماز به خدا توجه دارد که حتی هنگامی که تیری از پایش درآوردند، متوجه آن نشد. با خود گفت: من هم می‌روم به مسجد کوفه و مانند علی علیه السلام دو رکعت نماز با حضور قلب می‌خوانم. وارد مسجد شد، رو به قبله ایستاد و تکبیر نماز گفت. یکباره چشمش به مناره مسجد افتاد، شروع به شمردن آجرهایی که در ساختمان مناره به کار رفته است، نمود. وقتی متوجه شد، مشغول نماز است که به سلام آخر نماز رسیده بود. آیا چنین نمازی می‌تواند نهی از فحشا و منکر کند؟ همان گونه که در آیه آمده است:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱

نیاز انسان به نماز

نماز برای ساختن انسان و برای پرورش روح و تحصیل معنویت است. بنا بر این، انسان برای تربیت روح و ساختن خویش همان اندازه نیاز به نماز دارد که نیاز به هوا دارد. اگر هوا به انسان نرسد می‌میرد، و یا چنانچه هوای ناسالم و آلوده وارد ریه او گردد، مبتلا به بیماری می‌شود. از این رو، قرآن کریم در باره نماز می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾

نماز انسان را از ارتکاب هر کار زشت باز می‌دارد.

انسانی که حق نماز را ادا نکند و آن توجه و حضور قلب لازم را در نماز نداشته باشد، او در حقیقت نیاز روحی خود را به طور کامل تأمین نکرده است. اگر می‌بینید که خدای نخواسته به گناه آلوده می‌شوید؛ مثلاً اگر بازاری هستید، برای سود بیشتر

دروغ می‌گویید؛ اگر جوانید، به دنبال چشم‌چرانی هستید و ... باید بدانید آن نمازی را که «تَنْتَهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است، انجام نمی‌دهید، و نماز شما فاقد روح و توجه به خداوند است و لذا شما را از گناه باز نمی‌دارد.

نماز وسیله ارتباط با خداوند

نماز مهم‌ترین وسیله توجه و ارتباط انسان با خداوند است. در حدیث وارد شده است:

الصلاة معراج المؤمن؛^۱

نماز وسیله عروج انسان است.

نماز معراج مؤمن است که روح انسان را از توجه به غیر خدا و از توجه به مادیات، بازمی‌دارد و به سوی خدا پرواز می‌دهد تا آن‌جا که تنها توجه به او پیدا نماید و از غیر او دل ببرد. البته نمازی معراج است که دارای روح باشد. در روایت است:

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ؛^۲

نماز وسیله تقرب انسان با تقوا به خداست.

فواید سیاسی نماز

از نظر سیاسی نیز نماز دارای آثار بسیاری است. این انقلاب بزرگ اسلامی از برکت نمازهای جماعت به ثمر رسید. این مردم بودند که در مساجد اجتماع کردند و نماز جماعت را برگزار نمودند و به سخنرانی‌ها گوش فرا دادند تا این‌که بینش مذهبی و سیاسی تحصیل نمودند و آن‌گاه انقلاب عظیم را به وجود آوردند.

نماز اول وقت

در این‌جا مناسب است روایتی از رسول اکرم ﷺ در باره فضیلت نماز اول وقت نقل نماییم:

قال رسول الله ﷺ: لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ هَائِبًا لِابْنِ آدَمَ ذَعِرًا مِنْهُ مَا صَلَّى الصَّلَاةَ

الْخَسَّسَ لَوْ قَتَبْتُمْ قَادًا ضَيَعْتُمْ اجْتَرَأَ عَلَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِي الْعَظَائِمِ^۱

پیوسته شیطان از بنی آدم تا هنگامی که نمازش را در وقت فضیلت آن می خواند، در خوف و وحشت است، ولی اگر نماز را در وقت فضیلت نخواند، شیطان جرأت فریب دادن او را پیدا نموده و او را به ارتکاب گناهان کبیره و می دارد.

منظور از شیطان، چه نفس امّاره انسان باشد، یا خود شیطان، فرد و جامعه ای که مراعات اوقات فضیلت نمازهای پنجگانه را بنماید، شیطان از آن فرد و جامعه ترسناک و گریزان است و طمعی در گمراهی وی نمی کند و گرنه از راه کم توجهی به وقت نماز در او نفوذ نموده و بر روی چیره می گردد.

نماز جمعه نیز یکی از آن نمازهایی است که شیاطین و حتی شیطان بزرگ [آمریکا] از آن وحشت دارد؛ زیرا این اجتماعات بزرگ نمازهای جمعه است که بینش مذهبی و سیاسی و شور و حماسه انقلابی مردم را تقویت کرده و فریاد رسای مرگ بر امریکای آنان، لرزه بر اندام شیطان بزرگ می افکند. بنا بر این، باید قدر این نمازهای جمعه را بدانید و برای آن اهمیت فراوان قایل باشید و شرکت در نمازهای جمعه را بر کارهای دیگر ترجیح دهید. خداوند همه را از نمازگزاران واقعی قرار دهد.

امر به معروف و نهی از منکر

«يَا بَنِي أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۲

فرزندم، نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر نما، و در حوادثی که به تو می رسد شکیبا باش، که این از امور مهم است.

توصیه نخست لقمان در باره نماز بود - که در صفحات گذشته در باره آن مطالبی ذکر شد - و توصیه دوم ایشان در باره امر به معروف است که از اساسی ترین مسائلی

است که بقای احکام الهی را تضمین می‌نماید. یکی از موارد امر به معروف این است که به هر دانایی واجب و لازم است آنچه را از احکام شرعی که می‌داند، به آنانی که از آن بی‌اطلاع اند، بیاموزد. این مسأله را علما «ارشاد جاهل» می‌نامند که بخشی از امر به معروف را تشکیل می‌دهد. و نیز اگر شخصی مسأله واجبی را می‌داند، ولی به آن عمل نمی‌نماید، باید او را به انجام تکلیفش دعوت نمود که خود نیز از امر به معروف به حساب می‌آید.

توصیه سوم لقمان، نهی از منکر است که آن نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ چرا که جلو فحشا و منکرات را در جامعه می‌گیرد.

امر به معروف و نهی از منکر همانند نماز به افرادی خاص اختصاص ندارد، بلکه بر همه افراد مسلمین واجب است که به این دو وظیفه اسلامی، عمل نمایند.

معروف و منکر

معروف عبارت از عملی است که از نظر عقل و دین خوب شناخته شده است؛ زیرا احکام اسلام، احکامی انسانی است که برای مصالح انسان‌ها وضع و تشریع شده است. بنا بر این، موافق با عقل و خرد است. و از این رو، علما در اصول می‌گویند:

کل ما حکم به العقل حکم به الشرع؛

آنچه را که عقل به خوبی و یا زشتی آن حکم نماید، شرع نیز بر حکم عقل، صحه می‌گذارد.

پس «معروف» با این بیان کوتاه روشن شد. و اما منکر عبارت از هر چیزی است که نقطه مقابل معروف باشد. منکر واژه‌ای عربی است و به معنای عملی است که آن را اسلام و عقل به عنوان کاری پسندیده و خوب نمی‌شناسد.

مراتب امر به معروف

امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتب و مراحل است. مرتبه نخست آن، این است که از نظر قلبی معروف را دوست داشته و منکر را دشمن دارد. در روایت وارد شده است:

کسی که بشنود کار خیری انجام گرفته و یا عمل زشتی اتفاق افتاده است، وظیفه اسلامی او اقتضا می‌نماید که از انجام کار خیر خرسند گردیده و از کار زشت ناراحت شود.

فضیل بن یسار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ حضرت فرمود:

و هل الإيمان إلا الحب والبغض؛^۱

آیا ایمان جز دوستی و دشمنی چیزی هست؟

داستان مردی از اهل بهشت

در رابطه با همین مسأله جریانی را که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده، نقل می‌کنیم:

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روزی در مسجد نشسته بودند، ناگهان حضرت نگاهی به در مسجد نموده و فرمود: هم اکنون مردی وارد مسجد خواهد شد که از اهل بهشت است. چیزی نگذشت که پیرمردی از در وارد شد که تازه وضو گرفته بود و آب وضو هنوز از محاسنش می‌چکید. این جریان همچنان دو روز دیگر تکرار شد؛ یعنی پیامبر می‌فرمود: الان مردی از بهشتیان داخل مسجد می‌شود و تا سخن پیامبر پایان می‌یافت، همان پیرمرد، پا به درون مسجد می‌گذاشت.

جوانی که طی این سه روز از نزدیک شاهد این جریان بود، روز سوم هنگامی که پیرمرد، نماز را با پیامبر به جای آورده و به سوی خانه به راه افتاد، آن جوان به دنبالش حرکت کرد و همه جا چون سایه او را تعقیب نمود تا این که در نیمه راه، جایی که دیگر هیچ کس جز او و پیرمرد نبود، خود را به او رسانده و سلام عرض کرد و با او به راهش ادامه داد. پیرمرد، متوجه شده و پرسید: جوان با من به کجا می‌آیی؟ جوان: مایلم امشب را در خانه شما به سر برم.

پیرمرد: چرا به خانه خودت نمی‌روی؟

جوان: با برادرم بر سر مسأله‌ای اختلاف‌مان شده است و از این رو، می‌خواهم امشب را در جای دیگر بگذرانم.

پیرمرد: اگر این طور است، مانعی ندارد.

جوان به همراه پیرمرد همچنان به راهش ادامه داد تا به در خانه رسیدند، هر دو وارد خانه شدند. جوان آن شب و روز بعد در خانه پیرمرد مهمان بود و با دقت اعمال وی را زیر نظر گرفته بود، ولی چیزی که او را سزاوار بهشت نموده باشد، در اعمال او مشاهده نکرد و از این رو، برای روز دوم و سوم نیز در خانه پیرمرد ماند تا شاید به کشف آنچه که از نظر او یک راز بود، نایل گردد.

پیرمرد که دید جوان حاضر به بازگشت به خانه‌اش نیست، به او گفت: اسلام اجازه نمی‌دهد که مسلمانی بیش از سه روز با مسلمان دیگر قهر باشد. اکنون، سه روز است که از خانه خود جدا شده و از برادرت به دوری. اگر واقعاً با او قهری چه بهتر که تو پیش قدم شده و با او آشتی نمایی. در روایت است که هر کس در آشتی پیش‌دستی نماید، رحمت الهی بیشتر شامل او خواهد شد.

جوان گفت: عموجان، واقعاًش این است که من با کسی قهر نیستم و برای دور بودن از برادرم به خانه شما نیامده‌ام، بلکه به منظور کشف حقیقتی به این جا آمده‌ام. و سپس آنچه را که طی آن سه روز در مسجد اتفاق افتاده بود، برای پیرمرد تعریف کرد، و اضافه نمود: ولی من چیزی غیر از برنامه‌های عبادی یک مسلمان معمولی از شما ندیدم!

پیرمرد که تازه متوجه منظور جوان از آمدن به خانه‌اش شده بود، تبسمی نموده و گفت: حالا که می‌خواهی بدانی، برایت تعریف می‌کنم: همان طور که دیدی و گفتی، من همان اعمال و عباداتی را انجام می‌دهم که دیگر مسلمین به جای می‌آورند، ولی فکر می‌کنم، فرموده پیامبر ﷺ به خاطر این است که هرگاه می‌شنوم در گوشه‌ای از عالم، انسانی به کار خیری توفیق یافته است، خوشحال می‌شوم و هرگاه می‌شنوم

کار زشتی از کسی سر زده است، به اندازه‌ای ناراحتی به من دست می‌دهد که گویی عزیزترین فرزندم از دنیا رفته است.

مرتبه دوم امر به معروف و نهی از منکر این است که به زبان امر و نهی نماید و مرتبه بعدی، مرتبه عملی است که بعضی از آنها مربوط به حاکم شرع می‌شود؛ مانند قطع دست دزد، و رجم و قتل و غیره و بعضی وظیفه هر انسانی است. و این‌ها مراتبی است که برای این دو فریضه مذهبی، در کتاب‌های فقهی ذکر شده است.

همگام با نماز و روزه

بی‌مناسبت نیست در این زمینه آیه‌ای را که بیشتر اهمیت این دو فریضه بزرگ را می‌رساند، ذکر نماییم:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

مردان و زنان با ایمان بعضی از آنها یار و مددکار بعضی دیگرند، به معروف و ا می‌دارند و از منکر باز می‌دارند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خداوند و پیامبرش را فرمان می‌برند، خداوند به زودی آنان را مشمول رحمت خویش می‌سازد و همانا خداوند توانا و فرزانه است.

خداوند متعال در این آیه شریفه هر فرد مؤمنی را سرپرست و مسؤول دیگری قرار داده است. و از این رو، به صراحت می‌توان اعلام کرد: هیچ مسلک و مرامی در عالم نیست که تا این اندازه احساس مسؤولیت را نسبت به فرد و جامعه در پیروان خویش به وجود آورده باشد و این از ویژگی‌های دین مقدس اسلام است.

روز قیامت بعضی افراد را برای رسیدگی به اعمالشان می‌آورند، نامه اعمالشان را به دستشان می‌دهند، می‌بینند که در نامه اعمالشان، گناهانی نوشته شده که هرگز آن را به جای نیاورده‌اند، سوگند یاد می‌کنند که چنان اعمالی را مرتکب نگشته‌اند،

و این نامه عمل دیگری است که به اشتباه به آنها داده شده است، به آنها گفته می‌شود: درست است که تو این اعمال را انجام ندادی، ولی در محیطی که زندگی می‌کردی، این اعمال انجام می‌گرفت و تو قدرت جلوگیری از آن را داشتی، ولی جلوگیری و اعتراض نکردی.

دو صفت از صفات الهی

حضرت علی علیه السلام در باره امر به معروف و نهی از منکر می‌فرماید:

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُضَانِ مِنْ رِزْقٍ^۱

امر به معروف و نهی از منکر از اخلاق خدای سبحان هستند و همانا انجام این دو فریضه، مرگ انسان را نزدیک نمی‌سازد، و روزی را کاهش نمی‌دهد.

امام در این بخش از خطبه اهمیت امر به معروف و نهی از منکر را در این حد معرفی نموده که آن را از صفات خداوند شمرده است؛ یعنی خداست که امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و مسلمان باید خود را متخلق به اخلاق الهی کند و در انجام آن هیچ‌گونه بیم و هراسی از مرگ و یا به خطر افتادن منافعش به خود راه ندهد. حضرت نیز در جای دیگر می‌فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرُونَ الْمَاضِيَةَ [الْقُرُونَ الْمَاضِيَةَ] بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِيَتَزَكَّيْهُمْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ الشُّقَقَاءَ لِرُكُوبِ الْمُعَاصِي وَ الْخُلَفَاءَ لِيَتَزَكَّيْهِ^۲ الشَّيْءُ

خداوند بر ملت‌های گذشته، عذاب نازل نکرد، مگر به واسطه این که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمودند، پس خداوند عذاب نازل کرد بر نادان‌های آنان، به خاطر انجام گناه و بر فهمیده‌های آنان به دلیل ترک نهی از زشتی‌ها و منکراتی که در جامعه انجام می‌گرفت.

در روایت است که خداوند به موسی علیه السلام دستور داد بهترین عباداتی را که انجام داده است، بازگو کند. حضرت موسی علیه السلام شبانه مشغول فکر شد که کدامین عبادتی را که انجام داده است، به عنوان بهترین عبادت به محضر خداوند متعال عرضه دارد؟ سپس عرض کرد: خداوندا، بهترین عباداتم، نماز، روزه، زکات و صدقات است. خطاب رسید که: ای موسی، اما نمازت، سند مسلمان بودن تو است؛ زیرا اگر کسی ادعای مسلمان بودن کند، ولی نماز نخواند، روز قیامت مدرکی برای مسلمان بودن خود ندارد تا ارائه دهد. و اما روزهات سپری برای تو از آتش جهنم است و زکاتت، نوری است که بر صحنه محشر پرتو می افکند و صدقه دادن تو، سایه ای است که تو را از گرمای آفتاب قیامت نکه می دارد. پس این ها همه برای خودت است. غیر از این ها چه کاری انجام داده ای؟ عرض کرد: خداوندا، غیر از این ها کاری نشان ندارم. فرمود: چه کاری را برای من دوست داشتی که انجام گیرد و چه کاری دشمن داشتی و مایل بودی که اصلاً کسی مرتکب آن نگردد و چه انسانی را به خاطر من دوست داشتی و چه انسانی را دشمن؟

این همان مرتبه اول امر به معروف و نهی از منکر است که رواست انسان از انجام کارهای خیر خشنود شود و از ارتکاب اعمال زشت ناراضی و ناراحت باشد. و چنان که گفتیم، این دو فریضه، مراتب دیگری هم دارد، و از دید آیات و روایات تا حدی اهمیت آنها روشن شد و به همین دلیل است که لقمان از میان فرایض الهی، نیز روی این دو انگشت گذاشته و فرزندش را به انجام آن توصیه می نماید، و خداوند نیز به دلیل اهمیت این دو توصیه، آن را در قرآن کریم، بیان فرموده است.

صبر و بردباری

﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْزُ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾^۱

فرزندم، نماز را برپا دار و به معروف و کار نیک دستور ده و مردم را از منکر

و کار زشت بازدار و بر مشکلاتی که در این راه به تو می‌رسد، شکایا باش که این از کارهای مهم و اساسی است.

در صفحات گذشته در بارهٔ سفارش لقمان به نماز و امر به معروف و نهی از منکر، مطالبی بیان شد و در این قسمت در بارهٔ توصیه دیگر لقمان که در این آیه شریفه آمده است بحث، می‌کنیم:

﴿وَاضْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ﴾.

لقمان در این بخش از آیه، فرزند خویش را به یکی از صفات برجسته اخلاقی به نام «صبر» توصیه می‌نماید. صبر یکی از بهترین ملکات فاضله انسان است که با داشتن آن، می‌توان به بسیاری از هدف‌های خویش دست یافت؛ زیرا صبر به آدمی در برخورد با حوادث و مشکلات، آن چنان نیرو و توان و مقاومت می‌بخشد که در برابر آنها هرگز شکست نمی‌خورد.

بهترین مثال برای روشن ساختن این حقیقت، این است که انسان‌ها از جهت جسمی در شرایط مختلفی قرار دارند؛ بعضی دارای بدنی سالم و قوی هستند و بعضی ضعیف و ناتوان‌اند. افراد نیرومند در برابر امراض و بیماری‌ها از استقامت بیشتری برخوردارند، ولی افراد ضعیف، همیشه آسیب‌پذیرند. مردم از نظر روحی نیز در وضعیت‌های متفاوتی قرار دارند. برخی دارای روحی صبور و مقاوم‌اند؛ به طوری که در برخورد با مشکلات و حوادث، شکست نمی‌خورند و عده‌ای نیروی صبر و استقامت در آنان به قدری ضعیف است که به آسانی تن به شکست داده و در نتیجه، از رسیدن به هدف باز می‌مانند. این گونه افراد با شنیدن سخنی که انتظار آن را ندارند، زبان به فحش و ناسزا می‌گشایند و چه بسا کار به زدن و احیاناً به کشتن طرف مقابل، منتهی می‌گردد؛ ولی کسی که روحش نیرومند است، به راحتی می‌تواند هر حادثه ناگواری را تحمل نموده و با صبر و استقامت بر مشکلات پیروز گردد. پس صبر صرف‌نظر از جنبه مذهبی، خود به عنوان صفت کمالی در انسان شمرده می‌شود.

انواع صبر

در روایات، صبر دارای اقسامی است. رسول اکرم ﷺ می فرماید:

الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَغْصَةِ؛^۱

صبر سه گونه است: صبر بر مصیبت، صبر بر اطاعت و پیروی از دستورات اسلامی و صبر از گناه و نافرمانی خداوند.

نوع اول صبر این است که انسان در برابر مصیبت ها خویشتندار و مقاوم باشد، به طوری که ناگواری ها و حوادث نتوانند او را از پای درآورند. البته مصیبت ها و حوادث با هم فرق می کنند؛ مثلاً گاهی انسان سلامتی خود را از دست می دهد و یا یکی از عزیزانش بیمار می گردد و گاه اموالش در معرض خطر قرار گرفته و فکر او را مشغول می سازد، ولی انسان صبور، در هر حال، در برخورد با این حوادث مقاوم باقی می ماند.

بی گمان، صبر در مقابل مصیبت راحت تر و آسان تر از صبر بر اطاعت و صبر از معصیت است؛ چه این که حوادث و مصایب همیشه وجود ندارند، و گاه گاه در زندگی پیدا می شوند، ولی صبر بر انجام وظایف اسلامی - که پیوسته انسان با آن مواجه است - مشکل تر است. وظیفه انسان است که هر روز قبل از طلوع آفتاب، رختخواب گرم و خواب راحت را رها کرده و با انجام وضو و یا غسل آماده نماز شود. و همچنین وظیفه اوست که هر وقت اسلام و یا سرزمین های اسلامی مورد تهدید و تهاجم دشمن واقع شد، با مال و جان مہیای دفاع از اسلام و کشور اسلامی گردد. انسان وظیفه دارد که مالیات های اسلامی و نفقه و مخارج افراد تحت تکفل خویش را با کار و تلاش فراهم سازد و دیگر واجبات الهی را به عنوان وظیفه اسلامی انجام دهد، و روشن است که انجام این تکالیف، صبر و استقامت لازم دارد. به هر حال، انجام هر واجبی، یک نحو کمالی در روح انسان به وجود می آورد و

فروغی در سرای دل او می‌افروزد، و انسان با انجام تکالیف الهی، به تدریج، مراحل و مدارج کمال را پیموده و پله پله بالا می‌رود تا به کمال انسانی نایل آید و در زمین خداوند صلاحیت خلیفه اللهی و جانشینی «الله» را پیدا نماید.

صبر بر ترک محرمات

قسم سوم صبر، صبر بر ترک محرمات است؛ یعنی حرام‌هایی که برایش پیش می‌آید، در برابر وسوسه نفس و شیطان، صبر و مقاومت از خویش نشان داده و خود را آلوده به انجام آن ننماید. چه بسا انسان‌هایی هستند که از صبر بر اطاعت برخوردارند، و در انجام عبادات و تکالیف واجب از خویش، مراقبت نشان می‌دهند، ولی در مقابل گناهی که پیش می‌آید، به سادگی تسلیم آن شده و هوای نفس بر آنها غالب می‌گردد. در این رابطه بی‌مناسبت نیست حدیثی را هم در این جا یادآور شوم:

از جمله مطالبی که خداوند متعال به داود علیه السلام وحی فرمود این بود:

كَمْ مِنْ رَكْعَةٍ طَوَّلَ فِيهَا بِكَاءُ وَ خَشْيَةٌ مَا تُسَاوِي عِنْدَ اللَّهِ قِتْلًا جِنِّ نَظَرَتْ فِي قَلْبِهِ
فَوَجَدَتْهُ إِنْ سَلَّمَ مِنْ صَلَاتِهِ وَ بَرَزَتْ لَهُ امْرَأَةٌ وَ عَرَضَتْ لَهُ نَفْسَهَا أَجَابَهَا وَ إِنْ غَامَلَتْهُ
مُؤْمِنٌ خَاتَلَهُ؛^۱

چه بسا انسانی که یک رکعت نماز با حالت گریه و خشوع به جای می‌آورد، ولی آن نماز به اندازه رشته هسته خرمایی نزد من ارزش ندارد؛ زیرا که در قلب او چنین می‌بینم که اگر پس از سلام نماز، زنی در پیش او ظاهر شده و خود را به وی عرضه دارد، می‌پذیرد و چنان که با مؤمنی وارد معامله گردد، به او خیانت می‌ورزد.

انسانی که این طور در برابر شیطان تسلیم می‌شود، روح صبر ندارد و لذا عملش بی‌ارزش است. امید است ان شاء الله جوانان ما این روایت را در صفحه پاک قلبشان بنویسند و به خاطر خویش بسپارند. اگر جوان در مقابل گناه، صبر و مقاومت از خود

نشان داده و آلوده به گناه نگردد، از بالاترین مقام صبر برخوردار است؛ زیرا انسان صبور - که در برابر حوادث و ناملايمات دنیا صبر می کند - یک درجه در انسانیت، ارتقا یافته است؛ ولی اگر بر انجام واجبات از خود صبر نشان دهد، از درجه دوم هم بالا رفته است و اگر در برخورد با گناه، صبور و خويشتن دار باشد، در آن صورت، انسان کاملی شده است.

صبر، بالاترین صفت است

از این رو، لقمان به فرزندش توصیه می نماید که صبر را پیشه خویش سازد، و در برخورد با واجبات، محرمات و حوادث، پیوسته بردبار و صبور باشد. پس این مهم ترین مطلبی است که لقمان به فرزندش سفارش می نماید.

علمای اخلاق می گویند: در میان اوصاف شایسته و نیکوی انسان، صفت صبر از مهم ترین آنهاست. آری، این صفت از سخاوت، شجاعت، عدالت و ... بالاتر است؛ زیرا تمام این صفات شعبه هایی از صبر می باشند. انسانی که بر خویش مسلط است، می تواند از مال خود گذشته و آن را در راه خداوند انفاق نماید. انسان در برابر گناه اگر صبور باشد و در انجام عبادات شکیبایی نشان دهد، عادل می شود و شخصی که بر مشکلات صحنه نبرد، صابر باشد و آنها را ناچیز انگارد، انسان شجاعی خواهد بود. در آیات و روایات در باره صبر مطالب بسیاری بیان شده است. در سورة «بقره» می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱

ای اهل ایمان (در برابر حوادث سخت زندگی) از صبر و استقامت و نماز کمک بگیرید و همانا خداوند با بردباران و صابران است.

در این آیه شریفه دو عامل مؤثر برای رسیدن به هدف بیان شده است: یکی پایداری و صبر و دیگری نماز که ارتباط با خداست.

ما هر کاری را که انجام می دهیم، ارائه و حرکت از ماست و توفیق از خداوند

است. اگر زارعی کشت و زرع می‌نماید و یک خروار گندم در زمین می‌افشاند و پس از گذشت شش ماه، ده خروار گندم درو می‌کند، شخم زدن و آبیاری و بذرافشانی و سرانجام درو کردن از اوست، ولی نیروی بارور ساختن و رشد به زمین دادن، تابش آفتاب، بارش باران، هوای مناسب و بسیاری دیگر از علل و عوامل رویش و رشد آن، همه از کارهای خداست تا در نتیجه از یک دانه گندم، دانه‌ها و از یک خروار، خروارها تولید می‌شود:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ۝ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۱

آیا دیدید تخمی را که در زمین کشتید؟ آیا شما آن تخم را رویانیدید یا ما رویانده آنیم؟

مژده به صابران

در هر صورت، انسان صبور، انسانی است که هر حادثه‌ای که به او می‌رسد، شکیبایی خویش را حفظ می‌نماید و می‌گوید:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾^۲

من از آن تو هستم و این حوادث از سوی تو است و «هر چه از دوست می‌رسد، نیکو است».

گر تیغ بارد از سوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله

انسان وقتی بداند، هر حادثه‌ای که به او می‌رسد، از جانب خداوند است، صبور باقی می‌ماند، اگر گناهی داشته باشد، سبب کفاره گناهانش خواهد بود و چنانچه گناهی نداشته باشد درجه‌ای بر درجاتش افزوده خواهد شد. خداوند متعال به کسانی که دارای صبر و مقاومت‌اند می‌فرماید:

﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾

مژده بده به صابران.

صابرین چه کسانی هستند؟

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

آنهایی که چون حادثه‌ای ناگوار به آنها برسد، (صبری پیش گرفته) و می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

داستان حضرت ایوب

یکی از پیامبرانی که به دارا بودن صفت صبر، معروف است، حضرت ایوب علیه السلام است. حضرت ایوب دارای مال و فرزندان زیاد بود که خداوند تمام آنها را از او گرفت و حتی سلامتی را نیز از وی سلب نمود؛ به گونه‌ای که دیگر مردم از او به تنگ آمده و او را از محل سکونتش بیرون نمودند. ایوب به همراه همسرش از آنجا به محل دیگری منتقل شد. روزی همسر ایوب به وی گفت: تو پیامبر مستجاب الدعوه‌ای، راز و نیازهای شبانه داری، از خدا بخواه که این گرفتاری را از ما برطرف سازد.

حضرت ایوب در پاسخ، جمله‌ای گفت که از روح بزرگ او حکایت می‌کند. پرسید: چند سال بود که ما با آسایش و راحتی و رفاه زندگی می‌کردیم؟ - هفتاد سال.

- چند سال است که به این مشکلات دچار شده‌ایم؟

- سه، چهار سال!

- بگذار به همان مقدار که در راحتی و سلامتی به سر برده‌ایم، در این حالت به سر بریم و سپس دعا خواهیم کرد تا آن نعمت‌های خویش را مجدداً به ما بازگرداند. این مقام، مقام صبر است و این عنایت الهی است که انسان در برابر حوادث، بتواند صبور باقی بماند. انسانی که در برابر مشکلات شروع به جزع و فزع نموده و خویشتن داری را از دست می‌دهد، انسانی بالغ نیست و گرچه هفتاد سال بر عمر او گذشته

باشد، هنوز کودکی هفتاد ساله است که از نیروی مقاومت و صبر برخوردار نیست:
«إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ».

لقمان پس از توصیه صبر به فرزندش، می‌گوید: صبر از امور مهم در زندگی است؛ چه این که انسان اگر دارای صفت صبر باشد، به مقام بلند انسانیت نایل گردیده است.

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَفْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۱

(پسرم)، بایی اعتنایی و تکبر از مردم روی مگردان و مغرورانه در زمین راه نرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

تکبر چیست؟

«تکبر» از نظر فرهنگ عرب از ماده «کبر» گرفته شده که به معنای خود بزرگ بینی است، و یکی از امراض و بیماری‌های اخلاقی به شمار می‌رود. صفت «کبر» هنگامی که در عمل انسان بروز و ظهور نماید، به آن تکبر گفته می‌شود.

در روایت وارد شده است: نخستین گناهی که در عالم بالا انجام گرفت، تکبر بود و اولین گناهی که در زمین از انسان ظاهر شد، حسد ورزی است. قرآن کریم می‌فرماید:
«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۲

هنگامی که به فرشتگان دستور دادیم که برای آدم سجده نمایند، همه سجده کردند، جز شیطان که سرپیچی نموده و تکبر ورزید و از گروه کافران گردید.

البته چنان که در روایت است تمام انواع تکبرها، کفرآور نیست، بلکه بعضی از آنها موجب فسق است و بعضی سبب کفر. کفر عبارت از این است که در عقیده انسان خلل و انحرافی نسبت به ضروریات دین پیش آید، ولی فسق، ارتباطی با

عقیده ندارد، بلکه به عمل انسان مربوط می‌شود؛ مانند کسی که به حرمت شراب و وجوب نماز معتقد است، ولی شراب می‌نوشد و یا نماز نمی‌خواند، اما انکار رسالت و یا معاد مثلاً موجب کفر است.

در هر صورت، تکبر همان گونه که علمای اخلاق گفته‌اند، یکی از رذایل اخلاقی است و انسان مؤمن نباید به چنین صفت زشت و ناروایی آلوده باشد و به همین دلیل قرآن کریم توصیه لقمان را در مورد اجتناب و دوری از این صفت رذیله به عنوان یکی از فرازهای سخنان حکمت آمیز وی، در سوره «لقمان» یاد نموده است.

نعمت‌های بی شمار خداوند

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ۝ وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾^۱

(پسرم)، بابی اعتنائی از مردم روی مگردان و با حالت خوشحالی فراوان بر زمین راه مرو که خداوند، انسان متکبر و مغرور را دوست ندارد.
در راه رفتن معتدل و میانه رو باش و از آهنگ صدا و فریادت بکاه که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.

میانه‌روی در راه رفتن

در آیات شریفه فوق به چند وصیت دیگر از وصایای دهگانه لقمان اشاره شده است که از آن جمله این است که: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا». اگر ما بخواهیم به صورت ظاهر و به اصطلاح، تحت اللفظی آن را معنا نماییم، معنای آیه چنین می‌شود: در روی زمین با خوشحالی بی‌اندازه راه مرو، ولی آیا راه رفتن در چنین حالتی خلاف شرع خواهد بود؟

چه بسا انسان در اثر پیش آمد خبری، آن چنان خوشحال می‌شود که از

خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد، مثلاً تاجری در معامله‌ای سودی رضایت‌بخش برده و یا خانواده‌ای مسافر عزیزش از سفر بازگشته و یا خبر فتح و پیروزی از جبهه به مردم رسیده است. در چنین حالاتی به طور طبیعی خوشحالی فراوانی به افراد دست می‌دهد. آیا از حرکت و راه رفتن در این حالت نهی شده است؟

و یا منظور، شادی/فوق‌العاده‌ای است که - نعوذ بالله - به کسی در اثر انجام گناه و کاری زشت دست دهد؟ ولی ظاهراً هیچ یک از این دو منظور نیست، بلکه احتمال می‌رود که «مشی» در این جا به معنای روش و رفتار باشد، نه به معنای راه رفتن معمولی، و «مرح» - که با سه واژه دیگر عربی «اشر و فرح و بطر» است - هم معناست و به معنای تجاوز از حدی تعیین شده است.

بنابر این، معنای آیه چنین می‌شود که انسان در خط و مشی زندگی باید از حد متعارف و مشخصی که اسلام مقرر فرموده است، تجاوز ننماید و برنامه زندگی خود را از جهت درآمد و مصرف با دستورات اسلام هماهنگ و منطبق سازد. این معنا در آیه بعد به طور روشن‌تر بیان گردیده است.

محاسبه در زندگی

هر یک از ما بایست، همواره این محاسبه را در زندگی خویش با کمال دقت داشته باشیم که آیا از حد اعتدال و متعارف تجاوز نموده‌ایم یا خیر؟ چه این که گاه زندگی در نتیجه پرداختن به تشریفات، از این حد می‌گذرد و سر از اسراف و تبذیری بیرون می‌آورد که خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ الْمُعْتَدِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾^۱

اسرافگران برادران شیطان‌اند.

البته ممکن است ما در اثر عادت به این گونه زندگی واقعاً متوجه چنین مسأله‌ای نشویم، بخصوص اگر در محیطی به سر بریم که دیگران نیز زندگی‌شان تقریباً در

سطح زندگی ما باشد، ولی اگر برای یکبار سفری به نقاط دور افتاده و محروم کشور، مانند سیستان و بلوچستان و بعضی از روستاهای آذربایجان شرقی و غربی بنماییم و از نزدیک با وضعیت آنان آشنا شویم، آن گاه منصفانه تر خواهیم توانست به ارزیابی زندگی خویش پرداخته و در باره آن به قضاوت نشینیم.

اگر زندگی از حد اعتدال بالا رفت، احساس برتری و خود بزرگ بینی نسبت به طبقات مستضعف، خود به خود، در انسان به وجود می آید. این همان حالتی است که در آیه شریفه بیان نموده که خداوند هیچ متکبر و فخر فروشی را دوست ندارد و لقمان به فرزندش توصیه می نماید که زندگی را در حد اعتدال نگه دارد تا به چنین حالتی دچار نگردد و در نتیجه مبعوض پروردگار واقع نشود.

میان‌ه روی در تمام کارها

منظور از میان‌ه روی و اقتصاد، میان‌ه روی در تمام کارهاست. علمای اخلاق می گویند: انسان باید از نظر اخلاقی و از جنبه عملی هر دو در حد اعتدال باشد؛ مثلاً سخاوت، صفتی است که حالت میان‌ه روی در انفاق را در بر می گیرد. اگر از این حد گذشته و فراتر رود یا سر از اسراف درآورده و یا به نقطه مقابل آن - که بخل است - منتهی می گردد. یکی از معصومین علیه السلام برای این که میان‌ه روی در انفاق را برای اصحاب خود مجسم سازد، روزی کفی شن از زمین برداشت و انگشتان را به طوری از هم گشود که چیزی در دست او باقی نماند و فرمود این اسراف است. کفی شن برداشت و دست را آن چنان نگه داشت که چیزی از آن نریزد و سپس فرمود: این بخل است و برای سومین بار - که مثنی دیگر شن از زمین گرفت - دست را در حالتی نگاه داشت که مقداری از آن ریخت و مقدار دیگر باقی ماند و فرمود: در زندگی نه آن چنان بذل نما که خود به گدایی افتی و نه آن قدر از انفاق خودداری نما که به هیچ کس کمک نکنی، بلکه میان‌ه رو باش.

علمای اخلاق، صفت شجاعت را از اوصاف معتدل شمرده اند و اگر از این حالت اعتدال بگذرد یا به تهور و بی باکی تبدیل می شود و یا به ترس و جبن خواهد

رسید، بعضی افراد آن چنان بی باک‌اند که به قول معروف، خود را به هر آب و آتشی می‌زنند و برخی آن‌قدر ترسو و بزدل که از گربه هم وحشت دارند. و روشن است که این دو حالت غیر طبیعی بوده و مذموم و نکوهیده است. لقمان، در این بخش از وصیت خویش، فرزندش را به میانه روی و اعتدال در این اوصاف نیز توصیه می‌نماید؛ چنان که در زندگی، او را از اسراف و بخل که بر خلاف اقتصاد و میانه روی است برحذر می‌دارد.

ادب در گفتار

فرزندم، در هنگام مکالمه و سخن فریاد مکن، یعنی در گفتار ادب را به طور کامل مراعات نما و چنین نباشد که وقتی دلیلی برای درستی سخن خویش نداری با فریاد نظرت را بر دیگران تحمیل نمایی، چنان که بعضی چهارپایان گاه بی‌جهت به فریاد می‌آیند و زشت‌ترین صداها، فریاد آنهاست.

نعمت‌های الهی

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؟﴾^۱

آیا ندیدی که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و در زمین است، مسخر شما نموده است.

قرآن کریم پس از نقل وصایای لقمان، به بیان مطلبی دیگر می‌پردازد و انسان را متوجه نعمت‌های متنوع الهی می‌نماید. البته اگر زمان نزول آیه در نظر گرفته شود، باید خطاب آیه، تنها متوجه مشرکان زمان پیامبر ﷺ باشد، ولی محققین علم اصول گفته‌اند: خطاب‌های قرآن جر در موردی که دلیلی خاص وجود داشته باشد، اختصاص به مخاطبین زمان نزول نداشته و عمومیت دارد؛ زیرا قرآن مربوط به تمام انسان‌هایی است که در هر نقطه‌ای از زمین و زمان به سر می‌برند و گوینده و مخاطب آن، آفریده انسان است که همه جا و همه گاه حاضر و ناظر است.

تسخیر موجودات

بنا بر این، «الم تروا ...» خطاب به جمیع بشر است و به همگان می‌گوید: آیا ندیده‌اید که خداوند انواع موجوداتی را که در آسمان‌ها و در زمین است، به منظور بهره‌برداری و استفاده شما، مسخر شما ساخته تا در مسیر منفعت شما قرار گیرند.

«تسخیر» تحت اراده و سلطه قرار گرفتن چیزی است. پس وقتی گفته می‌شود که حیوانی مسخر شماست، یعنی بر او سلطه داشته و می‌توانید از آن استفاده نمایید.

تسخیر ارادی

البته مفسرین گفته‌اند تسخیر موجودات به دو گونه ممکن است: یکی این که آن شیء کاملاً در قبضه اختیار شماست و حرکت و سکون آن به اراده شما انجام می‌گیرد، که تسخیر کشتی‌ها از این قبیل است. در سوره مبارکه «ابراهم» می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾^۱

خداوند کشتی را در اختیار شما قرار داده که به اذن پروردگار در دریا حرکت نماید.

البته کشتی از باب نمونه است، و گر نه دیگر وسایل نقلیه نیز همین طور تحت تسخیر انسان است. و لذا در سوره «زخرف» می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴾^۲

خداوند برای شما کشتی و حیواناتی را که برای سواری از آنها استفاده می‌نمایید قرار داده است.

و سپس در آیه بعد می‌فرماید:

﴿لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^۳

تا چون بر آنها نشسته و سوار شدید نعمت پروردگارتان را به یاد آورده و

۲. سوره زخرف، آیه ۱۲.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۲.

۳. سوره زخرف، آیه ۱۳.

بگویند پاک و منزّه است خدایی که این حیوان را مسخر ما ساخت، و گر نه
ما هرگز قدرت بر آن نداشتیم.

این نوع تسخیر، تسخیر ارادی شمرده می شود.

تسخیر تکوینی

نوع دوم، تسخیر تکوینی است که تحت تسخیر اراده تکوینی خداست، ولی به نفع
ما در جریان است و در خدمت انسان قرار دارد، اما تابع اراده و اختیار ما نیست. در
این رابطه در سوره «جاثیه» آمده است:

﴿وَسَخَّرْنَا لَكُمْ مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ﴾^۱

خداوند آنچه را که در آسمان ها و در زمین است تحت تسخیر شما قرار
داده است.

می دانیم که تمام موجودات آسمان و زمین تحت تسخیر اراده ما قرار ندارند،
بلکه بسیاری از آنها تحت تسخیر اراده تکوینی خداوند می باشند؛ چنان که در سوره
«نحل» آمده است:

﴿وَسَخَّرْنَا لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ﴾^۲

خداوند مسخر ساخت برای شما شب و روز را و (نیز) خورشید و ماه و
ستارگان را.

بنا بر این، این قسم از موجودات به اراده و مشیت ذات اقدس پروردگار در
گردشند و تسخیر آنها برای انسان به این معناست که در خدمت او قرار دارند. ما چه
بخواییم و چه نخواهیم، ماه و خورشید به حرکت خویش، به خواست خداوند،
ادامه می دهند و پدید آمدن شب و روز به میل و اراده ما نیست، ولی تمام این ها در
جهت منفعت ما واقع شده اند، و این حرکت به سود ماست؛ چه این که اگر زمین به
طور ثابت در نقطه ای معین از فضا واقع شده باشد، آن قسمتی که به جانب خورشید
است، به کوره ای گداخته تبدیل خواهد شد و قسمت دیگر آن سرد و یخ زده باقی

خواهد ماند. و در نتیجه، هیچ جای آن برای حیات و زندگی موجودات مناسب نخواهد بود. و بدین ترتیب می‌بینیم که چگونه خورشید به اراده پروردگار و به نفع ما در حرکت است و مجموعه ساکنین کره زمین از آن بهره‌برداری می‌نمایند.

بنا بر این، در سوره مبارکه لقمان که می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ»، هر دو نوع تسخیر را شامل می‌گردد؛ چه این که بعضی از این موجودات مانند کشتی و برخی از چهارپایان تحت تسخیر ارادی انسان واقع‌اند و بعضی دیگر فقط تحت تسخیر تکوینی خداوند می‌باشند؛ مانند اجرام آسمانی و پاره‌ای از موجودات زمینی. پس هر دو قسم تسخیر در این آیه بیان شده است، ولی از آنجا که هر دو در جهت منافع انسان است، با «لام» منفعت در «لکم» استعمال شده است و به گفته شاعر:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

گسترش در نعمت‌ها

﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾.

اسباغ به معنای توسعه و گسترش و فراوانی است. خداوند نعمت‌های گوناگون ظاهری و باطنی را برای شما گسترش داده و برای شما وسعت در نعمت قایل شده است. و این نعمت‌ها دو گونه‌اند: نعمت‌های ظاهری و نعمت‌های باطنی.

نعمت‌های ظاهری، نعمت‌هایی هستند که انسان با حواس ظاهری خویش، از قبیل چشم و گوش و دیگر حواس پنجگانه آنها را درک و از آنها بهره می‌گیرد، و انسان بخشی از موجودات جهان را به وسیله این حواس پنجگانه درک می‌کند که عبارت‌اند از: دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، بویدنی‌ها، لمس‌شدنی‌ها و چشیدنی‌ها که مجموعاً نعمت‌های ظاهری را تشکیل می‌دهند. ولی نعمت‌های باطنی با این حواس درک نمی‌شوند، بلکه با نیروی فکر و اندیشه به آنها پی برده می‌شود، که عبارت‌اند از: قوه حافظه، قوه متخیله، قوه واهمه، قوه عاقله. و بدین ترتیب می‌بینیم

که نیروی مغزی انسان هم دارای قوای مختلفی است. ارسطو در این زمینه می‌گوید: بدان که آدمی را قوه‌ای است درآ که که در وی منقش گردد صُور اشیا؛ چنان که در آینه.

علم و دانش و فرشتگانی که کتاب‌های آسمانی و برنامه‌های هدایت بشر را از جانب خداوند به پیامبران نازل می‌نمایند و ملائکه الله - که انسان‌ها را از شر شیاطین حفظ می‌کنند و مأموران اداره این جهان‌اند - همه از جمله نعمت‌های باطنی شمرده می‌شوند که با قوای ظاهر درک نمی‌شوند، ولی با قوای باطنی وجودشان احساس می‌شود. خداوند متعال با این جمله کوتاه «وَأَسْتَبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»، به تمام این نعمت‌ها اشاره فرموده است؛ یعنی هر نعمتی را که اندیشه و فکر بشر می‌تواند به آن پی ببرد، در این آیه آمده است.

انواع نعمت‌ها

ما اگر بخواهیم تمام نعمت‌های الهی را، تحت چند عنوان کلی بیان نماییم، می‌توانیم آنها را در پنج عنوان کلی زیر خلاصه نماییم. البته هر یک از آنها نیز دارای اقسامی است:

۱. نعمت وجود که خداوند به ما ارزانی داشته است و والاترین نعمت‌هاست و تمام نعمت‌ها متفرع بر آن است؛ چه این که تا انسانی وجود پیدا ننماید، استفاده از دیگر نعمت‌ها برای او نامفهوم خواهد بود. بنا بر این، نخستین نعمتی که به برکت آن می‌توان از بقیه نعمت‌های الهی برخوردار شد، این است که خداوند به انسان نعمت وجود بخشیده و جامه هستی را بر او آراسته است.

۲. نعمت عقل؛ عقل و خرد وسیله امتیاز و مشخص شدن انسان از دیگر موجودات زنده است. حیوانات از این نعمت بی‌بهره‌اند و به همین دلیل از بعضی نِعَم الهی محروم‌اند. عقل یعنی وسیله درک مطالب کلی و دریافت برنامه‌های الهی، و ایجاد تمدن و فرهنگ بشری و تکامل انسان و نزدیکی او به خداوند، و از این رو، بعد از نعمت وجود، بالاترین نعمت به حساب می‌آید و لذا در قرآن و

روایات روی آن تکیه زیادی شده است.

۳. نعمت‌هایی که وسیله رشد و تکامل جسم انسان به شمار می‌روند؛ چه این که انسان موجودی است مرکب از جسم و روح و از هر دو جنبه نیاز به رشد و تکامل دارد؛ مانند خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، بوییدنی‌ها، نور، هوا، دریا، صحرا، ماه و خورشید و بسیاری از موجودات این عالم که برای بقا و تکامل جسم انسان آفریده شده‌اند.

۴. نعمت‌هایی که وسیله رشد و تکامل روح اند؛ روح انسان توانایی و استعداد تکاملش، از جسم، به مراتب بیشتر و بلکه قابل مقایسه نیست و به جایی می‌رسد که حتی جبرئیل امین در برابرش می‌نشیند و از او استفاده می‌نماید، ولی از نظر جسم تا حدی می‌تواند تکامل پیدا نماید. انسان به وسیله تربیت و تکامل روح به مقام خلیفه الهی می‌رسد و مانند علی بن ابی طالب می‌شود که در باره‌اش طی قرن‌ها کتاب‌ها می‌نویسند، ولی هنوز به درک گوشه‌ای از عظمت او نایل نشده‌اند.

خداوند برای رشد و تعالی روح بشر وسایلی قرار داده است که از آن جمله دین و بعثت پیامبران است. پیامبران آمده‌اند تا به وسیله برنامه‌های آسمانی و تعلیمات الهی، روح انسان را به کمال مطلوب برسانند و او را به مقام واقعی انسان ارتقا دهند. روزه و نماز از همین برنامه‌های انسان سازی است که روح را از آلودگی‌های گناه تطهیر نموده و به او صفا و معنویت می‌بخشد، و دیگر عبادت‌ها نیز هر یک به نوبه خویش در سازندگی انسان و تکامل روح، از نقش مهمی برخوردارند.

۵. نعمت‌های اخروی؛ انسان پس از گذراندن دوره زندگی و استفاده از نعمت‌های بی‌شمار دنیا، دارفانی را وداع گفته و به جهان دیگر وارد می‌گردد. در آنجا نیز از نعمت‌های گوناگونی که خداوند برای بندگان خوب و مؤمن آفریده است، بهره‌مند می‌شود.

بنا بر این، می‌توان، بدین ترتیب، به طور فهرست گونه با عناوین کلی نعمت‌های الهی آشنا شد و آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَفْعُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾، اشاره به تمام این نعمت‌ها دارد.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مُرِيدٍ﴾^۱

آیا بشر با این همه نعمت‌هایی که تمام فضای زندگی او را پر نموده و حتی از شمارش آنها عاجز و ناتوان است، بخشنده آنها را می‌شناسد؟ آیا خدایی را که موجودات آسمان و زمین را تحت سلطه و تسخیر او قرار داده است، قبول دارد و یا این که با دلایلی پوچ و بی پایه به انکار او می‌پردازد؟

گاهی خالق انسان از بعضی آفریده‌های ناسپاس خویش گلایه دارد. در سوره نوح می‌فرماید:

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا؟﴾^۲

چرا خدا را به عظمت و وقار یاد نمی‌نمایید؟

در این جا نیز می‌فرماید: بعضی از مردم اند که بدون مایه علمی و برخوردار از هدایت و کتابی روشن، در باره خدا به مجادله می‌پردازند و لجوجانه وجود او را انکار می‌کنند؛ چنان که بعضی از مادی‌گرایان به این دلیل که چون به وجود او در لابراتوارها و یا به وسیله تلسکوپ‌های نیرومند خویش پی نبرده‌اند، از اعتقاد به خداوند سر باز می‌زنند. خداوند در این بخش از آیه، به منطق سست و ضعیف این گونه از کافران اشاره می‌نماید که با وجود برخوردار از این همه نعمت‌های زمینی و آسمانی او عقل و خرد خویش را به منظور شناخت بخشنده آنها به کار نمی‌گیرند و در مقابل، به دلایل بی‌اساس دلخوش می‌نمایند.

اثبات توحید و نفی شرک

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۳

آیا مشاهده نمی‌نمایید خداوند، آنچه را در آسمان‌ها و در زمین است،

۲. سوره نوح، آیه ۱۳.

۱. سوره حج، آیه ۳.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۰.

مسخر شما ساخته و نعمت‌های خویش را اعم از نعمت‌های ظاهری و باطنی بر شما گسترده و افزون گردانید، ولی بعضی از مردم، بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، در باره خدا به مجادله می‌پردازند.

قسمت نخستین این آیه شریفه در باره نعمت‌های فراوان و متنوع الهی بود که تحت تسخیر و استفاده انسان قرار دارند، و در قسمت پایانی آیه، سخن از کفار و مشرکینی است که با وجود این همه نعمت، به انکار ذات مقدس پروردگار پرداخته و یا معتقد به شریک و همتایی برای او می‌باشند.

اصرار بر شرک

از مردم کسانی هستند که در باره خداوند مجادله می‌نمایند؛ مثلاً پیامبر آنها را به ایمان و گرایش به خداوند فرا می‌خواند، ولی آنها ادعا می‌نمایند که برای این عالم، خالق و آفریدگاری نیست و یا مشرکین را دعوت به توحید و ترک شرک می‌کند، اما آنها بر همان پندار بی پایه و شرک آلود خویش پافشاری می‌نمایند.

آنها در این ادعا و پندار متکی به علم و منطقی نیستند. منظور از علم، در این آیه، برهان و دلیل عقلی و منطقی است و اما معنای «هدی و کتاب منیر»، این است که از سوی پروردگار بر قلب آنان، در این باره وحی و الهامی نشده است و از کتاب روشنگر آسمانی هم برخوردار نمی‌باشند تا به وسیله آن مطلب خویش را اثبات نمایند. و در عین حال، در باره چنین پندار بی پایه‌ای به مجادله و مخاصمه می‌پردازند.

دلیل انّی و دلیل لّمی

برای این که این مسأله روشن‌تر شود، ناچار به مقدمه‌ای کوتاه اشاره می‌نماییم. علمای علم منطق می‌گویند: هنگامی که ما بخواهیم مطلبی را ثابت کنیم، می‌توانیم به دو طریق استدلال نماییم که هر کدام در علم منطق اصطلاحی مخصوص به خود دارد و به عبارت دیگر، دلایلی که برای اثبات یک شیء آورده می‌شود، یا از قبیل دلیل «انّی» است و یا از قبیل دلیل «لّمی».

شما در فصل بهار، هنگامی که از کنار دیوار باغی می‌گذرید و نسیم روح افزای بهاری با عطر دل آویز گل‌ها و شکوفه‌های داخل باغ مشامتان را نوازش می‌دهد، تنها اثر آنها را - که همان بوی خوش است - به وسیله حس شامه ادراک می‌نمایید، ولی مؤثر را - که گل و شکوفه است - به چشم مشاهده نمی‌کنید، اما با درک این اثر پی به وجود مؤثر می‌برید، و اگر از شما پرسند که به چه دلیل می‌گویید در درون باغ چنان گل‌ها و شکوفه‌هایی شکفته است، خواهید گفت: به این دلیل که بوی آنها را احساس می‌نمایید و این همان دلیل «انی» است که کشف مؤثر از راه ادراک اثر است. دلیل «لمی»، درست برعکس دلیل «انی» است که کشف اثر از راه ادراک مؤثر است؛ مثلاً کسی را در نظر بگیرید که در محلی واقع شده که تنها نیروگاه برق را می‌بیند، ولی چراغ‌های شهر را نمی‌بیند. هنگامی که نیروگاه به کار می‌افتد، به روشن شدن لامپ‌های برق داخل شهر پی خواهد برد؛ یعنی با دیدن مؤثر - که کارکردن نیروگاه برق است - به وجود اثر پی می‌برد.

با این مقدمه کوتاه می‌توانیم بفهمیم که پی بردن به وجود خداوند، از قبیل دلیل نخست خواهد بود؛ چه این که ما خدا را نمی‌بینیم، بلکه آثار و نشانه‌های هستی او را - که تمام موجودات این عالم است - مشاهده می‌نماییم و هرکس در دنیا می‌داند که هیچ معلولی بی علت و هیچ اثری بی مؤثر پیدا نمی‌شود. بنا بر این، هر یک از پدیده‌های هستی دلیلی روشن بر وجود خالق و صانع این عالم است و این همان دلیل «انی» است.

چگونه پروردگار ازلی است؟

ممکن است کسی بگوید: شما به این ترتیب، می‌توانید ثابت نمایید برای عالم خالقی است، ولی از کجا آن خالق، ازلی و ابدی باشد؟ پاسخ این اشکال روشن است؛ زیرا این نظام علی و معلولی اقتضا می‌نماید که تمام علت‌ها منتهی شود به یک علت العللی که در وجود و بقایش به علتی نیاز نداشته باشد، بلکه موجودی ازلی و ابدی باشد؛ مثلاً شما - که وجود پیدا نموده‌اید - به وسیله دو موجود دیگری -

که پدر و مادر شماسست - به دنیا آمده‌اید، و پدرها و مادرهای شما به وسیله پدرها و مادرهایشان و همین طور، تا منتهی می‌شود به نخستین مرد و زن که آدم و حوا می‌باشند. و این، عبارت از سلسله علت و معلولی است که به آن اشاره نمودیم. آنگاه این سلسله علت و معلول باید به موجودی برسد که او خود، علت همه این علت‌ها باشد؛ یعنی هستی از او سرچشمه گیرد و او ازلی و ابدی باشد. و در غیر این صورت، اشکال اجتناب‌ناپذیر دور و تسلسل پیش خواهد آمد که پاسخی برای آن نیست.

ساده‌ترین مثال برای روشن شدن این مطلب این است که شوری هر چیزی به وسیله نمک است، ولی شوری خود نمک از چیز دیگری نیست، بلکه ذاتی اوست. و همچنین برای هر یک از موجودات و پدیده‌های این عالم علتی وجودی در کار بوده و آن علت نیز دارای علتی است تا این که می‌رسیم به آن علت اصلی که خداست. آیا وجود خداوند هم مسبوق به علتی است؟ خیر، او قائم به وجود خویش است و مسبوق به علتی نیست.

برهان نظم

این یک راه برای اثبات صانع حکیم است که در بعضی از کتاب‌ها آمده است و یک راه روشن‌تر دیگری هم وجود دارد که عبارت از برهان نظم است و این برهان به صورت روشن‌تری این مسأله را ثابت می‌نماید. از مثال‌هایی که برای روشن شدن مطلب آورده می‌شود و بهتر از دیگر مثال‌هاست، این است که اگر دو صفحه کاغذ سفید را در جایی بگذارید و پس از مدتی ملاحظه نمایید که به روی آنها خط‌هایی کشیده شده است، ولی روی یک صفحه خط‌هایی منظم و حساب شده و با حروفی خوانا، مطالبی مفید نوشته شده و بر صفحه دیگر خط‌هایی درهم و نامنظم دیده می‌شود که گویی کودکی خردسال قلمی پیدا کرده و آن را خط خطی نموده است. با دیدن این دو کاغذ آیا چنین فکر می‌نمایید که به طور تصادف و اتفاق جوهری بر روی کاغذ ریخته شده و آن چنان خطوط و نوشته‌هایی از خویش به جای گذاشته

است، و یا این که متوجه می‌شوید که دست انسانی در پیدایش آنها دخالت داشته و خود به خود به وجود نیامده است؟ البته قضاوت شما در مورد هر دو کاغذ به یک گونه نیست، بلکه کاغذی را که دارای خطوطی نامنظم است ناشی از کاری کودکان و کاغذ دیگر را کار انسانی با سواد و فهمیده می‌دانید.

این جهان وسیع و با عظمت با همه پدیده‌های ریز و درشت و موجودات زیبا و متنوعش، مانند همان صفحه کاغذی است که به طور منظم و دقیق خط کشی شده و کلماتی مفید و با معنا بر روی آن نگاشته شده است که با دیدن آن پی به فهم و علم نویسنده آن می‌برید؛ این نظم حاکم بر جهان آفرینش نیز گویای این واقعیت است که پدید آورنده و هستی بخش این عالم، خالق حکیم، مدبر و عالم و لطیف است، و نظم و حکمت در تمام موجودات این جهان از بزرگ‌ترین آنها - که منظومه‌های شمسی و کرات بزرگ آسمانی هستند - تا ریزترینشان منظور شده است. پس آیا این جهان پهناور هستی با این همه پدیده‌های شگفت انگیز و گوناگون، از آن صفحه نوشته کاغذ کمتر است که در مورد آن حتما قضاوت خواهید نمود که دست موجودی عاقل و عالم در پیدایش خطوط و نوشته‌هایش دخالت داشته است؟

مثالی دیگر: درختی را در نظر بگیرید و روی آن با دید علمی به مطالعه و بررسی بپردازید. ملاحظه خواهید کرد که چگونه این درخت با ریشه‌هایی که در دل خاک دارد، همچون تلمبه‌ای به مکیدن آب و غذای متناسب با تنه و شاخ و برگ خود، از مواد موجود از زمین مشغول است و به هر قسمت غذای لازم آن را می‌رساند؛ مثلاً میوه‌ها، نیاز به مواد قندی دارند و از این رو، از راه تنه و شاخه‌ها این ماده لازم را به آنها می‌رساند و برگ‌ها و شاخه‌ها نیاز به مواد دیگر دارند که آنها را نیز با مواد لازمشان تغذیه می‌نماید.

از مشاهده این نظم و حکمت دقیق در پدیده‌های هستی متوجه می‌شویم که صانع و خالق حکیم آنها را به وجود آورده و هدفی از خلقت آنها داشته و هیچ

پدیده‌ای را به عبث و بیهوده نیافریده است؛ مثلاً هنگامی که کودکی از مادر به دنیا می‌آید، غده‌های شیری بدن او شروع به ترشح نموده و غذایی متناسب با وضع جسمی و شرایط دوران کودکی، از راه پستان مادر در اختیار نوزاد قرار می‌گیرد. آیا می‌توان گفت که ارتباطی میان تولد طفل و ترشح آن غده‌ها وجود ندارد و به طور تصادف این عمل اتفاق می‌افتد، یا خالق حکیم که آن کودک را به وجود آورده، این مایع متناسب را برای تغذیه او قرار داده است؟ کیفیت پستان نیز با وضع نوزاد کاملاً ارتباط دارد و این خود نمونه‌ای از این نظم دقیق آفرینش است. این است که خداوند متعال - که خالق این نظام احسن خلقت است - در باره خویش می‌فرماید:

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱

بزرگ و پربرکت است خدایی که بهترین آفریدگار است.

خلقت عجیب موریانه

موریانه یکی از موجودات کوچک این عالم خلقت است که مطالعه در باره زندگی اجتماعی و سبک خانه‌سازی او دانشمندان حشره شناس جهان را به شگفتی و حیرت واداشته است. اگر با هواپیما از فراز صحرای وسیع افریقا عبور نمایید، برآمدگی‌های فراوانی را با ارتفاعات مختلف در آنجا می‌بینید که شبیه به گنبد‌های خانه‌های قدیمی است که لانه‌های این حشره عجیب الخلقه را تشکیل می‌دهند. گرچه ضخامت و حجم دیواره‌های آن به اندازه چند انگشت بیش نیست، ولی از آن چنان استحکام و استواری برخوردار است که جز با کمک مته‌های مکانیکی نفوذ به داخل آن میسر نیست. در قسمت داخل این لانه‌ها کانال‌های منظم با هندسه‌ای دقیق و حساب شده کشیده شده که تاکنون به وسیله مهندسين زبردست بشر آن چنان خیابانکشی به وجود نیامده است. آیا آنها این کار دقیق را به طور تصادف فراگرفته‌اند یا خالق حکیم چنین غریزه و توانایی را در آنها خلق فرموده است؟

در سوره مبارکه «ملک» در باره این نظم دقیق و نظام احسن آفرینش چنین می‌خوانیم:

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ۚ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ»^۱

خداوندی که هفت آسمان را با طبقاتی منظم بیافرید، در نظم خلقت خدای رحمان، بی‌نظمی و کمبود نخواهی یافت. پس به این نظام خلقت بنگر آیا سستی در آن توانی یافت؟ دو باره نظر افکن، نگاهت خسته و نومید (از پیدا کردن تفاوت و سستی) به سویت باز خواهد گشت.

دلیل نظم، مانند دلیل علیت، «دلیل انی» است؛ چه این که در هر دو از آثار پی به مؤثر برده می‌شود و با دیدن معلول، علت کشف می‌گردد. این آثار خلقت و نظم حاکم بر جهان، همه دلیل بر وجود آفریننده‌ای قادر و حکیم است که شریک و همتایی برای او نیست؛ زیرا اگر شریکی داشت، از سوی آن شریک نیز پیامبری مبعوث می‌شد و مردم را به سویش فرا می‌خواند و کتابی نازل می‌نمود و خود را به مردم معرفی می‌کرد!

بنا بر این، معنای آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ» تا این جا روشن شد و منظور آیه اثبات توحید و نفی شرک و چند خدایی است و آنها که ادعایی جز این دارند و اندیشه‌ای غیر از این در سر می‌پرورانند، ادعایشان خالی از دلیل و منطق و اندیشه‌ای پوچ و بی‌اساس است.

نزول قرآن

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ»^۲
 بعضی از مردم بی آن که از دانش و هدایت و بینش و کتابی روشنگر برخوردار باشند در باره خداوند به مجادله و نزاع می‌پردازند.

در بحث گذشته در باره تفسیر این قسمت از آیه شریفه، گرچه مطالبی گذشت، ولی به منظور توضیح بیشتر، بحث را هم چنان در باره آن ادامه می دهیم:

مجادله کنندگان چه کسانی هستند؟

منظور از «من یجادل فی الله» در آیه کیست؟ چنان که می دانیم، سوره لقمان از سوره هایی است که در مکه نازل گردیده و بنا بر این، مجادله کنندگان با رسول خدا ﷺ همان مشرکان مکه اند؛ ولی از آنجا که قرآن کتاب تمام انسان هاست و بنا بر این، اختصاص به عصر و نسل و مکان معینی نداشته و تمام کسانی را که تا پایان عمر بشریت در کره زمین، در باره «الله» به مجادله می پردازند، در بر می گیرد، لذا گویا قرآن به تمام انسان های منحرفی که در طول حیات بشریت در باره خداوند به جدال بر می خیزند، می فرماید: مجادله شما «بِفَیْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًی وَلَا کِتَابٍ مُبِیِّنٍ» است. مشرکین عصر نزول قرآن به چند دسته تقسیم می شدند:

دسته ای از آنان به پرستش بت مشغول بودند. این دسته «الله» را به عنوان خالق آسمان ها و زمین قبول داشتند، ولی در کنار «الله» بت را هم به عنوان وسیله تقرب و نزدیکی به پروردگار می پرستیدند، و می گفتند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۱

ما بت ها را نمی پرستیم، جز برای این که ما را به درگاه خدا مقرب سازند.

قرآن کریم در باره این دسته می فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲

آنان بت هایی را، غیر از خداوند، پرستش می نمایند که برایشان منشأ هیچ گونه زیان و منفعتی نیستند و می گویند که آنها شفیعان ما در نزد خدا می باشند.

البته جنس بت های آنان با هم تفاوت داشت. ثروتمندان بت های خویش را از

فلزات گرانبهایی چون طلا و نقره می‌ساختند و افراد محروم و بینوا از آهن، چوب، خمیر، خرما و غیره. و هنگامی که در تنگنا قرار می‌گرفتند، بت خمیری و یا خرمایی خود را شکسته و می‌خوردند. و در همان حال، با خود عهد می‌بستند در اولین فرصتی که به خمیر و یا خرما دسترسی پیدا نمایند، به جای آن، بت دیگری بسازند و به عبادت آن بپردازند!

معتقدین به انواء

عده دیگری از مشرکان مکه معتقد به «انواء» بودند که عبارت از هیجده ستاره مخصوص بود و تمام حوادث و پدیده‌های طبیعی عالم را به آن ستارگان هیجده گانه ارتباط می‌دادند؛ مثلاً هنگامی که «ثریا» طلوع می‌کرد، هر حادثه خوب یا بدی که برایشان اتفاق می‌افتاد، آن را از تأثیر وجود آن ستاره می‌دیدند. و بدین ترتیب، شرک اینان از شرک بت پرستان بدتر بود. بعضی از مشرکان هم به رب النوع معتقد بودند؛ یعنی برای هر نوع از موجودات، خدای مخصوصی قایل بودند؛ مثلاً برای نباتات یک خدا و برای حیوانات اعتقاد به خدای دیگری داشتند و مجموع آنها را ارباب الانواع می‌گفتند. بنا بر این، «و من الله من یجادل فی الله...» شامل تمام مشرکان می‌شود؛ چه مشرکانی که در عصر نزول قرآن دارای عقاید یاد شده بودند و چه مشرکانی که بعد به گونه‌ای دیگر برای خداوند شریکی قرار داده بودند، ولی ادعای هیچ یک از آنان متکی به دانش و بینش صحیح و یا مستند به کتابی آسمانی نبوده و نیست و به همین دلیل، از نظر عقل و منطق، فاقد هر گونه اعتباری است؛ چه رسد به این که شایسته اعتقاد و پیروی باشد.

اثبات صانع از طریق وحی

در قسمت گذشته بعضی از راه‌های خداشناسی را - که دلیل علیت و برهان نظم بود - بیان کردیم و گفتیم از این راه‌ها می‌توان استدلال بر وجود صانع حکیم نمود. راه دیگر برای اثبات صانع، راه وحی است. انبیا قدرت فوق العاده‌ای را - که

خداوند در اختیار آنها قرار داده است - به صورت معجزه ارائه می دادند تا نبوت و پیام خویش را اثبات نمایند؛ چه این که انبیا در برابر تمام کسانی که خدا را انکار می کردند و یا برای او شریکی قایل بودند، با ملاحظه جهل و عدم فهم آنان نمی توانستند با استدلال عقلی از قبیل، دلیل علیت و برهان نظم و غیره خدا و وحدانیت او را ثابت کنند. لذا به بعضی از مردم به دلیل پایین بودن سطح درک و فهمشان - که آنها نیز می بایست هدایت می شدند - برهان دیگری را ارائه می دادند که از آن تعبیر به «هدی» شده است؛ ولی مشرکان برای اثبات شریکی از برای خداوند، فاقد چنین برهانی بودند و لذا قرآن کریم فرموده: ادعای آنان «بغیر هدی» است.

پیامبر نیز دارای کتاب منیر، یعنی روشنگر بود. چنین کتابی از انسانی که از میان جامعه ای بدوی و صحراگرد برخاسته و تمام اندیشمندان و سخن سنجان عالم را از زمان نزول قرآن تا روز رستاخیز دعوت به مبارزه نموده و می فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾^۱

اگر شما در باره قرآنی که بر بنده خویش نازل نموده ایم، در شک و تردیدید، پس سوره ای همانند آن را بیاورید.

ولی تاکنون هیچ فردی نتوانسته است، چنین کاری انجام دهد. و بنا بر این، این کتاب روشنگر این واقعیت است که کتابی آسمانی و از سوی خداوند بی شریک و همتا نازل گردیده است و مشرکین برای اثبات ادعای شرک آلود خویش، چنین کتاب منیری در دست نداشتند. به همین دلیل در باره ادعایشان در آیه می فرماید: ﴿وَلَا يَكْتَابُ مُبِينٍ﴾.

بنا بر این، از این آیه شریفه استفاده می شود که هر کس جز توحید حضرت احدیت ادعای دیگری داشته باشد، باید برای اثبات گفته خویش یکی از این سه را - که یادآور گردیدیم - داشته باشد و از آنجا که مشرکین از چنین دلایلی برخوردار نیستند. لذا سخن آنان فاقد ارزش و اعتبار است.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴾^۱

و چون به آنان گفته شود از کتابی که خداوند نازل نموده است، پیروی نمایید. گویند: ما از طریقی که پدران خویش را بر آن یافته‌ایم، پیروی خواهیم نمود. آیا اگر شیطان پدرانتان را به عذاب دوزخ هم فرا خواند (از آنها پیروی خواهید نمود؟)

قرآن کریم در این آیه به «ما انزل الله» تعبیر شده است. بنا بر این، باید دید قرآن از کجا و بر کی و چگونه نازل گردیده است.

معنای نزول

کلمه «انزل» و بعضی دیگر از مشتقات آن در موارد مختلفی به کار رفته است؛ مثلاً در سوره «زمر» می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ﴾^۲

و نازل نمودیم برای شما انسان‌ها هشت قسم از حیوانات را.

در تفسیر این آیه آمده که منظور گاو، گوسفند، شتر و بز است که مجموع نر و ماده آنها و یا به ضمیمه چهار قسم دیگر وحشی‌شان هشت قسم می‌شوند، این‌ها را نازل فرموده تا انسان از گوشت و پوست و پشم و شیر و دیگر منافعشان استفاده نماید. در این جا نزول به معنای فرو فرستادن از مکانی مرتفع مانند باران از آسمان نیست، بلکه به معنای خلق کردن و آفریدن است؛ چه این که خداوند این حیوانات را از کرات دیگر به زمین نفرستاده است، بلکه آنها را در روی زمین آفریده است.

در سوره اعراف می‌فرماید:

﴿قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوءَ اتِّكُمُ﴾^۳

ما برای شما لباس نازل نمودیم تا عورات شما را بپوشاند.

۲. سوره زمر، آیه ۶

۱. سوره لقمان، آیه ۲۱.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۶.

مگر لباس از کجا نازل شده است که به «انزلنا» تعبیر گردیده است؟ و در سوره حدید می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾^۱

و آهن را نازل نمودیم که در آن نیرویی است سخت.

در صورتی که آهن پدید آمده از مواد زمین است و از جای دیگر نیامده است. لذا در این جا نیز «انزلنا» به معنای خلق و آفرینش است. و دلیل آن این است که نزول و سایر واژه های مشتق آن در هر موردی که علو مکانی و یا معنوی در کار باشد، به کار می رود و از آنجا که وجود از سوی مقام اعلای واجب الوجود افاضه می شود، در این موارد، به جای «خلقنا» کلمه «انزلنا» استعمال شده است.

راغب در المفردات می گوید:

النزول فی الأصل هو انعطاف من علو؛

نازل شدن به معنای فرود آمدن از بلندی است.

نزول قرآن

استعمال لفظ «نزول» در باره قرآن نیز برای این است که آیات آن، از علم ازلی یکباره نزول نموده و در لوح محفوظ نوشته شده است و به جرأت می توانیم بگوئیم در آن هنگام که چنین نزولی واقع شد، هنوز از بشر، در عالم خبری نبود و لذا در سوره مبارکه «الرَّحْمَن» می خوانیم:

﴿الرُّحْمَنُ ۝ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾^۲

پروردگار رحمان قرآن را تعلیم کرد و بشر را آفرید.

گرچه گفته شده که مقدم شدن تعلیم قرآن بر خلق انسان در آیه برای شرافت قرآن بر انسان است، ولی در عین حال که شرافت قرآن مورد قبول است، این تقدم به این دلیل نیست، بلکه به علت تقدم وجودی آن است؛ یعنی خداوند نخست قرآن

را در لوح محفوظ ثبت فرمود و آن را به بعضی فرشتگان عظیم خویش تعلیم نمود و سپس انسان را آفرید. البته نزولی که عرض کردیم، نزول دفعی و یکباره‌ای است. قرآن کریم به این نزول به این گونه اشاره فرموده است:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ۝ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾^۱

نزول دیگر، نزول تدریجی است که خداوند متعال به وسیله جبرئیل آیات قرآن را در طی بیست سال نبوت رسول اکرم ﷺ بر قلب مبارک آن حضرت، به تدریج در مناسبت‌های مختلف نازل فرموده است. و در بعضی روایات وارد شده است که برای نخستین بار قرآن در مکه، در کوه حرا نازل گردید و اولین سوره نازل شده، سوره «علق» و آخرین آن، سوره «نصر» است. در این مرحله از نزول، کفار به پیامبر خرده می‌گرفتند، چرا قرآن یکباره نازل نشده است. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَّبْتُمْ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾^۲

کافرین گفتند: چرا قرآن بر او (پیامبر) یکباره نازل نشده است؟ و این به خاطر آن است که قلب تو را محکم داریم، و آن را تدریجاً بر تو خواندیم. نزول سوم نزول دفعی بر قلب پیامبر است. قرآن کریم به این مرحله از نزول در سوره «قدر» اشاره فرموده است که تمام قرآن را در شب قدر بر پیامبر نازل فرموده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». مرحله چهارم نزول، نزول قرآن از سینه رسول خدا ﷺ به وسیله تلاوت نمودن بر دل‌های مردم است. و مرحله پنجم آن، نزول از مرحله قلب مردم به مرحله عمل است که مسلمین آن را از قلب و عقیده در عمل عینیت بخشیدند. و دستورات قرآن را عملی ساختند. آیاتی که اشاره به نزول قرآن دارد، گاهی از ماده انزال است و گاهی از ماده تنزیل. راغب در المفردات فرق میان این دو را به این گونه بیان می‌نماید:

والفرق بین الإنزال و التنزیل فی وصف القرآن و الملائكة، إنَّ التنزیل یخص

بالموضع الذى يشير اليه انزاله مفوقاً و مرة بعد أخرى و الإنزال عام؛^۱
 فرق میان انزال و تنزیل در مورد قرآن و فرشتگان این است که تنزیل
 اختصاص به نزول تدریجی دارد، ولی انزال نزول دفعی و تدریجی، هر دو
 را در بر می گیرد.

قرآن کریم می فرماید: هنگامی که به مشرکین گفته می شود پیروی نمایید از
 قرآنی که نازل نموده ایم، می گویند: ما از روشی که از پدرانمان فرا گرفته ایم، متابعت
 می نماییم؛ یعنی چون آنها مشرک اند، ما هم شرک را به عنوان یک عقیده انتخاب
 می نماییم. چنان که ملاحظه می نمایید، این منطق که چون پدران ما چنین عقیده ای
 داشته اند، ما نیز آن را انتخاب می نماییم، همان مجادله «يَغْيِرُ عِلْمٌ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٌ
 مُبِينٌ» است و به همین دلیل در ذیل آیه شریفه، آن را دعوت شیطان به سوی عذاب
 جهنم معرفی نموده است: «أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ». و بیچاره
 مردمی که به جای دعوت خداوند و پیامبران به توحید، به دعوت شیطان، به سوی
 شرک و در نهایت به آتش فروزان الهی پاسخ گویند.

اجتهاد در اصول دین و تقلید در فروع آن

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾^۲
 هنگامی که (از جانب پیامبران) به آنها (که شرک را برگزیده اند) گفته
 می شود: پیروی نمایید از آنچه خداوند نازل نموده است، گویند: بلکه از
 آنچه پدران خویش را بر آن یافته ایم پیروی می نماییم. آیا اگر شیطان آنان را
 به سوی جهنم هم فرا خواند (باز آنها پیروی خواهند نمود؟)

تقلید در اصول دین جایز نیست

قرآن کریم در آیه فوق کسانی را که در برابر دعوت و منطق انبیای الهی لجوجانه
 می گویند: ما در انتخاب عقیده پیروی از پدران خود می نماییم، مورد انتقاد قرار داده

است. کار این مشرکان، در حقیقت، همان تقلید در اصول دین است؛ زیرا دعوت پیامبر از آنان، دعوت اصول دین بوده است، ولی آنها در برابر ایشان ادعا می کرده اند تنها راهی که نیاکان ما انتخاب نموده اند، راه صحیح است! و این معنایش همان تقلید در اصول اعتقادات می باشد که از نظر عقل و دین پذیرفته نیست. و این مسأله در علم کلام مطرح شده است. البته در فروع دین تقلید برای غیر مجتهد واجب است. بنا بر این، اگر اعتقاد شما به مبدأ مثلاً بر اساس گفته پدر و مادر و یا شخص دیگری باشد، تقلید در اصول دین به حساب آمده و درست نخواهد بود، بلکه باید خودتان با استدلال و منطق، این مسأله را برای خود حل نموده و پذیرفته باشید. اما در فروع دین - که عبارت از مسائلی است که قسمتی از آن در توضیح المسائل و سایر رساله های عملیه آمده است - تقلید برای کسی که خود مجتهد نیست، واجب و ترک تقلید حرام می باشد. پس این دو مسأله نباید با هم اشتباه شود.

چرا تقلید در اصول نیست؟

چرا انسان باید در اصول دین، مجتهد باشد، ولی در فروع دین می تواند مجتهد نباشد و از مجتهد تقلید نماید؟ پاسخ این است که میان این دو، تفاوت هایی وجود دارد؛ از آن جمله این که اصول دین و مذهب محدود به پنج اصل می شود که عبارت است از: توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت. و مجموعه مسائل مربوط به این پنج اصل حدوداً از بیست مسأله تجاوز نمی نماید و به همین دلیل هر فردی می تواند تلاش نماید تا آنها را از روی دلیل بفهمد و در آنها مجتهد گردد، به خلاف فروع دین که تنها نمازش چهار هزار مسأله دارد؛ چه رسد به روزه و حج و سایر فروع. به طوری که اگر کسی بخواهد در تمام این مسائل مجتهد شود، نیاز به عمری بابرکت و استعدادی سرشار و فراغتی کافی دارد. از این رو، باید تمام عمرش را در این کار مصرف نماید و به کارهای دیگر نخواهد رسید. و معلوم است که تمام مردم نمی توانند به دنبال آن رفته و بقیه کارها را رها نمایند.

تفاوت دیگری که بین این دو موجود است، این است که اجتهاد در اصول دین

می تواند دو درجه ای باشد، ولی در فروع دین یک درجه بیشتر وجود ندارد.

توضیح مطلب، این که در اصول دین هر کس می تواند برای هر اصلی یک دلیل ساده داشته باشد تا پایه اعتقادش را به آن محکم نماید؛ مثلاً بگوید: برای این جهان، خالق یکتا وجود دارد، به این دلیل که اگر یک ساختمان معمولی بخواهد بنا شود، نیازمند به بنایی است و هیچ گاه اتفاق نمی افتد که صبح از خواب بلند شویم و ببینیم ساختمانی در نقطه ای خالی خود به خود بالا رفته و در و پنجره در آن کار گذاشته شده است. آیا این بنای با عظمت آفرینش را ممکن است بانی و خالق نباشد و خود به خود به وجود آمده باشد؟

در روایت است که پیامبر اکرم ﷺ با اصحاب از راهی می گذشتند، پیرزنی در کنار راه مشغول نخ ریزی بود. پیامبر از او پرسید: چگونه خدا را شناختی؟ پیرزن دست از کار کشید و گفت: اگر دست من این دوک را به حرکت نیاورد، حرکت نخواهد کرد. پس این جهان پهناور چگونه می تواند بدون خالق در حرکت باشد؟ پیامبر سپس روی به اصحاب نموده و فرمود: «علیکم بدین العجایز». این همان دلیل آنی است که عبارت از پی بردن به مؤثر از راه اثر است و در بحث گذشته به آن اشاره شد. و یا در مورد اصل نبوت می تواند به این دلیل قناعت نماید که چون ادعاکننده دارای معجزاتی هست، پس راست می گوید و پیامبر است و نیز در مورد معاد بگوید: اگر ظلم کردن و تحت ستم قرار گرفتن، هر دو، به همین عالم ختم شود و روزی برای رسیدگی به کار ظالم و گرفتن داد مظلوم نباشد، بی عدالتی جهان را فرا خواهد گرفت. بنا بر این، لازم است چنان روزی وجود داشته باشد که همان معاد است.

چنان که می بینیم، این ها همه دلایل ساده ای هستند که هر کس می تواند برای خویش استدلال نماید، ولی این یک مرحله از اجتهاد در اصول دین است. مرحله دوم آن، این است که برای هر یک از این اصول، دلایل مختلف علمی داشته باشد و نیز برای مسائل متفرع بر آنها نیز دلایلی جداگانه اقامه نماید؛ مثلاً بگوید به این دلیل خداوند دارای صفات ثبوتیه است و به این دلیل جبر و تفویض باطل است و به این

دلیل صراط، حق است و ... و بدین ترتیب، برای هر یک از شاخه‌های متفرع از اصول دین هم دلیل و برهان قانع‌کننده داشته باشد. و نیز با مکتب‌های دیگر هم آشنایی داشته و پاسخ به اشکالات آنها و دلایل بطلانشان را هم بداند.

ولی در فروع دین، اجتهاد دارای یک درجه بیشتر نیست و آن، این است که هر مسأله فرعی را با کلیه ادله آن درک نماید و چنان که گفتیم، همه افراد نمی‌توانند در مسائل فرعی مجتهد شوند. و لذا تقلید برای غیر مجتهدین در آنها بی‌اشکال است. مسائل مربوط به اصول اعتقادات و دلایل آن در علم کلام مورد بحث قرار می‌گیرد. و از این رو، به کسانی که در این بخش مجتهد می‌باشند، متکلم گفته می‌شود؛ ولی فروع دین و تمام مسائل مربوطه به آن در علم فقه مطرح می‌شود و به همین جهت به مجتهدین در این بخش، فقیه می‌گویند.

با این توضیح، معنای تقلیدی که در آیه مورد نظر، از آن انتقاد شده است، روشن می‌گردد و معلوم می‌شود که چرا سرانجام چنین تقلیدی دوزخ سوزان الهی است. و کسی که در اصول دین به تقلید اکتفا نماید، در واقع، به دعوت شیطان به جانب جهنم پاسخ گفته است: ﴿أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾.

چرا تقلید در فروع است؟

چرا تقلید در فروع دین جایز یا واجب است؟ پاسخ به این سؤال بسیار ساده و روشن است. شما در همین زندگی روزمره خویش وقتی دقت نمایید، می‌بینید تنها در قسمت‌های محدودی از آن نیاز به مراجعه به متخصص ندارید؛ مثلاً اگر خودتان بنّا نباشید، برای در و پنجره، لوله‌کشی و سیم‌کشی ساختمان و غیره نیاز به مراجعه به متخصصین آنها دارید.

ساختمان وجود خودتان را در نظر بگیرید. برای درمان آن نیاز به طبیب پیدا می‌نمایید و برای پوشش بدن، محتاج به بزّاز و خیاط هستید و برای تأمین مواد غذایی لازم، به دیگران - که هر یک تخصصی در کار خویش دارند - احتیاج خواهید داشت.

بنا بر این، مراجعه به متخصص مسأله‌ای است که بخشی عظیم از زندگی ما را فراگرفته است. و از سویی نیازی هم نیست که ما بدانیم مثلاً بیماری ما که در اثر تورم غده تیروئید است، این غده اصلاً چیست و جراحی به چه ترتیبی روی آن انجام می‌گیرد و یا داروهای تجویز شده، چه فعل و انفعالات شیمیایی روی موضع درد خواهند داشت. ما تنها کاری که می‌کنیم، دستورات پزشک را بی چون و چرا می‌پذیریم و عمل می‌نماییم. و این خود، تقلید است که عبارت است از قبول قول دیگران، بدون دانستن دلیل آن. بنا بر این، تقلید مسأله‌ای عقلی است و اختصاص به مکتب و مذهبی خاص ندارد. انسان در هر موردی که نیاز به چیزی داشته باشد، اگر خود در آن مورد، متخصص نباشد، به حکم عقل، به متخصص آن باید مراجعه نماید. و لذا عقلاً هم در سر تا سر عالم همین‌گونه عمل می‌نمایند.

در امور مذهبی و احکام شرعی هم - که انسان به فقیه و مجتهد مراجعه نموده و از او تقلید می‌نماید - روی همین قاعده و قانون عقلایی است. کسی که بدون داشتن تخصص فقهی به نظر خویش عمل نماید، مانند بیماری است که با وجود طبیب بر طبق نظریه خود، به درمان خویش پردازد و دارو تهیه نماید. و اگر در نتیجه این درمان نادرست، بدرود زندگی گوید، در قیامت جای عذری برایش نیست. همین‌طور، فردی که بدون توجه به نظریات و فتاوی مجتهد به انجام اعمال مذهبی پردازد، اعمال او باطل بوده و در قیامت مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت.

ولی چنان که گفتیم، در مورد اصول اعتقادی تقلید از دیگران جایز نیست. و این خود، یکی از نقاط تفاوت میان اصول دین و فروع است. البته در فروع دین هم اگر انسان به مرحله اجتهاد برسد، دیگر تقلید بر او جایز نیست. لذا هنگامی که علما در شاگردانشان قدرت اجتهاد می‌بینند، در اجازه‌نامه اجتهاد او می‌نویسند: یحرم علیه التقلید؛ تقلید بر او جایز نیست.

﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ

الْوُثْقَىٰ وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ^۱

هر کس که با تسلیم و رضا به سوی خدا روی آورد و نیکوکار باشد، پس به محکم‌ترین دستگیره الهی چنگ زده و همانا پایان کار به سوی خداست.

توجه به پروردگار

هر کس باید توجه باطنی او به «الله» باشد؛ یعنی فکر و مغز و روحش در برابر دستورات الهی تسلیم و فرمانبردار باشد. قرآن در این آیه شریفه، از اعتقاد و تسلیم مزبور به «تسلیم وجه» تعبیر نموده است. البته وجه به معنای چهره و رخ می‌باشد، ولی در این جا منظور، روی قلب است؛ یعنی دل به چیزی جز فرامین «الله» نسپرد و متوجه غیر او نباشد. سپس اضافه می‌نماید: «و هو محسن». ممکن است کسی در مرحله اعتقاد چیزی را بپذیرد، اما طبق آن اعتقاد عمل ننماید. و لذا آیه می‌فرماید، هم از نظر اعتقادی پذیرای دستورات و فرموده‌های الهی باشد و هر در مرحله عمل به مقتضای عقیده‌اش عمل نماید؛ چنان که در آیات دیگر ایمان و عمل صالح در کنار هم آمده است. پس اگر انسان این دو را دارا باشد، به حلقه محکم و ناگسستنی دست یافته است و به اصطلاح هم از حکمت نظری برخوردار گردیده و هم به حکمت عملی رسیده است. «عروه» در زبان عربی به معنای حلقه است و «وثقی» به معنای محکم و مطمئن می‌باشد. پس تمسک به «عروة الوثقی» به معنای چنگ زدن و گرفتن آن حلقه معنوی است که انسان را از سقوط در عذاب آخرت و بدبختی‌هایی که معلول گرایش‌های شرک‌آلود می‌باشد، رهایی می‌بخشد و به بهشت می‌رساند.

عاقبت امور به سوی خداست

«وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛ عاقبت و خاتمه امور به سوی «الله» است. امر گاهی به معنای کار است؛ یعنی در نهایت، خداوند به پاداش و کیفر آنها رسیدگی می‌نماید و

گاه به معنای «شیء» است؛ یعنی همه اشیا به سوی خدا می روند و صیوروت هر چیز به جانب «الله» است و گاه به معنای فرمان است. خداوند صاحب دستور واقعی است و هر کس در دنیا حکم و دستوری می دهد، باید نشأت گرفته از دستور او باشد. پیامبران هم فرامینشان را از خدا گرفته و به مردم ابلاغ می نمایند. اگر فقیه هم ولایت دارد، حکم او لازم الاجر است، برای این که برداشت او از کتاب خدا و سنت پیامبر است. و لذا در جای دیگر قرآن می فرماید: «و له الحکم؛ حکم و فرمان برای خداست»؛ یعنی جز فرمان او فرمانی نیست. پس اطاعت از غیر آن لازم نمی باشد. رئیس جمهور، دولت، مجلس و هر فرد و ارگانی هم که از سوی ولی فقیه و رهبر منصوب شود، از این نظر موافقت دستور آنها لازم است که با ولایت فقیه ارتباط می یابد. پس همه فرمان ها به خداوند منتهی می گردد.

معنای اول هم با آیه قابل انطباق است؛ زیرا خداوند است که در نهایت، به اعمال نیک و بد، پاداش و کیفر می دهد، و در قیامت به حساب عمل هر کس رسیدگی خواهد نمود. معنای دوم - که امر در آیه به معنای «شیء» باشد - نیز صحیح است؛ چه این که تمام موجودات این جهان از کوچک ترین ذرات اتم تا بزرگ ترین کهکشان ها وجود و حرکتشان را از خداوند گرفته و در نهایت، به دستور او پایان می یابند و در سورة مبارکه «تکویر» به چنین نهایی اشاره شده است:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۝ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ...﴾

هنگامی که خورشید تاریک و ستارگان تیره شوند...

میزان تشخیص بین مسلمان و کافر

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ ۖ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۱

(ای رسول گرامی،) و کسی که کافر گردد، کفرش تو را محزون نسازد.

بازگشت همه آنان به سوی ماست و ما آنها را از اعمالی که انجام داده‌اند، آگاه خواهیم ساخت و خداوند به آنچه در درون سینه‌هاست دانا و آگاه می‌باشد.

پیش از آیه ۲۲ از افرادی سخن به میان آمده بود که علی رغم استفاده از نعمت‌های آشکار و پنهان الهی به انکار ذات مقدس ولی نعمت خویش پرداخته و پیروی از راه و روش اعتقادی پدرانشان را بهانه شرک خود قرار داده بودند. و در آیه ۲۲ از کسانی که صراط مستقیم دین را انتخاب نموده و جزء گروه نیکوکارند، یاد شده و سپس در آیه بعد - که آیه مورد بحث است - به گروه نخست اشاره نموده و به پیامبر می‌فرماید: از کافر شدن افراد، اندوه و نگرانی به خویش راه نده.

معانی کفر

کفر به معنای پوشیدن و پنهان ساختن چیزی است و به همین مناسبت در کلمات عرب آمده است: «اللیل کافر؛ شب کافر است»؛ زیرا شب با پرده تاریک خود پدیده‌های عالم را از انظار عمومی پنهان می‌سازد و به کسی هم که پاس نعمت‌های الهی را نگاه نمی‌دارد، به همین جهت کفران‌کننده نعمت می‌گویند که نعمت‌های خداوند را نادیده رفته و شکر آن را - که اظهار نعمت است - به جای نمی‌آورد و گویا نعمت‌های خداوندی را در زیر پوشش نارضایی و عدم اظهار آنها، ستور و پنهان ساخته و دیگران را در جریان آن قرار نمی‌دهد.

و در سوره مبارکه «حدید» به کشاورزان به این مناسبت کفار اطلاق گردیده که دانه و بذر نباتات را در دل خاک پنهان می‌سازند:

﴿كَمْثَلٍ غَنِيٍّ أَغْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾^۱

همانند بارانی که کشاورزان از گیاهی که در پی آن می‌روید خوشحال و شگفت‌زده می‌شوند.

معنای دیگر کفر، انکار وجود ذات حق تعالی می‌باشد و نیز به کسی هم که

بعضی از ضروریات دین را منکر گردد، کافر گفته می شود. بعضی از دوستان گاهی از ما می پرسند که میزان تشخیص بین مسلمان و کافر چیست؟ من از این فرصت مناسبی که در مورد تفسیر این آیه پیش آمده است، استفاده نموده و به این سؤال پاسخ می گویم.

فرق مسلمان و کافر

معنای کفر شرعی این است که انسان همه اصول عقاید اسلامی و یا یکی از آنها را منکر شود؛ مثلاً توحید یا یکی از صفات الهی مانند علم و یا قدرت خداوند و یا عدل او را انکار نماید و یا به انکار معاد بپردازد. البته اگر انکار امامت نماید، به او کافر گفته نمی شود؛ مانند برادران اهل سنت ما که مسلمان اند و در عین حال به امامت - که شیعه به آن معتقد است - قایل نمی باشند.

فقهایی که یکی از فروع دین نیز کافر می گویند؛ چرا که فروع دین از جمله پیام و رسالت پیامبر است، چنان که نماز و یا روزه را پیامبر آورده و انکار به آن به انکار رسالت و نبوت پیامبر باز می گردد که یکی از اصول اعتقادی می باشد و بنا بر این، موجب کفر است.

و گاهی انجام یک عمل انسان را از اسلام خارج و در زمره کفار داخل می سازد؛ مانند این که شخصی - نعوذ بالله - قرآن را در آتش افکنده و بسوزاند و یا به ساحت مقدس رسول گرامی اسلام ﷺ اهانتی روا دارد و یا نسبت به یکی از ائمه معصومین علیهم السلام ناسزا بگوید.

بنا بر این، آنچه انسان را از اسلام خارج می سازد سه چیز است:

۱. انکار مسائل اعتقادی،

۲. انکار فروع دینی که منجر به تکذیب نبوت گردد،

۳. عملی که اهانت به خدا و یا به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باشد.

کافران عصر پیامبر همان هایی بودند که رسالت وی را انکار می نمودند و یا به انکار معاد می پرداختند، اکنون می پردازیم به آیه ای که در آغاز این بحث مطرح

نمودیم. خداوند به پیامبر می‌فرماید: اگر کسی کافر شد، یعنی منکر توحید و یا نوبت و یا معاد شد، از کفر او اندوهگین مباش.

نگرانی پیامبر ﷺ از کافر شدن مردم

ممکن است کسی این سؤال به ذهنش راه یابد که چرا پیامبر از گمراه شدن کسی ناراحت می‌شود، در صورتی که اگر انسان بشنود یک نفر از میان یک میلیارد مسلمان، کافر شده است، به طور طبیعی ناراحت می‌شود. و ما نیز قبلاً بیان نمودیم که یکی از مراتب نهی از منکر این است که مسلمان قلباً از انحراف دیگران ناراحت گردد.

ولی ناراحتی پیامبر یک ناراحتی عادی نبود. گاهی آن چنان از کافر شدن بعضی ناراحت می‌شد که نسبت به سلامتی و یا به جان پیامبر احساس خطر می‌شد. در سوره مبارکه «کهف» - که از سوره‌هایی است که در مکه نازل گردیده است - می‌فرماید:

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾^۱

نزدیک است که خویش را از تأسف و اندوه در آستانه هلاکت و نابودی قرار دهی که به این قرآن ایمان نمی‌آورند.

و در سوره فاطر می‌فرماید:

﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ﴾^۲

به خاطر کفر و گناه مردم خودت را به حسرت و اندوه مینداز.

بنا بر این، حزن و اندوه پیامبر ﷺ بر کفر مردم، اندوهی طاقت‌فرسا و خطرناک برای وی بوده و از این رو، در آیه فرموده است:

﴿فَلَا يَخْزُنكَ كُفْرُهُ﴾

ای پیامبر، اگر کسی کافر شود، کفر او تو را آن چنان محزون نسازد که در معرض خطر قرارگیری.

پس محزون شدن معمولی بر کفر و انحراف افراد از آثار ایمان است و اگر کسی آن چنان بی تفاوت باشد که از گمراه شدن برادران هم‌کیشش، اندوهی به دل راه ندهد، بدون تردید در ایمان او کمبود و نقصان وجود دارد که باید در صدد اصلاح خویش برآید و نسبت به سرنوشت اعتقادی مسلمین از خود بی تفاوتی نشان ندهد. راوی به امام صادق علیه السلام عرض می‌نماید: آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ امام می‌فرماید: آیا ایمان جز حبّ و بغض چیز دیگری هست؟ انسانی که به هدایت دیگران علاقه‌مند است و از انحرافشان اندوهناک می‌گردد، آن علاقه و دوستی و یا نگرانی از ایمان اوست.

سپس در دنباله آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا مَزَجَهُمْ قَسْتَنُتَهُمْ بِمَا عَمِلُوا﴾؛ بازگشت آنان به سوی ماست و آنها را از نتیجه اعمالشان آگاه خواهیم ساخت.

در آیات قبل نیز مسأله بازگشت به سوی خداوند با عبارات مختلفی مطرح شده است: در آیه ۱۵ می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِلَيْهِ مَزْجُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. در آیه ۲۲ فرمود: ﴿وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾. چنان‌که در دیگر سوره‌های قرآن کریم مسأله معاد و بازگشت انسان‌ها نیز مکرر مطرح گردیده است.

گرچه این مسأله به تعبیرات مختلفی بیان شده، ولی تمام آنها بیانگر این حقیقت و واقعیت می‌باشند که کاروان بزرگ بشریت، از آغاز پیدایش انسان در کره خاک، به سوی عالم برزخ و از آنجا به جانب قیامت در حرکت است. و نخستین مهمان جهان برزخ هابیل بود که به دست برادرش قابیل کشته شد. عالم برزخ به منزله سالن انتظاری است که برای ورود به صحنه قیامت باید نخست به آنجا وارد شده و تا روز رستاخیز همچنان به انتظار بمانند. و هر روز تعدادی فراوان از این قافله بزرگ بشری به آنجا راه می‌یابند و به جمع منتظرین می‌پیوندند تا آن گاه که تمام انسان‌ها بمیرند. سپس جمیع آن افراد محشور گردیده و برای رسیدگی به اعمال و کردارشان به سوی صحنه قیامت حرکت می‌نمایند: ﴿فَنُنَبِّئُكُم بِمَا عَمِلُوا﴾. و آنجا آنان را از نتیجه و بازده کارهایشان آگاه خواهیم ساخت. البته این جمله بیش از جملات دیگر آیه در خور توجه است.

آگاهی از اعمال

اعمالی که از انسان صادر می‌گردد، گاه اعمال بدنی و عضوی است و گاه کارهای فکری و تصورات و تصدیقات قلبی می‌باشد که شامل اعتقادات انسان نیز می‌شود، و شک و گمان و یقین نیز از این جمله است. در سوره غافر می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۱

خداوند به نگاه خیانت‌آمیز چشم‌ها و آنچه در دل‌ها پنهان است داناست. خداوند در قیامت انسان را از آنچه عمل نمود، آگاه و مطلع می‌سازد و سپس مرحله کيفر و مجازات اعمال فرا می‌رسد، مطلع ساختن بر اعمال غیر از مجازات اعمال است.

خداوند در یکی از مواقف پنجاه‌گانه محشر انسان‌ها را بر اعمالشان واقف و آگاه می‌سازد. در این رابطه در سوره مبارکه «زلزال» می‌خوانیم:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾

هر کس به اندازه مثقالی کار خیر و یا شر از او سر زده باشد، آن را خواهد دید. «یرَهُ» یعنی در نامه اعمالش می‌خواند و می‌بیند که چه اعمالی را انجام داده است. پس از آن، در موقف مجازات چه بسا ممکن است اعتقاد درست باشد و مسأله شرک و کفر و نفاق در کار نباشد و به وسیله شفاعت بخشیده شود و ممکن است مستحق کيفر بوده و مجازات گردد.

البته مسأله شفاعت هم حساب و معیاری دارد و چنین نیست که هر کس مشمول آن گردد. لذا در قرآن کریم چنین بیان شده است:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

این جمله «لِمَنِ ارْتَضَى» امیدوارکننده است.^۳

۲. سوره انبیا، آیه ۲۸.

۱. سوره غافر، آیه ۱۹.

۳. شبیه این مضمون در الهدایة الکبری، ص ۴۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۳ ص ۳۳ آمده است.

آنهايي که اصول اعتقاديشان درست نباشد، از جمله افرادی که شفاعت شامل حالشان شود نمی باشند. لذا در سورة توبه می فرماید:

﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^۱

ای پیامبر، اگر هفتاد مرتبه برای آنان طلب آمرزش و استغفار نمایی خدا آنها را نخواهد بخشید.

معنای صدر

در پایان آیه می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾

خداوند به آنه در دل هاست آگاهی دارد.

«صدر» در واژه عربی به معنای سینه هاست، ولی در قرآن، در بیشتر موارد، به معنای روح آمده است. روح عبارت از حقیقت انسان است و همان چیزی است که انسان از آن به «من» تعبیر می نماید و می گوید: من گفتم، من نوشتم ... و همان «من» است که فکر می نماید، اعتقاد پیدا می کند و به برزخ وارد می شود و بدن مرکب او به حساب می آید. وقتی که انسان می میرد، روح از این مرکب پیاده می شود و آن را رها می سازد و در عالم برزخ در قالب و بدن مثالی قرار می گیرد که از بدن دنیایی او لطیف تر است. بنا بر این، «صدر» در این جا روان و روح آدمی است و روح است که صدر نشین وجود انسانی است. گاهی هم به آن عقل و قلب و نفس نیز اطلاق می شود.

راز مهلت دادن به کفار

﴿نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾^۲

اندکی از متاع دنیا را در اختیار آنان (کافران) می گذاریم و سپس به تحمل عذاب شدید (در آخرت) دچارشان می نماییم.

«نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا» به معنای اندک بودن مدت انتفاع و بهره برداری از مواهب و

نعمت‌های زندگی است. و منظور قرآن، آن عده از مردمی می‌باشند که علی‌رغم مشاهده معجزات پیامبر و شنیدن پیام آسمانی او، راه کفر و عناد را در پیش گرفته و حاضر به پذیرش اسلام نبوده‌اند.

چرا خداوند به کفار فرصت می‌دهد؟

در این‌جا این سؤال به ذهن می‌آید که چرا خداوند متعال اصلاً چنین فرصتی در اختیار کفار قرار داده و به مجرد سرپیچی از پذیرش پیام الهی به زندگی آمیخته به کفرشان پایان نمی‌دهد؟

صرف نظر از آیه فوق، این پرسش در مورد افراد فاسق نیز مطرح است که چرا خداوند به این گونه افراد - که سراسر زندگانی‌شان به گناه و معصیت سپری می‌گردد فرصت ادامه حیات می‌دهد؛ مثلاً هفتاد سال به یک شخص تبهکار عمر می‌دهد و او تمام این مدت طولانی را به فسق و فجور و می‌گذرانند؟ آیا بهتر نیست که هر چه زودتر به عمر این قبیل افراد پایان داده و یا حداقل، قدرت انجام گناه را از آنان سلب فرماید، تا گناهی از آنها سر نزنند؟!

پاسخ اشکال

این سؤال اختصاصی به کفار عصر نزول این آیه ندارد، بلکه می‌تواند در هر زمانی مطرح باشد، ولی پاسخ آن روشن است؛ چه این که خداوند پیش از خلقت انسان، پرونده‌ای به نام «لوح محفوظ» برای جمیع افراد بشر گشوده و خصوصیات زندگی هر انسانی را که تا دامنۀ قیامت دیده به دنیا می‌گشاید و از آن جمله میزان روزی و مدت زمان حیات او را در آن ثبت و ضبط فرموده و آن را با فرشتگان در میان گذاشته است. بنا بر این، اگر پس از آمدن انسانی به دنیا و گرایش او به کفر و یا انجام معصیت، جان او را در نیمه راه زندگی بگیرد و یا به واسطه ابتلای به بیماری او را از استفاده از روزی معیش محروم گرداند، بر خلاف وعده و نوشته خود عمل نموده و «کریم» یک چنین کاری انجام نمی‌دهد. و اگر چنین نماید، می‌توانند فرشتگان بگویند: خداوند، برای فلان انسان - مثلاً - هفتاد سال عمر تعیین نموده بودی، چرا

فرصت پایان بردن این عمر طبیعی را به او ندادی؟

وانگهی اگر مهلت به آنها ندهد، در باره آنان اتمام حجتی ننموده است، بلکه می‌توانند در برابر خداوند احتجاج نموده و بگویند: پروردگارا، اگر به ما مهلت می‌دادی، سرانجام در اواخر زندگی به خود آمده و توبه می‌نمودیم و به صراط مستقیم دین باز می‌گشتیم. ولی هنگامی که مدت مقرّر عمر خویش را طی نمودند، در عین حال بر همان کفر و عصیان خود باقی ماندند، خداوند در قیامت به آنها می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ تُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ﴾^۱

آیا من به شما آن مقدار عمر و زندگی نبخشیدم تا هر کس بخواهد تذکر و پند گیرد؟

جبر یا اختیار

پاسخ سوم این است که خداوند این جهان را، جهان اختیار قرار داده است، و اگر به جرم پافشاری بر کفر، جان کسی را بگیرد و یا به صرف گناه، هر عضوی را که وسیله انجام آن گناه بوده است فلج نماید، در این صورت، سلب اختیار از مردم نموده و جهان اختیار به جهان اجبار تبدیل خواهد شد؛ چه این که دیگر مردم از ترس، ترک گناه می‌نمایند و کسی جرأت نافرمانی پیدا نمی‌کند. و در نتیجه، انسان به آن تکامل مطلوب، در سایه عبادت اختیاری نخواهد رسید.

خداوند در مورد مختلفی از قرآن کریم به این مسأله اشاره فرموده است که انتخاب راه هدایت و یا طریق ضلالت، به اختیار خود مردم است. در سوره «دهر» می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكَرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲

ما راه را به انسان ارائه دادیم و هدایت ما شامل حال او شد، ولی انسان یا شکر نعمت هدایت ما را نموده و در راه مستقیم هدایت قرار می‌گیرد و یا

این که به کفران این نعمت پرداخته و منحرف می‌شود.

و در سوره «بلد» با جمله‌ای کوتاه این مطلب را نیز روشن می‌نماید:

﴿وَهَذَيْنَا النُّجْدَيْنِ﴾^۱

ما راه خیر و شر را به او نشان دادیم.

و به انتخاب انسان است که کدامین راه را برگزیند، چه در مرحله امور اعتقادی و

یا در مسائل عملی و اخلاقی.

فرصت دنیوی اندک است

بنا بر این، علت مهلت دادن به کفار در آیه شریفه روشن شد. ولی این مهلت‌ها گاه

بسیار طولانی است؛ مثلاً نهصد سال به مردمی فرصت می‌دهد که شهری آن چنان

در کمال استحکام بسازند که در دنیا نظیرش ساخته نشده باشد:

﴿إِذْ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۲

آیا ندیدی که خدای تو با مردم شهر «ارم» که صاحب قدرت بودند

چه کرد؟ در صورتی که مانند شهر آنها در بزرگی و استحکام شهری بنا

نشده بود.

در عین حال، با این همه مهلت می‌فرماید:

﴿نُفَعِّعُهُمْ قَلِيلًا﴾

مهلت اندکی به آنها می‌دهیم.

زیرا نهصد سال برای ما زمان زیادی به حساب می‌آید، ولی از نظر خداوند،

اندک و ناچیز است:

﴿وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾^۳

یک روز نزد پروردگارت به اندازه هزار سال، از سال‌هایی است که شما

محاسبه می‌نمایید.

پس کم بودن این مهلت الهی نسبی است. و نیز در مقایسه با حیات اخروی، زندگی دنیا هر چند سالی هم که به طول انجامد، بسیار اندک است؛ چنان که زندگی در رحم مادر نسبت به زندگی دنیا دوره‌ای کوتاه مدت به شمار می‌رود؛ زیرا انسان دارای چهار نوع و یا چهار دوره زندگی است.

دوره‌های زندگی

۱. زندگی در مدتی که دوران قبل از آمدن به دنیا را می‌گذراند و در رحم مادر است.
۲. زندگی در دنیا که به مدت زندگی او، از تولد تا مرگ محدود می‌گردد.
۳. حیات برزخی که در فاصله میان دنیا و آخرت قرار دارد.
۴. حیات اخروی که با محشور شدن و حضور در قیامت آغاز شده و سپس انسان به جایگاهی که خود در دنیا برای خویش ساخته است، رهسپار می‌شود؛ بهشت یا جهنم. و این حیات جاودانی و همیشگی است. پس زندگی انسان در دنیا اگر سالیان دراز هم به درازا کشد و عمر نوح پیدا نماید، باز در مقایسه با حیات پاینده آخرت کوتاه می‌باشد.

پایان کفار، عذابی دردناک

سپس به کفار هشدار می‌دهد که حیات آنها به همین چند روزه زندگی دنیا ختم نمی‌گردد، بلکه در آن جهان به طور جاویدان خواهند زیست و به حساب عقاید و اعمالشان به صورت دقیق رسیدگی می‌شود:

﴿ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾

آنچه با عمر دنیوی انسان پایان می‌گیرد طغیان‌ها و عصیان‌های اوست.

سپس در آخرت به تحمل عذاب شدید مجبورشان خواهیم نمود. البته این شدت، همچنان که به شدت کمی، یعنی به طولانی بودن مدت تحمل عذاب اشاره دارد، به شدت کیفی، یعنی به دردناک بودن آن نیز توجه می‌دهد.

بعضی از مفسرین گفته‌اند:

خداوند می‌خواهد به کفار بفرماید: خیال نکنید در دنیا از حیطه قدرت ما

خارج اید و هر کاری که بخواهید، می‌توانید به میل خویش انجام دهید، بلکه ما چنین خواسته‌ایم که این فرصت چند ساله زندگی را به منظور آزمایش و اتمام حجت در اختیار شما قرار داده‌ایم.

قیمومیت خداوند

یکی از نام‌های خداوند «قیوم» است و معنایش این است که خدا حافظ و نگهدارنده تمام عالم است و هر حرکت و سکون موجودی در دایره نامحدود قدرت او انجام می‌گیرد. بهترین مثالی که بتواند این مسأله را به ذهن ما نزدیک‌تر سازد، سلطه روح انسان نسبت به بدن است که چگونه بدن به اراده و خواست روان، می‌خواهد، بلند می‌شود، غذا می‌خورد، کار می‌کند و هر قیام و قعود بدن به اختیار اوست. البته این تسلط و قدرت در مقیاس بسیار محدودی است و تنها جنبه مثال و تشبیه دارد، اما برای قدرت و قیمومیت «الله» بر عالم حدّ و مرزی تصور نمی‌گردد. از این رو، قرآن با جمله «نمّتعهم؛ ما به آنها نعمت می‌دهیم»، می‌فهماند که همین زندگی اندک را هم «ما» به آنها می‌دهیم و چنین نیست که از تحت سلطه و قدرت ما خارج باشند؛ چنان که در جهان دیگر تحت قدرت خداوند می‌باشند. لذا می‌فرماید: «ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ؛ سپس آنها را در آخرت به عذاب شدید دچارشان می‌نماییم».

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

هر گاه از آنها بپرسی آفریدگار آسمان‌ها و زمین کیست، مسلماً خواهند گفت: «الله» بگو الحمد لله (که شما خود اعتراف می‌نمایید) ولی اکثر آنها نمی‌دانند.

خداوند مدبّر است

در قسمت قبل گفتیم: مشرکین در عصر بعثت به دسته‌ها مختلفی تقسیم می‌شدند، ولی بعضی از آنها چنین نبودند که خدا را قبول نداشته باشند، بلکه معتقد بودند

که «بُت» وسیله تقرب آنها به سوی «الله» است. لذا در آیه شریفه می‌فرماید: اگر از آفریدگار آسمان‌ها و زمین از آنها سؤال نمایی، می‌گویند «الله» خالق آنهاست. اگر خدا آنها را آفریده، اداره این نظام خلقت و جریان امور جهان هم حجت اراده و قدرت مطلقه او می‌باشد و شریکی برای او قابل تصور نیست؛ چه این که بعضی دیگر از مشرکان بر این اعتقاد باطل بودند که «الله» خالق همه چیز است، ولی تدبیر و اداره قسمتی از جهان هستی را، مثلاً، به ستارگان سپرده است. این آیه نیز در ردّ چنین پندار غلط و نادرستی است که اگر خالق، اوست و شما خود به آن معترف‌اید، پس خداوند مدبّر عالم هم می‌باشد و لذا خداوند «مدبّر» نامیده می‌شود.

حمد فقط مخصوص خداست

«الحمد لله» معنایش این است که تمام تعریفات مال خداست و هر حمد و ثنایی از آن اوست. اگر از زیبایی گل، طراوت درختان، شیرینی میوه و حُسن انسانی تعریف می‌نمایی، در حقیقت، توصیف «الله» را نموده‌ای.

شاعری هنگامی که این مصرع را سرود:

حُسن یوسف در دو عالم کس ندید

در سرودن مصرع بعدی فرو ماند و هر چند بیشتر فکر کرد، کمتر فکرش به جایی رسید. لذا از شاعری دیگر کمک خواست و او مصرع بعدی را چنین سرود:

حُسن، او دارد که یوسف آفرید

برخی از صفات خداوند

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

از آن خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و صاحب صفات ستوده است.

خالق، فاطر، بدیع

لام در «الله» برای افاده ملکیت است و مضمون آیه شریفه این است که: آنچه در آسمان‌ها، از کرات مختلف و دیگر موجودات قرار دارند و آنچه در زمین است، در ملکیت مطلقه الهی بوده و متعلق به «الله» می‌باشد؛ چنان که آفریننده و خالق آنها هم خداست و لذا در آیه قبل، مسأله خالقیت پروردگار مطرح گردیده بود. البته در آیات دیگری هم از خلق و آفرینش سخن به میان آمده است، ولی گاهی از آن به «فاطر» و گاهی به «بدیع» تعبیر شده است:

فرق میان این سه واژه این است که فاطر در لغت به معنای شکافنده است. پس ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی خداوند، آسمان‌ها و زمین را از کم عدم به وجود آورده؛ چنان که گویی که سینه نیستی را شکافته و از میان آن پدیده‌های هستی را بیرون آورده است. پس در این جهت با «بدیع» هم معنا می‌شود؛ چرا که «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» هم به معنای خلق‌کننده آسمان‌ها و زمین از عدم محض است. چه این که خداوند گاهی موادی طبیعی را قبلاً آفریده و سپس از آنها موجود دومی خلق می‌نماید؛ چنان که در باره انسان می‌فرماید:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ...﴾؛

خدا انسان را از نطفه آفرید.

ولی گاهی هیچ چیزی که ذرات وجود یک شیء را تشکیل می‌دهد، قبل از پیدایش خود آن موجود در خارج خلق نشده است، بلکه الآن موجود را از عدم محض می‌آفریند و به این لحاظ، خداوند «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خوانده می‌شود و گفتیم که «فاطر» هم از این جهت به معنای «بدیع» می‌باشد.

ولی «خالق» به هر دو معنا می‌آید. و از این رو، در قرآن، همان گونه که از خلقت انسان در موارد متعددی به خلق تعبیر فرموده، در باره آفرینش آسمان و زمین هم فرموده:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾؛

آسمان‌ها را بدون ستون‌های مرئی آفرید.

البته انسان هم چیزهایی می‌سازد، ولی کار او، به اصطلاح جدید، مونتاژگری است که با ترکیب مواد موجود عالم و تغییر شکل آنها دست به این کار می‌زند. و بدین ترتیب، قدرت خلاقیت و ابتکاری را - که خداوند به او عنایت فرموده - به کار می‌اندازد و از این راه، هر روز به دنیای خویش چهره تازه‌ای می‌بخشد. و چنین است که تمدن‌های بشری شکل گرفته و پیشرفت می‌نمایند.

حفظ موجودات جهان

مسأله دیگر، حفظ موجودات عالم هستی به اراده پروردگار است. در سوره مبارکه «بقره» می‌خوانیم:

﴿وَلَا يَتُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾^۱

حفظ و نگهبانی زمین و آسمان برای او آسان و بدون زحمت است.

و در سوره «سبأ» می‌فرماید:

﴿وَزَيْتُكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ﴾^۲

پروردگار تو بر هر چیزی نگهبان و حافظ است.

پس همان گونه که آفرینش و خلقت موجودات به اراده ذات مقدس اوست، حفظ و نگهداری آنها نیز به اراده «الله» می‌باشد. سپس نوبت به اداره و تدبیر این جهان با عظمت می‌رسد. در سوره «سجده» می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى

الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ۝ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ

السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَغْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِثْلًا تَعْدُونَ﴾^۳

خداوند کسی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان این دو است، در شش روز آفرید. سپس بر عرض قرار گرفت. هیچ ولی و شفاعت‌کننده‌ای

۲. سوره سبأ، آیه ۲۱.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳. سوره سجده، آیه ۴-۵.

برای شما جز او نیست. آیا متذکر نمی‌شوید؟ امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌نماید. سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمردید، به سوی او بازمی‌گردد (و به عمر دنیا خاتمه داده می‌شود).

بنا بر این، به مقتضای آیات یاد شده، آفرینش و نگهداری و اداره جهان هستی به اراده خداوند انجام می‌پذیرد و مانند کسی که خود کارخانه‌ای ساخته باشد و نگهداری و اداره آن را هم خود به عهده گرفته باشد.

بی‌نیازی خداوند و نیاز مخلوقات

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾

خداوند بی‌نیاز و دارای صفات پسندیده و کمال است.

ارتباط صفت نخست، یعنی غنی، با جمله‌های قبلی آیه است که خداوند به آن آفریده‌های خویش محتاج نبوده و غنی‌الذات است. و از این رو، می‌تواند خالق و حافظ و مدبر آنها باشد و نیازشان را تأمین نماید. پس صفت غنی در این جا اشاره به فقر و نیاز مخلوقات به «الله» و بی‌نیازی کامل او از تمام آنهاست. و در سوره «فاطر» به فقر انسان‌ها و غنای خویش چنین اشاره فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

ای مردم، شما فقرا و نیازمندان به سوی خدايید و خداست که بی‌نیاز و ستوده صفات می‌باشد.

پس موجودات سراپا نیاز بوده و خداوند بی‌نیاز محض است و یکی از مقامات انسان این است که به نیاز خویش به پروردگار توجه داشته باشد و کسی که این توجه برایش پیدا شود، بهترین عبادت‌ها را انجام داده است. یکی از اعمال مسجد کوفه نماز و مناجاتی است که در مقام امیرمؤمنان علیه السلام خوانده می‌شود. حضرت در آن مناجات به خداوند عرضه می‌دارد:

أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ، وَهَلْ يَزَعُمُ الْفَقِيرُ إِلَّا الْغَنِيَّ؛

خداوند، تو غنی و بی‌نیازی و من فقیر و نیازمند، آیا نیازمند را جز بی‌نیاز
ترحم خواهد کرد؟

یعنی از نظر فکری نیازمند هدایت توایم؛ از نظر عملی به توفیق تو محتاجیم؛ در
خوراک و پوشاک و در تمام نیازهای مادی و معنوی به لطف و کرم تو وابسته‌ایم.

خداوند حمید

«حمید» صفت مشبّهه است، بر وزن فعلیل. فعلیل گاهی به معنای فاعل و گاهی به
معنای مفعول می‌آید. حمید در معنای فاعلی آن به معنای ثناگو است و در معنی
مفعولی‌اش به معنای ستایش شده می‌باشد؛ ولی در این جا به کدام معنا استعمال
شده است؟ به نظر من «حمید» در آیه به هر دو معناست؛ چنان که در دعای «جوشن
کبیر» - که هزار اسم از اسامی «الله» در آن آمده است - خداوند به «حمید و محمود»،
هر دو یاد شده است.

در مباحث گذشته گفتیم: هر کس تعریف و توصیف هر پدیده‌ای را می‌نماید، در
واقع توصیف خدا را نموده است؛ چرا که هر حسن و زیبایی را خدا داده. پس
تعریف از آنها، تعریف از آن بخشنده حسن و زیبایی است. رسول اکرم ﷺ در یکی
از جنگ‌ها به امر الهی مشتی شن از زمین برگرفت و به سوی کفار پاشید. شن‌ها به
سر و روی کافران اصابت نمود و در نتیجه، چشم آنها نابینا و یا پر از خاک شد.
خداوند در این باره فرمود:

﴿وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۱

تو هنگامی که آنها را به سوی آنها نشانه‌گیری نمودی، در حقیقت، تو رمی
ننمودی، بلکه این خدا بود که رمی نمود.

بنا بر این، ما هر گاه «الحمد لله» می‌گوییم، به همین معنا اعتراف می‌نماییم که تمام

ستایش‌ها و ثناها و توصیف‌ها از آن خداست؛ چرا که همه را او آفریده است.

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِذْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

اگر آنچه روی زمین است، از درختان قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود، این‌ها همه تمام می‌شوند و اما کلمات خدا پایان نمی‌گیرد. خداوند عزیز و حکیم است.

هفت کنایه از افزایش عدد است

عدد هفت، در فرهنگ عرب، همیشه برای هفت شیء به کار نمی‌رود، بلکه گاهی کنایه از افزایش و زیادی است. لذا بعضی از مفسرین می‌گویند: «سَبْعَةُ أَبْحُرٍ»، اگر هفت دریا هم به آن افزوده شود، معنایش این است که اگر تعداد زیاد دیگری دریا تبدیل به مرکب گردد و تمام اشجار روی زمین قلم نویسندگان شوند، از عهده نوشتن و محاسبه کلمات الله برنخواهند آمد. لابد این تعداد بسیار قلم، و وجود آن همه مرکب، همان تعداد نویسنده را هم از انسان و جن و فرشته لازم دارد؛ ولی در آیه شریفه به آنها اشاره‌ای نشده است.

کلمات خداوند

منظور از «کلمات الله» چیست؟ بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که مقصود از «کلمات الله» علوم خدا باشد. و بنا بر این، آیه اشاره به علم بی پایان الهی است؛ چه این که خداوند همان گونه که ذاتش بی‌نهایت است و برای او آغاز و پایانی تصور نمی‌گردد، علم او نیز نامحدود و بی‌نهایت است و بی‌نهایت، هرگز قابل محاسبه و اندازه‌گیری نمی‌باشد. ما انسان‌ها هستیم که در علم و عمل و صفات و زندگی و همه چیز محدودیم و به همین دلیل قابل تقدیر و اندازه‌گیری می‌باشیم و هر یک از ما دارای دانشی معین و اعمالی مشخص و عمری محدود می‌باشد.

احتمال دوم، این است که منظور از «کلمات الله» پدیده‌های خلقت‌اند؛ چه این که در قرآن از «مسیح» به عنوان کلمه خدا یاد شده است و او هم یکی از پدیده‌ها و آفریده‌های الهی می‌باشد. بنا بر این، کلمه یعنی آنچه به اراده الهی خلق گردیده است. بدین ترتیب، آیه به تعداد بی‌شمار مخلوقات خداوند اشاره دارد. وقتی که در خون یک انسان آن همه مخلوقات ریز به نام گلبول وجود دارد، اگر بخواهند تمام گلبول‌های خون تمام انسان‌های روی زمین را به حساب آورند، و یا تمام موجودات ذره‌بینی را - که در هوا و در آب وجود دارند - با ارقام و اعداد نشان دهند، آیا اظهار عجز نخواهند کرد؟ تا چه رسد به تمام پدیده‌های بزرگ و کوچک جهان هستی که هنوز به بسیاری از آنها اطلاعات و دانش بشر پی برده است.

عزیز حکیم

«اِنَّ اللهَ عزیز حکیم؛ خداوند مقتدر و پیروز و کارش روی حکمت و تدبیر می‌باشد». همان گونه که روح انسان بر جسد او تسلط دارد، خداوند هم بر تمام کائنات تسلط دارد. مثال بالاتر از آن هم زده شده و آن تسلط روح بر اندیشه و فکر انسان است. گاهی سلطه روح بر بدن ضعیف می‌شود، ولی سلطه او بر فکر و اندیشه هم‌چنان باقی می‌ماند؛ مثلاً انسان بیمار است و در بستر آرمیده، در این حال، روح تمایل به حرکت بدن و راه رفتن آن دارد، اما بدن از حرکت عاجز است؛ ولی در همان حال، اندیشه و فکر باغ‌هایی پر از میوه در عالم خیال می‌آفریند و یک‌باره آن را رها نموده و به چیز دیگر می‌اندیشد و در حقیقت، روح است که این اندیشه‌ها را ایجاد می‌نماید و لحظه‌ای بعد، آن را به فراموشی می‌سپارد و به سراغ اندیشه‌ای دیگر می‌رود. پس چنان که روح بر اندیشه آدمی مسلط است، خداوند هم بر جهان آفرینش تسلط دارد و هر پدیده‌ای را که بخواهد خلق می‌نماید و یا پس از خلقت از میان می‌برد، ولی کار او روی حکمت است و این خلق و نابود کردن بی‌حساب نمی‌باشد. و به همین دلیل، پس از «عزیز»، به صفت دیگر «الله» - که حکیم است - اشاره فرموده است.

البته تسلط روح بر جسم و اندیشه ما تسلطی محدود است، اما تسلط خداوند بر

جهان خلقت و نظام هستی تسلطی نامحدود می باشد؛ پیوسته با حکمت توأم است؛ موجودی را روی حکمتی معین می آفریند و او را میلیون ها سال روی حکمت حفظ می نماید و سپس به دلیل حکمتی خاص آن را از بین می برد. بنا بر این، این اداره و تدبیر جهان و آفرینش و فنای آن همه روی حکمت می باشد و بدین جهت «حکیم» نامیده می شود.

آفرینش و برانگیختن انسان ها

﴿مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَغْنُتُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنْ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشُّعْشُوعَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْزَى إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^۱

آفرینش و برانگیختن شما همانند خلقت و حیات دادن دو باره به یک فرد بیش نیست. و همانا خداوند شنوا و بیناست.

آیا ندیدی که خدا شب را در روز و روز را در شب وارد می سازد و خورشید و ماه را مسخر شما گردانیده و هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خویش ادامه می دهند؟ و خداوند به آنچه عمل می نمایید آگاه است.

در عصر نزول قرآن کریم، مشرکین با ملاحظه پیدایش تدریجی انسان بر آنها دشوار بود که حیات مجدد انسان را به یک باره برای حضور در قیامت باور نمایند و از این رو، به انکار آن می پرداختند. قرآن برای ردّ چنین پنداری که در آینده نیز به مغز امثال آنان راه خواهد یافت فرمود: آفریدن و محشور ساختن شما پس از مرگ برای ما به سادگی خلقت یک فرد انسان است و در پیشگاه قدرت مطلقه او هیچ کاری دشوار نیست.

آفرینش تدریجی انسان ها

اصولاً پروردگار در مورد انسان سه کار انجام می دهد که دو عمل آن تدریجی و یک

عمل آن دفعی و یک باره‌ای می باشد:

نخستین کار تدریجی خداوند عبارت از این است که خداوند نخست پیکر آدم و حوّا را آفرید و در آنها روح دمید و به تدریج، از نسل آنها فرزندانی تا روز قیامت قرار داد و سفره گسترده جهان را با نعمت‌های متنوع در اختیارشان گذاشت و برای هر یک مدّت زمانی معین از عمر مشخص ساخت تا از این خوان پر برکت وجود بهره‌مند گردند و هر یک پس از مدتی زندگی، دنیا را بدرود گفته و جای خویش را به دیگران بسپارند. بنا بر این، خلقت انسان‌ها به طور دفعی و یک باره‌ای نیست، بلکه تدریجاً، از آغاز خلقت تا پایان عمر بشر، در این کره خاک به وجود آمده و پس از گذراندن عمر می‌میرند.

فلاسفه، نفوس انسان را نامتناهی می‌دانند؛ چنان که اخترشناسان - که با تلسکوپ‌های قوی به تماشای آسمان می‌نشینند و میلیون‌ها ستاره ریز و درشت و سحابی و کهکشان را از نظر می‌گذرانند - از وجود آن همه اجسام نورانی به شگفت افتاده و می‌گویند شمار آنها نامتناهی است؛ ولی واقعیت، این است که این تعبیر بی‌نهایت، نسبت به ضعف و محدودیت علم و آگاهی ما انسان‌های ضعیف است و گر نه از نظر پروردگار موجودی بی‌نهایت وجود ندارد. و هر چه هست، حدّ و نهایتی برایش مقدّر گردیده است و خداوند خود از آن آگاه و مطلع می‌باشد. نفوس بشر نیز نامتناهی نیست و تعدادشان در لوح محفوظ به طور دقیق ثبت و ضبط می‌باشد؛ چنان که شمار ستارگان برای خداوند معلوم و مشخص است. پس آفرینش انسان‌ها یک عمل تدریجی است.

و عمل تدریجی دوم خداوند، مرگ آنهاست. و همان گونه که آنها به تدریج به دنیا می‌آیند، نیز به تدریج از جهان رخت بر می‌بندند و بدین ترتیب، قافله بزرگ بشریت از این عالم به سوی عالم برزخ در حرکت‌اند تا آن گاه که قیامت فرا رسد.

برانگیختن دفعی انسان‌ها

عمل سوم خداوند در باره انسان - که عمل دفعی و یک باره‌ای است - برانگیختن

آنها برای حضور در صحنه قیامت است:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصُعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾^۱

پس در صور دمیده گردد. و هر کس در آسمان‌ها و در زمین است، مدهوش مرگ شوند، جز آن که خداوند بقای او را خواهد. آن گاه بار دیگر در صور دمیده شود، پس ناگاه برخاسته و نظاره نمایند.

و در سوره مبارکه «یس» می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^۲

و چون در صور دمیده شود، ناگاه همه از قبرها به سوی خداوند خویش شتابان روانه شوند.

تمام انسان‌هایی که دنیا را پشت سر گذاشته و در عالم برزخ بایگانی گردیده‌اند و پیکرهای آنان پراکنده و به خاک تبدیل شده است، در قیامت حضور به هم می‌رسانند؛ یعنی خداوند بار دیگر اجزای پراکنده اجسادشان را گرد آورده و به صورت نخستین می‌آفریند و روحشان از عالم برزخ به اجساد باز می‌گردد و رو به صحنه رستاخیز می‌آورند، ولی این حیات مجدد، دفعی و یکباره‌ای می‌باشد، نه تدریجی. و از این عمل در قرآن به «حشر» و «بعث» تعبیر گردیده است؛ چنان که به عمل اول و دوم «احیا» و «اماته» گفته می‌شود.

پیدایش دفعی در عالم قیامت

آنهایی که پذیرش حشر و بعث برایشان قابل تردید بود و آن را نمی‌پذیرفتند، دلیلشان این بود که انسانی که در مرحله پیدایش، به تدریج، از موجود ریزی به نام اسپرم ساخته می‌شود و تدریجاً مراحل مختلفی را طی می‌نماید تا به صورت انسانی کامل الخلقه در می‌آید و سپس به دنیا آمده و زندگی جدیدی را آغاز می‌نماید. و از آن پس نیز رو به رشد و تکامل می‌رود. چگونه ممکن است پس از این که مرد و

تمام اعضای بدن وی به خاک تبدیل گردید، بدون پشت سر گذاشتن آن مراحل تکوین و پیدایش، یکباره به صورت نخستین خویش بازگشته و در چهره انسانی با همان وضعیت وجودی پیشین خویش، در صحنه قیامت ظاهر گردد؟

خود آن اسپرم و اوول نیز از مواد موجود در طبیعت تکوین یافته است؛ به این معنا که پدران و مادران ما از همان شیر پاستوریزه محلی و گندم مشهدی و پرتقال گیلانی و برنج شمال و عسل کوه‌رنگ اصفهان و پرتقال بم کرمان و انگور شهریار و تاکستان و گوشت گوسفندان لرستان و... تغذیه کرده‌اند تا مبدأ پیدایش انسان در آنها به صورت اسپرم و اوول فراهم گردیده است و انسانی نوین پس از پشت سر گذاشتن دوره‌های مختلف به دنیا آمده است. ولی اگر از این همه مقدمات برای خلقت یک انسان، صرف نظر شده و ناگاه انسانی دوباره همانند قبل به وجود آید، آیا این مسأله برای کسی که اعتقاد به پروردگار و قدرت منطقه او ندارد، قابل شک و تردید نیست؟!

آنها قدرت نامحدود خداوند را با توانایی محدود خویش مقایسه می‌نمودند؛ مثلاً فکر می‌کردند که اگر از یک کیلو موم بخواهند صد تا موجود ریز و درشت بسازند، چقدر دقت و وقت لازم دارد تا صرف آن گردد؛ آن هم موجوداتی که تنها مجسمه‌هایی بی‌جان و بی‌حرکت‌اند. حال چگونه با یک نفخ صور، میلیاردها انسان به همان حالت نخستین ساخته شده و به سوی قیامت می‌شتابند؟!

برانگیختن همانند آفرینش قبلی است

خداوند در جواب آنان می‌فرماید:

﴿مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَغْنُكُم إِلَّا كُنُفُسٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.

آفرینش تمام شما انسان‌ها و سپس برانگیختن شما برای خداوند به سادگی خلقت نخستین و آفرینش مجدد یک فرد است.

آن فرد ممکن است یک فرد انسان باشد یا یک پشه؛ چه این که نفس واحده در آیه شامل هر موجود زنده‌ای می‌شود. اصولاً در پیشگاه قدرت مطلقه قادر متعال،

کار دشوار و ساده بی معناست و اعتقاد به چنین چیزی انکار قدرت مطلقه پروردگار و مستلزم کفر است.

﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾؛

خداوند بسیار شنوا و بیناست.

این جمله از آیه برای پیش‌گیری از اشکالی است که ممکن است برای بعضی مطرح شود و بگویند چگونه خداوند می‌تواند به تمام گفتار و کرداری که در مدت زندگی یک انسان از او سر زده است، در قیامت رسیدگی نماید؟ قرآن با این جمله کوتاه، خاطر نشان می‌سازد که خداوند هر چه را انجام دهید، می‌بیند و هر سخنی را که بر زبان رانید می‌شنود و چیزی از وی پوشیده و مخفی نمی‌ماند. و بنا بر این، در آن روز به حساب همه آنها رسیدگی خواهد نمود.

ولوح شب در روز و روز در شب

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ...﴾؛^۱

خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می‌سازد....

برای روز و شب مدت زمان ثابتی در تمام فصول سال نیست. در تابستان شب‌ها بسیار کوتاه و روزها بلند می‌شوند و در فصل زمستان، برعکس، شب‌ها بلند و روزها کوتاه است. و در دو فصل دیگر، یعنی در بهار و پاییز نیز ساعات شبانه‌روز نسبت به آن دو فصل تفاوت پیدا می‌نمایند؛ مثلاً بعضی شب‌های زمستان به شانزده ساعت و روزهای آن به هشت ساعت می‌رسد و در اواخر بهار و اوایل تابستان، برعکس، شب‌ها به هشت ساعت و روزها به شانزده ساعت می‌رسد. و بدین ترتیب می‌بینیم که پیوسته از ساعات‌های شب و روز، از یکی کاسته و به دیگری افزوده می‌گردد. و این عبارت از معنای ولوج است که ورود ساعات شب و روز را در یکدیگر تفسیر می‌نماید. و این مسأله به وسیله حرکت انتقالی زمین و انحرافی که

در قطبین صورت می‌گیرد، تحقق پیدا می‌نماید. پیدایش فصول چهارگانه سال هم از همین حرکت نشأت می‌گیرد.

تسخیر آفتاب و ماه

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾^۱.

تسخیر خورشید و ماه در این آیه از نوع تسخیر تکوینی است، نه ارادی. خداوند پاره‌ای از پدیده‌های خلقت را در اختیار بشر قرار داده است. از این رو، در سوره «حج» در باره بعضی از بهایم می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۲.

این گونه آنها را مسخر شما ساختیم تا شکر خدا را به جای آورید.

ولی تسخیر کواکب چنین نیست، بلکه خداوند آنها را در جهت منافع انسان قرار داده است. نه این که خود آنها مسخر انسان باشند، بلکه تابش خورشید و نور ماه برای ادامه زندگی انسان نقش حیاتی دارند. پس به این معنا نور آنها تحت تسخیر انسان قرار گرفته‌اند، ولی خود آنها مسخر اراده خداوند می‌باشند. میوه‌جات و گیاهان و حیوانات و دیگر موجوداتی که برای حیات انسان وجودشان لازم و مفید است، در زیر نور خورشید رشد و نمو پیدا می‌نمایند. ماه نیز اضافه بر دیگر منافع که برای انسان دارد، تاریخ دقیق را مشخص می‌سازد. روزگاری بود که از ساعت و تقویم خبری نبود و چراغ هنوز اختراع نشده بود، در آن هنگام، ماه نقش تقویم و چراغ شب خواب مردم را ایفا می‌نمود.

افلاک در مسیرهای تعیین شده

﴿كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾.

هر یک از خورشید و ماه حرکت و مسیر خاصی دارند و به این حرکت ادامه می‌دهند تا آن گاه که فرمان خدا برای پایان گرفتن این حرکت و برچیده شدن

نظام هستی فرا رسد؛ چنان که در سوره مبارکه «تکویر» به چنین سرانجامی اشاره شده است:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۝ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۱

هنگامی که آفتاب تاریک گردد و ستارگان به تیرگی گرایند.

پس معنای «الی اجل مسمی» این است که سیر ماه و خورشید تا چنین زمانی که از برای خداوند معلوم و مشخص است، ادامه خواهد داشت، ولی برای ما آن نهایت معلوم نیست.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

خداوند به تمام اعمال شما آگاه است.

چه آن اعمال، کارهای فکری باشد و چه کارهای یدی و عضوی. بدون تردید، خداوند - که این نظام بدیع خلقت را با این همه پدیده‌های شگفت‌انگیز و زیبا آفریده و آنها را در جهت منافع انسان‌ها قرار داده است - از آنچه در اندیشه‌ها می‌گذرد یا به دست آنها انجام می‌گیرد و یا بر زبان‌شان جاری می‌شود، آگاه و مطلع است:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۲

این‌ها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می‌خوانند، باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است.

قدرت نامتناهی خداوند دلیل حق بودن خداست

«ذلک» اشاره است به آنچه در آیات قبل گذشت. در آن آیات، صفت خالقیت «الله» مطرح گردیده بود و خداوند به عنوان آفریدگار آسمان‌ها و زمین و مالک مطلق آنها معرفی شده و در آیه بعدی از علم بی‌نهایت خداوند سخن به میان آمده بود و این که

اگر دریاها همه مرکب و هفت دریای دیگر به آن اضافه گردد و درختان روی زمین مبدل به قلم شوند، تمام آنها تمام شوند، ولی کلمات الله، پایان نگیرد.

و سپس قرآن در آیه دیگر، از قدرت نامحدود الهی یاد نموده و فرموده خداوند قادر است تمام بشر را مجدداً زنده نماید و این کار برای او به سادگی آفرینش یک فرد است و خدا ساعات شبانه روز را در یکدیگر وارد می سازد. پس از ذکر این صفات، می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ...﴾. این ها همه بدین جهت است که خداوندی که از این صفات برخوردار می باشد، حق است و غیر او همه باطل اند؛ گویی که خداوند می گوید آفرینش تمام پدیده های هستی به من مربوط بوده؛ چرا که جز او کسی علم و قدرت بی پایان و مالکیت مطلقه آسمان ها و زمین را دارا نمی باشد.

«حق» یعنی وجود حقیقی و ثابت و مسلم. و تنها موجودی که قائم بالذات و پاینده و همیشگی است و هر چه غیر از او به دنبالش بررود و او را بخوانید، زوال پذیر و باطل است. و بدین ترتیب، خداوند بشر را به عبادت و عبودیت خویش دعوت نموده و می فرماید تمام هستی آفریده من و سایه وجود ثابت من می باشد و هر که را جز من پرستش نمایید، همانند خودتان بی ثبات و ناپایدار می باشد.

اصالت از ذی ظل است نه از ظل

هنگامی که آفتاب از آسمان بر زمین می تابد، کوچک ترین مانعی که در جلو اشعه آن قرار گیرد، سایه آن در زمین ظاهر می شود؛ چنان که دست خویش را جلو آفتاب نگاه دارید، سایه آن بر زمین می افتد؛ ولی آیا آن سایه اصالت وجودی دارد، و یا دست شما؟ مسلماً آنچه از حقیقت و اصالت برخوردار است، دست شماست، ولی سایه آن اصالت را ندارد و بلکه سایه اثر دست و در بقا و حرکت و سکون تابع دست شماست، اگر دست را از جلو آفتاب برگیرید، سایه ناپدید می گردد و چنانچه آن را ثابت نگه دارید، ثابت مانده و اگر حرکت دهید، حرکت خواهد نمود. پس اصالت از ذی ظل است نه از ظل.

تمام موجودات عالم نیز همانند همان سایه‌اند و از خود اصالتی نداشته و وابسته به فیض «الله» اند:

اگر نازی کند، در هم فرو ریزند قالب‌ها

و لذا در آیات متعددی، خداوند از خویش به عنوان «قیوم» یاد نموده است که اشاره به این است که تمام دیده‌ها تحت اداره و حفظ و قیومیت او می‌باشند.

اگر کسی جلو آینه بایستد، عکس او در آن منعکس می‌گردد؛ ولی آن عکس درست تابع او است. پس اگر او بخندد، و یا بنشیند، آینه تمام حرکات او را کاملاً در خویش منعکس می‌سازد. موجودات همه نظیر انعکاس در آینه است. و لذا در سوره «یس» می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱

همانا فرمان خداوند چون اراده آفرینش چیزی را نماید، به محض این که گوید، موجود باش، بلا فاصله موجود می‌شود.

تمام موجودات وابسته به امر او است. هرگاه بفرماید: «باش»، وجود پیدا می‌نمایند و چون بگوید «نباش»، نیست و نابود می‌شوند.

خداوند علی‌کبیر

﴿وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾

در جمله قبل، حقیقت ذات مقدس پروردگار روشن شد و در این آیه می‌فرماید: خداوند از هر چیز برتر و از هر توصیف پاک‌تر است. پس «العلی» یعنی مقام او بالاتر از اوصافی است که دیگران دارا هستند، و «الکبیر» یعنی صاحب تمام کمالات است.

این دو صفت اشاره به صفات ثبوتیه و صفات سلبیه پروردگار است که در علم کلام مطرح گردیده است. صفات ثبوتیه، یعنی صفات جمال الهی که در خدا وجود

دارد؛ مانند، حی، عالم، سمیع، بصیر و غیره و صفات دیگر موجودات، نشأت گرفته از این صفات ثبوتیه او می‌باشد.

بخش دیگر از صفات خداوند، صفات سلویه است؛ آنچه را که در خداوند نبوده و ذات مقدّسش از آنها پاک و منزّه می‌باشد.

نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل

بی شریک است و معانی توغنی دان خالق

تشکیل یافته از اجزا و اعضا نیست و نه مانند ما دارای جسم است، و نه دیده می‌شود و نه محل حوادث است که حادثه‌ای بر او وارد شود و حرکت و سکون و قلب و انقلاب بر ذات مقدّسش عارض نمی‌گردد، شریکی برای او نبوده و مکانی انتخاب نمی‌نماید. این‌ها صفات سلویه خداوند است، و خدا برتر و بالاتر از این است که به این اوصاف متّصف باشد. پس «العلی» اشاره به چنین صفاتی است و «کبیر» اشاره به صفات ثبوتیه الهی است و جمال هر موجودی جلوه‌ای از تجلّی جمال «الله» می‌باشد.

آیات الهی برای صابران و سپاسگزاران

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۱

آیا ندیدی کشتی‌ها را در دریا که به فرمان خداوند و به برکت نعمت او در حرکت‌اند تا (از این راه) خداوند بعضی از آیات خویش را به شما بنمایاند که در این‌ها آیات و نشانه‌هایی است برای کسانی که شکیبا و شکر گزارند.

پیشرفت و سایل نقلیه

یکی از ویژگی‌های انسان، قدرت ابتکار و خلاقیتی است که خداوند به وی عنایت فرموده است و او در سایه این توانایی توانسته است. هر روز برای نقل و انتقال

خویش وسیله‌ای بهتر اختراع نموده و بدین ترتیب، وسایل جدیدی را جایگزین وسایل طبیعی و قدیمی بنماید. و از این راه به سیر و سفر خویش شتاب بیشتر و برای خود راحتی و آسایش زیادتری تأمین نماید.

در گذشته، هنگامی که مردم، مثلاً از قم به سوی تهران حرکت می نمودند، مدت زیادی وقت آنان در میان راه به هدر می رفت، و پس از رسیدن به مقصد هم با تنی خسته و فرسوده نیاز به مدتی استراحت داشتند تا پس از آن بتوانند کارهای خویش را انجام دهند؛ ولی امروز آن چند روز به چند ساعت تبدیل شده است و وسایل نقلیه مصنوعی جای وسایل طبیعی را پر نموده است.

روزگاری انسان پریدن پرندگان را در آسمان می دید و آرزو می کرد او هم بتواند در آن فضای بیکران پر کشیده و آسوده خاطر از خوف و خطرهای مسافرت زمینی؛ آن هم با وسایل رنج آور و خسته کننده آن زمان، به هر نقطه‌ای که مایل باشد رفت و آمد نماید و سرانجام این آرزو محقق شد و امروز راهی را که در طی یک سال، در گذشته، با زحمت و مشقت می پیمود، در طی چند ساعت با هواپیما، می پیماید و در زمینه سفر دریایی نیز با ساختن کشتی‌های مجهز و غول پیکر - که شهری را در اذهان تداعی می نماید - به آسودگی و سرعت، به هر جایی که بخواهد، مسافرت می نماید.

قرآن کریم در چند مورد از کشتی سخن به میان آورده که یکی در همین آیه است:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلَّكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ؟﴾

آیا ندیدی کشتی‌ها در دریاها به فرمان خداوند و به برکت نعمت او در حرکت‌اند.

و برای این که بشر را غرور نگیرد و به خود نبالد که اوست که چنین وسیله نقلیه دریایی با عظمتی را ساخته، و این غفلت از خدا او را به گناه، و احیاناً به کفر نکشاند، به او خاطر نشان می سازد که فکر نکن که این کار از تو بر می آید، و تو آن را با نیروی دستها و تلاش مغزی خویش ساخته و پرداخته‌ای و در دریاها سفر می نمایی، بلکه

با لطف و نعمت من است که کشتی بر فراز آب در حرکت می‌باشد. و اگر چنین نبود، تو هرگز نمی‌توانستی از آن بهره‌برداری نموده و آن را وسیله حمل و نقل خویش قرار دهی؛ گذشته از این که فکر و اندیشه خلاق بشر و ابتکار عمل انسان هم داده خداوند است. نیروی جسمی که به وسیله آن توان پیاده کردن آنچه را که در فکر طرح می‌نماید، مواد اولیه‌ای که با آن کشتی و یا هر چیز دیگری می‌سازد، همه‌اش، نعمت‌های الهی است.

دریا یکی از آیات خداوند

﴿لِيُريَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ﴾.

گاهی قرآن مطلبی را بیان می‌نماید و بی‌درنگ، به دنبال آن، دلیل آن را ذکر می‌کند. در این مورد نیز علت دادن این نعمت‌هایی را که انسان به برکت آن، قادر به ساختن کشتی و مسافرت در دریا می‌شود، چنین بیان می‌فرماید:

تا خداوند پاره‌ای از آیات و نشانه‌های قدرت و عظمت خویش را به شما نشان دهد.

در دعای «جوشن کبیر» می‌خوانیم:

يَا مَنْ فِي الْبُخْرِ عَجَائِبُهُ؛

ای پروردگاری که سطح دریاها و پهنه اقیانوس‌ها، صحنه آفریده‌های شگفت‌انگیز توست.

یکی از شگفتی‌های دریا همین نعمتی است که خداوند در این آیه اشاره فرموده و آن را برای استفاده‌های گوناگون در اختیار بشر قرار داده است. اگر در گذشته از کشتی تنها برای صید و مسافرت بهره‌برداری می‌شد، امروزه از آن استفاده‌های بسیاری می‌شود و برای مطالعات علمی در دریاها، عملیات نظامی و اکتشافی و غیره نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ به خصوص با توجه به این که مساحتی قابل توجه از زمین را دریاها به خود اختصاص داده‌اند و انسان به وسیله کشتی است که از آنها، هم چون سطح زمین استفاده می‌نماید. در گذشته چنین می‌پنداشتند که یک چهارم

کره زمین را خشکی و سه چهارم بقیه را آب فرا گرفته است، ولی امروزه، با مطالعاتی که انجام گرفته است، به این حقیقت پی برده‌اند که مقدار مساحت خشکی، اندکی بیش از آن است که سابقاً فکر می‌کرده‌اند:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»

در این‌ها نشانه‌ها و آیات عظمت الهی است، ولی برای کسانی که حوصله تفکر و اندیشه در این آیات را دارند و در برابر این همه نعمت شکرگزار می‌باشند.

آیات الهی

«آیه» در لغت عربی به معنای نشانه است و جمع آن «آیات» است که به معنای نشانه‌ها می‌باشد. و در قرآن این واژه، به صورت مفرد و جمع، زیاد وارد شده است، و مصادیق بسیاری هم برای آن بیان نموده است. در سوره «بقره» می‌فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْبَتَ بِهِ الْأَرْضُ بَعْدَ مُوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^١

محققاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی‌ها - که در سطح آب برای بهره‌برداری مردم در حرکت است - و بارانی که خدا از بالا فرو فرستاد تا به آن زمین را بعد از مردن زنده سازد و انواع جنبندگان را در آن گسترده و همچنین در تفسیر مسیر باده‌ها و ابرهایی که در میان زمین و آسمان معلق می‌باشند، نشانه‌هایی از قدرت مطلقه پروردگار برای مردمی است که دارای عقل و اندیشه‌اند.

کوه‌ها، دریاها، تغییر فصل‌های سال، خلقت نباتات و حیوانات و آفرینش انسان‌ها، همه و همه آیات و نشانه‌های وجود آن ذات مقدس و آیات قدرت و

حکمت او می‌باشند. و گاهی عمل یک انسان هم آیه است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾^۱

و یکی از آیات الهی خوابیدن شما در شب و روز و نیز جست و جوی شما برای به دست آوردن روزی از فضل خداوند می‌باشد. در این امر آیاتی است برای مردمی که سخن حق را می‌شنوند.

تمام این‌ها نشانه‌های وجود خداوند و آیه علم و حکمت و قدرت و لطف الهی است. بنا بر این، تمام جزء جزء این جهان و نیز مجموع آن، آیات خداوند می‌باشند. اگر انسان به دقت پدیده‌های گوناگون هستی را مورد مطالعه قرار دهد و در این کتاب بزرگ آفرینش بنگرد، پی به وجود وحدانیت «الله» برده و از علم و حکمت و قدرت او آگاه می‌گردد.

و نیز اگر کسی باینشی تخصصی مسأله خواب را مورد توجه قرار داده و در آن، درست دقت نماید که این چه حالتی است که بر افراد عارض می‌گردد و در آن حال، چگونه روح به طور موقت بدن را ترک گفته و به نقاط دیگر سفر کرده و به هر جای سری می‌زند و از هر سو خبری می‌آورد و سپس باز می‌گردد، آیات الهی را در آن آشکارا مشاهده می‌نماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

خداست که به هنگام مرگ، ارواح مردم را می‌گیرد و کسانی را که هنوز مردنش فرا نرسیده است نیز در حال خواب روحش را قبض می‌نماید. سپس کسی را که مرگش مقدر گردیده، روحش را نگاه می‌دارد و آن را که مقدر نشده، به پیکرش باز می‌گرداند تا اجل معین او فرا رسد در این کار

آیاتی است، برای مردمی که می‌اندیشند.

پس در قرآن کریم در موارد بسیاری واژه آیه و آیات، وارد گردیده است و از آن جمله در آیه مورد بحث ما می‌باشد که می‌فرماید:

﴿لِيُذَكِّرَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ﴾؛

تا نشانه‌های خداوند را به شما ارائه دهد.

اکنون باید دید چگونه حرکت کشتی بر روی دریاها و اقیانوس‌ها از آیات الهی به حساب می‌آید. وقتی دقت می‌نماییم، می‌بینیم بشر، طی قرن‌ها زندگی در خشکی سرمایه‌گذاری فکری نموده تا توانسته است وسیله‌ای برای حرکت بر فراز آب بسازد و آن را رفته رفته با گذشت زمان کامل و کامل‌تر سازد تا به صورت کنونی رسیده است.

مسئله دوم، موادی است که در ساختن کشتی به کار رفته است. خداوند این مواد طبیعی را در معادن و جنگل‌ها ایجاد فرموده که خود آنها هر کدام آیه‌ای از آیات پروردگار شمرده می‌شوند. و سپس نیروی بدنی انسان، که پس از نیروی فکری او، شکل کشتی را در مغز خویش طرح نموده و آن را در عمل پیاده نموده و کشتی ساخته است، نیز آیه‌ای از آیات الهی است.

آب دریا خود آیه‌ای به حساب می‌آید که کشتی بر روی آن حرکت می‌نماید و انسان را به مقصد و مقصود خود می‌رساند. و در گذشته - که کشتی‌های بادی به وسیله باد حرکت می‌کردند - باد به منزله موتور کشتی بود که اگر می‌ایستاد، کشتی تا به هنگام وزش مجدد آن بی‌حرکت در وسط دریا متوقف می‌شد. و لذا در سوره «شوری» می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَغْلَامِ ۝ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظَلْنَ رَوَاكِبَ عَلَى ظُهُورِهِ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۱

و یکی از آیات الهی حرکت کشتی‌ها در آب است که مانند قصرها در حرکت‌اند. اگر خداوند بخواهد باد را ساکن سازد، پس کشتی‌ها از حرکت باز ایستند. در این کار برای صابران شکرگزار آیاتی است.

صابران شکرگزار

ولی نشانه بودن حرکت کشتی بر روی آب، برای کسی است که صبر و حوصله اندیشیدن و تفکر در این آیات را دارا باشد. و گر نه، انسان تنبلی که حوصله کار و ساختن کشتی از خود نشان نمی‌دهد، پی به آیات الهی نخواهد برد؛ چرا که با ساختن کشتی، این بخش از آیات برایش روشن می‌شود و قدرت خدا را به روشنی در آن مشاهده می‌نماید.

همین جامه‌ای را که به تن می‌پوشید و یا ساختمانی را که برای سکونت خود مورد استفاده قرار می‌دهید و یا ماشین و هواپیمایی که وسیله مسافرت شماست، نتیجه صبر و حوصله سال‌ها و بلکه قرن‌هایی است که انسان با تلاش فکری و توان بدنی به ساختن و تکامل بخشیدن به آن پرداخته تا به صورت کنونی رسیده است، و در آینده به آنها کیفیت و تکامل بهتر و بیشتری خواهد داد. و بدون تردید، اگر این صبر و پشت کاری مداوم نبود، هرگز به این همه وسایل مردن امروز دست نمی‌یافت و در نتیجه، آیات الهی برای او، همچنان ناشناخته باقی می‌ماند.

و به دنبال آن می‌فرماید: «شکوره». حرکت کشتی - که یکی از آیات خداست - این آیات و نشانه‌ها برای کسی است که کاملاً شکرگزار پروردگار باشد. و گر نه، کسی که در اصل وجود پروردگار دچار تردید است، هرگز توجهی به این‌ها به عنوان آیات الهی نخواهد نمود تا چه رسد به این که شکرگزار او باشد.

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَجٌ كَالظُّلَلِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾^۱

و هنگامی که موجی چون ابرها (در سفر دریا) آنها را بپوشاند (و بر فراز سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می خوانند؛ اما زمانی که آنها را به خشکی رسانیده و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خویش وفادار می مانند، در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده و راه کفر را پیش می گیرند) و آیات ما را جز پیمان شکنان کفرانگر انکار نمی نمایند.

خداوند، منجی بیچارگان

کسانی که سفر دریایی نموده اند و در وسط دریا گرفتار طوفان شده و امواج عظیم دریا را - که همانند کوهی سر از آن بیرون کشیده و کشتی را از هر سو در میان خویش احاطه می نمایند - این تشبیه قرآن، از امواج دریا به ابرها بهتر قابل درک است. وقتی انسان در چنین وضعیتی قرار گیرد و مرگ را در پیش چشم خویش ملاحظه نماید، در آن لحظه های بحرانی دیگر دل از همه بریده و تنها به خداوند امید می بندد و از صمیم قلب و از اعماق ضمیر روی به سوی پروردگار می آورد و با اخلاصی که تا به آن هنگام در خویش سراغ نداشته است، خدا را می خواند.

مردی به حضور حضرت امام صادق علیه السلام شرفیاب گردید و عرض کرد:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! ذُلِّي عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَيَّ الْمُجَادِلُونَ وَ حَيَّرُونِي، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ كُسِرَ بِكَ خَيْثٌ لَا سَفِينَةٌ تُنْجِيكَ وَ لَا سَبَاحَةٌ تُنْقِيكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هُنَاكَ أَنْ شَيْئاً مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُصَكَ مِنْ وَرْطَتِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنِّجَاءِ خَيْثُ لَا مُنْجِي وَ عَلَى الْإِغَاثَةِ خَيْثُ لَا مُغِيثٌ؛^۱

ای فرزند رسول خدا، منکرین خدا با من به مجادله بسیار پرداخته، به طوری که مرا در پاسخ متحیر ساخته اند. از شما می خواهم که با دلایل و براهین مرا به ذات مقدس او راهنمایی فرمایید.

امام: ای بنده خدا، آیا سوار کشتی شده‌ای؟
مرد: آری.

امام: آیا اتفاق افتاده که کشتی بشکند و در آن حال، نه کشتی دیگری به نجات تو بشتابد و نه به وسیله شنا رهایی یابی؟
مرد: آری.

امام: آیا در آن هنگام هیچ به قلبت گذشته که موجودی هست که قادر به نجاتت از این مهلکه خواهد بود؟
مرد: آری.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن موجود همان «الله» است که در آن هنگام که نجات بخش و فریادرسی نیست، قادر به نجات و امداد انسان خواهد بود.^۱
آری، در آن هنگام که آدمی برای لحظه‌ای از تحت تأثیر جاذبه‌های مادی و کشش‌های غریزی آزاد گردیده و امیدش را به آنچه که تا آن وقت به آن امیدوار بود، از دست می‌دهد، فطرت خداجوییش به یکباره بیدار شده، از سر خلوص، خدا را می‌خواند و تنها از او استمداد می‌نماید. و به همین دلیل امام او را متوجه آن لحظه می‌سازد؛ چرا که بزرگ‌ترین دلیل برای اثبات وجود خالق، شهادت فطرت خود انسان است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلَاٌ هُوَ جَانِبٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛

ای مردم از پروردگار خود پروا کنید و از روزی بترسید که هیچ پدری از فرزند خود چیزی را از عذاب آن روز دفع نمی‌کند یعنی هیچ نفعی به او نرساند و دفع عذاب ننماید. و هیچ فرزندی از پدر خود چیزی از عذاب را

۱. تفسیر سورة لقمان، تا اینجا در ماهنامه پاسدار اسلام به چاپ رسیده بود. در اینجا برای کامل شدن تفسیر سورة لقمان، تفسیر آیات آخر از تفسیر قرآن آیه الله مشکینی نقل می‌گردد.

دفع کننده نیست و بازدارنده عقاب به هیچ طریقی نخواهد بود.

«یوماً» مفعول «اخشوا» است و ظرف نیست؛ زیرا مقصود این نیست که در آن روز بترسی، بلکه منظور این است که از آن روز بترسید.

«إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»؛ به درستی که وعده خدا به ثواب و عقاب حق است. «فَلَا تَغُرُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»؛ پس زندگانی دنیا شما را مغرور نسازد و فریب ندهد؛ یعنی به متاعهای گوناگون و زینت‌های دلفریب و طول سلامت و کثرت نعمت آن فریفته مشوید، چه آن در معرض زوال و فناست.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرماید:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَعَذِّرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا خُلُوَّةٌ خَضِرَةٌ خَفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَتَخَبَّثَتْ بِالْعَاجِلَةِ وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ وَتَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَتَزَيَّنَّتْ بِالْفُرُورِ لَا تَدُومُ خَيْرَتُهَا وَلَا تُؤَمِّنُ فُجُوعَهَا. غَرَارَةٌ ضَرَارَةٌ...^۱

پس به درستی که من می‌ترسانم شما را از دنیای غدار. پس به تحقیق، دنیا شیرین است در ذائقه، سبز است در باصره، (استعاره فرموده این دو لفظ را برای دنیا به اعتبار زینت و بهجت آن و فقط سبزی و حلاوت را ذکر کرده، از جهت آن که التذاذ نفس از ممر این دو بیشتر است)، احاطه شده دنیا به آرزوها و دوستی نموده با اهل خود به متاع‌های عاجله زائله، و به شگفت آمده به زیورهای اندک بی اعتبار، و آراسته شده به امیدهای بی بنیاد، و زینت یافته به فریب اهل جهالت و فساد، و دوام نیابد سرور و شادی آن و ایمن نشاید بود از درد و آلام آن، فریبنده‌ای است مضرت رساننده...

«وَلَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْفُرُورُ»؛ و شیطان فریب دهنده شما را فریب ندهد و به عفو و کرم یا مهلت دادن خداوند مغرور نسازد، به این وجه که به آرزوی دور و دراز شما را از راه منحرف نماید و به وعده توبه و مغفرت شما را بر معاصی دلیر کند.

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ

مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛

در حقیقت، خداست که علم [به] قیامت نزد اوست، و باران را فرو می‌فرستد، و آنچه را که در رحم‌هاست، می‌داند و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. در حقیقت، خداست [که] دانای آگاه است.

گفته شده «ماذا» مفعول «تکسب» است و این در صورتی است که «ماذا» را روی هم به منزله یک کلمه بدانیم و معنای استفهام داشته باشد؛ اما اگر به معنای «الذی» باشد، مفعول «تدري» خواهد بود.

همانا خدا علم به هنگام قیامت نزد اوست و باران را در زمانی و مکانی که مقرر فرموده نازل می‌فرماید و او آنچه در رحم‌های جانداران زاینده است از دختر و پسر و تام و ناقص و وحدت و تعدد و اوصاف جسمی آینده و حالات روانی و اعمال آینده و مقرّ نهایی آنها را می‌داند. و هیچ کس نمی‌داند از نیکوکار و بدکردار که فردا از دانش و عمل و مال، چه به دست آورد و کسب کند. و لذا بسیار هست که اراده چیزی را نماید و خلاف آن می‌کند. و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْقَزَائِمِ وَنَقْضِ الْهَمَمِ؛^۱

شناختم خدا را به فسخ شدن قصدها و به هم خوردن همت‌ها.

و هیچ کس نمی‌داند که به کدام زمین می‌میرد؛ همچنان که نمی‌داند مرگ چه وقت او را دریابد.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»: به درستی که خدای تعالی به همه اینها دانا و آگاه است.

علامه مجلسی رحمته الله در کتاب مرآة العقول می‌فرماید:

مراد از آیه شریفه و این که غیر از خدای متعال این پنج چیز را نمی‌داند، این است که غیر او، از پیش خود، بدون آن که خدا به آنها تعلیم کند، نمی‌دانند و این منافات با دانستن آنها به علم مستفاد از خدای متعال ندارد. و دانستن

ائمه معصومین منوط به اراده خود ایشان است؛ چنان که در کتاب الکافی
 عمار ساباطی از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند آیا امام غیب را می داند،
 فرمود: نه، و لکن هرگاه اراده نماید، دانستن آن را، خدای تعالی به او اعلام
 می فرماید.^۱

تفسير سورة «ص»

تحقيق

محمد باقریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي علّم القرآن والسلام على محمد وآله خلفاء الرحمن واللعن على أعدائهم أولياء الشيطان وأعداء الإنسان.

و بعد، در عصری آکنده از جور و محیطی مملو از خفقان - که روزهایش از نظر آزاد مردان شب تار، و شب‌هایش در منطق روشن‌بینان ماه و سال بود -، تابستانی را در شهرستانی به نام زنجان به‌طور تصادف گذرانیدیم. به درخواست برخی از دوستان به بحثی مربوط به تفسیر سوره‌ای از قرآن کریم شروع کردیم؛ چه آن‌که مترقب بود بتوانیم مطالبی از حقایق اسلام را در جامعه‌ای طاغوت‌زده عنوان کنیم و ضمناً گاه‌گاهی تحت حفاظی و محفوف به استاری سخنی از آنچه خلاف میل ابرمردان سیاست و ریاست است، به میان آید؛ نه آن‌که خیال شود به قلم آید و منتشر گردد. زیرا مطلب بالاتر از آن بود که تصور شود. بل در همان محیط خاص برقی زند و خاموش گردد و ششقه‌ای از اشتی^۱ باشد، ظاهر گردد و سپس پنهان شود.

بالجمله، به تفسیر سوره مبارکه «ص» پرداختم. در آن مدت کوتاه، مجملی از حدیث مفصلی و مختصری از شرح مطولی صحبت شد.

آن تابستان بر ما بدان جهت که این بحث فشارهای روحی ما را تا حدی مغفول غنه می‌داشت، خوش گذشت؛ علاوه آن‌که آثار و قرائنی در کار بود که گواهی بر

۱. اشاره به کلام امام علی علیه السلام در خطبه شششنبه نهج البلاغه است.

نزدیکی فرج می داد طبق آنچه قرآن مجید به دنبال ﴿الَّذِينَ طَفَوْا فِي الْبِلَادِ ۝ فَأُكْثِرُوا فِيهَا الْفُسَادَ﴾.^۱ کلام بشارت آمیز ﴿فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾^۲ را مذکور می دارد. وه چه وعده ای که پس از چند ماه تنجّز یافت و پیروزی انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست!

صحبت های هر روز، جمع و یادداشت شد و با درخواست بعضی از رفقا که علاقه به طبع و نشر آن داشت، موافقت شد. امید آن که مقبول درگاه حق و مورد استفاده علاقه مندان معارف قرآنی و حقایق دینی قرار گیرد.

و ما توفیقی إلا بالله

علی مشکینی

تفسیر آیه ۱

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»
به نام الله رحمان رحیم؛ ص، سوگند به قرآن آگاهی بخش.

تفسیر:

کلمه «صاد» بی تردید از جمله متشابهات قرآن است، همانند سایر حروف مقطعه که در اوایل سوره‌های این کتاب واقع شده است.^۱ آیات قرآن مجید، از یک نظر منقسم به دو قسم اند: محکّمات و متشابهات.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ
مُتَشَابِهَاتٌ»^۲.

محکم، یعنی آیه یا کلامی که ذهن شنونده، راجع به معنای آن در یک مقصودی مستقر و ثابت شود و اطمینان حاصل گردد. مانند نصوص کتاب الله و ظواهر آن. و متشابه، مقابل محکم است که ذهن در اشتباه و تردید ماند و کشف مطلب نتواند؛ بدان جهت که معنی ذاتاً مجهول باشد یا معنایی به معنایی دیگر مشتبه باشد، و فکر را انتخاب مقصود از میان احتمالات دشوار شود.

علی علیه السلام فرمود:

کتاب رَبُّكُمْ فِیْكُمْ مُبَیِّنًا خَلَّاهُ وَ عَزَاهُ... وَ مُحْكَمَةً وَ مُتَشَابِهَةً.^۳

۲. سوره آل عمران، آیه ۷.

۱. معانی الأخبار، ص ۲۲، ح ۱.

۳. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵، خطبه اول.

و گاهی متشابه بر خود کتاب هم اطلاق شده است:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾^۱.

و متشابه در این اطلاق، به معنی شبیه و نظیر است، و مراد این که سور و آیات این کتاب در فصاحت و بلاغت و حسن بیان و متانت مطلب و اوج معنی، همه شبیه یکدیگر و نظیر هم‌اند.

و بدین معنی است متشابه در دو آیه زیر:

﴿وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ﴾^۲.

یعنی خداوند خلق فرمود زیتون و انار را که از نظر رنگ و بو و طعم و منافع، بعضی شبیه هم و برخی غیر شبیه‌اند.

﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهَا مُتَشَابِهًا﴾^۳.

یعنی میوه‌های آنجا شبیه هم‌اند در لذت و رنگ و بو، یا شبیه‌اند به میوه‌هایی که در دنیا بوده‌اند.

و بالجمله، کلمه «صاد» در لحاظ اولی، از متشابهات کتاب کریم است؛ ولی متشابه قابل است. پس از تأمل و دقت و مراجعه به محکمات مفادش روشن شود و جزء محکمات گردد؛ چنانچه علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

کِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَتَنْطَلِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ^۴.

کتاب خدا را مورد رعایت قرار دهید تا به سبب آن، بینا و گویا و شنوا شوید. برخی از آیات آن به وسیله برخی دیگر گویا می‌شود و بعضی بر بعضی گواهی می‌دهد.

۲. سورة انعام، آیه ۱۴۱.

۱. سورة زمر، آیه ۲۳.

۳. سورة بقره، آیه ۲۵.

۴. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۷، خطبه ۱۳۳.

و نیز می‌فرماید:

إِنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا^۱

همانا بعض این کتاب بعض دیگر را تصدیق می‌کند.

و خداوند می‌فرماید:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۲

یعنی قرآن می‌تواند مبین خود قرآن هم بشود، محکمت آن مبین متشابهات شود. چنانچه یکی از علائم اجتهاد و استنباط حکم از کتاب خدا آن‌که، شخص فقیه بتواند متشابه آن را به محکمش برگرداند و گره تشابه را با سر انگشت محکم بگشاید. مفسران را درباره این آیه اقوالی است که برخی برمی‌گردد به این‌که این کلمه در تشابه خود باقی است؛ چه آن‌که رمزی است بین خداوند و رسول گرامی و قول برخی راجع است به این‌که معنی این کلمه روشن شده و جزء محکمت شده و اینان چند طایفه‌اند:

اول کسانی که می‌گویند: صاد، اسم این سوره است.^۳

دوم کسانی که می‌گویند ذکر این حرف مثال است و تحدی، اشاره است بر این‌که این کتاب از جنس همین حروف (حروف تهجی ۲۹ گانه) تشکیل یافته و اگر جوامع بشری، تسلیم فرستاده ما و برنامه این کتاب نمی‌شوند، پس کتابی همانند این، یا چند سوره و یا حداقل به مقدار یک سوره آن را از این حروف ترکیب کنند و ارائه دهند.^۴ سوم کسانی که گفته‌اند که صاد به کسر دال، امر است از باب مفاعلة، به معنی «عارض القرآن»^۵ یعنی ای انسان، با قرآن همدم و هم عرض شو؛ افکار، اخلاق، گفتار و کردار خود را موافق مفاهیم آن قرار ده، که گویا دوش به دوش آن در حرکت

۱. همان، ج ۱، ص ۵۵، خطبه ۱۸.

۲. سوره نحل، آیه ۸۹.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۴۱، الکشاف، ج ۴، ص ۷۰.

۴. معانی الأخبار، ص ۲۵، ج ۴، الکشاف، ج ۴، ص ۷۰.

۵. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۴۱، انوار التنزیل، ج ۵، ص ۲۳.

هستی و مبدأ این سیر از حین بلوغ و کمال یافتن خرد انسانی و منتهای آن، از نظر انجام وظیفه عملی مدت عمر، و از نظر نتیجه گیری پس از مرگ است.

البته بنا بر این سه قول، کلمه «ص»، از تشابه بیرون می آید و جزء محکومات کتاب می شود و مطالبی که در این باره گفته شده، بیش از این است. ارجح اقوال، قول اول است که لفظ از تشابهات است؛ زیرا صاحبان اقوال دیگر، دلیل قاطعی در دست ندارند. پس لفظ «ص» در اجمال خویش باقی است.

﴿وَالْقُرْآنُ ذِي الذِّكْرِ﴾

اشباع سخن در معنی این سه کلمه: «واو» قسم، «قرآن» و «ذی الذکر» نیازمند به بیان سه امر است:

اول آن که قسم و سوگند بر دو قسم است: قَسَم بشر و قَسَم خداوند. اما قسم بشری بر سه گونه است:

۱ - قسم تحقیقی: که برای تأکید مطلبی خورده می شود.^۱

۲ - قسم مناشده: که برای تأکید درخواست به کار می رود. این قسم از نظر شرع بی اثر است؛ یعنی برای طرف دیگر الزام آور نیست.^۲

۳ - قسم عقدی: که برای التزام به کاری خورده می شود.^۳ مثل والله دروغ نخواهم گفت. و الله نصف درآمد را در راه خیر مصرف خواهم کرد. این قسم، سبب وجوب عمل و مخالفتش کفاره آور است، و قسم بشری مطلقاً به غیر نام خدا نافذ نیست. و اما پروردگار به هر چیزی می تواند قسم بخورد و سوگند او حکایت از قداست مورد قسم یا نفع عظیم آن می کند.

دوم: قرآن که به معنی «خواندن» است،^۴ روشن ترین نام این کتاب آسمانی است که در این آیه مورد قسم واقع شده است.

۱. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۲۲۶. همان.

۳. کتاب العین، ج ۵ ص ۲۰۵؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۱۲۸ (قرا).

حرف تعریف این کلمه «ال»، برای عهد است؛ یعنی: این قرآن، بدین ملاحظه که در زمان توجه این خطاب به پیامبر اکرم قرآن مجید فی الجمله در ذهن آن حضرت بود و می دانست که کتابی محدود و معین به نام قرآن در دست وحی است، و یا این که همه قرآن مجید در حال نزول این سوره، بلکه قبل از نزول اولین سوره آن، در قلب آن حضرت حاضر بود؛ چنان که می فرماید:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»^۱.

بنا بر این معنی وحی شدن آیات در زمان ها و مکان های مختلف این است که خداوند بیان کردن و ابلاغ آیات را به تدریج رخصت می داد. لکن این قول، مرجوح است و ممکن است حرف تعریف اشاره باشد به قرآنی که در لوح محفوظ نگاشته شده:

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ۝ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»^۲.

این، همان قرآن گرامی است که در لوح محفوظ ثابت است.

سوم این که قرآن کریم در این آیه توصیف شده است با عنوان «ذِي الذِّكْرِ» یعنی «تذکردهنده» و «آگاهی بخش» و چون ذکر نشده که تذکرش به چیست و آگاهی اش از چه موضوعی است؟ پس قهراً مراد اعم است؛ یعنی این کتاب نسبت به هر موضوعی بینش بخش است. لکن باید توجه داشت که گرچه قرآن مجید از موضوعات متعددی سخن گفته و به فنونی از دانش اشاره کرده و مجموع مطالب آن را می توان به دو بخش تقسیم کرد:

بخش اصلی: که این کتاب عظیم برای بیان آن نازل شده یعنی برنامه های دینی و قوانین شرعی.

بخش فرعی و تبعی: که ذکر آن برای تأیید و تسدید بخش اول یا به عنوان مثال و یا در مقام استدلال برای اثبات مطالب آن بخش است. این تقسیم بدان جهت است

که قرآن، کتاب مذهبی است و عمده نظر از ارسال آن هدایت مردم به سوی هدف اصلی خلقت، یعنی توحید و شئون و ابعاد مختلف آن است. پس اگر در این کتاب، سخن از فنون مختلف و علوم متنوع رفته، و مطالب مربوط به فضا و کیهان‌شناسی: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا... ۱﴾ وَالْقَمَرُ قَدَرُ نَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْأَقْدِيمِ ۱... وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۱.

زمین‌شناسی:

﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ۱ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۱ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۱ وَعَيْنًا ۱ وَقَضْبًا ۱ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۱ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ۱ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ۱ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ۲﴾

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ ۳﴾

گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی:

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ۴﴾

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ ۵﴾

جنین‌شناسی:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ ۱ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ۱ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۶﴾

تاریخ و فلسفه آن، یعنی پی بردن به علل حوادث واقعه و نتایج آن، و همچنین اقتصاد.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۷﴾

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ ۸﴾

-
- | | |
|-------------------------|-----------------------------|
| ۱. سوره یس، آیات ۳۸-۴۰. | ۲. سوره عبس، آیات ۲۵-۳۲. |
| ۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۸. | ۴. سوره انبیاء، آیه ۳۰. |
| ۵. سوره نور، آیه ۴۵. | ۶. سوره مؤمنون، آیات ۱۲-۱۴. |
| ۷. سوره بقره، آیه ۲۹. | ۸. سوره نحل، آیه ۱۴. |

﴿... وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ﴾^۱

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾^۲

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^۳

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ﴾^۴

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۵

و علوم دیگر به میان آمده، همه در مسیر هدایت افکار، استدلال و اقامه حجت و ایراد مثال‌های روشن‌گر برای هدف اصلی است. از این رو این کتاب، کتاب دین و مذهب است؛ کتاب برنامه تقنینی و اجرایی اسلام، کتاب بشرسازی، و کارخانه انسان‌سازی است؛ نه کتاب فیزیک، شیمی، جغرافی، تاریخ، سیاست و اقتصاد. گرچه در ضمن بیان مقاصد اصلی مسائلی از این رشته‌ها مطرح شده و در برخی از آنها نظریه قاطعی هم داده شده است. این خود یکی از جهات اعجاز این کتاب است که در فنون و علوم مختلفی که محط نظر اصلی، یا به تعبیر دیگر، مورد تخصص آورنده آن نبوده، وارد شده و در اغلب موارد اظهار نظر کرده و پس از تحقیق و تعمق و بررسی صاحبان تخصص در آن علوم روشن شده که نظریه قرآن، همه مصیب و دقیق و عمیق بوده است.

و آیا می‌شود چنین کتابی در یک محیط سراپا جهل، و دور از فرهنگ از غیر انسانی مؤید من عندالله و صاحب وحی و الهام صادر گردد؟!

و پس از رسیدن به این حقیقت باید توجه داشت که مرجع بیانات این کتاب به یک ایدئولوژی اصیل، عرضه کردن یک برنامه متین، و ارائه دادن مجموعه قوانینی است که برای رفاه همه جانبه حال جامعه، و سعادت دو جهانی بشر تنظیم شده است (یعنی دین) و این برنامه و ایدئولوژی در ضمن چهار بخش توضیح داده شده است: اول: اصول عقاید؛

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۸.

۴. همان، آیه ۲.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۲.

۳. سوره نساء، آیه ۵.

۵. سوره اعراف، آیه ۳۱.

دوم: ملکات و اخلاق؛

سوم: برنامه‌های عملی و فرعی؛

چهارم: قواعد طرح اجرا و وسیله پیاده کردن سه بخش سابق در محیط اجتماع، و اغلب آیات مربوط به ایده در روشن کردن سه بخش اول، و آیاتی چند درباره بخش اخیر وارد شده است.

و می‌توان گفت این بخش اخیر، خود منقسم به سه قسمت است:

۱- ولایت

(ولایت انبیاء و ائمه و نواب آنها) چنانچه در آیات زیر به آن اشاره شده:

﴿الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۱

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۲

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۳

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۴

۲- وجوب ارشاد جاهل

به شهادت آیاتی از جمله:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي

الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۵

۳- وجوب امر به معروف و نهی از منکر

به شهادت آیات زیر:

﴿وَلْيَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ...﴾^۶

۲. همان، آیه ۳۶.

۴. سورة مائد، آیه ۵۵.

۶. سورة آل عمران، آیه ۱۰۴.

۱. سورة احزاب، آیه ۶.

۳. سورة نساء، آیه ۵۹.

۵. سورة بقره، آیه ۱۵۹.

هر سه بخش، در مسیر اجرای برنامه اصلی و در طریق پیاده کردن آن‌ها در مجتمع بشری است. بدین بیان روشن می‌شود که هدف اصلی کتاب الهی، ارائه دادن یک ایدئولوژی کامل و دارای ابعاد چهارگانه است که سه بُعد آن نشان دهنده ماهیت و حقیقت ایدئولوژی و یک بعدش روشنگر طرز اجرا و کیف و کم پیاده نمودن آن است.

پس قسمت عمده از معنی «ذی الذکر» - که وصف کلام الهی واقع شده -، این است که آگاهی بخش ایدئولوژی است؛ گرچه بینش بخش مطالب دیگری هم هست. در خاتمه کلام این که در آیه شریفه «و او قسم و مقسم به - که قرآن است - مذکور است؛ ولی مقسم علیه (یعنی مطلبی که برای او سوگند یاد می‌شود) ذکر نشده. و بنابر آنچه ما اختیار کردیم که «ص» رمزی است متشابه، جمله «والقرآن ذی الذکر»، جمله ابتدائی و جدا از ماقبل است. پس باید جمله مقسم علیه را جمله «انک لمنذر» در تقدیر گرفت و حاصل معنا آن که:

ای پیامبر، سوگند به این قرآن که تو از ناحیه خدایت بیم دهنده‌ای.

این وصف برای قرآن، یکی از اوصاف بسیاری است که در خود این کتاب اطلاق شده، و یکی از جهات شناخت این کتاب، و شناخت آن راه، شناخت مکتب توحیدی اسلام است؛ زیرا شناخت هر مکتبی به وسیله اموری تحقق می‌یابد، از قبیل شناخت برنامه‌ای که تحویل می‌دهد و افرادی که در آن مکتب پرورش می‌یابند و کتابی که حکایت از محتوا و شئون آن مکتب می‌کند.

تفسیر آیه ۲

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾

بلکه کسانی که کافر شدند در غرور و سرکشی و مخالفت‌اند.

تفسیر:

کفر در لغت عرب، به معنی «ستر» و «پوشاندن» است و بدین مناسبت می‌گویند: «اللیل کافر»؛ چه آن که شب همانند پوششی، اشیا را می‌پوشاند و می‌گویند: «الزراع

کافر؛ زیرا وی دانه‌ها را در پرده خاک می‌پوشاند و ترک شکران هر نعمتی کفران است.^۱ یعنی پوشاندن آن نعمت به سکوت و نشان ندادن عکس‌العمل. منکر هر شیء را نیز کافر نامند؛ چون انکارش سبب پوشاندن آن است. ولی ظهور کلمه کافر در قرآن مجید و اصطلاح اهل شرع در معنایی اخص از معنای لغوی است؛ یعنی انکار کردن وجود خداوند، یا وحدانیت، یا بعضی از صفات ظاهره او یا انکار نبوت یا معاد و یا هر حکمی از احکام اصلی و فرعی که برگشتش به انکار اصول مذکور باشد.^۲ از انضمام برخی از آیات و روایات به برخی دیگر استفاده می‌شود که ایمان عبارت است از: اعتقاد و باور کردن به هفت چیز، و در مقابل آن کفر عبارت از: انکار مجموع آن‌ها یا بعضی از آن‌ها است.

اما آیات ایمان به قرار زیر است:

﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾.^۳

پَر و عمل نیک، منحصر در آن نیست که صورت (در حال عبادت) به سوی مشرق و مغرب کنید؛ بلکه بر آن است که کسی به خدا، روز واپسین، فرشتگان، کتاب و پیامبران ایمان آورد.

این آیه شریفه با توجه به این‌که مراد از ایمان به الله، ایمان به ذات حق و توحید و سایر صفات او است، و این‌که مسئله امامت و خلافت از شئون نبوت و دوام وجودی آن است، دلالت می‌کند بر این‌که بر حقیقی، ایمان و اعتقاد به هفت چیز است. دنباله سخن در آیه مربوط به کردار و افعال نیک است که برخی از آن‌ها به عنوان مثال مذکور است.

﴿وَأَتَى الْفَالَّ عَلَى حُبِّهِ... وَأَتَى الزُّكَاةَ﴾.^۴

و مربوط به صفات و اخلاق حسنه است که بعضی ذکر شده است.

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۱۴ (کفر).

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۶۰.

۳. همان.

۴. سورة بقره، آیه ۱۷۷.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدِهِمْ﴾^۱.

پس ماحصل آیه این که برّ و احسان حقیقی، عبارت از معتقد شدن به اموری خاص و انجام کارها و تخلّق به صفات نیک است.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾^۲.

هر فردی از مؤمنان به الله، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و فرستادگان خدا ایمان آورد، می‌گویند میان پیامبران او فرقی نمی‌گذاریم.

و در این آیه، یوم الآخر ذکر نشده؛ ولی در آیات زیاد دیگری بر وجوب اذعان آن تصریح شده است.

و اما آیه‌ای که دلالت بر ماهیت کفر و متعلق آن دارد آیه زیر است.

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۳.

کسی که به الله، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، فرستادگان او، و روز واپسین کافر شود پس حقا که سخت گمراه شده است.

در این آیه روشن شده که ضلالت و گمراهی کامل یعنی کفر، انکار همان هفت مطلب سابق است که ایمان و اعتقاد به آن‌ها واجب بود. پس می‌توان گفت اصول اعتقادی و آنچه واجب الاذعان است، هفت تا است و انکار هر یک از اصول مذکوره یا همه آن‌ها موجب کفر اصطلاحی است و نه منکر شدن حکم فرعی. بدین جهت علمای فقه در ابحاث فقهیه می‌گویند: انکار حکم فرعی در موردی سبب کفر می‌شود که منجر به تکذیب حکمی از احکام اصلی گردد؛^۴ گرچه بعضی خصوص

۱. همان. ۲. همان، آیه ۲۸۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

۴. شرح اللمعة، ج ۱، ص ۲۸۶؛ كشف الظواهر، ج ۲، ص ۱۳۵۹؛ مصباح الفقهاء، ج ۱، ص ۵۶۳؛ ریاض المسائل، ج ۲،

تکذیب نبی را طرح کرده‌اند.^۱

کلام تا اینجا در بیان موضوع کفر بود و در آیه مورد سخن، دو صفت برای کفار ذکر شده است.

﴿فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾.

عزت در لغت، به معنی «تکبر ورزیدن»^۲ و «خاضع و رام نشدن»^۳ است. و شقاق، «مخالفت کردن» و «در طرف مقابل واقع شدن» و «تحزب یافتن» در برابر حزب دیگر است.^۴ این دو صفت در آیه گرچه به عنوان مذمت و تقییح مذکور شده، ولی ذاتاً و بدون ملاحظه قید و متعلق، مذموم و قبیح نیستند؛^۵ چه آن‌که خود مسلمین هم در مقابل دشمنانشان اظهار تکبر داشتند و رام و خاضع نبودند و مخالفت و تحزب داشتند، چنان‌که در توصیف مؤمنان می‌فرماید:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.^۶

به زودی خداوند، در این جهان ملتی را به وجود خواهد آورد که آنان خدا را و خدا آنان را دوست دارد؛ آن‌ها در برابر مؤمنان خاضع و رام، و در مقابل کفار سرسخت و غیرقابل انعطاف و پیروزند.

و حقیقت مطلب این‌که برخی از صفات و غالب کردارها با قطع نظر و عدم لحاظ متعلق، عریان و بی‌رنگ و غیرقابل حکم است؛ نه به حسن آن می‌توان حکم کرد و نه به قبحش؛ مثل رحم و عطوفت و مثل زدن و کشتن و خوردن و آشامیدن که تا متعلق روشن نشود، لباس حسن و قبح نمی‌پوشد و محکوم به نیک و بد نمی‌شود. بنا بر این، عزت و رام نشدن را اگر در برابر خدا و پیامبر و قانون صحیح ملحوظ

۱. شرح اللمعة، ج ۱، ص ۲۸۶؛ کشف اللثام، ج ۱، ص ۳۹۹؛ الهدائق الناضرة، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲. المصباح المنیر، ص ۲۰۷ (عز.).

۳. لسان العرب، ج ۵، ص ۳۷۴ (عز.).

۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۷۰؛ المصباح المنیر، ص ۳۱۹ (شقق).

۵. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۶۳ (عز.).

۶. سورة مائدة، آیه ۵۴.

داریم، زشت و قابل نکوهش و اگر در برابر شیطان و طاغوت و برنامه فاسد و باطل محسوب کنیم، بسیار زیبا و قابل ستایش می شود و چون در مورد آیه، کفار در مقابل فرستاده حق و برنامه آسمانی مخالفت می ورزند، مورد توبیخ واقع شدند. بدین جهت است که در غالب آیات تکبر، عذاب موعود درباره تکبرکننده از حق و تکبر در برابر الله و فرستادگان او بیان شده است؛ چنانچه درباره اهل جهنم می فرماید:

۱- ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾؛^۱

آن ها در دنیا چنان بودند که هنگام دعوت به توحید، به شدت تکبر می کردند.

۲- ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ آيَاتُنَا وَلِيَ مُسْتَكْبِرًا﴾؛^۲

آنگاه که نشانه های توحید ما بر او بازگو می شد، متکبرانه پشت به طرف آن می کرد.

۳- ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛^۳

آنان که نشانه های ما را انکار کرده، تکبر نمودند، آن هاینده که برای همیشه اهل آتشند.

۴- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ﴾؛^۴

بزودی آن هایی که از عبادت من تکبر ورزند، ذلیلانه وارد جهنم خواهند شد.

۵- ﴿أَفَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبِرْتُمْ﴾؛^۵

پس شما ای کافران، هر وقت پیامبری بر شما بیاید که خواسته های شما را نگوید، به شدت تکبر خواهید ورزید؟

و باید توجه داشت که نسبت این دو صفت عزت و شقاق به همدیگر، نسبت سبب

۱. سوره صافات، آیه ۳۵.

۲. سوره لقمان، آیه ۷.

۳. سوره اعراف، آیه ۳۶.

۴. سوره غافر، آیه ۶۰.

۵. سوره بقره، آیه ۸۷.

و مسبب است. اولی از صفات باطنی است؛ چنانچه در این آیه اشاره شده است:

﴿... لَقَدْ أَشْتَكَبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوًّا كَبِيرًا﴾^۱

و دومی از افعال است، پس در آیه شریفه اشاره به این مطلب است که صفات و خواص باطنی و درونی انسانی، چه فضایل باشد یا رذایل، تأثیر در افعال و کردار خارجی او دارند. به تعبیر دیگر، ملکات نفس، همانند کارخانه تولیدکننده حرکات بدنی است. مثلاً حسد، حالت درونی انسان است که او را وادار به بدگویی محسود و کوشش علیه او تا مرحله نابود کردن مال و بالاخره جان او می‌کند و این صفت عاطفه و ترحم به فرد یا اجتماع است که صاحبش را بر آن و می‌دارد پیوسته در رفاه حال ملت و جامعه خویش بکوشد و خود را در این راه در خطر مالی و جانی بیندازد.

در مورد آیه نیز کفار را تکبرشان در مقابل پیامبر و برنامه او وادار به تحزب و صف‌کشی و مخالفت در سخن و سپس در پیکار نموده است:

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾^۲ أئِىِ اشْتَكَبَارٍ وَامْتِنَاعٍ فِى الْقُلُوبِ عَنْ قَبُولِ الْحَقِّ وَمُخَالَفَةٍ وَمُشَاقَّةٍ فِى الْقَمَلِ بِإِثَارَةِ نَائِرَةِ الْخُرُوبِ.

تفسیر آیه ۳

﴿كَمْ أَمَلْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مَّنْ قَزَفْنَا ذَا وَلَاتٍ حِينَ مَنَاصِبٍ﴾

چه بسیار از طوائف و ملل قبل از زمان اینان، که ما آن‌ها را نابود کردیم. در آن حین، ندای پشیمانی آن‌ها بلند شد؛ ولی وقت گذشته بود.

تفسیر:

کلمه «كَمْ» خبریه است که دلالت بر تکثیر می‌کند.^۳ و «قَرَن» به معنای «امت و

۲. سوره ص، آیه ۲.

۱. سوره فرقان، آیه ۲۱.

۳. الجداول فی إعراب القرآن، ج ۲۳، ص ۱۰۲.

اجتماعی است که متقارب هم و در یک زمان زیست کنند». و گاهی به صد سال و یا سی سال اطلاق می شود.^۱ «لات» نفی است به معنی لیس.^۲ و «مناص» به معنی تأخر است.^۳ «یقال: نوص ای تأخر و بوص ای تقدّم». ^۴ ما حصل معنی این که خداوند می فرماید: اجتماعات زیادی را قبل از مشرکین قریش هلاک کردیم که آن ها در وقت نزول عذاب به فریاد افتادند و توبه و تضرع نمودند؛ ولی آن هنگام وقت تأخیر کیفر نبود.

و در این مقام، دو بحث است:

اول اجتماعاتی که در اعصار گذشته موجود شده و از بین رفته اند، دو قسم اند: آن ها که زوالشان به تدریج واقع شده، نظیر غالب ملل دنیا که به مرور از منه، به اجل طبیعی منقرض شده اند. دوم آن هایی که فنا و زوالشان دفعی و دسته جمعی بوده و به وسیله حوادث خاصی نابود شده اند؛ مانند قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم شعیب، قوم لوط و قوم موسی.

و در مورد آیه شریفه مراد طرز دوم است؛ چه آن که کلمه «فَنَادَوْا» اشاره بر این است که آنان وقت نزول عذاب، فریاد و ندا برآوردند و مورد اعتنا واقع نشدند. و این معنی در طایفه دوم است.

دوم آن که از عبارت «وَلَا تَحِبَّ مَنَاصٍ»، بنا بر این که مراد از ندا طلب رحمت و استغفار است، چنین بر می آید که توبه و استغاثه پس از نزول عذاب یا نزدیکی مرگ که آثار و علائم آن مشاهده می شود، قبول نمی شود؛ چنانچه در آیات دیگر نیز بدین معنی اشاره شده است:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ... ۱
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّبُوءَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۳۳ (قرن)؛ كشف الأسرار و عذة الأثرار، ج ۸، ص ۳۲۰.

۲. الكشف، ج ۴، ص ۷۱. ۳. الصحاح، ج ۳، ص ۱۰۶۰ (نوص).

۴. التبيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۵۴۲.

ثُبَّتْ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ...»^۱

جز این نیست قبولی توبه بر عهده خدا از آن کسانی است که به نادانی مرتکب عمل قبیح شده، در زمانی نزدیک توبه کنند... و توبه نیست برای کسانی که سیئات انجام دهند تا آنگاه که مرگ یکی از آنان در برابر چشمش حاضر شود، بگوید: من الان پشیمان شدم و نه برای کافرانی که بدون توبه، گرفتار چنگال مرگ شوند.

تفسیر آیه ۴

«وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاجِرٌ كَذَّابٌ»

آن‌ها در تعجب شدند از این‌که پیامبر بیم دهنده‌ای از خودشان برخاسته و کافران چنین گفتند: این مرد، جادوگری سخت دروغ‌پرداز است.

تفسیر:

در این آیه شریفه چند گفتار است:

اول: عجب - که فارسی آن شگفتی است -، حالت و عارضه خاصی است در نفس انسانی یا در همه حیوانات و غالباً به حادثه‌ای متعلق می‌شود که سبب آن، مجهول باشد.^۲

دوم: اعجاب و شگفتی کفار از ناحیه این بوده که چگونه پیغمبری از خود آنان به وجود آمده؛ چه آن‌که گمان می‌بردند فرستاده خداوند می‌باید از فرشتگان باشد. پس محمد ﷺ لایق نبوت و رسالت نیست و مؤید این اعتقادشان آیه زیر است:

۱- «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۳

کافران قریش گفتند: چه شده بر این فرستاده (و چگونه می‌تواند پیامبر باشد) که غذا می‌خورد و در معابر و بازار راه می‌رود.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۴۷ (عجب).

۱. سوره نساء، آیات ۱۷-۱۸.

۳. سوره فرقان، آیه ۷.

۲- «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»^۱.

اگر ما فرستاده خود را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً به صورت مردی در می‌آوردیم و از پوشاک‌شان بر او می‌پوشانیدیم.

بنا بر این، مقصود از آیه مورد بحث، فقط بیان عقیده کفار است که جواب آن مذکور نگشته و احاله به وضوح یا به موارد دیگر از آیات قرآن شده است و حاصل جواب آن که مانعی نیست پیامبر هر ملتی باید از جنس آن ملت باشد؛ پیغمبر انسان‌ها از انسان، و اجنه از جن باشد. پس تعجب کفار، بی‌وجه است و مراد آن نیست که هر طایفه‌ای پیغمبرش باید از جنس خودش باشد؛ زیرا پیامبر آجنه از اجنه نیست بلکه از انسان‌ها است. چنانچه از برخی آیات استفاده می‌شود که اجنه عصر حضرت موسی او را به پیامبری شناخته و تورات او را قبول داشته‌اند و پیامبر آجنه زمان پیامبر اسلام، خود آن حضرت بوده؛ چنانچه می‌فرماید:

«وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَبُوا لَنَا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوْ إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ۖ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَىٰ الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ۖ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ»^۲.

به یادت باشد هنگامی که گروهی از ناپیداها را به سویت روانه داشتیم که این قرآن را بشنوند. به هنگامی که در محل استماع حضور یافتند به همدیگر گفتند: ساکت؛ و پس از تمام شدن قرائت، به سوی طایفه خویش انذارکنان برگشتند، گفتند: ای طایفه ما، به راستی کتابی را که پس از تورات موسی فرود آمده، به گوش خود شنیدیم. آن کتاب همه کتاب‌های آسمانی گذشته را تصدیق داشت و هدایت، به سوی حق و راه راست می‌کرد. ای طایفه ما، شما دعوت‌کننده خدا را پاسخ دهید و به خدا ایمان آورید. باشد از گناهان شما درگذرد و از عذابی دردناک رهایی بخشد.

﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۝ يَهْدِي
إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾.^۱

ای پیامبر، به مردم بگو که به من وحی شده گروهی از جن، قرآن را استماع کرده، سپس به قوم خویش چنین گفته‌اند: قرآن عجیب و شگفت‌آوری را شنیدیم که بشر را به سوی سعادت و فلاح هدایت می‌کند؛ به آن، ایمان آوردیم و هرگز کسی را به پروردگار خود شریک نخواهیم کرد.

پس آیه مورد بحث در مقام نفی این اعتقاد است که باید پیامبر انسان‌ها مَلَك باشد؛ نه در مقام اثبات آن که باید پیغمبر هر جنسی از سنخ خود او باشد.

سوم: احتمال می‌رود که تعجب کفار قریش از این جهت بوده که چگونه می‌شود از خود آن‌ها که طایفه امی و درس نخوانده‌اند، پیامبری مبعوث شود و بدین سبب او را تکذیب کردند و ساحر نامیدند.^۲

بنابر این نیز در این آیه جواب زعم فاسد آن‌ها ذکر نشده؛ ولی در آیات دیگر به این عنوان اشاره شده است که نبوت، انتخاب الهی است و او هر کس را بخواهد مورد اضطفاف و انتخاب قرار می‌دهد.

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.^۳

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.^۴

این گمان به حسب ظاهر گمان مستبعد و بی‌جایی نیست؛ زیرا اجتماعی که در ابعاد مختلفش (فرهنگ، ادب، سیاست، طب، قدرت نظامی، وحدت اجتماعی و غیره) منحط و ساقط و عقب افتاده است چگونه ممکن است از میان‌شان فردی به رسالت انتخاب شود؟ در صورتی که وظیفه رسول، امامت، رهبری، ابلاغ احکام و اجرای آن، زعامت، اداره امور، ولایت و سرپرستی اجتماع و بالاخره تصدی به تمام شئون یک رهبر و زعیم ملت و ولی و مدیر امور جامعه است و این وظیفه، جز از

۱. سوره جن، آیات ۱-۲. ۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۴۳.

۳. سوره انعام، آیه ۱۲۴. ۴. سوره حج، آیه ۷۵.

انسانی ذات الابعاد، عالمی دانشمند و متخصص در فنون مختلفه ساخته نیست. جواب این عقیده در این آیه داده نشده و احاله به سایر آیات شده است. پس این آیه فقط در مقام بیان زعم فاسد و عقیده خاص آنهاست که منشأ انکار نبوت پیامبر بوده است. این حقیقت مسلم، از آیات متعددی استفاده می شود که انتخاب افراد برای انجام وظیفه رسالت و نبوت به دست خود پروردگار است. او عالم است چه کسی را انتخاب نماید. البته پیداست او هر فردی را انتخاب کند، باید آنچه را که بر ولی امر و رهبر یک جامعه از معارف علوم، فنون، نیروهای متناسب لازم است، اعطا نماید. آیات زیر مربوط به بیان این حقیقت است:

﴿اللَّهُ يَصْطَلِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾.^۱

خداوند به مشیت خود، از فرشتگان و آدمیان فرستادگانی انتخاب می کند (که فرشتگان، رسالت احکام بر پیامبران و آنان رسالت بر مردم داشته باشند).

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.^۲

خداوند، خود داناتر است که بار رسالت خود را بر دوش چه کسی بنهد.

و فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.^۳

او کسی است که در میان ملت بی فرهنگ و درس نخوانده، فردی را از خودشان برانگیخت بدین جهت که آیات توحیدش و نشانه های ذات و صفاتش، به آنان بازگو کند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد و حقیقت این است آنها قبل از بعثش در گمراهی روشنی بسر می بردند.

در این آیه بیان می دارد که پیامبر اسلام با آن که امی بوده و اطلاعی از کتاب و

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۱. سوره حج، آیه ۷۵.

۳. سوره جمعه، آیه ۲.

کتابت نداشته، او را مبعوث نموده و مایحتاج زعامت یک رهبر جهانی را به وی تعلیم کرده است.

چهارم آن که پیامبر بزرگ دارای اسماء و صفاتی است که از قرآن مجید استفاده می شود. رسول^۱، نبی^۲، شاهد^۳، داعی^۴، هادی^۵، بشیر^۶، نذیر^۷ و غیره. و وجه این که خداوند در اینجا آن حضرت را به نام مُنْذِر خوانده، این است که اولاً محیط مکه و جامعه‌ای که در آن عصر طرف دعوت آن حضرت بودند، ملتی منحط، فرورفته در شرک و کفر و فساد اخلاق بودند و بدین جهت لازم تر از همه چیز انذار و بیم دادن آنان بود نه بشارت دادن، جز بشارتی معلق به ایمان و تسلیم؛ به علاوه چون کلمه منذر و نذیر بر پیامبر اکرم در مجموع قرآن کریم بیش از عنوان بشیر اطلاق شده یعنی در چهار مورد بشیر^۸ و چهار مورد مبشر^۹ و در ۲۶ مورد منذر^{۱۰} و یا نذیر^{۱۱} استعمال شده، چنین معلوم می شود که اصولاً تأثیر انذار و ترساندن از عذاب در نفس فرد یا نفوس جامعه در راه سوق دادن به سوی هدفی خاص، بیش از تأثیر بشارت و وعده نعمت است. مثلاً دانش آموزان یک کلاس را ترس از کتک و شکنجه بیش از وعده و تشویق، وادار به درس می کند؛ گرچه ممکن است در عده‌ای

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۰.

۳. سوره احزاب، آیه ۴۵.

۴. سوره احزاب، آیه ۴۶.

۵. سوره رعد، آیه ۷.

۶. سوره بقره، آیه ۱۱۹.

۷. سوره بقره، آیه ۱۱۹.

۸. سوره بقره، آیه ۱۱۹؛ سوره سبأ، آیه ۲۸؛ سوره فاطر، آیه ۲۴؛ سوره فصلت، آیه ۴.

۹. سوره اسراء، آیه ۱۰۵؛ سوره فرقان، آیه ۵۶؛ سوره احزاب، آیه ۴۵؛ سوره فتح، آیه ۸.

۱۰. سوره رعد، آیه ۱۷؛ سوره ص، آیه ۶۵؛ سوره نازعات، آیه ۴۵.

۱۱. نذیر: سوره بقره، آیه ۱۱۹؛ سوره اسراء، آیه ۱۰۵؛ سوره فرقان، آیه ۱ و ۵۶؛ سوره احزاب، آیه ۴۵؛ سوره سبأ، آیه ۲۸؛ سوره فاطر، آیه ۲۴؛ سوره فتح، آیه ۸؛ نذیر: سوره مائده، آیه ۱۹؛ سوره اعراف، آیه ۱۸۴؛ سوره قصص، آیه ۲۶؛ سوره سجده، آیه ۳؛ سوره اعراف، آیه ۱۸۸؛ سوره هود، آیه ۲ و ۱۲؛ سوره حج، آیه ۴۹؛ سوره عنکبوت، آیه ۵۰؛ سوره سبأ، آیه ۴۶؛ سوره فاطر، آیه ۲۳؛ سوره ص، آیه ۱۷۰؛ سوره احقاف، آیه ۹؛ سوره ذاریات، آیات ۵۰ و ۵۱؛ سوره ملک، آیه ۲۶.

که فهمیده ترند یا بزرگ سال اند این طور نباشد و به تعبیر دیگر در توده مردم مطلب همین است و در خواص برعکس این. لذا در حق غالب مسلمین مثلاً ترس از عذاب اخروی و عذاب قبر و جهنم، بیش از وعده بهشت مانع از معصیت است. پس کثرت استعمال «نذیر» و «منذر» خالی از اشاره به این معنی نیست.

پنجم بیان سبب اطلاق «ساحر و کذاب» است. سحر کلمه‌ای است معروف ولی دارای مفهومی مجمل و مشتبه. از مصادیق آن این که ساحر عملی انجام دهد که تصرف در بعضی از حواس ظاهره انسان کند و امری غیر واقع را واقع نشان دهد؛ چنانچه می فرماید:

«سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ»^۱

جادوگران فرعون، چشمان مردم را جادو کردند و آنها را به رعب افکندند و جادویی بزرگ انجام دادند.

و دیگر این که تصرف در روح او کند و علاقه او را موقتاً از بدن قطع کند و به جایی روانه کند یا مطلبی از او به وسیله زبان مسحور بپرسد.

و دیگر این که ساحر رابطه‌ای با موجودات ذوات عقول نامرئی پیدا کند و به وسیله آن‌ها مطالبی از گذشته یا آینده یا از مکان دور دست فراگیرد و خبر دهد.^۲ به هر حال، حقیقت سحر ارائه دادن امری شگفت آور است، به هر نحوی و سببی انجام یابد. فعلاً سخن در تعریف جامع و مانع جادو نیست و جهت استعمال این دو صفت و نسبت این دو امر به پیامبر این است که قوام نبوت هر پیغمبری به دو چیز است: نخست: اظهار معجزه و اقامه دلیل بر نبوت خود تا آن را اثبات کند.

دوم: بیان محتوای مدعا و ابلاغ برنامه خویش از اصول و فروع و غیر. و چون قریش معتقد به نبوت پیامبر نشدند و بدین گمان که نباید پیامبر از جنس بشر باشد یا آن که از طایفه امی انتخاب شود، منکر رسالت آن حضرت شدند، قهراً آنچه او برای

۱. سورة اعراف، آیه ۱۱۶.

۲. مخزن العرفان در علوم قرآن، ج ۲، ص ۶۰ میزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۴۴.

اثبات رسالت خویش ابراز می‌داشت، جادو فرض می‌کردند و آنچه از احکام و برنامه بیان می‌کرد، همه را دروغ می‌پنداشتند و در نتیجه می‌گفتند: «ساحر کذاب»^۱ ای کثیر الکذب.

تفسیر آیه ۵

﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾

او همه خدایان را تبدیل به یک خدا کرده؛ جز این نیست که این حرف، امری تعجب‌آور است.

تفسیر:

«اله»، اسمی است عام به معنی «معبود» یا «حیرت‌انگیز»؛^۱ چه آن‌که صیغه اصلی آن، مصدر به معنی مفعول است^۲، که اگر از باب «منع» گرفته شود، به معنی «پرستش شده» یا قابل پرستش بوده و اگر از باب «علم» باشد، به معنی ذاتی است که خرد در تشخیص حیران است.

و «اله» اسمی است خاص که بر ذات پروردگار واجب الوجود و موجد عالم، وضع شده است.^۳

و اطلاق إله بر خداوند، بدان جهت است که او مورد پرستش است؛ یا بدان جهت که عقل و خرد در ادراک کنه ذاتش قاصر و عاجز است و جز بدین مقدار که او موجودی دارای صفات کمال و جمال است، راهی برای ادراک ذات او نیست؛ چنانچه در سخنان رهبر چهارم امام علی بن الحسین چنین آمده است:

وَلَمْ تَبْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ.^۴

یعنی: «خداوند! برای آفریده‌ات راهی بر شناخت حقیقت ذات جز اعتراف به ناتوانی و نارسایی از معرفت قرار نداده‌ای».

۱. عکبری، عبدالله، التبیان فی اعراب القرآن، ص ۱۱.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۲ (اله).

۳. بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۰ (مناجاة العارفين).

۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۲ (اله).

و بالجمله، کفار قریش، بت‌های خود را به نام اله می‌نامیدند؛ زیرا آن‌ها معبود قریش بود یا آن‌که مدعی بودند که بتان از همه مقاصد و بواطن کارشان آگاه‌اند و بر تدبیر امور و دفع شرور و جلب سود و منافع به سوی آن‌ها مقتدر و توانمند و کیفیت علم و قدرت و تدبیر و تصرف آن‌ها را نمی‌شود فهمید و خرده‌های بشری در این مرحله عاجز است؛ پس آن‌ها موجودات متحیر فیها هستند.

ناگفته نماند که آن‌ها بت‌های خود را خدایی بدان اوصاف که ما به خدای عظیم معتقدیم، نمی‌دیدند و چنان نبود که آن‌ها خالق اصلی جهانیان را منکر باشند؛ بلکه به خداوند عظیم معتقد بودند و بت‌ها را خدایان پایین‌تر در سیطره و اراده خدای بزرگ می‌پنداشتند و اراده و تدبیر و تصرف این‌ها را معلول مشیت او می‌دیدند؛ چنانچه قرآن مجید حکایت می‌دارد:

۱- ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾.^۱

آن‌ها به غیر خدا چیزی را می‌پرستند که نه ضرری به آن‌ها دارد و نه سودی و می‌گویند اینان شفیعان ما در نزد پروردگارند.

۲- ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾.^۲

آگاه شوید که استحقاق طاعت خالص و بی‌شائبه از آن خداوند است و کسانی که غیر او را بر خود سرپرست گرفته‌اند، می‌گویند: اینان را پرستش نمی‌کنیم جز بدان منظور که ما را مقرب درگاه او می‌کنند.

بلکه از برخی آیات استفاده می‌شود که اغلب یا همه پیشینیان کفار نیز چنین بوده‌اند که مثلاً قوم دقینوس با این‌که خدایانی اتخاذ کرده بودند خدای بزرگ را نیز قائل بوده‌اند؛ چنانچه از زبان اصحاب کهف می‌خوانیم:

﴿هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ... ۵﴾

وَإِذْ أَعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوُوا إِلَيَّ الْكَهْفَ.^۱

اینان قوم ما هستند که غیر از الله خدایانی اتخاذ کرده‌اند چرا این‌ها دلیل روشنی بر الوهیت آن‌ها نمی‌آورند؟... چون از این گروه و از خدایان باطلشان به دور شدید، به سوی آن غار پناهنده شوید.

ملاحظه می‌کنید که «الله» را از «مَا يَعْبُدُونَ» استثنا می‌کند و مراد آن‌که از آنچه غیر از خداوند می‌پرستند، کناره‌گیری کنید. بنا بر این می‌توان گفت مفاد آیاتی که درباره دعوت انبیا وارد شده، این است که هدف اصیل و غرض مهم آن‌ها دعوت به توحید در مقابل شرک بوده و نه دعوت به وجود خدا در مقابل نفی آن. همچنین از آیاتی که در بیان نخستین برنامه دعوت آن‌ها وارد شده به وضوح پیداست که سخن در مقام اثبات وجود او نیست؛ بلکه در مقام نفی شرک است: مانند آیات زیر:

۱- «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ.»^۲

مانوح را به سوی قومش فرستادیم که بگوید: من با بیان روشن، شما را برحذر می‌دارم از آن‌که غیر از خدا بپرستید.

۲- «إِذْ جَاءَتْهُمْ أَلْرُّسُلُ مِنْ رَبِّهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ.»^۳

بر قوم عاد و ثمود از هر جانب، پیامبرانی آمدند که غیر خدا نپرستید.

اصولاً بعید نیست بگوییم در میان مجامع بشری، ملت و جامعه‌ای نبوده که خدا را منکر باشند، و آفرینش آسمان‌ها و زمین و موجودات دیگر را به بت‌ها یا غیر آن از معبوداتی که در میان بشر در طول تاریخ اتخاذ شده، نسبت دهند. بلکه همه آن‌ها به عنوان شرک در اصل خلقت، یا در تصرف و تدبیر، یا موجودی مطیع اوامر او، یا شفیع و واسطه در تکوین، مورد پرستش و خضوع واقع شده است.

بدین مناسبت است که ابتدا دعوت پیغمبر اکرم نیز از توحید شروع شده و لاله الا الله را در برابر مشرکان، به عنوان نفی معبودات آن‌ها غیر از «الله تعالی» القاء

۱. سوره کهف، آیات ۱۵-۱۶.

۲. سوره هود، آیات ۲۵-۲۶.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۴.

فرموده^۱؛ چنانچه مفاد آیات زیر نیز شاهد این مدعا است؛ چه آنکه مقصود از همه اثبات توحید است نه اثبات صانع.

۱- «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^۲.

اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر الله می بودند، حتماً آن دو فاسد و تباه می گشتند. پس منزّه و پاک است سلطان سریر وجود، از آنچه آنان می ستایند.

۲- «قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَا يَتَّبِعُوا إِلَهِي الَّذِي الْعَرْشُ سَبِيلًا»^۳.
ای پیامبرا بگو: اگر همراه الله، خدایان دیگری بود چنانچه اینان می گویند، حتماً در چنین فرض آن ها به خدای صاحب عرش (بدان جهت که بر او پیروز شوند، یا مطیع فرمانش گردند) راه می جستند.
بدین مناسبت است که می بینیم پیامبر اکرم اهل کتاب را به همان طرز دعوت می کند که دیگران را؛ چنان که خداوند می فرماید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا»^۴.

ای اهل کتاب! بیایید به سوی کلمه ای - که میان ما و شما برابر و مساوی است - که جز الله، کسی را نپرستیم و بر ذات اقدسش انباز نگیریم.
در این آیه، اهل کتاب را به سوی کلمه متساوی و واحد دعوت می کند و مراد، کلمه ای است که هیچ رسولی و کتابی در آن اختلاف نداشته، و سپس آن را تفسیر می کند به «لَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ». پس معلوم می شود همان معنی از دعوت به توحید که به اهل کتاب متوجه می کند برای امم دیگر نیز متوجه بوده است.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۱ مستند احمد، ج ۵ ص ۳۷۱ (قولوا لا اله الا الله تفلحوا).

۲. سورة انبياء، آیه ۲۲.

۳. سورة اسراء، آیه ۴۲.

۴. سورة آل عمران، آیه ۶۴.

نیز باید توجه داشت که معبودات بشری، اختصاص به بت‌ها - که از قبیل جمادات‌اند - نداشته؛ بلکه جامعه بشری در طول تاریخ، برای خود خدایان گوناگونی اتخاذ نموده‌اند؛ مانند: گوساله، گاو، فرشته، انسان‌های صالح و برجسته چون عَزِیز و عیسی؛ و انسان‌های ناصالح و ستمگر چون نمرود، فرعون، شیاطین، هوای نفس و غیره. اغلب این‌ها فعلاً منقرض شده و آنچه باقی مانده پرستش طاغوت‌ها و هواهای نفسانی است که اخس و بی‌ارزش‌ترین معبودات‌اند.

بالجمله مضمون آیه مورد بحث، معارضه با نخستین کلمه‌ای است که در طلوع دعوت پیامبر اکرم واقع شده است؛ زیرا مفاد آن کلمه نفی کردن آلهه و خدایان غیر الله است، و مضمون این آیه به مقتضای استفهام انکاری اثبات خدایانی غیر خدای بزرگ است. از این رو است که می‌فهمیم این سوره شریفه، از نخستین سوره‌های نازل شده است که از توحید آغازیده و خدایان دیگر را از رسمیت انداخته است.^۱ البته خیال نشود مفاد آیه اختصاص به عصر نزول آن دارد و فقط یک بحث تاریخی خشک، از کفار قریش به میان آمده؛ بلکه این منطق - که عبارت از مخالفت با توحید ذاتی و صفاتی است -، الان هم در جامعه‌ها حاکم است.

تفسیر آیه ۷۰

﴿وَأَنْتَلَقُ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمْسُوا وَأَضْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾.

﴿مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾.

اشراف قریش را سخن جدی این شد که به یکدیگر گفتند: به مشی و روش خود ادامه دهید و در اعتقاد خود بر خدایان شکبیا باشید؛ زیرا این مطلب حادثه‌ای پیش‌بینی شده است.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۴۰؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۹۵.

ما این سخن را (توحید) در گروه عصرهای اخیر خود نشنیده‌ایم؛ حتماً این مطلب جز دروغی بافتگی نیست.

شان نزول:

در مورد نزول این آیات از تواریخ چنین برمی‌آید که عده‌ای از اعیان و اشراف قریش در نزد جناب ابی طالب عموی پیامبر اکرم گرد آمدند و از روش محمد ﷺ دربارهٔ این‌که رفتار آنان را احمقانه شمرده و بت‌های آن‌ها را به باد مسخره و استهزا گرفته، شکایت کردند و اضافه کردند او از خدایان ما لب فرو بندد ما هم او را به خدای خودش واگذاریم. حضرت فرمود: اگر برای شما مطلبی پیشنهاد کنم که در صورت موافقت بر عرب و عجم پیروز شوید و حکومت بر جهانیان برانید، قبول خواهید کرد؟ آن‌ها جواب مثبت دادند. حضرت محمد ﷺ فرمود: بگویید لا اله الا الله. آن‌ها بی‌درنگ متفرق شدند و به همدیگر توصیه کردند باید روی عقاید خویش محکم بایستند.^۱

تفسیر:

«انطلاق»، رفتن از محلی به عنوان تخلف است.^۲ و «مشی» در لغت، انتقال از مکانی به مکانی است،^۳ و گاهی در ادامه دادن بر یک روش اعتقادی و عملی استعمال می‌شود.^۴ «ملت» به معنی جماعت، و به معنی طریقه و مذهب استعمال می‌شود،^۵ و «اختلاق»، دروغ بافتن و کذب آفریدن است.^۶

«مَلَأَ» در لغت عرب، جماعتی است که دیدنشان چشم را از ابهت و دل را از عظمت پر کند،^۷ و مَلَأَ ظرف یا محل پر را گویند.^۸

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۳؛ مستند احمد، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۲۳ (طلق). ۳. همان.

۴. فرهنگ معین، ج ۳، ص ۴۱۵۸. ۵. همان، ج ۴، ص ۴۳۳۶.

۶. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۹۷؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۵۵ (خلق).

۷. المصباح المنیر، ص ۵۸۰ (ملأ).

۸. تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۲۹۰؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۱۵۸ (ملأ).

پس توضیح دو آیه فوق چنین است: «وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ» اشراف قریش از حضور محمد ﷺ رفتند و به عنوان تخلف از پیشنهادش پراکنده شدند. «أَنِ امْشُوا وَ اضْبُرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ» کلمه «أَنْ» ممکن است برای تفسیر باشد و کلمه «قائلین» بعد از آن در تقدیر گرفته شود و مراد این که مفاد و معنای انطلاق آن ها این گفتار و توصیه بود که بر رویه خویش مشی کنید و بر خدایان خود صبر.^۱

و ممکن است کلمه «أَنْ» مصدریه باشد^۲ و معنی آن که «مُوصِينَ بِالْمَشْيِ». به هر حال، مراد از مشی در اینجا ادامه دادن روش قبلی است که آن ها به یکدیگر یا سرانشان به زیردستان توصیه می کردند که در اعتقاد به قداست، دانش، آگاهی، شفاعت، قدرت انجام خواسته ها، و صاحب رحمت و غضب بودن خدایان محکم و پابرجا باشند.

همچنین در روش عملی شان از قبیل خضوع و کرنش در برابر آن ها، مشورت با آن ها، جلب نظر شان در امور زندگی، و هدیه بردن ذبایح و قربانی به پیشگاهشان ثابت قدم باشند «وَ اضْبُرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ» یعنی در انجام امور فوق، صبر و شکیبایی را از دست مدهید.

«إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ». «هذا»، اشاره به مطلبی است که پیامبر به سوی آن دعوت می کرد؛ یعنی اعتراف و قبولی توحید و تسلیم در برابر آن. بنا بر این معنی «لَشَيْءٌ يُرَادُّ» چنین می شود که این توحید و دعوت مردم، مراد و مقتضا هوای نفس محمد ﷺ و خواسته حب ریاست او است؛ چنانچه در دعوت حضرت نوح نیز چنین جوابی را مَلَأٌ قوم گفتند:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ».^۳

اشرافی که از قوم نوح کافر شده بودند، گفتند: نوح، جز بشری مانند شما

۱. انوار التنزیل، عبدالله بیضاوی، ج ۵ ص ۲۴. ۲. زبدة التفسیر، ملافتح الله کاشانی، ج ۵ ص ۹۳.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۲۴.

نیست؛ او می‌خواهد بر شما برتری جوید.

ممکن است مراد ملا، این بوده که پیدا شدن چنین فردی میان ماها یا مطرح کردنش پدیده نبوت را از جمله مصایبی است که طبق اراده دهر و قهر طبیعت پیش آمده، باید در مقابل آن، مقاومت و صبر نشان داد.

﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ﴾.

یعنی: ما چنین مطلبی را (توحید و یگانگی خدا) در اقوام زمان اخیر (مثلاً یک یا دو قرن متصل به ما) نشنیده‌ایم. یا مراد آن‌که در میان آخرین ملت از صاحبان شریعت - که ملت عیسی باشد -، شنیده نشده؛ چه آن‌که آن‌ها نیز حداقل سه خدا را قائل‌اند نه یک خدا. پس در نتیجه ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾ این دعوت جز این نیست که آفریده دست محمد ﷺ است و بافته شده کارگاه شخص وی.^۱

در ذیل این دو آیه توجه به چند مطلب مناسب است:

اول جمله ﴿وَزَانَقُوا أَمْلًا مِنْهُمْ﴾، روشنگر حقیقتی است - که شاید بر عده‌ای مخفی باشد -، و آن این‌که از جمله اشکال‌ها و سمپاشی‌ها که ضد مذهبی‌ها دارند، این است که دین به تمام شئونش - از روز اول اجتماعات بشری و شکل گرفتن زندگی دسته جمعی - از خدا تا معاد و مجازات آخرتی، ساخته افکار جباران و زورگویان و اختلاق و بافته دست صاحبان قدرت و دیکتاتورهای زمان بوده، بدان جهت که بر طبقه‌های پایین‌تر تسلط پیدا کنند و برگرده آن‌ها سوار شوند و جان و مال آن‌ها را در اختیار استبداد خویش درآورند و کمر حیات اقتصادی آن‌ها را با مالیات‌ها و اقسام استخدام بشکنند. آنان مسئله خدا و دین و روز پاداش را درست کرده‌اند تا طبقه رنجیده را از شوریدن و انفجار علیه ظلمشان آرام کنند که خدا صابران را اجری جزیل عنایت خواهد کرد!! و این دنیای دنی ارزش پَر مگسی را ندارد و انسان نباید در راه تحصیل و حفظ دنیا وقت گرانهای خود را مصرف کند یا با کسی درافتد، و غیر ذلک.

و عده‌ای دیگر چنین گفته‌اند که مذهب ساخته دست زرمندان جهان است. آن‌ها که به وسیله اندوختن ثروت، نقود، اجناس، رواج دادن بازار ربا و تجارت‌های عمده، تشکیل بانک‌های ربوی، شرکت‌های سرمایه‌داری و تهیه مستغلات ارضی و غیر ارضی، شیره جان ملت را کشیده و خون پیکره اجتماع را مکیده‌اند. آن‌ها برای حفظ موجودیت، حیات بورژوازی و زندگی مرفه خویش، مسئله دین و خدا و معاد و پاداش را اختراع و تنظیم نموده‌اند که از انفجار طبقه زحمتکش جلوگیری شوند، که پیامبر خدا فرموده: «الْفَقْرُ قَهْرٌ»؛^۱ من به فقر و تنگدستی افتخار دارم. دنیا ارزش آن را ندارد که دست مؤمن بدان آلوده شود! هر اندازه انسان از مال دنیا بیشتر محروم گردد، پاداش بهشتی او بیشتر خواهد بود! بگذارید دیگران بخورند و بخوابند که فردا، پشیمان خواهند شد و غیر آن!!

و آنقدر امثال این او را را در برای طبقه‌های پایین خواندند تا ثروت و قدرت و سیطره و زالوگری خود را محفوظ داشتند؛ پس مذهب با تمام اصول و فروعش قماشی است محصول کارگاه اختلاق زورمندان یا زرمندان دنیا؟!

جواب آن‌که بطلان و پوچی این اوهام را آیه «وَأَنْطَلَقُ الْعَلَاءُ» به روشنی بیان می‌کند و با ملاحظه این‌که دین اسلام مبدأش کجا بود و از چه محلی سرچشمه گرفت، و حمایت‌کنندگان آن که با بذل جان و مال و مقاومت حیرت‌انگیز، آن را پیش بردند و مخالفان آن، چه تبیی بودند، مطلب کاملاً روشن می‌شود و در سایر شریعت‌های آسمانی نیز همین بیان جاری است.

دین اسلام به دست فردی از یک خانواده کم‌بضاعت و دست خالی‌ای بناگذاری شد. خانواده پیامبر اسلام گرچه از نظر شرافت و پاکی و پاکدامنی و قداست خانوادگی معروف، و بدین جهت در میان توده مردم محترم بودند؛ ولی از نظر مالی از اعیان‌ها و مترفین وقت نبوده‌اند. اگر افرادی پولدار در آن طایفه وجود داشته،

پیامبر با آن‌ها ارتباطی نداشت و نه فقط روی خوشی به آن‌ها نشان نداد؛ بلکه علیه آن‌ها سخن گفته، سپس قیام کرد. چون عده‌ای از طبقه پایین‌تر دعوت پیامبر را اجابت کردند و تشکل و سامانی یافتند و شمشیر به دست گرفتند، نخستین حمله خود را به صاحبان زور و قدرت و دیکتاتورها و بورژوازها و سرمایه‌داران و زرمندان مکه و مدینه و سایر نقاط حجاز نمودند، تا آنجا که قدرت‌ها را ساقط و زور و زر را از سلطه انداخته، حکومتی علیه زور و ضد زر تشکیل دادند.

در اوایل بعثت، هنگامی که سوره مدثر نازل شد که: «ای پیامبر و ای گلیم بر خود پیچیده! از جا برخیز، قیام کن و نهضت بیاغاز؛ بیم ده و بترسان و خدای خویش را که در انتظار بشری به طرز دیگری معرفی شده و چنان سقوط و تنزل کرده که قابل انطباق با چندین مجسمه بی‌روح شده، معرفی و بزرگ کن».^۱

لبه تیز حمله‌اش به مقتدرترین فرد مکه و سرمایه‌دارترین آن‌ها بود که می‌فرماید:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ۖ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ۖ وَبَيْنَيْنَا شُحُودًا ۖ وَمَهْدُتٌ لَهُ تَمْهِيدًا ۖ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ۖ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ۖ سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا ۙ ... سَأُضْلِيهِ سَقَرًا ۖ وَمَا أَزَاكُ مَا سَقَرًا ۖ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ۖ لَوَاحُةٌ لِلْبَشَرِ ۖ عَلَيْهِمَا تِسْعَةُ عَشْرَ ۙ﴾.^۲

پیامبرم! آن کسی که او را خود آفریده و یگانه قریشش کرده‌ام، به من واگذار. من برای وی ثروتی گسترده و فرزندانی حاضر خدمت عطا کردم و سیطره و تفوقی در پهنه آن محیط به وی دادم و سپس او در طمع افزایش آن است. ولی ابداً چنین نخواهم کرد؛ چه آن‌که وی به نشانه‌های توحید ما عناد ورزید. به زودی او را از گردنه سختی بالا برم و عن قریب در سقرش درافکنم. و تو چه می‌دانی که سقر چیست؟ شعله‌اش بشره را دگرگون می‌سازد و هیچ از گوشت و استخوان انسانی باقی نمی‌گذارد.

۲. همان، آیات ۱۱-۱۷.

۱. سوره مدثر، آیات ۱-۳.

۳. همان، آیات ۲۶-۳۰.

نیز می‌خوانید اولین جنگ پیروزی بخش اسلام جنگ بدر بود و در آن جنگ، مبلّغین و طرفداران دین و پیروان مذهب، عده معدودی از طبقات پایین جامعه بودند که از نظر نفوس در اقلیت و از نظر عده و ساز و برگ جنگ مساوی صفر بودند. چه آن‌که همه مسلمین در آن روز تقریباً ۳۱۳ نفر مرد و زن بیش نبودند، یا چند قبضه شمشیر و چند عدد مرکب، اینان در برابر ۹۵۰ نفر از بزرگان و اشراف و زورمندان و زرمندان قریش صف بستند.^۱

آیا با این طرز می‌توان گفت که دین و مذهب، پدیده‌ای است که به دست قدرتمندان و جباران و صاحبان طلا و نقره تحقق یافته و جان گرفته و همه جا نفوذ کرده است؟

بالجمله اندکی دقت در برنامه‌های دینی و شرایع آسمانی و تأمل در حالات مشرّعان دین و پیروان حقیقی آن - که ساخته شده شرایع و شکل یافته در قالب مذهب باشند - روشنگر این حقیقت است که ابداً ممکن نیست دین تولیدی ایادی زور و زر باشد و بی‌تردید کسی که چنین سخنی گفته، نه ماهیت دین را فهمیده و نه پیروان آن را شناخته است.

ما اگر در حالات انبیای گذشته دقت کنیم، می‌یابیم همه آنان از خانه‌های گلین و جامعه بی‌امکاناتی یا از پشت گله و رمه با لباس ژولیده و خلقان شبانی، عصا به دست گرفته یا شمشیر از نیام کشیده به کاخ نمرودها و دژ فرعون‌ها و به سوی اشراف و مترفین قوم خویش حمله‌ور شده با قدرت‌ها و سرنیزه‌ها و نیروهای طلا و نقره، به مقابله پرداخته و پیوسته با آن‌ها جنگیده‌اند تا صحنه را مساعد گسترش عدل و داد کرده‌اند یا در مسیر مبارزه جان سپرده‌اند.^۲

چنانچه درباره قوم نوح - که اولین پیغمبر صاحب کتاب و دارای شریعت بود -

۱. جامع البیان، محمد طبری، ج ۳، ص ۲۶۷؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۰.

۲. نقل حالات انبیاء از قرآن مجید به عنوان نقل تاریخی است که تاریخ‌دانان آن عصر تکذیب نکرده‌اند و مطالب منقوله اکثر اموافق تورات و عهد عتیق است.

می خوانیم که چگونه خود او و گروندگانش از طبقه ضعیف قوم و افرادی فاقد زور و زر بوده اند:

۱- «وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّعَائِكَ»^۱.

قوم نوح گفتند: ای نوح! ما پیروان تو را جز مردمان بی ارزش و دور از اعتبار و طبقه کوتاه فکر و عوام نمی یابیم.

۲- «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲.

اشراف قوم نوح به وی گفتند: ما تو را در گمراهی روشنی می بینیم.

۳- «قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ»^۳.

آن ها به نوح گفتند: چگونه به تو بگرویم در صورتی که اراذل و طبقه پایین مردم، پیرو تو می باشند.

و درباره قوم هود می خوانیم که چگونه این پیامبر کاخ ها و قصرهای مجلل و ساختمان های زیبا و مدرن قوم خود - که بر پایه غصب و جور بود -، تقبیح کرده و روش ظالمانه و متجربانه آن ها را توبیخ می کند و یادآور می شود که آنان جباران و ستمگران اند و خضوع به فرمان حق ندارند.

۱- «أَتَيْنُونَ كُلَّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ۝ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۝ وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ»^۴.

ریع، مکان بلند و مرتفع است^۵، آیه، قصرهای بلند و نشان دار^۶ است که از محل دور پیدا باشد، مصانع برکه ها و استخرهای شنا یا ساختمان های زیبا و مدرن است^۷ بطش، اخذ کردن^۸ و بازداشت نمودن است و ترجمه آیه آن که:

شگفتا ای قوم من، شما در هر سرزمین مرتفع و بلندی قصری به عبث بنا می نهید؛ برکه ها و استخرها می سازید. گویا شماها آرزوی زندگی جاودانه

۱. سورة هود، آیه ۲۷. ۲. سورة اعراف، آیه ۶۰.

۳. سورة شعراء، آیه ۱۱۱. ۴. سورة شعراء، آیات ۱۲۸ - ۱۳۰.

۵. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۷۲ (ریع). ۶. همان، ص ۱۰۲ (آی).

۷. کتاب العین، ج ۱، ص ۳۰۵ (مصنع). ۸. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۱۱.

دارید؟ و چون مردم را مأخوذ دارید، کمال قساوت و خشم به کار برید.

۲ - ﴿وَيْلٌ لَّكَ عَادُ جَعَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ غَنِيْدٌ﴾.^۱

اینان ملت عادنند که نشانه‌های توحید خدای خود را سخت انکار کردند و به پیامبران عصیان ورزیدند و پیرو فرمان هر جباری معاند خدا شدند.

۳ - ﴿وَاتَّقُوا الْإِذْيَ... أَمَدُكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَيْنَ ۝ وَجَنَاتٍ وَعُيُونٍ﴾.^۲
 برسید از خدایی که یاری کرد شما را به چهارپایان و فرزندان و باغ‌ها و چشمه‌سارها.

حضرت هود، اعیان‌های دامدار و کشاورز را برحذر می‌دارد و از این‌که زیر بار توحید نمی‌روند - که البته ابعاد مختلف توحید سرمایه‌داری را تهدید می‌کند - می‌ترساند.

۴ - ﴿قَالَ أَلَمْأَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكََاذِبِينَ﴾.^۳

اشراف کافر قوم او گفتند: ما تو را در نادانی می‌بینیم و گمان ما چنین است که تو از دروغ‌گویانی.

اینجا هم مخالفان هود مَلَأِ قومند، یعنی اعیان زورمند و اشراف زرمند، او را سفيه می‌نامند و دروغ‌پرداز می‌شمارند.

و درباره قوم صالح می‌خوانیم که لَبُءٌ تیز سخن با صاحبان قصر و بارگاه و خداوندان ناز و نعمت است.

۵ - ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْجِبُونَ الْجِبَالَ طُبُوتًا فَادْكُرُوا الْآلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَغْفُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾.^۴

شما ای قوم من، به یاد این باشید که جانشینان ملت عادید. خداوند پس از

۲. سورة شعراء، آیه ۱۳۲-۱۳۴.

۱. سورة هود، آیه ۵۹.

۴. سورة اعراف، آیه ۷۴.

۳. سورة اعراف، آیه ۶۶.

اهلاک آن‌ها شما را در این سرزمین مسکن داده است. شما از محیط هموار آن قصرها برافراشتید و کوه‌ها را به منظور تهیه مسکن شکافتید و تراشیدید. نعمت‌ها فراموشتان نشود و در روی زمین قیام‌ها و جنبش‌های تبهکارانه انجام ندهید.

﴿قَالَ أَلَمْأَلَّ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنْ ضَالِحًا مُرْسِلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۝ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۱

مخالقان صالح - که تیپ زورمندان و گردنکشان بودند - ، بر گروندگان و پیروانش یعنی طبقه مستضعفان و ناتوان شدگان می‌گفتند: آیا شما می‌دانید که صالح پیامبر خداست؟ و چون آن‌ها اعتراف به رسالتش می‌کردند، متکبران می‌گفتند: ما به آنچه شما معتقدید، سخت انکار می‌ورزیم.

و درباره حضرت لوط می‌خوانیم که او و یارانش گروهی مستضعف و در اقلیت بودند و ملتی که رسالت لوط درباره اصلاح آن‌ها بود، اقویا و نیرومندان قوم بوده‌اند. می‌فرماید:

﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهَرَّغُونَ إِلَيْهِ... ۝ قَالَ لَوْ أَنِّي لَبِيتُ بِكُم قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾^۲

قوم حضرت لوط، برای ربودن مهمان‌های وی به سرعت و اضطراب به سوی او شتافتند. لوط - که قدرت دفاع نداشت - ، چنین گفت: ای کاش نیروی دفع شما را داشتم و یا آن‌که می‌توانستم خود را به پایه‌ای محکم پناهنده کنم.

و درباره حضرت شعیب می‌خوانیم:

﴿قَالَ أَلَمْأَلَّ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُولُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾^۳

۲. سوره هود، آیات ۷۸ - ۸۰

۱. همان، آیات ۷۵ - ۷۶

۳. سوره اعراف، آیه ۸۸

اشراف و مَلَاقوم شعیب - که سخت گردنکش بودند -، گفتند: ای شعیب! حتماً تو را از مجتمع خود بیرون خواهیم کرد مگر آن‌که به طریقه و روش ما برگردی.

و نیز می‌فرماید:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقْتَ كَثِيرًا مِمَّا نَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْمُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾^۱

ای شعیب! بیشتر آنچه را به ما بگویی، نمی‌فهمیم و تو را در میان جمع خویش ناتوان می‌یابیم و اگر به خاطر قبیله‌ات نبود، سنگسارت می‌کردیم و تو بر ما قدرت غلبه نداری.

و درباره حضرت ابراهیم و موسی و عیسی مطلب به غایت روشن است که ابراهیم از یک خانواده فقیری طلوع کرد و یک تنه برای پیاده کردن برنامه‌ای که از مبدأ آفرینش فراگرفته بود، به مقتدرترین فرد و گروه جامعه خود حمله برد و علیه زور آن‌ها، و بر ضد قدرت سرنیزه و طلا و نقره آنان قیام نمود تا آنگاه که خدایان ساخته دست زور و بافته ایادی زر را با تبر خویش خورد کرد و از هیچ مهلکه‌ای باک نداشت. آیا می‌توان گفت دین ابراهیم خلیل را صاحبان قدرت و سرنیزه و ثروت و طلا و نقره ساخته و بر جامعه تحمیل کرده‌اند؟!

حضرت موسی - که پس از ده سال شبانی چند رأس گوسفند تهیه کرده و با همسرش به سوی شهر روانه می‌شود -، در اثنای این سفر مأموریت می‌یابد زنش را که گفته می‌شود در شرف زایمان بوده و گوسفندانش را در صحرا رها می‌کند، عصایی به دست گرفته، به سوی مقتدرترین فرد عصر خویش روانه می‌شود. همراه برادرش در مقابل کاخ فرعون بارزترین چهره جباران تاریخ می‌ایستد و او را به خضوع و تسلیم در برابر خدا و دین او دعوت می‌کند و سپس با قارون معروف‌ترین چهره تاریخ رب‌النوع صاحبان گنج و احتکار درمی‌افتد و بالاخره به یاری مبدئی که

او را برانگیخته و همراه عده‌ای از ناتوان شده‌ها فرعون مظهر اقتدار و تجبر را همراه نظامیان مقتدرش زنده زنده در آب فرو می‌برد و قارون تجلی‌گاه طلا و نقره را با خزانه‌های بی‌حسابش زنده زنده در خاک فرو می‌کند و ملت ناتوان خود را زیر یوغ دو نیروی استبداد و استثمار رها می‌سازد.

بدین جهت، مقتضای انصاف آن‌که گفته شود دین، ساخته دست مبدأ عادل است که به وسیله آن طبقه‌های زیر شکنجه و زحمت را از یوغ جباران شمشیر، و خونخواران ثروت رها می‌سازد.

تفسیر آیه ۸ و ۹

﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَنْذَرُوكَ غَدَابٌ﴾.

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ﴾.

آیا از میان ما طایفه قریش یا اهل مکه چگونه شد که ذکر (قرآن) به محمد ﷺ نازل گردید؟ بلی آنان درباره ذکر من در شبهه و تردیدند؛ بلکه هنوز عقوبت مرا نچشیده‌اند مگر خزینه‌های رحمت پروردگارت در نزد آن‌ها و اختیار آن‌ها است؟ پروردگاری که پیروز، بی شکست است و بخشنده بی حد و قید.

تفسیر:

استفهام در کلمه أنزل برای تعجب^۱ و انکار^۲ است و اشاره به آن که کفار قریش پس از آن که از مبعوث شدن بشر از میان انسان‌ها یا برانگیخته شدن فرد امی از میان امیین در شگفتی و انکار بودند. چنان‌که گفته شد تعجب و انکار دیگری نیز داشتند و آن این‌که اگر بنا شود رسولی منذر از میان جمعیت مکه یا قریش مبعوث گردد و

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۴۵؛ روض الجنان، ج ۱۶، ص ۲۵۷.

۲. الکشاف، ج ۴، ص ۷۴؛ مفاتیح النب، ج ۲۶، ص ۳۶۹.

هدایت جامعه به دست او انجام یابد، پس چرا آن فرد محمد ﷺ فرزند عبدالله باشد؟ ولی در این آیه فقط تعجب و استبعاد آن‌ها ذکر شده و اما این‌که چه فردی یا افرادی را در نظر داشته‌اند، بیان نشده؛ لکن از آیه (۳۱ و ۳۲ سوره زخرف) غرضشان تا حدی روشن می‌شود که می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ۝ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا ۖ وَرَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾^۱

طایفه قریش گفتند: چرا این قرآن به یکی از رجال بزرگ دو شهرستان (مکه و طایف) فرود نیامده؟ عجباً آیا رحمت پروردگارت را آن‌ها بخش می‌کنند؟

در صورتی که وسایل زندگی آن‌ها را در این جهان ما قسمت کردیم و ما برخی از آنان را بر برخی دیگر به چنین برابر برتری دادیم که یکدیگر را زیر سلطه بگیرند و همانا رحمت پروردگار تو از آنچه آن‌ها به جمعش می‌کوشند، بهتر است.

و بالجمله از این آیه و از ما قبل و ما بعد آیه مورد بحث چنین برمی‌آید که قریش می‌گفتند باید یکی از چهره‌های معروف آن روز برای رسالت جامعه و فراگرفتن و فرود آوردن ذکر، از طرف مبدأ اعلی انتخاب شود و بطبع الحال یا چهره‌های زور را می‌گفته‌اند مانند ولید بن مغیره و یا چهره‌های زر و یا چهره‌هایی از روحانیت آن عصر را که منطبق به کاهن‌ها و جادوگران می‌شده است، پس قهراً چهره تزویر بوده است.

ولی قرآن مجید در جواب این اعتراض ابتدا چنین می‌گوید که این ملت درباره ذکر (قرآن) و تشخیص و پی بردن به حقایق آن در شک‌اند. مراد این‌که اگر اینان

قرآن را بفهمند و بشناسند و اندک تأملی در محتوای آن (احکام و قوانین اصولی، اخلاقی، فروعی، علوم، حکمت، اندرز) بکنند، بی می‌برند که این کتاب را تناسبی با حال زورمندان و طلاداران و روحانیان محط نظر آنها نیست.^۱

چگونه ممکن است این کتاب را به منظور پیاده کردن در میان اجتماع به دست مظهرهای زور و جبارانی سپرد که قدرشان، شمشیر، تکیه‌گاهشان سرنیزه، سخن‌شان فرمان قتل، فرمانبرشان قلدران و قداره‌بندان و جلادان، اعوانشان حيله‌گران و سیاست‌بازان و ریاست‌طلبان، سرمایه‌شان زور؛ مخالفتشان شکنجه و شلاق و مرگ، فضایلشان مدح‌های دروغین و ثناهای پوچ، مداحشان شعرای بی‌وجدان، روحانیان خود فروخته، همنشین شبشان رقاصه‌ها، قماربازها پیاله به دست‌ها، همتشان، هوی، ریاست، شکم و شهوت، آرمانشان ادامه استبداد و زور، گسترش ظلم، ایجاد خفقان خون، تولید فضای خون، روان ساختن جوی خون و آشامیدن شراب خون!

چگونه می‌شود اجرای این برنامه را به کسی واگذار کرد که قدرتش، طلا و نقره، همتش تورم ثروت و فروشیدن در لجنزار مال، تکیه‌گاهش دنیا، سخنش، نرخ اجناس، خرید و فروش، فضایلش حرص و طمع، قساوت و غفلت، کردارش ریا، احتکار، پس‌انداز تورمی، شب‌نشینی‌اش شام و شراب و شهوت آرمانش، فلج کردن، فقیر ساختن، مکیدن خون، ایده‌اش استثمار.

یا به کسی تحویل داد که تکیه‌گاهش جن و جادو، یارانش طاغوت‌ها و طلاداران، سرمایه‌اش تزویر و تحریف، کردارش دروغ و نیرنگ، فضیلتش ریا و سمعه، آرمانش استحمار باشد!

﴿بَلْ لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ﴾

بلکه طایفه قریش هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند، عذابی که برای گردنکشان تاریخ

و متکبران اجتماع نازل کرده‌ایم تا از اوج خودخواهی و تکبر فرود آیند، و قدرت درک دعوت ما را پیدا کنند، و با تأمل و تدبیر دریابند که رسول ما کیست و دعوت ما به چیست؟

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ﴾.

چنین می‌نماید این آیه جواب دیگری است از اعتراض گفتار و طمعشان در مسأله انتخاب رسول که در آیه مورد بحث به اشاره، و در آیه زخرف به تصریح مذکور شد.

حاصل جواب آن‌که رسالت الهی و منصب نبوت یکی از رحمت‌ها و نعمت‌های خداوند است و خزائن نعمت‌ها و رحمت‌ها به دست خود او است نه دیگران. پس باید انتخاب نعمت و کم و کیف آن و انتخاب مُنْعَم علیه (محل ورود عطیه) نیز به دست او باشد، و به دیگران که آن‌ها خود جیره‌خواران سفره کرم اویند، نمی‌رسد که در این باره لب بگشایند، و در فهم معنی این آیه باید به چند امر توجه داشت.

اول مراد از رحمت خداوند، نعمت او است که به جهانیان مبذول داشته نه صفت رحمت؛ چه آن‌که اِتِّصَاف خداوند به رحم و رحمت، بدان معنی که در ماها موجود است، تصور نمی‌شود و صفت «رحمن» و «رحیم» - که در ما از قبیل صفات نفسانی اند -، در خداوند تعالی از قبیل صفات فعل‌اند؛ یعنی خداوند آثار صفاتی را که در ما است، مترتب می‌کند؛ یعنی مورد ترحم و الطاف خود قرار می‌دهد.

و می‌توان گفت اصول نعمت‌های خداوند شش تا است:

اول نعمت وجود که به موجودات مبذول داشته.

دوم نعمت وسایل حفظ وجود یعنی آنچه هر موجودی در بقا و دوام خویش نیازمند دریافت آن است.

سوم نعمت عقل و خرد که مخصوص موجودات ذوی‌العقول است (انسان‌ها، فرشتگان، اجنه، شیاطین).

چهارم نعمت دین که تأمین‌کننده رفاه زندگی دنیا و تضمین‌کننده سعادت آخرت است.

پنجم نعمت توفیق و آن تهیه وسایل حفظ دین و عمل به برنامه آن است. ششم نعمت پاداش برای عاملان و مطیعان دین که مهم‌ترین و ابدی‌ترین نعمت الهی است؛ پس رحمت الهی شش نوع است.

دوم آن‌که خزائن جمع خزینه است و آن محل ذخیره و منبع وجودی شیء است و بنا بر این خزینه موجودات اولیه که خداوند آن‌ها را از عدم به وجود آورده، اراده و مشیت اوست. یا به تعبیر دیگر کلمه «کن» است؛ ولی خزینه موجودات دیگر که از ترکیب و امتزاج مواد اولیه شکل گرفته و می‌گیرد و جنسی از اجناس یا نوعی از انواع تحقق پیدا می‌کند، همان ماده‌های متفرق آن است که به قدرت حق و تسبیب اسباب از اجزای این جهان گردهم آمده و صورت نوعی به خود می‌گیرد. مثلاً گندمی که درآمد سالیانه محیطی باشد، خزینه آن دانه‌های قبلی و مواد زمینی، آب، هوا و نور آفتاب است. این‌که در هر سالی چند خروار از این منبع استخراج شود و تحویل مردم داده شود، در اختیار خداوند است؛ چه آن‌که خزینه آن بدان معنی که گفته شد، به دست او است، و نعمت ذکر، قرآن و محتوای او است یا نعمت دین است که عبارت از مجموع برنامه‌های آسمانی شامل احکام اصلی اعتقادی و روانی و اخلاقی و فرعی عملی است و خزینه‌اش علم ازلی خداوند یا لوح محفوظ سماوی است که از آنجا سرچشمه می‌گیرد و بر قلب هر فردی از رسولان و انبیا که او انتخاب می‌کند، فرود می‌آید؛ چنانچه در آیات زیر می‌خوانیم.

۱- ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۝ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ۝ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۱

این قرآن را به زبان عربی روشن، فرشته (روح الامین) بر قلب تو فرود آورد که از جمله بیم‌دهندگان ملت باشی.

۲- «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۱.

ما این مجموعه ذکر را بر تو نازل کردیم که مردم را از حقایقی که بر آنها فرود آمده، روشن سازی.

۳- «وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»^۲.

این قرآن یادآور پربرکتی است که بر تو فرود آوردیم. شما ای کافران! آیا به راستی منکر آن هستید.

سوم آنکه در این آیه خداوند بزرگ سه صفت از صفات خود را ذکر کرده: ربّ، عزیز، وهّاب. اما ربّ مشتق است از «ربب» مضاعف و مرادف «ربی»، ناقص یایی به معنی تربیت کردن و شیء را از حالی به حالی نقل دادن که به مرحله کمال خود برسد.^۳ اگر بگوییم تمام موجودات جهانی در حال حرکت و انتقال و جریان‌اند؛ یعنی در حال شدن هستند، مانند خاکی که در مسیر سنگ و سپس در و گوهر شدن و حبوبات که در طریق انتقال به حال نبات، و نباتات در مسیر حیوان شدن و انسان شدن می‌باشند. پس اساس تمام این حرکت‌ها از جانب خدای بزرگ و تحقق و فعلیت پیدا کردن صفت ربوبیت است و این بیان، مربوط به حرکت جوهری و جسمی اشیا است.

اینجا حرکت دیگری است مربوط به روح و مراحل روانی؛ چه آنکه روح نیز همانند جسم در مسیر تعالی و تکامل است و انتهای کمال او رسیدن به مقام انسانیت و خلافت الهی است (گرچه تصور مراحل نهایی در مسیر تکاملی روح بسیار مشکل است)؛ زیرا از روزی که این موجود ناشناخته از عالم امر تنزل نمود، و با جسم تکون یافته از لجن همراه گشت به فکر محیط اولی و وطن اصلی خود درافتاد، و لایزال آرزو و اشتیاق آن منزل را در سر پروراند، مانعش همین لباس خشن و سنگین و مرکب بطیء السیر کالبد بود.

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سوره انبیا، آیه ۵۰.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۳۶ (رب).

وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَشْتَرُوا أَرْوَاحَهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى
الثَّوَابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ.^۱

مثنوی می گوید:

از نیستان چون مرا بپزیده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند
و بالجمله وسایل تربیت یافتن این موجود در طریق این حرکت و تأمین کننده
خوراک و توشه آن، برنامه های دینی است، که اصولش عقاید و افکار وی را اصلاح
کند، اخلاقیات لباس های زیبای روانش گردد، و فروعش تغذیه و نیروبخش
جنبه های فردی و اجتماعی باشد.

نتیجه: این که خداوند، مرتبی هر موجودی است که قابل تربیت و در مسیر آن
است. در کتاب کریم آیات مربوطه به ربوبیت خالق زیاد است از آن جمله:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۲

﴿وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾.^۳

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ﴾.^۴

و اما عزیز اشتقاق آن از عزت، به معنی حالت استحکام و آسیب ناپذیری است.
از این رو عزیز را به معنی غالب غیر مغلوب^۵، یعنی پیروز شکست ناپذیر تفسیر
می کنند، و احتمال قوی می رود که جهت این تفسیر این باشد که صفات خداوند
همه یا به طور اغلب مطلق و بدون قید و اضافه است؛ برخلاف اوصاف غیر خداوند
که همه نسبی و اضافی و مقید است. مثلاً عنوان عالم بر خدا و بر مخلوق اطلاق
می شود ولی او عالم به همه چیز است و مخلوق عالم به بعضی از امور. همچنین
است قادر، سمیع و بصیر و بنا بر این، مطلق و بدون قید بودن عنوان عزیز، سبب
شده آن را به معنی غالب غیر مغلوب تفسیر کنند؛ زیرا ذاتی که بر همه چیز و همه
کس غالب باشد، قهراً شکست ناپذیر خواهد بود.

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۱، خطبه ۱۹۳.

۲. سورة حمد، آیه ۲.

۳. سورة انعام، آیه ۱۶۴.

۴. سورة رعد، آیه ۱۶.

۵. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۶۳ (عز).

و اما وهاب، معنی لغوی آن بسیار بخشنده است و آن را صیغه مبالغه گویند که دلالت بر کثرت و زیادی دارد^۱ و ممکن است مبالغه‌اش در سرعت و دوام^۲ باشد. پس معنی آن، زودبخش یا زیادبخش یا همیشه‌بخش است. به هر تقدیر متعلق بخشش و شیء بخشیده شده در آیه مذکور نشده است. در امثال این مورد علمای ادب متعلق را اعم می‌گیرند و علی هذا کلمه وهاب را می‌توان چنین تفسیر کرد که خداوند دارای بخشش مطلق است؛ بدین معنی به هر موجودی آنچه را که استحقاق دارد، می‌بخشد. پس این کلمه معنای وسیعی در بردارد؛ از جمله آن‌که خداوند وسایل تکامل هر جسمی را در مسیر حرکت جوهریه‌اش مبدول داشته و اسباب تعالی و ترقی هر روحی را در طریق کمال انسانی‌اش عطا فرموده است. زیرا قبلاً بیان شد که در این جهان دو نوع مسافر (جسم و روح) راهی طریق تکامل و رهسپار مقصد نهایی‌اند و هر دو احتیاج به توشه دارند و تعبیر دیگر این دو گروه هر دو ابن السبیل و در مابین مبدأ و مقصد، و نیازمند آنند که از زکات رحمت حق زاد یابند و از خمس نعمتش خدمت شوند.

و نخست باید به آن‌ها توشه بخشید که کلمه وهاب اشاره به آن‌که بخشیده است و سپس آن‌ها را به حقایق و کیف و کم آن و مقدار و طریق مصرف هدایت کرد که آیه‌های زیر بیانگر آن هدایت است.

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.^۳

﴿الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّى ۝ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾.^۴

لازم به نظر می‌رسد حال این دو مسافر را با مثالی چند روشن کنیم:
مثال اول در حرکت اجسام: صد کیلو حبه گندم را کشاورزی در زیر خاک پنهان می‌کند. گندم‌ها از حین شکافتن شروع به حرکت کرده، به راه می‌افتند که پس از چند ماه در حالی که وارد انبار کشاورز می‌شوند، به هزار کیلو رسیده‌اند. آنچه را در این

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۸۰۳ (وهب).

۲. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، عبدالحسین طیب، ج ۳، ص ۱۱۶.

۳. سورة طه، آیه ۵۰. ۴. سورة اعلی، آیات ۲-۳.

حرکت نیاز دارند از آب، مواد زمینی، هوا، نسیم، نور، حرارت و سایر امور مربوطه، همه را الله وهاب به این مسافر هبه می‌کند.

مثال دوم نطفه‌ای شامل هزاران اسپرماتوزوئید مخلوط می‌شود با نطفه‌ای دارای یک اوول، ارتباط یکی از اسپرم‌ها با اوول موجودی را در مسیر حرکتی قرار می‌دهد متهی الیه آن سیر مثلاً مردی نیرومند، دارای قوای بدنی و شعوری خاص است. این موجود در مسیر خود نیازمند انواعی از احتیاجات تکوینی و معنوی است که تأمین‌کننده و بخشنده آن خدای وهاب است.

مثال سوم در تکامل ارواح، از هنگامی که انسان ممیز می‌شود و مغزش وارد فعالیت می‌گردد، حرکتی را در طریق رسیدن به موطنی آغاز می‌کند. آن موطن مرحله کمال انسانیت و مقام شامخ خلیفه اللهی است.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

غرض بیان این نیست این سیر را خود می‌آغازد یا آن‌که آفریننده‌اش او را بدین منظور آفریده و راهی این طریق نموده است. نیز منظور این نیست عده کثیری راه را گم و مسیر را عوض کرده، سر از محیط شقاوت و انحطاط درمی‌آورند. بلکه مقصود آن‌که او به سه امر نیازمند است: به حقایق عقیدتی که مغزش بدان باور کند؛ خصایصی که روانش بدان متصف شود و فروعی که فعالیتش در چهارچوبه آن قرار یابد. همه این نیازها را به نام مذهب یا دین و شریعت می‌نامیم و این مسافر را بدون این زاد و توشه به مقصد رسیدن غیر ممکن است، و بخشنده این احتیاجات خدای وهاب است که در همه عصرها به همه ملت‌ها به وساطت انبیا و کتب آسمانی ارزانی داشته است.

نکته لازم توجه آن‌که سیر موجودات متحرک در حرکت تکاملی اجسام سیر استداره‌ای است. مثلاً طلا از خاک شروع شده، سپس کهنه و پوسیده شده دوباره خاک می‌شود و نباتات از خاک شروع شده، روئیدنی یا دانه و میوه می‌شود و باز

متلاشی و نابود و خاک می‌گردد.

﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ۖ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَخْوَىٰ﴾.^۱

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ﴾.^۲

ولی در حرکت معنوی و سیر روانی، سیر موجود متحرک، مستقیم و بدون برگشت است. از بدو حرکت تا انتهای عمر به سوی حق می‌رود و پس از لقای او نیز از مرحله برزخ و قیامت می‌گذرد و در بهشت عدنش ادامه کامل می‌دهد.

لکن چنان‌که اشاره شد عده کثیری به کلی محروم از این سیرند و از ابتدا یا در اثنای تغییر مسیر داده، رو به انحطاط و سقوط و عقب‌گرد می‌کنند تا آنگاه که از محیط شقاوت و آتش جهنم سر درمی‌آورند:

﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾.^۳

و گاهی محروم قاصرند به کمال نمی‌رسند؛ لکن عذاب هم نمی‌بینند.

نتیجه بیان فوق آن‌که ذکر و قرآن مجید از جمله رحمت‌ها و نعمت‌های خداوند است که بر پیامبر اکرم نازل فرموده بدان جهت که او رب است و نفوس را به منظور تربیت و تکامل آفریده. و عزیز است زیرا در تنجیز این اراده کسی را قدرت منع نیست. و وهاب است زیرا توشه این سفر را که شریف‌ترین و پرازش‌ترین توشه‌ها است به وسیله انبیا هبه کرده، پس همه نفوس را حج ساحت قریش واجب؛ چه آن‌که استطاعت بذلی محقق است.

تفسیر آیه ۱۰ و ۱۱

﴿أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ﴾.

﴿جُنُدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ﴾.

ای پیامبر، آیا تسلط و حاکمیت بر آسمان‌ها و عوالم بالا و بر زمین و بر همه

۲. سوره طه، آیه ۵۵

۱. سوره اعلیٰ، آیات ۴-۵

۳. سوره تین، آیه ۵

آنچه در میان آنهاست، از آن‌ها (کفار قریش) است؟!

و اگر چنین است، پس حتماً در میان وسایل ارتقایی درآیند و روبروی بالا جهش کنند (تا مگر بر خداوند پیروز شوند و یا فرشتگان بالا را به کمک گیرند و یا کتاب و برنامه‌ای بر طبق مراد خویش، به هر شخصیتی خواهند فرود آرند).

پیامبر، اینان لشکری کم‌شمار، حقیر، دور از پیروزی، و شکست خورده‌ای از جمله احزاب گذشته‌اند.

تفسیر:

در آیه شریفه، چند مطلب لازم توجه است:

اول سوق آیات به منظور تأیید جواب‌های قبلی یا بیان جواب مستقل دیگری است از اعتراض کفار قریش راجع به انتخاب رسول و نازل کردن قرآن به فردی از قریش، و سیاق سخن به عنوان تهدید و تعجیز مشرکان است.^۱

دوم مَلُک، مصدر است.^۲ به معنای «تسلط و چیرگی» و گاهی به معنی مملوک؛^۳ یعنی چیزی که در تحت اختیار شخصی است استعمال می‌شود، و سماوات جمع سماء است؛ یعنی شیء مرتفع و در طرف بالا، و مراد در اینجا آنچه در بالای سر سکنه زمین است از فضای فوق الرأس تا کرات بالاتر و انتهای عالم اعلاء^۴ و جمع بستنش به اعتبار کثرت و تراکم آن است، یا بر طبق اصطلاح برخی از آیات و اخبار است که طبقات فوق را به هفت قسمت طبقه‌بندی کرده و هر یک را سمائی نامیده است.^۵

فعلاً بحث در ماهیت آسمان و عدد و بیان اوصاف و محتوای آن نیست؛ بلکه

۱. روض الجنان، ج ۱۶، ص ۲۵۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۶ التبیان فی اعراب القرآن، ص ۲۵۹.

۳. الجدول فی اعراب القرآن، ج ۱، ص ۲۲۹.

۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۲۷ (ملک).

۵. الکافی، ج ۸، ص ۱۵۴، ج ۱۴۳؛ التوحید صدوق، ص ۲۷۶، ح ۱.

مقصود آن‌که خداوند در این آیات مالکیت و تسلط کفار را از آسمان‌ها و زمین و مابین آن‌ها سلب می‌کند و بالملازمه همه را به خودش نسبت می‌دهد؛ چنان‌که در آیات زیر بیان شده است.

۱- ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^۱

صاحب برکت بی‌پایان است خدایی که ملک جهان هستی، از آن اوست و او بر همه چیز قادر و توانا است.

۲- ﴿وَلِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾.^۲

او را است تسلط و سیطره بر آسمان‌ها و زمین و بر آنچه در میان آن‌ها است، او هر چه را بخواهد، می‌آفریند.

۳- ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾.^۳

سلطنت و فرمانروایی او آسمان‌ها و زمین را فراگرفته و نگهداری همه آن‌ها او را خسته نمی‌سازد.

۴- ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ﴾.^۴

او ابتدا آسمان‌ها و زمین را بیافرید سپس بر اوضاع کشور هستی مسلط شده، مشغول اداره امور جهان تکوین گردید.

﴿وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾.^۵

آن روز که در صور دمیده گردد (و نظم آفرینش درهم ریزد)، مالکیت مطلقه از آن او باشد.

از مجموع این آیات و مشابه آن‌ها برمی‌آید که خلقت آسمان‌ها و زمین و حفظ آن‌ها و تدبیر امور آن‌ها و سپس بهم زدن و برچیدن آن‌ها که ابتدا روز واپسین است مربوط به خدا و از آن خداوند است.

۲. سورة مائده، آیه ۱۷.

۴. سورة يونس، آیه ۳.

۱. سورة ملک، آیه ۱.

۳. سورة بقره، آیه ۲۵۵.

۵. سورة انعام، آیه ۷۳.

سوم جند به معنی لشکر^۱ و خبر مبتدای محذوف است. یعنی (هؤلاء جند) و کلمه ما غالباً در آخر کلمات برای تقلیل و تحقیر افزوده می‌شود، و هنالك اشاره به دور و مهزوم به معنی شکست خورده است.^۲ بنا بر این در آیه شریفه سه صفت برای آن لشکر مذکور شده و حاصل معنی آن‌که آنان لشکری کم عدد، دور از پیروزی و شکست خورده از احزاب زمان گذشته‌اند. در آیات بعدی حال عده‌ای از آن‌ها بیان خواهد شد و ممکن است کلمه هنالك اشاره به نزدیک باشد (که احیاناً در آن استعمال می‌شود) و ظرف متعلق به مهزوم است.

پس مراد آن‌که آنان لشکری اندک و شکست خورده در همین مکان خواهند بود و اشاره به این‌که پس از مدتی در شهر مکه شکست خواهند خورد و آن روز فتح مکه بود. پس این جمله یکی از موارد اعجاز قرآن است که از حادثه آینده خبر داده است. بر طبق آنچه قبلاً اشاره شد، این سوره در اوایل بعثت و دعوت پیامبر نازل شده است.^۳ چه آن‌که وجه سخن با مشرکین قریش و ملأ و اشراف مکه است و در آن زمان بطبع الحال مؤمنان در اقلیتی ناچیز، و کفار در اکثریت و در کمال قدرت از نظر افراد و نیرو و ساز و برگ نظامی، و جنبه مالی و اقتصادی بودند؛ چنانچه ملاحظه تاریخ پیامبر اکرم و روش قریش با آن حضرت شاهد مدعاست. پس چگونه خداوند در این آیات، آن‌ها را لشکری کم‌شمار و محقر و شکست خورده می‌شمارد؟ و به مفهوم تقابل بین آن‌ها و مسلمین گویا پیامبر و اطرافیانش را لشکری بی‌شمار و مجهز و پیروز و نامود می‌کند.

جواب این‌که می‌توان گفت قرآن، حقیقت پنهانی را که امروز زمان از چهره آن پرده برداشته، روشن کرده است و آن این‌که طایفه مشرکان که جامعه آن‌ها جامعه مشرک بود؛ گرچه نسبت به مؤمنین (نه نسبت به قدرت‌های ایران و روم بزرگ آن عصر) از نظر قدرت نظامی و تسلیحات جنگی قوی‌تر بودند لکن جامعه‌ای که

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۰۷ (جند).

۲. تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۹۰.

۳. تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، ص ۸۱۰.

عنوانش جامعه شرک و رهبران بوجهل، بولهب، بوسفیان و عتبه باشد، ابوجهل متکبر و خونخوار، ابولهب حسود و مردم آزار، بوسفیان قسی القلب ریاست طلب، عتبه و شیبه پول پرست و شهوت ران.

جامعه‌ای که اله و ملجأشان لات و منات و عزی همتشان پشتیبانی از شرک و کفر، سرمایه زندگی‌شان جهل و نادانی هدفشان ترویج شرک و تعظیم باطل، اخلاقتان خشونت و ددمنشی و دام صفتی کردارشان ستم به زیردستان، ربا خواری، مکیدن خون، سرمایه اندوزی و تراکم ثروت، کرنش در برابر بتان جاندار و جماد، قربانی کردن به نام احجار و سنگ پاره‌های متحرک و غیرمتحرک، ذلت در مقابل متکبران و زورگویان، خضوع در برابر سرمایه‌داران و زرمندان، تکبر به بینوایان، عجب و خودپسندی بر کردار زشت، اصالت و امتیاز قائل شدن به نژاد و خون و قبیله و طایفه، افتخار به استخوان‌های پوسیده نیاکان، احترام شاعران و هجوگویان و هذیان‌باغان، زنده به گور کردن دختران بی‌گناه، به بردگی گرفتن گرفتاران و ضعیفان، تحمیل مالیات بر طبقه ناتوان، محروم کردن زنان از حقوق حقه، نازل کردن به لباس و تجمل و طلا و پول، ازدواج با زن پدر و نامادری، کف زدن و سوت کشیدن و لخت و عور دور کعبه چرخیدن به نام طواف، شیخون زدن به یکدیگر و به جان هم افتادن، قتل عام کردن، اسیر گرفتن، غارت مال نمودن، و صدها امثال این امور باشد، البته چنین جامعه‌ای به حقیقت کم‌اند؛ گرچه از حیث عدد بی حساب باشند، حقیر و بی ارزش‌اند؛ گرچه زیاد و انبوه باشند؛ و مهزوم و شکست خورده‌اند، گرچه به حسب ظاهر پیروز باشند.

در مقابل آن‌ها جامعه توحیدی و گروه موحدان که رهبران محمد امین علیه السلام، هدف و آرمانشان تشکیل ملت توحیدی، ایده‌شان پیاده کردن توحید اعتقادی، توحید طبقاتی، توحید اقتصادی، لغو کردن امتیازات نژادی و خونی، ایجاد اتحاد و همبستگی میان طبقات، تقویت ایمان و عشق به هدف، ساختن خود برای تشکل و سازمان یافتن، قوی و نیرومند شدن.

گروهی که مشی‌شان از خودگذشتگی بی دریغ در راه هدف، روش‌شان ایثار به

نفس، یعنی مقدم داشتن یاران، هم هدفان و هم رزمان بر خود، نگهداری اسرار از اغیار، جلای وطن شدن در راه هدف مواظبت به عبادت برای تقویت ایمان و رابطه با مبدأ، تحمل هرگونه شکنجه و آزار به آرزوی پیروزی، و اطاعت فرمان رهبر به دادن مال و گذشته از خون، اقامه نماز جماعت نمایانگر توحید اجتماعی و اعتقادی رسیدگی به فقرا و نیازمندان و یتیمان به بذل زکات، اطلاع از همدیگر و تبادل نظر درباره اهداف اجتماعی به نام زیارت الاخوان، پرداخت (خمس) مالیات صدی بیست و سایر مالیات مذهبی برای کمک به رهبر و تقویت دولت حقه و بالاخره ۱۳ سال صبر برای فردسازی و تهیه وسایل قیام و ده سال نبرد و پیکار و جهاد بی‌امان برای تشکیل دولت اسلامی الهی و پیاده کردن هدف آسمانی در زمین به منظور تبدیل کردن انسانِ لجنی به انسانِ خلیفه اللهی.

و بالجمله جا دارد که خدای حکیم آن گروه را با آن همه افراد و نیرو، کم شمارد و حقیر و شکست خورده بنامد و اینان را با قَلَّتْ عدد و تهیدستی و ضعف نیرو قوی و نیرومند و پیروز شمارد.

تفسیر آیه ۱۲ تا ۱۴

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ نُو الْأَوْتَادِ﴾.

﴿وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَخْرَابُ﴾.

﴿إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ﴾.

جلوتر از کفار قریش قوم، نوح و طایفه عاد و فرعون صاحب اوتاد و ملت تمود و قوم لوط و اصحاب ایکه، پیامبران خود را تکذیب کردند و این‌ها ایند احزابی (که به شکست یاد کردیم). این‌ها جز این‌که فرستادگان را تکذیب کنند، کاری نکردند و در نتیجه عقابم درباره آن‌ها ثابت شد.

تفسیر:

آیات قرآن مجید راجع به تاریخ ملت‌ها و سرگذشت انسان‌ها و ملل قبل از حضرت

نوح متعرض توضیحی نیست، جز اندکی از حالات حضرت آدم و همسرش، و مختصری دربارهٔ دو فرزندش بدون ذکر نام که احتمال می‌رود آن‌ها نیز فرزندان بلاواسطه آدم نباشند. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَأَنذَرْتُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يَقْبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ أَأَقْتُلُكَ قَالَ إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾.^۱

برای اینان خبر دو فرزند آدم را به درستی بازگو کن آنگاه که هر دو قربانی خود را به حضور حق تقدیم داشتند. از یکی قبول افتاد و از دیگری نه. وی به صاحب قربانی قبول شده گفت: حتماً تو را خواهم کشت. او گفت: جز این نیست که خداوند، عمل را از صاحبان تقوی می‌پذیرد.

ولی دربارهٔ نوح و پیامبرانی بعد از او در موارد متعددی سخن رفته و در چند سوره پنج نفر از پیامبران به ترتیب در ردیف هم ذکر شده (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب) و از طغیان و سرکشی اقوام آنان و فرود آمدن عذاب و هلاکت دسته جمعی بر آن‌ها گاهی به تفصیل و گاهی به اجمال آیاتی وارد شده است. و چون زمان شعیب متصل به عصر حضرت موسی بوده چنان‌که از برخی از آیات استفاده می‌شود، پس ملت شش نفر از پیامبران به قهر الهی و عذاب دسته جمعی هلاک شده‌اند. هلاکت اول آن‌ها (قوم نوح) به غرق شدن و هلاکت آخر آن‌ها (قوم موسی) نیز به وسیله غرق بوده است.

در سورهٔ اعراف، هود و انبیاء و شعراء و برخی از سور دیگر، ترتیب قصهٔ آن‌ها و در آیهٔ زیر در کلام حضرت شعیب نامشان را می‌یابید:

﴿وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمَ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ﴾.^۲

ای طایفهٔ من، شما را مخالفت و عداوت با من بر آن ندارد که همانند عذاب قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح به شما فرود آید و البته قوم لوط هم با شما

فاصله‌ای ندارد.

بالجمله در آیه مورد بحث یادی از شش طایفه شده که همگی به عذاب خداوند، به طرز دسته جمعی (پس از اخبار قبلی و تهدید و اتمام حجت) هلاک شده‌اند.

و اما کیفیت هلاکت ملل مذکور، قرآن مجید درباره قوم نوح می‌فرماید:

۱- ﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ۝ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ﴾.^۱

نوح و گروندگان او در میان کشتی مملو نجات داده، سپس باقیماندگان را غرق کردیم.

۲- و درباره عاد که قوم هودند، می‌فرماید:

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ۝ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَنتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالْزُرِمِيمِ﴾.^۲

نشانه قدرت ما را در قوم عاد بنگر آن هنگام که به سوی آنان بادی نازاکننده فرستادیم. چنان بادی که به چیزی نمی‌وزید، مگر این‌که آن را همانند جسمی پوسیده خاکستر می‌کرد.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَعِيرٍ ۝ تَتَزَعُّ النَّاسُ عَنْهُمْ أَغْجَارَ فَنَخْلِ مُتَفَعِفٍ﴾.^۳

ما به سوی آنان بادی تند در روزی شوم و پایدار فرستادیم. مردم را آن چنان از جا می‌کند که گویی تنه درخت خرمایی از جا کنده شده است.

﴿وَأَمَّا عَادُ فَاهْلِكُوا بِرِيحِ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ۝ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَغْجَارُ نَخْلِ خَاوِيَةٍ﴾.^۴

و اما قوم عاد، آن‌ها به وسیله بادی تند و سرکش نابود گشتند: خداوند، آن را در طول هفت شب و هشت روز متوالی بر آن‌ها مسلط داشت. چنان می‌دید که آن ملت همگی به مانند تنه خرمای از جای برکنده، روی زمین درافتاده‌اند.

۲. سورة ذاریات، آیات ۴۱-۴۲.

۱. سورة شعراء، آیات ۱۱۹-۱۲۰.

۴. سورة حاقه، آیات ۶ تا ۷.

۳. سورة قمر، آیات ۱۹-۲۰.

۳- و درباره قوم ثمود که قوم صالح بودند، می فرماید:

﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي بَيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾^۱

آن‌ها را که ستم ورزیدند، صبح‌های فراگرفت که در میان خانه‌های خود به کالبد‌های بی‌جان تبدیل شدند.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ﴾^۲

ما بسوی آن‌ها فقط یک صیحه فروافکندیم که همگی مانند علف‌های خشک روی زمین ریختند.

۴- درباره قوم لوط می فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا جِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنضُوبٍ ۝ مُسَوَّمَةٍ﴾^۳

آنگاه که فرمان ما فرا رسید، آنجا را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ بر آن‌ها باریدیم. آن باریده شده‌ها سنگ گل، پی‌درپی و نشان‌دار بود.

۵- و درباره قوم شعیب که آن‌ها را اصحابِ ایکه نیز می‌نامند (ایکه یعنی بیشه،

چون سرزمینشان سرسبز و پر از درخت بود) می فرماید:

﴿وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي بَيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾^۴

آن‌ها را که ستم کرده بودند، صبح‌های فراگرفت که در خانه‌های خود به جسد‌های بی‌جان تبدیل شدند.

بالجمله ذکر این اقوام، برای تنبیه و تهدید کفار قریش است که از فرود آمدن نظیر عذاب آن‌ها بترسند و عذاب و هلاکت دسته جمعی در غیر موارد مذکور از آیات قرآنی استفاده نمی‌شود و قضیه اصحاب فیل حادثه‌ای نظیر زلزله بوده نه ارسال پیامبر و مخالفت.

﴿أُولَٰئِكَ الْأَخْزَابُ﴾؛ یعنی گفته شد کفار قریش از آن‌هاست، اینان هستند و ذکر این

جمله برای روشن کردن این حقیقت است که در طول تاریخ و درازای عمر بشر،

۱. سوره هود، آیه ۶۷

۲. سوره قمر، آیه ۳۱

۳. سوره هود، آیات ۸۲ تا ۸۴

۴. سوره هود، آیه ۹۴

یعنی در همه زمان‌ها و عصرها، طوایف شرک و جامعه‌های اشراکی و طاغوتی همگی جزء یک سلسله به هم پیوسته و همانند یک نسل و یک تبارند و به تعبیر دیگر همه آن‌ها فروغ و شاخه‌های یک شجره خبیثه‌اند که در سر هر نقطه عطفی از تاریخ، خداوند آن را از بن برمی‌کند و دور می‌ریخت تا آن‌که دوباره در محل شوره‌زار دیگری به یاری شیطان‌ها و طغیانگران رشد می‌کرد.

این سلسله درست در مقابل سلسله انسان‌های الهی و شجره طیبه بشرهای خلیفه‌الله، یعنی طایفه پیامبران و جانشینان و مؤمنان واقع شده‌اند و میان این دو گروه متقابل و دو نسل متضاد پیوسته نبردی شدید و پیکاری عظیم و درگیری دامنه‌دار بوده است، که صحنه این جنگ پهنه زمین مدت نبرد، درازای عمر بشر، فرماندهان جنگ الله و شیطان، لشکریان خداوند، انبیا، اوصیا و مؤمنان، لشکریان شیطان، طاغوت‌ها، جباران تاریخ، قارون‌های زمان و بلعم‌های وقت، پیروزی و شکست تا حال گاهی با آن‌ها و گاهی با این‌ها، و غلبه نهایی از آن متقین است.

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْغَزَايُنَ ۚ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ۚ وَإِنْ جَنَّادُنَا لَهُمُ الْغَالِيُونَ﴾^۱

همانا از روز ازل، سخن ما به نفع بندگان مرسلین گذشته است که حتماً آنان یاری شده‌اند و بی‌شک سپاهیان ما پیروزند.

تفسیر آیه ۱۵ و ۱۶

﴿وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مِّمَّا هُمْ قَوَّاقٍ﴾.

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِتْلًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴾.

اینان (کفار قریش) جز این نیست که در انتظار صیحه‌ای هستند که چون برسد آن را اندکی مهلت نباشد (حتی مهلتی به اندازه فاصله بین دو دویدن شتر). این‌ها گفتند: پروردگارا در نصیب ما (بهشت یا جهنم) جلوتر از آن‌که روز محاسبه فرارسد، تعجیل کن.

تفسیر:

نظر، به معنی نگاه و انتظار هر دو آمده است^۱ و در اینجا مراد دوم است.^۲ نظیر آیه شریفه:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾.^۳

اگر چنانچه بدهکار تهیدست باشد، مهلت دادن تا زمان فراخی روزیش لازم است.

این انتظار را یا آن‌ها تصریح داشته‌اند و می‌گفته‌اند: ما منتظریم عذاب موعود برسد و یا آن‌که خداوند، مقتضی حال آن‌ها را بیان می‌کند که شدت عناد و تعصب آن‌ها در باطل‌شان، و کثرت تصلب‌شان در انکار حق آن‌چنان است که گویا غیر از صیحه مرگ چیزی را پذیرا نخواهند بود.

مراد از صیحه، صوت آسمانی است که سبب هلاکت و نابودی آن‌ها باشد،^۴ و برخی گفته‌اند مراد، نفخه اول صور قیامت است^۵ که آن را نفخه اِماتِه گویند.^۶

توضیح اجمالی این گفته آن‌که، از آیات کلام مجید چنین برمی‌آید که خداوند تعالی پس از انتهای عمر این جهان و عبور از مرز زندگانی دنیوی یعنی از آغاز حادثه قیامت تا زمان گردآوری مکلفان برای پرسش و پاداش، سه مرتبه نفخ صور یا به تعبیر دیگر ایجاد صیحه خواهد کرد: صیحه میراندن، صیحه برانگیختن، صیحه گردآوری.

اما اولی و دومی از آیه زیر استفاده می‌شود:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصُعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾.^۷

آنگاه که در صور دمیده شود، همه کسانی که در آسمان‌ها و کسانی که در

۱. مجمع مقایس اللغه، ج ۵، ص ۴۴۴ (نظر). ۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۳۰.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۰. ۴. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۴۸.

۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۳۰. ۶. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۴۵ (نفخ).

۷. سوره زمر، آیه ۶۸.

زمین‌اند، می‌میرند؛ جز آن‌ها که خدا بخواهد و دوباره در آن دمیده گردد که ناگهان همه جهانیان بر سر پا ایستاده، خواهند نگرست.

و نیز صبحه دوم از آیه زیر استفاده می‌شود:

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ﴾.^۱

آن روزی که مردم آن صبحه را به راستی بشنوند، آنگاه روز بیرون شدن (از قبرها) خواهد بود.

و در آیات زیر از سوره یس به ترتیب اشاره به هر سه قسم صبحه است:

۱- ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾.^۲

جز این نیست که صبحه‌ای فراگیر همه انسان‌ها خواهد بود در حالی که آن‌ها مشغول گفتگو و مخاصمه‌اند.

۲- ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْتَبِلُونَ﴾.^۳

در صور دمیده می‌گردد که ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگار سرازیر خواهند شد.

۳- ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾.^۴

جز این نیست صبحه‌ای خواهد بود که همگی آن‌ها در نزد ما حضور یابند.

کسانی که کلمه صبحه را در آیه مورد بحث به این معنی حمل کرده‌اند، بدان جهت گفته‌اند که برای کسانی که پیامبر اسلام به سوی آن‌ها مبعوث شده‌اند، در دنیا عذاب آسمانی دسته جمعی مانند طوایف پیشینیان نازل نخواهد شد؛^۵ چنان‌که خدا می‌فرماید:

﴿بَلِ السَّاعَةِ مَزِيدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذَىٰ وَأَمْرٌ﴾.^۶

بلکه ای پیامبر وعده‌گاه ما با اینان روز قیامت است که بس سخت‌تر و تلخ‌تر خواهد بود.

۱. سوره ق، آیه ۴۲. ۲. سوره یس، آیه ۴۹.

۳. سوره یس، آیه ۵۱. ۴. سوره یس، آیه ۵۳.

۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۳۰. ۶. سوره قمر، آیه ۴۶.

و می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾.^۱

خداوند، اینان را در حالی که تو در میانشان هستی، عذاب نخواهد کرد و

خداوند، عذاب‌کننده آن‌ها نیست در حالی که از او طلب آمرزش دارند.

اینجا ممکن است تَوَهُّم شود که مفاد این آیه، اخبار حتمی از عدم ایمان اهل مکه

است در حالی که اغلب یا همه آن‌ها پس از فتح مکه مسلمان شده، زیر پرچم توحید درآمدند.

جواب آن‌که آیه در مقام بیان این است که اگر آن‌ها به همان حال باشند و قناعت

به دعوت لفظی شود، در آن‌ها اثر نخواهد کرد، و این منافای آن نیست که به وسیله

غلبه و تسلط ظاهری و تشکیل حکومت مقتدر اسلامی مطالبی بر آن‌ها کشف شود

که تسلیم شوند و بگروند چنان‌که همین‌طور شد.

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا...﴾.^۲

قطّ با کسره و تشدید بر حسب ریشه لغت به معنی «بریدن افقی شیء» و با دال

(قَد)، بریدن عمودی آن است.^۳

و در برخی از روایات است:

كَانَتْ ضَرْبَاتٌ عَلَىٰ أَكْبَارِهَا إِذَا اغْتَلَىٰ قَدْوَ إِذَا اغْتَرَضَ قَطٌّ.^۴

ضربت‌های علی‌^۵ همه ابتکاری و بی‌سابقه بوده. اگر از سر فرود می‌آمد،

عمودی دو شقه می‌کرد و اگر از کمر وارد می‌شد، افقی تنصیف می‌نمود.

ولی قطّ غالباً به معنی نصیب استعمال می‌شود و در این آیه مراد همین است.^۵

این کلام از کفار به عنوان استهزا و مسخره صادر شده؛ چه آن‌که پس از شنیدن

توصیف نعمت‌های بهشتی و عذاب‌ها و شکنجه‌های جهنم عده‌ای گفتند: خداوند

از آن همه نعمت که در آنجا انباشته مقداری در اینجا به ما بدهد تا ایمان آوریم و

۲. سوره انفال، آیه ۱۶.

۱. سوره انفال، آیه ۳۳.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۷۶ (قطّ).

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۶.

۵. همان، ج ۸، ص ۷۳۲.

عده‌ای دیگر گفتند: خداوند، از آن آتش‌ها و مار و کژدم‌ها جلوتر بفرستد که عذابمان کند.^۱

• تفسیر آیه ۱۷ تا ۲۰

﴿أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾.

﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾.

﴿وَالطُّيُورَ مَخْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ﴾.

﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلْنَا الْخِطَابَ﴾.

ای پیامبر بر آنچه می‌گویند شکیا باش و بنده ما داود را که دارای قدرت‌ها و نیروها بود بیاد آر؛ چه آن‌که وی سخت کثیرالرجوع و دائم التوجه بود. همانا ما همه کوه‌ها را مسخرش کردیم که همراه وی در پگاه پسین و صبحگاه به تسبیح درآیند.

و پرندگان را دورش گرد آوردیم آن‌چنان که همه کوه‌ها و پرندگان صوت خود را به دنبال صدای تسبیحش ترجیع می‌دادند، و سلطتش محکم و قوی کردیم و حکمت و سخنانی روشنگر و امتیازبخش میان حق و باطل به وی عطا کردیم.

تفسیر:

در آیه شریفه چند بحث است:

اول: صبر، یکی از اخلاق پرفضیلت انسانی و اسلامی و یکی از خصایص روانی و از الوان و رنگ‌های نفس ناطقه و روح است.

حقیقت صبر، تسلط نیروی عاقله بر نفس است. همانند مسلط شدن راننده نیرومندی بر اسبی چموش که بتواند او را بر هر حرکتی که خود می‌خواهد وادارد و از هر سیری که خود نمی‌خواهد، جلو گیرد. هر انسانی دارای چنین صفت چه

مذهبی باشد یا غیرمذهبی، می تواند اهداف و آرمان های خود را که با کوشش و فعالیت تحقق می یابد، انجام دهد. پس این صفت یکی از صفات کامله انسانی است، نه فقط از فضایل اخلاقی اسلامی.

شخص دارای این کمال در مقام نبرد و مبارزه با دشمن چون بر نیروی بدنی مسلط است و آن را به طرز لایق به کار می اندازد و دندان بر جگر می فشارد و بالاخره به نتیجه ای می رسد. صفت صبر او در این مقام در لباس صفت شجاعت بروز می کند، پس شجاعت شعبه ای از چشمه صبر است.

انسان صابر در مورد لزوم بخشش، بر نفسش غلبه دارد و آن را به بذل و انفاق وامی دارد. اینجا صفت صبر او در کسوت سخاوت ظهور می کند؛ پس سخاوت شاخه ای از شاخه های صبر است.

او در مورد اعمال غریزه شهوت لجام نفس در می کشد و در لجنزار کردار زشت نمی افتد و رهایی می یابد. در این حال او دارای عفت است؛ پس «عفت»، از فروع درخت صبر است.

بالاخره انسان صبور، نفس خود را به آنچه باید انجام داد، وامی دارد و از آنچه زشت است، باز می دارد تا بهترین فضیلت انسانی - که عدالت است -، در می یابد. پس عدالت، بخشی از بخش های صبر یا مصداقی از آن عنوان زیبا است و سخن بدین منوال است در بسیاری از فضایل اخلاقی انسان.

این صفت در آیات زیادی ستوده شده و پاداش نیکی برای صابران ذکر گردیده، و در آیه مورد بحث پیامبر اکرم در برابر استهزای کفار و نسبت جنون و کذب و سحر و سایر ایذای آن ها امر به صبر شده است.

دوم: جمله «أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»، رابطی است بین آیات سابق و آیات لاحق؛ بدین معنی که خداوند نخست مخالفت و تکذیب و تمسخر کفار را نقل کرده و پس از امر به صبر، پیامبر را متذکر حال عده ای از انبیای گذشته می کند که چگونه آنان در برابر حوادث، مقاومت و استقامت و شکیبایی ورزیدند تا مقدار میسور از وظایف خویش را انجام دادند؛ چه آن که برخی از آن ها مانند ایوب، شدیدترین صدمات

مالی و آسیب‌های جانی را تحمل کرد و ادای شکر نمود و برخی مانند داود و سلیمان، عظیم‌ترین مراحل حکومت و تسلط را دریافت؛ ولی اندک انحرافی و لغزشی نداشت.

دسته‌ای دیگر مانند ابراهیم مهم‌ترین نبرد را با شرک و کفر آغازیدند و با پیروزی‌ها و شکست‌ها مواجه شدند و عده‌ای دیگر تا آخر عمر، از بیان حقایق و ایفای وظیفه رسالت بجای ننشستند؛ مانند اغلب فرزندان ابراهیم و یعقوب.

مجموع انبیایی که در این سوره شریفه اسامی آن‌ها ذکر شده، نه نفرند که از شرح حال سه نفر آن‌ها به نحوی نسبتاً مفصل و از سه نفر دیگر به اختصار، و از سه نفر دیگر به ذکر اسم و توصیف به یک جمله کوتاه سخن رفته است و آن‌ها سه نفر داود، سلیمان، ایوب، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل، اَلِیْسَع و ذوالکفل‌اند.

سوم: خداوند، پیامبر خود را به این‌که از حال حضرت داود متذکر شود، امر می‌کند و برای داود هشت تا صفت و یک حادثه آزمایش بیان می‌کند: بنده الله، دارای نیرو، پر بازگشت، کوه‌ها در تسخیر او که همراهش تسبیح کنند، پرنندگان مسخر او که گردش درآیند و هم‌نوایش باشند، دارای نیروی سلطنت و ملک، صاحب حکمت و صاحب سخن فیصل‌بخش.

توضیح اجمالی از اوصاف فوق آن‌که وصف اول «عبدنا» است. مراد آن‌که او بنده الله بوده نه بنده طلا، نقره، شکم، شهوت، ریاست، هوای نفس، شیطان و طاغوت‌های زمان. این یکی از بزرگ‌ترین فضایل انسانی است که پیوسته در نماز و غیر آن درباره محمد بن عبدالله ﷺ بر این صفت گواهی می‌دهیم: و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. نیز بنده بودن آن حضرت دخالت در عروج به عالم بالا داشته آنجا که می‌فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...»^۱

منزه و پاکیزه خدایی که بنده خود محمد ﷺ را در یک شب از مسجد الحرام

تا مسجد اقصی که حوالی آن را برکت داشته‌ایم، سیر داد.

حضرت عیسی خود در میان گهواره خویش قبل از ابلاغ نبوت و کتاب، مرحله بندگی‌اش را بیان می‌کند:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾.^۱

او در گهواره گفت: همانا من بنده خدایم که کتابم عطا کرده و پیغمبرم قرار داده است.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾.^۲

او جز این نبود که بنده ما بود و ما بر وی نعمت بخشیدیم و او را در میان بنی اسرائیل نمونه ساختم.

در کتاب مجید در مواردی که انبیا و اولیا و فرشتگان را می‌ستاید، آن‌ها را به نام بندگان خود توصیف می‌کند:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْغُرُسِيِّينَ﴾.^۳

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾.^۴

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾.^۵

بالجمله گرچه کلمه عباد، گاهی در آفریده خدا به طور مطلق استعمال شده که شامل خوب و بد و مؤمن و کافر می‌شود؛ لکن در مواردی با عنایت خاصی که همان تحقق پیدا کردن معنی حقیقی عبودیت در آن‌ها و تجلی و ظهور روح توحیدی از گفتار و کردار آن‌ها است، در خصوص نیکان و صالحان و خالصان دربار الهی استعمال شده که آیه مورد بحث نیز از آن قبیل است.

ممکن است جهت اطلاق کلمه «عبدنا»، بر داود پیامبر این باشد که مردم متوجه شوند داود و سایر پیامبران خدا بندگان خدایند نه خدایان و نه فرزندان خدا. پس چه

۲. سوره زخرف، آیه ۵۹

۴. سوره انبیاء، آیه ۲۶

۱. سوره مریم، آیه ۳۰

۳. سوره صافات، آیه ۱۷۱

۵. سوره فرقان، آیه ۶۳

اشتباه و خطای بزرگ است آن‌که طایفه‌ای از مسیحیان گفته‌اند که خداوند همان مسیح بن مریم است.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾.^۱

یا آن‌که طایفه یهود و گروهی از مسیحیان قائل شده‌اند که عزیر و مسیح فرزندان خداوند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾.^۲

و یا آن‌که طایفه‌ای از مسیحیان معتقد شده‌اند که خداوند، فرد سوم از خدایان سه گانه است:

﴿لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ﴾.^۳

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.^۴

بحث چهارم: در بیان صفت ذات الاید است. اید، مصدر است از «آد بشید آی اشتد و قوی».^۵ پس آید، به معنی قوه و نیرو است و ذالاید یعنی نیرومند و صاحب قوه. روشن نیست مراد از این نیرو چیست؟ آیا داود قوی از نظر مال و ثروت بود؟ یا قوم و قبیله؟ یا نیروی نظامی و تسلیحاتی؟ چه آن‌که وی متصدی مقام سلطنت نیز بوده است. یا از نظر جسم و بدن یا فکر و قوه عاقله؟ یا مقام ایمان و ایقان و تسلیم در مقابل حق؟ یا مهارت در حکم و قضا که یکی از منصب‌های داود بود؟ و یا آن‌که گفته شود مراد، منصب نبوت و رسالت او است که نیروی تشریعی او است؟ چه آن‌که انبیا و رسولان الهی برحسب غالب، تسلط بر نفوس جامعه و اموال آن‌ها داشتند. این خود یکی از مهم‌ترین نیروی اجتماعی است و مستبعد نیست که حضرت داود در تمام ابعاد فوق نیرومند و قوی بوده که تأیید این امر از آیات بعدی و سایر آیات قرآنی که درباره کامل بودن وی در علم و قضاوت و حکمت و سلطه

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.

۱. سوره مائده، آیه ۷۲.

۴. سوره مائده، آیه ۷۳.

۳. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۵. لسان العرب، ج ۳، ص ۷۶ (آید).

نظامی سخن گفته، استفاده خواهد شد؛ چنان‌که آیات زیر به کمال او در نیروی بدنی دلالت دارند:

۱- ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾.^۱

هنگامی که رزمندگان راه حق تحت سرپرستی طالوت با لشکریان جالوت روبرو شدند، آنان دشمنان حق را به خواست خداوند شکست دادند و داود (سرباز رشید آن گروه)، جالوت را به قتل رسانید.

۲- ﴿وَأَنَّا لَهُ الْخَيْدِ ۚ أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ...﴾.^۲

ما آهن را برای داود نرم ساختیم که زره‌ها بساز و حلقه‌ها را در بافت آن منظم و با اندازه دار.

پنجم: صفت اَوَاب است از «آب یُوبِی رَجَع». ^۳ پس اَوَاب همانند تَوَاب صیغه مبالغه است به معنی پربرجشت و کثیرالرجوع. ^۴ چون انسان در هر مسئله اعتقادی و عملی از مسأله توحید گرفته تا حلیت و حرمت یک لقمه نان بر سر دو راهی واقع است - راه حق و راه باطل، راه الله و راه شیطان -، به ناچار انسان متوجه و آگاه، در تمام این دو راهی‌ها راه الله را انتخاب می‌کند و نه شیطان را و رجوع به حق می‌کند و نه به باطل و این حوادث در هر روز و هر ساعت محل ابتلا است. پس قهراً مؤمن کثیرالرجوع الی الله و الی الحق و اَوَاب خواهد. در آیه شریفه «أَهْبِئْنَا الصُّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۵ نیز همین انتخاب احسن را که پیوسته محل ابتلا است، از خداوند می‌طلبیم.

بیان دیگر در شرح کلمه اَوَاب آن‌که این انسان که اصل خلقتش قوس نزولی است و حدود و وجودش نوعی دوری از حق و ابتعاد او است چه آن‌که مرتبه ممکن پائین‌تر و نازل‌تر از واجب الوجود است و لذا خود قرآن هر خلقتی را انزال می‌نامد:

۲. سورة سبأ، آیات ۱۰-۱۱.

۱. سورة بقره، آیه ۲۵۱.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۹۷ (أوب). ۴. همان؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۲۱۹ (أوب).

۵. سورة حمد، آیه ۶.

﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ﴾^۱

﴿وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ﴾^۲

پس از آنکه حق را از باطل تمیز داد، در مسیر حرکت به سوی الله وارد می شود، و امتثال هر حکمی از برنامه های اصولی و فروعی، قدمی به طرف حق، و گامی به سوی الله، و رجوعی به ساحت قرب او است تا آنگاه که به مرحله ای از کمال نائل آید و خلیفه الله شود، و در هنگام مرگ به لقاء الله بشتابد، و هر چه در مقام اذعان و عمل سعیش بیشتر، رجوع و تقریش زیادتیر، و آوینه و توبه اش بیشتر خواهد بود: ﴿وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳

ششم: در تسخیر کوه ها برای همصدا شدن با داود است. مقتضای ظاهر آیه آنکه کوه ها و پرندگان به اراده و اختیار خویش همصدای او بودند. حال می گوییم آیا خداوند کوه ها را نیروی عقل، و اراده و اختیار، و آلت تکلم و سخن داده و سپس آن ها را همانند انسان مختاری مأمور کرده بود همراه داود تسبیح کنند و سخن به تقدیس حق رانند؟

پس تسخیر در این مورد، هم تکوینی است (عقل و اراده و قدرت تکلم) و هم تشریعی (امر به تسبیح). یا آنکه در آن ها همانند ضبط صوتی ایجاد صدا و سخن نموده بود که طبق مشیت حق، مقارن آواز داود صدایی مشابه صدای وی از آن جمادات بر می خاست. و یا آنکه از قبیل صدا یعنی انعکاس صوت در کوهسار و جو بوده که شنونده، دو صدای مشابه می شنیده؟ و در این دو صورت تسخیر تکوینی خواهد بود، بدان معنی که تسبیح به وسیله صدا و کلام بوده لکن به اراده الهی و بدون اراده ای از کوه ها. نه بدان معنی که زبان حال بوده؛ زیرا آن در همه موجودات و در همه حالات حاصل است نه از کوه ها بالخصوص، و نه در

۲. سوره زمر، آیه ۶

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

صبحگاهان و شامگاهان. آیه شریفه «يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ»^۱ دلالت بر تعیین بعضی از محتملات سه گانه فوق ندارد.

از ذکر کلمه «مَعَهُ» نه «لَهُ» چنین برمی آید که تسخیر به هر معنایی باشد، بدان نحو نبوده که کوه‌ها در اختیار داود قرار گیرد. بلکه تسبیح آن‌ها به اراده و مشیت حق تعالی، و همزمان با تسبیح داود بوده و گفته می‌فرمود: «أَنَا سَخَرْنَا الْجِبَالَ لِدَاوُدَ». کلمه «معه» متعلق به «سَخَرْنَا» است نه به «يَسْبَحُنَ»؛ زیرا آن خلاف ظاهر این آیه و دیگر آیات مربوط به این مطلب است.

مثل:

﴿وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطُّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾.^۲

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطُّيْرَ﴾.^۳

هفتم: مسخر بودن مرغان و پرندگان است به حضرت داود. «و الطیر محشورة»، طیر جمع طائر است^۴ به معنی پرنده، و محشور، اسم مفعول است از حشر به معنی گرد آوردن.^۵ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَايِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾.^۶

یعنی همه آن‌ها را برای محاسبه در قیامت گرد آوردیم و احدی را فروگذار نکردیم و تقدیر آیه این‌که «و سَخَرْنَا الطَّيْرَ مَعَهُ يَسْبَحُنَ». پس کلمه «معه» که در جمله قبلی ذکر شده در این جمله نیز ملحوظ است و معنی آیه: ما مسخر و رام کردیم مرغان را در حالی که بر داود گرد آمده بودند، همراه وی تسبیح گویند. مراد از تسبیح مرغان نیز تسبیح لفظی است نه تکوینی؛ چنانچه گذشت.

﴿كُلُّ لَهُ أَوْبٍ﴾.^۷

۱. سورة سبأ، آیه ۱۰.

۲. سورة انبیاء، آیه ۷۹.

۳. سورة سبأ، آیه ۱۰.

۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۲۸ (طیر).

۵. لسان العرب، ج ۴، ص ۱۹۰ (حشر).

۶. سورة كهف، آیه ۴۷.

۷. سورة ص، آیه ۱۹.

یعنی هر يك از كوه‌ها و مرغان بر داود كثير الرجوع بودند؛ بدین معنی كه هر ساعتی او به نغمه‌ای می‌آغازید، آن‌ها نیز همراهی داشتند. و ممكن است تقدیر این باشد: «كل رجاع فی صوته لأجله». همه آن‌ها برای نغمه، تسبیح او صوت خود را به ترجیع و زیریم در می‌آوردند. البته خواندن داود پیغمبر به طرز غنایی كه در اسلام حرام است نبود و یا آن‌كه در شریعت وی غنا حرام نبود.

هشتم: عظمت و استحکام سلطنت داود است. «و شددنا ملكه». «شد» به معنی استحکام^۱، و ملك مصدر است به ضم میم و فتح آن^۲ به معنی تسلط و استیلاء^۳، و گاهی به معنای مفعول استعمال می‌شود، یعنی مملوك^۴ و اشیایی كه در تحت تسلط انسان است، و منظور آن‌كه، ما سلطنت و استیلای داود را قوی و نیرومند كردیم، و مراد تسلط خارجی و عینی است، كه وی مانند برخی از سلاطین بر سپاهیان، و امور كشوری، و اوضاع مملكت خویش مسلط و مستولی بود، و می‌توان گفت كه مراد تسلط تشریعی است؛ چه آن‌كه برای پیامبران الهی غالباً یا فی الجملة تسلطی از طرف خدا بر نفوس جامعه و اموال آن‌ها تشریع شده بود؛ چنانچه درباره پیغمبر اسلام می‌فرماید:

﴿الَّذِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۵.

این معنی درباره حضرت داود از نظر شمول و فراگیری همه طبقات و یا تأیید و تقویت آن به وسیله تسلط عینی و خارجی قوی‌تر بوده است. و یا بدان جهت كه وی دست به ابتكار لباس زد و پوشش‌های متناسب با وضع جسمی و تمدن عصری مردم اختراع نمود؛ خاصه زره جنگی و پوشش ضد ضربه‌ای كه در آن عصر،

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۱۸؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۴۷ (شد).

۲. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷۶.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۷۵ (ملك).

۴. التبیان فی اعراب القرآن، ص ۲۵۹؛ الجداول فی اعراب القرآن، ج ۳، ص ۱۴۶.

۵. سورة احزاب، آیه ۶.

اکتشاف مهم و ارزنده‌ای درباره پیروزی در جنگ بود که می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُخْصِيَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾^۱

ما داود پیغمبر را صنعت دوخت پوشاک به خاطر رفاه حال شما آموختیم

که شما را از گزند سختی‌ها نکه دارد؛ آیا شما جامعه شکر گذارید؟

﴿وَأَنَّا لَهُ الْخَبِيدُ ۚ أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ﴾^۲

ما برای داود آهن را نرم کردیم بدین دستور که زره‌های کامل و فراخ باز و

در نظام بافتش اندازه متناسب را منظور دار.

البته اختراع این دو نوع از پوشاک - که هر یک مهم‌ترین قدمی در تمدن اقتصادی

بوده و تکامل قدرت نظامی ارتش است - از دو ناحیه ملی و نظامی سلطنت او را

نیرومند و مستحکم ساخت.

نهم: اعطای حکمت به داود است. ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْجُكَمَةَ﴾^۳، ریشه لغوی حکم به معنی

جلوگیری و منع است^۴ و بدین مناسبت به لجام اسب و زمام شتر «حکمه»

گفته می‌شود^۵، که وسیله جلوگیری آن دو حیوان است، و در مفردات راغب قید

صلاح نیز اضافه شده یعنی جلوگیری به منظور صلاح^۶؛ چنانچه در موارد مثال‌ها

روشن است.

حکمت در اصطلاح احکام الهی^۷، و به قول برخی مستقلات عقلیه است؛ یعنی

احکامی که عقل و خرد بر متانت و حسن آن قضاوت می‌کند.^۸ و اطلاق این لفظ بر

احکام به لحاظ این است که مکلفین را از مفاسد جلوگیری است و یا آن‌که آن احکام

مصونیت از خدشه و بطلان دارد.

خداوند در سوره اسراء از آیه (۲۲ تا ۳۸) چهارده قسم حکم و جویی و چهارده

۱. سوره انبیاء، آیه ۸۰

۲. سوره بآ، آیات ۱۰-۱۱.

۳. سوره ص، آیه ۲۰.

۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۹۱ (حکم).

۵. مفردات فی غریب القرآن، ص ۲۴۸ (حکم).

۶. همان.

۷. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۹۵.

قسم حکم تحریمی بیان کرده، سپس فرموده این‌ها همه از مصادیق حکمت است، آیات زیر را ملاحظه فرمائید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ... ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾.^۱

احکام مذکوره به قرار زیر است:

واجبات:

- ۱- اعتقاد به توحید و یگانه باوری ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾.^۲
- ۲- خضوع در برابر الله ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾.^۳ مفاد ایجابی کلمه.
- ۳- نیکی به والدین ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.^۴ یعنی أحسنوا بهما إحساناً.
- ۴- گفتار زیبا و ملایم با آن‌ها ﴿وَقُلْ لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾.^۵
- ۵- خضوع در مقابل آن‌ها ﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ﴾.^۶
- ۶- دعای خیر درباره آن‌ها ﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَانِي صَغِيرًا﴾.^۷
- ۷- مراعات حقوق سایر اقوام ﴿وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾.^۸
- ۸- ادای حقوق مستمندان ﴿وَالْمَسْكِينُ﴾.^۹
- ۹- کمک فکری و مالی به واماندگان راه ﴿وَأَنِزْ السَّبِيلُ﴾.^{۱۰}
- ۱۰- سخن نرم و ملاطفت‌آمیز در صورت اضطرار بر قطع رابطه از گروه‌های فوق ﴿وَمَا تَعْرِضْنِ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهُمَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا﴾.^{۱۱}
- ۱۱- تصرف در اموال یتیمان به طرز نیکو و صلاح ﴿إِلَّا بِأُتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.^{۱۲}
- ۱۲- وفا به عهد و پیمان ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ﴾.^{۱۳}

۱. سورة اسراء، آیات ۲۳-۳۹.	۲. سورة اسراء، آیه ۲۲.
۳. سورة اسراء، آیه ۲۳.	۴. همان.
۵. همان.	۶. همان، آیه ۲۴.
۷. همان.	۸. سورة اسراء، آیه ۲۶.
۹. همان.	۱۰. همان.
۱۱. سورة اسراء، آیه ۲۸.	۱۲. همان، آیه ۳۴.
۱۳. همان.	

- ۱۳ - دقت در کیل در مقام ادای حق مردم «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ»^۱.
 - ۱۴ - توزیع اشیا با وسایل عادلّه «وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»^۲.
- محرمات:
- ۱ - اجتناب از شرک و دوگانه باوری «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»^۳.
 - ۲ - پرستش غیر الله «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^۴.
 - ۳ - خشونت کلام در مقابل والدین «لَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ»^۵.
 - ۴ - عقوق و ایذاء و راندن آن‌ها «وَلَا تَنْهَرُهُمَا»^۶.
 - ۵ - تبذیر در صرف اموال و غیره «وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا»^۷.
 - ۶ - بخالت از ادای حقوق مالی «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ»^۸.
 - ۷ - اسراف و بی‌مورد مصرف کردن مال «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ»^۹.
 - ۸ - کشتن فرزندان از بیم نهیدستی «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ»^{۱۰}.
 - ۹ - ارتکاب عمل زنا «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً»^{۱۱}.
 - ۱۰ - قتل نفس و آدم‌کشی به ظلم و ستم «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ»^{۱۲}.
 - ۱۱ - استیفای بیشتر از حق ثابت در مقام قصاص «فَلَا يُسْرِفَ فِي الْقَتْلِ»^{۱۳}.
 - ۱۲ - خیانت به مال یتیمان «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»^{۱۴}.
 - ۱۳ - پیروی از امر مجهول و تبعیت از شک و گمان «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^{۱۵}.
 - ۱۴ - تکبر و سرکشی و تجاوز از حدود «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»^{۱۶}.

۲. سورة اسراء، آیه ۳۵.

۱. همان، آیه ۳۵.

۴. همان، آیه ۲۳.

۳. همان، آیه ۲۲.

۶. همان.

۵. همان، آیه ۲۳.

۸. همان، آیه ۲۹.

۷. همان، آیه ۲۶.

۱۰. همان، آیه ۳۱.

۹. همان.

۱۲. همان، آیه ۳۳.

۱۱. همان، آیه ۳۲.

۱۴. همان، آیه ۳۴.

۱۳. سورة اسراء، آیه ۳۳.

۱۶. همان، آیه ۳۷.

۱۵. همان، آیه ۳۶.

پس از بیان این که این ها از مصادیق حکمت است، مطلب اول را که اعتقاد به توحید و نفی شرک است، دوباره تکرار کرده، سپس می فرماید:

﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْفِقَ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾^۱

دهم: اعطای فصل خطاب است. اضافه فصل به سوی خطاب اگر لامیه باشد، معنی این است که ما داود را وسیله تفکیک و جداسازی مخاطبات و مخاصمات داده بودیم که تفسیر شده به شاهد، قسم و قوانین (بینه به عهده مدعی و قسم به عهده منکر است)؛ زیرا جز بدین وسیله، مخاطبه و منازعه متحاکمان و تخاصم کنندگان قطع نمی شود.^۲

و اگر اضافه فصل از قبیل اضافه صفت به سوی موصوف باشد^۳ که این احتمال راجح است؛ معنی آیه آن است، داود را خطابی روشنگر حقیقت، و جدایی بخش میان حق و باطل عطا کردیم و مراد همان حکم او و قضاوت عادلانه اوست. خاصه اگر گفته شود که وی را در مقام مراعات، حقیقت امر و حق و باطل طرفین دعوی الهام می شد، و او قضاوت به واقع می کرد که چنین قضاوتی درباره سایر پیامبران حتی پیامبر اسلام نیز تحقق نیافته است؛ چه آن که آن حضرت می فرمود: من در میان شما بر طبق تمامیت بینة و اقتضای دلیلتان قضاوت می کنم نه بر طبق واقع امر و علم الهی و بنا بر این بسی بجا است که این صفت برای داود مستقلاً مورد تذکر واقع شود و محتمل است که خطاب فیصل بخش داود، عبارت از سخنرانی و موعظه و اندرزهای او باشد که در هر موضوعی سخن می رانده، حقایقی را از اصول و فروع مذهب و معارف و علوم دیگر - که روشنی بخش افکار و تمیز دهنده بین حق و باطل است -، بیان می کرده است.

۱. سورة اسراء، آیه ۳۹.

۲. تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۳۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۸۰.

۳. روح المعانی، ج ۱۲، ص ۱۷۱.

این‌ها صفات و حالاتی بود که خداوند برای داود ذکر فرموده و اینک قصه کوتاهی را که نتیجه‌اش آزمایشی بزرگ برای حضرت داود است، در آیات بعدی بیان می‌فرماید.

تفسیر آیه ۲۱ تا ۲۵

﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخُضَمِ إِذْ تَسْؤُرُوا الْمِحْرَابَ﴾.

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خُضَمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ وَأَهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾.
 ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَاجِدْ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴾.

﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى زِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَنبَغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾.

﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ﴾.

آیا تو را ای شنونده، خبر آن دو نفر متخاصم که از دیوار محراب بالا می‌رفتند، رسیده است؟ آن‌گاه که آن‌ها بر داود وارد شدند، وی را وحشت و اضطرابی رخ داد. آن‌ها گفتند: ترس مدار چه آن‌که ما دو نفر متنازعیم که بعضی از ما به بعض دیگر ستم کرده. پس تو ای داود! میان ما قضاوت کن. تجاوز از حق مکن و راهی درست نشانمان ده.

این شخص، برادر من است که دارای نود و نه میش است و من صاحب یک میش. به من گفت: آن یک عدد را به من ده که تحت کفالتم قرار گیرد و او مرا در این گفتگو مجاب کرد. داود گفت: او تو را در این که میش تو را بر میش‌های خود اضافه کند، ستم کرده و البته غالباً شرکاء برخی بر برخی دیگر ستم روا می‌دارند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کردارهای نیک دارند

و آنان بسیار کم‌اند. داود فهمید که ما او را آزمایش کردیم؛ از پروردگارش
آمزش طلبید و خضوع‌کنان به رو درافتاد و انابه کرد. ما از عمل او
درگذشتیم و به راستی او را در نزد ما منزلت و حسن عاقبت است.

تفسیر:

برای روشن شدن معنی آیات فوق لازم است به مطالب زیر توجه داشت.

اول: مضمون آیات، بیان حادثه‌ای است که برای داود پیغمبر رخ داده و اصل این
قضیه در تورات فعلی نیز مذکور است ولی با اختلافاتی فاحش و طرزی زننده که از
نظر حکم خرد، و مفاد اخبار و سنت نبوی منافی مقام انبیا بلکه مخالف شأن
کم‌ترین رهبری از رهبران مذهبی است. چه آن‌که در کتاب تورات در اصحاب^۱ ۱۱ و
۱۲ از سموئیل دوم چنین آمده: که داود پیغمبر، با زن شوهرداری که شوهرش از
افسران ارتش خود او بوده زنا کرد. سپس به حيله و نیرنگی او را به کشتن داد و
پیغمبر دیگری به نام سلیمان نتیجه آن تماس نامشروع بوده است!

و اما آنچه قرآن مجید می‌گوید، این است: دو نفر متنازع به طرزی غیرعادی از
دیوار محراب داود بالا رفته، وارد محضر او شدند. پس از حضور، نزاعی را مطرح
کرده، درخواست قضاوت کردند. وی پس از قضاوت متوجه شد که وقوع حادثه
برای آزمایش او انجام یافته، بی‌درنگ طلب آمزش کرده به سجده درافتاد، و
خداوند از عملکرد وی درگذشت.

در این قضیه از کلمه «فَاسْتَغْفِرُ رَبِّي»^۲ و کلمه «فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ»^۳ چنین برمی‌آید که
داود کاری که مناسب شأن او نبوده و نیاز به طلب آمزش داشته، انجام داده است؛
اما آن کار چه بوده؟ معلوم نیست. ولی اگر به سؤال زیر پاسخ داده شود، حقیقت
حال روشن می‌شود و آن این‌که آیا حادثه مزبور حقیقت داشته؟ و آن دو نفر یا چند
نفر واقعاً متخاصم بوده درباره چند عدد میش درگیری داشتند؟ یا آن‌که فرشتگانی به

۲. سوره ص، آیه ۲۴.

۱. کتاب مقدس، ص ۴۹۰-۴۹۴.

۳. همان، آیه ۲۵.

صورت انسان درآمده، مسأله‌ای را به عنوان آزمایش مطرح نمودند و داود را در قضاوتش امتحان می‌کردند؟

البته در کیفیت تحقق حادثه (از قبیل بالا رفتن آن‌ها از دیوار، وارد شدن به طرز غیر عادی که داود در وحشت افتاده، امر کردن به داود که نترس، نهی کردن از شطط، «تجاوز از حق در قضاوت» و توجه ناگهانی داود به این‌که این واقعه، آزمایش (است)، قرائنی است، شاهد آن‌که قضیه صحنه مصنوعی بوده و نه حقیقی و آن‌ها فرشته بوده‌اند و نه انسان، و در این صحنه خطائی برای داود تصور نمی‌شود جز عجله وی در قضاوت که قانون «الْبَيِّنَةُ لِلْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۱ را فراموش کرده و ظاهر قضیه - که ایهام‌آور، ستم و تعدی صاحب‌گوسفندان متعدد است -، او را اغفال کرده است.

پس نتیجه این‌که حضرت داود، خطایی در یک صحنه صوری و آزمایشی نموده است نه در یک مسأله محل ابتلای حقیقی و این خطا نه گناه کبیره است و نه صغیره؛ بلکه اولی و الیق این بود چنین اشتباهی نکند، و این ترک اولی را با ملاحظه مقام شامخ نبوت و با توجه به عظمت و عصمت وی می‌توان به نام ذنب و گناه، و اعتذار از آن را به نام استغفار نامید.

درباره انبیای دیگر که احیاناً از آیات کریمه استفاده صدور گناه از آن‌ها می‌شود، جوابی مشابه این جواب را می‌توان داد، که همه از قبیل ترک اولی است. و از جواب‌های دیگری که در این باره ذکر شده، صرف‌نظر شد؛ زیرا امتن آن‌ها بیان فوق است.

دوم: وجه استعمال کلمه محراب را در محل عبادت چنین گفته‌اند که: آنجا محل نبرد و پیکار با نفس و هواهای آن، یا پیکار با شیطان است.^۲ گفته شده جهت تسمیه

۱. الغلاف، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۱۴۸ (الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى).

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۲۵ (حرب).

آن است که هم چنان که در میدان مبارزه و جنگ، پیکارکننده مغز خود را از فکر مال، ثروت، زن، فرزند، کسب، تجارت، شأن و منصب تهی می کند^۱ و فقط متوجه هدف خاصی (شکست دادن دشمن و تحصیل پیروزی) می شود. شخص عبادت کننده نیز درون خود را باید از غیرالله خالی کند و فقط متوجه ذات صفات آثار، فرمان و پاداش او باشد.

سوم: راجع به مخاصم مذکور در این آیات آیا مورد نزاع چه بوده؟ و آیا مسأله از قبیل استفتاء بوده یا استقضاء؟ ظاهر آن که نزاع طرفین بر سر میشی مربوط به مطرح کننده نزاع بوده که صاحب نود و نه میش می خواسته آن را مالک شود.

بنا بر این محتمل است تردید طرفین در حکم شرعی موضوع، و مراجعه به داود از قبیل مراجعه عامی به مجتهد و متخصص فن بوده و در جر و بحث مسأله و تشخیص حکم آن یکی بر دیگری غالب شده به قرینه جمله «وَعَزَّيْنِي فِي الْخُطَابِ» و مراجعه به داود کرده اند. البته روشن است که شک و تردید در حکم کلی مورد استفتاء، و مرجع امر را مجتهد یا مقلد نامند.

احتمال دیگر این که نزاع طرفین درباره موضوع بوده نه حکم که مثلاً فرد غنی مدعی خریدن آن و دیگری منکر آن بوده و تردید در چنین امر مورد قضاوت و مرجع فیصل دهنده را قاضی و حاکم نامند و ظاهر آیه به قرینه کلمه «خصومت» و کلمه «حکم» که غالباً در مورد قضاوت استعمال می شود، احتمال دوم است.

بنابر هر دو احتمال، کلمه خلطاء بیانگر این امر است که گوسفندان به هم مخلوط بوده اند؛ چون خلطاء اعم است از شرکاء در اموال شخصی و اموال عمومی؛ زیرا همه مردم در استفاده از مواهب زمینی سهیم اند. پس این آیه تعدی و تراحم انسان ها را در تملک و حیازت مباحات نیز شامل می شود.

نیز می توان گفت این قضیه اصلاً از دو مورد فتوی و قضاء خارج است و طرفین

دعوی شک و تردید در حکم یا در موضوع نداشتند؛ بلکه قضیه این بوده که: فرد غنی می‌خواسته توشه‌اندک فقیر را به زور تملک کند، و در این باره به دلایلی که طرف خود را عاجز کند، تشبث داشته است. پس دستور داود در این صورت به نحو نهی از منکر واقع شده است. بر هر تقدیر، داود در گفتارش خطا نکرده و فتوی یا قضاوت یا نهی از منکر نمودنش مخالف حکم شریعت خودش نبوده است. اشکال فقط در این است که مقتضای ادب و روش مناسب شأن داود، تحقیق و بررسی کامل از طرفین بوده و نه تعجیل در جواب.

چهارم: گفته شد که حضرت داود به مجرد مطرح شدن دعوی و ملاحظه ظاهر قضیه قضاوت کرد به ناروایی و ظالمانه بودن آن، که در نتیجه منجر شد به توجه به اشتباه و پشیمانی و طلب آمرزش.

اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا صورت ظاهر قضیه چرا زشت و زننده بود و چرا داود پیغمبر، درباره آن بی‌درنگ حکم ظالمانه بودن را صادر نمود؟ ناچار باید گفت که تراکم ثروت در یک فرد و محرومیت فرد دیگر و به عبارت دیگر، اختلاف طبقاتی و تفاوت درصد مالی جامعه به آن اندازه که ۹۹٪ در یک طرف و یک درصد در طرف دیگر، در نظر ابتدایی برخلاف حکم عقل و بر ضد قضاوت وجدان است؛ مگر آن‌که علل و مصالحی پیدا شود که آن اندازه تفاوت، تجویز شود. پس تعجیل حضرت داود در قضاوت، معلول یک قانون عام ارتکازی و فطری بوده و ترک اولای او مبنی بر این‌که چرا توجه به موارد استثنا و بررسی این‌که مورد قضاوت از مصادیق استثنا است یا نه، نکرده.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا میزانی در کیفیت بهره‌برداری جامعه از زمین و ثروت‌های حاصله، و قانونی درباره تعادل حقوق و تساوی املاک از نظر اسلام داریم یا نه؟ و بر تقدیر دوم آن کیفیت چیست و آن قانون کدام است؟

جواب این‌که البته در قوانین اسلام که جداً متین و گسترده و جامع‌الاطراف و ذات‌الابعاد است راجع به زمین و آنچه در آن است قوانین کلی و برنامه‌های فردی

و اجتماعی با مراعات حال همه سکنه آن از قوی و ضعیف و غنی و فقیر و دولت و ملت و فرد و گروه، تنظیم و تشریع شده است، که نمایانگر کمال دانش و حکمت مشرع آن و ضمانت‌کننده رفاه حال جامعه و دربرگیرنده سعادت دو جهانی آن‌ها است.

و چون وضع این تألیف در خور استقصای کلام در تمام جنبه‌های این مسأله نیست و او خود به تنهایی نیازمند تألیفی بزرگ یا تألیفاتی است، اینجا به طرح یک فرع قناعت می‌شود.

فرع: زمین و آنچه در آن است از دریاها، صحراها، کوه‌ها، آب‌ها، جنگل‌ها، معادن گوناگون روی زمین و زیرزمینی، و هوا و فضای محیط آن تا آنجا که دست توانایی و قدرت بشر می‌رسد، همه و همه نعمت‌های خدادادی و رحمت‌های بذل شده الهی، و ملکیتش بالاصاله از آن خالق و مدبر آن است. مراد از مالکیت خداوند بر زمین و مافیها آن‌که او آفریننده آن‌ها است «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا»^۱ و حافظ و نگهدار آن‌ها «وَلَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا»^۲ و مدبر و متصرف تکوینی در آن‌ها «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»^۳ و «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»^۴ و در هر موردی از آیات شریفه، زمین و مافیها به خدا نسبت داده شده مانند «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۵ - برای اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است -، مراد از انتساب، معانی مذکور است.

و در امثال آیه «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۶، اگر ملک مصدر و به معنی تسلط باشد، مراد تسلط به حفظ^۷ یا تدبیر^۸ یا هر دو است، و اگر مصدر به معنی مفعول باشد اضافه بیانی خواهد بود و تقدیر آن‌که، له مملوک^۹ هو السموات و الارض،

۱. سورة فرقان، آیه ۵۹. ۲. سورة بقره، آیه ۲۵۵.

۳. سورة یونس، آیه ۳. ۴. سورة سجده، آیه ۵.

۵. سورة بقره، آیه ۲۵۵. ۶. همان، آیه ۱۰۷.

۷. الطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۶۵. ۸. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۱۲.

۹. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۷۵.

یعنی این اعیان منسوب به او است به همان معنی از نسبت لکن ایجاد و خلقتش به منظور تأمین رفاه انسان‌های ساکن آن است. پس در نتیجه دو رقم ارتباط و تعلق در بین است: رابطه و تعلق زمین و ما فیها به خداوند، و رابطه و تعلق آن‌ها به بندگان او که آن‌ها را در این مهد عظیم اسکان داده است.

نتیجه و آثار رابطه اول آن‌که در تصرف و تملک و حیات و هرگونه قلب و انقلاب بشر در آن، باید طبق رضا و فرمان خدا و در چهارچوب قوانین موضوعه او باشد، و چنان نیست که آن را آفریده و سپس رها کرده و اعراض نموده، هر که بخواهد مالک شود؛ بلکه در تمام شئون حیات و تصرفات بندگان نظارت مستقیم دارد که از حدود قوانین مربوطه خارج نگردند؛ چنانچه به برخی از آن اشاره می‌کنیم. و آثار و نتایج علاقه دوم و ارتباط این کره با سکنه آن، این‌که همه آنان از طرف خداوند مجاز و مرخص‌اند از این سفره گسترده بهره‌برداری کنند و قدرت کوشش و فعالیت به کار برند تا از نعم گوناگون آن برخوردار باشند، و درباره هیچ فردی از نظر عموم نعمت و گستردگی آن و از جنبه قوانین عامه و وسیع الذیل آن، محرومیتی وجود ندارد، و مسئله تخلف از قانون و این‌که ممکن است فردی به دست خود برای خودش ایجاد محرومیت کند، مسأله دیگری است که ذکر می‌شود.

اکنون می‌گوییم از نظر قوانین اسلامی زمین و ما فیها در بدو امر و قبل از آن‌که دست بشر در آن تصرف کند، از طرف خداوند واگذار به حجت و رهبر الهی شده است، و با ملاحظه این‌که در منطق اسلام حکومت، حکومت فردی و سلطنت بر اموال و نفوس جامعه از آن فرد است و دولت اسلامی یعنی فرد مذکور و اتباع و یاران او، مشروط آن‌که وی منصوب مین عندالله و دارای عدالت و عصمت از گناه و خطا باشد که نتیجه حکومت فرد بر ملت حکومت الله بر جامعه است، گرچه به نام حکومت فرد است.

پس همه زمین و ما فیها در وهله اولی از آن دولت و مربوط به حاکم اسلامی است، لکن بر اوست اجازه دهد جوامع بشری و سکنه خاک، هر قطعه و بخشی را

بخوانند به نفع خود احیاء و تصرف و حیازت و تملک نمایند، چه مؤمن باشند یا کافر، و چه در تحت حکومت او باشند یا نه و شرایط و قوانینی راجع به این موضوع وضع کرده که عمده آن‌ها چند امر است:

اول: تحقق یافتن احیاء، یعنی آباد کردن زمین، و استیلاء و تملک در اموال دیگر.

دوم: عدم مزاحمت احیاء با حقوق ثابت دیگران.

سوم: پرداخت مالیاتی که از طرف حکومت اسلامی بر آن وضع شده است.

دو شرط اول از شرایط حدوث اولویت، و شرط سوم شرط بقای ملک محیی است. و پس از تحقق احیاء و حیازت از ملک دولت خارج شده و در ملک احیاءکننده وارد می‌گردد. در نتیجه زمین و مافیها منقسم می‌شود به دو قسم:

اموال دولتی یعنی زمین‌های احیاء نشده و مال‌های حیازت نشده. و اموال شخصی یعنی احیاء و حیازت شده‌ها که در دست ملت است.

و اگر احیاناً جنگی میان گروه مسلمین و کفار درگیرد و مسلمین پیروز شوند، اراضی محیاء و اموال کفار از ملکیت آن‌ها بیرون رفته، منتقل به مسلمین می‌شود بدین طرز که زمین‌های آباد، ساختمان‌ها و سایر اموال غیرمنقول یک پنجمش ملک دولت و مابقی مال ملت و مربوط به عموم مسلمان‌ها و جزو مستغلات عامه و منابع درآمد بیت‌المال مسلمین می‌گردد؛ و آنچه از منقولات باشد یک پنجم آن نیز ملک دولت، و مابقی ملک شخصی سپاهیان فاتح و در میان آن‌ها قسمت می‌شود به استثنای اموری که فعلاً محل بحث نیست.

با این بینش چنین به دست آمد که زمین و مافیها فعلاً و در عصر کنونی به سه بخش قسمت می‌شود:

۱ - آنچه در تحت تملک و حیازت بشر قرار نگرفته یعنی مباحات اصلیه که به نام اموال دولت اسلامی نامیده شد.

۲ - آنچه انسان‌ها آن را احیاء و آباد و حیازت نموده‌اند که اموال شخصی است.

۳ - آنچه مسلمین از کفار گرفته‌اند که اموال جامعه مسلمین است.

اینجاست که اختلاف نظر بین مکتب اسلام و مکتب های ضد الهی دیده می شود، از نظر آن مکاتب هر چه بشر از زمین پهناور تصرف کند و از منابع و معادن آن حیازت نماید، باید تحویل دولت دهد و خود جیره خوار دولت باشد، و بالاخره تمام اموال احیاء شده و به تصرف درآمده از آن دولتی است که تشکیل داده اند، یا تشکیل شده است. ولی از نظر اسلام آنچه مردم به زحمت کار و کوشش حیازت کرده اند به خود آن ها واگذار شده و ملک آن ها است. البته با شرایطی خاص که با انتفای آن از تحت تملک آن ها درمی آید.

پس برحسب برخی از مکتب های ضد الهی زمین و آنچه در آن است، باید از آن دولت باشد چه قبل از تصرف و استیلاء انسان ها و چه بعد از آن. و افراد جامعه جیره خوار دولت اند و فقط حق مطالبه و سایل زندگی خود را دارند نه آن که اموال موجود ملک آن ها باشد.

البته پیداست بنا به نظریه اسلام، افراد جامعه در احیاء و آبادانی زمین بیشتر کوشش خواهند کرد و پیشرفت تمدن اقتصادی ملت بیشتر خواهد بود.

ممکن است عده ای توهم کنند که روی این نظریه بطبع الحال عده ای سرمایه دار می شوند، و به واسطه به کار انداختن سرمایه خود، سطح مالی آن ها افزایش فوق العاده یافته، ثروشان رو به تراکم و تورم خواهد رفت و قهراً تعادل اقتصادی بهم خورده، اختلاف فاحش طبقاتی از نظر اقتصاد تولید می شود. ولی برخلاف مکتب ضد الهی که طرز تقسیم و توزیع به دست دولت خواهد بود و جلوگیری از تحقق سرمایه داری تورم و اختلاف فاحش به عمل خواهد آمد.

جواب: این که این مستشکل چنان فکر کرده که در حکومت و تشکیلات اسلامی همه اموال در دست ملت است و دولت اصلاً دارای مالی نیست، نه ناظریت در اموال ملت و نه حقوق و مالیاتی دارد، در حالی که مطلب این طور نیست زیرا: اولاً دولت اسلامی خود، دارای اموال و افری است.

ثانیاً مالیات معتناهی از اموال ملت دریافت می کند که دارای قدرت مالی

فوق العاده و ثروت انبوهی خواهد بود، علاوه بر آن اموال عمومی ملت نیز در تحت اختیار دولت است، پس دولت اسلامی دارای دو بخش وسیعی از اموال و نیروی اقتصادی است، اموال دولتی که «بیت المال امام» نامیده می شود و اموال ملی که «بیت المال مسلمین» است.

و چون مصرف مقدار متعدّبهی از اموال فوق ملت است، قهراً اموال زیادی در ترمیم جنبه های مختلف نیاز ملت مصرف خواهد شد، و همه خلل و فرج و نقص های گوناگون و نیازهای مختلف و ذات الابداع جامعه جبران شده، التیام خواهد یافت، و نتیجتاً ملت یک جامعه مرفه و متقارب الطبقات (نه متساوی الطبقات) خواهد بود.

و لازم است در توضیح این مطلب به امور زیر توجه شود:

اول: بررسی اجمالی درباره اموال دولتی از نظر مکتب اسلام به آن اندازه که حدود ثروت و قدرت اقتصادی دولت روشن شود، و این امر نیازمند تأمل و دقت در دو مرحله است: نخست در تعیین اصل ثروت های دولتی و ثروت های ملی؛ و تشخیص مواد اموال و مستغلات و درآمدهای مربوطه، و چگونگی گردآوری و ذخیره کردن آنها و تعیین محل ذخائر، و به تعبیر دیگر توضیح مختصری در اطراف بیت المال امام و بیت المال مسلمین.

دوم: در کیفیت توزیع و بیان مصارف و مستحقین آن.

اما مرحله نخستین بر طبق آنچه از ادله وارده استفاده می شود، دولت اسلامی، مالک اموال زیر و متصدی تحصیل و توزیع آنها است، مقدار خاصی از این اموال در اصطلاح قرآن و سنت به نام انفال و مقدار دیگر به نام اخماس نامیده می شود، انفال بدان جهت که از طرف خداوند به دولت اسلامی بخشیده شده یا دولت اسلامی به جامعه تحت الولاية خود می بخشد چون نفل به معنی عطیه زائده است و انفال جمع آن است، و اخماس بدان علت که یک پنجم (صدی بیست) غنایم هفت گانه است.

۱- زمین های آباد و اثاث و امتعه که از کفار بدون جنگ و پیکار به دست مسلمین

افتاده باشد مانند این که کفار از جوار مسلمان ها کوچ کرده و آنچه داشته اند، ترک کنند یا به اختیار خویش به دولت اسلامی واگذارند یا به مصالحه ای تحویل دهند.

۲- زمین ها و جنگل هایی که تحت تصرف کسی نیست چه از ابتدا متصرفی نداشته یا به شهادت آثار، مالکی داشته و فعلاً موجود نیست مانند خرابه هایی که آثار باقیمانده دهکده یا شهری است و توابع این گونه اراضی از آب و درخت و معادن به حکم خود آن ها است.

۳- کنار دریاها، کنار نهرهای بزرگ و عمومی، جزیره های قدیمی و جزایری که از میان دریا و رودخانه ها ظاهر شده، قابل استفاده می گردد.

۴- قله کوه ها، وسط رودخانه ها، باتلاق ها و نیزارها که فعلاً کسی حیات و آباد نکرده.

۵- قطایع سلاطین، یعنی کاخ ها، باغ ها، میدان های وسیع برای اسب دوانی و تیراندازی، فوتبال بازی، اسکی بازی، استخرهای شنا، جنگل های مصنوعی، زمین های شکار که مخصوص سلاطین کفر بوده و به وسیله سپاهیان اسلام گرفته شد.

۶- آنچه در میان غنیمت های جنگی از اموال قیمتی است که «صفو الغنیمه» نامیده می شود، مانند: اسب تازی میان، لباس یا پرده زربفت، شمشیر یا اسلحه مخصوص دیگر و غیره.

۷- مجموع آنچه لشکر اسلامی از کفار به غنیمت گیرند در صورتی که حمله و جنگشان بدون دستور امام باشد.

۸- ارث افرادی که وارثی جز امام نداشته اند مانند غربایی که اقوامشان معلوم نیست، یا افرادی که زاده شده از طریق غیر مشروع اند و زن و فرزندی ندارند.

اموال هشت گانه فوق تحت عنوان انفال است و دلیل بر تعیین مقدار و تشخیص مالک و متصرف آن ها آیات و روایات زیر است:

۱- «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرُّسُولِ»^۱.

۲- «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ»^۱

۳- عَنِ الصَّادِقِ (ع): الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ أَوْ قَوْمٌ ضَالُّو أَوْ قَوْمٌ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ وَكُلُّ أَرْضٍ حَرَبِيَّةٍ وَبَطُونُ الْأَوْدِيَةِ فَهُوَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ.^۲

۴- عَنِ الْكَاظمِ (ع): وَلَهُ رُؤُوسُ الْجِبَالِ وَبَطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَالْأَجَامُ وَكُلُّ أَرْضٍ مَسْتَبَّةٍ لِأَرْبِّهَا وَلَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ... وَهُوَ وَارِثٌ مِنْ لَا وَارِثَ لَهُ.^۳

۵- عَنِ الصَّادِقِ (ع): قَطَانِعُ الْمُلُوكِ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَلَيْسَ لِلثَّانِي فِيهَا شَيْءٌ.^۴

۶- عَنِ الصَّادِقِ (ع): سَأَلْتَهُ عَنْ صَفْوِ الْمَالِ، قَالَ: لِلْإِمَامِ يَأْخُذُ الْجَارِيَةَ الرَّوْقَةَ وَالْمَرْكَبَ الْفَارَةَ وَالسَّيْفَ الْقَاطِعَ وَالذُّرْعَ قَبْلَ أَنْ تُقَسَمَ الْغَنِيمَةُ فَهَذَا صَفْوُ الْمَالِ.^۵

۷- عَنِ الصَّادِقِ (ع): إِذَا غَزَى قَوْمٌ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَقَتِلُوا كَأَنَّ الْغَنِيمَةَ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَإِذَا غَزَوْا بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَقَتِلُوا كَأَنَّ الْغَنِيمَةَ لِلْإِمَامِ.^۶

۹- خمس یعنی صدی بیست از غنایم و فواید هفت گانه زیر که در کتب فقهی

اسلامی^۷ به نحو استقصا مورد بحث و توضیح قرار گرفته:

۱- غنیمت های جنگی

۲- معادن روی زمین و زیرزمینی

۳- گنج ها که از زیر زمین یا دیوار یا میان درخت یافت می شود.

۴- غوص و آنچه اجناس غیر حیوانی از دریا استخراج می شود، از قبیل جواهر و

عنبر و غیره.

۱. سورة حشر، آیه ۶

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۹ ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۳ ح ۱۲۶۲۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۱ ح ۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۰، ح ۳۶۶؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۴ ح ۱۲۶۲۸.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۳۷۷؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۶ ح ۱۲۶۳۰.

۵. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۳۷۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۹ ح ۱۲۶۳۹.

۶. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۳۷۸؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۲۹ ح ۱۲۶۴۰ (لِلْإِمَامِ الْخَمْسِ).

۷. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۲؛ تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۴۳۳؛ شرح الممعه، ج ۲، ص ۶۵.

۵- زمینی که ذمی^۱ از مسلمان بخرد.

۶- اموال مخلوط به حرام که مقدار حرام و مالک آن نامعلوم باشد.

۷- آنچه از کسب و فواید و درآمدهای گوناگون مردم که از مخارج سالشان

اضافه ماند از هر رقم کسب و صنعت و حرفه و حقوق و تجارت.

لازم به تذکر است که: قسم اول از امور هفت‌گانه فوق، غنیمت جنگی است که

سپاهیان اسلام به امر امام عادل سرزمینی را فتح کنند. در این صورت اموال دستاورد

لشکر به سه قسمت تقسیم می‌شود: منقولات، غیر منقول آباد، و غیر منقول بایر و

دست نخورده.

قسم اول نصیب و حق الزحمة لشکری است که متصدی امر جنگ و فتح بوده‌اند.

قسم دوم مانند ساختمان‌ها و باغ‌ها و مزارع و مراتع از آن همه مسلمین خواهد

بود؛ چه آن‌هایی که موجود و زنده‌اند و چه آن‌هایی که در آینده متولد می‌شوند.

بدین معنی که باید منافع و عوایدش در مصالح آنان مصرف شود.

قسم سوم به عنوان انفال جزء اموال دولتی است؛ چنان‌که صدی بیست از قسم

اول و دوم نیز به‌طوری که اشاره شد، مربوط به دولت است.

پس دولت در اموال منقول شریک لشکریان فاتح و در اراضی و امکنه آباد

شریک ملت، و در قسم سوم مالک مستقل است. لازم به تذکر است که نیروی

نظامی در تشکیلات اسلامی و تهیه لشکر برای جهاد ابتدایی و دفاعی، به یکی از دو

راه انجام می‌یابد: استیجاری و استیماری.

اول آن‌که دولت افراد سپاهیان را به وسیله حقوق استخدام کند و داوطلبان را با

پرداخت مزد زیر پرچم حاضر نماید.

دوم آن‌که در مورد نیاز رهبر عدل فرمان جهاد دهد و حکم الزامی صادر کند که

همه مشمولان فرمان به عنوان وجوب شرعی داخل نبرد گردند. این طرز در صدر

۱. ذمی، غیر مسلمانی که در سرزمین مسلمانان زندگی می‌کنند و جان و مال او در پناه اسلام است و جزیه

قبول می‌کنند. (فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۶۱۱).

اسلام به طور وسیع و مکرر مورد عمل بود. این پس از مفروغ عنه بودن آن است که افراد مسلمین باید در فنون نبرد و تاکتیک های جنگی و استعمال اسلحه متناسب روز، ولو به نحو اجبار تعلیم دیده و آزموده باشند؛ چنانچه در باب «سبق و رمایه»^۱ از ابواب فقه اسلامی تا حدی در این موضوع سخن گفته شده است.

تبصره:

دلیل بر این که یک پنجم از امور هفت گانه فوق مربوط به دولت است، آیه و روایات زیر است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾.^۲

بدانید آنچه غنیمت می برید از چیزی، پس پنج یک آن برای خدا و برای رسول خدا و خویشان پیامبر و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان است.

۱- الباقر ﷺ: كُلُّ شَيْءٍ قُوْتٌ عَلَيْهِ عَلَىٰ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ.^۳

۲- الباقر ﷺ: سُئِلَ - عَنِ الْغَنَائِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالصُّفْرِ وَالْحَدِيدِ وَالرَّضَاصِ؟ فَقَالَ: عَلَيْهَا الْخُمْسُ جَمِيعاً.^۴

۳- الصادق - سُئِلَ - عَنِ الْكَثْرِ كَمْ فِيهِ؟ فَقَالَ: الْخُمْسُ.^۵

۴- الصادق - سُئِلَ - عَنِ الْعُنْبَرِ وَغَوَاصِ اللُّؤْلُؤِ؟ فَقَالَ: عَلَيْهِ الْخُمْسُ.^۶

۱. آن چه که بر سر آن در مسابقه اسب دوانی و تیراندازی شرط بندی کرده و مبلغی معین به برنده تعلق می گیرد. (فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۸۱۸).

۲. سورة انفال، آیه ۴۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۵ ح ۱۴ و سائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۸۷ ح ۱۲۵۵۰.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۱ ح ۳۴۵ و سائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۹۱ ح ۱۲۵۶۱.

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۰ ح ۱۶۴۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۱ ح ۳۴۶ و سائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۹۲ ح ۱۲۵۶۲.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۸ ح ۲۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۱ ح ۳۴۶ و سائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۹۸ ح ۱۲۵۷۶.

۵- الهادی علیه السلام: سُنِلَ - عَنِ الضَّيْعَةِ... فَوُقِعَ لِي مِنْهُ: الْخُمْسُ مِمَّا يُفْضَلُ مِنْ مَوْنَتِهِ.^۱

۶- الباقر علیه السلام: أَتَيْنَا ذِمَّتِي اشْتَرَى مِنْ مُسْلِمٍ أَرْضاً فَإِنَّ عَلَى الْخُمْسِ.^۲

۷- علی علیه السلام: قَبِلَ لَهُ - إِنِّي أَصَبْتُ مَا لَا أَعْرِفُ خَلَالَهُ مِنْ خَزَائِمِهِ فَقَالَ لَهُ: أَخْرِجِ

الْخُمْسَ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدَرَضَى مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ بِالْخُمْسِ.^۳

تا اینجا فهرستی به نحو اجمال از اموال دولتی مصوب قوانین اسلامی را متوجه شدیم. دولت اسلامی غیر از این‌ها نیز احیاناً نصیبی از نذورات، اوقاف، وصایا و هدایا دارد که فعلاً آن‌ها را بررسی نمی‌کنیم.

و اما ثروت‌های ملی و مستغلات و عوائد بیت‌المال مسلمین به قرار زیر است:

۱- زکات اموال یعنی مالیات خاصی که بر برخی از اموال ملت بسته شده، مربوط به کشاورزان به دو قسم از حبوب (گندم و جو) و دو قسم از میوه‌جات (کشمش و خرما) و راجع به دامداران به سه نوع از حیوانات (گوسفند، گاو، شتر) و از صاحبان نقد به دو نوع نقد (طلا و نقره).

۲- زکات ابدان، یعنی مقدار خاصی از اموال که سالیانه به طریق سرشماری و عدد رئوس گرفته می‌شود (فطریه).

۳- عایدات زمین‌های ملی یعنی عوائد $\frac{۴}{۵}$ آن که متعلق به ملت است.

۴- اوقاف عمومی که برای فقراء یا کارهای عام المنفعة وقف شده است و نیز وصایا و نذور عامه‌ای که نظیر اوقاف مذکور باشند.

۵- هدی‌ها یعنی قربانی‌های حج که در مکه و منی ذبح می‌شود یا مقداری از آن.

۶- رد مظالم یعنی بدهی‌هایی که در ذمه انسان از راه تعدی و تجاوز به مال مردم علاقه گرفته، در صورتی که صاحبان آن‌ها معلوم نباشد.

۱. الاستبصار، ج ۲، ص ۱۷، ح ۴۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶، ح ۱۳۹؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۸۷، ح ۱۱۸۰۱.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۳، ح ۳۵۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۵، ح ۱۲۵۸۹.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۸، ح ۱۳۹۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۰۶، ح ۱۲۵۹۱.

۷- کفارات، کفاره قتل عمدی و خطای، افطار روزه در ماه رمضان، مخالفت نذر، عهد، قسم، تخلف از تروک احرام حج و نظایر آن.

۸- لقطه (پیدا شده) و مجهول المالک یعنی اعیان و اموالی که صاحبانشان معلوم نیست.

۹- دیه جراحتهایی که بر میتی پس از مرگش وارد کنند (نظیر بریدن سر میت که دیه آن ۷۵ مثقال طلای سکه دار است).

و اینک سخن در مرحله دوم یعنی بیان مصارف اموال مذکور، اما مصارف اموال دولتی، بیان اجمالی آن به قرار زیر است:

۱- اداره کردن امور زندگی سه طایفه از نسل هاشم (یتامی، مساکین، ابن السبیل) از خصوص بخش خمس که طبق تصریح آیه خمس در آن درآمد سهیم اند.

۲- تأمین مخارج لازم و لوازم زندگی سایر فقراء و مستمندان از هر تیپ و طبقه ای حتی مخارج ازدواج آنان.

۳- ادای بدهی بدهکاران در صورت عدم قدرت بر تأدیه مشروط آن که استقراض برای گناه نبوده باشد.

۴- خریدن و آزاد کردن بردگان با شرایط مربوطه.

۵- تأسیس دارالایتام و تکفل مخارج آنها در تمام شئون و ابعاد آن در احتیاجات مالی تاجنبه آزمایشی و پرورشی.

۶- تأسیس بیمارستان های مجهز و مدرن با تمام وسایل لازم، تیمارستان، درمانگاه ها، و تهیه دارو در سطح احتیاجات مختلف.

۷- تأسیس مدارس ملی، دبستان ها، دبیرستان ها و دانشگاه ها و تهیه آخرین نوع لوازم آموزشی و تجربه ای و تعلیمی در سطح احتیاجات کشور و در سطح اعزام مبلغ، دکتر، مهندس و گروه علمی و صنعتی دیگر به سایر نقاط جهان، به منظور کمک به نوع، توسعه اسلام، پیاده کردن حقایق قرآن در سطحی گسترده.

۸- تأسیس مراکز مطبوعاتی و تبلیغاتی و رسانه های گروهی از قبیل مراکز

فرستندهٔ رادیویی و تلویزیونی، و مراکز نشر روزنامه‌جات مجلات و کتب دینی و انتفاعی.

۹ - تأسیس کتابخانه‌های ثابت و سیار در تمام نقاط کشور، شهرستان‌های بزرگ، شهرک‌ها، قصبات و دهات، و پخش کتاب‌های آموزنده و آگاهی‌بخش از نظر امور دنیوی، کشاورزی، دام‌داری، صنعتی و دینی.

۱۰ - تهیه و تنظیم نیروی نظامی و اردوی دفاعی و حفاظتی در مقابل حوادث داخلی و خارجی.

۱۱ - تهیه و تحصیل (عتاد) یعنی ابزار و وسایل نقلی و تسلیحاتی مطابق با شئون روز و نیروهای محتمل الهجمه دشمن.

۱۲ - اعزام سُفراء به کشورهای بیگانه.

۱۳ - اعزام گروه‌های مختلف علمی و غیرعلمی برای فراگرفتن علوم مختلف و راه تکامل و ترقی در جنبه‌های کشاورزی، دام‌داری، صنعتی، تسلیحاتی و غیره.

۱۴ - رسیدگی به امور راهسازی و ترابری از طرق و شوارع داخل شهرستان‌ها و دهات، تا خارج آن.

۱۵ - تأسیس کارخانجات عمومی برق و تهیه وسایل مربوطه.

۱۶ - اجرای برنامه‌های آبیاری (احداث نهرها، سدها، چاه‌های عمیق تهیه وسایل موتوری و غیره برای استفاده کامل).

۱۷ - تأسیس وسایل نقلیه عمومی برای استفاده متنوع در داخل شهرستان‌ها از قبیل ماشین‌های خط، قطارهای زیرزمینی و هوایی و در خارج آن مثل قطارهای مابین قری و شهرستان‌ها.

۱۸ - تأسیس دارالترجمه به منظور ترجمه کردن کتاب‌های علمی و دینی به زبان‌های زنده و مختلف جهان و گسترش حقایق مذهبی و غیره به وسیلهٔ آن.

۱۹ - تأسیس وزارتخانه‌های لازم در حدود احتیاجات جامعهٔ اسلامی و استخدام افراد مختلف، رؤساء، معاونان، کارمندان، و تهیه و تأمین مخارج لازمهٔ آنان.

و بالجمله آنچه برای اداره کردن یک کشور منظم و مرتب دارای نیروهای نظامی، دفاعی، تسلیحاتی، اقتصادی، فرهنگی، تبلیغاتی و مطبوعاتی ضروری و واجب است که همه آنها باید از بیت‌المال ذکر شده تأمین شود.

و اما اموال ملی، چهار قسم آن که اول ذکر شد (زکات اموال، زکات ابدان، عایدات زمین‌های ملی، اوقاف عمومی)، مصرفش همان مصرف اموال دولتی است. و پنج قسم دیگر (هدی‌ها، رد مظالم، کفارات، لقطه، دیه جراحات‌ها) مخصوص رفع نیازمندی‌های فقرا و مستمندان است.

تبصره:

پس از دقت در مطالب فوق می‌توان چهره حکومت اسلامی را از نظر بعد اقتصادی و جنبه مالی به این طرز نشان داد که دولت اسلامی حکومتی است که:

۱- تمام زمین‌ها و کوه‌ها و صحراها و دریاها و جنگل‌ها و آب‌ها که معادن و ذخائر دست نخورده وجه الارض تحت عنوان انفال ملک او و زیر نفوذ و سیطره او است و نیز تسلط وی دربارهٔ احیاء و تصرف شده‌ها حتی آنچه با اجازه و رخصت وی بوده، به کلی مسلوب نیست.

۲- از تمام معدن‌های استخراج شده از قبیل معدن طلا، نقره، آهن، مس، نفت، زغال سنگ، جیوه، آلومینیوم، نمک، گوگرد، سنگ مرمر، و غیره، یک پنجم آن را به عنوان صدی بیست مالک است، و مالکین اختیار دارند از عین نتایج معدن یا از قیمت آن بپردازند، علاوه بر معادنی که خود دولت مستقلاً استخراج می‌کند.

۳- از تمام کارخانجات ملی از قبیل کارخانه ذوب آهن، پشم‌بافی، چیت‌سازی، کارخانه قند، شکر، نخ ریزی، تصفیه پنبه، تولید برق، داروسازی، ماشین‌سازی، بخاری‌سازی، سماور سازی، چینی سازی، قالی بافی، چوب‌بری، کبریت سازی، طبع کتاب، صحافی، تهیه شیر و ماست و کره و پنیر، کاغذسازی، تصفیه نفت، و تهیه گاز و غیره یک پنجم اصل را قطع نظر از عوائد مالک است.

بدین طریق از هر پنج دستگاه کارخانه یکی را مستقلاً تحویل می‌گیرد، یا در هر

یک به میزان صدی بیست سهیم می‌شود، یا قیمت حصه خود را نقداً دریافت می‌دارد علاوه بر کارخانجاتی که خود مستقلاً احداث می‌کند.

۴- از سهام کارخانجاتی که در حصه دیگران باقی می‌ماند یک پنجم درآمد آن را به عنوان صدی بیست با شرایط خاصی که از ابتدای حصول درآمد تا مدت یک سال دریافت خواهد کرد.

۵- درباره همه سرمایه‌گذاری‌ها از کوچک و بزرگ از سرمایه دکان و مغازه بقالی و عطاری تا سرمایه‌گذاری شرکت‌های بزرگ در ابعاد مختلف تجارتي، صنعتی، کشاورزی، دامداری و غیره از قبیل وارد کردن و صادر کردن، فرش، قماش، آهن آلات، چینی جات، و غیره یک پنجم اصل ثابت سرمایه را مالک می‌شود و حق دریافت از عین اموال و یا قیمت آن‌ها را دارد.

۶- آنچه از سرمایه‌های ثابت مربوط به صاحبان اموال است از عوائد و درآمد سالیانه آن‌ها نیز صدی بیست با شرایط خاصی مربوط به دولت اسلامی است.

۷- از تمام گنج‌ها و غوص‌ها و غنیمت‌های جنگی هم‌چنان‌که گذشت یک پنجم آن را مالک خواهد بود.

اینک لازم به تذکر است که بیان فوق، مربوط به تصور و ترسیم قیافه حکومت اسلامی، از جنبه بودجه مالی به نحو کبرای کلی، و در بُعد فکری بود، و اما چگونگی پیاده شدن و نزول از مقام تصور به خارج و از مرحله ایده‌آلی به صحنه عینیت، در محیطی خاص و گسترده به دو نحو تصور می‌شود:

نحوه اول: فرض می‌کنیم دولت اسلامی جامعه‌ای را ابتدا خود پی‌ریزی می‌کند، و مثلاً گروهی از مسلمین را در سرزمینی بی‌مזاحم وارد کرده، همه پایه‌های زندگی را از آب و خاک تا شئون دیگر آن، خود احیاء و بنا و شالوده‌ریزی می‌کنند.

در وهله اول رئیس دولت از لحاظ این‌که مالک اصلی آب و خاک است به افراد ملت اجازه کوشش و فعالیت می‌دهد که از خوان مواهب الهی و زمین و مافیها به هر قسمی بتوانند استفاده کنند مشروط به آن‌که احدی مزاحم حق دیگری

نباشد. لازمه این شرط این که اگر زمین و مواهب خدادادی آن بیش از احتیاج ملت است، ناظریت دولت فقط در جنبه جلوگیری از مزاحمت و تعدی بر حقوق یکدیگر است و اگر چنین نیست، او نظری عادلانه در کیفیت قسمت این خوان نعماً خواهد داشت.

به هر تقدیر پس از گذشت مدتی نوبت دیگری از بررسی دولت برای رسیدگی به حقوق مالی، و بستن یا گرفتن مالیات اسلامی می‌رسد، بطبع الحال امر چنین خواهد بود که عده‌ای در جنبه مالی ترقی کرده‌اند و ثروتی قابل ملاحظه دست آورده و عده‌ای متوسط الحال، و گروه سوم در سطح پائینی واقع شده‌اند.

مثلاً عده‌ای زمین‌های وسیعی را تبدیل به کشت‌زار و خطه‌ای را باغ و خانه و قصر کرده‌اند و یا به استخراج متنوع و تأسیس کارخانجات و مستغلات دیگر نائل آمده‌اند و گروهی محروم از همه آن‌ها شده‌اند، و حدوث این اختلاف طبیعی و معلول اختلاف افراد انسانی در بعد فکری و اخلاقی و نیروهای بدنی آن‌ها است. زیرا استعداد و نبوغ فکری سبب موفقیت در امور معاش و معاد فردی و اجتماعی و حالات نفسانی از قبیل پرحوصلگی، حس رقابت، حب مال و امثال این‌ها دخالت در جمع ثروت و ادخار آن دارد، و عکس این صفات نتیجه خلاف آن را خواهد داشت، و دخالت نیروی بدنی انسانی در اختلاف طبقاتی روشن است. به هر حال دولت اسلامی در چنین فرضی بررسی کاملی از سرمایه‌داران کرده، حقوق الهی و مالیاتی را که مأمور اجرای آن است، دریافت خواهد نمود.

سپس بررسی دیگری از طبقات پایین‌تر کرده، علل عقب افتادگی آن‌ها را در نظر می‌گیرد. اگر انحطاطشان به دست خود و در اثر تقصیر و تغریط خودشان نباشد، تمام وسایل زندگی متناسب آن‌ها را از اموال دولت یا صندوق ملت تأمین می‌کند، سطح زندگی آن‌ها را از مسکن و پوشاک و اثاث البیت، مرکوب، دکتر و دارو به نحو متساوی یا متقارب با سطح سایر افراد مرفه جامعه می‌کند.

و طبقه‌ای را که از روی تقصیر و تغریط و بی‌حالی و تنبلی عقب مانده‌اند سهم

بیت‌المال نخواهد کرد، و آنان را برای تأمین ضروریات زندگی اجبار به کار و فعالیت خواهد نمود و محرومیت‌شان از مازاد موجودی به عهده خودشان است.

بنابر این افراد جامعه اسلامی به سه گروه تقسیم می‌شوند: طبقه بالا، طبقه متوسط و طبقه پایین. بالا آن‌ها ایند که خود در سایه کوشش، ثروت و اندوخته‌ای به دست آورده‌اند، متوسط آنان‌اند که دست تقدیر با پیشرفت آن‌ها موافقت نکرده؛ لکن دولت اسلامی نواقص زندگیشان را ترمیم نموده و در سطح زندگی با طبقه اولی متقارب یا متساوی نموده است.

حال اگر قائل شویم حکومت اسلامی فعلاً بیش از این در اموال و موجودی این جامعه وظیفه‌ای نداشته دخالت نمی‌کند، لازم می‌آید نوعی از اختلاف طبقاتی مالی را امضا کرده باشد؛ زیرا در این فرض اراضی و مستغلات و معادن و امثال این‌ها در دست طبقه‌ای باقی مانده، طبقه دیگر محروم می‌شوند. روی این بیان، مکتب اسلام از مکتب سوسیالیستی و کمونیستی در چند جنبه اختلاف نظر و افتراق مشی پیدا می‌کند:

۱- از دیدگاه اسلام املاک شخصی ثابت و مورد امضای اسلام است. ولی از نظر مکتب کمونیستی املاک شخصی ملغی است و حتی کوچک‌ترین مالی که در دست افراد است، مربوط به دولت خواهد بود (البته اختلاف نظر و رویه در بین ارباب این مکتب‌ها موجود است) و علی‌الظاهر در این اواخر مالکیت اشخاص را در حدود خاصی تصویب می‌کنند.

۲- سرمایه‌داری به طرزی خاص و محدود - با شرایطی خاص در کیفیت تحصیل آن و با پرداخت مالیات مربوطه - در اسلام امضا شده و در مکتب‌های ضد الهی امضا نشده است. مثلاً در فروض گذشته کسانی که با زحمات خویش احداث باغ و مستغلات و کارخانجات نموده‌اند، در مکتب کمونیستی باید همه را به تصرف دولت درآورند؛ ولی از نظر اسلام یک پنجم آن را باید داد و بدین جهت سؤال می‌کنیم که چرا باید نتیجه زحمات آن گروه را دولت تحویل بگیرد؟! در صورتی

که اصلاح کار مستضعفان و طبقه عقب مانده جامعه با اخذ کمتر از آن نیز تحقق پذیر است.

تبصره:

پس از اشاره اجمالی به حکومت اسلامی و بودجه دولتی و ملی، لازم به نظر می رسد که هر یک از دولت های اسلامی، سرمایه داری و کمونیستی را در ابعاد سه گانه آنها (رهبر، جامعه، ثروت) با یکدیگر به طور فشرده ای مقایسه کنیم تا جنبه های مختلف و شئون ظاهری و معنوی آنها روشن شود.

رهبر:

رهبر و رئیس دولت و حاکم در دولت اسلامی فردی است الهی، جامع اوصاف و شرایط زیر:

اول: انتخاب شدن از طرف خداوند، چه آنکه او خالق انسان ها، دانا به کم و کیف، افکار و خصوصیات روانی آنها است. پس او بهتر می داند چه انسانی را باید برای رهبری انتخاب نمود. چنانکه در ذیل آیه «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۱ بیان خواهد شد.

شاهد این امر آیات زیر است:

۱- «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۲.

خداوند خود داناست رسالت خود را در کجا و به عهده چه کسی قرار دهد.

۲- «اللَّهُ يَصْطَلِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»^۳.

خداوند از فرشتگان و از مردم، خود پیام آورانی را برمیگزیند.

دوم: این که عالم بودن به آنچه مورد نیاز جامعه است، از معارف و اخلاق و سایر امور مذهبی و سایر فنون و موضوعات مربوطه.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

۳. سوره حج، آیه ۷۵.

سوم: عادل بودن یعنی از قوانین و برنامه‌ای که خود مأمور پیاده کردن آن است، ابداً تخلف نکردن.

چهارم: معصوم بودن، یعنی علاوه بر مصونیت مذکور، مصون از خطا و اشتباه در مراحل سه‌گانه بودن: درک و توجه به قوانین، عمل به آن، و ابلاغ آن.

پنجم: زاهد بودن بدین معنی که علاوه بر اجتناب از ممنوعات قانونی باید از توسعه ابعاد زندگی و پرداختن به رفاه و تنعم اجتناب کند و در جنبه‌های مختلف وسایل تعیش به مقدار ضرورت اکتفا نماید. الگویش در وسعت زندگی، پایین‌ترین فرد جامعه خویش باشد؛ گرچه مملکتش به غایت وسیع و پهناور و مقامش در اوج بالا قرار گیرد. او باید انسانی باشد دانشمند، فکرش وسیع و پهناور، روحش عظیم، دارای تمام جهات حسن و مراحل کمال و فضایل نفسانی و صفات انسانی، منزّه از تمام رذایل روحی و باطنی، کردارش مطابق اصول عقلانی، منطقش موافق برنامه آسمانی. به عبارت دیگر، نمونه در میان افراد زمان خود. و جامع‌ترین موجود در میان انسان‌های معاصرش، از ابعاد مختلف فکری و روانی و بلکه جسمی و بدنی، و این چنین فردی است که باید ریاست دولت اسلامی را به دست گیرد، مصداقش در طول تاریخ، انبیای عظام و اولیای آن‌ها بوده، و فعلاً هم منطبق به امام وقت حضرت حجة‌بن الحسن ولی عصر (عج) است. و چون این مصداق از رهبر در زمان غیبت در میان جامعه و در دسترس آن‌ها نیست، بر طبق روایات^۱ واصله لایق‌ترین فرد یا افراد به‌طور گروه و لجنه باید برای تصدّی مقام امام غایب انتخاب گردند.

اما رئیس دولت در جامعه سرمایه‌داری و کمونیستی افرادی مانند کندی و کارتر و استالین و کاسکین و سایر سلاطین و رؤسا و رهبران اجتماع‌اند که شرح حالشان را در کتاب‌ها و مجلات دیده‌اید.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۷ ح ۱۰؛ همان، ج ۷، ص ۴۱۲ ح ۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۱۸ ح ۵۱۴ و سائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۷ ح ۴۳۴۱۶.

راه شناخت:

سؤالی در این مورد مطرح می‌شود که برای قرون متأخر و اعصار کنونی راه شناخت قیافه‌های مختلف رهبران گذشته چیست؟ و به چه طریق چهره هر یک از آن‌ها را می‌توان تشخیص داد که قضاوت درباره حقانیت و لیاقت تصدی مقام رهبری یا بطلان و غاصب بودنشان بکنیم؟

جواب این‌که شناختن چهره‌های معروف تاریخ در غیر از رهبران اسلامی از سه راه میسر است:

۱- کتاب‌های تاریخ؛ ۲- مشاهده آثار آن‌ها از کاخ‌های ویران و آثار قصرها و قبرها و دیگر علامات و قرائن، ۳- ادله نقلی از کتاب و سنت.

اما تاریخ غالباً بی اعتبار است؛ چه آن‌که این پیر فرتوت پنج هزار ساله به شهادت تتبع و تأمل و کاوش در قرائن خارجی، بسیار دروغ‌پرداز و افسانه‌باف، پوشاننده حقایق، بل وارونه جلوه‌دهنده آن است.

مگر نه این است که سال‌ها برای دنیا نوشیروان را به عدالت ستود و چون اندکی پرده‌ها را عقب زدیم و از نزدیک نگریستیم، او را موجودی خطرناک و سفاک یافتیم. چه ظلمی بالاتر از این که سال‌های متمادی همه فرزندان معصوم یک کشور پهناور را از تحصیل دانش و تعلم و آموزش ممنوع داشت و آن را اختصاص به خاندان و ویژه گانش داد!

و یا چه جنایتی بالاتر از این که آن چنان سلطه بر مغز و قلم و بیان یافت که همه ستم‌های خود را به دست زور در بستر تاریخ زیر پرده نسیان کرد، و در گورستان فراموشی در شب تاریک خفقان دفن نمود، و بدتر از آن خود را به قهرمان عدالت در صحنه تاریخ جلوه داد و به جهانیان معرفی نمود. و چه کم‌اند انسان‌های متبعی که محققانه بنگرند، تأمل و تعمق در صفحات تاریخ نمایند، تا موفق شوند به نیروی فکرت و ابزار کاوش نبش قبوری از گورستان تاریخ کنند و از لابلای خرافات حقایقی را بدست آورند.

بله دقت در آثار گذشتگان و بازمانده از خیمه و خرگاه این کاروان، حقایقی را بی‌پرده برای انسان کشف می‌کند و چهره آنان را روشن و سایه‌دار نشان می‌دهد. مثلاً اگر در مصر به تماشای اهرام فرعون‌ی شوی و از آثار باقیه آن سرزمین عینکی بر چشم مغز زنی، تختی را خواهی دید که روی مسندش یکایک فراعنه مصر و خدایان زمین در لباس حریر و ابریشم تکیه بر متکای زربفت زده و از میج تا آرنج با النگوها و دست برنج‌های طلا و نقره مزین کرده و ریش به مهره‌های الماس و فیروزه، آرایش داده، جلا دادن با شمشیرهای زرنگار و طناب‌های طلا بافت و تازیانه‌های نقره‌ای در حضورش صف کشیده، فرمان گرفتن، بستن، سوزاندن، کشتن، به چهار میخ کشیدن، صادر می‌کند.

در طرفی از مسندش هامان وزیر^۱، وسیله انتقال ستم و شکنجه از فرعون به ملت، لوله ارتباط بین کاخ نشین جبار و کوخ‌نشینان ستم‌دیده که اگر روزی سر از طاعت خدایگان بپيچند بر فرق و اندام آن‌ها، نفت سیاه بپاشد و آتش سرخ برافروزد. و طرف دیگر قارون^۲ صاحب خزانه‌های سیم و زر و انبارهای جواهر مظهر اتم طلای زرد، و نقره سفید، تجلیگاه ثروت و نخستین چهره مالی معروف تاریخ. و در طرف دیگر، روحانی درباری که اسم اعظم آسمانی را با منصب اعطایی دست زور و درهم اهدایی رب زر مبادله کرده است. او بلعم^۳ است. رب النوع تجار مذهب که اتباع و هموعانش نیز در اعصار بعدی منصب از پیغمبر، خطابه از علی، و منبر از حسنین به ارث برده، سفره خویش را در سایه چنین معاملات رنگین کرده‌اند. وضع اهرام چنین حکایت می‌کند که پایه‌های تخت اینان همه سر نیزه بود و هر یک بر سینه و چشم و دل مستمندی فرو رفته و آن‌گاه که آن‌ها از جام شراب عربده می‌کشیدند، اینان از شدت شکنجه فریاد. و آن‌گاه که آن‌ها مست می‌افتادند، این‌ها از

۱. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۱۳، ح ۱۶؛ تفسیر التعلی، ج ۷، ص ۲۵۰.

۲. سوره قصص، آیه ۷۶؛ بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۴۹، ح ۱.

۳. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۷۳، ح ۱۹؛ الکامل فی التاریخ لابن اثیر، ج ۱، ص ۲۰۰.

بی طاقتی بیهوش. و شما ای همفکر عزیزم می توانید همین صحنه ها و مجالس و انجمن ها را از ویرانه های تخت جمشید و ایوان کسری دریابید و بنگرید.

و اما مقایسه جامعه های اسلامی و سرمایه داری و کمونیستی، سه شهرستان را در نظر بگیرید و با هم مقایسه کنید: مدینه در اواخر عمر پیامبر اکرم - به استثنای یهود و برخی از مذاهب دیگر که در اقلیت بودند -، و پاریس و مسکو.

در مدینه، اخلاق و رسوم زیر حکمفرما بود. (و البته مقایسه از دو جنبه انسانی و اسلامی ملحوظ می شود). همه دوست صمیمی و بی شائبه یکدیگر، همه با هم برادر و برابری، دل ها پر از مهر و محبت، روان ها گویا همه یکی، ولی در کالبد های مختلف دارائیت فرد، دارائیت اجتماع، ناراحتی فرد ناراحتی اجتماع، سرور فرد سرور اجتماع، روش آن ها در وقت پیکار با هم قیام کردن و از هم پیشی گرفتن، در جانبازی با یکدیگر در مسابقه بودن، در آن شهر از دروغ خبری نیست، گفتار همه راست در آنجا از تکبر اثری نیست، همه متواضع و فروتن، در آنجا پدران و مادران مورد احترام فرزندان، پیران مورد اکرام جوانان است؛ شرک و ثنویت، حقوق والدین، اسراف و تبذیر، بخالت از ادای حقوق خدا، حقوق جامعه و حقوق فرد نیست.

در آنجا تعدی به مال و جان و ناموس غیر نیست. تکبر، غرور، حسد، بهتان، هرزگی، بریدن از اقوام (قطع رحم) آزار به اقوام، دزدی، دروغ، کتمان، شهادت، شکستن پیمان، تخلف از عهود نیست. شراب، قمار، ربا، کم فروشی، کلاه برداری و غصب نیست. ظلم، کمک به ظلم و ظالم، میل به ستمگران و زیر بار ستم رفتن نیست. نیمه، هتک عرض، غیبت، کم فروشی، خدعه، حيله، تقلب، حسد، غضب، عداوت، جبن، بخل، قساوت و سایر اخلاق ناروا و رسوم ضد عقل و مخالف وجدان نیست.

آری هر شهری که طبق قالب اسلامی شکل بگیرد، چنین است و مدینه منوره و سایر امکنه نفوذ سیطره اسلام و سلطنت پیامبر در عصر آن حضرت تقریباً چنین

بود. چرا؟ برای این که در آنجا دل‌ها پر از باور و اعتقاد به توحید بود و در سایه آن آداب و رسوم زیر مورد عمل بود. روزی سه بار یا پنج بار در جنب هم در صف واحد برای خضوع در پیشگاه خدا ایستادن (نماز). سالی یک ماه همه با هم روزها از هر خوشی و خواهش نفسانی دل بریدن و تمرین تقویت روح و تسلط بر نفس و نیرو بخشیدن به اراده و به ویژه تقرب به مبدأ اعلی و به سوی قرب معنوی شناختن (روزه).

در آنجا هر سال انبوه بی شماری هزارها، میلیون‌ها، برای تشکیل کنگره عمومی و بین‌المللی جامعه خود و تبادل نظر و ایجاد روابط ذات الابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی، عبادی، و بالاتر و عمیق‌تر از همه به عشق لقای خانه حق، دیدار جایگاه عظمتش، زیارت حریم جلالش، فانی شدن در دریای عشقش، فرو رفتن در انبوه زائرانش، یعنی بدین علل و علل دیگر به حریم جلالش فرود آمدن و به دور کعبه‌اش چرخیدن، و در حرم امنش به زیارت شتافتن.

در آنجا هنگام فرمان دادن رهبر به پیکار و نبرد، بی‌درنگ از جا برخاستن، در اسلحه جنگ فرو رفتن، از خویش بیگانه، و از وطن بی‌خانه شدن، و به شور جهاد و پیکار و شوق دیدار یار، و عشق دادن خون و هدیه کردن جان، وطن را ترک گفتن، و از همه چیز بریدن و به سوی یک چیز شتافتن، و در صف واحد چون سد ساخته شده از سرب در ردیف هم قرار گرفتن، و حمله به پیش بردن، یا صفوف دشمن شکافتن، و یا خون خود روی هم‌هدفان و هم‌کیشان و رهبران و رهروان حق ریختن و سرفراز شدن.

در آنجا شب‌ها عابد و هم‌صحبت با خدا بودن و روزها مجاهد و هم‌رزم با مجاهدان راه آزادی شدن، در آنجا دست به دست دادن و نیرو روی نیرو نهادن، و ستمگران، زورگویان، قداره‌بندان و جلادان را به زانو درآوردن، در آنجا با تحمل هر شکنجه، ستم‌ورزان را به ستوه، سپس به زانو درآوردن. در آنجا عدالت اجتماعی، صله رحم، توجه به زیردستان، عیادت بیماران، ترحم به ضعفا، صبر و صفا، عشق و

وفا، دوستی، انفاق، تصدّق، زکات، وجوهات، خیرات، و اقدام به سوی هر عملی نیکو و عقل پسند نمودن.

و این است اجمالی از بیوگرافی شهرستان اسلامی که ساکنانش سلمان‌ها، بوذرها، مقدادها، عمارها، رشیده‌ها، میثم‌ها می‌باشد.

اما شهرستان سرمایه‌داری پاریس، لندن، نیویورک، توکیو، برلین و غیره، در آنجا حب دنیا، شهوت‌رانی، طغیان نفس، بریدن رابطه از خدا و بی‌اعتنایی به مبدأ و معاد، تضییع حقوق طبقات پایین، قساوت و بی‌رحمی و بی‌عاطفگی، بی‌عفتی، تعدی به ناموس یکدیگر، غفلت از حقایق و معنویت و انسانیت، بی‌تفاوتی درباره‌ی هرگونه مظلومیت و استضعاف دیگران، تجاوز به حقوق جوامع دیگر، غارت کردن اموال دیگران، کشتار دسته جمعی و وحشیانه ملل مخالف، اعمال هرگونه حیل و خدعه در مقام سیاست ارتکاب هرگونه خلاف و جدان در راه تحصیل ثروت، مباح دانستن هر نوع تجاوز درباره‌ی دیگران، تأسیس مراکز هر نوع منکر و فحشا.

در آنجا عصیان خدا، آثار سلطه‌ی شیطان و غفلت از مایه‌ی طبیعت در همه جا و همه حال دیده می‌شود.

لغت توجه به خدا و معنویت، یاد آخرت و عاقبت، فکر فنا و زوال، طمع بهشت و جنت، ترس از مرگ و جهنم در قاموس آنان نیست.

و اما مقایسه‌ی ثروت و اموال در کشور و جامعه‌ی اسلامی با جامعه‌ی سرمایه‌داری و کمونیستی. به تفصیل گذشت که اسلام سه رقم از ثروت را در مرامنامه‌ی خود تصویب کرده، ثروت شخصی، ثروت دولتی، ثروت ملی و به عهده گرفته که یکایک افراد ملت خود را در رفاه زندگی قرار دهد و هرگونه نیاز مالی و اقتصادی را برطرف کند و جامعه‌ی خود را در متقارب‌ترین سطح زندگی اداره کند و همه‌ی آن‌ها را متحداً و به‌طور دسته جمعی به سوی اوج تکاملشان در بعد اقتصادی بهتر و مرفه‌تر از جوامع رقیبانش سوق دهد.

و اما مقایسه‌ی ثروت و جنبه‌ی مالی فی‌مابین حکومت اسلامی و حکومت‌های دیگر، قبلاً اشاره شد، و فعلاً به این مقدار از بررسی در اطراف دولت اسلامی و بیوگرافی

جامعهٔ مسلمین و مالکیت مصوبه در قانون اسلام قناعت کردیم.
پنجم: در بیان وجه استثنا است.

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾.^۱

متعلق ایمان یعنی (باور) در اینجا ذکر نشده و مقتضای سخن در امثال این موارد، تعمیق متعلق است که مثلاً جمله «بما يجب الايمان به» در تقدیر گرفته شود. حاصل معنی آنکه شرکای اموال و سهامداران غالباً به حق یکدیگر تعدی می‌کنند جز آنان که گرویده‌اند و تحرک عملی بر طبق گرایش خویش دارند، و اینجا به دو مطلب باید توجه داشت:

اول آنکه: عدم تعدی انسان‌ها نسبت به هم نوع خویش چه در اموال شخصی و چه در سایر قسمت‌های مورد اشتراک ویژهٔ بندگان است که دارای دو بعد ایمانی باشند؛ یعنی گرایش و باور باطنی، کردار و عمل‌های صالح پس اعتقاد، بدون عمل صالح، و یا عمل بدون اعتقاد انسان را از ستم و تجاوز جلوگیری نخواهد شد و با اندکی تأمل، در آیات شریفه، این مطلب دستگیر می‌شود که عمدهٔ آثار دنیوی و همه پاداش‌های اخروی مؤمن معلول این دو امر - ایمان و عمل صالح - است.

و به عبارت دیگر مستفاد از تفحص و غور در ادلهٔ آنکه ایمان تنها موضوع و زیربنای احکام عملی و برنامه‌های شرعی است و ایمان مقرون به اعمال، موضوع و اساس پاداش‌های اخروی است.

چنان‌که مقتضای طبع قضایا این‌که عقاید باطنی مولد کردار، و کردار مؤثر در امور خارجی دنیوی و اخروی است. پس مضمون آیات مربوطه آن‌که:

ای گروندگان به قلب، تحرک عملی داشته باشید، فرایض را انجام دهید، محرمات را ترک گوید، و ای کسانی که گرویده و عمل‌های صالح انجام داده‌اید، منتظر پاداش دنیوی و اخروی باشید. توجه به آیات زیر شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾.^۲

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾.^١
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ﴾.^٢
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾.^٣
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْزِلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً﴾.^٤
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِثْرَ زُقَاتِكُمْ﴾.^٥
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾.^٦
 ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ﴾.^٧
 ﴿لَا تَتَّخِذُوا بِلَهَانَةٍ مِن دُونِكُمْ﴾.^٨
 ﴿لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا﴾.^٩
 ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾.^{١٠}
 ﴿أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا﴾.^{١١}
 ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾.^{١٢}
 ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾.^{١٣}
 ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾.^{١٤}
 ﴿لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ﴾.^{١٥}
 ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾.^{١٦}
 ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾.^{١٧}

- | | |
|--------------------|----------------------------|
| ١. همان، آیه ١٧٢. | ٢. همان، آیه ١٧٨. |
| ٣. همان، آیه ١٨٣. | ٤. همان، آیه ٢٠٨. |
| ٥. همان، آیه ٢٥٤. | ٦. همان، آیه ٢٧٨. |
| ٧. همان، آیه ٢٦٤. | ٨. سورة آل عمران، آیه ١١٨. |
| ٩. همان، آیه ١٣٠. | ١٠. همان، آیه ١٥٦. |
| ١١. همان، آیه ٢٠٠. | ١٢. سورة نساء، آیه ٢٩. |
| ١٣. همان، آیه ٥٩. | ١٤. سورة مائدة، آیه ١. |
| ١٥. همان، آیه ٢. | ١٦. همان، آیه ٦. |
| ١٧. همان، آیه ٥١. | |

﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾.^۱

﴿إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَنْذَابَ﴾.^۲

﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾.^۳

﴿لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾.^۴

و امثال این آیات که هر جا «آمنوا» را بدون اعمال ذکر کرده، آن را موضوع و اساس ترتب اعمال قرار داده است. اینجا نکته دیگری نیز به دست می آید و آن این که حقیقت ایمان غیر از عمل است. ایمان امری است باطنی و قلبی، و عمل مربوط به اعضا و اندام. یعنی این دو علت و معلول و سبب و مسبب اند؛ چنان که می فرماید: «الإيمان ما وقر في القلوب»؛^۵ ایمان باوری است که جایگاهش صحنه دل است.

نیز در آیات زیر تأمل شود که ایمان و عمل را جمعاً سبب پاداش قرار داده.

﴿بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٌ﴾.^۶

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَآتَوْا الْمُتَوَاتِرَةَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ﴾.^۷

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ

عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾.^۸

﴿... فَيُوَفِّيهِمْ أَجْرَهُمْ﴾.^۹

﴿سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ﴾.^{۱۰}

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾.^{۱۱}

﴿وَلَأَجْزُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾.^{۱۲}

۱. همان، آیه ۹۵. ۲. سورة انفال، آیه ۱۵.

۳. همان، آیه ۲۴. ۴. همان، آیه ۲۷.

۵. کافی، ج ۲، ص ۲۶، ح ۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ح ۲۰۸؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۵ ص ۱۴۹.

۶. سورة بقره، آیه ۲۵. ۷. همان، آیه ۱۰۳.

۸. همان، آیه ۲۷۷. ۹. سورة آل عمران، آیه ۵۷.

۱۰. سورة نساء، آیه ۵۷ و ۱۲۲. ۱۱. سورة انعام، آیه ۸۲.

۱۲. سورة يوسف، آیه ۵۷.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا﴾^۱

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۲

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ﴾^۳

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رُحْمًا يُدْنِيهِمْ﴾^۴

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾^۵

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾^۶

﴿لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۷

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۸

ملاحظات آیات فوق، روشن گر این امر است که پاداش اخروی مال کسی است که ایمانش توأم با عمل های نیک باشد؛ چنان که برخی از پاداش های عمدۀ و مهم دنیوی نیز بر آن مترتب شده از قبیل این که تکلیفی بیش از آن، بر مکلف بار نشده است؛ دریچه خیرات و برکات به روی چنین فرد یا جامعه ای باز می شود؛ خلافت زمین بر آن ها واگذار می گردد؛ گناهان آن ها آمرزیده می شود؛ از ظلم و تاریکی ها به سوی نور منتقل می شوند و آن ها بهترین خلق خدایند، که شش آیه اخیر بیانگر این امور است.

بدین سان معلوم می شود حکمی که در آیه مورد بحث ذکر شده (ترک تعدی به حق سهم) خود یکی از مهم ترین قوانین اجتماعی است که جز جامعه واجد شرایط ایمان و عمل صالح نمی تواند آن را اجرا دارند.

مطلب دوم آیه شریفه متذکر این حقیقت است که گروندگان نیکوکار یعنی کسانی که می توانند شرکت های مبنی بر عدالت و دور از تجاوز تأسیس کنند، بسیار

۱. سورة كهف، آیه ۱۰۷.

۲. سورة اعراف، آیه ۴۲.

۳. همان، آیه ۹۶.

۴. سورة مریم، آیه ۹۶.

۵. سورة نور، آیه ۵۵.

۶. سورة عنکبوت، آیه ۷.

۷. سورة طلاق، آیه ۱۱.

۸. سورة بینه، آیه ۷.

اندک‌اند «وَقَلِيلٌ مِّنْهُمْ»^۱. و با ملاحظه آن‌که خلطاء اعم است از شرکاء در اموال شخصی، دولتی و ملی، کمی و قلت شرکای عدول که شرکشان از نظر پایه و اساس و تدبیر و تصرف مبنی بر عدل و داد باشد، جز در برخی از شرکت‌های شخصی تصور ندارد. کدام کشور است زمین، آب، معادن و سایر سرمایه‌های طبیعی و مواهب خدادادی‌اش - که همه ملت در آن‌ها سهیم و شریک‌اند -، در میان آن‌ها عادلانه قسمت شود؟

حقیقت این است که همیشه صالحان و نیکان در اقلیت بوده‌اند و تجاوزگران در اکثریت. و آن استدلال واهی که برخی از احزاب ضد‌مذهبی برای تثبیت مرام کمونیستی دارند «که اگر این مرام باطل است چگونه در مدت محدودی مثلاً کشور پهناور شوروی و چین کمونیست و ویتنام به سوی آن گرویدند و اکثریت قابل ملاحظه‌ای را حائز شدند؟».

بطلان این ادعا روشن است؛ چه آن‌که اگر اکثریت پیروان یک امری، یا ایده و مرامی دلیل صحت و حقانیت آن باشد، لازم می‌آید لهو و لعب، شهوت‌رانی، بی‌بند و باری و تعدی به حقوق و ناموس دیگران، ایجاد هرج و مرج و سایر کارها و عاداتی که اگر بشر را به حال خود بگذارند به نحو اکثریت به سوی می‌شتابند، از کارهای خردپسندانه مانند حیا و عفت اخلاقی و مراعات حقوق و سایر امور عقلایی که نفوس اغلب مردم به سوی آن رغبت ندارد بهتر باشد.

تفسیر آیه ۲۶

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾.

ای داود! همانا ما تو را در روی زمین جانشین کردیم. پس میان مردم

قضاوت به حق دار و پیروی از هوای نفس مکن، که از راه خدایت گمراه سازد؛ چه آنکه حتماً کسانی را که از طریق خداوند منحرف می‌گردند، عذابی دردناک دارند، بدان جهت که روز پاداش را فراموش کرده‌اند.

تفسیر:

واژه خلافت به معنی جانشینی است^۱ و مراد در اینجا جانشین شدن داود است از طرف پیغمبران قبل از وی در نبوت و رسالت و در تبلیغ شریعت آن‌ها^۲، که مثلاً دین حضرت نوح یا ابراهیم را تبلیغ می‌کرده و برخی گفته‌اند که دستگاه قضایی آن عصر به غایت فاسد شده از مسیر شریعت آن زمان منحرف گشته بود و بعثت داود برای ترمیم نواقص این جنبه از شریعت قبلی بوده است؛^۳ چه آنکه مسلم است انبیای اولوالعزم که صاحب شرع مستقل و کتاب آسمانی بوده‌اند، بیش از پنج نفر نیستند. نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، و پیامبرانی که در خلال و فواصل انبیای اولوالعزم ظهور کرده‌اند، بعثتشان به منظور حفظ و تبلیغ شرایع صاحبان دین بوده است و فی المثل آن‌ها وظیفه و نقش امامان ما را داشته‌اند. به عبارت دیگر، پیامبران اولوالعزم علت محدثه شرایع و پیامبران دیگر علت مبقیه بوده‌اند.

احتمال دیگر در معنی خلافت این که مشیت خداوند این بوده داود را انسانی کامل قرار دهد، و انسان کامل خلیفه‌الله و جانشین خدا است^۴ در روی زمین در بسیاری از صفات و افعال او؛ گرچه در همه صفات خلافت ندارد و در صفات مشترکه نیز میان ذات اقدس او و مخلوقش فرقی واضح است.

مثلاً خداوند دارای این صفات است: حی، قدوس، عزیز، مدبر، ودود، حلیم، حکیم، دیان، مستعان، مجیب، جمیل، هادی، حاکم، قاضی، عادل، طاهر، مطهر، مفرج، ناصر، مهلك، منتقم، غالب، تواب، وهاب، شكور، غفور، مجیر، محسن، منعم و غیره. انسان کامل نیز می‌تواند واجد همه یا بعضی از این صفات و افعال

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۹۴ (خلف).

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۵۶.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۱۹۴.

۴. همان.

باشد. ولی نمی تواند واجد این صفات باشد: قدیم، ابدی، فرد، وتر، احد، صمد، لم یلد، لم یولد، لم یکن له کفواً احد، بدیع السموات، خالق الارضین، چنانکه در اوصاف مشترک نیز. از نظر حدود و ابعاد خاص و از نظر قدمت و حدوث، دوام و زوال، کیفیت و کمیت و جنبه های دیگر میانشان فرق است و تفصیل مختصری از این بحث گذشت.

احتمال سوم در معنی خلافت داود آنکه خلافت او جنبه خاصی بوده یعنی در ولایت بر نفوس و اموال جامعه، پس داود دارای مقام ولایت بر نفوس و اموال مردم بوده که از آثار و لوازم منصب نبوت و رسالت او است؛ چه آنکه عنوان نبوت به مقتضای ریشه لغوی آن حکایت از جنبه اخبار و ابلاغ احکام الهی می کند و عنوان رسالت به معنی اعزام شدن شخص است از سوی خالق به سوی مخلوق، و عنوان ولایت به معنی تسلط و قدرت در تصرف است، و خلافت در اینجا حاکی از این جنبه است.

و روشن است که مفاد جعل خلافت، بنابر احتمال اول و سوم، جعل انشایی و تشریعی است؛ یعنی به وسیله گفتن و اعلام مطلب تحقق می یابد و بنابر احتمال دوم، جعل تکوینی است که انسانی تحت تعلیم و تربیت، و سعی و کوشش خود پس از مدتی بدان درجه از کمال می رسد.

﴿فَاخْذُكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ﴾^۱

فاء تفریع در کلمه «فاحکم» دلالت بر نتیجه دارد، و حکم به معنی قضاوت است؛^۲ چه قضاوت باطنی و درونی باشد، مثل این که انسان در متن وجدان خود به نیکی یا بدی، و صحت یا بطلان امری قضاوت کند یا در قضاوت میان دو متنازع. البته در قسم اول یعنی قضاوت درونی، غالباً و یا همیشه منصفانه است، و مکر و تقلب و خیانت در آن راه نمی یابد؛ چه آن که حاکم آن خرد و وجدان در خلوتگاه بی ریای نفس انسانی است.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۴۸ (حکم).

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

و بالجمله در آیه شریفه قضاوت به حق و عادلانه از آثار و نتایج خلافت حضرت داود قرار داده شده و از این رو موقعیت و اهمیت قضاوت در میان جامعه روشن می شود؛ چنان که در اخبار اهل بیت علیهم السلام نیز بر این امر اکیداً توجه داده شده است. علی علیه السلام به شریح قاضی فرمود: «قد جلست مجلساً لا یجلسه إلا نبی أو وصی نبی أو شقی».^۱ ای شریح! این مسند قضاوت جایگاهی است که جز پیامبر یا وصی او یا انسان شقاوتمند بر آن تکیه نمی زند.

«هَوٰی» در اصل به معنی انحطاط و سقوط است و سپس در تمایل نفس انسانی به سوی گناه و شهوات استعمال شده است.^۲ زیرا صدور هر گناهی انسان را در دنیا از مقام انسانیت، و در عالم دیگر در میان عذاب الهی سقوط می دهد و آیه «فَأَمَّا هَوٰیةٌ»^۳ نیز بدین تناسب است، و در اخبار اهل بیت، چنین آمده که هوای نفس یکی از معبودات بشری است^۴ و گاهی به نام اخس معبودات نامیده شده است.^۵ یعنی کم ترین و بی ارزش ترین خدایان، و برخلاف آنچه توهم می شود هوای نفس غیر از وسوسه شیطان است، لکن غالباً خواسته های هر دو متوافق است. خداوند درباره هوای نفس می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوٰیةً﴾^۶

آیا کسی که خدایش را همان هوای نفسش قرار داده، دیده ای؟

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰی﴾^۷

و اما کسی که از مقام ربوبی بهراسد و نفس خویش را از هوا جلوگیری، البته بهشت جایگاه او خواهد بود.

۱. کافی، ج ۷، ص ۴۰۶، ح ۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۷، ح ۵۰۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۷، ح ۳۳۰۹۱.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۴۹ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۸۱ (هوی).

۳. سوره قارعه، آیه ۹. ۴. عیون الحکم و المواعظ، ص ۶۶، الهوی إله معبود.

۵. کنز العمال، ج ۲، ص ۵۴۷، ح ۱۷۸۳۳ الدر المنثور، ج ۵، ص ۷۲.

۶. سوره جاثیه، آیه ۲۳ سوره قصص، آیه ۵۰. ۷. سوره نازعات، آیات ۴۰-۴۱.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است:

أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.^۱

شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هواهای خویش پیروز گردد.

و امام صادق علیه السلام فرمود:

إِخْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَغْدَانَكُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَغْدَى لِلْجُلَّالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَضَائِدِ السَّيِّئَاتِهِمْ.^۲

به مانند آن‌که از دشمنان خارج خویش درحذرید، از هوس‌های نفسانی خود نیز در هراس باشید؛ چه آن‌که انسان را دشمنی سرسخت‌تر از هواها و نتایج حاصله از زبان‌ها نیست.

﴿فَيُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

از این جمله چنین دستگیر می‌شود که هواهای نفسانی درست در طرف مقابل سبیل‌الله است که پیروی از آن ملازم انحراف از این است. و چون مراد از سبیل‌الله راه سه بعدی و سه انشعابی است که سلوک آن‌ها طالبان حقیقت را به حق تعالی می‌رساند یعنی عقاید صحیح، فضایل نفسانی، اعمال صالحه، پس مراد از هوی خواسته‌هایی است که در طرف مقابل این ابعاد باشد، یعنی عقاید خرافی، خواهی خبیث حیوانی و کردار فاسد شهوانی. و محصل معنی آیه این‌که تبعیت از شرور، سبب انحراف و گمراهی از خیرات و ابعاد مختلف آن است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَوْمَ تُنْفَخُ الْأَنْفُسُ﴾.

ممکن است گفته شود مقتضای ظاهر آیه (هر فرد یا جامعه‌ای که از راه الله منحرف شود، به عذابی سخت گرفتار گردد) این‌که این عذاب مربوط به همین جهان است و یا لااقل این جهان را شامل است، در صورتی که مشاهده می‌شود اغلب جوامع دنیا گمراه‌اند و گرفتار عذاب شدید نیستند.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۵، ۵۸۴۰ معانی الأخبار، ص ۱۹۵، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۷۶، ح ۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۸۲، ح ۱۷.

جواب این که اولاً اگر به دقت بنگریم، خواهیم یافت زندگی جامعه‌های امروز دنیا زندگی سخت و مشکل و ناآرام، و غالب ملت‌ها فاقد آرامش فکری می‌باشند، سران دولت‌ها و اتباعشان از یک جهت، بورژواها و ثروتمندان از جهت دیگر، فقرا و زیردستان از ناحیه دیگر، و بالاخره سایر گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی هر یک در نوعی از نازاحتی‌های فکری، شکنجه‌های روحی، صدمات خارجی و آفات گوناگون اجتماعی و سیاسی به سر می‌برند.

و چون عالم بشریت مزه تعیش^۱ صحیح و شیرینی زندگی در سایه برنامه‌خدایی را که به وسیله به کار بستن احکام اسلامی تحقق می‌یابد نچشیده‌اند و از آزادی بی‌امتیاز و بی‌طبقه زیر سیطره حکومت عادل‌الهی برخوردار نبوده‌اند، گمان می‌کنند این زندگی فعلی، آرام و آرامش‌زا و لذت‌بخش است.

ولی چنین نیست حتی برای کسانی که در کشورهای عظیم دنیا و در مهد تمدن اروپا و آمریکا است. مگر نه این است که جهانیان امروز طبق یک بینش اجتماعی چهار دسته‌اند:

۱- زورمندان و صاحبان اسلحه و حاکمان بر جان و مال مردم یعنی دولت‌ها و اذناب آن‌ها.

۲- زرمندان و بورژواها و اربابان طلای خام و نقره فام.

۳- روحانیان و همه زمامداران مذهبی ادیان و مذاهب جهان جز علمای الهی و مسئولان متعهد اسلام ناب یعنی روحانیان علی‌گونه عالم تشیع که بس در اقلیت‌اند.

۴- طبقه پایین‌تر ملت که زمام سرنوشتشان در قبضه استبداد طبقه اول، و اختیار اقتصادشان در کف استثمار بورژواها، و لجام افکارشان در دست استثمار روحانیان است (گرگ درنده، روباه حيله‌گر، موش سکه دزد، میش رام و اسیر).

مگر نه این است که هر طبقه‌ای پیوسته در تلاش سبقت و غلبه و نابودی دیگری

است، آیا با این همه شعله‌های جنگ بلعنده، سوزنده، نابودکن و ویران‌گر که بشر علیه یکدیگر افروخته‌اند، دنیا محیط عذاب شدید نیست؟!

آیا با این سلطه اقتصادی و وحشت‌آور امپریالیسم که عروق اکثریت ملل محل مکیدن و امتصاص^۱ سرمایه‌داران است، آنان در هول این‌که مبادا این منبع درآمد بریده شود، و اینان در رنج این‌که مایه حیاتشان رو به فنا می‌رود، در عذاب شدید نیستند؟

این است که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَغْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمًى﴾.^۲

و کسی که از یاد من روگردان شود، حقاً که او را (در این جهان) معیشت و زندگی‌ای تنگ است، و روز واپسین او را نابینا محسوس می‌داریم.

و چه تطابق عجیبی بین مفاد این دو آیه است که گویی معیشت ضنک که زندگی تنگ و خفقانی است تفسیر همان عذاب شدید است که در آیه مورد بحث است. و ثانیاً ممکن است مراد عذاب شدید آن‌ها است در دنیا پس از ظهور دولت حقه و بر سر کار آمدن حکومت اسلامی که در آن روز بنیان شرک و کفر و ضلالت از شالوده ویران می‌گردد، و ریشه ظلم و ظالمان از بیخ کنده می‌شود.

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۝... وَنُرِيَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾.^۳

ما تصمیم داریم بر طایفه مستضعفان منت نهیم و آن‌ها را رهبران جامعه و وارثان گذشتگان قرار دهیم و بر فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن در هراس بودند، نشان دهیم.

و مسلم است که ریشه‌های ضلالت و شاخه‌های آن غرس شده و تربیت یافته فرعون‌ها و هامان و اتباع و پیروان آن‌ها است و عذاب شدید موعود نیز متعلق به

۲. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۱. مکیدن؛ لغت‌نامه دهخدا.

۳. سوره قصص، آیات ۵-۶.

آن‌ها خواهد بود.

و ثالثاً می‌توان گفت که عذاب شدید در آیه مربوط به آخرت است و مسلم است که کافران و گمراهان را در آن عالم عذابی بس شدید است.

﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْجَسَابِ﴾.

برحسب ظاهر آیه، این تعلیل خالی از تکرار یا مخالفت با جمله جلوی نیست؛ زیرا ظاهر ماقبلش آن‌که علت توجه عذاب شدید به کفار، ضلالت و انحراف آن‌ها از سبیل الله است و مفهوم این جمله این‌که عذاب معلول خصوص فراموشی عالم آخرت است، نسیان معتقدات باشد یا اعمال. لکن این جمله در حقیقت تأکید جزئی از اجزای علت است؛ زیرا ضلالت به تمام ابعادش علت اصلی، و نسیان آخرت از شعب آن است.

و ذکر این قسمت بالاستقلال بدان جهت است که دخالت انحراف از مسأله معاد در غوطه‌ور شدن انسان به معاصی و در نتیجه گرفتارش به عذاب دنیوی، بیش از امور دیگر و تأثیر اعتقاد به معاد نسبت به راه افتادن قافله بشری در سبیل الله و حرکشان به سوی کمالات و قرب الهی بیش از تأثیر اعتقادات دیگر است. این مطلب به امثال زیر روشن می‌شود:

در یک کلاس پنج ابتدایی صد نفر دانش‌آموز مشغول تحصیل به منظور تکمیل دروس آن کلاس باشند، چند وسیله برای تحریک و ایجاد روح فعالیت در آن‌ها تصور می‌شود:

۱- توجیه خرد و قوه عاقل آن‌ها با تلقین آن‌که دانستن، خود کمالی است مطلوب و هر قدمی از کمال دریافت سعادت و افزودن ارزشی از ارزش‌های انسانی است. پس قدم به پیش و شروع به کار، و به عبارت دیگر دانش خود هدف و مطلوب بالذات است گرچه عنوان وسیله و مقدمیت را نیز دارد.

۲- تشویق، که مثلاً هر دانش‌آموزی پس از دریافت نمره خوب و بالاتر به جایزه‌ای لایق نائل خواهد شد.

۳- تهدید، به تفهیم، آنکه عقب ماندن و تخلف و ترک وظیفه، شلاق و شکنجه‌هایی در بردارد. حال باید گفت که محرک اول گرچه عقلایی تر و اصیل تر است؛ لکن اگر تحقق یابد در یک صدم آن‌ها خواهد بود و عمده محرک آنان دو عامل دیگر یا یکی از آن دو است.

مورد تشبیه آنکه پهنه گیتی کلاس آموزش انسان‌ها، برنامه تحصیلی آن‌ها، قوانین ذات الابعاد دین و شرایع متناسب زمان، و محرک آنان یکی از امور زیر است:

۱- اعتقاد به این که خداوند موجودی است بس عظیم و قابل پرستش و مستحق بندگی پس باید در اجرای قوانین او و در عمل به برنامه این کلاس بزرگ بسیار کوشید تا وظیفه اهلیت و استحقاق معبود ادا گردد که او ولی هر نعمت است و بر هر نعمتی شکری لازم.

۲- شوق بهشت و طمع در نعمت‌های گوناگون آن.

۳- ترس از جهنم و عذاب‌ها و شکنجه‌های آن و این دو (یعنی اعتقاد به معاد و پاداش خیر و شر) بی تردید در تحریک اغلب مردم و قسمت اعظم قافله انسانی به سوی انجام وظایف و حرکت در طریق هدف و سبیل الله بیش از امر اول است؛ بلکه آن قسم جز در عده‌ای بس معدود، که از جمله نوابغ و برجستگان گروه بشری هستند، تحقق نمی‌یابد؛ چنان‌که در کلمات امیرالمؤمنین می‌خوانیم:

إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَقَبِدْتُكَ.^۱

پروردگارا تو را بدان جهت که از عذابت بترسم و یا طمع بهشت داشته باشم، نپرستیدم؛ بلکه صرفاً و بدان علت که تو را سزاوار پرستش یافتم، پرستیدم.

تفسیر آیه ۲۷

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾.

ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آن‌ها است، به عبث و باطل نیافریدیم. این گمان کسانی است که کفر ورزیدند؛ پس وای به حال کفار از عذاب آتش.

تفسیر:

سماء به معنی آسمان است، و آن فضای وسیع و پهناور بالای سر سکنه کره زمین است^۱، تا آنجا که بشر را قدرت وصول و پانهادن یا بلکه قدرت تصور آن نیز نیست، و همین فضای وسیع است که از آن جو لایتناهی نیز تعبیر می‌کنند، و تمام ستارگان جوی از ثوابت و سیارات در محیط پایین‌تر آن، همانند چراغ‌های زینت‌بخش معلق و آویزان‌اند.

﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾.^۲

ما آسمان نزدیک را با زینت ستارگان آرایش دادیم.

و ارض همین کره خاکی است که ما انسان‌ها و سایر انواع مختلف غیر محصور حیوانات و جنبندگان، در آن سکونت داریم و یکی از سیارات منظومه شمسی ما است.^۳

و مراد از کلمه «ما بینهما» به احتمال قوی عبارت است از آنچه در مابین آخرین مراحل دوردست آسمان و سطح زمین است که شامل ستارگان فضا و سایر اجرام جوی، و هوای قابل تنفس محیط این کره است، و آنچه روی زمین و داخل آن است مندرج در تحت کلمه ارض است.

و کلمه ذلک اشاره به بطلان است و مراد آن‌که باطل و بدون هدف بودن خلقت،

۱. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۳۹۷، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۲۷ (سمو).

۲. لسان العرب، ج ۷، ص ۱۱۲ (ارض).

۳. سورة صافات، آیه ۶.

اعتقاد کافران است، ولی از این کلام حاق عقیده آن‌ها روشن نمی‌شود؛ چه اگر مرادشان از لغویت این است که دستگاه خلقت، خالق و آفریننده ندارد، و به نحو تصادف موجود شده، پس آنان طبیعی و ضد مذهب‌اند. و اگر مرادشان این که جهان خالقی دارد ولی جهان را برای هدفی نیافریده، پس آن‌ها منکر معادند؛ چه آن‌که لازمه بی‌هدف بودن خلقت عدم تکلیف و عدم پاداش و انتقای جهان دیگر است و این معنی مراد است؛ چه آن‌که کفار قریش که مورد توجه سخن در این سوره و آیات‌اند، معتقد به مبدأ و غیر معتقد به معاد بوده‌اند؛ چنان‌که از آیات دیگر معلوم می‌شود.

و مراد از «ظن» اعم از گمان و اعتقاد جازم است^۱، و استعمال کلمه ظن در معنای اعم و خصوص یقین زیاد است، و ملاک استعمال در اینجا آن‌که یقین جازم نیز در این مورد بدین جهت که خطای محض و جهل مرکب است به حکم گمان و ظن است. بالجمله در آیه فوق به سه مطلب اشاره شده:

۱- عبث و بدون هدف نبودن آفرینش.

۲- بدون هدف بودن آن در گمان کافران.

۳- انشاء نفرین بر آن‌ها یا اخبار از هلاکت و کیفر آتش درباره آن‌ها.

اما مطلب اول مراد آن‌که اولاً این دستگاه عظیم عالم مخلوق خداوند است. و ثانیاً این خلقت و آفرینش مبنی بر غرضی صحیح و به منظور هدفی اصیل و عقلانی است. پس نه تصادفی است که برگشت کلام به انکار مبدأ و خالق باشد، و نه به نحو لعب و بازی که نتیجه انکار معاد باشد و به همین معنی در آیه (۳۹ دخان) تصریح شده:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۲

﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَا تَخَذُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى

الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْأُولَىٰ مِمَّا تَصِفُونَ﴾^۳

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن‌ها است بدان انگیزه که بازی

۲. سوره دخان، آیه ۳۸.

۱. العین، ج ۸، ص ۱۵۲ (ظن).

۳. سوره انبیاء، آیات ۱۷-۱۸.

کنیم؛ نیافریدیم. اگر ما قصد انجام بیهوده‌گری داشتیم، روی اقتدار و سلطه خویش لهوی متناسب اتخاذ می‌کردیم؛ چه آن‌که محققا ما بر انجام هر امری تواناییم. بل بدان سبب آفریدیم که به وسیله حق باطل را آن‌چنان بکویم که مغز بشکافد، و آنگاه است که باطل را نابود شده یابی، و وای بر شما ای کافران از آنچه می‌گویید.

و بالجمله خداوند در آیه مورد بحث، غرض و هدف خلقت را بیان نکرده؛ بلکه فقط بیهودگی آن را نفی نموده است. ولی در آیه دخان اشاره اجمالی به سر خلقت رفته، و در آیه انبیاء به طرزی نسبتاً مفصل فلسفه آن بیان شده است، و حاصل استفاده از آیه ۱۸ انبیاء و سایر آیات مربوطه آن‌که، غرض خداوند از ایجاد کارگاه با عظمت جهان آفریدن موجوداتی، دارای شعور و ادراک است که آن‌ها را در این جهان مسکن دهد، و به منظور تعلیم و تربیت، و تکامل برنامه توحیدی ذات الابعادی (یعنی دین) را بر آن‌ها عرضه دارد و همه را در پذیرش ایمان معروضه مختار سازد، و اقامه ادله و اتمام حجت نماید و سپس در حد کافی مهلت دهد، تا آنجا که اتباع و پیروان حق و باطل هر دو مشخص گردند و در برابر هم قرار گیرند، و نبرد و مبارزه‌ای که مقتضای طبع دو متضاد است میان آن‌ها شروع شود، آزمایش و امتیاز انجام گیرد، و هر دو تیپ حقیقت خود را ظاهر سازند، و این صحنه درگیری تا آنجا ادامه یابد که بالاخره خداوند حق را به کلی پیروز سازد، و باطل را از ریشه براندازد. پس آیه سوره انبیاء ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ﴾^۱ در مفاد و معنی مشابه آیه ۵ و ۶ قصص است: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۝ وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾، که ترجمه‌اش گذشت.

و بالجمله این جهان نظیر جایگاه مسابقه است. پهنه پهناور گیتی میدان استباق،

مکلفین جهان از انس و جن مسابقه دهندگان، شرکت در این مسابقه اجباری و بدون معافیت مدت فعالیت فردی از اول بلوغ تا زمان مرگ، طول زمانی مجموع این مسابقه از حین وارد شدن نوع بشری در این سرزمین تا انقراض این نوع، موضوع مسابقه، تحصیل و تکمیل باورها و عقاید، تصفیه اخلاق و فضایل نفسانی، تصحیح روش عملی، و بالاخره کوشش در استباق معنوی و مراحل انسانی و درجات باطنی و روحانی، برنده‌ها: آدم، هابیل، شیث، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد ﷺ، متخلفین و بازنده‌ها: قابیل، نمرود، فرعون، هامان، قارون، ابوجهل، ابوسفیان، معاویه، یزید، هارون، مأمون، متوکل و...

جایزه (سَبَق)، سعادت، قرب الهی، بهشت، رضوان الله، کيفر تخلف، انحطاط، سقوط، رسوایی و شکنجه جهنم است.

و اگر مطلب اخير يعنی مسئله جایزه و کيفر در بين نباشد، لازم می آید دستگاه خلقت لغو و بیهوده گردد؛ چه آن که بی تردید این جهان نه گنجایش توفیه پاداش متناسب کوشش کنندگان راه سعادت و برندگان جایزه و سبق را دارد، و نه گنجایش کيفر جرم متخلفان را. پس نفی بطلان از خلقت و اثبات صحت آن ملازم آن است که جهان دیگری به وجود آید و هر صاحب استحقاقی به پاداش عمل خویش نایل گردد.

ممکن است توهم شود مفاد «بَلْ نَقْضُهَا»^۱ این است که خود پیروزی حق و شکست باطل، غرض اصلی از آفرینش است و نیازی به عالم دیگر نیست. لکن به شهادت آیات زیادی از قرآن خود این پیروزی گرچه غایت یک سلسله از حوادث جهان خلقت است. ولی غایت الغایات و غایت نهایی نیست؛ بلکه خود آن نیز مقدمه است برای غایت دیگری که آن جزاها و کيفرهای اخروی است.

علاوه این که چگونه می شود پیروزی گروهی و شکست گروه دیگری

جبران‌کننده اعمال گذشتگان تاریخ و پاداش و کیفر آن‌ها گردد، پس اگر جهان دیگری نباشد، نسبت به آنان لغویت خلقت مسلم است، و به این بحث بعداً اشاره خواهد شد.

و اما مطلب دوم: ظاهر آیه مقتضی است که عقاید همه کفار درباره دستگاه آفرینش باطل و بی‌هدف بودن آن است. لکن این اعتقاد مربوط به کفار قریش است، و مراد از کفار در این آیه نیز آن‌ها نیستند. پس آیه عمومیت ندارد و کسانی که قائل‌اند به لغویت خلقت بدان معنی که عالم را موجد و خالق نیست و پیدایش دستگاه عظیم آفرینش با تمام اجزا و اعضا و دقایق و ریزه‌کاری‌هایش به‌طور اتفاق و تصادف است، آن‌ها در این آیه مورد سخن نیستند؛ گرچه در آیات دیگری از آن‌ها سخنی به میان آمده و اشاره‌ای به بطلان معتقدشان رفته است. چنان که در آیه زیر:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۱

آن‌ها گفتند ما را حیاتی جز زندگی دنیوی نیست. می‌میریم و زنده می‌شویم و مرگ ما هم جز به علت گذشت زمان نیست. اینان درباره این عقیده دانش و دلیلی ندارند و جز این نیست که اینان تابع گمان و وهم‌اند.

مطلب سوم: ظاهر جمله ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾^۲ این است که همه کفار با آتش معاقب خواهند بود چه آن‌که کلمه «الَّذِينَ كَفَرُوا» در این جمله عمومیت دارد و شامل کفار قریش منکر معاد و اهل کتاب و غیر آن‌ها می‌شود؛ زیرا موضوع حکم عذاب عنوان کافر است، و سعه دایره حکم در وسعت دایره موضوع است.

لکن باید به دو نکته توجه شود: اول آن‌که کافر کیست؟ دوم آن‌که عموم این کلمه محفوظ است یا نه؟

اما اول، قبلاً گفته شد کسی که منکر اصلی از اصول عقاید شود، در اصطلاح شرع کافر است.

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. سوره ص، آیه ۲۷.

و اما دوم، بی تردید عمومیت لفظ کافر محفوظ نیست و به اصطلاح تخصیص خورده و چند گروه از کفار کیفر آتش را نخواهند داشت:

اول: کفار حکمی، یعنی اولاد غیر ممیز کفار که در حال صباوت از دنیا می روند.
دوم: ایضاً کفار حکمی، یعنی مجانین و دیوانگان از کافران به همان شرط.
سوم: کفاری که جاهل قاصرند یعنی کسانی که به طور کلی متوجه حکمی که باید به آن اعتقاد و اذعان پیدا کنند، نشده اند و بر اینان غافل نیز اطلاق می شود و جاهل قاصر مطلقاً استحقاق عذاب ندارد؛ چه غفلتش در اصل مسأله توحید باشد، و چه در سایر مسائل اعتقادی و چه مسایل فرعی عملی.

دلیل بر این قانون عام ادله زیر است:

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ دَلِيلَهُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ۝ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَفْلَهَا غَافِلُونَ﴾^۱

ای گروه جن و انس! آیا در دنیا فرستادگانی از جنس خودتان بر شما نیامدند که نشانه های توحید مرا بر شما بازگو کنند و از پیش آمد چنین روزی شما را بیم دهند؟ آن ها خواهند گفت: اینک ما علیه خودمان گواهی دادیم، و آنان را این زندگی دنیا فریب داد که در نتیجه علیه خویشان گواهی دادند که کافر به حق بوده اند ﴿ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ﴾ ای شنونده این ارسال رسولان بدان جهت است که پروردگارت چنین نیست که مجتمعی را به ستم نابود سازد در حالی که افرادشان غافل باشند.

این دو آیه حکایت از خطایی است که در آخرت به کفار خواهد شد.

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۲

۱. سوره انعام، آیه ۱۳۰-۱۳۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۵.

ما هیچ‌گاه ملتی را تعذیب نکنیم مگر آن‌که بر آنان به وسیلهٔ رسولی اتمام حجت نماییم.

﴿لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾^۱.

خداوند، هیچ فردی را مورد مواخذه قرار نمی‌دهد جز در مقابل تکلیفی که به او روشن کرده.

تفسیر آیه ۲۸

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾.

آیا ما کسانی را که گرویده و کردار نیکو انجام داده‌اند، همانند تبہکاران روی زمین قرار می‌دهیم؟ یا آن‌که تقوایندگان را نظیر فاجران می‌گردانیم؟

تفسیر:

«آم» به معنی استفهام انکاری است^۲ و ایمان و عمل صالح در مقابل افساد قرار گرفته پس مراد افساد در عقیده و عمل هر دو است و تقوی یعنی وقایه به خود گرفتن^۳ و گویا در زره و حصار شدن، و مراد اجتناب از خرافات اعتقاد و منکرهای کردار است. مقابل آن فجور است که ریشهٔ این واژه به معنی پاره کردن شیء^۴ و از آن بیرون شدن است، مانند آبی که مشک را پاره کند و بیرون ریزد و مراد خارج شدن انسان از حصار تقوی، و وارد گشتن وی در قبایح و گناهان است.

مجموع آیه آن‌که گروندگان و مصلحان را همانند مفسدان قرار نخواهیم داد و به تعبیر دیگر، متقیان را چون فاجران نخواهیم کرد. لازم به تذکر است که در آیه وجه شبه یعنی ملاک مورد نفی ذکر نشده و روشن نیست در چه قسمتی و چه وضع و حالی آن‌ها را یکسان نمی‌کند. آیا مراد عدم مساوات در حفظ و لذت‌های دنیا، و

۲. تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۳۴.

۱. سورة طلاق، آیه ۷.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۸۱ (وقی). ۴. همان، ص ۶۲۵ (فجر).

تمتع و برخورداری از رفاه زندگی، و تمکن از وسایل گوناگون حیات دنیوی است؟ و مقصود از آیه این که، سلسله متقین در این قسمت پیوسته فوق مجرمین و کامیاب تر و نائل تر از آن ها بوده اند و خواهند بود؟ بی تردید این معنی مراد نیست؛ چه آن که به شهادت تاریخ و مشاهده مطلب همیشه یا به طور غالب عکس این بوده است.

علاوه دقت و تأمل در آیه شاهد معنای دیگر و روشنگر حاق مطلوب است و آن این که مفاد آیه قبل این بود: خلقت جهان بی هدف و بدون علت غائی نیست؛ بل چنان که اشاره رفت، جهان دیگری در پی است و این آیه به منزله بیان و اقامه دلیل بر اثبات آن است؛ چه آن که اگر جهان دیگری نباشد، لازم می آید مؤمنان و مفسدان، متقیان و فاجران در این که پاداشی نخواهند دید، یکسان باشند. این مطلب خلاف حکم عقل و قضاوت خرد است و اینجاست که ضد مذهبی ها باید ملتزم یک امر خلاف وجدانی باشند.

مثلاً اگر فرض کنیم دو نفر دکتر یا مهندس میان جامعه ای شروع به کار کنند و حقوق و درآمدی نیز دریافت دارند، فرضاً یکی از آن ها روحی سالم و قلبی پاک داشته، همت بر تکمیل اخلاق انسانی و خدمت به جامعه بشری گمارد چه به انگیزه گرایش به مذهب یا صرفاً برای حسن نیت و نوع دوستی او خود را به شدايد وادارد، مشقت های طاقت فرسا در راه این هدف بکشد، همه درآمد خویش را به رایگان بذل جامعه خود کند، هزاران خدمت شایسته درباره نوع خود انجام دهد، گره ها بگشاید، به جوامعی حیات ببخشد، خود را در این راه از همه لذت ها و خوشی ها محروم سازد و بالاخره به دست یکی از افراد جامعه خود - که شاید رفیق دیگرش باشد -، کشته شود.

و دیگری همه شئون اخلاقی و انسانی را کنار گذارد و از آنچه بتواند در مدت زندگی خود از عیش و شهوت و تعدی به مال و ناموس مردم مضایقه نکند، مال های بی حساب به غارت برد، نفوسی بی گناه از افراد جامعه خود به عناوین مختلف نابود سازد، و بالاخره از هیچ خیانت و جنایتی فروگذار نشود و پس از طی عمر طبیعی به راحتی در بستر خود چشم از جهان فرو بندد.

حال از ضد مذهبی ها می پرسیم فرق این دو نفر از نظر پاداش خیر و کیفر شر چیست؟ آن ها می گویند هر دو نفر مستحق یک تحسین و یک توبیخ اند. فرد اول از این نظر که گرفتار اعتقاد خرافات مذهب بوده و این افیون جامعه در مغزش اثر داشته، مورد توبیخ و ملامت است و باید گفت: بی عرضه، ارتجاعی، پوفیوز و منحط بوده! و از این جهت که خدماتی به جامعه خود کرده، این اندازه مورد تحسین است که می گوئیم کارهای خوبی کرده و دیگر هیچ! و فرد دیگر را از نظر عقاید می ستاییم که انسانی روشنفکر و پاکیزه از خرافات فکری بوده و از نظر عمل می گوئیم کارهای بدی کرده، و این است پاداشی که اینان بر آن دو نفر می دهند!

و اصولاً پاداشی برای آن ها غیر این دو نحو معقول نیست؛ چه آن که نه مبدنی در کار است که کمالات انسانی فرد اول او را به مبدأ مقرب سازد و جنایات فرد دوم را از او دور دارد و نه معادی در پیش است که ثواب و کیفر را در آنجا دریابند.

و اما از نظر اسلام - که تمام کوشش های هر انسانی در نامه های حسنات و سیئات وی مو به مو ثبت می گردد، و مقداری متناسب با وضع این جهان از عکس العمل فعالیت هایش در اینجا و باقیمانده بی کم و کاست در جهان دیگر به او برمی گردد -، میان این دو نفر از نظر شخصیت و مقام و از نظر مجازات و پاداش، فرسنگ ها فاصله است که همان فاصله میان آدم و شیطان، و بهشت و دوزخ است.

تفسیر آیه ۲۹

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾.

این قرآن، کتابی است پرخیر و برکت که آن را به سوی تو نازل کردیم تا آن که مردم آیاتش را مورد تدبر قرار دهند و صاحبان خرد، از تفکر آن، آگاهی و تذکر حاصل کنند.

تفسیر:

در این آیه سخن از اوصاف قرآن مجید و این کتاب آسمانی است و پنج امر در

توصیف آن ذکر شده است:

اول آن که کتاب است، یعنی نوشته شده یا نوشتنی است^۱، به لحاظ آن که در ازمنه ما قبل نزول در لوح محفوظ نوشته شده است و نسبت به ما بعد نزول مهیا برای نوشته شدن است و بدین ملاحظه می گویند: کتاب، مصدر به معنی مفعول است؛ یعنی مکتوب^۲ بالفعل یا مکتوب بالقوه.

در این توصیف، ابلاغ این حقیقت است که چنین نیست این کتاب، سخنی موقت و بی پایه و الفاظی متداول در زبان ها و فانی به مرور ماه و سال باشد؛ بلکه بی شک مدت ها قبل از نزول ترتیب یافته و تنظیم شده و در مهم ترین مدارک جهان خلقت (لوح محفوظ) - که همه حوادث عالم تکوین قبل از تحقق و حدوثش در آنجا ثبت است -، نوشته و تثبیت شده است؛ چنان که پس از نزول نیز این کتاب، به انواع مختلف خطوط و نوشته ها، اقسام گوناگون اوراق و کاغذها، ارقام بی پایان نقوش و چاپ ها و اقسام مختلف السنه و زبان ها، در طی سال ها و قرن ها نوشته شده آن چنان رواج و دوام یابد که همه قاره ها، کشورها، شهرها و قریه ها را فراگیرد، در افکار و قلوب فرود آید، بر ملت ها و جوامع حکومت کند و بر همه کتاب های آسمانی پیروز گردد؛ چنان که می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَبِالْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.^۳

او خدایی است که فرستاده خود محمد ﷺ را برای راهنمایی جهانیان و ابلاغ دین حق اعزام داشت که دین او را بر همه ادیان پیروز و غالب کند؛ گرچه مشرکان دنیا را ناخوش آیند باشد.

دوم آن که این کتاب فرود آمده و نزول یافته در یک مرتبه به دست قدرت خداوند است؛ زیرا مفاد کلمه انزال، از باب افعال فرود آمدن دفعی، و کلمه تنزیل از

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۹۹ (کتاب). ۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

باب تفهیل فرود آوردن تدریجی است و لازم این کلام آنکه قرآن مجید در یک دفعه نازل شده است. چنانکه آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۱ این مطلب را ایفا می‌کند. و از این رو آیه مورد بحث و آیه سوره قدر، مخالف برخی از آیات خواهد بود که ظاهر یا صریح آن‌ها نزول تدریجی قرآن است؛ چنانکه مفاد حکایت قطعی تاریخ و شرح حال و ترجمه زندگی نبی گرامی نیز نزول تدریجی است. بدین معنی مجموع این کتاب آسمانی در مدت رسالت ۲۳ ساله آن حضرت یک سوره و دو سوره، و یک آیه و چند آیه بر حضرتش نازل گردیده است. آیه زیر هم شاهد است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾^۲.

ای پیامبر، این کفار گفتند: روی چه جهتی این قرآن برای محمد ﷺ (همانند تورات و انجیل) یک مرتبه نازل نمی‌شود؟ آری، چنین است. این بدان جهت است که قلبت را (به وسیله تربیت تدریجی و تقویت تکاملی) ثبات و آرامش بخشیم. و این قرآن را به نظمی زیبا و ترتیبی نیکو بر تو خواندیم. جواب از اشکال آن‌که اولاً فرق مذکور بین کلمه «انزل» و «نزل» که بر اساس آن این آیه را مخالف آیات دیگر دیده‌اند، ثابت و مسلم نیست؛ بلکه از برخی آیات دستگیر می‌شود که هر دو کلمه به یک معنی و در هیچ یک دلالتی بر کیفیت انزال نیست. آیه‌های زیر ملاحظه شود:

- ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ نَفْسٍ مِّنْ دُونِكَ لَآتَيْنَاهُ لَظَاهِرًا مِّنْ دُونِ الْبَاطِنِ﴾^۳.
 ﴿لَنَزَّلْنَاهُ عَلَيْكَ مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾^۴.
 ﴿وَلَنُؤْمِنَنَّ بِرُفَيْكَ حَتَّىٰ نُنْزِلَ عَلَيْكَ كِتَابًا تَقْرُؤُهُ﴾^۵.
 ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ﴾^۶.

۲. سوره فرقان، آیه ۳۲.

۴. سوره اسراء، آیه ۹۵.

۶. سوره انعام، آیه ۳۷.

۱. سوره قدر، آیه ۱.

۳. سوره انعام، آیه ۷.

۵. همان، آیه ۹۳.

﴿إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنْزَلَ التَّوْرَةُ﴾.^۱

در آیات فوق، کلمه «نَزَلَ» به تشدید، در انزال دفعی استعمال شده است؛ زیرا نامه و فرشته و آیه و تورات نزول تدریجی نداشته‌اند.

در آیات زیر هم تأمل شود:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾.^۲

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾.^۳

﴿وَأَجِدُوا فِيهَا آيَاتَ اللَّهِ وَرَأْسُ الْوَحْيِ﴾.^۴

در این آیات کلمه «نَزَلَ» در انزال تدریجی استعمال شده است و ثانیاً این کتاب عظیم در مسیر نزولش مسافت‌ها و مراحل را پیموده است که مجموع آن را مراحل چهارگانه نزول و انتقال می‌نامیم.

اول فرود آمدن از علم ازلی الهی در محیط لوح محفوظ:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ۝ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾.^۵

دوم نزول و انتقال از آنجا در قلب فرشتگان حامل وحی.

سوم نزول و انتقال از طرف آن‌ها در قلب مبارک پیامبر اسلام:

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۝ عَلَى قَلْبِكَ﴾.^۶

چهارم: نزول از آنجا در افکار و قلوب جامعه بشری:

﴿لِيَتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾.^۷

ظاهراً نزول اول و دوم دفعی و یک مرتبه و دو نزول دیگر تدریجی بوده است. بنا بر این اختلافی در مفاد آیات نیست؛ زیرا آیاتی که ظهور در فرود آمدن دفعی دارند، بیانگر نزول‌های دفعی، و آیاتی که ظهور در قسم دیگر دارند، حاکی از نزول‌های تدریجی است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۷.

۴. سوره توبه، آیه ۹۷.

۵. سوره بروج، آیات ۲۱-۲۲.

۶. سوره شعراء، آیات ۱۹۳-۱۹۴.

۷. همان، آیه ۱۹۴.

سوم: آن‌که این کتاب «مبارک» است؛ یعنی پرخیر.^۱ و کثیرالبرکه است و در پی بردن به برکات وجودی این کتاب عظیم کافی است امور زیر ملاحظه شود:

۱- اثر قرآن، در برانداختن اساس شرک و بنیان کفر و عقاید باطله و خرافات و شکست دادن حکومت‌های مقتدر کفر و شرک و به زانو نشاندن ابرقدرت‌ها و وادار کردن آن‌ها به انقیاد و خضوع در برابر حق و عدالت در قسمتی عظیم از پهنه زمین.

۲- تأثیر قرآن در دمیدن حیات تازه در کالبد جوامع بشری و نفوس انسان‌ها.

۳- تأثیر قرآن در تشکیل حکومت ضدظلم و موافق قانون عدل و انسانیت و مطابق برنامه آسمانی در شعاعی از محیط زمین از اوایل هجرت تا اندی بعد از رحلت نبی اکرم.

۴- تأثیر قرآن در بیداری بخشیدن به ملل دیگر جهان و ایجاد آگاهی‌ها و جنبش‌های سیاسی در حکومت‌های روی زمین.

۵- تأثیر قرآن در ایجاد نهضت‌های اقتصادی و رشدهای صنعتی در ملل جهان و هدایت و راهنمایی آنان در این مورد.

۶- تأثیر قرآن در ایجاد نهضت فرهنگی بی‌نظیر در داخله پیروان کشور و سرایت آن به کشورهای مجاور و غیرمجاور.

۷- تأثیر قرآن در تربیت و پروراندن علما و دانشمندان و متخصصین در فنون مختلف، صاحبان فضایل اخلاقی، متقین و موحدین کامل عیار، انسان‌های نمونه، نوابغ بزرگ، شخصیت‌های علمی و عملی و رجال سیاست و ریاست.

۸- تأثیر قرآن در تشکیل مدارس بزرگ علمی و دینی و صنعتی در کشورهای مختلف اسلامی از اوایل رشد عقاید اسلامی تا امروز دنیا.

۹- تأثیر قرآن در تأسیس کتابخانه‌های عظیم جهانی در اعصار گذشته تا به حال در کشورهای مختلف روی زمین.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۷۳۸، الکشاف، ج ۲، ص ۴۵.

- ۱۰ - تأثیر قرآن در قیام و نهضت‌های بزرگ علیه ظلم و ستم و شوراندن جامعه‌های زیر ستم و مستضعف بر ضد دستگاه‌های جبار و طاغوت‌های زمان.
- ۱۱ - تأثیر قرآن در حمایت‌های فراوان و بی‌پایان از ضعفا و فقرا و یتیمان و همه طبقات زیر دست.
- ۱۲ - تأثیر قرآن در تأسیس بیمارستان‌ها، تیمارستان‌ها، دواخانه‌ها و حمایت وافر آن از همه مؤسسات عام المنفعة.
- ۱۳ - تأثیر قرآن در تأسیس و تجدید و تعمیر بناهای مذهبی و ابنیه رفاهی مانند مساجد، تکایا، کاروانسراها و سایر امکنه عمومی.
- ۱۴ - تأثیر قرآن در نگارش و طبع و نشر میلیون‌ها کتاب‌های دینی، علمی، اجتماعی، اخلاقی، تاریخی، ادبی و غیره.
- ۱۵ - نفوذ قرآن و سرایت سریع آن از مکه به مدینه و اطراف و همه حجاز و سپس به کشورهای مجاور و دوردست، نفوذی عجیب و بهت‌آور.
- ۱۶ - نفوذ قرآن به مرور تاریخ در بستر زمان و پهنه زمین به طوری که حال، قریب چهل کشور اسلامی در سیطره حکومت آن و حدود ۸۰۰ میلیون نفوس دلبسته و معتقد و پیرو آن است.
- ۱۷ - تأثیر قرآن در ایجاد ارتباط جامعه‌های بشری با خداوند و ادامه و تکمیل آن به طوری که در شبانه‌روز از صدها دستگاه فرستنده و میلیون‌ها مأذنه و مساجد و ابنیه دیگر آوای دلنواز توحید و شهادتین به گوش جهانیان می‌رسد و میلیون‌ها نفوس به خدا رو کرده و به عبادتش دل می‌دهند.
- ۱۸ - تأثیر قرآن در تشکیل کنگره جهانی در هر سال و حضور صدها هزار انسان از ملل مختلف دنیا با اختلاف نژادی، خونی، مکانی، قاره‌ای، کشوری، شهری، به واسطه وحدت اعتقادی و اتحاد و توافق در توحید، نبوت، معاد، کتاب، کعبه و برنامه.
- ۱۹ - استقلال و عظمت و قیام قرآن در برابر هر مکتب و مذهب و پیروز شدن بر همه آن، از نظر منطق و برهان و هضم نشدن آن در هیچ مکتب و مذهبی و هضم

نمودن هر مسلکی و مرامی و مکتبی را در خود و روشن کردن فساد و پوچی آن و منقلب کردن آن به حقیقت ثابت خویش.

۲۰- نفوذ و پیشرفت سریع آن در حال کنونی در قاره‌ها و کشورهای متنوع جهان از آفریقا و آمریکا و ژاپن و آلمان و انگلستان و غیره.

۲۱- دوام و بقای آن انشاءالله در پهنه زمین که همه مذاهب گوناگون جهان را بیلعد و هضم کند و دولتی حقه و عادلۀ جهانی تشکیل دهد، حکمش بر مشرق و مغرب نفوذ کند و حکومتش کران تا کران زمین را فراگیرد، زمین پهناور از آن او باشد و عمود زمان همراهش حرکت کند، فلک بر وفشش بچرخد، فرشتگان به خدمتش کمر بندند تا آنگاه که عمر گیتی منقضی گردد، آفتابش به افول انجامد، چراغ خورشید و ستارگان خاموش گردد، اراده و مشیت یگانه حاکم کائنات بر زمره ارباب حیات حکم فنا صادر نماید، بیداران عالم تکوین به خواب عدم فرو روند و زنده‌های جهان هستی شربت فنا نوشند.

چهارم: از اوصاف این کتاب این که نزولش به منظور تفکر و تدبر همه انسان‌ها است «لِيَذْكُرُوا آيَاتِهِ»^۱ مراد از آیه در اینجا همان جملات منظم، منسجم و متقاطع از یک سوره است که بنابر اصطلاح متشرعه، «آیه» نامیده می‌شود که شامل مطلب یا مطالبی می‌باشد.

«تدبر» در واژه عربی، دنبال چیزی افتادن است. مراد در اینجا فقط این نیست که چشم انسانی وقت خواندن به دنبال آیات آن، و یا گوشش وقت شنیدن دنبال کلمات آن روانه شود؛ بلکه عمده غرض این که فکر انسانی در تعقیب معانی آیاتش حرکت کند و به راه افتد، در کاوش و تحقیق و جستجو باشد تا مطالب عمیق و مفاهیم جدید و نوری را متوالیاً و یکی پس از دیگری به دست آرد و کامیاب گردد. و با توجه به این که کلمه او در جمله «لِيَذْكُرُوا» افاده عموم می‌کند که این تدبر وظیفه همه انسان‌ها است.

این جمله مطلبی را ارائه می‌دهد که شاید برخی از آن غافل باشند و آن این‌که تأمل و تفکر در ظواهر آیات این کتاب و استفاده و بهره‌مندی از مقاصد و مفاهیم آن، وظیفه و تکلیفی است مربوط به عموم جامعه بشری و انسان‌های دارای ادراک و شعور، چه اعتقاد به حقیقت این کتاب داشته باشند یا نه. مقتضای تأمل و حکم عقل نیز همین است؛ زیرا چگونه می‌شود کتابی از مبدأ اعلی برای هدایت و راهنمایی بندگان فرود آید، ولی آن‌ها رخصت مطالعه و فهم معانی آن را نداشته باشند (البته با شرایط خاصی که قبلاً ذکر شد) و در خود این کتاب غیر از آیه مورد بحث آیاتی دیگر نیز شاهد مدعی است.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱

چرا در این قرآن تدبر نمی‌کنند، آیا قفل بر دل‌ها زده شده؟

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲

چرا در این قرآن تأمل و تفکر نمی‌کنند که دریابند در مفاهیم عالیه آن تناقض و اختلافی نیست؟ و اگر از نزد غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.

﴿وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۳

همانا ما این قرآن را بدان جهت که یادآور شوند آسان ساختیم. پس کو کسانی که از معارف آن متذکر و بهره‌مند گردند.

آیات در این باره زیاد است.

پنجم: این‌که این کتاب برای تذکر و اتعاظ صاحبان خرد است که تنبه حاصل کنند و متعظ شوند و در مراحل اعتقادی و اخلاقی و عملی بیفتند و رو به سوی کمال مطلوب روند.

سؤال: فرق میان تدبر و تذکر چیست که خداوند تدبر را مربوط به همه انسان‌ها

۲. سوره نساء، آیه ۸۲

۱. سوره محمد، آیه ۲۴

۳. سوره قمر، آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰

و تذکر را مربوط به صاحبان خرد قرار داده است؟

جواب: تدبیر در اینجا پی جویی از مفاهیم این کتاب است به رجاء رسیدن به واقع و درک معانی مقصوده به منظور آنکه از جهل به علم گرایند و راه اذعان و ایمان دریابند و این معنی در حق همه کسانی است که قرآن برای هدایت آنها نازل گشته است. مقصود از تذکر، علم به معنی تنبه و آگاهی است که سبب اصلاح نفس و وسیله تکامل در ابعاد مختلف آن است و این معنی جز برای صاحبان عقل و خرد حاصل نشود؛ زیرا مراد از اولوا الالباب تنها وجود عقل نیست چه آنکه آن را همه دارند و الا تکالیف الهی به کلی ساقط می شود بلکه مراد عقلی آزاد، و خردی بیدار و وجدانی زنده است که زیر پرده عصیتهای نابجا و حب جاه و مال مستور نمانده باشد.

و به عبارت دیگر، تدبیر و پی جویی، مال همه و تذکر و اتعاظ مال پذیرندگان و ماحصل دو جمله تعلیلی آنکه انزال این کتاب بدان جهت است که همه بشر را وسیله تدبیر، و پذیرفتگان را وسیله تذکر گردد.

تفسیر آیه ۳۰ تا ۳۳

﴿وَوَهَبْنَا لِذَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾.

﴿إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَاتُ﴾.

﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴾.

﴿رُدُّوهَا عَلَيَّ فُلْفُلِقٌ مَسْحَأٌ بِالسُّوقِ وَالْأَغْنَقِ﴾.

ما برای داود فرزندش سلیمان را بخشیدیم. سلیمان چه بنده نیکی بود؛ چه آنکه پیوسته به ما توجه و مراجعه داشت. آنگاه که بر وی در هنگام واپسین نجیب ترین اسبان تازی تندرو را عرضه کردند، وی به تعجب و تحسر گفت: همانا من محبت این اسبان را از یاد پروردگار خود برگزیدم تا آنجا که در پشت پرده پنهان گشت. آنها را برگردانید. سپس شروع کرد به مالیدن دست به ساق و گردن آنها (به نشانه آنکه همگی صدقه راه خدا باشد).

تفسیر:

قبلاً ذکر شد که خداوند، ثه نفر از پیامبران را در این سوره متذکر شده است. این آیات یازده گانه مربوط به حضرت سلیمان و بیوگرافی اجمالی از زندگی اوست و از ابیات یازده گانه زیر سخن رفته است:

۱- اعطاء شدن او به حضرت داود.

۲- بنده نیکو بودنش به جهت کثرت توجه و رجوع به خداوند.

۳- حادثه عرضه شدن اسبها بر وی تا غروب خورشید.

۴- آزمایش او به وسیله افکندن کالبد بی جان روی تختش.

۵- انابه و درخواست آمرزشش.

۶- درخواست ملک و سلطنت بی مانند در تمام قرن ها و پذیرفته شدن آن.

۷- مسخر شدن باد برای او.

۸- مسخر شدن طوایف سه گانه شیاطین در زیر فرمان او.

۹- صاحب اختیار بودنش در بخشش و امساک.

۱۰- مقرب درگاه خدا بودن.

۱۱- منزلت و مکانت نیکو در روز واپسین یافتن.

اما بحث اول توهم می شود که چگونه خداوند، صاحب فرزند شدن داود را به خودش نسبت می دهد، در حالی که این امر معلول واقعه مرد و زن، اختلاط دو نطفه، تکون مبدأ جنین و رشد و تکامل و تولد است، و همه این امور وابسته به علل و اسباب تکوینی است. مانند مجاورت و ملاقات پنبه با آتش است که سوختن پنبه فقط معلول وجود آتش است.

جواب توهم این که اولاً اشکال مخصوص این مورد نیست و در تمام مسببات و معلولات تکوینی جاری است و نظایر این در قرآن کریم زیاد است که خداوند همه یا غالب معلولات تکوینی را با آن که علل و اسباب خارجی داشته به اراده خود نسبت داده، مانند موارد زیر:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾^۱

﴿أَنَا صَبِّتْنَا الْمَاءَ صَبًّا ۝ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۝ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴾^۲

و حل مطلب آنکه در نظایر این موارد یکی از سه فرض را به نحو کبرای کلی باید پذیرفت: اول آنکه قائل شویم تمام آنچه که به نظر ما معلول و مسبب است و وجود آن را افاضه شده از علل تکوینی می بینیم. معلول بلاواسطه اراده خداوندی است و علت اصلی فقط مشیت الله است که مقارن علل ظاهری افاضه وجود می کند و علل ظاهری را دخلی در معلولات نیست، و این اشتباه است که می پنداریم مثلاً پنبه را آتش می سوزاند و آتش را آب خاموش می کند.

بنابر این قانون کلی سببیت و مسببیت و تأثیر و تأثر را در عالم تکوین جز درباره مشیت الله مصداقی نیست و علل و اسباب - که به صیغه جمع آورده می شود -، برگشت به یک علت دارد که آن اراده خالق اشیاء است.

این قول را برخی از قدمای علما قائل بودند که می گفتند: «جَرَتْ غَاذَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِ الْمُسَبِّبَاتِ عِنْدَ تَحَقُّقِ أَسْبَابِهَا»^۳ ولی علی الظاهر ارباب عقیده فوق این ادعا را در اعمال مکلفان و کردار صادره از اختیار نکرده اند؛ زیرا این ها مربوط به خود مکلفان و معلول اراده خودشان است.

دوم آنکه معتقد شویم مؤثر در معلولات فقط علل تکوینی و ظاهری است، و مشیت الله را هیچ گونه دخالتی در آن نیست یا بدان جهت که مبدأ و صانعی در کار نیست و یا آنکه هست. لکن او نخستین علت، و علة العلل را ایجاد کرده و به حال خود وا گذاشته که هر معلولی در صورت تسلسل علل مستقیماً و بالاستقلال افاضه شده علت قبلی می باشد.

سوم آنکه معتقد شویم هر دو امر (اراده الله و علل تکوینی) دخالت بالفعل در

۱. سوره انعام، آیه ۸۴ سوره انبیا، آیه ۷۲، سوره عنکبوت، آیه ۲۷.

۲. سوره عبس، آیات ۲۵ - ۲۷.

۳. احقاق الحق، ج ۱، ص ۱۱۲ (با کمی تفاوت در تعبیر).

تحقق معلولات دارند بدین طرز که علل تکوینی به عنوان سبب اصطلاحی و مقتضی یا جزئی از مقتضی و اراده‌الله جزء دیگر آن، یا به عنوان شرط تحقق یا حداقل به عنوان عدم مانع دخالت دارد؛ و معنی عدم مانع در این تصور آن‌که او گرچه سلسله موجودات را به نحو مرتبط آفریده و زنجیروار هر متأخر را معلول علت متقدم خویش تنظیم نموده که در جریان تولیدی و احدائی خود به اقتضای طبع بدون وقفه حرکت کنند، لکن اراده و مشیت او مسلط بر همه حوادث و بالای سر هر مؤثر و اثر، و مسلط و مسیطر بر همه است که در صورت اقتضای سبب را از تأثیر بیندازد، و علت از علت بستاند، کما این‌که این سلطه و قدرت در موارد اعجاز انبیا و اوصیا، و در برخی از مواضع قبولی دعاها و نظایر آن مشهود است.

از سبب سازیش من سودانیم و از سبب سوزیش سوفسطانیم^۱
 حال می‌گوییم بی‌تردید فرض اول را نمی‌توان پذیرفت؛ چه آن‌که در خود آیات قرآنی موارد زیادی است که حادثه را به علل تکوینی خود می‌دهد و قانون تأثیر و تأثر و علت را در اجزای عالم تکوین اثبات و امضا می‌کند. علاوه آن‌که تجربیات و مشاهدات و ادله نقلی دیگر نیز شاهد عموم قانون فوق است؛ چه در معلولات غیرارادی، و چه در افعال صادر شده از موجود صاحب اراده و اختیار. برای تأیید این مطلب به آیات زیر توجه شود:

﴿...مِمَّا تَنْتَبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَغْلَيْهَا وَفِئَائِهَا وَفُومِهَا وَغَدَسِهَا وَبِصْلَيْهَا﴾.^۲

﴿...قُلْ يَتُوبَاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ﴾.^۳

﴿...تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...﴾.^۴

که نسبت رویاندن را به زمین و قبض روح را به فرشتگان داده است.
 و فرض دوم مردودتر و بی‌پایه‌تر از فرض اول و غیرقابل قبول است.
 و فرض سوم فی‌الجملة مورد قبول است؛ زیرا بی‌تردید اسباب تکوینی در به

۱. متنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۲۴. ۲. سوره بقره، آیه ۶۱

۳. سوره سجده، آیه ۱۱. ۴. سوره انعام، آیه ۶۱

وجود آمدن مسببات اثر دارند؛ چنانکه مشیت‌الله نیز بی‌دخل و تأثیر نیست. اما از نظر کیفیت تأثیر اراده الهی و این‌که شرکت مشیت‌الله و واقع شدن آن در جنب علل اصلی به نحو جزء‌العلّة یا به نحو شرط و یا به نحو عدم مانع است، از ظواهر ادله استفاده نمی‌شود و حداقل آن احتمال سوم است که پذیرفتن آن نیز فعلاً بلامانع به نظر می‌رسد.

بحث دوم او بنده نیکو بود؛ زیرا او اب بود. کلمه «أَوَاب» را قبلاً معنی کردیم (توجه پیشه، و پیوسته به خدا رجوع کننده) به آخر آیه ۱۷ مراجعه شود.

بحث سوم بیان چگونگی حادثه‌ای است که سلیمان را رخ داده و مفسران را در این مقام سخن مختلف است؛ لکن مقتضی است ابتدا به شرح کلمات و سپس به مطالب آن توجه شود.

«صافنات» جمع «صافن» است. یعنی: اسبی که در حال ایستادن تکیه به یک دست و دو پا کند و سر ناخن دست دیگر را بدون تکیه روی زمین گذارد.^۱ این حالت در اسب حکایت از نجابت و ارزش آن دارد؛ پس لفظ «صافنات» کنایه از اسبان نجیب و پر قیمت است. «جیاد»، جمع جواد یا جواد است، که هر دو به معنی تندرو و سریع‌السیر است.^۲ «أَحْبَبْتُ» فعل متکلم وحده است از دوست داشتن که در اینجا به قرینه کلمه «عَنْ»، معنی اعراض را نیز دربردارد.^۳ «حُبُّ الْخَيْرِ» مفعول مطلق است و «خَيْر» به معنی مال^۴ و مراد اسب‌ها^۵ است. پس معنای جمله این‌که: اسبان را طوری دوست داشتم که سبب غفلت و اعراض من از یاد خدا شد: «إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ حُبًّا مُفْرَضًا عَنْ ذِكْرِ رَبِّي».

«تَوَارَتْ» یعنی مخفی و پنهان شد و مرجع ضمیر خیر است.^۶ یعنی اسبان در پشت پرده تاریکی یا دوری پنهان گشتند. «رُدُّوْهَا»، امر است به فراشان و متصدیان

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۳۹. ۲. همان.

۳. همان، ص ۷۴۰. ۴. همان، ج ۱۰، ص ۸۰۳.

۵. همان، ج ۸، ص ۷۴۰. ۶. همان، ص ۷۴۱.

کار اسب‌ها.^۱ «طَفِقَ» یعنی شروع کرد.^۲ «مَسَحَ» مس کردن.^۳ «سُوقَ» جمع ساق.^۴
«اعناق» جمع «عنق» به معنی گردن.^۵

و مراد آن‌که: حضرت سلیمان مشغول شد به مالیدن دست بر ساق‌ها و گردن اسبان.^۶

و احسن الوجوه در بیان قضیه آن‌که اسبان تازی برای مشاهده و بررسی به سلیمان، عرضه داشتند. دفیله^۷ و رژه رفتن اسبان به طول انجامید و به ناگاه سلیمان متوجه شد که مدت مدیدی از یاد خداوند غفلت کرده است. فرمان داد اسبان را برگردانند. دست به ساق‌ها و یال‌های آن‌ها کشید و بدین ترتیب آن‌ها را وقف و صدقه راه حق قرار داد.

بحث چهارم و پنجم: کیفیت آزمایش سلیمان و انابه او است که در آیات بعدی بدان اشاره شده است:

تفسیر آیه ۳۲ و ۳۵

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ﴾.

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْغِييَ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾.

همانا ما سلیمان را آزمایش کردیم و روی تختش کالبد بی‌جانی درافکندیم. پس او برگشت و انابه کرد، گفت: پروردگارا از من درگذر. به من ای پروردگار ملکی مبذول فرما که پس از من برای احدی سزاوار نباشد؛ چه آن‌که حقا تو بخششگر بی‌عوضی.

۱. همان، ص ۷۴۱. ۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۲۱ (طفق).

۳. همان، ص ۷۶۷ (مسح). ۴. همان، ص ۴۳۶ (سوق).

۵. همان، ص ۵۹۰ (عنق). ۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۴۱.

۷. دفیله یعنی رژه، فرهنگ معین.

تفسیر:

فتنه در اصل، به معنی عمل با حادثه‌ای است که سبب روشن شدن حقیقتی مجهول باشد و می‌توان آن را به آزمایش و امتحان ترجمه کرد؛ مانند ذوب کردن طلا و امثال آن برای معلوم شدن وجود جنس دیگر، یا مقدار و کمیت آن. گاهی این کلمه بر معلول و نتیجه خارجی آزمایش اطلاق می‌شود، نظیر عذابی که پس از آزمایش به انسان می‌رسد؛ مانند آیه «ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ»^۱ یعنی آتش و عذابی که نتیجه آزمایش شدن شما بود، بپوشید.^۲

به هر حال، راجع به فتنه و امتحانی که در مورد آیه برای سلیمان پیغمبر رخ داده مفسرین را سخن به اختلاف است که برخی از آن‌ها با موازین مسلمة تشیع نسبت به مقام والای انبیاء توافق ندارد، و اولی الوجوه در تفسیر آیه و استتاج، مراد آن‌که سلیمان چنین تصمیم گرفته یا اظهار کرده که صاحب فرزندى خواهد شد. او را تربیت و جوان کرده در راه خداوند به جهاد خواهد فرستاد. پس از زمانی، جسد بی‌جان بچه‌ای را روی تختش نهادند که این همان فرزند مورد تصمیم تو است. وی توجه یافت که در مقام اختبار^۳ یا در تصمیم قلبی خود از استثناء یعنی توجه به مبدأ غفلت کرده و فهمید شایسته آن بوده که در انجام اسباب عادى نباید به تنهایی علت را بنگرد؛ بلکه نیروی غیبی و ارادة الله را نیز متسلط و متصرف بیند و قلباً از آن غفلت نکند.^۴

این غفلت گرچه برای انسان گرویده و معتقد به مبدأ و شئون جلال و جمال او، نه گناه کبیره است و نه صغیره؛ بلکه نسیانی موقت و پرده‌ای رقیق و به یک تعبیر حجاب نور است. لکن نسبت به مقام شامخ انبیا ذنب نسبی و ترک اولی و احتیاج به طلب مغفرت دارد. از ذیل آیه استفاده می‌شود که انابه‌اش بی‌درنگ به درجه اجابت رسید و خداوند بیش از پیش مورد عنایت و احسانش قرار داد.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۲۳ (فتن).

۱. سورة ذاریات، آیه ۱۴.

۴. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۶۱-۵۶۲.

۳. امتحان.

تبصره

نکته قابل توجه آنکه در آیه (۳۰) که شروع به بیان حال سلیمان می‌شود، کلمه اَوَاب گفته شده و دنبال آن دو مطلب نقل شده که هر یک حاکی از ترک اولایی است که وی پس از وقوع آن رجوع و انابه نموده است: یکی غفلت از ذکر و اشتغال به اسباب؛ دوم توجه به اسباب تنها، و حاصل عمل وی در هر دو آزمایش رضایت بخش نبوده و لذا در هر یک از دو قضیه مصداقی برای اَوَاب پیدا شده است. اینجاست که فاصله مابین امتحان حضرت سلیمان و امتحان حضرت ابراهیم که در آیه زیر اشاره شده، روشن می‌شود.

﴿وَإِذْ أَبْكَبْنَا إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۱

به یاد آن هنگام باش که ابراهیم پیامبر را خدایش به وسیله مطالبی آزمایش کرد. وی مواد امتحانی را به سزا انجام داد. خدا به او گفت: من تو را به رهبری جامعه نصب کردم.

و همچنین در آیه دیگر ﴿وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾^۲ ابراهیمی که مأموریت خویش را به سزا ایفا کرد. البته این بیان تنقیص مقام سلیمان نیست؛ بلکه مراد آنکه پیامبران الهی دارای مقام‌های متفاوت‌اند:

﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۳

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۴

بحث ششم بیان درخواست سلطنت خاصه و فلسفه آن که می‌گوید:

﴿وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعِي لِأَخِي مِنْ بَغْيِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^۵

به من ای پروردگار! ملکی مبذول فرما که پس از من برای احدی سزاوار نباشد؛ چه آنکه حقاً تو بخششگر بی‌عوضی.

۲. سوره نجم، آیه ۳۷.

۴. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳. سوره انفال، آیه ۴.

۵. سوره ص، آیه ۳۵.

تفسیر:

«ملک»، مصدر است^۱ و معنی حقیقی آن تسلط و استیلا و قدرت تصرف است^۲، و از این که سلیمان پیغمبر پس از طلب مغفرت بدون فاصله درخواست سلطنت بی مانند می کند، روشن می شود که وی علاوه بر آن که اطمینان به قبولی دعای خود داشته، متوجه این بوده که سزاوار این است انسان در مقام دعا و درخواست حاجت از خداوند عظیم، همت والا تر کند و همه حاجت ها و از همه خیرات و در هر امری حد اعلای آن را بطلبد؛ چنان که در این باره روایات زیادی از اهل بیت علیهم السلام رسیده است.

مطلب قابل توجه آن که دو اشکال به مضمون آیه شده است: اول آن که در کیفیت درخواست سلیمان بویی از بخالت نفس - که مناسب شأن انبیا نیست -، استشمام می شود؛ زیرا او می گوید: سلطنتی به من عطا فرما که سزاوار هیچ شخصی نباشد. بدین معنی که ملک مزبور بزرگ تر و پرارزش تر از حال دیگران بوده و مثلاً چنان باشد که منصب تدریس دانشگاهی را به دانشجویی عطا کنند. پس سلیمان پیغمبر بالملازمه رضا به لیاقت دیگران و یافتن ملک عظیم نداشته، و این خلاف شأن پیمبران است و گویا درخواست دارد کسی بدان پایه نرسد که لیاقت داشتن آن ملک را پیدا کند.

پاسخ آن که آرزوی درخواست مقام بلند و فوق همه مردم، امر قبیح و حاکی از بخالت نیست. مثلاً اگر کسی بگوید: خدایا مرا در مرحله علم و عمل یا مقام و ثروت از همه بندگان بالاتر قرار ده، دعایی منکر و زشت نخواهد بود. گرچه لازم کلام آن است که دیگران از او کمتر باشند و این نحوه لازم نه مراد اصلی گوینده است و نه مستلزم حسد یا بخالت. پس گویا سلیمان می گوید: مقام مرا از همه بالاتر قرار ده و به تناسب آن مقام سلطنت ده که بالطبع آن سلطنت و ملک، سزاوار حال دیگران نخواهد شد.

۱. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۷۶. ۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۷۴ (ملک).

اشکال دوم آنکه از ظاهر آیه برمی آید که دعای سلیمان پیامبر مستجاب شده، سلطنت مطلوب را دریافتی است، و لازم مطلب آنکه مقام او از همه پیغمبران بعد از وی بالاتر بوده است. در صورتی که حضرت موسی و عیسی و محمد ﷺ و همه اوصیای دوازده گانه محمد ﷺ، مقامشان از سلیمان بالاتر و سزاوار ملک سلیمانی یا بالاتر از آن را بوده اند.

پاسخ: آنکه اولاً اگر کلمه «مِنْ بَعْدِي» به معنی «مِنْ غَيْرِي» باشد، حاصل معنی آیه برتری سلیمان نسبت به اهل عصر خودش می شود و این امر مورد قبول است.^۱ ثانیاً روی فرض این که «مِنْ بَعْدِي» شامل همه پیامبران بعد از او باشد، می گوئیم درخواست سلیمان در این باره اجابت نیافته و سلطنتی که بالاتر از مقام همه باشد، به او داده نشده؛ زیرا بنا بر این که پیغمبران اولوالعزم مانند حضرت موسی و عیسی و محمد ﷺ و یا لاقول پیامبر اسلام و جانشینان دوازده گانه او مقام ولایت تکوینی - تسلط بر عالم تکوین که لدی الاقتضاء طبق اراده خویش در آن تصرف کنند - را حائز بوده اند، قهراً باد، و شیاطین و غیر آنها که مسخر سلیمان بودند، در تحت سیطره و اختیار آنان نیز بوده اند. پس سلطنت مزبور و بلکه بالاتر از آن را خداوند به دیگران نیز عطا فرموده است.

و دعوی این که ظاهر آیه قبول شدن دعای اوست، صحیح نیست؛ بلکه ظاهر آیه آنکه خداوند به دنبال درخواست وی باد و شیاطین را در اختیار او قرار داد و گویا خدا می فرماید: او درخواست سلطنت خاصی کرد و ما هم درجه ای از سلطنت مطلوبه را به وی دادیم، نه عین مطلوبش را.

بنا بر این فرقی که میان سلیمان و پیامبران بعدی موجود است، آنکه او به تسلط تکوینی خود درباره ابر و شیاطین و طیور فعلیت و عینیت بخشید و پیامبران دیگر نبخشید. فلسفه این امر آنکه اعمال این سلطنت نوعی از خرق عادت و اعجاز است، و عمل اعجازی می تواند در عصر جاهلیت و ازمنه انحطاط جوامع بشری

موقعیتی را از عظمت و تأثیر در انقیاد و تسلیم مردم پیدا کند؛ لذا معجزات پیامبران در اعصار گذشته از قبیل خارق العاده‌های حسی و عینی بوده است. اما در عصری که افق و دیدگاه افکار بشری وسیع‌تر بوده، عقلشان مستعد دریافت مطالب عقلی و مبانی منطقی باشد، اظهار چنین اعجازها، غیرمتناسب با زمان بوده، و یا مقتضی و ملزومی بر آن نخواهد بود.

مثلاً اگر در عصر حضرت امیر یا امامان دیگر یا در ازمنه ماها امامی که دعوتش به زهد و اعراض از زخارف و پیامش اعانت فقیران و انفاق مستمندان و اجتناب از مطامع دنیا، و قرآنش گویای: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ»^۱، خود تخت‌های مرصع از جواهر گوناگون بر سطح ابرها نهد و از اجنه تسخیری و شیاطین زیر فرمان به گرد خویش جمع آورد، و به وسیله مرغان و پرندگان بالای سر خویش سایه‌بان سازد، و کران تا کران جهان را بدین منوال پرواز نماید، بی‌تردید این سنخه روش در انظار جامعه مترقی گرچه اعجاز باشد، مطلبی غیرمتناسب خواهد بود.

ما از معجزاتی که قرآن مجید برای انبیا بیان کرده، اشاراتی بدین حقیقت می‌یابیم و از این رو می‌بینیم در قرآن مجید از معجزات حسی و عینی انبیای گذشته از قبیل بیرون آوردن شتر از میان کوه و کشتن و درهم کوبیدن حیوانی و سپس زنده نمودن، و در میان آتش رفتن و زنده بیرون آمدن، و عصا از دها کردن و ید بیضاء ارائه دادن و از سنگ خارا دوازده چشمه به ضرب عصا جاری داشتن و جسمی را با دمیدن نفسی زنده نمودن و غیره، برای پیامبر اسلام ذکر نشده، فقط معجزی که کتاب آن حضرت به صراحت لهجه و ندای رسا در مقابل جهانیان ابلاغ می‌دارد، خود قرآن است که همه جنبه‌های اعجازش متکی بر عقل و خرد و منطق و دلیل است.

بدین جهت هر چه این کتاب عظیم در بستر اعصار سکون و دوام می‌یابد و با حرکت زمان پیش می‌رود و خود را بیشتر بر افکار دانشمندان و آگاهان عالم عرضه

می‌دارد، پایه‌اش محکم‌تر و جایش در میان جوامع بازتر و مقبول افکار هر صاحب فطرت سلیم می‌گردد؛ چه آن‌که ملاک اعجازش متناسب‌تر و قوی‌تر می‌شود.

﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ شرح کلمه وهَّاب در ذیل آیه ۹ گذشت.

تفسیر آیه ۳۶

بحث هفتم در مسخّر بودن باد است؛ زیرا درباره حضرت سلیمان می‌فرماید:

﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴾

در نتیجه درخواست سلیمان، ما باد را برایش رام کردیم که به فرمان او به هر سو اراده کند، به نرمی روانه شود.

تفسیر:

تسخیر به معنی رام کردن^۱، و مسخّر، شیء رام شده است. تسخیر بر دو گونه است: تسخیر تکوینی و تسخیر ارادی.

مراد از اول آن‌که در طبیعت یک موجود حالتی قرار دهند که به‌طور قهر و بدون اراده به سوی هدف تسخیرکننده حرکت کند، نظیر مسخّر شدن آب در حرکت به طرف پایین، و زمین در گردش به دور آفتاب و سایر اجزای متحرک عالم تکوین. و مراد از دوم آن‌که تسخیر شده به اراده خود حرکت کند، لکن اراده او تابع مشیت مسخّرکننده باشد؛ نظیر فرشتگان که بر طبق مشیت الله حرکت دارند و بنده گوش به فرمان که طبق اراده مولی متحرک است.

در مورد آیه احتمال می‌رود مراد معنی اول باشد که باد نظیر ماشین و طیاره در اختیار سلیمان بوده، و محتمل است معنی دوم باشد که خداوند در باد ایجاد درک و اراده کرده و سپس مطیع سلیمان قرار داد.

«ریح»، به معنی باد است و این کلمه اگر به صیغه مفرد و توأم با لغت ارسال

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۶۵ لسان العرب، ج ۴، ص ۳۵۴ (سخر).

استعمال شود، غالباً به بادهای عذاب اطلاق می‌گردد مثل: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً»^۱. و اگر به صیغه جمع استعمال شود برحسب غالب مراد بادهای رحمت است مثل «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ»^۲. و به هر حال مراد در این آیه باد رحمت است که موکب همایونی سلیمان را حمل می‌کرده است.^۳

«رخاء» نسیم ملایم را گویند. «اصاب»، یعنی خواست و اراده کرد و حاصل معنی آیه آن‌که، باد را تحت فرمان سلیمان قرار دادیم که طبق اراده او به‌طور آرام و ملایم جریان پیدا کند.^۴

گفته می‌شود مفاد آیه مورد بحث منافات با دو آیه دیگر دارد که در سوره‌های سبأ و انبیاء آمده است که می‌فرماید: «وَلِئَلَّيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ»^۵؛ برای حضرت سلیمان بادی را که به شدت وزش داشت مسخر کردیم تا به فرمان وی در جریان باشد، و می‌فرماید: «وَلِئَلَّيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوْهَا شَهْرٌ وَزَوَاحِهَا شَهْرٌ»^۶؛ برای سلیمان باد را مسخر داشتیم که سیر صبحگاهی آن یک ماهه راه و سیر شامگاهی‌اش یک ماهه راه بود.

مفهوم از این دو آیه آن‌که، باد مأمور حمل و نقل تخت سلیمان شدید و تندرو بوده، و مفهوم از آیه مورد بحث آن‌که نسیمی ملایم و آرام بوده است؛ از این جهت برخی کلمه رخا را به معنی تسلیم فرمان گرفته‌اند، نه متحرک به نرمی و آرامی. و ممکن است گفته شود چون باد تابع اراده سلیمان بوده در محلی که قصد سرعت داشته عاصف، و در موقع قصد آرامش رُخاء بوده پس تخالفی میان این آیه و آیات فوق نخواهد بود.^۷

۱. سوره فصلت، آیه ۱۶. ۲. سوره حجر، آیه ۲۲.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۲۸. ۴. همان، ج ۸، ص ۵۶۵.

۵. سوره انبیاء، آیه ۸۱. ۶. سوره سبأ، آیه ۱۲.

۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۴۴.

تفسیر آیه ۳۷ و ۳۸

بحث هشتم در کیفیت تسخیر طوایف شیاطین و قرار دادن آنها در فرمان سلیمان است که می‌فرماید:

﴿وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ﴾.

﴿وَأَخْرَجَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾.

مسخّر و رام کردیم برای سلیمان شیطان‌ها را یعنی همه بَنَّا و غَوَّاص آن‌ها را و گروهی دیگر را که به زنجیر کشیده شدند.

تفسیر:

شیطان، صفت مشبّهه است از ماده شطن که به معنی دوری و تباعد است و شیاطین یعنی دور و در اصطلاح قرآن استعمال شده در هر موجودی سرکش و نافرمان و طغیانگر؛ چه از انسان‌ها باشد یا از اجنه^۱ و پنهان‌ها به لحاظ این‌که آن‌ها دور از خدایند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾؛^۲ ما برای هر پیامبری دشمنانی از طغیانگران انس و سرکشان جن قرار دادیم.

«غَوَّاص» کسی است که در آب فرو رود برای استخراج حیوانات یا جواهر دریایی و گاهی بر کسی که در مطالب فکری غور می‌کند و دقائق علوم و مجهولات را استنباط می‌کند، اطلاق می‌شود. «اصفاد» جمع صَفَد است به معنی غل و زنجیر.^۳ حاصل معنی آیه آن‌که ما مسخر فرمان سلیمان کردیم طغیانگران و متمرّدان از انسان‌ها و اجنه یعنی طوایف سه‌گانه زیر را:

۱- بَنّاهای پرکار که سابقه بنّایی و مهارت در آن داشته‌اند و محتمل است که مراد مخصوص بنّای ساختمان نباشد؛ بل شامل هر بناگذار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و غیره باشد که این اصناف و گروه برای سلیمان، ساختمان‌های مجلل و معظم شخصی

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۵۴ (شطن).

۲. سورة انعام، آیه ۱۱۲.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۳۹.

و عمومی دولتی و ملی بنا می‌کردند و بنیان‌های اساسی در قسمت کشاورزی، دام‌داری، صنعت و سایر امور مربوط به تمدن کشور را پایه‌گذاری می‌کردند.

۲ - غواصان و کسانی که می‌توانستند فعالیت زیردریایی و کوشش‌های تحت البحری انجام دهند. انسان‌ها به وسیله ابزار و ادوات و اجنه از طرقی دیگر که انواع حیوانات دریایی مصرف خوراک و دوا و اقسام جواهرش مصرف زندگی گردد.

۳ - عده‌ای دیگر از انس و جن که آن‌ها را بازداشت و به زنجیر کشیده بود؛ بدین جهت که از طغیان و فساد دست‌بردار نبوده یا مخالف سلطنت حقه شخص سلیمان بوده‌اند.

حال مقتضی است به دو امر زیر توجه شود:

اول آن‌که ما برحسب ظاهر آیات این سوره شیطان را اعم از انسان‌ها و اجنه اصطلاحی گرفتیم. ولی از آیات سوره سبأ چنین استفاده می‌شود که مراد از طوایف سه‌گانه شیاطین، خصوص نافرمان‌ها از اجنه‌اند؛ آنجا که می‌فرماید:

«وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَفْعَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ آثَرِنَا نُوذِقُهُ مِنْ عَذَابِ الْأُسْغِيرِ ۝ يَفْعَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّخَابِيثٍ وَتُمَثَّلُ لَهُمْ فِي الْخَبْرِ كَالْجَوَابِ وَقُدُّوا رُءُوسِيَائِهِمْ^۱»

و از طایفه جنیان برخی در حضورش به خدمت می‌پرداختند. هر کس از آنان از فرمانش تخلف داشت، ما عذاب آتش شعله‌ور بر وی می‌چشانیدیم. آن‌ها برای سلیمان هر آنچه وی می‌خواست از قبیل کاخ‌های مجلل، ساختمان‌های مرتفع، امکنه عبادت، تمثال‌ها، ظرف‌های بزرگ طعام مانند: حوض‌ها و دیگ‌های عظیم کار گذاشته شده در زمین می‌ساختند.

ظاهر این است که مفاد کلمه «جن» در آیه فوق با کلمه «شیاطین» در آیه مورد بحث یکی است. پس این آیه نیز مربوط به اجنه است؛ لکن بعید نیست که شیاطین در عموم خود باقی بوده شامل انس و جن هر دو می‌شود و در آیات سبأ صحبت از

خصوص جن باشد. پس سلیمان از هر دو طایفه سپاهیان استخدامی و کارمند، زیر فرمان داشته است.

دوم آنکه از مجموع آیات این سوره و سور دیگر برمی آید که ملک و سلطه حضرت سلیمان تسلط ذات الابداد بوده، بدین معنی که وی دارای قوی و نیروی زمینی و نیروی دریایی و هوایی بوده؛ چنانکه در آیه زیر است:

﴿وَحْشِبَرٍ لِّسُلَيْمَانَ جُثُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾.^۱

و برای سلیمان سپاهیان از دیوان و انسان ها و پرندگان گرد آورده شد به طوری که همگی در تحت نظارت و کنترل قرار گرفت.

وظایف نیروی زمینی تشکیل سپاه و جنگیدن با دشمن، تقویت جنبه های اقتصادی در ابعاد مختلف آن - که در امر اول گذشت -، ایجاد مساجد و امکنه عبادت، حفر معادن و استخراج انواع معدنیات از قبیل نفت، طلا، نقره، مس و غیره وظایف نیروی دریایی استخراج انواع لوازم زندگی از داخل دریا از قبیل خوراک و پوشاک و سایر اسباب زینت، وظایف نیروی هوایی (باد و پرندگان) حمله هوایی و رساندن نامه، انجام وظایف جاسوسی و خبرگزاری.

تفسیر آیه ۳۹

بحث نهم در این که سلیمان در بذل و عطا و در منع و امساک صاحب اختیار بود؛ چنانچه می فرماید:

﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.

این ملک و سلطنت اعطایی بی حساب ما است. پس تو ای سلیمان هر کس را خواهی، مورد عطا و امتناش قرار ده و از هر کس خواهی منع کن.

تفسیر:

کلمه هذا اشاره به تسخیر باد و شیاطین است، و مراد آنکه ای سلیمان این ملک

و سلطنت اعطایی ما است، و کلمه «فامثن» را غالب مفسران به معنی اَبْدَلْ وَاَعْطِ گرفته‌اند، یعنی آنچه خواهی ببخشی، و در مقابل آن «امسک» یعنی آنچه خواهی نگهدار.^۱ متعلق بذل و امساک عبارت از مناصب نظامی، اداری و قضایی و از اراضی، املاک، اموال شخصی، دولتی و ملی به هر فردی که صلاح بیند، و هر مقداری که مقتضی باشد، پس مفعول مقدر و متعلق اُمْنُنْ اَوْ اَمْسِكْ کلمه: مَا شِئْتَ بِمَنْ شِئْتَ است. کلمه بغیر حساب را برخی متعلق به عطا دانسته‌اند. مراد آن‌که، ای سلیمان عطایای ما بی حساب است یعنی از مرز محاسبه تو بیرون است؛ چنانچه درباره هر فردی چنین است.^۲ در آیات دیگر نیز این معنی بیان شده است:

﴿وَإِنْ تَعْدُوا يَغْفَتَ اللَّهُ لَكُمْ تَخْصُوهَا﴾.^۳

شما گروه بشر اگر در صدد شمارش نعمت‌های الله برآید، حساب آن را به پایان نمی‌رسانید.

و بعضی گفته‌اند که بِغَيْرِ حِسَابٍ، متعلق به فامثنْ اَوْ اَمْسِكْ است. یعنی ای سلیمان در بخشش و امساک مسئولیت و محاسبه نداری؛ چه آن‌که تو را اختیار تام داده‌ایم.^۴ تبصره:

از آیه شریفه استفاده شد که سلیمان، تسلط تام درباره هر نوع بخشش بر هر فردی و منع آن از هر فردی داشته است. چه امر اعطا شده منصب و مقام باشد یا مال و ثروت و بدین جهت می‌توان استفاده کرد که او ولایت بر نفوس جامعه خود و بر اموال و املاک داشته است و این همان مقام ولایت تشریعی است که سایر انبیا نیز

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۶۵-۵۶۶؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۴۴؛ تفسیر صافی،

ج ۴، ص ۳۰۰؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۰۵.

۲. تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۰۰؛ روض الجنان، ج ۱۶، ص ۲۸۳.

۳. سورة ابراهیم، آیه ۳۴؛ سورة نحل، آیه ۱۸.

۴. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۶۵-۵۶۶؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۴۴؛ الکشاف، ج ۴،

ص ۹۶ (این تفاسیر هر دو قول را نقل کرده‌اند).

غالباً واجد آن بوده‌اند البته با تفاوت‌های زیر مابین حضرت سلیمان و غیر او:

- ۱- ولایت انبیاء تشریعی محض بوده که غالباً قدرت فعلیت و مرحله اجرا و عینیت را پیدا نکرده‌اند و درباره سلیمان درجه کامل فعلیت تحقق یافته است.
- ۲- درباره پیامبران دیگر دلیلی بر ولایت تشریعی آن‌ها جز درباره امت خودشان در دست نیست؛ ولی سلیمان بر شیاطین و اجنه هم ولایت داشته.
- ۳- ولایت انبیاء بر حیوانات و یا پرندگان ثابت نیست و سلیمان بر همه و یا حداقل بر پرندگان ولایت داشته است.

تفسیر آیه ۴۰

بحث دهم: در قرب و مکانت سلیمان است که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾.

حقاً که سلیمان را در پیشگاه ما تقریبی خاص و بازگشتی نیکو است.

تفسیر:

«زُلْفَى» مصدر است مانند قُرْبَى به معنی نزدیک و تقرب.^۱ «مَآب» از آب یُؤوب به معنی مصدر، اسم زمان و اسم مکان استعمال می‌شود و در مفهوم آن قصد و اراده مأخوذ است. یعنی «أَوْبَه» به معنی برگشتن ارادی است، نظیر برگشتن انسان یا سایر موجودات صاحب اراده ولی کلمه رجوع اعم از آن است^۲، و بنابر مصدر بودن مَآب معنی آن‌که، او را رجوعی نیک و مرگی نیکو است، و اگر اسم مکان باشد، معنی آن‌که او را جایگاه نیک در عالم برزخ و آخرت است. به هر تقدیر ستودن سلیمان به حسن مَآب بدان جهت است که انتخاب چنین مرگ یا جایگاهی به دست خود او بوده؛ چه آن‌که مرگ نیک همانند زندگی نیک نصیب همه کس نمی‌شود و انبیاء و پیروان آن‌ها هستند که می‌توانند برای خویش بهترین طرز زندگی و بهترین نوع

۱. لسان العرب، ج ۹، ص ۱۳۸ (زلف).

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۹۷ (أوب).

مرگ و نیکوترین مکانی از عالم دیگر را انتخاب کنند. البته روشن است که مرگ در حال انجام وظیفه الهی بهترین نوع مرگ است چه در جبهه جنگ و پیکار باشد، یا در سایر حالات زندگی که همه آنانش دربارهٔ انسانی که پیوسته در حال کوشش برای هدف اصیل خویش است حال عبادت است.

تفسیر آیه ۴۱

﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُحْصٍ وَعَذَابٍ﴾.

به یاد آر بنده ما ایوب را هنگامی که خدایش را ندا درداد که همانا شیطان مرا به رنج و عذاب دچار کرده است.

تفسیر:

ایوب پیامبر سومی است که شرحی از حالات وی در این آیات آمده است و اینک فهرست سرگذشت او:

- ۱- خدا را ندا درداد و از گزند شیطان شکایت نمود. خداوند به ندایش جواب مثبت داد و چشمهٔ آبی برای شستشو و آشامیدنش منفجر کرد.
- ۲- اهل بیتش را به او رد کرد و مساوی عدد آن‌ها دوباره اعطا فرمود.
- ۳- راه چاره را برای عمل به سوگندش تعلیم نمود.
- ۴- خبر داد از این‌که او دارای صفت صبر و شکیبایی است.
- ۵- او را به این‌که بنده نیکو است، مدح نمود.
- ۶- او را به اواب بودن توصیف کرد.

اما امر اول خداوند می‌فرماید: ای پیامبر، یا ای شنوندهٔ این کلام، یادی از بنده ما ایوب کن بدان غرض که خواندن بیوگرافی این مرد عظیم که در حال رفاه شاکر و سپاسگزار، و به هنگام ناراحتی و مصائب، صابر و شکیبا بود اثری عظیم در روح انسانی می‌گذارد که او به خداوند شکایت کرد: شیطان، به من رنج و

آزار رسانده است. از این آیات روشن نیست که مراد از شیطان کیست؟ و رنج و شکنجه چه بوده؛ چنانکه در آیه (۸۳ و ۸۴) انبیاء نیز به نحو اجمال از حال وی سخن گفته می‌فرماید:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.^۱

لکن از آیات بعدی این سوره استفاده می‌شود که دو قسم مصیبت متوجه او بوده: جسمی و خانوادگی. زیرا خداوند در مقام استجابت ندای وی می‌فرماید: ﴿هَذَا مُقْتَسَلٌ بِأَرْدٍ وَشَرَابٍ﴾.^۲ و ظاهر آن‌که خداوند چشمه‌آبی تحت اختیار او و دستور شستشو و آشامیدن داده و البته دستور اغتسال برای رفع حدث یا آشامیدن برای رفع تشنگی نبوده، پس شستشو و خوردن آب آن چشمه جهت رفع امراض جلدی و داخلی او بوده، و از جمله ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ﴾^۳ نیز برمی‌آید که خانواده‌اش از دستش رفته بوده و دوباره به وی بخشیده شده است.

و بالجمله ظاهر آیات ایفاء می‌کند این دو نوع ناراحتی از ناحیه شیطان متوجه او بوده است. پس این اشکال پیش می‌آید که شیطان را چه تسلطی بر نوع انسانی است تا بتواند جان آن‌ها را به مرض و خاندان آن‌ها را به هلاکت اندازد خاصه درباره حضرت ایوب که از انبیای عظام و سرسلسله مؤمنان بوده؛ در صورتی که قرآن گفتار او را در آخرت چنین نقل می‌کند:

﴿وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ﴾.^۴

من هیچ تسلطی در دنیا بر شما نداشتم جز این که من دعوت کردم و شما به اختیار پذیرفتید.

و آیه دیگر می‌گوید:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا﴾.^۵

۲. سوره ص، آیه ۴۲.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

۱. سوره انبیاء، آیه ۸۳.

۳. همان، آیه ۴۳.

۵. سوره نحل، آیه ۹۹.

او هیچ نحوه چیرگی بر گروندگان ندارد.

حل مطلب آن‌که اگر مراد از شیطان طغیانگر و نافرمان انسی باشد، معنی آیه روشن‌تر است تا آن‌که مراد شیطان مصطلح باشد؛ زیرا می‌توان گفت حضرت ایوب در عصر سلطانی جبار و طاغوت واقع بوده که اهل و فرزندش را به قتل و تبعید و حبس از وی گرفته، بدنش هم به وسیله فشار روحی دچار امراض گوناگون یا به ضرب و جرح و شکنجه مجروح و مصدوم بوده و این است معنای «نُصِبَ وَ عَذَابٌ»: یعنی فشار روحی و ضربه بدنی.

و اگر مراد از شیطان خصوص دیوان نامرئی یا اعم از آن‌ها و انسان‌های طغیانگر باشد، نسبت دادن امراض بدنی و تلف اولاد به شیطان، بدان معنی است که وقتی شیطان و طاغوت محیطی را از نظر اعتقاد، اخلاق و عمل‌های زشت آلوده و فاسد کنند، فحشاء و منکر را رواج دهند، تا آنجا که جامعه فاسد عذاب الهی را مستحق شوند، و غضب خداوند به شکل قحطی و غلا و طاعون و وبا همه محیط را فراگیرد، و روی قانون علل و اسباب طبیعی و سنت جاریه الهی که فرموده:

﴿وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۱

از عذاب و فساد بترسید که هنگام نزولش فقط دامن ظالمان را نخواهد گرفت؛ بلکه خشک و تر را می‌سوزاند. ایوب و خانواده‌اش نیز در آن بین گرفتار صدها ناراحتی و مرض و عذاب و مرگ و میر شوند، قهراً این فشارها و عذاب‌ها از شیطان جنی یا طاغوت انسی خواهد بود که آن‌ها مسبب الاسباب شرور و فجور و فساد و هلاکت‌اند.

نتیجه آن‌که ایوب پیامبر تحت تأثیر فساد محیط طاغوتی به امراض جسمی و نابود شدن خاندان خود گرفتار بوده، شکایت به خداوند برده است. پس نسبت آن امر به شیطان نسبت تسبیحی است نه مباشری.

تفسیر آیه ۲۲

امر دوم به اجابت رسیدن دعا و ندای او است که می فرماید:

﴿أَرْكَضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾.

پا به زمین بزن؛ این چشمه ای است جای شستشو و قابل آشامیدن.

تفسیر:

«رَكَضٌ» با پا محکم زدن است، و مراد اینجا پا را به زمین کوبیدن^۱ است که خدشی در آن ایجاد شود و مقدمه ظهور آب باشد و در کلام سه نوع فعل در تقدیر است:^۲ فَرَكَضَ، فَتَفَجَّرَ الْمَاءُ، فَقُلْنَا هَذَا مُغْتَسِلٌ؛ یعنی پس از امر خدا پا به زمین زد و آب ظاهر شد و ما گفتیم: این چشمه یا استخر آبی است جایگاه شستشو و قابل آشامیدن. و ذکر کلمه «بارد»، بیانگر این است که ایوب مزاجاً محتاج به آب خنک یا محل و مسکن وی مقتضی آن بوده، زیرا او در حدود یمن و قرب عدن می زیسته است، و از آیات چهارگانه - که در شرح حال ایوب است -، این آیه ظهور دارد در تحقق اعجاز و بروز امر خارق العاده یعنی انفجار چشمه یا ظهور حوض و یا استخر به وسیله زدن پا بر زمین و در آیات قبلی چنانکه گفتیم و در آیات بعدی که خواهد آمد، دلالتی بر صدور اعجاز نیست.

تفسیر آیه ۲۳

امر سوم مجدداً و دوباره اعطای شدن اهل بیت است به ایوب که می فرماید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ﴾.

و ما بر ایوب خانواده او را دادیم و به همان مقدار هم اضافه عطا کردیم تا

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۶۴ (رکض).

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۶۷-۵۶۸؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۳۹ (با کمی تفاوت در تعبیر).

درباره اش احسان کنیم و تا صاحبان خرد متذکر گردند.

تفسیر:

برخی از مفسران برآنند که مراد از اعطای خانواده زنده کردن آن‌ها است؛ زیرا همگی به مرگ یا قتل نابود شده بودند.^۱ ولی این احتمال نیز در بین است که فرزندان یا سایر اعضای خاندان او به دست طاغوت عصر به حبس یا تبعید محکوم بوده‌اند و خداوند آن‌ها را برگرداند. چنان‌که در ذیل کلمه: «مَسْنَى الشَّيْطَانِ»^۲ بیان کردیم و چون مراد از بخشیدن اضافه این نیست که به نحو اعجاز بوده؛ بلکه علی القاعده به‌طور طبیعی و زاد و ولد تدریجی بوده است. پس ظاهر آن‌که استرداد اهل اول نیز به طرز اعجاز نبوده است.

صفت «رحمت» درباره خداوند از صفات فعل است، گرچه درباره ماها از صفات ذات محسوب است. مراد آن‌که خداوند اثر خارجی ترحم و دلسوزی را مرتب می‌کند بدان معنی که عنایات و احسانش را درباره متعلق رحمت مبذول می‌دارد، چنانچه به ایوب، اهل بیت و علاوه بر اهل بیتش را اعطا فرموده است.

«ذکری» مصدر است^۳ به معنی تذکر و یادآوری. «الباب» جمع لب است به معنی مغز از هر شیء مغزدار^۴ مانند: گردو و بادام و غیره، و در انسان به معنی عقل و خرد او است، به تشبیه این‌که کالبدش همانند پوست و خردش همانند مغز است؛ چه آن‌که ارزش و قیمت و انسانیت او مربوط به مغز او است.

و ماحصل آیه آن‌که می‌فرماید اعطاء اهل بیت با اضافه مزبور اولاً به مقتضای رحمت بالغه ما بوده، و دیگر بدان جهت که صاحبان دقت توجه کنند که اهم امور هنگام اصابت رنج و عذاب چه از شیطان و چه از طاغوت‌های زمان، توجه به حق و دعا کردن و توسل به ذات اقدس او است. البته نه بدان معنی که آن را به جای فعالیت

۲. سورة ص، آیه ۴۱.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۴. لسان العرب، ج ۱، ص ۷۲۹ (لب).

۳. روض الجنان، ج ۸، ص ۱۱۶.

قرار دهد؛ بل بدان معنی که در جنب فعالیت و نقطه اتکای انسان در حال کوشش او باشد و نه جزع و نه یأس از فرج.

تفسیر آیه ۲۲

امر چهارم در تعلیم اجرای حد است و سه امر دیگر: إخبار از صفت صبر، تعریف و ستودن و إخبار از أواب بودن است که می فرماید:

«وَحُذِّ بِبَيْدِكَ ضِعْفًا فَأَضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ».

ای ایوب دسته‌ای از چوب و مانند آن به دست گیر و با آن بزَن و حنث و مخالفت انجام نده. ما او را شکپا یافتیم، او چه بنده نیکی بود، حقاً که او کثیر الرجوع بود.

تفسیر:

«ضفّ» در واژه عربی دسته‌ای از سبزی یا علف خشک و یا چوب نازک است.^۱ «حنث» به معنی گناه و بزهکاری و مخالفت است.^۲ مضمون آیه که دستور زدن است خالی از اجمال نیست؛ زیرا معلوم نیست به چه کسی باید بزند و چرا باید بزند و در ترک ضرب چه مخالفتی انجام می‌یابد؛ چه آن‌که حنث بر مخالفت قسم و عهد نذر و بر هر گناهی اطلاق می‌شود؛ چنانچه می‌فرماید:

«وَكَاْنُوا يُصْبِرُونَ عَلَى الْجَنْدِ الْعَظِيمِ».^۳

آن‌ها بر انجام گناهان بزرگ اصرار دارند.

لکن در برخی از روایات^۴ وارد است که ایوب قسم خورده بود چندین چوب

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۰۹ (ضفّ). ۲. همان، ص ۲۶۰ (حنث).

۳. سورة واقعه، آیه ۴۶.

۴. تفسیر فی، ج ۲، ص ۱۲۴۱ قصص الانبیاء راوندی، ص ۱۴۵، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۵۲، بحار الأنوار،

ج ۱۲، ص ۳۴۴، ح ۳.

روی جهت نامعلومی به عیال خود بزند و چون بعداً عدم استعداد مزاجی متهم بر وی ثابت شد حکم اصلی و اولی قسم - که اجرای حد کامل است -، ساقط گردید و چون بعداً تبرئه متهم یا عدم استعداد مزاجی وی برای اجرای حد ثابت شد، روی این مبنا در باب قسم که اگر وجوب اجرا ساقط شود در اغلب رجحان وفا باقی می ماند، خداوند راه چاره را بر وی تعلیم فرمود تا قانون سوگند و حد از ارزش و اعتبار نیفتد.

پس حکم مذکور در آیه کیفر ثانوی و اضطراری است همانند حکم تیمم در صورت عدم امکان وضو. لذا گفته اند که می توان از مورد آیه به موارد مشابه آن تعدی کرد و قائل شد که حد شرعی از هر مجرمی به جهت مرضش ساقط شود، تبدیل به کیفر فوق می شود؛ چنانچه در روایات فقهی وارد شده است.^۱ نیز می توان گفت که حکم مزبور کیفر ثانوی نیست؛ بلکه متعلق قسم یا عهد همان بوده و ایوب پیامبر روی جهاتی مثلاً احتمال سقوط آن را می داده که حکم انجامش بیان گردیده است.

تفسیر آیه ۲۵

﴿وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِذِیْ وَ الْاُبْرٰصَارِ﴾
متذکر باش از حال بندگان ما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، صاحبان نیروها و آگاهی ها.

تفسیر:

خداوند در این آیه سه نفر از پیغمبران بزرگ را (جد و فرزند و نوه) ذکر کرده و آنان را به طرز زیر ستوده است:
۱ - آن ها دارای نیروها بوده اند.

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۴۳، ح ۱۱ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸، ح ۵۰۰۷: تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۳۲، ح ۱۰۸.

۲- آن‌ها صاحب دیدگان (بصیرت‌ها) بوده‌اند.

۳- آن‌ها را به صفت خاص ممتاز داشتیم و آن یاد خانه آخرت است.

۴- آن‌ها در نزد ما از برگزیدگان و نیکان‌اند.

اما توصیف اول و دوم: «ایدی» جمع ید به معنی دست است و به معنی نعمت^۱ و به معنی قوه و نیرو^۲ و به معنی استیلا و تسلط^۳ نیز استعمال شده است، و گاهی به عنوان کنایه در کوشش و فعالیت استعمال می‌شود که ظاهراً در اینجا مراد همین است. «ابصار» جمع بصر، به معنی چشم است، و گاهی بصیر و ابصار در ادراک باطنی و بینایی قلب استعمال می‌شود.^۴ و در این آیه مراد این است. پس مستفاد از آیه آن‌که ما آن سه پیغمبر را بینایی و آگاهی باطنی و کوشش و فعالیت بدنی اعطا کردیم. نسبت این دو امر به همدیگر نسبت معلول و علت است؛ چه آن‌که همه فعالیت‌های انسانی معلول عقیده و بینش باطنی او است و چنان‌که قبلاً اشاره رفته، روان انسانی دارای سه بعد است:

بعد ادراکی و تحرکات مغزی که آن را تصدیقیات و عقاید نامند.

بعد صفاتی و اوصاف نفسانی که آن را اخلاقی روحی و نفسی گویند.

بعد ارادی و حرکت‌های خارجی که آن را اعمال و افعال بدنی نامند و مؤثر عمده از امور فوق قسم اول است و آن را نقشی کامل و مؤثر در تنظیم و تقویت و تضعیف قسم دوم است، و در علیت برای حدوث و تحقق قسم سوم.

آیه شریفه روشنگر این است که ایمان و ادراک آن‌ها مؤثر در کوشش و فعالیت خارجی بوده؛ چنانچه در توصیف مؤمنین می‌فرماید: «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۵ و در آیه مورد بحث تقدیم مسبب بر سبب است؛ زیرا تقدیر این است: «إِنَّهُمْ أُولُوا الْأَيْدِي لِإِنَّهُمْ أُولُوا الْأَبْصَارِ».

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۱. اعراب القرآن، غاس، ج ۳، ص ۳۱۳.

۴. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱۰.

۳. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۲۳ (یدی).

۵. سوره ص، آیات ۲۴ و ۲۸.

ممکن است گفته شود «ایدی» به معنی نیروها است؛ یعنی آن پیامبران دارای نیروهای متعددی بودند، نیروی روحی چون، شجاعت، سخاوت، رحم و غیره، نیروی مالی، نیروی قبیله‌ای، نیروی نظامی و غیره، و هدایت‌کننده همه «ابصار» بود.

تفسیر آیه ۴۶

توصیف سوم تخلص آن‌ها است که می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾.

ما آن‌ها را به واسطه خصلتی خالص و ناب، جزء خاصان خود کردیم و آن یاد آخرت است.

تفسیر:

اخلاص، خالص و پاک کردن، و در این آیه ممکن است به معنی انتخاب و برگزیدن باشد که خداوند سه پیامبر فوق الذکر را از میان ملت عصرشان به صفت زیر انتخاب فرمود^۱، و آن عبارت است از: «ذکرى الدار». «ذکرى»، به یاد خود آوردن و به یاد دیگران انداختن است. مضمون جمله آن‌که آن‌ها پیوسته به یاد خانه آخرت بودند یا دیگران را به یاد آخرت می‌انداختند.^۲ ممکن است مراد از دار اعم از دنیا و آخرت باشد^۳، و مقصود آن‌که آن‌ها هم متذکر این جهان بودند که برنامه اقتصادی ملت را در راه تحصیل و کیفیت گردآوری و حیات مواهب گسترده زمینی و کیفیت توزیع آن پی‌ریزی کرده و جامعه خود را در مسیر اجرای آن قرار دهند، و هم در یاد جهان دیگر که برنامه اخروی تنظیم شده از طرف خدا را در میان اجتماع پیاده و عملی کنند، و این است معنای احیای ذات الابعاد جامعه که به دست توانای انبیا اساس آن ریخته می‌شد و به مرحله اجرا درمی‌آمد.

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۲.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۰.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۰.

تفسیر آیه ۴۷

توصیف چهارم

﴿وَأَنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ﴾.

و آنان پیش از ما برگزیدگان نیکان‌اند.

تفسیر:

«مصطفین» جمع مصطفی، یعنی برگزیده و انتخاب شده^۱ و «اخیار»، جمع خیر یا خیر به معنی نیکو است.^۲

پیامبران فوق، به رسالت و امامت و رهبری جامعه و به اوصافی که در موارد دیگر قرآن مجید، از آن‌ها یاد شده است، منتخب گشته‌اند و چه نیکو است اجمالی به نحو فهرست از آنچه خداوند درباره این سه پیامبر عظیم، در این کتاب بیان فرموده ذکر شود:

اما ابراهیم بزرگ

او از عقاید و عملکرد اهل کفر و شرک تبری می‌جست و اظهار تنفر می‌کرد.^۳
بر او ملک پهناور عالم تکوین و نحوه تسلط و تصرف حق تعالی در آن ارائه شده است.^۴

پیوسته رو به خدا داشت و مایل به سوی حق بود و از دوگانه باوری و دوگانه پرستی به دور بود.^۵

پیوسته در مرتبه ایقان یعنی بالاترین درجه باور بود.^۶
او در اثبات توحید و شئون و ابعادش از طرق گوناگون وارد بحث و جدال می‌شد و به هر وسیله‌ای ممکن ادله خصم را درهم می‌کوبید.^۷

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۱

۲. همان، ص ۵۷۲

۳. سورة زخرف، آیه ۲۶.

۴. سورة انعام، آیه ۷۵.

۵. همان، آیه ۷۹.

۶. همان، آیه ۷۵.

۷. همان، آیات ۷۶-۷۹.

او از احزاب مختلف باطل و معبوداتشان هراسی نداشت.^۱
 او در برابر مجاهدات طاقت فرسایش از خداوند بزرگ ارتقای درجه می یافت.^۲
 برای او فرزندان صالح، هم هدف و یاور در پیاده کردن مرام الهی خویش از طرف خداوند اهدا شد.^۳
 او برای ایفای رسالت الهی و پیاده کردن ایده و آرمان آسمانی خویش در جوامع بشری، از پیشگاه ربوبی (نه از طرف مردم) انتخاب و انتصاب گردید.^۴
 او از جانب خداوند، هم کتاب و هم حکم و هم منصب نبوت دریافت.^۵
 او در برابر فرامین الهی تسلیم محض بود.^۶
 به طرفداری هدف الهی و حفظ آن، حتی از پدر خویش هم روابط را می برید.^۷
 او نسبت به خدا ترسان و نسبت به خلق صبور و بردبار بود.^۸
 او به غایت درست فهم و درست گو و درست کار بود.^۹
 در مقام دعوت نرم ترین گفتار و منطقی ترین بیان را داشت.^{۱۰}
 چون از تأثیر گفتارش نومید شد از قوم خویش و معبوداتشان اعتزال جست.^{۱۱}
 از نخستین مراحل تمیز و تکامل، رشد و نبوغ توحیدی نیرومندی داشت.^{۱۲}
 گاهی یک تنه و بدون یاور و معین به مراکز اعتقادی باطل مردم یورش می برد و آن ها را به نابودی می کشید.^{۱۳}
 او تا می توانست از خویشتن دفاع می کرد و با سلاح منطق، صولت خصم را درهم می کوبید و سپس آن ها را مورد ملامت و سرزنش قرار می داد.^{۱۴}

۱. همان، آیات ۸۰-۸۲. ۲. همان، آیه ۸۳.

۳. همان، آیه ۸۴. ۴. همان، آیه ۸۷.

۵. سوره انعام، آیه ۸۹. ۶. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

۷. سوره توبه، آیه ۱۱۴. ۸. همان.

۹. سوره مریم، آیه ۴۲. ۱۰. همان، آیه ۴۲.

۱۱. همان، آیه ۴۸. ۱۲. سوره انبیاء، آیه ۵۱.

۱۳. همان، آیات ۵۷-۶۰. ۱۴. همان، آیات ۶۳-۶۵.

در همهٔ مواقع به ویژه اوقات ضرورت، خداوند او را یاری می‌داد و فریب و نیرنگ دشمن را خشتی می‌کرد.^۱

او را خداوند راهبر امت‌ها کرد، و توفیق هدایت جامعه را زیر سایهٔ الطافش بر او ارزانی داشت و انجام همهٔ وظایف را به قلبش الهام فرمود.^۲

او پیوسته در برابر خداوند خاضع و پرستشگر بود.^۳

با قلبی پاک و سالم خویشتن را به خدا تسلیم کرد.^۴

در مقام بیان عظمت الله و صفات جلال و جمال او نطقی گویا داشت.^۵

در دعا و استغاثه و درخواست حوائج خود، مقامی ثابت داشت. او از طرف

خداوند مورد آزمایش قرار گرفت و سپس به رهبری امت انتخاب گردید.^۶

کم‌ترین تعدی و ستم از او سبب آن بود که از مقام ولایت و رهبری محروم باشد.^۷

او مأموریت یافت خانه خدا را از لوث هر پلیدی برای طائفان و عابدان، منزّه و

پاکیزه کند.^۸

او ساختمان خانه توحید را همراه فرزندش اسماعیل بنا می‌نهاد و در آن حال از

خدا درخواست می‌داشت: پروردگارا این عمل را از ما بپذیر. ما را در برابر فرمانت

خاضع گردان. از نسل و اولادم گروهی تسلیم فرمانت قرار ده. خداوند در میان

آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز که نشانه‌های توحیدت بر آنان بخواند و کتاب و

حکمتشان بیاموزد و روان و نفوسشان پاکیزه نماید.^۹

او در دنیا انتخاب شده حق تعالی، در آخرت در زمرهٔ صالحان خواهد بود.^{۱۰}

خدایش دستور داد تسلیم شو؛ او در برابر دعوت حق بی‌درنگ لبیک اجابت

گفت.^{۱۱}

۲. سورة انبیا، آیه ۷۳.

۱. همان، آیه ۷۰.

۴. سورة صافات، آیه ۸۴.

۳. همان.

۶. سورة بقره، آیه ۱۲۴.

۵. سورة شعرا، آیات ۷۸-۸۲.

۸. همان، آیه ۱۲۵.

۷. همان.

۱۰. سورة بقره، آیه ۱۳۰.

۹. همان، آیات ۱۲۷-۱۲۸.

۱۱. همان، آیه ۱۳۱.

او فرزندان خود را به این امر توصیه کرد که جهان را ترک نگویید جز در حالی که قلبتان تسلیم خدا باشد.^۱

او یک تنه در مقابل کفر و باطل چنان بود که گویی گروهی متشکل است.^۲
او سپاسگزار همه نعمت‌های «الله» بود.^۳

او از گروه شرک و کفر و معبودات باطلشان اظهار تبری می‌کرد، و تا داخل حزب مؤمنان نمی‌شدند، میان او و آن‌ها آتش کینه و دشمنی افروخته بود.^۴

او دارای نیروهای فکری، ایمانی، روحی، اخلاقی و بدنی، و در پیشگاه خداوند در زمره برگزیدگان و نیکان بود.^۵

او در مقام انجام رسالت الهی وظیفه خودش را به کیل اوفی و تمام معنی ایفا نمود.^۶

اسحاق

فرزندان یعقوب در حال احتصار پدر گفتند: ما خدای تو و خدای نیکان تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است خواهیم پرستید و در مقابل فرمانش تسلیم خواهیم بود.^۷

ای یهود و نصاری اعتراف کنید و بگویید به الله و قرآنی که به سوی پیامبرش نازل کرده و بر آنچه فراسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و موسی و عیسی و سایر پیامبران نازل گشته است، ایمان آوردیم و ما در برابر حق تعالی تسلیم فرمانیم.^۸

شما ای اهل کتاب چنین می‌پندارید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بودند؟ آیا شما داناترید یا الله، و چه کسی ظالم‌تر است از

۱. همان، آیه ۱۳۲. ۲. سورة نحل، آیه ۱۲۰.

۳. همان، آیه ۱۲۱. ۴. سورة ممتحنه، آیه ۴.

۵. سورة ص، آیات ۴۵-۴۷. ۶. سورة نجم، آیه ۳۷.

۷. سورة بقره، آیه ۱۳۳. ۸. همان، آیه ۱۳۶.

آن‌که شهادت خود را درباره این انبیا مخفی دارد.^۱

ما به ابراهیم فرزند و نوه‌اش اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و هر یک از آن‌ها را به راه مستقیم هدایت کردیم.^۲

در آن حال که فرشتگان ما به ابراهیم وارد شدند. ساره زن ابراهیم ایستاده بود. او تبسم کرد و ما او را به فرزندش اسحاق و از پشت سر وی یعقوب بشارت دادیم.^۳ چون ابراهیم از قوم خود و از بت‌های آن‌ها که به جای الله می‌پرستیدند اعتزال و دوری گزید، ما فرزند و نوه‌اش اسحاق و یعقوب را به وی عطا کردیم و هر یک از آن‌ها را به نبوت مبعوث داشتیم.^۴

ما اسحاق و یعقوب را شایسته مقام نبوت و رهبری جامعه قرار دادیم.^۵ ابراهیم پیامبر را به فرزندش به نام اسحاق که او نیز پیغمبر و از نیکان بشر بود، بشارت دادیم.^۶

یعقوب

یعقوب فرزندان خود را توصیه فرمود به این‌که: خداوند شما را به آیین پاکی برگزید، پس حتی در آن حال که جان می‌سپارید، در حال تسلیم حق باشید.^۷ آیا شماها در آن هنگام که یعقوب را مرگ فرارسید، حضور داشتید. او فرزندانش را به پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر فرامین وی وصیت می‌کرد.^۸

شما ای یهود و نصاری چنین می‌پندارید که یعقوب پیامبر، یهودی یا نصرانی بود؟ آیا شما از خداوند داناتر هستید؟ چه کسی ظالم‌تر است از آن‌که شهادتی (اسلام داشتن وی) در نزدش از خدا باشد و کتمان‌ش کند.^۹

۱. همان، آیه ۱۴۰.

۲. سورة انعام، آیه ۸۴.

۳. سورة هود، آیه ۷۱.

۴. سورة مریم، آیه ۴۹.

۵. سورة انبیا، آیه ۷۲.

۶. سورة صافات، آیه ۱۱۲.

۷. سورة بقره، آیه ۱۳۲.

۸. همان، آیه ۱۳۳.

۹. همان، آیه ۱۴۰.

همه خوراکی‌ها برای یعقوب قبل از نزول تورات حلال بود جز آنچه او خود بر خویشتن (به عنوان زهد و تربیت نفس) حرام کرده بود. پس آنچه بر بنی اسرائیل ممنوع شد بعد از نزول تورات به کیفر جرمشان حرام گردید.^۱

ما به ساره عیال ابراهیم در آن حال که ایستاده و تبسم بر لب داشت، تولد اسحاق و پس از وی یعقوب را بشارت دادیم.^۲

یعقوب گفت: فرزندم یوسف! خوابی که دیده‌ای برای برادرانت نقل مکن.^۳

فرزندم، خداوند نعمت خود را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد.^۴

فرزندان: پدرجان! چرا از ما برای یوسف ایمن نیستی^۵، که او را همراه خود برای گردش به صحرا ببریم؟^۶

یعقوب: من ترسانم و پریشان خاطر که از وی غفلت کنید تا آن‌که گرگش بخورد.^۷

و به هر حال او را بردند و در چاهش افکندند^۸ و شبانه ناله کنان برگشتند^۹ و

گفتند: پدرجان ما به مسابقه پرداختیم و او را پیش متاع خود گذاردیم که طعمه گرگ گردید، و ما اگر راستگو هم باشیم تو باور نخواهی داشت.^{۱۰}

یعقوب: عجبا، نفس شما کاری بس قبیح را در نظرتان زیبا جلوه داده، و مرا

راهی جز صبر جمیل نیست.^{۱۱}

پس از مدتی قحطی شدید پیش آمد. شنیدند سلطان مصر طعام و غذا به نیازمندان

می‌دهد. بدان سو رفتند و سپس برگشته گفتند: پدرجان، ما از گرفتن غله از عزیز مصر

محروم شدیم. برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست که غله و گندم فراوان بستانیم.^{۱۲}

- | | |
|---------------------------|----------------------|
| ۱. سوره آل عمران، آیه ۹۳. | ۲. سوره هود، آیه ۷۱. |
| ۳. سوره یوسف، آیه ۵. | ۴. همان، آیه ۶. |
| ۵. همان، آیه ۱۱. | ۶. همان، آیه ۱۲. |
| ۷. همان، آیه ۱۳. | ۸. همان، آیه ۱۵. |
| ۹. همان، آیه ۱۶. | ۱۰. همان، آیه ۱۷. |
| ۱۱. همان، آیه ۱۸. | ۱۲. همان، آیه ۶۳. |

یعقوب: آیا از شما بر وی مطمئن باشم، همانند آن‌که بر برادرش در گذشته مطمئن شدم؟^۱

ابداً او را همراهتان روانه ندارم، جز این‌که پیمان و عهد خدایی به من دهید که او را سالم برگردانید، و چون پیمان بستند، گفت: خداوند بر گفتار همه ما متکفل و گواه است.^۲ یعقوب: اینک فرزندانم از یک در وارد مصر یا کاخ عزیز نشوید؛ بلکه از درهای جداگانه داخل شوید. البته چیزی شما را از خدایی نیاز نمی‌کند. این مطلب غرضی بود در دل یعقوب (که از چشم بد گزند نمی‌بینند) با این توصیه انجام یافت.^۳ آن‌ها در این سفر طعام و گندم دریافتند لکن برادر دیگری از دست داده، برگشتند و چنین گفتند:

پدرجان، این دفعه هم فرزندان بنیامین سرقت کرد و بازداشت شد. از اهل آن شهر و از قافله‌ای که ما با آن‌ها بودیم تحقیق فرما.^۴ یعقوب: باز هم نفستان شما را گول زده و بهتر است که من صبر پیشه گیرم. باشد خداوند هر دو را به من باز دهد.^۵

شما بروید و از یوسف و برادرش تجسس کنید و از رحمت خداوند مأیوس نگردید.^۶

(آن‌ها دوباره به مصر برگشتند و یوسف را شناختند و مأوریت یافتند که پدر و مادر و اقوام را از کنعان به سوی مصر حرکت دهند).

چون کاروان فرزندان یعقوب از مصر حرکت کردند، یعقوب در کنعان چنین گفت: اگر نگوئید در فکر من نقصانی پیدا شده، بویی از یوسف را در مشامم درمی‌یابم.^۷

شنوندگان: به خدا سوگند که تو از دیرگاهی حواست مشویش و منحرف است.

۲. سورة یوسف، آیه ۶۶

۴. همان، آیات ۸۲

۶. همان، آیه ۸۷

۱. همان، آیه ۶۴

۳. همان، آیه ۶۸

۵. همان، آیه ۸۳

۷. همان، آیه ۹۴

پس آن هنگام که مژده دهنده، بشارت یوسف را داد و پیراهن او را به رخسار یعقوب بیانداخت. دیدگانش روشن گردید و گفت: آیا به شما نگفتم که من از طرف خداوند از اموری آگاهم که شما نیستید؟^۱

فرزندان: پدرجان برای ما از خدایت طلب آمرزش فرما که ما سخت خطاکار بوده ایم.^۲

یعقوب: به زودی برای شما از خداوند آمرزش می طلبم؛ چه آن که او بخشنده و رحیم است.^۳

آنگاه که یعقوب و اهل بیتش وارد یوسف شدند، یوسف پدر و مادر را گرم در آغوش گرفت و معانقه کرد و گفت: به شهر مصر درآیید که به خواست خداوند پیوسته در ایمنی خواهید بود.^۴

یوسف ابویں خود را بر تخت بنشانید و آن ها به شکرانه نعمت به سجده افتادند. گفت: پدرجان این است تعبیر خواب گذشته من که خدا بر آن عینیت بخشید.^۵

تفسیر آیه ۳۹ تا ۵۴ *

﴿هَذَا يَكُزُّ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ﴾

﴿جَنَّاتٍ عَذْنٍ مِّنْفَتَحَ لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴾

﴿مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴾

﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثَرَابٍ﴾

﴿هَذَا مَا تَوْعَدُونَ لِيُؤْمَ الْجِسَابُ﴾

﴿إِنَّ هَذَا لَرِزْقًا مَّا لَهُ مِن تَفَافٍ﴾

این (مطالب گذشته، یا قرآن عظیم) یادآوری است، و حقاً که متقیان را

۱. سوره یوسف، آیات ۹۴-۹۶. ۲. همان، آیه ۹۷.

۳. همان، آیه ۹۸. ۴. همان، آیه ۹۹.

۵. همان، آیه ۱۰۰.

۶. تفسیر آیه ۴۸، در اصل کتاب منتشر شده از سوی انتشارات الهادی موجود نبود.

موطن و منزلگاهی نیکو است. (یعنی) باغ‌های همیشگی که درهای آن‌ها به رویشان گشوده است. آن‌ها در آن حال که تکیه بر اریکه رفاه زده‌اند میوه‌های زیاد و آشامیدنی می‌طلبند. زن‌ها و حوری‌ها که چشم از غیر شوهران کوتاه دارند، و هم‌سن و هم‌خویند، حاضر خدمت‌اند. این است آنچه به یاد روز حساب شما وعده می‌دادند. همانا این روزی‌ها از ما است که تمام شدن ندارد.

تفسیر:

اشاره «هذا ذکر»، محتمل است حالات و صفاتی باشد که برای نه نفر از انبیا مذکور شد، و مراد آن‌که این صفات و روش و معجزات که برای آن‌ها بیان شد، به منظور دوام و جاودانگی یاد آن‌ها است^۱ که در این کتاب عظیم درج شود و الی الابد بپاید (أَيُّ مَا وَصَفْنَاهُمْ بِهِ تَذَكُّارٌ لَّهُمْ خَالِدٌ).

احتمال دیگر آن‌که اشاره به قرآن باشد^۲ - که برخی از سوره و آیات آن نازل شده و باقی مترقب النزول است^۳ - و این مجموعه ذکر و یادآورکننده جهانیان است؛ چنان‌که در آیه اول سوره مذکور شد.

مراد از «متقین»، اهل تقوی و تحفظ و پروا، و این صفت امری است سه بعدی، تقوی و تحفظ مغز از افکار خرافی و از اوهام و عقاید باطله، تقوای روح از صفات رذیله و خویهای پلید و تقوای اعضاء از کردار ناروا و حرام.^۴ غالباً معنی تقوی مساوی با معنای عدالتی است که آن را در ابواب مختلف فقه جزء شرایط مفتی و قاضی و راوی حدیث و امام جمعه و جماعت و شاهد‌های محکمه و طلاق و مشابه آن‌ها قرار داده‌اند.

«حسن مآب» قبلاً مذکور شد که مآب مصدر است به معنی رجوع یا اسم مکان

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۰. ۲. تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۴۰.

۳. الکشاف، ج ۴، ص ۱۰۰. ۴. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۵۶.

است به معنی مرجع.^۱ متقیان هم رجوع و مرگشان به طرز زیبا و مستحسن است و هم مأوی و منزل آخرتشان.

«جنات عدن»، جنات جمع جنت است یعنی باغ و اغلب به معنی بهشت و مینو استعمال می‌شود.^۲ عدن به معنی استقرار و ثبات است. عدن المكان آی استقرّ فیه.^۳ اشاره بر آن‌که جایگاه بهشتیان موقت نیست. دوام دارد و فنا و کهنگی و خرابی در آن راه نمی‌یابد. علت آن‌که از بهشت آخرت غالباً به کلمه باغ و جنت تعبیر می‌شود،^۴ آن است که عمده زندگی بهشتیان در باغ و هوای آزاد است؛ چه آن‌که در داخل ساختمان بودن جهت اضطرار و فرار از سرما و گرما است. آنجا محلی است که:

«لَا يَزُونَ فِيهَا شُغُوسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا»^۵.

یعنی آن‌ها در بهشت تابش ناراحت‌کننده آفتاب و سرمای آزاردهنده نخواهند دید.

«مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ»، این جمله بیان حال جنات است^۶ و مراد آن‌که جنات متقین چنین وضعی را که درهای آن‌ها به خاطر قدم متقین باز شده است؛^۷ چنان‌که در آیه زیر این معنی بیان شده است:

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»^۸.

در آن روز، متقیان را دسته دسته و فوج فوج به سوی بهشت سوق دهند تا آنگاه که به بهشت برسند و درهای آن برویشان باز گردد، و خازنان بهشتی به تهنیت عرضه دارند: «سلام علیکم»؛ پاکیزه گشتید. اینک به داخل بهشت، برای زندگی ابدی درآیید.

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۹۷ (أوب). ۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۰۴ (جن).

۳. همان، ص ۵۵۳ (عدن). ۴. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۰۸.

۵. سورة انسان، آیه ۱۳. ۶. تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۴۱.

۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۰. ۸. سورة زمر، آیه ۷۳.

«مُتَكِينِينَ فِيهَا»، این کلمه بیان حال متقین است^۱ و معنی آن‌که آن‌ها در حال تکیه‌اند که کنایه از کمال خوشی و رفاه حال آن‌ها است و در آیات زیر اوصاف متکاء آن‌ها نیز بیان شده است، که می‌فرماید:

«مُتَكِينِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّضْفُوفَةٍ»^۲

آن‌ها بر تخت‌های ردیف هم چیده تکیه زنند.

«مُتَكِينِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَانَتْهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ»^۳

بر بستریایی که دارای آستر ابریشم و استبرق است، تکیه زنند.

«مُتَكِينِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضِرَ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ»^۴

بر بالش‌های سبز و بساط زیبا تکیه زنند.

«يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ»

کلمه دعا چون با حرف باء متعدی شود به معنی استحضار^۵ و به حضور طلبیدن باشد و اینجا ممکن است طلب میوه و شراب از خازنان و خدمتکاران و یا از غلمان‌ها و حوران باشد؛^۶ چنان‌که در آیات دیگر است:

«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ۖ بِأَكْوَابٍ وَأَنْبَارٍ ۖ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ»^۷

بر گرد بهشتیان فرزندان پیوسته جوان و همیشه در خدمت، با کوزه‌ها و مشرب‌ها و جام‌های شراب می‌چرخند، و احتمال دیگر آن‌که خود فاکهه و میوه و شراب را به حضور خود طلبند؛^۸ چه آن‌که اجزا و اعضا و جمادات عالم آخرت، چه بهشت باشد یا جهنم، نصیبی از حیات و بهره‌ای از شعور دارند. آیات زیر را دقت فرمایید:

۱- «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»^۹

روزی به جهنم می‌گوییم: آیا پر شدی؟ وی خواهد گفت: آیا بیشتر هست؟

۲. سورة طور، آیه ۲۰.

۱. روض الجنان، ج ۱۶، ص ۲۸۵.

۴. همان، آیه ۷۶.

۳. سورة الرحمن، آیه ۵۴.

۶. روض الجنان، ج ۱۶، ص ۲۸۵.

۵. المنجد، ص ۲۱۶ (دعا).

۸. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۷۵۰.

۷. سورة واقعه، آیات ۱۷-۱۸.

۹. سورة ق، آیه ۳۰.

۲- «إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ ۖ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ»^۱.

هنگامی که آن‌ها در جهنم افکنده شوند، صدای دلخراش آن را در حال فوران بشنوند که نزدیک است از غیظ خود منفجر شود.

۳- «وَأِنَّ الْأَذَىٰ أَلَّاخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۲.

و همانا دار آخرت سراسر زنده است اگر مردم بفهمند.

«فاکله»، میوه تر است^۳ و علی الظاهر میوه‌های بهشتی پیوسته تر و تازه است^۴ و خرابی و تعفن در اغذیه و فواکه بهشتی راه نیابد؛ چه آن‌که میکروب‌های مضره در آنجا وجود ندارد، و هوا و نور تأثیر غیر تربیتی از خود نمی‌گذارد و ممکن است میوه‌ای یک میلیون سال از درختی آویزان باشد نه تعفن پذیرد و نه نابود شود. کثرت و فراوانی فاکه به لحاظ کثرت انواع و اصناف و زیادی هر نوع و صنف است؛ چنان‌که در آیات زیر است:

۱- «فِيهَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ»^۵.

در آن دو باغ، از هر میوه‌ای دو رقم (شبه میوه دنیا و غیرشبه آن) موجود است.

۲- «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ۖ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ»^۶.

اصحاب یمین در میان میوه‌های فراوان که انقطاع و محرومیت در آن نیست می‌باشند.

و آیه اشاره بر آن‌که در نعمت‌های دنیا حداقل از سه جهت نقصی است: از نظر کمیت که محدود و کم است، از نظر کیفیت که موقت و پایان‌پذیر است و از نظر موانع که در معرض آفت‌ها و آسیب‌ها و دستبرد حیوان و انسان است. ولی میوه و سایر نعم بهشتی هم زیاد و هم ابدی و هم محل آسیب و خرابی نیست.

۱. سورة ملک، آیات ۷-۸ ۲. سورة عنکبوت، آیه ۶۴

۳. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۵۵؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۷۱۴.

۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۴۶ (فکه). ۵. سورة الرحمن، آیه ۵۲.

۶. سورة واقعه، آیه ۳۲-۳۳.

و شراب، یعنی بهشتیان شراب نیز می‌طلبند، و مراد از شراب هر نوع آشامیدنی است^۱، و یا آن‌که نوشابه‌های مست‌کننده‌ای است که در دنیا حرام است؛^۲ چنانچه در آیه دیگر است:

﴿وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ۖ لَا يُصَدُّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ﴾.^۳

غلمان‌ها به گرد بهشتیان با جامی از شراب ناب می‌چرخند که هر چه بنوشند ایجاد سردرد و ازاله عقل و تولید خمار نکند.

و نیز آیه:

﴿فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى﴾.^۴

در آن بهشت، نه‌هایی از آب که طعم و بویش متغیر نشده، و نه‌هایی از شیر که طعمش تغییر نیافته، و نه‌هایی از خمر و شراب که نوشیدنش سر تا پا لذت است و نه‌هایی از عسل تصفیه شده پیوسته در جریان است. ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاهِرَاتُ الطُّرُفِ أَنْزَابٌ﴾.

«قاصرات» جمع قاصر است به معنی کوتاه^۵ و «طرف» به معنی چشم است^۶، و «أنزَاب» جمع تَرَب است به کسر تاء، به معنی هم‌سن^۷، و حاصل آن‌که در نزد بهشتیان زنانی حضور دارند که دارای دو صفت‌اند:

۱ - چشمشان از نظر به غیر همسرانشان کوتاه و منقطع است.^۸

۲ - همه هم‌سالانند یا به صورت متساوی السن^۹ یا متقارب السن‌اند.^{۱۰} در

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۴۸ (شرب). ۲. تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۳۵۳.

۳. سورة واقعه، آیات ۱۸ - ۱۹. ۴. سورة محمد، آیه ۱۵.

۵. المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۷۲ (قصر).

۶. کتاب العین، ج ۷، ص ۴۱۳؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۲۱۳ (طرف).

۷. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۲ (ترب). ۸. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۳.

۹. همان؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱۲.

۱۰. التحریر و التنویر، ج ۱۵، ص ۲۴.

این آیه گرچه تصریحی نیست که اینان همسران اهل بهشت‌اند، لکن به قرینه این که می‌گوید: چشم از دیگران برگرفته‌اند (قاصرات الطرف) مراد همسران‌اند؛ چنانچه در سورة واقعه و نبأ نیز همین کلمه در توصیف همسران بهشتیان وارد شده که می‌فرماید:

﴿وَفُتُشِمْ مَزْفُوعَةً ۝ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ۝ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ۝ غُرُبًا أَتْرَابًا﴾.^۱

یعنی اصحاب یمین در میان زنان پرارزش و بهاء که آن‌ها را ما خود آفریده‌ایم و دوشیزگان باکره و شوهر دوست و هم‌سالان قرار داده‌ایم زندگی خواهند نمود.

و در سورة نبأ چنین است:

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ۝ خَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ۝ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا﴾.^۲

همانا برای اهل تقوی در جهان دیگر مقام آسایش و کامیابی است؛ باغ‌ها و درختان انگور و دوشیزگان هم‌سال.

﴿هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾.

هذا اشاره است به حسن مآب و آنچه به دنبال آن ذکر شده: جایگاه بهشتی و نعمت‌های همه‌گونه آن^۳، و در اول کلام جمله «يُقَالُ» و شبه آن در تقدیر است؛ یعنی به متقین پس از وارد شدن در مسکن‌های بهشتی گفته می‌شود: اینجا و این نعمت‌ها همان است که بشارت و وعده آن در دنیا به شما می‌رسید و به شما گفته می‌شد: در یوم الحساب بهترین پاداش را خواهید یافت.^۴

گوینده این خطاب ذات اقدس خداوند، یا فرشتگان، یا رضوان موکل بهشت، و یا بعضی از پیامبران است، لکن از آیه بعدی چنین برمی‌آید که خطاب‌کننده خود پروردگار است.

﴿إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَائِدٍ﴾.

۱. سورة واقعه، آیات ۳۴-۳۷.

۲. سورة نبأ، آیات ۳۱-۳۳.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۴.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۱.

مرجع اشاره مانند آیه قبل است. رزق در لغت به معنی روزی است؛ چه وسیله حیات و رفاه جسم باشد مانند غذا و لباس و مسکن یا وسیله بقا و تکامل روح و اوصاف روانی مانند دانش و ایمان و اخلاق. مراد در این آیه بهشت و همه نعمت‌های ظاهری و معنوی آن است.^۱

و «نقاد» به معنی فنا و زوال و نابود شدن است.^۲ حاصل آیه آن‌که بهشت و نعم گوناگون آن دائمی و ابدی است و فناپذیر نیست.^۳ این مطلب در آیات زیادی مورد گفتگو واقع شده، و تصریح شده، به آن‌که عالم آخرت چه بهشت و نعمت‌های آن، و چه دوزخ و عذاب‌های آن ابدی است و مرور از منته و گذشت اوقات آن را فرسوده و فانی نخواهد کرد.

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.^۴

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.^۵

یعنی اهل بهشت و اهل دوزخ هر دو طایفه در محل خود خالدند و کلمه خالد به معنی دائم و همیشه است.^۶ در برخی از آیات کلمه «ابد» نیز به عنوان تأکید خلود و دوام اضافه شده است، چنانچه می‌فرماید:

﴿سَنَبْخُلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَغَدَّ اللَّهُ حَقًّا﴾.^۷

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾.^۸

و بالجمله از نظر آیات و اخبار وارده تردیدی نیست که نعمت و عذاب عالم آخرت محدود و موقت نیستند و هر دو دائم و همیشه است.

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۵۱؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۱۵ (رزق).

۲. کتاب العین، ج ۸، ص ۵۰؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۱۷ (نقد).

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۱؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱۲.

۴. سوره بقره، آیه ۸۲؛ سوره اعراف، آیه ۴۲؛ سوره یونس، آیه ۲۶؛ سوره هود، آیه ۲۳.

۵. سوره بقره، آیات ۳۹، ۸۱، ۲۱۷، ۲۵۷، ۲۷۵.

۶. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۶۴؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۴ (خلد).

۷. سوره نساء، آیه ۱۲۲. ۸. سوره جن، آیه ۲۳.

آنچه لازم به تذکر است، آنکه گفته می‌شود: دوام و همیشگی نسبت به نعمت‌های آخرت اشکالی در بر ندارد؛ زیرا آنچه پاداش عمل مؤمن است به عنوان جزا و آنچه زیاده‌تر است به عنوان تفضل و احسان محسوب می‌شود. لکن دوام و ابدیت عذاب آخرت مخالف حکم عقل است؛ چه آنکه ملاحظه تناسب و توازن میان جرم و کیفر از نظر عقل و خرد لازم است، و زیادی حد کیفر از حد جرم درباره مجرم ظلم است.

انسان عاصی هر نوع از معصیت را انجام دهد گرچه کفر و شرک باشد بی‌تردید محدود و موقت است و حداکثرش از اول تکلیف تا آخر عمر او است، و اگر عذاب آخرت ابدی باشد، قهراً نامحدود خواهد بود و چگونه می‌شود جرم محدود کیفری نامحدود داشته باشد؟

جواب آنکه اولاً می‌گوییم کیفر اخروی گناه، معلول تکوینی و اثر وضعی آن است؛ بدین معنی هر گناهی که از انسان صادر می‌شود چه عقیدتی باشد یا عملی، اثرات خاصی به نحوه قوه و استعداد در روان او می‌گذارد، که پس از انتقال به جهان دیگر به مقتضای وضع آنجا به فعلیت درمی‌آید و سبب آزار و ناراحتی و فشار روحی و شکنجه جسمی او می‌گردد.

مثلاً کسی که سرماخوردگی شدید دارد، اگر لیوانی سرکه خورد ممکن است چند دقیقه یا ساعتی در مزاجش اثر نکند ولی بطبع الحال پس از مدتی تولید تب و مرضی رنج‌آور خواهد کرد. و هم چنین است نظایر آن از امراض و آنچه سبب حدوث یا تشدید آن‌ها می‌شود.

حال می‌گوییم گناه و معصیت و طغیان نفس مولد آثار سوء تکوینی در نفس است که در عالم دیگر به طرز فشار و شکنجه و سوزش و آتش ظهور می‌کند و این همان کیفر و عذاب و جهنم موعود است که توأم با بقا و دوام روح استمرار خواهد داشت؛ چه آنکه در آن عالم وسیله بهبود بخشیدن به امراض و دوا و دارو تهیه نشده و بدین جهت عذاب کیفر ادامه و خلود دارد و نظیر این را درباره پاداش نیک و

نعمت‌های آن جهان نیز می‌توان گفت و این بیان را برخی از محققین قائل شده‌اند. ثانیاً می‌گوییم که شکنجه و عذاب آخرت گرچه دائمی و ابدی باشد، خارج از تناسب و توازن گناه نیست؛ بلکه کیفری مطابق جرم و عذابی موازن طغیان است. زیرا کیفر از آثار و نتایج جرم است و میزان زشتی و شدت آن عقلاً، به جهت جرأت انسان مجرم به مقام مولا و هتک حرمت او است. بنا بر این هر چه جرأت بیشتر و بزرگ‌تر باشد میزان جرم بالاتر خواهد بود، چنانچه این معنی با ملاحظه مقامات مختلف افراد بشر روشن می‌گردد.

مثلاً اهانت خاصی نسبت به یک فرد عادی دارای درجه خاصی از قباحت است و نسبت به مقام بالاتر دارای درجه بالاتری و چون علو و برتری مقام ذات اقدس الهی بی‌نهایت و بدون حد است، زشتی و قباحت اهانت و جرأت نیز بی‌حد، و در نتیجه استحقاق کیفر نیز غیر محدود خواهد بود.

به تعبیر فشرده‌تر، گنهکار بدان جهت مستحق عذاب است که جرأت و اهانت کرده، و اهانت به ذات بی‌نهایت غیر محدود است. پس استحقاق کیفر نیز غیر محدود خواهد بود.

ممکن است توهم شود این بیان در همه گناهان ثابت است، چه گناه اصولی و اعتقادی باشد مانند شرک و کفر، و چه فروعی مانند معاصی کبیره و صغیره جوارحی. لکن گفته می‌شود که از مفاد آیات^۱ و اخبار مسلم^۲ و ثابت شده کیفر معاصی غیر کفر و شرک قابل گذشت و قابل شمول شفاعت در آخرت است و حداقل حدی برای آن‌ها ثابت شده است، ولی کیفر معصیت کفر (یعنی کسی که در حال کفر از دنیا

۱. سوره نسا، آیه ۴۸ و ۱۱۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۱۱؛ عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۱، ص ۳۷، ح ۱۶۶؛ مشکاة الآثار، ص ۵۶۵؛ مصباح المتجهد، ص ۸۴۸ ح ۹۱۰.

برود) نه فقط تحدید نشده بلکه تصریح شده به این که دائمی و ابدی است؛^۱ چنان که گفتیم. بنا بر این خلود و همیشگی عذاب کفر و شرک به مقتضای قاعده عقلی و عقلایی است.

تفسیر آیه ۵۵ تا ۶۱

«هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ.»

«جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَنْسُ الْإِهَادُ.»

«هَذَا فَلْيَنْدُقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ.»

«وَأَخْرَجُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجَ.»

«هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ.»

«قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَمَّمْتُمْ فَيَنْسُ الْقَرَارُ.»

«قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ.»

هذا (یعنی متوجه این باش که آنچه بیان شد مربوط به متقین بود) و همانا برای طغیانگران بدترین محل رجوع و نزول است، دوزخی که در وی درآیند و حرارت آن را لمس کنند، و چه بدجایی است. این - آب داغ و مایع تیره رنگ متعفن - عذاب آنهاست که آماده شده، پس بجشدن آنها را، و عذابهای گوناگون دیگر همانند آنها را و هنگامی که سران طغیانگران به دوزخ درآیند مالک آتش به آنها بگوید: اینان پیروان و زیردستان گروهی اند که باید همراه شما در آتش باشند. آنها (طاغیان) گویند: بدا به حال آنها که بدین آتش درآمده اند. پیروان گویند: بدا به حال شما، و شما بودید که این آتش را برای ما پیش آوردید، و چه بد محل اقامتی است، - تابع و متبوع به خداوند - عرضه دارند: پروردگارا آن کس که این عذاب را برای ما پیش آورده، عذابش را چندین برابر کن.

۱. سورة بقره، آیات ۱۶۱ - ۱۶۲، ۲۱۷؛ سورة آل عمران، آیه ۱۱۶، سورة تغابن، آیه ۱۰؛ سورة بینه، آیه ۶

تفسیر:

«طاغین» جمع طاغی به معنی طغیانگر و متجاوز از حد و مرز است؛^۱ چه از انسان باشد یا از اجنه و شیاطین، و چه تجاوز از حدود اعتقادی و انحراف از اصول باشد که منجر به کفر و شرک شود، یا تجاوز از حدود و مسائل فرعی مانند ترک واجب و ارتکاب حرام، و چه نافرمانی و طغیان مربوط به خود طاغی و در حقوق الله باشد یا مربوط به حقوق دیگران و ستم جامعه. ولی در این آیه و مشابهش که به قرینه مهاده حکایت از مهیا شدن برای این گروه دارد مراد طغیانگران کافر^۲ و مشرک^۳ و یا ستمگران جامعه^۴ و خلق اند چه آن که انگیزه اصلی از آفرینش جهنم و تأسیس آن کفر است. چنانچه علت اصلی خلقت بهشت ایمان و تقوی است؛ زیرا درباره بهشت می فرماید:

﴿أَعِدْتُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.^۵

و درباره جهنم می فرماید:

﴿أَعِدْتُ لِلْكَافِرِينَ﴾.^۶

و داخل شدن مؤمن در جهنم جنبه استثنایی دارد و محدود و موقت است که به واسطه زیاده روی در گناه و طغیان خود را در میان گروه کافران جا داده است و بالاخره باید بیرون بیاید.

«لَشَرٌّ مَّابٍ» کلمه مآب را در ذیل آیه ۴۰ و ۴۹ معنی کردیم، در اینجا میان احتمالات سه گانه: مصدر میمی، اسم زمان و اسم مکان، به قرینه ذکر کلمه جهنم احتمال آخر را باید اخذ کرد «يَصْلَوْنَهَا» صلی یصلی از باب «علم» به معنی گرفتار

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۲۰-۵۲۱ (طغی).

۲. مواهب علیه، کاشفی سبزواری، ص ۱۰۲۲؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱۳.

۳. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۵۹؛ تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۴. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

۵. سورة آل عمران، آیه ۱۳۳. ۶. سورة بقره، آیه ۲۴؛ سورة آل عمران، آیه ۱۳۱.

شدن به آتش و چشیدن و لمس کردن حرارت آن است^۱ و گاهی به معنی دخول در آتش استعمال شده^۲، و حاصل معنی دو آیه آنکه طاغیان را در آخرت بدترین منزل و جایگاه است؛ یعنی جهنمی که حرارتش را کاملاً لمس خواهند کرد و چه بد جایی برای آن‌ها آماده شده است.

﴿هَذَا فَلْيَذُقُوا حَمِيمٌ وَغَسَاقٌ﴾.

هذا اشاره به جهنم و شر مآب است. خبر آن که (عَذَابُنَا)^۳ باشد محذوف است و معنی آنکه جهنم و شر مآب، کیفر و عذاب ما است در حق طغیانگران. برخی گفته‌اند: خبر هذا، کلمه حمیم و غساق است.^۴ و حمیم در لغت آب به شدت داغ^۵، و غساق آب به شدت سرد است^۶، که هر دو قابل نوشیدن نباشد، و احتمال دیگر در کلمه غساق آنکه به معنی چرک بدبو است که از اندام اهل آتش روان گردد و آن را به اجبار به خودشان بخوراند.^۷

﴿فَلْيَذُقُوا﴾ امر غایب است و توجه کلام به فرشتگان به منظور اصدار فرمان بر آن‌ها که حمیم و غساق را بر طغیانگران بنوشانند.

و شکل به معنی مشابه و همانند^۸ و ازواج جمع زوج به معنی صنف و نوع است^۹ و مراد بیان انواع و اصناف شکنجه‌های مشابه آشامیدن حمیم و غساق است، از خوراکی، آشامیدنی غیر مطبوع، لباس آهنین، زنجیرها، مسلط کردن حیوانات

۱. کتاب العین، ج ۷، ص ۱۵۴؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۹۰ (صلی).

۲. همان.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۴؛ الکشاف، ج ۴، ص ۱۰۱.

۴. تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۴۲؛ اعراب القرآن، زجاج، ج ۱، ص ۱۹۵.

۵. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۵۴؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۵۰ (حمم).

۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۳؛ بحر العلوم، ج ۳، ص ۱۷۲.

۷. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۲۳؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۸۹ (غسق).

۸. کتاب العین، ج ۵، ص ۲۹۵؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۵۷ (شکل).

۹. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۸۴-۳۸۵؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۰۵ (زوج).

درنده و غیرذلک.^۱

«هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مِّنْكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ».

اقتحام، داخل شدن به جایی به سختی و شدت است^۲، و مقتحم کسی است که به جهت تنگی و تاریکی محل به شدت و ناراحتی وارد شود.

و (رحب) به معنی «گشایش» و وسعت^۳، و مرحب، «جایگاه باز و وسیع» است^۴ و جمله (لا مرحباً) نفرین است، یعنی وسعت و خوشی مباد^۵، و گوینده این جمله (هذا فوج مقتحم معکم) مالک جهنم یا افراد دیگر از موکلان امور داخلی دوزخ به عنوان خطاب به طاغیان است^۶ و این مخاطبه در حالی است که فوجی از زیردستان و اغواشدگان آنها وارد دوزخ می‌شوند و با رؤساء و اضلال کنندگان خود در یک بند قرار می‌گیرند. فرشتگان می‌گویند اینان رفقا و یاران دنیای شما نیستند که اینجا نیز با هم هستید و جمله «لا مرحباً بهم» گفته طاغیان است^۷ به عنوان نفرین و از روی نفرت و اظهار انزجار از اغواشدگان چنانکه در جای دیگر می‌فرماید:

«إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»^۸.

در آن روز سران کفر و عصیان از تابعان خود تبری و بیزاری خواهند جست و جمله (انهم صالوا النار) برای بیان علت نفرت و نفرین است که آنها نیز شقاوت‌مندان و مستحقان آتش‌اند.^۹

«قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مُتِمَّمْتُمْوهُ فَيَسَّ الْقَرَارُ».

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۵؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱۴.

۲. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۳۴ (فحم). ۳. لسان العرب، ج ۱، ص ۴۱۴ (رحب).

۴. کتاب العین، ج ۳، ص ۲۱۵؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۴۶ (رحب).

۵. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۵.

۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۳؛ روض الجنان، ج ۱۶، ص ۲۸۷. (به تعبیر خزنه آمده است).

۷. همان؛ البحر المحیط فی التفسیر، ج ۹، ص ۱۶۹. ۸. سورة بقره، آیه ۱۶۶.

۹. الکشاف، ج ۴، ص ۱۰۲؛ مقانیع الغیب، ج ۲۶، ص ۴۰۴.

این کلام گفتار تابعان و اغواشدگان است به عنوان خطاب به متبوعان و اضلال کنندگان که شما نفرین و نفرت را مستحق و اولایید بدان جهت که این عذاب را به ما نیز پیش آوردید.^۱

﴿قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْنَاهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ﴾.

این کلام برحسب ظاهر، گفتار هر دو گروه است یعنی تابعان^۲ و متبوعان^۳ که هر یک بر مسببین گرفتاری خویش نفرین می‌کند. تابعان یعنی استضعاف شدگان، و متبوعان یعنی طغیانگران و می‌توان گفت هر یک از دو گروه در طغیان و شقاوت دیگری دخالت و تأثیر متقابل دارند. پس نفرین هر یک شامل حال دیگری است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا﴾.^۴

هر گروهی که وارد دوزخ شود، گروه مشابه خود را لعنت کند.

«ضعفاً» به معنی چند برابر شیء است که حداقل آن دو برابر است^۵ و حاصل معنی آن‌که نفرین‌کننده چند برابر عذاب خود را برای مسبب امر درخواست می‌کند؛ زیرا اهل دوزخ به مسأله تسبیب در عمل خیر و شر متوجه خواهند بود و این درخواست از قانون مصوب شرع نشأت می‌گیرد که فرمود:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا.^۶

کسی که سبب رواج روش نیکی گردید به اندازه پاداش خیر همه عاملین را مستحق است، و کسی که وسیله رواج رسم حرامی شد مستحق مقدار گناه همه مرتکبین آن خواهد بود.

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۶ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۴۲.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۷ مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۴۰۵.

۳. البحر المحیط فی التفسیر، ج ۹، ص ۱۷۰ (به نقل از ابن سائب).

۴. سورة اعراف، آیه ۳۸. ۵. المصباح المنیر، ص ۳۶۱-۳۶۲ (ضعف).

۶. الفصول المختارة، ص ۱۳۶؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۸۷.

و در آیات دیگر نیز بدین موضوع اشاره رفته است که می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَذَارُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرِاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ﴾^۱

چون همه دوزخیان در میان آتش به هم پیوندند گروه پیروان درباره پیشروان و اغواکنندگان همی خواهند گفت که ای پروردگار اینان ما را گمراه ساختند پس عذاب خود را در حق آن‌ها چند برابر گردان.

تفسیر آیه ۶۲ تا ۶۴

﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ الْأَشْرَارِ﴾.

﴿أَتُخَذْنَا هُمْ سِجْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ﴾.

﴿إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُّمُ أَهْلِ النَّارِ﴾.

اهل دوزخ گفتند چه بر ما رخ داده مردانی را که جزء بدان می‌شمردیم در اینجا نمی‌بینیم آیا ما آن‌ها را به غلط به باد مسخره می‌گرفتیم؟ یا آن‌که چشمانمان از دیدنشان به خطا رفته است. همانا این مطلب درست است که دوزخیان در مخاصمه و جدال خواهند بود.

تفسیر:

و قالوا، این کلام حکایت گفتار دوزخیان است. آن‌ها پس از توجه به گروه‌های مختلف خویش و یادآوری از حال دنیا و فرقه‌هایی که با آنان روابط حسنه یا سیئه داشته‌اند خواهند فهمید که برخی از گروه‌ها در دوزخ نیستند. یعنی مؤمنان و متقیان و اتباع انبیاء که به آن‌ها در دنیا به چشم حقارت می‌نگریستند، و در هر عصری آن‌ها را به نامی می‌خواندند، و به نوعی مسخره و استهزاء می‌کردند، در این حال است که خواهند گفت آیا ما آن‌ها را به خطا مسخره می‌کردیم و آن‌ها بر حق بودند و اینک در جای دیگر و منعم به نعمت خدایند؟ یا آن‌که در دوزخ‌اند و چشم ما به خطا می‌رود.

﴿إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُّمُ أَهْلِ النَّارِ﴾.

تخاصم به دشمنی و نزاع برخاستن دو نفر یا دو گروه است و بی‌تردید غیرمؤمنان و اهل تقوی و تمام گروه‌ها در آن جهان به جدال و مخاصمه برمی‌خیزند، چه فرقه‌هایی که در دنیا مؤتلف بوده‌اند یا مختلف^۱، چنان‌که راجع به دوستان باطل می‌فرماید:

﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾^۲

دوستانی که پایه ارتباطشان بر غیر حق است در آن روز با هم دشمن‌اند و فقط متقین‌اند که در مرحله خلعت و دوستی ثابت خواهند بود.

باید توجه داشت که تخصصی که در دنیا میان افراد یا گروه‌ها تحقق می‌یابد معلول سرکشی و طغیان و بیرون رفتن نفس از تحت نیروی عقل و دین است و در این فرض است که هواها و هوس‌های مختلف جامعه تصادم می‌کنند، و افراد ملت برحسب تضاد میول و اختلاف خواسته‌ها، به تخصص برمی‌خیزند و نزاع و جدالی که سبب تضييع حقوق و اتلاف و نابودی اموال و نفوس است تحقق می‌یابد و این اعمال به تدریج صفت سَبْعِيَّت و خوی حمله‌وری و درندگی را در انسان تولید می‌کند، که در عالم دیگر نیز بروز می‌کند و در صحنه محشر مخاصمه‌ای شدید بر سر تصفیه حساب و احقاق حق و دریافت مطالبات حقوقی و مظالم مالی و جانی، و در جهنم نیز به شکلی دیگر از قبیل مجادله لفظی و نفرین و لعنت و بلکه به جان هم افتادن و همانند سگان و گرگان به یکدیگر چنگال زدن و دریدن و پاره کردن ظهور می‌کند و این امر یکی از مصادیق تخصص اهل نار است.

تفسیر آیه ۶۵ و ۶۶

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾

﴿وَرَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ﴾

ای پیامبر به مردم بگو من بیم‌دهنده‌ای بیش نیستم و غیر از الله یگانه قهار

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۸: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱۶.

۲. سورة زخرف، آیه ۶۷.

خدایی نیست. او پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌ها است که
پرویز شکست‌ناپذیر و پرده‌پوش گناهان است.

تفسیر:

«منذر»، اسم فاعل است به معنی بیم‌دهنده و علت ذکر این یک وصف برای پیامبر و
منحصر نمودن اوصاف آن حضرت را به صفت منذر در ذیل آیه ۴ مذکور افتاد،
چنان‌که در آیه پنجم نیز اشاره رفت که کلمه «مَآمِنْ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کلمه توحید است در
مقابل اشراک. بدین معنی که نزاع بین اسلام و شرک درباره اثبات وجود خدای
عظیم نبوده بلکه چنان‌که از لحن آیات قرآنی نیز مستفاد و محسوس است مشرکان
مکه که در عصر نزول این سوره مورد خطاب بودند، منکر خدا نبودند بلکه
موجودی یا موجودات دیگری را شریک و انباز او می‌دانستند.

و لذا همه آیات مربوطه به این امر در مقام انکار و نفی شریک است که به نحو
ملازمه توحید ذاتی اثبات می‌شود، و بنا بر این کلمه الواحد وصف تأکیدی خواهد
بود، و قهر به معنی غلبه^۱ و «قهار» صیغه مبالغه است^۲ یعنی کسی که دارای سرعت
غلبه یا دوام غلبه یا کمال غلبه^۳ یا غلبه بر هر موجودی است.^۴

«زَبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در ذیل آیه ۹ معنی کلمه رب بیان شد و گفته شد که از
ماده «رب» به معنی «ربی» است و خدای بزرگ تربیت‌دهنده هر موجودی است که
از نقص به سوی کمال در حرکت است چه جماد باشد یا نبات یا حیوان؛ زیرا همه
موجودات در حال حرکت و پیمودن مراحل تکامل‌اند در حرکت‌های جوهری،
کیفی، کمی، معنوی و غیره.

پس معنی آیه آن‌که آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌ها است در طریق حرکت
به سوی کمالند و خداوند ربی و افاضه‌کننده توشه حرکت، و رساننده آن‌ها به
مقاصد تکوینی و ارادی است. اینجا است که معانی برخی از صفات جلال و جمال

۱. لسان العرب، ج ۵ ص ۱۲۰ (قهر).

۲. همان.

۳. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۶۴ (قهر).

۴. همان؛ التهایه لابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۹ (قهر).

خداوند را درخواستیم یافت مانند صفت رب، ناصر، معین، رازق، معطی، حافظ، کریم، منان، عزیز، قهار، مجیب و غیره؛ زیرا حقایق این اوصاف در مسیر حرکت تکاملی اشیاء عینیت و تحقق می‌یابد و در صحنه اشیاء پیاده می‌شود چنانچه می‌فرماید:

«الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۱.

«وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»^۲.

«العزیز» یعنی او پیروز شکست‌ناپذیر است چه آن‌که احدی را یاری ممانعت از اراده و مشیت او نیست.^۳

«الفقار» این صفت درباره موجودات دارای اراده که در مرحله سیر تکاملی معنوی خویش که یکی از ابعاد حرکت‌های آن‌ها است از راه مستقیم عقل و دین به عمد منحرف می‌گردند تحقق می‌پذیرد^۴ و مقتضی صیغه مبالغه آن که او دارای سرعت غفران یا غفران هر گناهی^۵، یا غفران از هر شخصی - با لحاظ شرایط خاصی - می‌باشد.^۶

تفسیر آیه ۶۷ تا ۷۰

«قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ».

«أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ».

«مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ».

«إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ».

ای پیامبر بگو که آن (خبر معاد و جزاء) خبری است بزرگ که شما از آن

۱. سورة طه، آیه ۵۰. ۲. سورة اعلی، آیه ۳.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۶۳؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۳۷۴ (عزز).

۴. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۲۷؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۲۵ (غفر).

۵. تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۰۸؛ تفسیر کزالدقائق، ج ۱۱، ص ۲۶۱.

۶. همان.

اعراض دارید و مرا دانش و علمی نسبت به حال گروه عالم بالا در آن هنگام که با هم مخاصمه داشتند نبود و جز این که با بیانی روشن بیم‌دهنده باشم به من چیزی الهام نشده است.

تفسیر:

ضمیر هو راجع است به یوم الحساب و تحقق یافتن مجازات و کیفر و پاداش در آن^۱ و «نبأ» در اصل خبر مهمی است که دارای اثری بزرگ باشد^۲، و این آیه روشنگر عظمت و اهمیت امر قیامت است و البته با قطع نظر از این که تحقق آن روز واقعی غیر قابل انکار است، بزرگ و عظیم و قابل توجه و تأمل است به طوری که اگر تحققش هم ثابت و مسلم نباشد احتمالش قابل اعتناء و الزام آور، آن که آن را باید محقق گرفت و اثر ثبوت و حتمیت بخشید؛ چه رسد به آن که با ادله و براهین متین و قاطع ثابت و محقق باشد. لذا در همه شرایع حق و کتب آسمانی یکی از ارکان و اصول اعتقادی آن، مسئله معاد بوده است. گرچه ادعا می شود که در تورات فعلی نامی از معاد برده نشده؛ لکن این از علائم تحریف تورات است و بدون تردید تورات اصلی خالی از ذکر معاد نبوده است. در قرآن مجید توجه دادن جامعه به معاد پس از مسأله توحید در رأس تمام دستورات و احکام اصولی و فروعی واقع شده است. بلکه مسأله معاد و اعتقاد بروز واپسین از نظر حرکت دادن جوامع بشری به سوی هدف الهی و آرمان های سعادت بخش انسانی در درجه اول و مؤثرتر از مسأله توحید و اعتقاد به مبدأ است، زیرا قبلاً بیان کردیم محرک بودن اعتقاد به مبدأ به اقتضای قوه عاقله و تحریک اعتقاد به معاد به لحاظ تشویق و تهدید است و تأثیر امر دوم در افکار توده نه خواص و اقلیت های نادر بیش از اول است.

لازم به تذکر است که، برای کسی که معتقد به مبدئی عالم و قادر و عادل باشد اعتقاد به معاد و اثبات آن به غایت روشن است؛ چه آن که پس از توجه به حوادث و

۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، ص ۱۶۷ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۸۸ (نبأ).

رویدادهایی از قبیل، ظلم، تضییع حقوق تلف اموال، شکنجه‌های بی‌رحمانه، قتل‌های جائزانه، ایداء و آزار، حاکمیت بی‌دلیل عده‌ای، محرومیت عده‌ای دیگر و غیر این‌ها از انواع ستم و تعدی که از طبقاتی نسبت به طبقاتی دیگر تحقق می‌یابد و در دنیا جبران نمی‌شود، این سؤال پیش می‌آید که آیا از وقوع این حوادث خداوند مطلع است یا نه؟ اگر جواب منفی باشد پس او عالم نیست، و در فرض اطلاع، آیا قدرت دفاع یا انتقام و کیفر دارد یا نه؟ اگر جواب منفی باشد، پس او قادر نیست و در فرض علم و قدرت با این‌که می‌دانیم در این جهان رسیدگی نکرده، اگر جهان دیگری نباشد مستلزم آن است که او ظلم و خلاف عدالت انجام داده است، و نتیجه سخن این‌که کسی که معتقد به خدای دارای او صاف کمال باشد، ناگزیر باید معتقد به معاد و روز واپسین بشود. و محط بحث در این آیه اثبات معاد نیست؛ بلکه اخبار از آن است. «أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ» خطاب به کفار قریش است^۱ که آن‌ها با این‌که معتقد به مبدأ بودند به نحو اکثریت منکر معاد بودند و این عقیده از آیاتی که آن‌ها را مورد مخاطبه یا وجهه کلام قرار می‌دهد، و سخن از اثبات معاد و نکوهش از منکران می‌کند روشن می‌گردد؛ چنان‌که برخی از آیات انکارشان را به صراحت بازگو می‌کند آنجا که می‌فرماید:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ۚ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^۲

او برای ما (درباره این‌که یوم معادی در کار نیست) مثال زد و گفت: چه کسی است بتواند این استخوان‌ها را که به حالت پوسیدگی درآمده زنده سازد؟ پیامبر! به آن‌ها بگو: آن کسی که استخوان‌ها را در وهله اول ساخت و حیات بخشید، باز هم زنده می‌کند و او است که بر همه نوع خلقت دانا است.

﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۹؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱۷.

۲. سوره یس، آیات ۷۸-۷۹.

ملأ طایفه اشراف هر ملت است^۱ ولی مراد در اینجا فرشتگان^۲ بلند مرتبه یا فرشتگان عالم بالا هستند. «اختصاص» منازعه و دشمنی است^۳ و غرض، گفتگوی فرشتگان است^۴ و این کلام نیز دستور الهی است که پیامبر بگوید، و حاصل آیه آن که ای پیامبر بگو مرا علمی جز از طریق وحی به این قضیه نبود که فرشتگان را گفتگو و جر و بحثی در میان خودشان یا تبادل کلامی با پروردگار درباره خلقت آدم شده است؛ چنان که آن قصه در آیات بعدی در ضمن ۱۵ آیه توضیح گشته و بگو وحی که بر من نازل می گردد جز انجام این رسالت نیست که من با بیانی روشن مردم را از عذاب خدا بترسانم.

تفسیر آیه ۷۱ تا ۸۵

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾.
 ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾.
 ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾.
 ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾.
 ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنْ الْعَالِينَ﴾.
 ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾.
 ﴿قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾.
 ﴿وإِنْ عَلَيَّ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾.
 ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.
 ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾.

۱. المصباح المنیر، ص ۵۸۰؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۷۹؛ الکشاف، ج ۴، ص ۱۰۵.

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۸۴-۲۸۵؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۸۰ (خصم).

۴. تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۴۴؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، ص ۸۴۲.

«إِنِّي يَوْمَ الزَّوْتِ أَلْعَنُوكُمْ»
 «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ»
 «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»
 «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ»

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبِعُكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»

هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من حتماً انجام دهنده این کارم، که بشری از گل بیافرینم. آنگاه که خلقت او را به مرحله کمال رساندم و از روح خویش بر وی دمیدم همگی باید برایش به سجده درافتید. پس همه فرشتگان بی استثناء بر او سجده کردند جز ابلیس که سخت تکبر ورزید و او از قبل، جزء کافران بود. خدا فرمود: ابلیس چه امری جلوگیری شد از این که بر موجودی که به دو دست خود آفریده‌ام سجده نکردی؟ کبر و نخوت بر خود بستی یا آن که به حقیقت، مقامت از وی والا تر بود؟ گفت: بدان جهت که مرا از جنس آتش و او را از گل آفریده‌ای؛ من از او بهترم. فرمود: پس از اینجا بیرون رو که بی تردید تو رانده شده درگاه مایی و تا روز جزاء لعنت من بر تو ثابت و محقق گردید. او گفت: خدایا پس بر من تا آن روز که این نسل از خاک برانگیخته شوند مهلت ده. فرمود: تو تا روز معینی جزء مهلت یافتگان باش. عرض کرد: سوگند به عزت همه افراد این نسل را جز بندگان ناب و خالصت، اغواء خواهم کرد. فرمود: سوگندم به حق است و گفتارم حقیقت که حتماً جهنم را از تو و از کسانی که از نوع آدم تو را پیروی کنند، پر خواهم کرد.

تفسیر:

معنای ظاهری آیات طبق ترجمه فوق تا حدی روشن است ولی توجه به سؤال‌های زیر و پاسخ آن‌ها لازم است.

سؤال ۱: این گفتگو که بین خداوند و فرشتگان اتفاق افتاده، در چه زمانی بوده

[است؟]

پاسخ: از ملاحظه مجموع این آیات و آیات ۳۰ الی ۳۳ از سوره بقره چنین

برمی آید که خداوند قبل از آن که شروع به خلق نوع انسانی فرماید، فرشتگان را از خلقت آن ها مطلع کرد، و گوشزد نمود که موجودی به نام بشر خواهم آفرید و چون خلقت آن به مرتبه کمال رسید، همه شماها باید در مقابلش خضوع کنید. این معنی همان است که در آیه ۷۱ و ۷۲ از این سوره بیان شده است.

و در این مقام چون فرشتگان از حال این موجود موعود و خصوصیات روانی و نفسانی و اثرات وجودی آن باخبر نبودند چیزی در مقابل اخبار و پیشنهاد خدا اظهار نداشتند. خداوند پس از اخبار مزبور مشیت خویش را تحقق بخشید و بشر را روی کره زمین به وجود آورد و ظاهراً مدتی هم گذشت که فرشتگان از اوضاع و احوال این موجود اطلاع یافتند و از گفتار و کردار وی باخبر شدند، و مستبعد نیست که پس از این اطلاع در مغزشان این مطلب خلجان می کرد که آیا آن موجودی که باید گروه فرشتگان در برابرش به سجده افتند اینانند؟ و اگر این ها باشند، چگونه ما باید در مقابلشان خاضع شویم؟ البته تصور هر امری مستلزم اعتراض و رد آن نیست؛ بلکه گاهی به عنوان تعجب است چنان که فرشتگان داشتند^۱، و گاهی به عنوان اعتراض و استکبار چنان که ابلیس داشت.^۲

به هر حال در این بین بود که خداوند مطلب زیر را پیشنهاد کرد که من تصمیم دارم در روی زمین جانشینی قرار دهم، و من حتماً انجام دهنده این عملم. فرشتگان دریافتند که ناگزیر کاندیدای خلافت از همان موجودی است که چندی پیش آفریده شده و در سطح زمین مشغول ادامه حیاتند؛ چه آن که غیر آنان روی کره زمین ساکنی نبود.

و چون از حدود عملکرد و روش آن ها تا حدی مطلع بودند، عرضه داشتند آن ها بدین جهت که ایجاد فساد کرده، خون ها ریخته اند قابل خلافت الهیه نیستند. خداوند این ایراد را با به وجود آوردن یک صحنه امتحان و آزمایشی جواب داد، و

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳۳ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۸.

آن قضیه این‌که:

نام‌ها و اسماء تمام موجوداتی که آفریده بود به آن موجود نامزد خلافت تعلیم فرمود. سپس مجتمع عظیمی شامل کاندیدای مذکور و همه یا اغلب فرشتگان تشکیل داد. در آن محضر باشکوه همانند یک نمایشگاه جهانی از هر نوع و هر صنف از مخلوقات خویش نمونه‌ای حاضر فرمود. فرشتگان را دستور داد که نام‌های اجناس نمایشگاه را یک‌ایک بگویند یا بنویسند و یا مبنی بر استفاده دیگری از عبارت قرآن، ماهیت اشیاء و تجزیه و تحلیلی از ترکیب وجودی، و شرحی از خواص و آثار آن‌ها را بیان کنند. فرشتگان را در این باره علمی نبود، دسته جمعی اعتراف به عجز و جهل کردند، و چون از موجود زمین پرسش فرمود همه را یک یک شرح داد و نقصی در توضیح مورد سؤال باقی نگذاشت. فرشتگان را شگفتی عجیب رخ داد و یکباره تسلیم شدند. خداوند فرمود: آیا از قبل به شما نگفتم مرا دانش‌هایی است که شما از آن بی‌اطلاع‌اید؟

و بالجمله از آیات سورۃ بقره استفاده می‌شود که پس از خاتمه آزمایش فوق الذکر و ظاهر شدن لیاقت ذاتی موجود زمینی فرمان سجده و خضوع از طرف خداوند صادر گردید.

بنا بر این می‌توان گفت که مراد از کلمه «یختصمون» گفتگوهای فرشتگان با پروردگار است^۱ و اطلاق اختصاص بدان جهت است که گفتارشان شبیه مجادله بوده نه تسلیم بی‌چون و چرا. این معنی مستلزم تحقق گناه از آن‌ها نیست؛ بلکه نظیر همان است که ابراهیم پیامبر با خدا داشت.

﴿قُلْنَا ذَهَبْ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبِشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾^۲

هنگامی که ابراهیم را خوف مهمان‌ها از دل برفت و بشارت فرزند بیامد، با ما درباره قوم لوط به مجادله برخاست.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۵۷؛ روض الجنان، ج ۱۶، ص ۲۹۱.

۲. سورۃ هود، آیه ۷۴.

و ممکن است اطلاق اختصاص به واسطه رد و بدل شدن کلماتی است بین خداوند و شیطان^۱ که شبیه نزاع و جدال لفظی بوده که بعداً تفصیل خواهیم داد.

سؤال ۲: آیا مراد از بشر در جمله «إِنِّی خَالِقُ بَشَرًا» شخص است یا نوع و مراد از تسویه او چیست؟

پاسخ: کلمه بشر در این مورد قابل حمل بر دو معنی است و هر معنی مسلک و مذهبی را درباره خلقت انسان تأیید می‌کند. توضیح این سخن آن‌که در کیفیت آفرینش بنی نوع انسانی و حیوانات دیگر برخی برآنند که نخستین موجود خلق شده از طایفه انسان آدم و حوا است که خداوند مجسمه هر دو را از گل بساخت و پس از خشکیدن از روح خویش بر آن‌ها بدمید و هر دو را دفعتاً به نحو اعجاز زنده فرمود و از ازدواج آن دو انسان، و توالد و تناسلشان، تکثیر و نسل حاصل آمد. این قول مذهب قدما و همه یا اکثریت علمای مذهب است و به نام «فیکسیسم» نامیده می‌شود. بنا بر این مراد از کلمه بشر فرد است و مراد از فرد هم حضرت آدم.

عده‌ای دیگر گفته‌اند که سلسله همه انواع حیوانات موجود و آنچه از انواع آن‌ها منقرض شده که انسان نیز شاخه‌ای از این شجره و فرعی از این اصل است، و همه قبیله عظیم جنبنندگان، بنی اعمام و بنی احوال یکدیگراند که رفته رفته به یک اصل منتهی می‌شوند و این انشعابات بی‌نهایت به یک موجود زنده تک سلولی می‌رسد. و علت تکثر و انشعاب، تغیر و دگرگونی بوده که در انواع متسلسل به علل مختلفی پدید می‌آید و به مرور زمان نوعی به نوعی دیگر متبدل شده در هر تبدلی مرحله‌ای از تکامل تحقق می‌یافت، تا آن‌که در این بین نوعی از انواع به شکل انسان درافتاد و مرحله نهایی تکامل جانداران از نظر قالب و کالبد انجام گرفت و زمان ممتدی نیز بر حیات این نوع گذشت تا آنگاه که فردی از میانشان به منصب خلافت الهی برگزیده شد و آن فرد حضرت آدم بود، و چون باقی افراد خانواده بشری به علت بی‌بهره بودنشان از خرد و یا به عللی مشابه آن، منقرض شدند، در نتیجه آنچه باقی ماند از

نسل آدم بود و این مذهب را به نام «ترانسفورمیسیم» می‌نامند.

بنا بر این مراد از کلمه «بشرأ» در آیه نوع است و تنوین، تنوین اعراب؛ یعنی خداوند می‌فرماید: اراده دارم نوعی از جنبنده را به نام بشر از گل خلق کنم و آیه بعدی «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ...» بنابر مذهب اول متعرض کیفیت آفرینش شخص آدم است، و معنی آن‌که چون خاکش را گرد آوردم و گل کرده و خشکانیده و روح در آن وارد کردم سجده کنید.

بنابر مذهب دوم آیه مذکور بیانگر چگونگی خلقت انواع و تبادل آن است، و مراد از تسویه آن‌که شکلش در مسیر تکامل درست و تکمیل شود و به صورت نوعی انسانی بیفتد.

سؤال ۳: مراد از سجده فرشتگان برای بشر چه بوده؟ و چرا باید فرشته در برابر بشر سجده کند؟

پاسخ: میان مفسران اسلامی درباره سجده فرشتگان اختلاف است. برخی برآن‌اند که سجده، به سوی آدم و برای خدا بوده، نظیر ساختمان کعبه که سجده خداوند به سوی آن انجام می‌یابد، و این قول ضعیف است.^۱

و عده‌ای گفته‌اند که سجده برای آدم و به احترام او بود و مانعی نیست این خضوع خاص که مخصوص ذات اقدس خدا است احیاناً با اجازه او در حق دیگران انجام یابد^۲، و قول سوم آن‌که مراد از سجده معنی لغوی آن است یعنی خضوع و کرنش، نه خصوص پیشانی بر زمین نهادن.^۳

به هر حال از این آیه استفاده می‌شود که مقام انسان مسجود له، از همه فرشتگان بالاتر است، حتی از جبرئیل و میکائیل و سایر افراد برجسته فرشتگان، به دلیل آن‌که همه آن‌ها مأمور به سجده یا خضوع در برابر وی شدند: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ». البته افضلیت انسان از همه فرشتگان درباره انبیا و اوصیای آنان مورد قبول

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۸۱: مفاتیح الفیج، ج ۲، ص ۴۲۷-۴۲۸.

۲. همان.

۳. همان.

است، و اما سایر مؤمنان، آن‌ها از فرشتگان عادی افضل‌اند نه از جبرئیل و همطرازان او. و علت افضلیت، آن‌که انسان موجودی ذات الابعاد است و در نفس و روان و خمیره ذات وی قوی و نیروهای گوناگونی تودیع شده که غالب آن‌ها در فرشتگان نیست، نظیر قوه شهویه، غضبیه، بهیمی، و فروع آن‌ها از حب جاه و مال، حسد، جبن و غیره. این نیروها پیوسته او را به سوی فساد و طغیان و مخالفت اوامر حق تعالی می‌کشاند و او در میدان نبرد و در معرض کشمکش این قوی است، و مخالفت با نفس و بیرون شدن از جاذبه این قوی و تبعیت از دستورات الهی و فرامین خرد امری است مشکل و آنگاه که بتواند چنین امری را انجام دهد مجاهده بزرگی کرده و در مقام منیعی که فرشتگان را قدرت رسیدن آن نیست حیازت کرده است؛ چه آن‌که طاعت خدا و عبادت حق برای فرشتگان مطابق خواست فطرت و غریزه ذاتی آن‌ها است و آنان از طاعت خداوند و تسبیح و تهلیل پروردگار و انقیاد فرامین او لذت می‌برند و حلاوت خاصی درک می‌کنند. پس اگر بشر بتواند انجام وظیفه لازم در طاعت اوامر معبود کند، بالطبع عملش ارزنده‌تر از فرشته خواهد بود و جهات دیگری راجع به این موضوع در بین بود که متعرض نشدیم.

سؤال ۴: فرشتگان کیانند و کجایند و برای چه امری و کاری آفریده شده‌اند؟

پاسخ: فرشتگان، موجودی زنده و دارای عقل و شعور، و یکی از طوایف چهارگانه ذوات عقلند - انسان‌ها، اجنه، شیاطین، فرشتگان - که بار تکلیف بر دوش آن‌ها نهاده شده گرچه تکالیف آنان از بشر و اجنه تا حدی جدا است، و طبق ادله نقلیه^۱، اعتقاد به وجود آن‌ها واجب و انکارشان پس از توجه و علم کفر است.

آنان اجسام لطیفه نورانی‌اند که عادتاً با حاسه‌های ما قابل درک نیستند، آن‌ها طبقاتی مختلف و اصناف و اقسامی بس انبوه و بی‌نهایت‌اند. عده‌ای در کرانه‌های بی‌منتهای عالم بالا و اجواف پهناور کشور وجود و ملک هستی، مشغول پرستش و

۱. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۶۶؛ روض الجنان، ج ۲، ص ۶۹؛ جامع البیان، ج ۱، ص ۳۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۱۴۴، باب حقیقه الملائکه.

عبادت خداوند، و عده‌ای بس عظیم کارمندان کارگاه وجودند، و تمام حرکات و قلب و انقلاب و تبدلات و دگرگونی‌های این دستگاه بی‌کران به اراده و فعالیت و دست توانای آن‌ها تحت مشیت تکوینی پروردگار انجام می‌یابد.

اینک سخنی چند از آیات قرآنی و نهج البلاغه علی‌علیه دربارۀ آن‌ها:

[از قرآن]

۱- احسان و نیکی حقیقی هر مکلفی آن است که پس از اعتقاد به مبدأ و معاد به آنان معتقد شود (چه آن‌که آن‌ها مظهر اتم جلال و جمال الهی در آفاق و انفس، و سپاهیان پیروز و شکست‌ناپذیر حضرت حقند و شناخت آنان مقدمه شناخت خدا و ادراک شئون آن‌ها وسیله معرفت صفات الله است).^۱

۲- آن‌ها همراه ذات اقدس خود خداوند و صاحبان دانش، شهادت به یگانگی و توحید الله می‌دهند.^۲

۳- پیامبر و همه مؤمنان، به الله و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و رسولان حق ایمان دارند.^۳

۴- کسی که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و روز واپسین کافر شود، حقا که سخت گمراه گردیده است.^۴

۵- آن کس که با خداوند و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد، خدا نیز با او دشمن خواهد بود.^۵

۶- درباره صدق و حقانیت آنچه بر پیامبر اسلام نازل گشته، نخست خداوند و سپس آن‌ها شهادت می‌دهند.^۶

۷- آن‌ها را همانند مسیح پیامبر امتناع و تکبری از این‌که بنده خدا باشند، نیست.^۷

۱. سورة بقره، آیه ۱۷۷.

۲. سورة آل عمران، آیه ۱۸.

۳. سورة بقره، آیه ۲۸۵.

۴. سورة نسا، آیه ۱۳۶.

۵. سورة بقره، آیه ۹۸.

۶. سورة نسا، آیه ۱۶۶.

۷. سورة نسا، آیه ۱۷۲.

- ۸- آن‌ها از ترس پروردگار علی‌الدوام به تسبیح ذات اقدسش اشتغال دارند.^۱
- ۹- آن‌ها از فراز آسمان‌ها تسبیح و حمد گویند و بر ساکنان پهنه زمین طلب آمرزش نمایند.^۲
- ۱۰- خداوند در اعصار قبل از انتخاب جانشین زمینی خود، تصمیم این انتخاب را با آن‌ها در میان گذاشت.^۳
- ۱۱- خداوند بر آنها اجزای عالم هستی و جواهر موجودات را بدان جهت که نام‌های آن‌ها را بازگو کنند، عرضه داشت.^۴
- ۱۲- بر آن‌ها تکلیف شد در برابر فردی از قبیله انسان یا در مقابل تمام این نوع، خضوع کنند؛ همگی غیر از ابلیس پذیرفتند و سجده کردند.^۵
- ۱۳- آن‌ها به خدای خود همانند سایر جنبنندگان که در آسمان‌ها و زمین‌اند، سجده می‌کنند و ابداً تکبر نمی‌ورزند.^۶
- ۱۴- خداوند از آن‌ها رسولانی به سوی بشر و از بشر رسولانی به سوی مردم انتخاب می‌کند.^۷
- ۱۵- خداوند آن‌ها را فرستادگانی دارای پره‌ای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه قرار داده و اگر بخواهد بر خلقتشان می‌افزاید.^۸
- ۱۶- خداوند آن‌ها را همراه روح به فرمان خویش بر هر بنده‌ای که خواهد، اعزام می‌دارد.^۹
- ۱۷- آنها چون ارواح مؤمنان پاک را از بدن برگیرند، نخست بر آنها سلام و تحیت عرضه دارند.^{۱۰}

۱. سوره رعد، آیه ۱۳.	۲. سوره شوری، آیه ۵.
۳. سوره بقره، آیه ۳۰.	۴. همان، آیه ۳۱.
۵. همان، آیه ۳۴.	۶. سوره نحل، آیه ۴۹.
۷. سوره حج، آیه ۷۵.	۸. سوره فاطر، آیه ۱.
۹. سوره نحل، آیه ۲.	۱۰. سوره نحل، آیه ۳۲.

۱۸ - آنها به سوی آنان که اعتراف به توحید الله کرده‌اند و بر آن گفته استوار مانده‌اند، به هنگام مرگ نازل گردند که اندوه بر خود راه ندهید؛ شما را بر بهشت موعود بشارت باد.^۱

۱۹ - آنها به هنگام قبض ارواح کافران، بر صورت‌ها و پشت آنان تازیانه خواهند زد.^۲

۲۰ - آنها وقتی که ارواح ستمگران را از کالبد برگیرند، نخستین سؤالشان آن‌که در چه حالی زندگی می‌کردید؟^۳

۲۱ - آنها در آن حال که ظالمان را سكرات مرگ فراگیرد، دست‌ها به سوی آنها گشایند که روان خود از کالبد در آرید.^۴

۲۲ - آنها بودند که زکریا را در حالی که به محراب عبادتش مشغول نماز بود، برای بشارت به تولد فرزندش یحیی ندا در دادند.^۵

۲۳ - آنها بودند که مریم را بشارت به اصطفای پاک دادند.^۶

۲۴ - آنها به مریم مژده تولد کلمت الله را از طرف حق آوردند.^۷

۲۵ - آنها در حق کسانی که به حال کفر از دنیا می‌روند، همراه خدا و مؤمنان لعنت کنند.^۸

۲۶ - خداوند آنها را جز برای انجام مأموریت حق، نازل نکند و چون چنین دستور را داد، آنها بی‌مهلت طاغیان را سرکوب و نابود سازند.^۹

۲۷ - آنها همراه روح در شب قدر به دستور پروردگار درباره هر امری از مقدرات فرود آیند؛ سلام گویند و این عمل تا طلوع ضبح صادق ادامه یابد.^{۱۰}

۱. سورة فصلت، آیه ۳۰. ۲. سورة انفال، آیه ۵۰.

۳. سورة نساء، آیه ۹۷. ۴. سورة انعام، آیه ۹۳.

۵. سورة آل عمران، آیه ۳۹. ۶. همان، آیه ۴۲.

۷. همان، آیه ۴۵. ۸. سورة بقره، آیه ۱۶۱.

۹. سورة حجر، آیه ۸. ۱۰. سورة قدر، آیه ۴-۵.

- ۲۸- خداوند و فرشتگان، مؤمنان را درود فرستند تا آنها را از تاریکی و انحراف، به سوی نور علم و ایمان در آورند.^۱
- ۲۹- آنها همراه خداوند به پیامبر اسلام درود می فرستند.^۲
- ۳۰- در غزوه بدر خداوند درخواست مؤمنان را اجابت کرد و هزار تن از آنان را در ردیف هم به یاری مؤمنان اعزام داشت. به اعزامی ها وحی فرمود که من همراه شمایم؛ قدم های مؤمنان را ثبات بخشید و کافران را بر فرق بکوبید و انگشتان قطع نمایید.^۳
- ۳۱- آنها در پهنه گیتی و آسمان ها ساکن اند و در روز واپسین، شفاعت عده ای را به عهده دارند.^۴
- ۳۲- آنها جان های هر زنده ای را به هنگام مرگ قبض کنند و استیفا نمایند.^۵
- ۳۳- کسانی که ایمان به خدا ندارند، آنها را دختران خداوند می نامند.^۶
- ۳۴- جبرئیل و نیکان مؤمنان و فرشتگان دیگر، یاوران پیامبر اسلام اند.^۷
- ۳۵- آنها همراه روح در روزی که طولش پنجاه هزار سال باشد، به سوی خداوند بالا روند.^۸
- ۳۶- در روز واپسین آنها همراه روح، صف خواهند کشید.^۹
- ۳۷- در آن روز فرمان خداوند، در میان سایه بانی از ابر تیره رنگ همراه فرشتگان نازل گردد.^{۱۰}
- ۳۸- در آن روز خواهی دید که آنها اطراف عرش الهی را احاطه کرده، تسبیح و تحمید بر زبان دارند.^{۱۱}

-
- | | |
|---------------------------|-------------------------|
| ۱. سورة احزاب، آیه ۴۳. | ۲. همان، آیه ۵۶. |
| ۳. سورة انفال، آیات ۹-۱۲. | ۴. سورة نجم، آیه ۲۶. |
| ۵. سورة سجده، آیه ۱۱. | ۶. سورة نجم، آیه ۲۷. |
| ۷. سورة تحریم، آیه ۴. | ۸. سورة معارج، آیه ۴. |
| ۹. سورة نبأ، آیه ۳۸. | ۱۰. سورة بقره، آیه ۲۱۰. |
| ۱۱. سورة زمر، آیه ۷۵. | |

۳۹- آنها در آن روز در اطراف آسمان‌ها خواهند بود و سریر عظمت حق را هشت نفرشان به دوش خواهند کشید.^۱

۴۰- آنها چون در آن روز با متقین ملاقات کنند، چنین گویند: امروز روز شما است که در دنیا به شما وعده می‌دادند.^۲

۴۱- آنها در آن روز از هر دری بر بهشتیان در آیند و سالم و تحیت و شادباش گویند.^۳

۴۲- نوزده تن از آنان بر آتش دوزخ موکل‌اند و جز از آن جنس احدی را خداوند بر اداره امور دوزخ، انتخاب نکرده است.^۴

۴۳- گروهی از آنان که بس سخت دل و قوی و مستحکم‌اند، بر آتش جهنم موکل‌اند و فرمان حق را درباره شکنجه دوزخیان به هیچ گونه مخالفت نکنند و بی‌درنگ اجرا دارند.^۵

از نهج البلاغه

گروهی از آنان پیوسته در حال سجده‌اند که رکوع ندارند. و برخی علی‌الدوام در حال رکوع‌اند که قامت راست نکنند؛ و گروهی ایستاده و صف کشیده‌اند که انصراف پیدا نکنند؛ از تسبیح خداوند خسته نشوند؛ خواب دیدگان آنها را فرا نگیرند؛ سهوی در افکارشان، خستگی در ابدانشان و غفلت و نسیان در وجودشان راه نیابد.

گروه دیگر امانت‌داران وحی ربوبی، زبان‌گویای او با پیغمبران، و پیوسته در تنجیز احکام و تنفیذ فرمان الهی در رفت و آمدند.

طایفه دیگر، حافظان و مراقبان بندگان خداوند در دنیا و خادمان درهای بهشت در آخرت‌اند.^۶

۱. سورة حاقه، آیه ۱۷. ۲. سورة انبیاء، آیه ۱۰۳.

۳. سورة رعد، آیات ۲۳-۲۴. ۴. سورة مدثر، آیه ۳۱.

۵. سورة تحریم، آیه ۶. ۶. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹، خطبه ۱.

خداوند، آسمان بالا را به صدای تسبیح و حمد آنها آباد ساخت، خلقتشان را شگفتی آور کرده، فضای ملکوت اعلا و ما بین جوهای مراکز بالا را به وجود آنها پر کرده است؛ آن چنان که در امکنه قدس عالم اعلی، و خرگاه عظیم جهان بالا، آوای تسبیحشان طنین انداز است.

آنها را دارای پره‌های متعدّد در اشکال گوناگون بیافریده، آنها جلال و عزّت خدای عظیم را به پاکی یاد آورند، بندگان گرامی خداوند که از فرمانش تخلف نورزند و دستورش را بی مهلت انجام دهند.

آنها در عالم اعلی امانت دار وحی الله اند؛ بر عهده آنها ودیعه احکام و امانت امر و نهیست را نهاده است، از شک و تردید مصونشان داشته، آن چنان که احدی از آنها را از مسیر رضایت خداوند منحرف نیابی.^۱

آنها داناترین مخلوق به عظمت خالق، و خائف ترین آنها از هیبت و جلال او، و نزدیک ترین شان به ساحت قدس الله اند. آنها هیچگاه در صلب پدران و رحم مادران نبوده اند، و از آب متعفن نطفه آفریده نشده اند، و تحت تأثیر حوادث زمان قرار نگرفته اند.^۲

سؤال ۵- ابلیس کیست و آیا جزو فرشتگان است یا از نوعی دیگر؟

جواب: ابلیس اسم خاص شخص اول از طایفه شیاطین است^۳ و گاهی بر غیر او از افراد نسل و فرزندان او اطلاق می شود. این واژه مشتق است از «ابلاس» یعنی مأیوس از رحمت حق شدن^۴ و متحیر گردیدن^۵ و در مقام مجادله محکوم و مغلوب شدن؛^۶ چه آنکه این صفات در ابلیس تحقق یافته است.

نام دیگر این طایفه، شیطان است مشتق از «شطن» به معنی دور شدن؛^۷ بدان

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۹، خطبه ۹۱. ۲. همان، ص ۲۱۱، خطبه ۱۰۹.

۳. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۴ (بلس). ۴. همان؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۳۰ (بلس).

۵. همان. ۶. همان.

۷. روض الجنان، ج ۸، ص ۱۵۱؛ الکشف و البیان، ج ۱، ص ۱۸۲؛ معالم التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۶.

جهت که این گروه از قرب خداوند و از هر خیر و صلاح به دورند. این واژه در قرآن کریم بر هر طغیانگر و نافرمان اطلاق می شود؛ چه از جنس ابلیس باشد یا از آدمیان. چنان که می فرماید:

﴿جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ﴾.^۱

برای هر پیامبری دشمنانی قرار دادیم که عبارت اند از شیاطین انسانی مرنی و شیطان های جنی نامرنی.

کوتاه سخن در شرح حقیقت و ماهیت این گروه طبق استفاده از ادله نقلیه آن که اینان موجوداتی زنده و صاحب ادراک و شعورند که در همین جهان در پس پرده احساس ما زندگی می کنند، مبدأ خلقت اینها آتش است؛^۲ چنان که مبدأ خلقت آدمیان خاک،^۳ و فرشتگان نور است.^۴

برخی از دانشمندان بر آن اند که این صنف با صنف اجنه و پریان در حقیقت نوعی متحدند و جدایی شان در این است که مؤمنان شان را جن و کافران شان را ابلیس و شیطان نامند.^۵

برخی دیگر گفته اند که هر یک نوعی جداگانه است. اینان دارای صفات نوعی خاص و افکار و کردار مخصوص و مکلف به دستورات و قوانین متناسب با وضع وجودی شان می باشند. اینان منشأ اصلی شرور و مفسد و طغیان و عصیان اند. اندیشه و عمل خیری از اینها تحقق نمی یابد و هیچ عمل شری از آدمیان صادر نمی شود جز آن که اینها در صدور آن دخالت دارند. اینان را با آدمیان عداوتی عظیم و قدیم و ریشه دار و غیر قابل زوال است.^۶

۱. سورة انعام، آیه ۱۱۲.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۲؛ سورة ص، آیه ۷۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۸ ح ۱۸؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۱ ح ۸۰ و ۸۱ علل الترابیع، ج ۱، ص ۶۲ ح ۱.

۳.

۴. الاختصاص، ص ۱۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۲ ح ۸؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲۶؛ مستد أحمد، ج ۶، ص ۱۵۳.

۵. همان.

۶. مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۸۰-۸۲.

اینان بر دل‌های آدمیان راه دارند که تصوّرات و اندیشه‌های انحرافی را از دریچه مغز بر افکارشان القا کنند و بدین وسیله آنها را از راه حق و صلاح منحرف سازند و تسلّط اینها بیش از وسوسه و الهام و القای تصوّرات فکری، تحریص و ترغیب بر زشتی‌ها و نهی و زجر از اندیشه و عمل نیک نیست. چه نیکو است بیوگرافی اجمالی اینها را از زبان کتاب کریم بشنویم. با توجه به آنکه اغلب آیات مربوطه در مقام شرح حال اعم از اینها و انسان‌های نافرمان و طغیانگر است، به آیات زیر توجه شود: شیطان، آدم و حوّا را از ناحیه شجره منهیه بلغزانید و در نتیجه آنها را از ناز و نعمتی که در آن بودند، بیرون کرد.^۱

ای مردم! به دنبال گام‌های شیطان گام ننهید؛ چه آنکه او برای شما دشمنی است آشکار.^۲

شیطان، شما را (در هنگام قصد انفاق) از فقر و نداری می‌ترساند و شما را به انجام کارهای زشت فرمان می‌دهد.^۳

آن شیطان است که دوستان خود را از کفّار می‌ترساند. شما از آنها نترسید و از من بترسید؛ اگر چنانچه به حقیقت مؤمنید.^۴

کسی که شیطان رفیق و قرینش باشد، بدا به حال او از نظر چنین رفیقی.^۵

شیطان اراده دارد مردم را به گمراهی سختی درافکند.^۶

کسی که شیطان را به ولایت گیرد و نه خدا را، حقّاً که زیانی بس آشکار کرده است.^۷

او مردم را وعده و نوید می‌دهد و آرزو می‌کند؛ لکن نوید وی جز غرور و فریب نیست.^۸

۲. همان، آیه ۱۶۸.

۱. سوره بقره، آیه ۳۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۷۵.

۳. همان، آیه ۲۶۸.

۶. همان، آیه ۶۰.

۵. سوره نساء، آیه ۳۸.

۸. همان، آیه ۱۲۰.

۷. همان، آیه ۱۱۹.

او می‌خواهد میان شما آدمیان از راه شراب و قمار، عداوت و کینه ایجاد کند.^۱
 ای آدمیان! (بهبوش باشید) که شیطان، شما را در فتنه و عذاب نیفتد.^۲
 او فکر یوسف را از یاد خدا فراموش داشت تا آن‌که اندی از سال در زندان
 مکث نمود.^۳
 ما به ملت‌های قبل از تو پیامبرانی ارسال کردیم؛ لکن شیطان، کردار زشت آنها را
 در نظرشان زینت داد.^۴
 در هنگام تلاوت قرآن، از شر شیطان رجیم به خدای خود، پناهنده شو.^۵
 او به خدای خود، سخت کفران کننده است.^۶
 او در مقابل خدای رحمان، سخت عصیانگر است.^۷
 ای پیامبر! قبل از تو نیز هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن‌که هنگامی که خواست
 اهداف خویش را در میان مجتمع پیاده کند، شیطان، موانعی در راه هدف وی القا
 کرد؛ سپس خداوند القائنات او را باطل کرد و نشانه‌های توحید خود را تثبیت فرمود.^۸
 آن‌کس که پیروی از گام‌های شیطان کند، متوجه شود که او فرمان به‌زشتی و ناروا
 می‌دهد.^۹
 پیوسته شیطان، به‌خذلان و خواری افکننده انسان است.^{۱۰}
 او با شما دشمن است؛ شما نیز او را دشمن دارید.^{۱۱}
 ای آدمیان! آیا من به شما (به حکم فطرت و زبان پیامبران) پیام ندادم که شیطان را
 نپرستید؟ چه آن‌که او دشمن آشکار است.^{۱۲}

- | | |
|------------------------|-------------------------|
| ۱. سوره مائده، آیه ۹۱. | ۲. سوره اعراف، آیه ۲۷. |
| ۳. سوره یوسف، آیه ۴۲. | ۴. سوره نحل، آیه ۶۳. |
| ۵. همان، آیه ۹۸. | ۶. سوره اسراء، آیه ۲۷. |
| ۷. سوره مریم، آیه ۴۴. | ۸. سوره حج، آیه ۵۲. |
| ۹. سوره نور، آیه ۲۱. | ۱۰. سوره فرقان، آیه ۲۹. |
| ۱۱. سوره فاطر، آیه ۶. | ۱۲. سوره یس، آیه ۶۰. |

هر گاه از ناحیه شیطان تو را رنج و آسیبی برسد، به خداوند خویش پناه ببر.^۱
 آنها که پس از روشن شدن راه هدایت عقب‌گرد کردند، همانا براساس تسویل و
 املائی شیطانی بود.^۲

شیطان، بر کفّار مستولی شد تا یاد خدا را از دل‌هایشان بیرون برد. آنان حزب
 شیطان‌اند و همانا حزب شیطان زیانکاران‌اند.^۳

هر آن‌کس که چشم بصیرتش از یاد خداوند کور شود، شیطانی را همواره رفیق و
 قرینش سازیم.^۴

برای هر پیامبری دشمنانی از شیطان‌های انسی و جنّی قرار دادیم.^۵
 همانا شیطان‌ها به دوستان خود الهام می‌دارند که با شما مؤمنین به مجادله
 برخیزند.^۶

به راستی ما شیطان‌ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.^۷
 ما کفّار و شیاطین را در روز واپسین محشور می‌کنیم.^۸
 مگر نمی‌بینی که ما شیطان‌ها را بر کافران رها کردیم که آنها را (بر طغیان و
 عصیان) تحریک کنند.^۹

بگو: پروردگارا! از وسوسه‌های شیطانی به‌ساحت تو پناهنده می‌شوم و پناه
 می‌برم از این‌که در نزد حضور یابند.^{۱۰}

آیا شما را به کسی که شیطان‌ها بر او فرو می‌آیند مطلع کنم؟ آنها بر شخصی که
 دروغ پرداز و گنهکار باشد، نازل می‌شوند.^{۱۱}

در روز واپسین آن‌هنگام که حکم به پایان رسد، شیطان (به اتباع خویش) خواهد

-
- | | |
|-------------------------------|------------------------------|
| ۱. سوره فصلت، آیه ۳۶. | ۲. سوره محمد، آیه ۲۵. |
| ۳. سوره مجادله، آیه ۱۹. | ۴. سوره زخرف، آیه ۳۶. |
| ۵. سوره انعام، آیه ۱۱۲. | ۶. همان، آیه ۱۲۱. |
| ۷. سوره اعراف، آیه ۲۷. | ۸. سوره مریم، آیه ۶۸. |
| ۹. همان، آیه ۸۳. | ۱۰. سوره مؤمنون، آیات ۹۷-۹۸. |
| ۱۱. سوره شعراء، آیات ۲۲۱-۲۲۲. | |

گفت: خداوند در دنیا به شما وعده حق داد و من وعده بر خلاف حقیقت. من در آنجا بر شما تسلط و زور نداشتم جز آن که شما را (به سوی عصیان) خواندم و شما به اختیار پذیرفتید؛ پس نه مرا، بلکه خویشتن را ملامت کنید. امروز نه من توان فریادرسی از شما دارم و نه شما قدرت نجات من. به راستی من پیش از این آنچه را شریک خدا می شمردید، کافر بودم.^۱

آنگاه که فرمان سجده فرشتگان برای آدم از خدا صادر شد، ابلیس را تعصب و حمیت فرا گرفت و شقاوت غالب شد. به خلقتش از آتش تکبر ورزید و خلقت آدم را از گل خوار شمرد. سپس خداوند مهلتش داد تا خود استحقاق غضب حق دریابد و امتحانش کامل شود و وعده گذشته سر رسد.^۲

آن دشمن الله، پیشوای تعصب جویان و پیشرو متکبران بود. کسی که بنیاد تعصب باطل بنهاد و با خدای خود در لباس تجبر و عظمت به نزاع برخاست. زره تکبر و عزت طلبی بر تن کرد و لباس خضوع بیرون نمود. نمی بینید چگونه خداوند در ازای خودبینی کوچکش شمرد و به واسطه بلندپروازی وی را فرو نهاد. در دنیا مطرودش ساخت و آتش سعیر برای آخرتش مهیا نمود.

از ملاحظه روش خداوندی با وی عبرت گیرید، آنگاه که عمل طولانی و مشقت بسیار او را به خاطر تکبر یک ساعت احباط نمود - در حالی که وی خدا را به مدت شش هزار سال عبادت کرده بود که روشن نیست آیا از سال های دنیا بود یا آخرت - پس چه کسی پس از ابلیس از نظیر گناه او سالم می نماید. پس چنین نیست که خداوند بشری را داخل بهشت نماید توأم با آن معصیتی که فرشته ای را بدان جهت بیرون کرده همانا حکم خداوند درباره اهل آسمان و زمین یکسان است، و میان خداوند و احدی از مخلوقش دوستی آن چنانی نیست که قرق گناهی که بر جهانیان حرام کرده، به خاطر او بشکند.^۳

۲. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱، خطبه ۱.

۱. سورة ابراهيم، آیه ۲۲.

۳. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۸ - ۱۳۹، خطبه ۱۹۲.

تفسیر آیه ۸۶ و ۸۷ و ۸۸

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا يَنْذِرُ لِلْعَالَمِينَ﴾.

﴿وَلَنَعْلَمَنَّ نُبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾.

پیامبر به مخالفان بگو، در مقابل انجام وظیفه رسالت خویش از شما پاداشی نمی طلبم، و من این رسالت را بی دلیل ادعا نمی کنم، و این کتاب من جز به منظور یادآوری جهانیان نیست، و بی تردید خبر حقانیت آن پس از اندکی عالم گیر خواهد شد.

تفسیر:

مسئله انجام عمل بدون پاداش یکی از مهم ترین روش انبیا بوده، و هیچ یک از آن ها در مقابل زحمات طاقت فرسای خویش که در راه هدایت، و آموزش فکری، پرورش روحی و تربیت اخلاقی و اجتماعی ملت خود انجام داده اند، درخواست اجرت و مزدی نکرده اند و انگیزه آن ها در ابلاغ احکام و پیاده کردن برنامه های الهی و در تمام فعالیت اجتماعی امتثال فرمان حق و رساندن قافله بشری به کمالات ذات الابعاد، و سعادت های ذات الاطراف آنان بوده است، و این امر را خداوند در کتاب کریم از زبان عده ای پیامبران نقل می کند به طوری که معلوم می شود همگی در مرحله ابلاغ برنامه الهی این مطلب را به قوم خود بیان داشته اند.

نوح پیامبر می گوید:

﴿وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾.^۱

و هود نیز می گوید:

﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي﴾.^۲

و صالح و لوط و شعیب می گویند:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۱

و پیامبر اسلام می گوید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾.^۲

﴿مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾.^۳

و در این روش یکی از مصادیق قانون کلی ای است که فقهاء در کتاب های فقهی بیان کرده اند^۴، که گرفتن مزد و اجرت در مقابل آنچه خداوند بر شخص واجب کرده است ممنوع و از کسب های حرام است چه آنکه دعوت مردم به سوی توحید و فروع آن و امر به معروف و نهی از منکر در هر عصری از واجبات اصیل اسلامی در حق هر مؤمنی است، خاصه برای پیامبران الهی، پس آنان نباید در مقابل دعوتشان مطالبه اجرت کرده باشند، و در سوره آل عمران چنین می خوانیم:

﴿وَلَيَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾.^۵

حتماً باید از شما گروهی باشند که توده ملت را به سوی خیر دعوت کنند و به نیکی فرمان دهند و از بدی بازدارند و این گروه رستگارانند.

﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾.^۶ متکلف کسی است که کاری را برخلاف رغبت قلبی

انجام دهد و غرض از کلام آنکه پیامبر به مردم بگوید من در گفتار و کردار خویش راه تکلف نمی پویم روی طمع، ترس، و حب، جاه سخن نمی گویم، و آنچه می گویم روی انگیزه الهی و هدف معنوی است چنانچه در آیه دیگر است:

﴿وَمَا يَنْبَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.^۷

۱. سوره شعرا، آیات ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰. ۲. سوره انعام، آیه ۹۰.

۳. سوره فرقان، آیه ۵۷.

۴. شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۲۶۴ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۱۰، جامع المقاصد، ج ۴، ص ۱۳۵ مسالك الانعام، ج ۳، ص ۱۳ الحدائق الناضرة، ج ۱۸، ص ۲۱۱ غنائم الایام، ج ۵، ص ۴۲۹ مستند الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷۵ جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۱۱۶.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴. ۶. سوره ص، آیه ۸۶.

۷. سوره نجم، آیات ۳-۴.

هیچ سخنی از وی به هوا و هوس نیست و قرآن او جز این نیست که ارتباط سری با مبدأ است و بدین وسیله بر او ایحا می شود. پس مراد از آیه نفی تکلف پیامبر است در ادعای رسالت و در بیان ابلاغ قرآن و در سایر گفتار و کردارش.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾

مرجع ضمیر هو قرآن است^۱ و ممکن است خود پیامبر اسلام باشد، و ذکر به معنی یادآوری^۲، و «عالمین» جمع عالم است که در اصل به معنی «ما يعلم به»^۳. یعنی چیزی که به وسیله آن به شیء دیگری پی برده شود و به تعبیر دیگر دلیل و وسیله راه، و بدین معنی هر جزئی از ذرات و اجزای عالم تکوین، عالم است؛ چنانکه مجموع آن نیز عالم است زیرا وجود و صفات آن‌ها راهنمای عقول و خردها به سوی حق تعالی و دلالت کننده بر وجود خالق و بر صفات جلال و جمال او است و لذا در آیه زیر انسان‌ها را توجه به این امر داده که در ملک آسمان‌ها و زمین تأمل کنند تا وجود و توحید و جمال و کمال حق تعالی را در این ابنیه عظیم خلقت دریابند.

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴

﴿إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۵

و گاهی کلمه عالم بر انواع موجودات اطلاق می شود و گفته می شود عالم درخت و عالم آب، و عالم آتش و غیر ذلک؛ چنانچه گاهی هم بخصوص ذوات عقول و صاحبان خرد گفته می شود: عالم ملک، عالم اجنه و عالم انسان.^۶ از امام

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۸؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۴۴۵؛ جامع البیان، ج ۲۳، ص ۱۲۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۳۰۸ (ذکر).

۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۸۱ (علم).

۴. سورة اعراف، آیه ۱۸۵.

۵. سورة آل عمران، آیه ۱۹۰.

۶. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۸۲ (علم).

صادق علیه السلام منقول است که هر انسانی به تنهایی عالم است و عالمین همه انسان‌ها هستند^۱ و می‌توان گفت انسان‌های موجود در هر عصری عالم، و موجود در همه عصرها عالمین‌اند، و بر هر تقدیر از آیه مذکور استفاده می‌شود رسالت پیامبر و قرآن عظیم وی برای همه افراد جهانیان در همه اعصار و زمان‌ها است، که بالمآل مضمون آیه، خاتمیت پیامبر و همیشگی دین اسلام را ایفا می‌کند.

و مراد از خاتمیت هر پیامبری همیشگی و جاودانگی دین و شریعت او است. پس اگر گفته شود موسی و عیسی خاتمیت نداشته‌اند یعنی شریعت آن‌ها موقت و محدود بوده و پیامبر اسلام خاتم الانبیاء است یعنی شریعت وی موقت نیست و دین او همیشگی، و تا انقراض نسل بشر پیامبر دیگری برانگیخته نشده و شریعتی ناسخ شرع او نخواهد بود، و این امر یعنی مسأله خاتمیت یکی از احکام اساسی و ضروری دین اسلام است که آیات قرآنی و روایات اهل بیت به صراحت لهجه مبین آن است به آیات زیر توجه فرمایید.

۱- «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۲.

این پیامبر فرستاده خداوند و پایان دهنده پیامبران است.

۲- «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۳.

او کسی است که فرستاده خود (محمد صلی الله علیه و آله) را به راهنمایی و ابلاغ حق ارسال داشت که دین او را بر همه ادیان پیروز گرداند.

آیه اول خاتمیت پیامبر را بیان می‌کند که پس از وی آدمیان را در صحنه گیتی پیامبری نخواهد آمد، و آیه دوم به خاتمیت دین و جاودانگی آیینش که تعبیر دیگری از خاتمیت است اشاره می‌کند، چه آن‌که اگر بنا باشد آیینی پس از آن به دنیا عرضه شود و ناسخ اسلام باشد، اسلام بر آن پیروز نشود، در صورتی که مفاد آیه

۱. همان؛ ریاض السالکین فی شرح صحیفه سیدالسادین، ج ۷، ص ۲۱۹.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۰.

۳. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره فتح، آیه ۲۸؛ سوره صف، آیه ۹.

پیروزی اسلام بر همه مذاهب و ادیان است.

۲- ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۱.

صاحب خیر و برکت است خدایی که بر بنده خویش (محمد ﷺ) این کتاب جدایی‌بخش میان حق و باطل را فرو فرستاد بدین منظور که اندازکننده جهانیان باشد.

چون کلمه عالمین شامل همه انسان‌ها در همه اعصار است، این نتیجه را می‌دهد که پیامبر، مبعوث بر همه و آئینش مربوط به همه است.

امری که در اینجا لازم الذکر به نظر می‌رسد آن‌که احیاناً اشکالی درباره خاتمیت پیامبر اسلام مطرح می‌شود، و آن این‌که آیا برنامه اسلام و قوانین اصلی و فرعی آن که در قرنی خاص و برای انسان‌های شبه وحشی و دور از همه مزایا و کمالات اخلاقی و انسانی و فاقد هر نوع تمدن فرهنگی و سیاسی و اقتصادی تنظیم و تصویب شده است، آیا می‌تواند برنامه ابدی و جاودانی باشد؟ حتی برای بشرهای متمدنی که از نظر فرهنگ، سیاست، اقتصاد و جنبه‌های دیگر از ابعاد تمدن انسانی و اجتماعی با بشرهای آن عصر کاملاً متفاوت یا متباین می‌باشد؟

جواب این اشکال با توجه به دو مطلب زیر روشن می‌شود:

۱- از یک نظر می‌توان مجموع برنامه‌های دین و احکام و قوانین اسلامی را به دو بخش قسمت نمود: ارکان و قوانین ثابت و مطلق و لایستغیر و به تعبیر دیگر احکامی که با مرور زمان و تبدل اشخاص و گروه‌ها قابل دگرگونی نیست، و از این قسم به نام اصول مسلمّه و یا احکام قیمه، یا مستقلات عقلیه تعبیر می‌کنیم، مانند اصول کلی معتقدات، عبادات، اخلاقیات و امهات اعمال فرعی.

۲- قوانین اقتضایی و قابل تغییر و احکامی که ممکن است با مرور زمان و تبدل عناوین و اوضاع تغییرپذیر باشد مانند برخی از کُبریات دیگر.

دوم آن‌که: پیامبر اسلام دارای شئون و مناصب زیر بوده.

۱ - مقام و منصب رسالت و نبوت، یعنی وسیله رابطه بین خالق و مخلوق و پیام‌آور و ابلاغ‌کننده دین و برنامه آسمانی.

۲ - منصب ولایت و تسلط بر نفوس و اموال امت به منظور اجرای قوانین فوق در محیط جوامع و پیاده کردن اهداف خالق در میان خلق.

۳ - منصب ولایت و اشراف بر دین و حق تصرف در برخی از احکام و قوانین و این دو مقام را امامانی که از طرف او به سمت جانشینی انتخاب شده‌اند دارا می‌باشند، و توضیح اجمالی منصب اخیر آن‌که خداوند پیامبر اسلام را به واسطه تمامیت عقل و خرد و نبوغ فکری و استعداد باطنی او، رخصت داده لدی الاقتضاء قانون با قوانینی بر احکام و برنامه‌های مذهبی خود بیفزاید یا کم کند. لذا در برخی از روایات که متصدی شرحی از حالات پیامبر است می‌خوانیم: «الْمَقْضُ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ»^۱؛ دین الهی بر او تفویض و واگذار شده است. بدین معنی که هم فراگیرد و ابلاغ نماید و هم نظارت کند و لدی الاقتضاء تصرفاتی انجام دهد. در ذیل آیه:

﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۲

روایاتی^۳ از اهل بیت وارد است که همانطوری که خداوند اموری از حقایق و معنویات و از اموال و ذخائر را در اختیار حضرت سلیمان قرار داد، و او را در بذل و انفاق و منع و امساک مخیر ساخت، احکام دینی را به پیامبر اسلام تفویض فرمود و بذل و امساک آن را به وی محول کرد و این مطلب را به مردم در آیه زیر ابلاغ نمود:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۴

آنچه پیامبر اسلام به شما اعطا کند، تحویل بگیرید و از آنچه منع فرمود، عقب بکشید.

۱. مصباح المهجد، ص ۴۰۶؛ النبیة للطوسی، ص ۲۷۸؛ دلائل الامامة، ص ۵۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰، ح ۱۴.

۲. سوره ص، آیه ۳۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶، باب التفویض الی رسول الله و الی الائمة فی امر الدین.

۴. سوره حشر، آیه ۷.

امام صادق فرمود: خداوند پیامبر را به نیکوترین طرز تربیت و تأدیب نمود و چون در مراحل ادب به کمال رسید، فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ»^۱ همانا ای پیامبر تو دارای اخلاقی عظیم و بزرگی. سپس امر دین را به او تفویض نمود، تا سیاست و زمامداری بندگان را به عهده او گذارد و این به شهادت آیه زیر است «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»^۲ و همانا پیامبر بزرگ به وسیله فرشته (روح القدس) تثبیت و تقویت و تأیید می‌شود و در هیچ امری از امور مربوط به امت از وی لغزش و خطایی سر نمی‌زند و روی این تفویض در بدو امرش بر برخی از نمازهای دو رکعتی یک رکعت یا دو رکعت دیگر اضافه نمود، و از طرف خداوند امضا گردید. سپس همچنان که فرمان خداوند، واجب الاتباع بود، فرمان پیامبر نیز وجوب طاعت یافت، و بر همه ملّت لازم شد در برابر فرامینش نظیر فرامین الهی تسلیم باشند.^۳

باید توجه داشت که ممکن است این امر - تفویض دین الهی به پیامبر و امام - در بعضی از اذهان مستبعد و غیر قابل قبول باشد، لکن پس از ملاحظه این که خرد و قوه عاقله و نیروی فکری پیامبر و امامان در درجه اعلاّی عقول بشری است و آنها گرچه مافوق انسان نیستند ولی بی تردید انسان‌های مافوق‌اند. پس چه منعی است از این که خداوند اختیار جعل و انشاء برخی از قوانین جزئی را بر طبق ملاحظه حال امت و تناسب زمان و اقتضای مصالح جامعه به آنها دهد مگر قانون‌گذاری دنیا که برای میلیون‌ها نفر انسان قوانینی وضع می‌کنند و به مرحله اجرا درمی‌آورند، چه رقم انسان‌هایی هستند؟

بله، فرق میان این دو گروه آن‌که رجال وحی دارای روحی پاک و پیوسته مرتبط با حق، و قلبی نورانی، و مورد تابش انوار الهی و محط الهام اسرار غیبی‌اند، تصورات و علومشان از مغزی صاف، بی‌آلایش، دور از تسلط شهوات و اسارت

۲. سورة حشر، آیه ۷.

۱. سورة قلم، آیه ۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۴.

هوی و هوس، خالی از اغراضی که افراد عادی بدان گرفتارند و در وضع قوانین و اجرای آن بی تأثیر نیست، سرچشمه می گیرد.

حال پس از ملاحظه دو مطلب فوق روشن می شود که دین اسلام و برنامه آسمانی محمد ﷺ دینی است جاویدان و قابل نسخ و ابطال نیست؛ چه آن که معلوم شد غالب کلیات، و اصول قوانین آن که در حقیقت تشکیل دهنده ماهیت و پیکره آن دین است، بدان جهت که اصول لایتغیر و احکام عقلی است، ثابت و باقی خواهد بود و برخی از احکام کلی، و جزئیات و شعب فرعی آن را حاکم جامعه و امام وقت به اقتضا و دگرگونی حال جامعه از نظر ابعاد سیاسی و اقتصادی و غیره می تواند تغییر دهد و البته این بیان در فرض ظهور و وجود امام عصر (عج) بی اشکال است و هم چنین بعد از ارتحال آن حضرت که رهبران الهی و حجت های بعدی متصدی امور جامعه بشری خواهند بود.

زیرا به اعتقاد اهل تشیع مادامی که نوع بشر در دنیا زندگی می کند، جوامعشان خالی از امام و حجت نخواهد بود.^۱ بدین طریق که پس از رحلت امام عصر ﷺ رجعتی تحقق می یابد و امامان یازده گانه - که اجداد آن حضرت اند و قبل از وی ارتحال یافته اند -، زنده شده و جهان را اداره کرده، ولایت نفوس و نظارت احکام را به عهده خواهند داشت، چنان که اکثر علمای تشیع بدین معنی معتقدند.^۲ و یا آن که حال ما بعد رحلت امام عصر ﷺ به همان منوال خواهد بود که زمان پس از رجعت امامان، یعنی جوامع انسانی خالی از رهبر نبوده و نخواهند بود. اشخاص عادل و معصومی به رهبری آن ها قیام می کنند. و به هر تقدیر شریعت اسلامی باقی می ماند. اما در ازمنه غیبت امام عصر مانند عصر فعلی که تصدی امور جامعه و ولایت سرپرستی آن ها به عهده نواب عام و وکلای آن حضرت است، باز اشکالی درباره

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸، باب ان الارض لانهلومن حجة.

۲. تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۹۱؛ مختصر البصائر، ص ۱۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۸۳.

خاتمیت پیامبر اسلام و دوام برنامه او وجود ندارد. زیرا اگرچه نواب او حق تصرف در احکام الهی و تبدیل آن‌ها را ندارند لکن اولاً مدت غیبت محدود و موقت است و بالاخره پس از گذشت مدتی ولو نسبتاً طولانی امام حقیقی ظهور می‌کند. و در این مدت محدود اگر چنانچه عده‌ای از فقها و مجتهدان احکام اسلام راستین را از میان مدارک موجوده استنباط کنند و از لابلای آداب و رسوم و سنن و بدعت‌ها که در طول چهارده قرن بدان مخلوط گشته، تصفیه و تلخیص نمایند و حقایق ناب و مصفای آن را در مرحله اجرا گذارند.

این دین حنیف بی‌تردید می‌تواند تا زمان ظهور امام عصر (عج) جوامع بشری را به بهترین طرز مدیریت اداره کند و نقصی در ابعاد مختلف زندگی آنان از جنبه عبادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باقی نگذارد. بنا بر این لزوم آن‌که پیامبری مبعوث گردد، منتفی است با توجه به این‌که غرض اصلی و مهم از بعثت نسخ شریعت قبلی و ایجاد شرعی دیگر است.

فهرست‌ها

- فهرست آیات ۶۳۹
- فهرست احادیث ۶۶۶
- فهرست اشعار ۶۷۱
- فهرست اعلام ۶۷۳
- فهرست ادیان و مذاهب و فرق و جماعات ۶۷۷
- فهرست مکان‌ها ۶۸۱
- فهرست کتاب‌های متن ۶۸۳
- فهرست منابع و مآخذ ۶۸۴
- فهرست مطالب ۶۹۴

(١)

فهرست آیات

متن آیه	شماره آیه	صفحه
فاتحه (١)		
﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾	١	٢١٥
﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾	٢	٤٦٩، ٢١٥
﴿أَمْدِنَا الصُّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾	٦	٤٩٠

بقره (٢)

﴿وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾	٣	٢٣١
﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ...﴾	٦	٣٤
﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾	٢٢	٥٥٠
﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ غَيْبِنَا...﴾	٢٣	٣٧٣
﴿أَعْيَتْ بَلَاغِهِمْ﴾	٢٤	٦٠٠
﴿يُنْشِرُ الَّذِينَ آمَنُوا وَغِمَّلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٌ...﴾	٢٥	٥٢٨، ٤٢٨
﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً...﴾	٢٩	٤٣٢، ٢٧٦
﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا...﴾	٣٤	٣٥٤
﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾	٣٩، ٨١، ٢١٧، ٢٥٧، ٢٧٥	٥٩٦
﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾	٤٣	٢١٢

٢٩٠	٥٧	﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾
٥٥٨	٦١	﴿... بِمَا تَثْبِيثُ الْأَرْضِ مِنْ بَقْيِهَا...﴾
٥٩٦	٨٢	﴿أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾
٣٤	٨٥	﴿إِنَّمَا تُؤْمِنُونَ بِبَغْضٍ...﴾
٤٣٩	٨٧	﴿أَفَلَمْ نَجْعَلْكُمْ رَسُولَ مَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَغْنَوْا﴾
٥٢٨	١٠٣	﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَفُتُوهُ مِنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ﴾
٥٠٣	١٠٧	﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾
٩٩	١١١	﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هَٰذَا أَوْ نَضَارَىٰ﴾
٥٦٢	١٢٤	﴿وَأِذْ أَبَقَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ...﴾
٥٢٦، ٣٥١	١٥٣	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾
٤٩١، ٣٥٣، ٣٥٢	١٥٦	﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا هَٰذَا الَّذِي كُنَّا نَعْتَدُ﴾
٤٣٤	١٥٩	﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ...﴾
٤١٤، ٢٩٦	١٦٤	﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ الْخِلَافِ اللَّيْلِ﴾
٦٠٢	١٦٦	﴿إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا﴾
٥٢٧	١٧٢	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾
٤٣٦	١٧٧	﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ...﴾
٥٢٧	١٧٨	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ﴾
٥٢٧	١٨٣	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾
٢٢٧	١٨٥	﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾
٤٣٣	١٨٨	﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾
٥٢٧	٢٠٨	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾
٣١٨	٢٣٣	﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ...﴾
٤٩٠	٢٥١	﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾
٥٢٧، ٧١	٢٥٤	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾

٥٠٣، ١٧٤، ٣٩٧	٢٥٥	﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾
٥٢٧	٢٦٤	﴿لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ﴾
٥٢٨	٢٧٧	﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ...﴾
٥٢٧	٢٧٨	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾
٤٨٢	٢٨٠	﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنُظِرْهُ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾
٤٣٧	٢٨٥	﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...﴾

آل عمران (٣)

٥٥٠، ٤٢٧، ٣١	٧	﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ...﴾
٣٣٧	١٩	﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾
٣٣٧	٣٩	﴿فَسَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ...﴾
٥٢٨	٥٧	﴿...فَيُؤَلِّهِمْ أَجُورَهُمْ﴾
٤٥١	٦٤	﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا...﴾
٥٥٠	٩٣	﴿إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ...﴾
٦٢٩، ٤٣٤	١٠٤	﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...﴾
٥٢٧	١١٨	﴿لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ﴾
٥٢٧	١٣٠	﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ﴾
٦٠٠	١٣١	﴿أَعِدْتُ لِلْكَافِرِينَ﴾
٦٠٠، ٢٤٥	١٣٣	﴿أَعِدْتُ لِلْمُتَّقِينَ﴾
٥٢٧	١٥٦	﴿لَا تَكُونُوا عَالِيَيْنَ عَلَى الَّذِينَ خَلَوْا﴾
٦٣٠	١٩٠	﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِهَادِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...﴾
٥٢٧	٢٠٠	﴿أَضْمِرُوا وَصَابِرُوا﴾

نساء (٤)

٤٣٣	٢	﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾
-----	---	---

٤٣٣	٥	﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾
٤٤١	١٧	﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَانَةٍ...﴾
٤٤١	١٨	﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ...﴾
٥٢٧	٢٩	﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾
٢٧١	٤٨	﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾
٥٢٨	٥٧	﴿سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ﴾
٥٢٧، ٤٣٤	٥٩	﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾
٥٥٤، ٢١٨	٨٢	﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ...﴾
٥٢٨، ٥٩٦	١٢٢	﴿سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ...﴾
٤٣٧	١٣٦	﴿وَمَنْ يَغْفِرْ بِاللَّهِ وَرَأْفَتِهِ وَرُسُلِهِ﴾
١٠٦	١٥٣	﴿إِنَّمَا اللَّهُ جَهَنَّمُ﴾
٤٨٩	١٧١	﴿لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ﴾

مائدة (٥)

٥٢٧	١	﴿أُولُوا بِالْفُقُورِ﴾
٥٢٧	٢	﴿لَا تَجْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ﴾
٥٢٧	٦	﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾
٤٧٤	١٧	﴿وَاللَّهُ مَلَكَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾
٤٧٨	٢٧	﴿وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ...﴾
٥٢٧	٥١	﴿لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى...﴾
٤٣٨	٥٤	﴿لَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...﴾
٤٣٤	٥٥	﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ...﴾
٢٧	٦٠	﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ...﴾
٤٨٩	٧٢	﴿لَقَدْ خَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾

٤٨٩ ، ٢٨٧	٧٣	﴿لَعَذَابُ الْغَافِرِينَ الَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾
٥٢٨	٩٥	﴿لَا تَقْتُلُوا الصّٰیغَةَ...﴾

انعام (٦)

٥٤٩	٧	﴿وَلَوْ نَزَّلْنٰ عَلَیْكَ كِتٰبًا...﴾
٤٤٣	٩	﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا...﴾
٥٤٩	٣٧	﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیْهِ...﴾
٧٢	٥١	﴿لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُوْنِهِ وِیْلٌ وَّ لَا شٰفِعُیْ﴾
٥٥٨	٦١	﴿... تَوَفَّیْتُهُ رُسُلُنَا...﴾
٤٧٤	٧٣	﴿وَلَهُ الْمُلْكُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ﴾
٥٢٨	٨٢	﴿الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَّ لَمْ یَلْبِسُوْا اِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ﴾
٥٥٧	٨٤	﴿وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ یٰقُوْبَ﴾
٦٢٩	٩٠	﴿قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّبَعَالِمِیْنَ﴾
٧٥	١٠٣	﴿لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ...﴾
٦٢٣ ، ٥٦٨	١١٢	﴿وَعَذَابُكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیَاطِیْنَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ﴾
٥١٩ ، ٤٤٥ ، ٤٤٤	١٢٤	﴿اِنَّ اللّٰهَ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾
٥٤٤	١٣٠	﴿یٰۤاٰیُّهَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ...﴾
٥٤٤ ، ٢٧٥	١٣١	﴿ذٰلِكَ اَنْ لَّمْ یَكُنْ رَّبُّكَ مُهْلِكًا...﴾
٤٢٨	١٤١	﴿وَالزَّیْتُوْنَ وَالرُّمَّانَ مُتَشٰبِهًا وَ غَیْرَ مُتَشٰبِهٍ﴾
٤٦٩ ، ١٢٦ ، ١٢٣	١٦٤	﴿وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَیْءٍ... لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی﴾

اعراف (٧)

٣٧٤	٢٦	﴿قَدْ اَنْزَلْنٰ عَلَیْكُمْ لِبٰنًا یُّوَارِیْ سَوْءَ اَعْتَمٰكُمُ﴾
٤٣٣	٣١	﴿وَكُلُوْا وَ اَشْرَبُوْا وَ لَا تُسْرِهُوْا﴾
٤٣٩	٣٦	﴿وَالَّذِیْنَ كَذَّبُوْا بِآیٰتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ...﴾

٦٠٤، ٦٠٣	٣٨	﴿كُلَّمَا نَخَلْتُ أُمَّةً نَعَنْتُ أَخْتَهَا حَتَّى إِذَا أَذَارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً...﴾
٥٩٦، ٥٩٩	٤٢	﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا...﴾
٤٥٩	٦٠	﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾
٤٦٠	٦٦	﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ...﴾
٤٦٠	٧٤	﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ...﴾
٤٦١	٧٥	﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ...﴾
٤٦١	٧٦	﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنَّكُمْ بِهِ كَاذِبُونَ﴾
٤٦١	٨٨	﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ...﴾
٥٢٩	٩٦	﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى...﴾
٤٤٧	١١٦	﴿سَخَّرُوا أَغْنَيْنَ النَّاسِ وَاسْتَزْهَبُوهُمْ وَجَاءَ بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾
١٠٦	١٣٨	﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾
٦٣٠	١٨٥	﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

أنفال (٨)

٥٠٨	١	﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾
٥٦٢	٤	﴿لَهُمْ نَزَاجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾
٥٢٨	١٥	﴿إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾
٣٩٩	١٧	﴿وَمَا زِمْتِ إِذْ زَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَمَى﴾
٥٢٨	٢٤	﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ...﴾
٥٧٥	٢٥	﴿وَأَنْقُوا يَفْتَنَ لَأُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾
٥٢٨	٢٧	﴿لَا تَحُونُوا لِلَّهِ...﴾
٤٨٤	٣٣	﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ...﴾
١٥٩	٣٨	﴿إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾
٥١١	٤١	﴿وَأَغْلَقُوا أَلْفَاغَهُمْ مِنْ شَيْءٍ...﴾

توبه (٩)

٤٨٩، ٢٨٧	٣٠	﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ غُرِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى...﴾
٥٤٨، ٦٣١	٣٣	﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ...﴾
٣٤٥	٧١	﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ...﴾
٢٤٥	٧٢	﴿وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ﴾
٣٨٩	٨٠	﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾
٥٥٠	٩٧	﴿وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَغْلَبُوا خُدُون...﴾
٦٢	١١٨	﴿كُلَّمَا نَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾

يونس (١٠)

٥٠٣، ٤٧٤، ٣٠١	٣	﴿إِنْ رَجَعْتَ إِلَى الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...﴾
٤٤٩، ٣٧١	١٨	﴿وَ يَغْتَبِطُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ...﴾
٥٩٦	٢٦	﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾
٤٦	٣٨	﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...﴾
٣٣٦	٨٧	﴿وَ أَخِيْنَا إِلَى مُوسَى وَ أَخِيهِ﴾

هود (١١)

١٠٤	٣	﴿يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾
٤٦	١٣	﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ...﴾
٥٩٦	٢٣	﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾
٤٥٠	٢٥	﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾
٤٥٠	٢٦	﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾
٤٥٩	٢٧	﴿وَ مَا تَرَاكَ أَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا...﴾
٦٢٨	٢٩	﴿وَ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ...﴾

٦٢٨	٥١	﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجَبْتُمْ...﴾
٤٦٠	٥٩	﴿وَبَلَدِكَ غَادٌ فَجَعَلُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَغَضُّوا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا...﴾
٤٨٠	٦٧	﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ...﴾
٦١٣	٧٤	﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى...﴾
٤٦١	٧٨	﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ...﴾
٤٦١	٨٠	﴿قَالَ لَوْ أَنِّي بِيَدِي قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُحْنٍ شَدِيدٍ...﴾
٤٨٠	٨٢	﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا...﴾
٤٨٠	٨٣	﴿مُسْوَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ...﴾
٤٧٨	٨٩	﴿وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي...﴾
٤٦٢	٩١	﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاهُ...﴾
٤٨٠	٩٤	﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ...﴾

يوسف (١٢)

٥٢٨	٥٧	﴿وَلَأَجْرَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾
٢٩٧	١٠٣	﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ خَرَضْتَ بِمَوْمِنِينَ﴾
٢٩٧	١٠٥	﴿وَكَاتِبِينَ مِنَ آيَةِ فِي السَّمَاوَاتِ...﴾

رعد (١٣)

٤٦٩	١٦	﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ﴾
-----	----	--

ابراهيم (١٤)

٣٤	٧	﴿لَيْسَ شَعْرَتُكَ لِأَزِيدَنَّكَ...﴾
٥٧٤	٢٢	﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكَ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكَ...﴾
٤٣٣، ٣٥٩	٣٢	﴿وَسَحَّرَ لَكُمْ الْفَلَكَ بُحْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾

٤٠٧	٣٣	﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾
٥٧١	٣٤	﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾
٣٣٦	٤٠	﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾

حجر (١٥)

٥٦٧	٢٢	﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاحِجٍ﴾
٢٠	٨٧	﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ﴾

نحل (١٦)

٣٦٠	١٢	﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ...﴾
٤٣٢	١٤	﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ﴾
٥٧١	١٨	﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾
٤٦٨	٤٤	﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾
٢١٦	٦٢	﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْفُرُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمْ...﴾
٢٢١	٦٨	﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...﴾
٢٢١	٦٩	﴿ثُمَّ كَلَّمَكَ مِنْ كُلِّ الْمَغَارَاتِ فَاتَّخِذِي سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا...﴾
٤٢٩	٨٩	﴿وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾
٥٧٤	٩٩	﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا﴾

إسراء (١٧)

٤٨٧	١	﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِغَبْرِهِ...﴾
٣٣٣	١٣	﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْفَمَةٌ طَائِفَةٌ...﴾
٣٣٣	١٤	﴿اقْرَأْ مَنَاجِبَكَ عَلَى بَنَاتِكَ...﴾
٥٤٤، ٢٧٥، ١٢٦، ١٢٣	١٥	﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ...﴾
٣٠٨	١٦	﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً...﴾

٤٩٦، ٤٩٥	٢٢	﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾
٤٩٦، ٤٩٥، ٣٠٣	٢٣	﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا يَٰهُ﴾
٤٩٥	٢٤	﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ...﴾
٤٩٦، ٤٩٥	٢٦	﴿وَأَبِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْيَتَامَىٰ وَالْأَسْفَلَ...﴾
٣٥٦	٢٧	﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾
٤٩٥	٢٨	﴿وَأِمَّا تُغْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ...﴾
٤٩٦	٢٩	﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾
٤٩٦	٣١	﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمَّا لَقِ﴾
٤٩٦	٣٢	﴿وَلَا تَقْرَبُوا أَنْفُسَ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ فَاجِشَةً﴾
٤٩٦	٣٣	﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ...﴾
٤٩٦، ٤٩٥	٣٤	﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾
٤٩٦	٣٥	﴿وَأُولُوا الْكَفَالِ إِذَا جُلُتُمْ وَارْتُوا بِالْقِسْطِ أَلْفَسْتَقِيمِ﴾
٤٩٦، ٢٥٠	٣٦	﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ...﴾
٤٩٦	٣٧	﴿وَلَا تُفْسِدْ فِي الْأَرْضِ مَزْحًا﴾
٤٩٧، ٤٩٥، ٣٠٠	٣٩	﴿ذَلِكَ بِمَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾
٤٥١	٤٢	﴿قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَا يَخْلُوا...﴾
٥٦٢	٥٥	﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾
٤٧	٨٨	﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا...﴾
٥٤٩	٩٣	﴿وَلَنْ يُؤْمِنَ لِرَبِّكَ حَتَّىٰ...﴾
٥٤٩	٩٥	﴿لَنَنْزِلُنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾
٤٠	٩٧	﴿وَنُخْشِرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾

كهف (١٨)

٣٨٦	٦	﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَّمَ الْقُرْآنَ وَإِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا...﴾
-----	---	---

٤٤٩	١٥	﴿هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ...﴾
٤٥٠	١٦	﴿وَإِنْ اعْتَزَلْتُمْوهُمْ وَ مَا يَغْبِطُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا﴾
٤٩٢، ٣٣١	٤٧	﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ السُّجُنُ الْجَبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ خَشَرْنَاهُمْ...﴾
٣٣١	٤٨	﴿وَ عَرِّضُوا عَلَى رَبِّكَ صُلَاً لَقَدْ...﴾
٣٣١	٤٩	﴿وَ وَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ...﴾
٥٢٩	١٠٧	﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ...﴾

مريم (١٩)

٤٨٨	٣٠	﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾
٣٣٧	٣١	﴿وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾
٣٣٦	٥٥	﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ...﴾
٧٢	٨٧	﴿لَا يَتَّبِعُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا...﴾
٥٢٩	٩٦	﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا...﴾

طه (٢٠)

٦٠٧، ٤٧٠، ٢٩٩، ٢٢٢	٥٠	﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾
٤٧٢، ٢٤٣	٥٥	﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ...﴾
٧٢	١٠٩	﴿وَيَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ...﴾
٤٣١	١١٤	﴿وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْضَى إِلَيْكَ وَ حُتِّه﴾
٥٣٦	١٢٤	﴿وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ دَعْوِي فَإِنَّ...﴾

أنبياء (٢١)

٥٤٠	١٧	﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لِهَوَا...﴾
٥٤٢، ٥٤١، ٥٤٠	١٨	﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ...﴾
٤٥١	٢٢	﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ...﴾

٤٨٨	٢٦	﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾
٣٨٨ ، ٢٧٢ ، ٧٢	٢٨	﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾
٤٣٢	٣٠	﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾
٤٦٨	٥٠	﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾
٥٥٧	٧٢	﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾
٤٩٢	٧٩	﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطُّيُورَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾
٤٩٤	٨٠	﴿وَوَعَدْنَاهُ صُلَيْمَةَ لَبُوسٍ لَّكَمُ بِأَخْصِيَّتِكُمْ مِنْ بَنَاتِكُمْ...﴾
٥٦٧	٨١	﴿وَبِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَاصِبَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ﴾
٥٧٤	٨٣	﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنُونٌ﴾

حج (٢٢)

٣٦٤	٣	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ...﴾
٢٧٦	٦	﴿إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾
٤٠٧	٣٦	﴿تَذَكُّرِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾
٣٩٢	٤٧	﴿وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَالْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾
٤٠٨	٦٢	﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ...﴾
٥١٩ ، ٤٤٥ ، ٤٤٤	٧٥	﴿اللَّهُ يَضْطَرُّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ...﴾

مؤمنون (٢٣)

١٢٢	١	﴿قَدْ خَلَقَ الْمُؤْمِنُونَ﴾
٤٣٢ ، ٢٢٤	١٢	﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾
٤٣٢ ، ٢٢٤	١٣	﴿كَمْ جَعَلْنَاهُ مُطَفًّى فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾
٤٣٢ ، ٣٦٩ ، ٢٢٤	١٤	﴿كَمْ خَلَقْنَا السُّطُفَةَ عِلْقَةً... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾
٤٣٢	١٨	﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ﴾

٤٥٤	٢٤	﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ...﴾
٢٣٣	١٠٠	﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾
٣٢٥	١١٧	﴿وَمَنْ يَذَّعْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا...﴾

نور (٢٤)

٢٦٨	٣٩	﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ...﴾
٤٣٢	٤٥	﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ﴾
٥٢٩	٥٥	﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...﴾

فرقان (٢٥)

٦٣٢، ٢٢٧	١	﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ...﴾
٤٤٢	٧	﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ...﴾
٤٤٠	٢١	﴿لَقَدْ اسْتَخْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَغَتَوْا عُتُوءًا كَبِيرًا﴾
٥٤٩، ٣٧٦	٣٢	﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نَزَّلَ...﴾
٦٢٩	٥٧	﴿مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ...﴾
٥٠٣	٥٩	﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾
٤٨٨	٦٣	﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَفْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُمْنًا﴾

شعراء (٢٦)

٧١	١٠٠	﴿هَذَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾
٧١	١٠١	﴿وَلَا صَدِيقٍ حَبِيمٍ﴾
٤٥٩	١١١	﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ﴾
٤٧٩	١١٩	﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾
٤٧٩	١٢٠	﴿ثُمَّ أَعْرَفْنَا بِهِ الْمُبَاقِينَ﴾

٤٥٩	١٢٨	﴿اتَّبِعُونِ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَلْبَثُونَ﴾
٤٥٩	١٢٩	﴿وَتَتَجَدَّوْنَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴾
٤٥٩	١٣٠	﴿وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ﴾
٤٦٠	١٣٢	﴿وَأَتْلُوا الَّذِي...﴾
٤٦٠	١٣٣	﴿أَمَدُكُمْ بِالنَّعَامِ وَبَيْنِينَ﴾
٤٦٠	١٣٤	﴿وَجَنَاحَاتٍ وَغُيُوبٍ﴾
٦٢٩	١٤٥ و ١٦٤ و ١٨٠	﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمُوهُ﴾
٥٥٠ ، ٤٦٧ ، ٢١٨	١٩٣	﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾
٥٥٠ ، ٤٦٧ ، ٢١٨	١٩٤	﴿عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾
٤٦٧	١٩٥	﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾

نمل (٢٧)

٣٤	١٤	﴿وَجَعَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا...﴾
٥٧٠	١٧	﴿وَحُتِبِزَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِبِّ وَالْإِنسِ...﴾
٢٩٥	٨٨	﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً...﴾

قَصص (٢٨)

٥٤١ ، ٥٣٦	٥	﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ...﴾
٥٤١ ، ٥٣٦	٦	﴿وَتُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي الْفِزْعُونَ وَهُامَانَ وَجُنُودَهُمَا...﴾

عنكبوت (٢٩)

٥٢٩	٧	﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾
٥٥٧	٢٧	﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾
٣٣٩	٤٥	﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾

﴿وَإِذْ إِذَا زُجِرَ النَّارُ لَهَا الْخَيَاطُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ ٦٤ ٥٩٣

روم (٣٠)

﴿لَمْ يَكُنْ غَاقِبَةً الَّذِينَ اسَاقُوا...﴾ ١٠ ٢٦٥، ٩١

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ...﴾ ٢٣ ٤١٥

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا...﴾ ٣٠ ٣٢٩، ٢٩١

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ...﴾ ٥٤ ٣١٧

لقمان (٣١)

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا﴾ ٧ ٤٣٩

سجده (٣٢)

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا...﴾ ٤ ٣٩٧

﴿يُذَيِّرُ الْآفَاقَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ...﴾ ٥ ٥٠٣، ٣٩٧

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ ٧ ٢٩٩

﴿قُلْ يَقُولُوا مَنكَ الْمَوْتُ...﴾ ١١ ٥٥٨

احزاب (٣٣)

﴿النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ ٦ ٤٩٣، ٤٣٤

﴿وَمَا كَانَ يُؤْمِنُ وَلَا مُؤْمِنَةٌ إِذَا قَضَى اللَّهُ...﴾ ٣٦ ٤٣٤

﴿وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ...﴾ ٤٠ ٦٣١

سبا (٣٤)

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ...﴾ ١٠ ٤٩٤، ٤٩٧، ٤٩٠

﴿أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرَ فِي السُّرَبِ...﴾ ١١ ٤٩٤، ٤٩٠

٥٦٩، ٥٦٧	١٢	﴿وَيَسْلِفَانِ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوَاخُها شَهْرٌ...﴾
٥٦٩	١٣	﴿يَفْعَلُونَ لَهُ ما يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ...﴾
٣٩٧	٢١	﴿وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ﴾
٣٠٨	٣٤	﴿وَ ما أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ...﴾
٣٠٨	٣٥	﴿وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً...﴾

فاطر (٣٥)

٣٨٦، ٣٨	٨	﴿اَفَمَنْ رَزَقْنَاهُ... فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ﴾
٣٩٨	١٥	﴿يا أَيُّها النَّاسُ أَنْتُمُ الْمُفْقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾
١٢٦، ١٢٣	١٨	﴿وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾
٣٩١	٣٧	﴿أَوْ لَمْ تُعَمِّرْهُمْ ما يَنْذَكُرُ فِيهِ﴾

يس (٣٦)

٤٣٢، ٢٢٤	٣٨	﴿وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾
٤٣٢	٣٩	﴿وَ الْقَمَرُ قُزْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عادَ الْفِرْجُونِ الْقَدِيمِ...﴾
٤٣٢	٤٠	﴿وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾
٤٨٣	٤٩	﴿ما يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْخَةً وَاجِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخْمَصُونَ﴾
٤٨٣، ٤٠٤	٥١	﴿وَ يُفْجِعُ فِي الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾
٤٨٣	٥٣	﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْخَةً وَاجِدَةً فَإِذا هُمْ جَمِيعٌ لَدُنْنا مُخْضَرُونَ﴾
٦٠٩	٧٨	﴿وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِي...﴾
٦٠٩	٧٩	﴿قُلْ يُحْيِيها الَّذي أَنْشأها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾
٤١٠	٨٢	﴿إِنْما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

صافات (٣٧)

٥٣٩، ٢٨٢	٦	﴿إِنَّا رَبُّنا السَّماءُ الدُّنْيا بِرَبِّيةٍ الْخَوَاصِبِ﴾
----------	---	--

٤٣٩	٣٥	﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾
٥٨	١٦٤	﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾
٤٨٨ ، ٤٨١	١٧١	﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْفَرَسَلِينَ﴾
٤٨١	١٧٢	﴿إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ﴾
٤٨١	١٧٣	﴿وَأِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾

ص (٣٨)

٤٤٠	٢	﴿يَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا فِي مَتَاعِكُمْ سَوَائِهِمْ وَلَا هُمْ يَسْتَتِفُونَ مَا تَدُونَ لَهُمْ يَوْمَ يَدْعَاؤُهُمْ يَوْمَ سَوَاءٍ﴾
٥٨٠ ، ٤٩٩	٢٤	﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ...﴾
٤٩٩	٢٥	﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا يَفْتَحُونَ﴾
٥١٩	٢٦	﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾
٥٨٠	٢٨	﴿آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾
٥٦٢	٣٥	﴿وَهَبْ لِي مَلَأًا لَا يُتَغَيَّرُ﴾
٥٧٤	٤٣	﴿وَمِمَّنْ لَهُ أَهْلٌ﴾
٦٠	٧٢	﴿هَإِذَا سَوِيَّتُهُ وَنَفَخْتُ...﴾

زمر (٣٩)

٤٤٩ ، ٣٧١	٣	﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ...﴾
٤٩١ ، ٣٧٤	٦	﴿وَأَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ قِسْمَيْنِ أَرْوَاحٌ﴾
١٢٦ ، ١٢٣	٧	﴿وَلَا تَرَوْا وَلِرَزْءٍ وَرَزْءٍ الْآخَرِ﴾
٤٢٨	٢٣	﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْكِتَابِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾
٤١٥	٤٢	﴿اللَّهُ يَتَوَلَّى الْإِنْسَانَ جُنُودَهَا وَالَّتِي لَمْ تَكُنْ...﴾
٧١	٤٤	﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾
٤٨٢ ، ٤٠٤	٦٨	﴿وَتُفْخِجُ فِي الصُّبُورِ فَصَبِقَ مِنْ فِي السَّمَاءَاتِ...﴾

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى...﴾ ٧٣ ٥٩١

غافر (٤٠)

﴿رَبُّنَا آمَنَّا الْفِتْنَيْنِ وَأَخْبَتْنَا الْفِتْنَيْنِ﴾ ١١ ١٣٥, ٥٣

﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ...﴾ ١٨ ٧١

﴿يَلْمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ ١٩ ٣٨٨

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَشْكُرُونَ عَنْ عِبَادَتِي...﴾ ٦٠ ٤٣٩, ٦٥

فصلت (٤١)

﴿وَرَبُّنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...﴾ ١٢ ٢٨٢

﴿إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ...﴾ ١٤ ٤٥٠

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا ضَرَصًا﴾ ١٦ ٥٦٧

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ ٤٢ ٢١٩

شورى (٤٢)

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ...﴾ ٢٩ ٢٨٣

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَغْلَامِ﴾ ٣٢ ٤١٦

﴿إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَنَظِلْنَ رَوَابِدَ عَلَى ظُهُورِهِ...﴾ ٣٣ ٤١٦

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ ٤٠ ٢٨٩

زُحُف (٤٣)

﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْمَلِكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْغَبُونَ﴾ ١٢ ٣٥٩

﴿لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا...﴾ ١٣ ٣٥٩

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ...﴾ ٣١ ٤٦٤

٤٦٤	٣٧	﴿أَمْ يَلْمِزُونَ رَحْمَةً رَّبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ...﴾
٤٨٨	٥٩	﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾
٦٠٥	٦٧	﴿الْأَجْلَاءَ يُؤْمِنُ بِغَضَبِهِمْ لِنَفْسٍ عَذُوبٍ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾

دُخَان (٤٤)

٥٤٠	٣٨	﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ﴾
-----	----	--

جاثیه (٤٥)

٣٦٠	١٣	﴿وَسَخَّرْنَا لَكُمْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾
٥٣٣	٢٣	﴿أَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾
٥٤٣، ٣٤	٢٤	﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا...﴾

احقاف (٤٦)

٤٤٣	٢٩	﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ...﴾
٤٤٣	٣٠	﴿قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْثٍ﴾
٤٤٣	٣١	﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا...﴾

محمّد (٤٧)

٥٩٤	١٥	﴿هِيَئَا أَتَهَاجِرُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأْتَهَاجِرُ مِنْ لَبَنٍ...﴾
٥٥٤	٢٤	﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾

فتح (٢٨)

٦٣١	٢٨	﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ...﴾
-----	----	--

ق (٥٠)

٥٩٢	٣٠	﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾
-----	----	---

٢٥٩	٣١	﴿وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾
٤٨٣	٤٢	﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ﴾

ذاريات (٥١)

٥٦١	١٤	﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ﴾
٤٦١	٣٤	﴿مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾
٤٧٩	٤١	﴿وَفِي غَابٍ إِذْ أَرْسَلْنَا...﴾
٤٧٩	٤٢	﴿مَا نَذَّرَ مِنْ شَيْءٍ أَنتَ عَلَيْهِ...﴾

طور (٥٢)

٥٩٢	٢٠	﴿مُتَجَبِّينَ عَلَى سُرُرٍ مُصُفَوَةٍ﴾
٢٧٥	٢١	﴿وَالْحَفَّا بِهْمَ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾

نجم (٥٣)

٦٢٩	٣	﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾
٦٢٩	٤	﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾
٧٢	٢٦	﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ...﴾
٥٦٢	٣٧	﴿وَأَبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾
١٢٦، ١٢٣	٣٨	﴿إِلَّا تَذَرُ وَلَازِمَةً وَزَرَ أُخْرَىٰ﴾

قمر (٥٤)

٥٥٤	١٧ و ٢٢ و ٣٢ و ٤٠	﴿وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْغُرَازَ لِلذَّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾
٤٧٩	١٩	﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا...﴾
٤٧٩	٢٠	﴿فَنَرَى النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ﴾
٤٨٠	٣١	﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً...﴾
٤٨٣	٤٦	﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُ﴾

الرحمن (٥٥)

٣٧٥ . ٢١٨	١	﴿الرَّحْمَنُ﴾
٣٧٥ . ٢١٨	٢	﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾
٣٧٥ . ٢١٨	٣	﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾
٥٩٣	٥٢	﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ شَاكَّةٍ زَوْجَانِ﴾
٥٩٢	٥٤	﴿مُتَكَبِّرِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَانَتُهَا مِنْ إِسْتَنْزِقِ﴾
٥٩٢	٧٦	﴿مُتَكَبِّرِينَ عَلَى زُلْفٍ خُضِرَ وَ غَبَقَرِي جَسَانِ﴾

واقعه (٥٦)

٥٩٢	١٧	﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخْلَدُونَ﴾
٥٩٤ . ٥٩٢	١٨	﴿بِأُخْبَابٍ وَ أَنْبِإٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينِ﴾
٥٩٤	١٩	﴿لَا يُصْغَوْنَ عَنْهَا وَ لَا يَنْزِلُونَ﴾
٥٩٣	٣٢	﴿وَ شَاكَّةٍ كَثِيرَةٍ﴾
٥٩٣	٣٣	﴿لَا مَطْوَعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ﴾
٥٩٥	٣٤	﴿وَ فُرُشٍ مَرْمُوعَةٍ﴾
٥٩٥	٣٥	﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً﴾
٥٩٥	٣٦	﴿فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً﴾
٥٩٥	٣٧	﴿غُرُباً أَتْرَاباً﴾
٥٧٨	٤٦	﴿وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجَنِّ الْعَظِيمِ﴾
٣٥٢	٦٣	﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُكُونَ﴾
٣٥٢	٦٤	﴿أَأَنْتُمْ تَرْزُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الرَّازِقُونَ﴾

حدید (٥٧)

١٥٧	١٣	﴿لَهُ بَابٌ بِأَطْنَتِهِ فِيهِ الرُّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾
-----	----	---

٣٨٤	٢٠	﴿عَمَلٌ غَيَّبٌ أَعْجَبَ الْخَفَّازَ نَبَاتُهُ﴾
٤٩١، ٣٧٥	٢٥	﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾

حشر (٥٩)

٥٠٩	٦	﴿وَمَا آفَاءُ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَلْتُمْ...﴾
٦٣٤، ٦٣٣	٧	﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾
٥٦٥	٩	﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾

صف (٦١)

٦٣١	٩	﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ...﴾
-----	---	--

جُمُعَة (٦٢)

٤٤٥، ٣٠٧	٢	﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَقُولُوا عَلَيْنِهِم...﴾
----------	---	---

طلاق (٦٥)

٥٤٥	٧	﴿لَا يَحْظُكُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾
٥٢٩	١١	﴿لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾
٢٨١	١٢	﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾

تحريم (٦٦)

١٤٢	٦	﴿لَا يَغْضُونَ لِلَّهِ مَا أَنْزَلَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾
-----	---	---

ملك (٦٧)

٤٧٤	١	﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾
٣٧٠، ٢٧٧	٣	﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِهِ...﴾

٣٧٠، ٢٧٧	٤	﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا...﴾
٢٨٢	٥	﴿وَلَقَدْ رَئَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَضَابِيحٍ...﴾
٥٩٣	٧	﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَ هِيَ تَكُورُ﴾
٥٩٣	٨	﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾

قلم (٦٨)

٦٣٤	٤	﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾
-----	---	------------------------------------

حاقه (٦٩)

٤٧٩	٦	﴿وَأَمَّا عَادُ فَأَمْطُوا بَرِيحَ صُرُصٍ غَابِغَةٍ﴾
٤٧٩	٧	﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا...﴾

معارج (٧٠)

٣٦	٤	﴿هِيَ يَوْمَ كَانَ مَقْدَرُهُ...﴾
----	---	-----------------------------------

نوح (٧١)

٣٦٤	١٣	﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾
-----	----	---

جن (٧٢)

٤٤٤	١	﴿قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا...﴾
٤٤٤	٢	﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾
٥٩٦	٢٣	﴿وَمَنْ يُلْهِصِ اللَّهُ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ﴾

مدثر (٧٤)

٤٥٧	١١	﴿نُزْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَجِيدًا﴾
٤٥٧	١٢	﴿وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا﴾

١٣	﴿وَبَيْنَ شُهُودَا﴾	٤٥٧
١٤	﴿وَمَهْدُ لَهُ تَهْيِدَا﴾	٤٥٧
١٥	﴿ثُمَّ يَطْعُ أَنْ أَرِيدَ﴾	٤٥٧
١٦	﴿عَلَا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا غَنِيْدَا﴾	٤٥٧
١٧	﴿سَأَرْهَقُهُ صَغُودَا﴾	٤٥٧
٢٦	﴿سَأُضْلِيهِ سَقَرَا﴾	٤٥٧
٢٧	﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرَا﴾	٤٥٧
٢٨	﴿لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرَا﴾	٤٥٧
٢٩	﴿لَوْ آخَاةٌ لِلْبَشَرِ﴾	٤٥٧
٣٠	﴿غَلِيْثَا بَشَعَةِ عُشْرَا﴾	٤٥٧

انسان (٧٤)

١	﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ...﴾	٢٢٢
٢	﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِّنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّتَّبِعِيهِ...﴾	٢٢٢
٣	﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّا شَاكِرًا وَإِنَّا كَفُورًا﴾	٣٩١، ٣٢٩، ٢٢٣
١٣	﴿لَا يَزُودُ فِيهَا شَفْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾	٥٩١

مُرسلات (٧٧)

٢٠	﴿أَنَّمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مُّهِينٍ﴾	٣١٦
٢١	﴿لَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مُّكِينٍ﴾	٣١٦
٢٢	﴿إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾	٣١٦
٢٣	﴿لَقَدْ زُنَّا فَنَبَعْنَا الْغَائِرُونَ﴾	٣١٦

نبا (٧٨)

٧	﴿وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا﴾	٢٢٥
---	---------------------------	-----

٥٩٥	٣١	﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾
٥٩٥	٣٢	﴿حَدَائِقُ وَأَعْنَابُ﴾
٥٩٥	٣٣	﴿وَعَوَاقِبَ أُثْرَابٍ﴾

نازعات (٧٩)

٥٣٣	٤٠	﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ...﴾
٥٣٣	٤١	﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾

عَبَسَ (٨٠)

٥٥٧، ٤٣٢	٢٥	﴿أَنَا صَبِّئْنَا الْمَاءَ سَبًّا﴾
٥٥٧، ٤٣٢	٢٦	﴿لَمْ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا﴾
٥٥٧، ٤٣٢	٢٧	﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴾
٤٣٢	٢٨	﴿وَعِنْبًا وَقَضْبًا﴾
٤٣٢	٢٩	﴿وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا﴾
٤٣٢	٣٠	﴿وَحَدَائِقُ غُلْبًا﴾
٤٣٢	٣١	﴿وَفَاكِهَةً وَأَبًّا﴾
٤٣٢	٣٢	﴿مَتَاعًا لَّكَمَ وَلِلْعَامِمْ﴾

تکویر (٨١)

٤٠٨، ٣٨٣، ٢٢٤	١	﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾
٤٠٨، ٢٣٨٣	٢	﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَزَتْ﴾
٢٥٩	١٣	﴿وَإِذَا الْجِبَةُ أَرْلَفَتْ﴾

انفطار (٨٢)

٢٧٩	١	﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾
-----	---	--------------------------------

﴿وَإِذَا الْخَوَاصِبُ انْتَفَرَتْ...﴾

٢ ٢٧٩

انشقاق (٨٤)

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ﴾

٦ ٢٣٨، ٢٤١، ٣٢٤، ٤٧١

بروج (٨٥)

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ﴾

٢١ ٢١٧، ٣٧٦، ٤٣١، ٥٥٠

﴿فِي لُجٍّ مُّخْلُوطٍ﴾

٢٢ ٢١٧، ٣٧٦، ٤٣١، ٥٥٠

اعلى (٨٧)

﴿الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّىٰ﴾

٢ ٤٧٠

﴿وَالَّذِي فَتَرَ فَهَدَىٰ﴾

٣ ٤٧٠، ٦٠٧

﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ﴾

٤ ٤٧٢

﴿فَلْيَحْضَرْ غُلَاءَ آخُوْنَ﴾

٥ ٤٧٢

فجر (٨٩)

﴿إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾

٧ ٣٩٢

﴿فَلَيْسَ لَمْ يَخْلُقْ يَمْلِكُهَا فِي الْبِلَادِ﴾

٨ ٣٩٢

﴿الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ﴾

١١ ٤٢٦

﴿فَأَخْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ﴾

١٢ ٤٢٦

﴿فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾

١٣ ٤٢٦

بلد (٩٠)

﴿وَمَدِينَاهُ السُّجْدِينَ﴾

١٠ ٢٦٢، ٣٩٢

تين (٩٥)

﴿كُمُ زِدْنَاهُ أَشَقَّ سَابِلِينَ﴾

٥ ٤٧٢

قدر (۹۷)

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ ۱ ۵۴۹

بینه (۹۸)

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ...﴾ ۷ ۵۲۹

زلزله (۹۹)

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ ۱ ۲۵۸

﴿وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾ ۲ ۲۵۸

﴿يَوْمَئِذٍ يُصْدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ﴾ ۶ ۳۳۴

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ ۷ ۳۸۸، ۳۳۴، ۲۶۸، ۲۴۷

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ ۸ ۳۸۸، ۳۳۴، ۲۴۷

قارعه (۱۰۱)

﴿فَأَمَّةٌ هَارِيَةٌ﴾ ۹ ۵۳۳

تکاثُر (۱۰۲)

﴿الْهَائِكُمُ الْمُتَعَاثِرُ﴾ ۱ ۳۰۸

فهرست احاديث

عربی

- أبى الله أن يجرى الأمور إلا بالأسباب، فجعل لكل شيء سبباً ... ٢٨٤
- أحب الأعمال إلى الله أحمزها ٢٣٠
- أخرج الخمس من ذلك المال، فإن الله عز وجل قد رضى من ذلك المال... ٥١٢
- أذخرت شفاعتى لأهل الكبائر من أمتى ٢٧٢
- إذا غزى قوم بغير إذن الامام فغنموا كانت الغنيمة... ٥٠٩
- أذهب فاغتسل و صل ما بدا لك فلقد كنت مقبماً... ٢٥٠
- أفلا أكون عبداً شكوراً ٣٠٧
- الانفال ما لم يوجف عليه بخيل ولا ركاب او قوم صالحوا... ٥٠٩
- الإيمان فوق الإسلام بدرجة، والتقوى فوق الإيمان بدرجة، واليقين فوق... ٢٣٦، ١٢٤
- ألا ينظرون إلى صغير ما خلق كيف أحكم خلقه... ٢٩٨
- اللهم كما حسنت خلقى، فحسن خلقى ٢٣٩
- الهى ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً فى جنتك... ٥٣٨
- أما بعد فانى احذرکم الدنیا فانها حلوة... ٤٢٠
- إن الكتاب يصدق بعضه بعضاً ٢٢٩
- إن الله إذا حرم شيئاً حرم ثمنه ٢٥٧
- إن الله عز وجل ... أمر بالشكر له وللوالدين، فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله ٣٠٣

- ٣٩٩ انت الغنى وانا الفقير، و هل يرحم الفقير ألا الغنى
- ٢٣٩ إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق
- ٥١٢ أيما ذمى اشترى من مسلم ارضاً فأى عليه الخمس
- ٣١٥ بش الزاد الى المعاد العدوان على العباد
- ٢٤٣ خلقتم للبقاء لا للفناء
- ٥١٢ الخمس ممّا يفضل من مؤنته
- ٣٢٤ رحم الله امرء... علم من أين و فى أين و الى أين
- ٢٣١ زكاة العلم نشره
- ٥٠٩ سألته عن صفو المال، قال: للامام يأخذ الجارية...
- ٢٢٧ سلام من الحيّ الَّذي لا يموت إلى الحيّ الَّذي لا يموت
- ٣٠٦ شكر العالم على علمه، عمله و بذله لمستحقّيه
- ٣٠٦ شكر المؤمن يظهر فى عمله
- ٣٢٩ الصّبر ثلاثة صبر عند المصيبة و صبر على الطّاعة...
- ٣٢٠ الصّلاة قربان كلّ تقى
- ٣٢٠ الصلوة معراج المؤمن
- ٣١٢ الظلم ثلاثة: ظلم يفره الله و ظلم لا يفره الله و ظلم لا يدعه...
- ٢٢١ عرفت الله بفسخ العرائم و نقض الهمم
- ٢٧٦ العزيز هو الغالب غير المغلوب
- ٢٩٢ عليكم بدين العجائز
- ٥١١ عليها الخمس جميعاً
- ٥١١ عليه الخمس
- ٢٩٠ عميت عين لا تراك عليه رقيباً و خسرت صفقة عبد لم تجعل له...
- ٢٥٠ الغناء عشّ النفاق
- ٣٢٤ فإن الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي...
- ٢٥٦ الفقر فخري
- ٣٣٢ فلا تقصحنى على رؤوس الأشهاد

- ٣٤٠ قال رسول الله ﷺ: لا يزال الشيطان هائلاً لابن آدم
- ٥٣٣ قد جلست مجلساً لا يجلسه إلا نبي أو وصي نبي أو شقي
- ٥٠٩ قطائع الملوك كلها للامام وليس للناس فيها شيء
- ٤٨٤ كانت ضربات علي ابكاراً اذا اعتلى قدس...
- ٤٢٨ كتاب الله تبصرون به وتنطقون به وتسمعون به...
- ٤٢٧ كتاب ربكم فيكم مبيناً حلاله و حرامه... ومحكمه ومتشابهه
- ٥١١ كل شيء قوتل عليه على شهادة ان لا اله الا الله و...
- ٢٧٤ كل مؤمن ملجم
- ١٣٥ كما تنامون تموتون، وكما تستيقظون تبعثون
- ٣٥٠ كم من ركعة طويلة فيها بكاء وخشية ما تساوى...
- ٢٩٠ ما رأيت شيئاً إلا ورأيت الله قبله وبعده ومعه
- ٣١٠ من سن سنة حسنة فله أجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله أجر من عمل بها
- ٦٠٣ من سن سنة حسنة كان له اجرها واجر من عمل بها...
- ٢٥٤ من سن سنة سيئة فله وزر من عمل بها...
- ٣٧٥ النزول في الأصل هو انحطاط من علو
- ٣٤٦ وإن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر...
- ٢٨١ وإن القرآن ظاهره أنيق وباطنه عميق...
- ٤٤٨ ولم تجعل للخلق طريقاً الى معرفتك إلا بالعجز...
- ٤٦٩ ولولا الأجل الذي كتب لهم لم تستقر ارواحهم...
- ٥٠٩ وله روس الجبال و بطون الاودية والأجام وكل ارض...
- ٣٢٤ وملافة الله عز وجل عبارة عن القيامة وعن المصير إليه
- ٣٣٣ وهل الإيمان إلا الحب والبغض
- ٣٢٢ يا رسول الله من أبر؟ قال: أمك، قال: ثم من؟ قال: أمك...
- ٤١٨ يا عبد الله هل ركبت سفينة قط؟ قال: نعم، قال: فهل كسر...
- ٤١٣ يا من في البحر عجائبه.

فارسی

- آری، پیامبر خدا آن را جزء سوره حمد قرار می‌داد... ۲۱
- آیه ﴿لَا يَنْتَظِرُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ امامت و پیشوایی هر ستمگر را تا روز قیامت... ۱۱۵
- ارواح در برزخ، در قیافه جسد های دنیوی است و از هم شناسایی... ۱۳۷
- ارواح مؤمنان در عالم برزخ، با هم ملاقات کنند و از یکدیگر پرس و جو نمایند... ۱۳۶
- اگر راحل از دوستان خدا باشد، عملش به صورت انسانی خوشبو... ۱۳۵
- اگر گم شده‌ام پیدا شود، خدا را به اندازه حق شکرش، شکر گویم... ۲۲
- اگر یک نفر را خداوند به توسط تو هدایت کند، بهتر است از... ۲۳۲
- ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ بیان اخلاص عبادت است؛ و ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بهترین راهی است... ۲۵
- ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را ترک مکن، هر چند پس از آن، شعری بخوانی ۲۱
- بلند خواندن «بسم الله» در هر نمازی لازم و از سنت پیامبر است ۲۱
- بهترین عبادت، تفکر دائم در اوصاف خداوند و قدرت او است ۴۳
- به خدا سوگند، صراط مستقیم، ما هستیم ۲۶
- جبرئیل علیه السلام گفت: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را هیچ مسلمانی نگفت جز آن که خداوند و... ۲۴
- خانه‌ای که در آنجا این عمل انجام می‌گیرد و اهل خانه عادت به ساز... ۲۵۰
- خدا فرمود: نیمی از فاتحه کتاب از آن من و... ۲۷
- خداوند زمین را ملایم طبع شما و مناسب زندگی اجساد شما قرار داد،... ۴۵
- خداوند، هر نعمتی را -از بزرگ و کوچک- بر بنده‌ای عطا کرد و او گفت... ۲۲
- در قبر، جز از کسی که ایمان خالص و یا کفر محض دارد، سؤال نمی‌شود... ۱۳۶
- دمیدن روح در کالبد آدم [در] روز جمعه بود. و در بهشت معهود هم بیش از... ۶۳
- ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ اسم اکبر و اسم خداوند است ۲۱
- رحمان، اسمی است خاص، که بر وصفی عام، وضع شده؛ و رحیم... ۲۱
- رحمان رحمان دنیا و رحیم رحیم آخرت است ۲۲
- روح مؤمن، گاهی که به دیدار خانواده‌اش می‌آید،... ۱۳۶

- ۴۳ سخت‌ترین عبادت، ورع است
- ۲۶۶ شیعیان ما! اگر ایمانتان درست باشد، بهشتی هستید...
- ۲۶ صراط مستقیم، راه انبیای الهی است
- ۴۳ عبادت، تنها نماز و روزه نیست؛ بلکه عبادت، فهم [و] فکر کردن در کارهای خداوند...
- ۴۴ عبادت، هفتاد جزء است؛ افضل آن‌ها جستجوی روزی حلال است
- ۳۴ کفر در کتاب خداوند، در پنج معنا استعمال شده؛ کفر به معنای انکار...
- ۲۷ ما هستیم راه واضح و مستقیم به سوی خداوند و ما نعمت خداییم برای مخلوق او
- ۳۲ متقین، شیعیان ما و غیب حجت ما است که غایب از انظار است...
- ۲۷ مراد از آنان که خدا به آن‌ها نعمت داده، شیعیان علی علیه السلام هستند...
- ۲۷ مراد از ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ در این سوره، آن‌ها ایند که...
- ۳۲ مراد از ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ کسی است که به قیام قائم اهل بیت علیهم السلام ایمان بیاورد...
- ۲۶۵ مؤمنانی که در اثر گناه محکوم به جهنم شده‌اند، پس از این که مدتی...

(۳)

فهرست اشعار

- | | |
|-------------------------------------|--|
| کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را | کی رفت‌ای ز دل که تمنا کنم تو را |
| ۲۹۱ | |
| آمد به سبب باز بشد جانب دریا | رومی چو یکی قطره که از بحر جدا شد |
| ۳۲۴ | |
| موجیم که آرامش ما عدم ماست | ما زنده از آنیم که آرام نگیریم |
| ۳۲۴ | |
| به هر که آنچه سزا دید، حکمتش آن داد | دهنده‌ای که به گل نکهت و به گل جان داد |
| ۲۹۹ | |
| بازار بتان شکست گیرد | یارم چو قدح به دست گیرد |
| ۲۱۶ | |
| از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند | از نیستان چون مرا ببریده‌اند |
| ۴۶۹ | |
| کی تواند که شود هستی بخش | ذات نایافته از هستی بخش |
| ۳۰۴ | |
| بی شریک است و معانی توغنی دان خالق | نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل |
| ۴۱۱ | |
| به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم | ز کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود |
| ۳۲۴ | |

از سبب سازیش من سودانیم

و از سبب سوزیش سوفسطائیم

۵۵۸

گر تیغ بارد از سوی آن ماه

گردن نهادیم الحکم لله

۳۵۲

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

۳۶۱

فهرست اعلام

رسول الله، رسول ~~الله~~، ٦٧، ٩٥، ١٠١، ١٦٩،

٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٠٣، ٢١٠، ٢٢٢، ٢٢٣.

399, 3A0, 3V6, 3V1, 3F9, 3F2, 3F.

DD, DFL, D11, D-9, FVT

محمد بن عبد الله، محمد ^{١٩}، ٣١، ٤٦، ٤٢

107, 106, 101, 100, 99, 97, 96, 91

146, 136, 132, 130, 124, 121, 112

.FDF .FFY .Y.Y .IVV .IFD .IDF .IFY

Q11, FAV, FVF, FFF, FFF, FFF, FFF

٥٣١ ٥٣٢ ٥٤٨ ٥٤٩ ٥٤٤ ٥٣١ ٥٣٢

625

نبی، نبی اکرم ﷺ، ۵۴۹، ۵۵۱

امير المؤمنين ۳۱، ۲۱، ۲۷، ۶۸، ۷۰، ۱۵۳، ۳۰۶.

.F21 .F20 .F9A .F39 .F24 .F1A .F10

05A 05F

علی بن ابی طالب، علم، ۲۷، ۶۲، ۶۵، ۹۲،

179, 299, 298, 290, 280, 169, 130

ΔΙΤ ΔΙΥ, ΦΑΦ, ΦΥΛ, ΦΥΥ, ΦΦΥ, ΦΦΦ

٤١٧

پیامبر اسلام، پیامبر اکرم، پیامبر، پیغمبر ﷺ،

.F1.F9.F8.F7.F6.F5.F4.F3.F2.F1

444. 41. 40. 38 36 35 32. 28. 27

116, 113, 108, 104, 101, 97, 96, 92

1172, 1170, 1169, 1168, 1167, 1166, 1165, 1164, 1163, 1162, 1161, 1160, 1159, 1158, 1157, 1156, 1155, 1154, 1153, 1152, 1151, 1150, 1149, 1148, 1147, 1146, 1145, 1144, 1143, 1142, 1141, 1140, 1139, 1138, 1137, 1136, 1135, 1134, 1133, 1132, 1131, 1130, 1129, 1128, 1127, 1126, 1125, 1124, 1123, 1122, 1121, 1120, 1119, 1118, 1117, 1116, 1115, 1114, 1113, 1112, 1111, 1110, 1109, 1108, 1107, 1106, 1105, 1104, 1103, 1102, 1101, 1100, 1099, 1098, 1097, 1096, 1095, 1094, 1093, 1092, 1091, 1090, 1089, 1088, 1087, 1086, 1085, 1084, 1083, 1082, 1081, 1080, 1079, 1078, 1077, 1076, 1075, 1074, 1073, 1072, 1071, 1070, 1069, 1068, 1067, 1066, 1065, 1064, 1063, 1062, 1061, 1060, 1059, 1058, 1057, 1056, 1055, 1054, 1053, 1052, 1051, 1050, 1049, 1048, 1047, 1046, 1045, 1044, 1043, 1042, 1041, 1040, 1039, 1038, 1037, 1036, 1035, 1034, 1033, 1032, 1031, 1030, 1029, 1028, 1027, 1026, 1025, 1024, 1023, 1022, 1021, 1020, 1019, 1018, 1017, 1016, 1015, 1014, 1013, 1012, 1011, 1010, 1009, 1008, 1007, 1006, 1005, 1004, 1003, 1002, 1001, 1000, 999, 998, 997, 996, 995, 994, 993, 992, 991, 990, 989, 988, 987, 986, 985, 984, 983, 982, 981, 980, 979, 978, 977, 976, 975, 974, 973, 972, 971, 970, 969, 968, 967, 966, 965, 964, 963, 962, 961, 960, 959, 958, 957, 956, 955, 954, 953, 952, 951, 950, 949, 948, 947, 946, 945, 944, 943, 942, 941, 940, 939, 938, 937, 936, 935, 934, 933, 932, 931, 930, 929, 928, 927, 926, 925, 924, 923, 922, 921, 920, 919, 918, 917, 916, 915, 914, 913, 912, 911, 910, 909, 908, 907, 906, 905, 904, 903, 902, 901, 900, 899, 898, 897, 896, 895, 894, 893, 892, 891, 890, 889, 888, 887, 886, 885, 884, 883, 882, 881, 880, 879, 878, 877, 876, 875, 874, 873, 872, 871, 870, 869, 868, 867, 866, 865, 864, 863, 862, 861, 860, 859, 858, 857, 856, 855, 854, 853, 852, 851, 850, 849, 848, 847, 846, 845, 844, 843, 842, 841, 840, 839, 838, 837, 836, 835, 834, 833, 832, 831, 830, 829, 828, 827, 826, 825, 824, 823, 822, 821, 820, 819, 818, 817, 816, 815, 814, 813, 812, 811, 810, 809, 808, 807, 806, 805, 804, 803, 802, 801, 800, 799, 798, 797, 796, 795, 794, 793, 792, 791, 790, 789, 788, 787, 786, 785, 784, 783, 782, 781, 780, 779, 778, 777, 776, 775, 774, 773, 772, 771, 770, 769, 768, 767, 766, 765, 764, 763, 762, 761, 760, 759, 758, 757, 756, 755, 754, 753, 752, 751, 750, 749, 748, 747, 746, 745, 744, 743, 742, 741, 740, 739, 738, 737, 736, 735, 734, 733, 732, 731, 730, 729, 728, 727, 726, 725, 724, 723, 722, 721, 720, 719, 718, 717, 716, 715, 714, 713, 712, 711, 710, 709, 708, 707, 706, 705, 704, 703, 702, 701, 700, 699, 698, 697, 696, 695, 694, 693, 692, 691, 690, 689, 688, 687, 686, 685, 684, 683, 682, 681, 680, 679, 678, 677, 676, 675, 674, 673, 672, 671, 670, 669, 668, 667, 666, 665, 664, 663, 662, 661, 660, 659, 658, 657, 656, 655, 654, 653, 652, 651, 650, 649, 648, 647, 646, 645, 644, 643, 642, 641, 640, 639, 638, 637, 636, 635, 634, 633, 632, 631, 630, 629, 628, 627, 626, 625, 624, 623, 622, 621, 620, 619, 618, 617, 616, 615, 614, 613, 612, 611, 610, 609, 608, 607, 606, 605, 604, 603, 602, 601, 600, 599, 598, 597, 596, 595, 594, 593, 592, 591, 590, 589, 588, 587, 586, 585, 584, 583, 582, 581, 580, 579, 578, 577, 576, 575, 574, 573, 572, 571, 570, 569, 568, 567, 566, 565, 564, 563, 562, 561, 560, 559, 558, 557, 556, 555, 554, 553, 552, 551, 550, 549, 548, 547, 546, 545, 544, 543, 542, 541, 540, 539, 538, 537, 536, 535, 534, 533, 532, 531, 530, 529, 528, 527, 526, 525, 524, 523, 522, 521, 520, 519, 518, 517, 516, 515, 514, 513, 512, 511, 510, 509, 508, 507, 506, 505, 504, 503, 502, 501, 500, 499, 498, 497, 496, 495, 494, 493, 492, 491, 490, 489, 488, 487, 486, 485, 484, 483, 482, 481, 480, 479, 478, 477, 476, 475, 474, 473, 472, 471, 470, 469, 468, 467, 466, 465, 464, 463, 462, 461, 460, 459, 458, 457, 456, 455, 454, 453, 452, 451, 450, 449, 448, 447, 446, 445, 444, 443, 442, 441, 440, 439, 438, 437, 436, 435, 434, 433, 432, 431, 430, 429, 428, 427, 426, 425, 424, 423, 422, 421, 420, 419, 418, 417, 416, 415, 414, 413, 412, 411, 410, 409, 408, 407, 406, 405, 404, 403, 402, 401, 400, 399, 398, 397, 396, 395, 394, 393, 392, 391, 390, 389, 388, 38

212, 202, 191, 178, 177, 176

241, 249, 227, 218, 217, 210, 214

252, 251, 20A, 20Y, 20F, 200, 201

2, 3, 4, 5, 6, 7, 8, 9, 10, 11, 12, 13, 14, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841,

FOR THE YEAR ENDING 31.12.2014

29. 2AE 2AD 2V9 2VA 2VE 2OA

EAF EAX EAL EFG EFO EFX EFL

FAY FAF FAD FAF FA. FVO FVT

ALL A-Y F9A F9V F9P F9T F9A

ASX ASL AD- ASB ASX ASX ASX

СЛУС СЛУ1 СЛУ2 СЛУ3 СЛУ4 СЛУ5 СЛУ6 СЛУ7

٤٣٤، ٤٣٥

رسول خدا، رسول گرامی اسلام، رسول اکرم،

٢٠٧، ٢٠٨، ٢٨٨، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٥٩، ٤٤٢،

فاطمه ؑ، ٤٢

٤٨٧، ٥٣١، ٥٤٢، ٥٧٩، ٥٨٢، ٥٨٥

حسن ؑ، ٤٢

٥٨٦، ٦١٣

حسين ؑ، ٤٢، ٢٩٠، ٣٣٥

اسباط، ٥٨٥

سجاد، علي بن الحسين ؑ، ١٩، ٢٤، ٢٤، ٤٥

اسحاق، ٤٤، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ٤٨٧

٤٤٨، ٧٥

٥٥٧، ٥٧٩، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧

باقر ؑ، ٢٧، ٤٣، ٤٣، ٧٨، ٩٣، ١٣٦، ٣١٢، ٣١٣

اسرائيل، ٤٤، ٧٠، ٧٢، ١١٣، ١٩٩

٥١١

اسرافيل، ١٠٠

صادق، أبو عبدالله ؑ، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٤، ٢٦، ٣٢

اسماعيل، ٤٥، ١١٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٠، ١٢٢

٣٤، ٣٧، ٤٣، ٤٥، ٤٨، ٨٩، ٩٢، ٩٣، ١١٥

١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٣١، ٣٣٦، ٤٨٧، ٥٨٤

١١٧، ١١٩، ١٣٦، ١٩٧، ٢٣٢، ٢٥٠، ٢٦٠

٥٨٥

٢٧٤، ٢٨٤، ٢٩٣، ٣٢٦، ٣٤٣، ٣٨٧، ٣٨٨

اشموعل، سمونيل، ١٩٨، ٤٩٩

٤١٨، ٤١٩، ٤٢٢، ٥٠٩، ٥١١، ٥٣٤، ٦٣١

ايوب، ٣٥٣، ٤٨٦، ٤٨٧، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦

٦٣٤

٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩

كاظم ؑ، ١٢٤، ٥٠٩

بنيامين، ١٩٩

رضا، علي بن موسى الرضا ؑ، ٢١، ٢٤، ٤٣

نمود، ٤٥٠، ٤٧٧، ٤٨٠

٤٧، ١١٥، ٢٣٦، ٣٠٣

جبرئيل، ٣١، ٤٣، ٨١، ٩٥، ٩٩، ١٠٠، ١١٩

الهادي ؑ، ٥١٢

١٢٠، ١٥٤، ٢٠٣، ٢١٢، ٢١٨، ٣٦٣، ٣٧٦

عسكري ؑ، ٧٠، ٩٢

٦١٧، ٦٢٠

حجة بن الحسن ولي عصر، امام عصر، قائم

داود، ٢٠١، ٣٥٠، ٤٨٧، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٨، ٤٩٩

بقية الله ؑ، ٣٢، ٣٣، ٥٢٠، ٦٣٥

٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥١٩، ٥٣٠، ٥٥٥، ٥٥٦

ب. انبياء و ملائكة

ذو الكفل، ٤٨٧

آدم، ٥٠، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥

روح الامين، ٥٥٠

١٢٠، ١٢٩، ١٥٣، ١٧٢، ٢٨٨، ٣٣٦، ٣٣٨

روح القدس، ٩٥، ٢٠٣، ٢٨٧، ٦٣٤

٣٤٠، ٣٥٤، ٤٧٨، ٥٤٢، ٥٤٧، ٦١٤، ٦١٥

زكريا، ٩٥، ٣٣٦

٦٢٢، ٦٢٧

سليمان، ٢٠، ١٠١، ١٠٢، ٤٨٧، ٥٥٥، ٥٥٦

ابراهيم، ٣٥، ٤٤، ٤٥، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦

٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٦

١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣

٥٦٧، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٦٧

١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ٢٠٦

یحیی، ٦١٩، ٣٣٧، ٩٥، ٧٩	شمعیب، ٦٢٨، ٤٨٠، ٤٧٨، ٤٦٢، ٤٦١، ٤٤١، ٧٧
یسع، ٤٨٧	شمعون، ١٩٨، ٦٥
یعقوب، ٦٤، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٧١، ١٩٩	شیث، ٥٤٢
٥٨٨، ٥٨٧، ٥٨٦، ٥٨٥، ٥٧٩، ٥٥٧، ٤٨٧	صالح، ١١٢، ٤٤١، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٧٨، ٤٨٠
٥٨٩	٦٢٨، ٥٨٣
یوسف، عزیز مصر، ٦٠، ٣٩٥، ٥٨٧، ٥٨٨	عزیر، ٨٨، ١١٠، ١٤٥، ٢٨٧، ٤٥٢، ٤٨٩
٦٢٥، ٥٨٩	عیسی بن مریم، عیسی، ٢٢، ٤٢، ٤٧، ٥٠، ٦٥
یوشع، ٦٥	٨٨، ٧٩، ٩٥، ١٠٧، ١٠٨، ١١٢، ١٢٣، ١٢٤
ب. اشخاص	١٢٦، ١٣٩، ١٤٥، ٢٨٧، ٢٨٨، ٣١٣، ٣٣٧
ابلیس، ١٩، ٥٥، ٥٩، ٦٠، ٣٥٤، ٦١١، ٦١٢	٣٣٨، ٤٥٢، ٤٦٢، ٤٨٨، ٥٣١، ٥٤٢، ٥٦٤
٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٧	٥٨٥، ٦٣١
ابوجهل، ٢٢٧، ٤٧٦، ٥٤٢	مسیح، مسیح بن مریم، ١٠٩، ١١٠، ٢٨٧، ٤٨٩
ابوذر، ٢٢٧، ٣١٣، ٣٣٠، ٥٢٥	لوط، ٥٢، ٤٤١، ٤٦١، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٨٠، ٤٨٩
ابوسفیان، ٢٢٧، ٤٧٦، ٥٤٢	٦٢٨، ٦١٣
ابولهب، ٢٢٧، ٤٧٦	ماروت، ١٠٢، ١٠٣
ابوطالب، ٦٥، ٩٢، ١٦٩، ٣٦٣، ٣٥٣	موسای نبی، موسی بن عمران، موسی، ٤٧
ارسطو، ٣٦٢	٦٥، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨١، ٨٢، ٨٣
استالین، ٥٢٠	٨٤، ٨٥، ٨٦، ٩٠، ٩٥، ٩٧، ٩٨، ١٠٦، ١٠٧
امره القیس، ٢١٥	١١٢، ١١٣، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٦، ١٧١، ١٩٨
اهورامزدا، ٢٨٨	٢٠٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٨٨، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٧
بنیامین، ٥٨٧، ٥٨٨	٤٤١، ٤٤٣، ٤٦٢، ٤٧٨، ٥٣١، ٥٤٢، ٥٦٤
جالوت، ١٩٨، ٢٠١، ٤٩٠	٥٨٥، ٦٣١
حوا، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦١٤، ٦٢٤	میکائیل، ١٠٠، ٦١٧
دقیانوس، ٢٤٩	نوح، ٥٢، ٦٣، ٦٥، ١٧٢، ٣٦٤، ٤٤١، ٤٥٠
زراره، ٢٧٤	٤٥٤، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٥٣١
ساره، ٥٨٦	٥٤٢، ٦٢٨
سلمان فارسی، ٢٢٧، ٣١٣، ٣٣٠	هاروت، ١٠٢، ١٠٣
اصفهانى، سید ابوالحسن، ٢٢٩	هارون، ٦٥، ٧٩، ٩٠، ٢٠٠، ٥٤٢
	هود، ٢٩٤، ٢٩٩، ٤٤١، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٧٨، ٤٧٩، ٦٢٨

لقمان، ٢١١، ٢٧٨، ٢٨٦، ٢٨٩، ٢٩٣، ٢٩٤،	شریح قاضی، ٥٣٣
٢٩٥، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣١٢،	شبیہ، ٤٧٦
٣١٤، ٣١٦، ٣١٨، ٣٣٤، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٧،	شیطان، ٤١، ٤٢، ٤٣، ١٦٠، ١٦٩، ١٧١، ١٧٧،
٣٥٥، ٣٤٨	٢٠٦، ٢٤١، ٢٩٤، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٥٠، ٣٧٤،
مأمون، ٥٤٢	٣٧٧، ٤٣٩، ٤٨١، ٤٨٧، ٤٩٠، ٥٠٠، ٥٣٣،
متروکل، ٥٤٢	٥٤٧، ٥٤٧، ٥٧٤، ٥٧٣، ٥٦٩، ٥٦٨، ٥٦٧،
مجلسی، ٤٢١	٦١٤، ٦٢٢، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦،
مریم، مریم دُخت عمران، ٥٢، ٩٥، ١٠٧، ١٣٩،	طالوت، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٩٠،
٢٨٧، ٣٣٦، ٣٣٧، ٤٨٩، ٦١٩	عبداللہ، ٤٦٤، ٤٨٧،
مشکینی، علی، ٢١١، ٢٢٦	عتبہ، ٤٧٦
معاویہ، ٥٤٢	عزّی، ١٤٥
مقداد، ٥٢٥	عمار ساباطی، ٢٢٢
میثم، ٥٢٥	عمران، ٥٢، ٧٨، ٨٣، ١٠٧،
نمرود، ٢٠٧، ٤٥٢، ٤٥٨، ٤٤٢،	فرعون، ٥٢، ٦٥، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٩٨، ٢٢١، ٢٤٧،
ولید بن مغیرہ، ٤٦٤	٢٥٢، ٢٥٧، ٢٦٢، ٢٧٧، ٢٨٨، ٢٤٢،
ہابیل، ١٣٤، ٥٤٢	قابیل، ٥٤٢
ہارون، ٧٩، ٢٠٠، ٥٤٢	قارون، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٨١، ٥٢٢، ٥٤٢،
ہامان، ٥٢٢، ٥٣٦، ٥٤٢	قیصر، ٧٢
یزید، ٥٤٢	کارتر، ٥٢٠
یہودا، ١٩٩	کاسکین، ٥٢٠
	کندی، ٥٢٠

(۵)

فهرست ادیان و مذاهب و فرق و جماعات

۶۲۰، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۵	آل فرعون، ۷۲، ۷۳
۶۳۶	آل موسی، ۲۰۰
اصحاب آنیک، ۴۷۷، ۴۸۰	آل هارون، ۲۰۰
اصحاب بدر، ۲۰۱	آل یعقوب، ۵۸۷
اصحاب فیل، ۴۸۰	انتم، ۱۱۸، ۳۸۵، ۴۲۲، ۴۳۴
اصحاب کعبه، ۴۴۹	اجنه، ۴۶۶
اطبا، ۳۰۹	اسباط، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
اعراب جاهلیت، ۱۵۸	إسرائیل، ۵۵۰
امامان، ۲۶۱، ۲۷۲، ۵۶۵	اسلام، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۶۸، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۱۰۴
انبیا، ۲۴، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۶۵، ۸۹، ۹۵، ۱۰۰	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱
۱۰۱، ۱۰۵، ۱۵۳، ۱۷۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶	۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹
۲۲۲، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۲، ۳۰۸، ۳۳۷	۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸
۳۷۲، ۳۷۳، ۴۳۴، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۷۲	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۵
۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۹، ۵۰۰	۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۴
۵۲۰، ۵۴۱، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۱	۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۳
۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۶، ۵۹۰، ۶۱۵	۲۹۱، ۳۰۷، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۷
انبیای اولوالعزم، ۵۳۱	۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۴۵، ۴۵۶
انصار، ۱۵۸	۴۸۳، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷
اوصیا، ۱۴۸، ۴۸۱، ۵۵۸	۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۲۳
اهل بیت، ۳۲، ۷۱، ۱۶۶، ۵۳۳، ۵۶۳، ۶۳۳	۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۴۷، ۵۵۰، ۶۰۶، ۶۱۷

اهل شرك، ١٣٠	شاهان روم و كسرى، ٧٢
اهل قبله، ١٣٢	شاهان فارس و «خاقان»، ٧٢
اهل كتاب، ٣٦، ٣٦، ١٠٤، ١٠٦، ١١٠، ١١١، ١٢٣، ١٢٨، ١٣٠، ١٤٠، ١٧٩، ٢٠٥	شاهان يمن، ٧٢
٥٨٥، ٤٥١، ٢٩٠، ٢٨٧، ٢٠٦	شعراء، ٤٧٨
اهل كسا، ٦٢	شهدا، ٢٧، ٢٦، ١٣٤، ٢٣٣، ٢٧٢، ٣٣٠
اهل مكّه، ٣٤، ٢١٢، ٤٦٣، ٤٨٤	شياطين، ٣٩، ٦٢، ١٠١، ١٠٢، ٢٢٥، ٢٢٦، ٣٦٢
بنو اسرائيل، ٦٤، ٦٥، ٧٠، ٧٣، ٧٦، ٨١، ٨٢	٣٦٦، ٥٥٦، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٢
٩١، ٩٥، ١٠٠، ١١٣، ١١٧، ١٢٥، ١٣١	٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤
١٧١، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠١، ٤٨٨، ٥٨٧	شيعه، ١٩٥، ٣٨٥
بنو نضير، ٩٤	شيعة اماميه، ٢٠
پيامبران، ٢٦، ٢٧، ٣٢، ٣٣، ٥٢، ٥٦، ٦٣، ٦٥	صابئون، ٧٩، ٨٠، ٢٨٨
٧٣، ٧٩، ٨٠، ٩١، ٩٦، ٩٧، ١٠٠، ١٠٧، ١٢٤	طايفه اوس، ٩٤
١٢٧، ١٣٣، ١٤٨، ١٧٢، ٢٢٥، ٢٣٩، ٢٤٠	طايفه خزرج، ٩٤
٢٢٣، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٥، ٢٦٦، ٢٧٥	طايفه قريظه، ٩٤
٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٣، ٣٢١، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧	طايفه مشركان، ٢٧٥
٣٣٨، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٧٧، ٤٢٧، ٤٤٥، ٤٧٧	طايفه يهود، ١٠٠، ١٠١
٤٧٨، ٤٨١، ٤٨٨، ٤٩٣، ٥٣١، ٥٥٦، ٥٦٢	عاد، ٤٧٩، ٤٧٧، ٤٥٠
٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٧٢، ٥٧٩، ٥٨٥، ٥٩٥	عجم، ٤٥٣
٦١٧، ٦٢١	عرب، ٦٨، ١٢٥، ١٣٢، ٤٠٠، ٤٥٣
تسنن، ٢١	علماء، عالمان، ٤٨، ٣٤٢
تشيع، شيعيان، ٢٧، ٣٢، ٨٩، ١١٦، ٥٣٥	علمای اسلام، ١٩
حاکمان جائر، ١٤٢	علمای الهی، ٥٣٥
خزرج، ٩٤	علمای تسنن، ٢١
دانشمندان، ٤٨، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٩	علمای شيعة، ١٩٥
رسولان، ٢٠٢، ٢٨٩	علمای شيعة اماميه، ٢٠
رسولان اولی العزم، ١٠٠	علمای يهود، ١٤٦
سلاطين، ٢٠٦، ٥٢٠	فرشتگان، ٢٣، ٢٤، ٣٨، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩
شاهان ترك، ٧٢	٦٠، ٦٩، ٧١، ١١٠، ١١٩، ١٢٧، ١٣٢، ١٤٠
	١٤٢، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٢٥، ٢٣٨، ٢٣٦، ٣٥٤

٤٧٥، ٢٧٧، ٢٨٦، ٥٠٥، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٣٧
 ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧
 ٦٢٢، ٦٢٣

کَنّار قریش، ١٧٦، ٢٦٣، ٢٧٣، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٩٠
 کمونیست، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢٣، ٥٢٥
 متّقین، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠
 ١٩٦، ٢٢٧، ٢٤٥، ٢٥٩، ٢٧٨، ٢٨١، ٢٤٥
 ٥٢٦، ٥٥١، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٥
 ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠٥، ٦٢١

مسلمانان، مسلمان‌ها، مسلمون، ٣٦، ٣٨، ٤٠
 ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢
 ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩
 ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤
 ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢
 ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠
 ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠

مسیحیان، ١٣٠، ٢٨٧، ٢٩٠، ٢٨٩
 مشرکان، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤
 ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠
 ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣
 ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠
 ٥٢٨

مشرکان مکه، ١٧٦، ١٧٧
 مشرکین عرب، ١٠٨
 معصومین، ٢١٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧
 مفسّران، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠
 ٦١٥
 ملائکه، ٥٩، ١٠٠، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥
 ٣٧٦، ٣٧٧

٣٦٢، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢
 ٥١٩، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠
 ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨
 ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤

فرعونیان، ٧٣
 فقها، ٢٥٦
 فقهای امامیه، ٨٩
 قبائل عرب، ١٦٦
 قریش، ٣٩، ١٣٩، ١٧٦، ٢٣٥، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥
 ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤
 ٢٦٥، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩

قوم ثمود، ٢٥٠، ٢٨٠
 قوم دقّیانوس، ٢٢٩
 قوم شعیب، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١
 قوم صالح، ٢٢٩، ٢٣٠
 قوم عاد، ٢٥٠، ٢٧٩
 قوم لوط، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢
 قوم موسی، ٢٢٩، ٢٣٠
 قوم نوح، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥
 قوم هود، ٢٢٩، ٢٣٠
 قوم یهود، ٢٥٠

کافران، کَنّار، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢
 ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩
 ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨
 ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١
 ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠
 ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩
 ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢
 ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧

ملت ابراهيم، ١١٣، ١٢١	٤٢٨، ٤٧٥، ٤٨١، ٥٤٦، ٦١٨، ٦٢٠، ٦٢٦
ملت ثمود، ٤٧٧	نصارا، ٢٧، ٦٤، ٧٩، ٨٠، ٨٨، ٩٩، ١٠١، ١٠٧،
ملت يهود، ١٠٨، ١٢٧، ١٨١	١٠٨، ١١٠، ١١٢، ١١٣، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٦،
منافقان، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٤٠، ٤١، ٤٣، ٨٧، ٨٨	١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٤٦، ١٤٨، ١٥١، ١٧٣،
١٠٤، ١٢٦	١٨١، ٢٠٥، ٢٠٧، ٤٨٩، ٥٨٥، ٥٨٦
منافقان يهود، ٨٧	يهود، ١٩، ٦٤، ٨٠، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٩، ١٠٢،
مؤمنون، مؤمنان، ٢٠، ٢٢، ٢٥، ٣٧، ٣٨، ٣٩	١٠٧، ١٠٨، ١١٢، ١١٣، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٦،
٤١، ٤٣، ٥٠، ٥٢، ٧١، ٨٠، ٩٩، ١٠٣، ١١٠	١٢٩، ١٣٠، ١٤٧، ١٤٨، ١٥١، ١٧٣، ١٨١،
١١٥، ١٣٤، ١٣٧، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٥، ١٧٢	١٩٩، ٢٠٥، ٢٨٧، ٤٨٩، ٥٢٣، ٥٨٥، ٥٨٦
١٧٤، ١٨٢، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٢٧، ٢٢٧، ٢٥٨	يهوديان، ٩٠، ٩٣، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٨، ١٢٦، ١٢٩،
٢٥٩، ٢٦٨، ٢٧٢، ٢٧٥، ٣٣٠، ٣٣٦، ٤٣٧	١٣٠، ٢٨٧، ٢٩٠

(۶)

فهرست مکان‌ها

تهران، ۲۴۲، ۳۰۹	آفریقا، ۵۵۳
جزیره العرب، ۲۸۸، ۳۰۷	آلمان، ۵۵۳
جمره، ۱۶۲	آمریکا، ۲۵۶، ۵۳۵، ۵۵۳
حجاز، ۴۵۷، ۵۵۲	اِزَم، ۳۹۲
خاقان، ۷۲	اروپا، ۵۳۵
رود نیل، ۷۳، ۷۷	اصفهان، ۴۰۵
ژاپن، ۵۵۳	انگلستان، ۵۵۳
شهریار، ۴۰۵	ایران، ۲۵۸، ۲۸۸
صفا، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۲، ۳۰۳	بابل، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
طایف، ۴۶۴	برلین، ۵۲۵
عرفات، ۱۳۸، ۱۶۵	بم کرمان، ۴۰۵
فارس، ۷۲	بیت المقدس، ۷۶، ۷۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۷
فلسطین، ۶۱	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
قزوین، ۲۴۲	پاریس، ۵۲۳، ۵۲۵
کرمان، ۶۱، ۴۰۵	تاکستان، ۴۰۵
کعبه، ۶۰، ۶۹، ۷۸، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰	توکیو، ۵۲۵

٤٨٧، ١٧٦، ١٧٥، ١٦٣، ١٦٢، ١٦٠	١٢١، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣١، ١٤٨
مسکو، ٥٢٣	١٦٠، ٢١٤، ٢١٥، ٢٧٦، ٥٥٢، ٦١٥
مشعر الحرام، ٣٠٣	کنعان، ٥٨٨
مشهد، ٤٠٥	کوفه، ١٠٣
مصر، ٧٧، ١٩٨، ٥٢٢، ٥٨٧، ٥٨٩	کوه حرا، ٣٧٦
مقام ابراهیم، ١١٧	کوه رنگ اصفهان، ٢٠٥
مکه، ٣٤، ٦٣، ٧٨، ١١٧، ١١٨، ١٢٦، ١٢٨، ١٣١	کوه صفا، ٦٣
١٥٩، ١٦٢، ١٦٤، ١٦٦، ١٧٦، ٢١١، ٢١٢	کوه طور، ٩٠
٢١٥، ٢١٧، ٢٣٥، ٢٨٦، ٣٧١، ٣٧٦، ٣٨٦	کوه مروه، ٦٣
٤٤٦، ٤٥٧، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٧٥، ٤٨٤، ٥١٢	گیلان، ٢٠٥
٥٥٢، ٦٠٦	لرستان، ٢٠٥
منی، ١٢٨، ١٦٢، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ٣٠٣	لندن، ٥٢٥
٥١٢	مدینه، ٣٦، ٨٧، ١٢٦، ١٢٨، ١٣٥، ١٤٩، ٢٥٧
نجف، ٦٣	٥٢٣، ٥٥٢
نیویورک، ٥٢٥	مروه، ١٢٨، ١٣٩، ١٦٢، ٣٠٣
هندوستان، ٢٨٨	مسجد الاقصی، ١٢٩، ٢٨٧
یمن، ٧٢	مسجد الحرام، ١٠٩، ١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٥٩

(۷)

فهرست کتاب‌های متن

قرآن، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۴، ۶۶، ۸۰، ۸۹، ۹۶	۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۹
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲	۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۹۰، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۸، ۵۷۴، ۵۸۲، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۴۲، ۶۶، ۶۷، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۱، ۵۴۹، ۴۲، ۵۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۰۰، ۴۴۳، ۴۹۹، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۸۷، ۶۰۸
الکافی، ۳۴، ۴۲۲	
مرآة العقول، ۴۲۱	
المفردات، ۲۸۹، ۳۲۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۹۴	
المیزان، ۱۸۸	
نهج البلاغه، ۴۲۰، ۶۱۷، ۶۲۱	
وسيلة النجاة، ۲۴۹	

(٨)

فهرست منابع و مآخذ

١. إثبات الهداة: محمد بن حسن حرّ عاملی (م ١١٠٤ق)، مؤسسه اعلمی - بیروت ١٤٢٥ق.
٢. إحقاق الحقّ؛ نور الله بن شریف الدین تستری (م ١٠١٩ق)، چاپ سنگی - تهران ١٢٧٣ق.
٣. إرشاد القلوب؛ حسن بن ابی حسن ديلمی (قرن ٨)، چاپ شریف رضى - قم، ١٤١٢ق.
٤. اطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ عبد الحسین طيّب (م ١٣٧٠ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه جهانی سبطين - قم ١٣٦٨ش.
٥. اهراب القرآن؛ ابو جعفر احمد بن محمد بن اسماعیل نحاس (م ٣٣٨ق)، دار المعرفه - بیروت ١٤٢٧ق.
٦. إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ابو علی فضل بن حسن طبرسی (م ٥٤٨ق)؛ تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت - قم، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٧. الاختصاص؛ ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (م ٤١٣ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی - قم ١٤١٤ق.
٨. الاستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شیخ طوسی (م ٤٦٠ق)، دار الکتب الإسلامیه - تهران ١٣٩٠ق.
٩. الأصول الستة عشر: مجموعه من کتب الروایة الاولیه فی عصر الأئمة المعصومین؛ تحقیق: ضیاء الدین محمودی، با همکاری نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، دار الحديث - قم ١٣٨١ش.
١٠. الاعتقادات فی دین الإمامیه؛ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقیق: عصام عبد سیّد، دار المفید - بیروت، چاپ دوم ١٤١٤ق.
١١. الأمالی؛ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م ٣٨١ق)، کتابخانه اسلامیّه ١٣٦٢ق.

١٢. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی معروف به علامه مجلسی (م ١١١٠ ق)، چاپ مؤسسه الوفاء - بیروت ١٤٠٤ ق.
١٣. البحر المحیط؛ أبو عبدالله محمد بن یوسف اندلسی (ت ٧٤٥ ق)، تحقیق و نشر: دارالکتب العلمیة - بیروت، چاپ اول ١٤٢٢ ق.
١٤. بصائر الدرجات؛ ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار (م ٢٩٠ ق)، تحقیق و نشر: کتابخانه آیت الله مرعشی * - قم، چاپ اول ١٤٠٤ ق.
١٥. البلد الأمين؛ ابراهیم بن علی کفعمی (م ٩٠٥ ق)، مکتبه صدوق - تهران ١٣٨٢ ق.
١٦. تلویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ سید شرف الدین علی استرآبادی نجفی (م ٩٦٥ ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه نشر اسلامی - قم ١٤٠٩ ق.
١٧. التبیان في إعراب القرآن؛ محب الدین أبی البقاء عبد الله بن حسین عکبری (م ١٦٤٠ ق)، بیت الأفكار الدولیة - عمان ١٤١٩ ق.
١٨. تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیة؛ ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلی (م ٧٢٦ ق)، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری، مؤسسه امام صادق * - قم، چاپ اول ١٤٢٠ ق.
١٩. التحریر والتنویر؛ محمد الطاهر بن عاشور (ت ١٢٨٤ ق)، دار التونسیة للنشر - تونس.
٢٠. تحریر الوسیله؛ سید روح الله موسوی خمینی * (م ١٣٦٨ ش)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - تهران ١٣٦٨ ش.
٢١. تحف العقول عن آل الرسول *؛ ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی (م ٣٨١ ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی - قم، چاپ دوم ١٤٠٤ ق.
٢٢. تصحیح اعتقادات الإمامیة؛ ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (م ٤١٣ ق)، تحقیق: حسین درگاهی، دار المفید - بیروت، چاپ سوم ١٤١٤ ق.
٢٣. تفسیر ابن کثیر، إسماعیل بن عمر ابن کثیر دمشقی (م ٧٧٤)، تحقیق: عبد العزیز غنیم و محمد أحمد عاشور، دار الشعب - قاهره.
٢٤. تفسیر البغوي (= معالم التنزیل)؛ أبی محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوي الشافعی (ت ٥١٠ ق)، تحقیق: خالد عبد الرحمن العک و مروان سوار، دار المعرفه - بیروت، ١٤٠٧ ق.
٢٥. تفسیر الرازي (= التفسیر الكبير)؛ محمد بن عمر معروف به فخر رازی (ت ٦٠٦ ق)، دار الفكر - بیروت ١٣٩٨ ق.

٢٦. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: تحقيق ونشر: چاپ مدرسة امام مهدي عليه السلام - قم، چاپ اول ١٤٠٩ ق.

٢٧. تفسير البيضاوي (= أنوار التنزيل): أبو سعيد عبد الله بن عمر بن محمد بيضاوي (م ٦٨٥ ق)، دار الفكر - بيروت.

٢٨. تفسير روض الجنان وروح الجنان: أبو الفتوح حسين بن علي رازی، منشورات جامعة مشهد رضوی، ١٤٠٨ ق.

٢٩. تفسير شريف لاهيجي: بهاء الدين محمد بن شيخ علي شريف لاهيجي، با مقدمه و تصحيح: جلال الدين حسيني أرموي و محمد ابراهيم آيتي، نشر داد - تهران ١٣٧٣ ش.

٣٠. تفسير الطبري (= جامع البيان في تفسير القرآن): أبو جعفر محمد بن جرير طبري (م ٣١٠ ق)، دار الفكر - بيروت ١٤١٥ ق.

٣١. تفسير العياشي: أبو نصر محمد بن مسعود عياشي سمرقندی (م ٣٢٠ ق)، تحقيق ونشر: چاپخانه علميه - تهران ١٣٨٠ ق.

٣٢. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن): أبو عبد الله محمد بن أحمد انصاري قرطبي (م ٦٧١ ق)، تحقيق: محمد عبد الرحمن مرعشلي، دار إحياء التراث العربي - بيروت ١٤٠٥ ق.

٣٣. تفسير القمي: أبو حسن علي بن ابراهيم بن هاشم قمي (م ٣٢٩ ق)، تحقيق: سيد طيب موسوي جزائري، مؤسسة دار الكتاب - قم، چاپ سوم ١٤٠٤ ق.

٣٤. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام): أبو الحسين ورام بن أبي فراس (م ٦٠٥ ق)، دارالتعارف ودار صعب - بيروت.

٣٥. التوحيد: أبو جعفر محمد بن علي بن حسين قمي معروف به شيخ صدوق عليه السلام (م ٣٨١ ق)، تحقيق: سيد هاشم حسيني، مؤسسة نشر اسلامي - قم ١٣٩٨ ق.

٣٦. تهذيب الأحكام: أبو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي (م ٤٦٠ ق)، تحقيق: سيد حسن موسوي خراسان، دار الكتب الإسلامية - تهران ١٣٦٥ ش.

٣٧. تهذيب اللغة: أبو منصور محمد بن أحمد أزهری (م ٣٧٠ ق)، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، قاهره ١٣٨٧ ق.

٣٨. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال: أبو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه معروف به شيخ صدوق (م ٣٨١ ق)، تحقيق ونشر: منشورات شريف رضی - قم ١٣٦٤ ش.

٣٩. الجدول في إهراب القرآن؛ محمود صافی، دار الرشید - بیروت ١٤١٨ ق.
٤٠. جوامع الجامع؛ فضل بن حسن طبرسی (م ٥٤٨ ق)، مؤسسه طبع و نشر جامعه طهران ١٣٧١ ش.
٤١. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ شیخ محمد حسن نجفی (م ١٢٦٦ ق)، تحقیق: شیخ عباس قوجانی، دار الکتب الإسلامیه - تهران، چاپ دوم ١٣٦٥ ق.
٤٢. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة؛ شیخ یوسف بن احمد بحرانی (م ١١٨٦ ق)، تحقیق: محمد تقی ایروانی، مؤسسه نشر اسلامی - قم.
٤٣. الخرائج والجرائع؛ ابو حسین قطب الدین سعید بن هبة الله واوندی (م ٥٧٣ ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه امام مهدی عجله الله تعالی فرجه - قم، ١٤٠٩ ق.
٤٤. الخصال؛ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م ٣٨١ ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی - قم ١٤٠٣ ق.
٤٥. الخلاف؛ ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شیخ طوسی (م ٤٦٠ ق)، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی - قم ١٤٠٧ ق.
٤٦. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور؛ عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی، (٩١١ ق)، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ع - قم، ٦ جلد، ١٣٦٣.
٤٧. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحکام؛ ابو حنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی (م ٣٦٣ ق)، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، دار المعارف - قاهره ١٣٨٥ ق.
٤٨. دلائل الإمامة؛ أبو جعفر محمد بن جریر طبری (قرن پنجم)، تحقیق و نشر: مؤسسه بعثت - قم ١٤١٣ ق.
٤٩. روح البیان؛ اسماعیل بن مصطفی حقی (م ١١٣٧ ق)، دار احیاء التراث العربی - بیروت ١٤٠٥ ق.
٥٠. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی؛ محمود بن عبدالله آلوسی (م ١٢٧٠ ق)، دار احیاء التراث العربی - بیروت، ١٤٠٥ ق.
٥١. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سیدالسلجدين؛ شیخ علی خان مدنی دشتکی شیرازی (م ١١٢٠ ق)، مؤسسه آل البيت ع - قم، چاپ سنگی ١٣١٧ ق.

٥٢. رياض المسائل في بيان الأحكام بالادلة؛ سيّد علي طباطبائي (م ١٢٣١ق)، تحقيق ونشر: مؤسّسة آل البيت ع - قم ١٤١٢ق.
٥٣. زبدة التفاسير؛ فتح الله بن شكر الله شريف كاشاني (م ٩٨٨ق)، مؤسّسة معارف اسلامي - قم ١٣٨١ش.
٥٤. الزهد (مكتب الزهد)؛ ابو محمّد حسين بن سعيد كوفي اهوازي (م ٢٥٠ق)، تحقيق: غلام رضا عرفانيان، منشورات حسينيّان - قم، چاپ دوم ١٤٠٢ق.
٥٥. سفينة البحار؛ شيخ عباس قمي (م ١٣٥٩ق)، تحقيق ونشر: اسوه - تهران ١٤١٤ق.
٥٦. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام؛ ابو قاسم جعفر بن حسن معروف به محقق حليّ (م ٧٦٦ق)، تحقيق: سيّد صادق شيرازي، منشورات استقلال - تهران، چاپ دوم ١٤٠٩ق.
٥٧. شرح اصول الكافي؛ محمّد صالح مازندراني (١٠٨١ق)، با حواشي: ابوالحسن شعراني (١٣٥٢ش)، دار احياء التراث العربي - بيروت ١٤٢١ق.
٥٨. شرح الأسماء الحسنى، هادي بن مهدي سبزواري (ملا هادي) (م ١٢٨٩ق)، مكتبة بصيرتي - قم ١٢٦٧ق.
٥٩. شرح اللمعة الدمشقيّة؛ زين الدين جبعي عاملي معروف به شهيد ثاني (م ٩٦٥ق)، تحقيق: سيّد محمّد كلاشر، نجف - منشورات دانشگاه ديني نجف، ١٣٨٦ق.
٦٠. شرح نهج البلاغة، عبد الحميد بن محمّد معتزلي معروف به ابن ابی الحديد (م ٦٥٦ق)، تحقيق: محمّد ابو الفضل إبراهيم، دار احياء التراث - بيروت، چاپ دوم ١٣٨٧ق.
٦١. الصافي في تفسير القرآن (تفسير الصافي)، محمّد محسن بن شاه مرتضى معروف به فيض كاشاني (م ١٠٩١ق)، مكتبة الصدر - تهران ١٤١٥ق.
٦٢. الصالح (= تاج اللغة العربيّة)؛ اسماعيل بن حماد جوهری (م ٣٩٣ق)، تحقيق: احمد عبد غفور عطّار، مؤسّسة دار العلم ملايين - بيروت ١٤٠٧ق.
٦٣. صحيح مسلم (شرح النووي)؛ أبو الحسين مسلم بن حجاج نيشابوري (م ٢٦١ق)، دار الكتاب العربي - بيروت ١٤٠٧ق.
٦٤. عدّة الداهي؛ ابن فهد حلي، تحقيق و تصحيح: احمد موحدی قمی، مكتبة وجداني - قم.
٦٥. علل الشرائع؛ ابو جعفر محمّد بن عليّ بن حسين بن بابويه معروف به شيخ صدوق (م ٣٨١ق)، كتابخانه داوری - قم.

٦٦. عوالی اللثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة؛ شیخ محمد بن علی بن ابراهیم احسائی معروف به ابن ابی جمهور (م ٨٨٠ ق)، تحقیق: آقا مجتبی عراقی، چاپخانه سید الشهداء - قم، چاپ اول ١٤٠٣ ق.
٦٧. العین، خلیل بن احمد فراهیدی (م ١٧٥ ق)، تحقیق: مهدی مخزومی، دارالهجرة - قم ١٤٠٩ ق.
٦٨. عیون أخبار الرضا؛ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م ٣٨١ ق)، منشورات جهان ١٣٧٨ ق.
٦٩. عیون الحکم والمواظ؛ علی بن محمد لشی واسطی، تحقیق: شیخ حسین حسینی بیرجندی، دارالحديث - قم.
٧٠. فرر الحکم ودرر الکلم، عبد الواحد تمیمی آمدی، تحقیق و نشر: دفتر تبلیغات اسلامی - قم ١٣٦٦ ش.
٧١. الغیبة؛ ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر کتاب نعمانی (م ٣٥٠ ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، کتابخانه صدوق - تهران ١٣٥٥ ق.
٧٢. الغیبة؛ أبو جعفر محمد بن حسن معروف به شیخ طوسی (م ٤٦٠ ق)، تحقیق: شیخ عبد الله طهرانی و احمد علی ناصح، مؤسسه معارف اسلامی - قم ١٤١١ ق.
٧٣. فرهنگ فارسی معین؛ محمد معین (م ١٣٥٠ ش)، نشر ندا - تهران ١٣٨١ ش.
٧٤. الفصول المختارة؛ أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان عکبری معروف به شیخ مفید (م ٤١٣ ق)، دارالمفید - بیروت، چاپ دوم ١٤١٤ ق.
٧٥. فضائل الأشهر الثلاثة؛ أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م ٣٨١ ق)، تحقیق و نشر: مکتبه داورى - قم.
٧٦. فقه الرضا؛ تحقیق و نشر: کنگره جهانی امام رضا - مشهد مقدس ١٤٠٦ ق.
٧٧. قصص الأنبياء؛ أبو الحسين قطب الدين سعيد بن هبة الله راوندی (م ٥٧٣ ق)، تحقیق: غلام رضا عرفانیان، نشر مؤسسه الهادی - قم ١٤١٨ ق.
٧٨. قواعد الأحكام؛ ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلی (م ٧٢٦ ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه نشر اسلامی - قم، اول ١٤١٣ ق.
٧٩. الکافي؛ ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق رازی کلینی (م ٣٢٩ ق)، تحقیق: علی

اکبر غفاری، دار الکتب الإسلامیہ - تهرآن ١٣٦٣ ق.

٨٠. الکامل فی التلویخ؛ أبو الحسن علی بن أبی الکریم شیبانی معروف به ابن اثیر (م ٦٣٠ ق)، تحقیق: أبی الفداء عبد الله قاضی، دار الکتب العلمیة - بیروت ١٤١٥ ق.

٨١. الکشف عن حقائق التنزیل و هیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ جار الله محمود بن عمر زمخشری خوارزمی (م ٥٣٨ ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه مصطفی البابى و اولاده - مصر ١٣٨٥ ق.

٨٢. کشف الأسرار و هده الأبرار؛ احمد بن محمد مبدی (زنده در ٥٢٠ ق)، اهتمام: علی اصغر حکمت، کتابخانه ابن سینا - تهرآن ١٣٣٨ ش.

٨٣. کشف الغطاء عن مبهمات شریعة الفراء؛ شیخ جعفر معروف به کاشف الغطاء (م ١٢٢٨ ق)، انتشارات مهدوی - اصفهان، چاپ سنگی.

٨٤. کشف اللثام عن قواعد الأحکام؛ محمد بن حسن اصفهانی هندی (م ١١٣٥ ق)، کتابخانه آیه الله مرعشی - قم ١٤٠٥ ق.

٨٥. الکشف و البیان (= تفسیر الثعلبی)؛ أبو احمد معروف به ثعلبی (٤٢٧ ق)، تحقیق: نظیر ساعدی، دار احیاء التراث العربی - بیروت ١٤٢٢ ق.

٨٦. کفایة الأثر فی النص على الأئمة الاثني عشر؛ أبو القاسم علی بن محمد بن علی خزّار القمى (قرن چهارم)، تحقیق: سید عبد اللطیف الحسینی، نشر بیدار - قم ١٤٠١ ق.

٨٧. کمال الدین و تمام النعمة (= إكمال الدین و إتمام النعمة)؛ أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (م ٣٨١ ق)، دار الکتب الإسلامیة - قم ١٣٩٥ ق.

٨٨. کنز الدقائق؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی (قرن ١٢)، مؤسسه نشر اسلامی - قم ١٣٦٥ ش.

٨٩. کنز العمال؛ علی بن حسان الدین هندی (م ٩٧٥ ق)، تحقیق: شیخ صفوة السقا، مؤسسه الرسالة - بیروت ١٤٠٩ ق.

٩٠. لسان العرب؛ ابو الفضل محمد بن مکرم بن منظور افریقی (م ٧١١ ق)، چاپ مؤسسه نشر ادب حوزه - قم ١٤٠٥ ق.

٩١. لغت نامه دهخدا، انتشارات چاپ دانشگاه تهرآن، چاپ اول، دوره جدید، ١٣٧٣.

٩٢. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی (م ٦٧٢ق)، تصحیح: ناهید فرشاد مهر، نشر محمد - تهران ١٣٧٨ ش.
٩٣. مجمع البحرين و مطلع النیرین؛ فخر الدین طریحی (م ١٠٨٥ق)، تحقیق: سید احمد حسینی، مرتضوی تهران ١٣٧٥ ش.
٩٤. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ابو علی فضل بن حسن طبرسی (م ٥٤٨ق)، تحقیق و نشر: دار احیاء التراث العربی - بیروت ١٤٠٦ ق.
٩٥. المحلس؛ ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (م ٢٧٤ ق)، تحقیق: سید جلال الدین محدث أرموی، دار الکتب الإسلامیة - قم ١٣٧١ ق.
٩٦. مختصر البصائر؛ حسن بن سلیمان حلّی (قرن نهم)، چاپ دار المفید - بیروت ١٤٢٣ ق.
٩٧. مخزن العرفان در علوم قرآن؛ نصرت بیگم امین (م ١٣٦٢ق)، انجمن حمایت از خانواده های بی سرپرست - اصفهان ١٣٣٦ ش.
٩٨. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (علامة مجلسی) (م ١١١١ ق)، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب الإسلامیة - تهران، چاپ سوم ١٣٧٠ ش.
٩٩. مسالك الأنهم إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ زين الدين بن علي جبعی عاملی معروف به شهيد ثاني (م ٩٦٦ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف الإسلامیة - قم، چاپ اول ١٤١٣ ق.
١٠٠. مسند أحمد بن حنبل؛ أحمد بن محمد بن حنبل شيباني (م ٢٤١ق)، تحقیق: عبدالله محمد درویش، دار الفكر - بیروت ١٤١٤ ق.
١٠١. مسند الرضا؛ داود بن سلیمان غازی، تحقیق: محمد جواد حسینی جلالی، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤١٨ ق.
١٠٢. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار؛ ابو الفضل علی طبرسی (قرن هفتم)، تحقیق: مهدی هوشمند، دار الحديث - قم، چاپ اول ١٤١٨ ق.
١٠٣. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی؛ أحمد بن محمد بن علی مقرئ قیومی (م ٧٧٠ق)، منشورات دار الهجرة - قم ١٤٠٥ ق.
١٠٤. المصباح (=جنة الأمان= الجنة الواقعة=جنة المأوى)؛ ابراهيم بن علی کفعمی (م ٩٠٥ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه اعلمی - بیروت، چاپ سوم ١٤٠٣ ق.

۱۰۵. مصباح الفقيه؛ آقا رضا همدانی (۱۳۲۲ق)، منشورات مکتبه صدر - تهران.
۱۰۶. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد؛ ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسی (م ۴۶۰ق)، مؤسسه فقه الشيعه - بيروت، چاپ اول ۱۴۱۱ق.
۱۰۷. معلى الأخبيل؛ ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱ق)، تحقيق: على اكبر غفارى، مؤسسه نشر اسلامى ۱۴۰۲ق.
۱۰۸. معجم مقاييس اللغة؛ احمد بن فارس رازى قزوینى (م ۳۹۵ق)، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتب اعلام اسلامى - قم ۱۴۰۴ق.
۱۰۹. مفتاح الغيب؛ صدر الدين محمد بن اسحاق القونوى (ت ۶۰۷ق)، مطبعة مولى - تهران ۱۳۸۸ش.
۱۱۰. مفردات ألفاظ القرآن؛ ابو قاسم حسين بن محمد راغب اصفهاني (م ۵۰۲ق)، تحقيق: صفوان عدنان داوودى، دار القلم - دمشق، اول ۱۴۱۲ق.
۱۱۱. مكارم الأخلاق؛ ابو نصر حسن بن فضل طبرسى (م ۵۴۸ق)، منشورات شريف رضى - قم، چاپ ششم ۱۳۲۹ق.
۱۱۲. مناقب آل أبي طالب؛ ابو عبد الله محمد بن على بن شهر آشوب مازندراني (م ۵۸۸ق)، چاپ كتابخانه حيدرآيه - نجف اشرف ۱۳۷۶ق.
۱۱۳. المنجد في اللغة والأعلام؛ لؤيس معلوف و عده‌اى از محققين، دار المشرق - بيروت ۱۹۷۳م.
۱۱۴. من لا يحضره الفقيه؛ ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱ق)، تحقيق: على اكبر غفارى، مؤسسه نشر اسلامى ۱۴۱۳ق.
۱۱۵. منهج الصادقين في الزام المخالفين؛ ملا فتح الله كاشانى (م ۹۸۸ق)، تصحيح: ابو الحسن شعرانى، اسلاميه - تهران ۱۳۴۴ش.
۱۱۶. مهج الدعوات و منهج العبادات، على بن موسى حلى معروف به سيد ابن طاووس (م ۶۶۴ق) تحقيق: حسين اعلمى، مؤسسه اعلمى - بيروت، ۱۴۱۴ق.
۱۱۷. الميزان في تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائي (م ۱۴۰۲ق)، إسماعيليان - قم، چاپ سوم ۱۳۹۴ق.

١١٨. نور الثقلين؛ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی (م ١١١٢ق)، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، مؤسسه اسماعیلیان - قم، چاپ چهارم ١٤١٢ق.
١١٩. النهاية في غريب الحديث والأثر؛ مبارك بن محمد بن محمد شيباني جزري معروف به ابن اثير (م ٦٠٦ق)، تحقيق: طاهر أحمد زاوی، مؤسسه اسماعیلیان - قم ١٣٦٤ش.
١٢٠. نهج البلاغه؛ تدوین محمد بن حسین بن موسی موسوی معروف به شریف رضی (م ٤٠٦ق)، تحقيق: صبحی صالح، دار الهجرة - قم.
١٢١. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ محمد بن حسن حرّ عاملی (م ١١٠٤ق)، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت ع - قم، اول ١٤٠٩ ق.
١٢٢. وسیلة النجاة؛ ابو الحسن موسوی اصفهانی (م ١٣٢٤ق)، دار الفکر - قم ١٣٨٥ش.
١٢٣. الهدایة الکبری؛ ابو عبد الله حسین بن حمدان خصیبي (م ٣٥٨ق)، مؤسسه بلاغ - بیروت ١٤١١ق.

فهرست مطالب

فهرست اجمالی.....	۵
پیش‌گفتار.....	۷
یادداشت دبیر علمی همایش.....	۹
یکم. نگاهی اجمالی به زندگانی آیه الله مشکینی *	۹
الف. آثار مکتوب.....	۱۰
ب. تدریس.....	۱۱
ج. فعالیت‌های اجتماعی-سیاسی.....	۱۱
د. فعالیت‌های فرهنگی.....	۱۱
ه. منصب‌ها و مسئولیت‌ها در جمهوری اسلامی ایران.....	۱۲
دوم. فعالیت‌های علمی همایش.....	۱۲
الف. مجموعه آثار آیه الله مشکینی.....	۱۲
ب. گفتارها.....	۱۳
ج. یادنامه آیه الله مشکینی.....	۱۴
د. برنامه‌های دیگر.....	۱۴
سوم. درباره مجموعه آثار.....	۱۴
چهارم. درباره این اثر.....	۱۵
پنجم. تقدیر و سپاس.....	۱۵

تفسیر سورة فاتحه (۱)

تفسیر آیه ۱.....	۲۰
تفسیر آیه ۲.....	۲۲
تفسیر آیه ۳.....	۲۴

تفسیر آیه ۵-۶	۲۵
تفسیر آیه ۷	۲۷

تفسیر سورة بقره (۲)

تفسیر آیه ۱-۲	۳۱
تفسیر آیه ۳	۳۲
تفسیر آیه ۴-۶	۳۳
تفسیر آیه ۷	۳۵
تفسیر آیه ۸-۹	۳۶
تفسیر آیه ۱۰	۳۷
تفسیر آیه ۱۱-۱۳	۳۸
تفسیر آیه ۱۴-۱۶	۳۹
تفسیر آیه ۱۷-۱۸	۴۰
تفسیر آیه ۱۹-۲۰	۴۱
تفسیر آیه ۲۱	۴۲
تفسیر آیه ۲۲	۴۴
تفسیر آیه ۲۳	۴۶
تفسیر آیه ۲۴	۴۷
تفسیر آیه ۲۵-۲۶	۴۸
تفسیر آیه ۲۷	۵۲
تفسیر آیه ۲۸	۵۳
تفسیر آیه ۲۹	۵۴
تفسیر آیه ۳۰	۵۵
تفسیر آیه ۳۱-۳۲	۵۷
تفسیر آیه ۳۳	۵۸
تفسیر آیه ۳۴	۵۹
تفسیر آیه ۳۵	۶۰
تفسیر آیه ۳۶-۳۷	۶۱

٦٢	تفسير آية ٣٨
٦٤	تفسير آية ٣٩ - ٤٠
٦٦	تفسير آية ٤١
٦٧	تفسير آية ٤٢ - ٤٤
٦٨	تفسير آية ٤٥
٦٩	تفسير آية ٤٦
٧٠	تفسير آية ٤٧ - ٤٨
٧٢	تفسير آية ٤٩
٧٤	تفسير آية ٥٠ - ٥١
٧٤	تفسير آية ٥٢ - ٥٤
٧٥	تفسير آية ٥٥ - ٥٦
٧٦	تفسير آية ٥٧ - ٥٨
٧٧	تفسير آية ٥٩ - ٦٠
٧٨	تفسير آية ٦١
٧٩	تفسير آية ٦٢
٨٠	تفسير آية ٦٣
٨١	تفسير آية ٦٤ - ٦٥
٨٢	تفسير آية ٦٦ - ٦٧
٨٣	تفسير آية ٦٨
٨٤	تفسير آية ٦٩ - ٧١
٨٥	تفسير آية ٧٢ - ٧٣
٨٦	تفسير آية ٧٤
٨٧	تفسير آية ٧٥ - ٧٦
٨٨	تفسير آية ٧٧ - ٧٨
٨٩	تفسير آية ٧٩
٩٠	تفسير آية ٨٠ - ٨١
٩١	تفسير آية ٨٢ - ٨٣
٩٣	تفسير آية ٨٤ - ٨٥

تفسیر آیه ٨٦-٨٧.....	٩٥
تفسیر آیه ٨٨-٩٠.....	٩٦
تفسیر آیه ٩١-٩٢.....	٩٧
تفسیر آیه ٩٣-٩٤.....	٩٢
تفسیر آیه ٩٥-٩٧.....	٩٩
تفسیر آیه ٩٨.....	١٠٠
تفسیر آیه ٩٩-١٠٢.....	١٠١
تفسیر آیه ١٠٣.....	١٠٣
تفسیر آیه ١٠٤-١٠٥.....	١٠٤
تفسیر آیه ١٠٦-١٠٧.....	١٠٥
تفسیر آیه ١٠٨-١٠٩.....	١٠٦
تفسیر آیه ١١٠-١١١.....	١٠٧
تفسیر آیه ١١٢-١١٣.....	١٠٨
تفسیر آیه ١١٤-١١٥.....	١٠٩
تفسیر آیه ١١٦.....	١١٠
تفسیر آیه ١١٧-١١٨.....	١١١
تفسیر آیه ١١٩-١٢٠.....	١١٢
تفسیر آیه ١٢١-١٢٢.....	١١٣
تفسیر آیه ١٢٣-١٢٤.....	١١٤
تفسیر آیه ١٢٥.....	١١٦
تفسیر آیه ١٢٦.....	١١٨
تفسیر آیه ١٢٧.....	١١٩
تفسیر آیه ١٢٨-١٢٩.....	١٢٠
تفسیر آیه ١٣٠-١٣١.....	١٢١
تفسیر آیه ١٣٢-١٣٣.....	١٢٢
تفسیر آیه ١٣٤-١٣٦.....	١٢٣
تفسیر آیه ١٣٧.....	١٢٤
تفسیر آیه ١٣٨-١٤٠.....	١٢٥

١٢٦.....	تفسير آية ١٤١- ١٤٢.....
١٢٧.....	تفسير آية ١٤٣.....
١٢٨.....	تفسير آية ١٤٤.....
١٢٩.....	تفسير آية ١٤٥.....
١٣٠.....	تفسير آية ١٤٦- ١٤٧.....
١٣١.....	تفسير آية ١٤٨- ١٥٠.....
١٣٢.....	تفسير آية ١٥١.....
١٣٣.....	تفسير آية ١٥٢- ١٥٤.....
١٣٧.....	تفسير آية ١٥٥- ١٥٦.....
١٣٨.....	تفسير آية ١٥٧- ١٥٨.....
١٣٩.....	تفسير آية ١٥٩- ١٦٠.....
١٤٠.....	تفسير آية ١٦١- ١٦٣.....
١٤١.....	تفسير آية ١٦٤- ١٦٥.....
١٤٢.....	تفسير آية ١٦٦.....
١٤٣.....	تفسير آية ١٦٧- ١٦٨.....
١٤٤.....	تفسير آية ١٦٩- ١٧١.....
١٤٥.....	تفسير آية ١٧٢- ١٧٣.....
١٤٦.....	تفسير آية ١٧٤.....
١٤٧.....	تفسير آية ١٧٥- ١٧٧.....
١٥٠.....	تفسير آية ١٧٨.....
١٥١.....	تفسير آية ١٧٩- ١٨٠.....
١٥٢.....	تفسير آية ١٨١- ١٨٣.....
١٥٣.....	تفسير آية ١٨٤.....
١٥٤.....	تفسير آية ١٨٥.....
١٥٥.....	تفسير آية ١٨٦- ١٨٧.....
١٥٧.....	تفسير آية ١٨٨- ١٨٩.....
١٥٨.....	تفسير آية ١٩٠.....
١٥٩.....	تفسير آية ١٩١- ١٩٢.....

١٦٠.....	تفسير آية ١٩٣- ١٩٤.....
١٦١.....	تفسير آية ١٩٥.....
١٦٢.....	تفسير آية ١٩٦.....
١٦٣.....	تفسير آية ١٩٧.....
١٦٤.....	تفسير آية ١٩٨.....
١٦٥.....	تفسير آية ١٩٩- ٢٠٠.....
١٦٦.....	تفسير آية ٢٠١- ٢٠٢.....
١٦٧.....	تفسير آية ٢٠٣.....
١٦٨.....	تفسير آية ٢٠٤- ٢٠٥.....
١٦٩.....	تفسير آية ٢٠٦- ٢٠٨.....
١٧٠.....	تفسير آية ٢٠٩- ٢١٠.....
١٧.....	تفسير آية ٢١١- ٢١٢.....
١٧٢.....	تفسير آية ٢١٣.....
١٧٣.....	تفسير آية ٢١٤- ٢١٥.....
١٧٥.....	تفسير آية ٢١٦- ٢١٧.....
١٧٧.....	تفسير آية ٢١٨- ٢١٩.....
١٧٩.....	تفسير آية ٢٢٠- ٢٢١.....
١٨٠.....	تفسير آية ٢٢٢.....
١٨١.....	تفسير آية ٢٢٣.....
١٨٢.....	تفسير آية ٢٢٤.....
١٨٣.....	تفسير آية ٢٢٥- ٢٢٦.....
١٨٥.....	تفسير آية ٢٢٧- ٢٢٨.....
١٨٦.....	تفسير آية ٢٢٩.....
١٨٧.....	تفسير آية ٢٣٠.....
١٨٨.....	تفسير آية ٢٣١.....
١٨٩.....	تفسير آية ٢٣٢- ٢٣٣.....
١٩١.....	تفسير آية ٢٣٤.....
١٩٢.....	تفسير آية ٢٣٥.....

تفسیر آیه ۲۳۶	۱۹۳
تفسیر آیه ۲۳۷- ۲۳۸	۱۹۴
تفسیر آیه ۲۳۹- ۲۴۰	۱۹۵
تفسیر آیه ۲۴۱- ۲۴۲	۱۹۶
تفسیر آیه ۲۴۳	۱۹۷
تفسیر آیه ۲۴۴- ۲۴۶	۱۹۸
تفسیر آیه ۲۴۷	۱۹۹
تفسیر آیه ۲۴۸- ۲۴۹	۲۰۰
تفسیر آیه ۲۵۰- ۲۵۱	۲۰۱
تفسیر آیه ۲۵۲- ۲۵۳	۲۰۲
تفسیر آیه ۲۵۴	۲۰۳
تفسیر آیه ۲۵۵	۲۰۴
تفسیر آیه ۲۵۶	۲۰۵
تفسیر آیه ۲۵۷- ۲۵۸	۲۰۶

تفسیر سورة لقمان (۳۱)

پیشگفتار	۲۱۱
آیات محکّمات و آیات متشابهات	۲۱۱
محکّمات	۲۱۲
متشابهات	۲۱۲
حروف مقطعه	۲۱۲
عصر فصاحت و بلاغت	۲۱۲
چهار نام برای قرآن	۲۱۲
کتاب	۲۱۷
حکیم	۲۱۸
هدایت تکوینی و هدایت تشریعی	۲۱۹
هدی	۲۱۹
هدایت تکوینی	۲۲۰

۲۲۲	هدایت تشریعی
۲۲۳	انواع هدایت قرآن
۲۲۳	هدایت بالاصاله
۲۲۴	هدایت استطرادی
۲۲۶	ویژگی های نیکوکاران
۲۲۶	مفهوم رحمت
۲۲۷	تأثیر هدایت در نیکوکاران
۲۲۸	نیکوکاران
۲۲۸	برپا دارندگان نماز
۲۳۰	زکات دهندگان
۲۳۱	زکات خدمات
۲۳۲	زکات دانش
۲۳۲	یقین به جهان آخرت
۲۳۴	محسنین چه کسانی هستند؟
۲۳۴	قوی ترین وسیله ارتباط با خدا
۲۳۴	رابطه انسان با مخلوق
۲۳۵	اعتقاد به مبدأ و معاد
۲۳۶	یقین
۲۳۶	درجات تکامل
۲۳۸	حرکت انسان به سوی تکامل
۲۳۸	حرکت در بعد فکری
۲۳۸	حرکت در بعد روانی
۲۳۹	حرکت در بُعد عملی
۲۴۰	انگیزه خلقت
۲۴۰	آغاز و انتهای حرکت انسان
۲۴۲	حرکت انسان
۲۴۲	حرکت جسمی انسان
۲۴۳	حرکت روحی انسان

۲۴۴	 رستگاری و کامیابی
۲۴۵	 عقل، اختیار، اراده
۲۴۶	 آزمایش چیست؟
۲۴۷	 حرمت غنا در اسلام
۲۴۸	 لهو الحدیث چیست و حکم آن چه است؟
۲۴۹	 غنا در روایات
۲۵۱	 خریدن غنا
۲۵۲	 انحراف از راه خدا
۲۵۳	 مصادیق دیگر لهو الحدیث
۲۵۳	 عذاب مهین
۲۵۵	 معتقدات و باورهای انسان
۲۵۶	 دروغ‌پراکنی
۲۵۷	 روگردانی از آیات الهی
۲۵۸	 مؤمنان و بهشت
۲۵۹	 شرط رسیدن به این جنات نعیم چیست؟
۲۶۰	 معتقدات انسان
۲۶۲	 پاداش نیکان
۲۶۲	 ابدیت و جاودانگی در بهشت
۲۶۴	 پاداش ایمان با عمل
۲۶۴	 پاداش ایمان بدون عمل
۲۶۵	 آزاد شدگان از آتش جهنم
۲۶۶	 ارتباط عمل با بهشت
۲۶۷	 کیفر کفر بی عمل
۲۶۷	 کیفر کفر با عمل
۲۶۹	 کیفر بدان
۲۶۹	 وعد و وعید
۲۷۰	 تخلف وعده از نظر فقهی
۲۷۱	 خداوند از کفار نمی‌گذرد

کافر قاصر و کافر مقصر	۲۷۳
اعراف	۲۷۵
صفات مطلق و صفات مقید	۲۷۶
آفرینش پدیده‌های طبیعی	۲۷۸
ستون نامرئی آسمان‌ها	۲۷۸
اشیای نگهدارنده زمین	۲۸۰
یک زمین و چند آسمان	۲۸۱
ریزش آب از آسمان	۲۸۳
دنیای علت‌ها	۲۸۴
هدف بعثت، مبارزه با شرک	۲۸۶
مشرکان چه کسانی هستند؟	۲۸۷
نمونه‌هایی دیگر از مشرکان	۲۸۸
انواع ظلم	۲۸۹
مبارزه با شرک، هدف بعثت	۲۹۰
فطرت انسان، خداجوست	۲۹۰
حکمت در قرآن	۲۹۴
حکمت در باره خداوند	۲۹۴
حرکت زمین	۲۹۵
اتقان در صنع	۲۹۷
حکمت در مورد قرآن	۲۹۹
حکمت در انسان	۳۰۰
سخنان لقمان حکیم	۳۰۰
احسان و نیکی به والدین	۳۰۲
مرز اطاعت از والدین	۳۰۴
شکر نعمت و کفران آن	۳۰۵
معنای شکر	۳۰۵
شکر نعمت متناسب با نعمت است	۳۰۶
پیامبر ﷺ و اصلاح جامعه	۳۰۷

- شکرگزاری، بازتاب نعمت در عمل است ۳۰۷
- نتیجه کفران نعمت ۳۰۸
- خودمحوری، کفران نعمت است ۳۰۹
- سنت حسنه و سنت سیئه ۳۱۰
- غنی و حمید ۳۱۱
- نیکوکاری و ستمگری انسان ۳۱۲
- انواع ظلم ۳۱۲
- مصادیق ظلم ۳۱۳
- نیکی به پدر و مادر ۳۱۵
- کیفیت پیدایش انسان ۳۱۶
- دوران بارداری ۳۱۸
- مهربانی به پدر و مادر ۳۱۹
- دوران بارداری و شیرخوارگی ۳۱۹
- ولایت بر کودک ۳۲۰
- شکر والدین ۳۲۱
- مصیر الی الله ۳۲۳
- مرز اطاعت از پدر و مادر ۳۲۵
- بازگشت و حسابرسی دقیق ۳۲۷
- ضوابط به جای روابط ۳۲۷
- بازگشت به فطرت ۳۲۸
- معنای «إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ» ۳۳۰
- معنای «فَبَشِّرْهُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» ۳۳۰
- آگاهی، محاسبه، مجازات ۳۳۰
- حسابرسی دقیق ۳۳۲
- اهمیت برپا داشتن نماز ۳۳۴
- اقامه نماز ۳۳۵
- اقامه نماز در ادیان گذشته ۳۳۵
- فرق شریعت و دین ۳۳۷

روح و پیکره نماز	۳۳۸
نیاز انسان به نماز	۳۳۹
نماز وسیله ارتباط با خداوند	۳۴۰
فواید سیاسی نماز	۳۴۰
نماز اول وقت	۳۴۰
امر به معروف و نهی از منکر	۳۴۱
معروف و منکر	۳۴۲
مراتب امر به معروف	۳۴۲
داستان مردی از اهل بهشت	۳۴۳
همگام با نماز و روزه	۳۴۵
دو صفت از صفات الهی	۳۴۶
صبر و بردباری	۳۴۷
انواع صبر	۳۴۹
صبر بر ترک محرمات	۳۵۰
صبر، بالاترین صفت است	۳۵۱
مژده به صابران	۳۵۲
داستان حضرت ایوب	۳۵۳
تکبر چیست؟	۳۵۴
نعمت‌های بی شمار خداوند	۳۵۵
میان‌روی در راه رفتن	۳۵۵
محاسبه در زندگی	۳۵۶
میان‌روی در تمام کارها	۳۵۷
ادب در گفتار	۳۵۸
نعمت‌های الهی	۳۵۸
تسخیر موجودات	۳۵۹
تسخیر ارادی	۳۵۹
تسخیر تکوینی	۳۶۰
گسترش در نعمت‌ها	۳۶۱

- ۳۶۲ انواع نعمت‌ها
- ۳۶۴ اثبات توحید و نفی شرک
- ۳۶۵ اصرار بر شرک
- ۳۶۵ دلیل اِنّی و دلیل لَمّی
- ۳۶۶ چگونه پروردگار ازلی است؟
- ۳۶۷ برهان نظم
- ۳۶۹ خلقت عجیب موریانه
- ۳۷۰ نزول قرآن
- ۳۷۱ مجادله کنندگان چه کسانی هستند؟
- ۳۷۲ معتقدین به انواء
- ۳۷۲ اثبات صانع از طریق وحی
- ۳۷۴ معنای نزول
- ۳۷۵ نزول قرآن
- ۳۷۷ اجتهاد در اصول دین و تقلید در فروع آن
- ۳۷۷ تقلید در اصول دین جایز نیست
- ۳۷۸ چرا تقلید در اصول نیست؟
- ۳۸۰ چرا تقلید در فروع است؟
- ۳۸۲ توجه به پروردگار
- ۳۸۲ عاقبت امور به سوی خداست
- ۳۸۳ میزان تشخیص بین مسلمان و کافر
- ۳۸۴ معانی کفر
- ۳۸۵ فرق مسلمان و کافر
- ۳۸۶ نگرانی پیامبر ﷺ از کافر شدن مردم
- ۳۸۸ آگاهی از اعمال
- ۳۸۹ معنای صدر
- ۳۸۹ راز مهلت دادن به کفار
- ۳۹۰ چرا خداوند به کفار فرصت می‌دهد؟
- ۳۹۰ پاسخ اشکال

جبر یا اختیار.....	۳۹۱
فرصت دنیوی اندک است.....	۳۹۲
دوره های زندگی.....	۳۹۳
پایان کفار، عذابی دردناک.....	۳۹۳
قیمومیت خداوند.....	۳۹۴
خداوند مدبّر است.....	۳۹۴
حمد فقط مخصوص خداست.....	۳۹۵
برخی از صفات خداوند.....	۳۹۵
خالق، فاطر، بدیع.....	۳۹۶
حفظ موجودات جهان.....	۳۹۷
بی نیازی خداوند و نیاز مخلوقات.....	۳۹۸
خداوند حمید.....	۳۹۹
هفت کنایه از افزایش عدد است.....	۴۰۰
کلمات خداوند.....	۴۰۰
عزیز حکیم.....	۴۰۱
آفرینش و برانگیختن انسان ها.....	۴۰۲
آفرینش تدریجی انسان ها.....	۴۰۲
برانگیختن دفعی انسان ها.....	۴۰۳
پیدایش دفعی در عالم قیامت.....	۴۰۴
برانگیختن همانند آفرینش قبلی است.....	۴۰۵
ولوح شب در روز و روز در شب.....	۴۰۶
تسخیر آفتاب و ماه.....	۴۰۷
افلاک در مسیرهای تعیین شده.....	۴۰۷
قدرت نامتناهی خداوند دلیل حق بودن خداست.....	۴۰۸
اصالت از ذی ظل است نه از ظل.....	۴۰۹
خداوند علی کبیر.....	۴۱۰
آیات الهی برای صابران و سپاسگزاران.....	۴۱۱
پیشرفت وسایل نقلیه.....	۴۱۱

۴۱۳.....	دریا یکی از آیات خداوند
۴۱۴.....	آیات الهی
۴۱۷.....	صابران شکرگزار
۴۱۸.....	خداوند، منجی بیچارگان

تفسیر سورة ص (۳۸)

۴۲۷.....	تفسیر آیه ۱
۴۳۵.....	تفسیر آیه ۲
۴۴۰.....	تفسیر آیه ۳
۴۴۲.....	تفسیر آیه ۴
۴۴۸.....	تفسیر آیه ۵
۴۵۲.....	تفسیر آیه ۶-۷
۴۶۳.....	تفسیر آیه ۸-۹
۴۷۲.....	تفسیر آیه ۱۰-۱۱
۴۷۷.....	تفسیر آیه ۱۲-۱۴
۴۸۱.....	تفسیر آیه ۱۵-۱۶
۴۸۵.....	تفسیر آیه ۱۷-۲۰
۴۹۸.....	تفسیر آیه ۲۱-۲۵
۵۳۰.....	تفسیر آیه ۲۶
۵۳۹.....	تفسیر آیه ۲۷
۵۴۵.....	تفسیر آیه ۲۸
۵۴۷.....	تفسیر آیه ۲۹
۵۵۵.....	تفسیر آیه ۳۰-۳۳
۵۶۰.....	تفسیر آیه ۳۴-۳۵
۵۶۶.....	تفسیر آیه ۳۶
۵۶۸.....	تفسیر آیه ۳۷-۳۸
۵۷۰.....	تفسیر آیه ۳۹
۵۷۲.....	تفسیر آیه ۴۰

فهرست مطالب	۷۰۹
تفسیر آیه ۴۱	۵۷۳
تفسیر آیه ۴۲	۵۷۶
تفسیر آیه ۴۳	۵۷۶
تفسیر آیه ۴۴	۵۷۸
تفسیر آیه ۴۵	۵۷۹
تفسیر آیه ۴۶	۵۸۱
تفسیر آیه ۴۷	۵۸۲
تفسیر آیه ۴۹-۵۴	۵۸۹
تفسیر آیه ۵۵-۶۱	۵۹۹
تفسیر آیه ۶۲-۶۴	۶۰۳
تفسیر آیه ۶۵-۶۶	۶۰۵
تفسیر آیه ۶۷-۷۰	۶۰۷
تفسیر آیه ۷۱-۸۵	۶۱۰
تفسیر آیه ۸۶-۸۸	۶۲۸

فهرست‌ها

فهرست آیات	۶۳۹
فهرست احادیث	۶۶۶
فهرست اشعار	۶۷۱
فهرست اعلام	۶۷۳
فهرست ادیان و مذاهب و فرق و جماعات	۶۷۷
فهرست مکان‌ها	۶۸۱
فهرست کتاب‌های متن	۶۸۳
فهرست منابع و مآخذ	۶۸۴